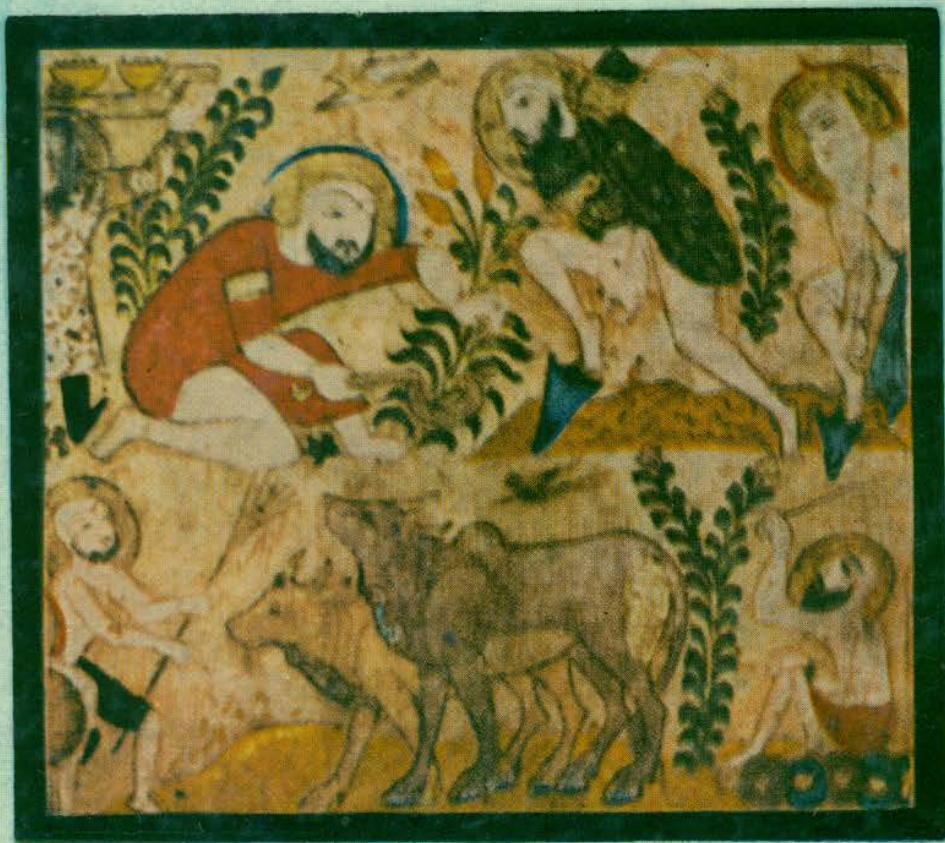


Download from: aghalibrary.com

زندگی مسلمانان در قرون وسطا

نوشته: علی مظاہری - ترجمه: مرتضی راوندی



زندگی مسلمانان

در قرون وسطا

LA VIE QUOTIDIENNE
DES MUSULMANS
AU MOYEN AGE
X^o AU XIII^o SIÈCLE

زندگی مسلمانان در قرون وسطا

تألیف دکتر علی مظاہری

ترجمه مرتضی راوندی

حواشی و اضافات از مترجم



تهران ، شاه آباد، اول خیابان ملت، تلفن ۳۳۸۳۰۹

با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

چاپ اول این کتاب دوهزار نسخه به تاریخ دی ماه یکهزار و سیصد و چهل و هشت خورشیدی در چاپخانه تابش تهران به پایان رسید .

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	
۱ تا ۴	پیشگفتار	
۱۳ ۵	فصل اول زندگی مذهبی مسلمانان از قرن دهم تا سیزدهم	باب اول
۲۱ ۱۴	فصل دوم مسجد و نماز و دعا	
۲۶ ۲۴	فصل سوم زیارت مکه	
۴۵ ۳۷	فصل چهارم مشاهده متبرکه	
۵۳ ۴۶	فصل اول از گهواره تا گور و ولادت کودک	باب دوم
۵۵ ۵۴	فصل دوم مراسم ختنه سوران	
۶۱ ۵۶	فصل سوم عقد نکاح و زناشویی	
۷۱ ۶۲	فصل چهارم سوگواری	
۷۷ ۷۲	فصل اول کانون خانواده اخلاق و عادات	باب سوم
۸۱ ۷۸	فصل دوم عادات زنان	
۸۵ ۸۲	فصل سوم خودآرایی زنان	
۹۵ ۸۶	فصل چهارم لباسهای مردانه و زنانه	
۱۰۵ ۹۶	فصل پنجم کانون خانواده	
۱۲۰ ۱۰۶	فصل ششم اکل و شرب	
۱۵۱ ۱۲۱	فصل اول حیات سیاسی و اجتماعی سازمان حکومتی	باب چهارم
۱۶۰ ۱۵۲	فصل دوم تشکیلات اداری	
۱۶۴ ۱۶۱	فصل سوم قاضیان و وکیلان دادگستری	
۱۶۹ ۱۶۵	فصل چهارم باج و خراج و شکل وصول آن	
۱۷۷ ۱۷۰	فصل پنجم وضع زنهاریان	
۱۸۲ ۱۷۸	فصل ششم سلاحورزی و سازحرب	
۱۹۳ ۱۸۳	فصل اول دانش و فرهنگ طرز آموزش	باب پنجم
۲۰۸ ۱۹۴	فصل دوم کتاب و نویسندگی	
۲۱۷ ۲۰۹	فصل سوم کتابخانه و کتابفروشی	
۲۲۲ ۲۱۸	فصل چهارم تهیه کتاب و فروش آن	
۲۲۹ ۲۲۳	فصل پنجم نقاشی و درم زنی	
۲۳۳ ۲۳۰	فصل ششم خنیاگری	
۲۴۱ ۲۳۵	فصل هفتم فالگویی و علوم غریبه	
۲۵۲ ۲۴۲	فصل اول زندگی در شهرها امصار و شهرها	باب ششم
۲۵۵ ۲۵۳	فصل دوم مجاری آب و روشنایی شهرها	
۲۵۷ ۲۵۶	فصل سوم بیمارستانها و دارالمجردها	
۲۶۰ ۲۵۸	فصل چهارم گرما بهها	
۲۶۴ ۲۶۱	فصل پنجم تفریحات عمومی	
۲۷۴ ۲۶۵	فصل ششم اعیاد عمومی	
۲۸۰ ۲۷۵	فصل هفتم ورزشها و بازیها	

صفحه	عنوان	
۲۸۲ ۲۸۱	فصل نهم مسافرت وجهانگردی	
۲۸۴ ۲۸۳	فصل دهم باغ وحش	
۲۸۷ ۲۸۵	فصل اول دکانها کاروانسراها	باب هفتم
۲۹۸ ۲۸۸	فصل دوم بازارها	
۳۰۰ ۲۹۹	فصل سوم بازارچهها	
۳۰۴ ۳۰۱	فصل چهارم پيلهوران ودوره گردان	
۳۰۸ ۳۰۵	فصل پنجم خواربار وبهای کالاها	
۳۱۰ ۳۰۹	فصل ششم وزنها وکیلها	
۳۱۷ ۳۱۱	فصل هفتم قیمتها ومظنهها	
۳۲۲ ۳۱۸	فصل هشتم پیشهوران	
۳۲۷ ۳۲۳	فصل اول زندگی کشاورزی کشاورز	باب هشتم
۳۳۱ ۳۲۸	فصل دوم تقویم خورشیدی	
۳۳۴ ۳۳۲	فصل سوم آبیاری	
۳۳۶ ۳۳۵	فصل چهارم تهیه کود	
۳۳۹ ۳۳۷	فصل پنجم صیفی کاری	
۳۴۲ ۳۴۰	فصل ششم کشت غلات	
۳۴۸ ۳۴۳	فصل هفتم گیاهان صنعتی	
۳۵۶ ۳۴۹	فصل هشتم درختهای میوه	
۳۶۰ ۳۵۷	فصل نهم پرورش زنبورعسل	
۳۶۳ ۳۶۱	فصل دهم حرکت گلهها	
۳۶۹ ۳۶۵	فصل اول صنعتگران معادن	باب نهم
۳۷۲ ۳۷۰	فصل دوم صنعت چوب و کاغذ	
۳۷۷ ۳۷۳	فصل سوم شیشه، سفال و کاشی	
۳۸۳ ۳۷۸	فصل چهارم کیمیا ومواد دیگر	
۳۸۹ ۳۸۴	فصل پنجم صنایع بافندگی	
۳۹۳ ۳۹۰	فصل ششم صنایع مکانیکی	
۳۹۶ ۳۹۴	فصل اول داد وستد راهها	باب دهم
۴۰۲ ۳۹۷	فصل دوم جادههای کاروانرو	
۴۰۶ ۴۰۳	فصل سوم بندرسیراف و کشتیهای آن	
۴۰۹ ۴۰۷	فصل چهارم کشتیرانی وبادهای موسمی	
۴۱۲ ۴۱۰	فصل پنجم نهرها وترعهها و کشتیرانی	
۴۱۵ ۴۱۳	فصل ششم اداره ی پست	
۴۱۹ ۴۱۶	فصل هفتم خرید وفروش غلامان	
۴۲۶ ۴۲۰	فصل هشتم پول وبانک	
۴۴۱ ۴۳۱	مآخذ کلی	
۴۵۵ ۴۴۲	فهرست اعلام	

مقدمه مؤلف بر ترجمه فارسی

اکنون شانزده سال تمام است که این دفتر مختصر به زبان فرانسه منتشر شده است اما به حقیقت از تاریخ تألیف آن حدود بیست سال تمام می‌گذرد و مؤلف کتاب، درین مدت تألیفات و تحقیقات دیگری نیز نموده و منتشر ساخته است. بنابراین در این دفتر که به قلم فاضل ارجمند آقا سیدمرتضی راوندی به فارسی ترجمه شده و در دست خوانندگان فارسی زبان قرار می‌گیرد به حکم ضرورت دو نوع تجدید نظر لازم آمد یکی جرح و تعدیل بعضی از مطالب نسخه دیرینه به زبان فرانسه بود و ازین لحاظ چیزهایی بر اصل، توسط مؤلف اضافه گردید و برخی از مطالب نیز که نیازمند به اصلاح بود با وجود تنگی فرصت تصحیح شد. و از جانب دیگر حتی المقدور لغات اصطلاحیه تاریخی و جغرافیایی و علمی و فلسفی که معمول و مخصوص اروپاییان است به اصطلاحات رایج در کتابهای کلاسیکی یعنی قدیمی فارسی و عربی و ترکی که معمول فارسیگویان است تحویل گردید چنانکه کمتر صفحه وسطری بود ازین دفتر که در آن دست نبردیم و آن را مسمول حک و اصلاحی قرار ندادیم. و به جرأت توان گفت که نسخه حاضر کتاب از بسیار جهات بر نسخه اصل فرانسه آن راجح است. و امیدواریم که این دفتر برای فارسی‌گویان عموماً و به جهت طالب علمان و دانشجویان خصوصاً مفید واقع گردد و تا حدی و امی که فقیر مؤلف کتاب از نیاکان خود در ذمه خویش دارد بدین وسیله توخته و پرداخته آید.

ودر خاتمه از فضلا ودانشمندان استدعا دارد که اگر به سهوی یا خطایی
بازخورند به نحوی از انحاء مؤلف فقیر یا عامه خوانندگان را مطلع سازند -
واین کمترین انتظاری است که از پیشگاه بزرگان و دانشوران توان داشت
برخواننده مبارك باد .

علی مظاهری

محروسه پاریس به تاریخ روز جمعه
ششم رجب المرجب ۱۳۸۶ مطابق
به ۲۸ برج میزان سال یونت ئیل
۸۸۸ جلالی ملکی و ۲۱ ام اکتوبر
ماه ۱۹۶۶ میلادی

پیشگفتار

بامطالعه کتاب حاضر خوانندگان در حدود امکان به وضع زندگی روزانه مسلمانان قرون وسطی واقف میشوند . بررسی و مطالعه ما از قرن دهم آغاز می شود زیرا که نصوص و مصادر و مدارك ناچیزی که از دوره های قبل به دست ما رسیده است بیشتر مربوط به زندگی پادشاهان و اشراف نظیر هارون الرشید و مأمون و دربار پرشکوه و جلال آنهاست که مکرر مورخان در توصیف آنها قلمفرسایی کرده اند و این آثار تا آنجا که می دانیم جز تاریخ تولد و مرگ سلاطین و روی کار آمدن سلسله ها مطلبی در بر ندارد .

از قرن دهم میلادی به علت پیشرفت سریعی که در زندگی شهرنشینی (بورژوازی) پدید آمد منابع مربوط به زندگی مردم فراوان و قابل توجه می شود . از قرن یازدهم نیز مدارك و اسناد مهم و متنوعی به یادگار مانده که معرف عمران عالی و تکامل فکری جالبی است که در این دوران نصیب ملل کهنسال شرق شده است .

مطالعات ما تا پایان قرن سیزدهم ادامه دارد، زیرا که تنوع اطلاعات و منابع به حدی است که میتوان به امور جزئی نیز واقف شد . از طرف دیگر با بررسی و کنجکاوی دقیق در اوضاع اجتماعی این دوره می توان به مراحل گوناگون تکامل تاریخی پی برد .

تحقیقات و مطالعات ما به حدود ۱۳۰۰ ختم می شود زیرا در همین ایام است که قوس عمرانی تازیگری به انحطاط و فرسودگی می گراید و سرانجام در زیر ضربات مغولها از ۱۲۱۹ تا ۱۳۳۴ از هم فرو می ریزد و در روی خرابه های آن جامعه و تاریخ جدیدی به وجود می آید .

تصویر اوضاع اجتماعی جهان اسلام در قرون وسطا بدون توجه به وضع ملل مغرب زمین چنانکه باید دقیق نیست، زیرا در این دوره شرایط زندگی در شرق صورت دیگری داشت. در شرق نزدیک، در طی قرون دهم، یازدهم، دوازدهم، و سیزدهم می توان ناظر آخرین تغییراتی بود که در تمدن و عمران کهنسال شرق پدید آمده است.

این تمدن و عمران که اصلا مبتنی بر نجوم و سیمیا و کیمیا بود، از ۱۳۰۰ قبل از میلاد تا ۱۳۰۰ بعد از میلاد یعنی یک دوره هزار و چهارصد ساله را شامل می شود. در آن دوره تاریخی مللی که مذهب آنان به وسیله پیامبران منجم و ستاره شناس پایه گذاری شده بود شرکت داشتند.

در آغاز اسلام این ملل ۷ قرن سابقه تمدن داشتند و پس از گذراندن یک دوره فتووالی کامل که بر حسب وضع و خصوصیات کشورها هفت یا هشت قرن به طول انجامیده است، در حدود قرن نهم میلادی وارد مرحله بورژوازی یعنی دوره «شارستان» شده اند.

به این ترتیب تمدن ملل اسلامی از قرن دهم تا سیزدهم به حد کمال نزدیک شد و ما در این کتاب از سیر تکاملی آن سخن خواهیم گفت.

در این دفتر، از برخی حوادث سیاسی نظیر انقلاب قرامطه و انقلاب کبیر خلافت و مهاجرت ترکان سلجوقی و وقایع دیگری که در زندگی اجتماعی مردم مؤثر بود، سخن خواهیم گفت، ولی از حوادث ناشی از جنگهای صلیبی که از سال ۱۰۹۶ تا ۱۱۹۱ دوام داشته و از حوادث و پیشامدهای شکست انگیز دستگاه خلفای قرطبه در اندلس که بیشتر به تاریخ اروپا بستگی دارد بحث و گفتگویی نخواهیم کرد، برعکس به حدود ماوراءالنهر که زادگاه طبقه حاکمه این دوران، و مرکز مهم ترین وقایع تاریخ عالم اسلام است، توجه بیشتری مبذول خواهد شد.

در زمینه ریشه های تمدن و عمران اسلامی نظیر حکمت الهی، حقوق، فلسفه، معماری و ادبیات آن که تا کنون در پیرامون هر یک از آنها کتب فراوانی از طرف صاحب نظران به رشته تحریر درآمده است، به علت تنگی مجال، از شرح و تفصیل خودداری می کنیم، ولی خواننده در خلال اوراق این کتاب اطلاعاتی جزئی در هر یک از مباحث مذکور به دست خواهد آورد.

در فصلهای سوم و چهارم از باب اول این کتاب زندگی محمد (ص) و خلفای

راشدین و در باب چهارم وقایع تاریخی و سلسله‌هایی که بعداً روی کار آمده‌اند به‌طور کلی مورد مطالعه قرار گرفته‌است.

رشته‌های عمران و تمدن قرون وسطایی شرق در زمینه علوم خفیه (مقصود کیمیا و سیمیا یعنی فیزیک و شیمی قدیم است) و اعیاد و فلکورها و غیره در ضمن باب پنجم فصل ۳، ۵، ۶ و باب ششم فصل ۶ و باب هشتم فصل دوم مورد مطالعه قرار گرفته است.

جغرافیای شرق میانه و فعالیت‌های اجتماعی هر منطقه و مناظر گوناگون آن در خلال بابهای پنجم، هفتم، نهم و دهم مطالعه و در باره مشاهده و مزارات و سرحدات و سایر نکات جغرافیائی، در قسمت‌های دیگر کتاب تحقیقاتی شده است.

به علاوه، در پایان این مجلد، گرده و نقشه‌ای از دول اسلامی در قرون وسطا و همچنین فهرست اجمالی خاندان‌های پادشاهی به نظر خوانندگان می‌رسد.

نشست و برخاست روزانه مسلمانان، طرز زندگی و تغذیه و لباس پوشیدن، کارکردن، دعا و نیایش، تفریحات و اعیاد مذهبی، و آداب و رسوم عامیانه و اهم وقایع زندگی آنان با دقت تمام به‌طرزی ساده و روشن بیان شده است.

این کتاب نخستین اثری است که در چنین زمینه‌ای نوشته شده است و هر جمله آن مستند به مراجع و مأخذ متعددی است.

در ذکر مصادر و مراجع کتاب به اختصار گزیده‌ایم و در موارد ضروری به ذکر مهمترین منابع پرداخته‌ایم و خواننده بدون هیچ زحمتی به آنها دسترسی خواهد یافت. فهرست کلی منابع برای اطلاع عامه خوانندگان در پایان کتاب آمده است.

به علل تاریخی، تغییراتی چند در املاهای بعضی اسامی داده شده است: سابق بر این کلمه ترك «Turks» در شرق میانه به کلیه اقوام چادر نشین شمالی نظیر تبتی‌ها، صقالبه و سکنه روس قدیم اطلاق می‌شد. با توجه به این معنی برای گریز از هر نوع سوء تفاهم، کلمه ترك را با کاف «K» نوشتیم، تا باد تورك،‌های عثمانی یعنی باسکنه کشوری که در دوران جدید بر اثر مهاجرت قبایل و نژادهائی که از دشت جته و سیبره، به سوی غرب آمده‌اند اشتباه نشود.

همچنین شرقیها کلمه جنگجویان ترسای غربی را فرنگی «Frank» می خوانند، مثلاً یک نفر بومی جزایر بریتانیا اگر فتودال بود او را «فرنگی» و اگر رعیت بود او را «رومی» محسوب می داشتند ، با توجه به این معنی کلمه فرنگ را در موردی که مراد و مقصود معرفی مملکت فرنگ باشد ، به کار می بریم و زبان و مردم آن سرزمین را «فرنگستانی» می گوئیم.

همچنین در آغاز قرون وسطا کلمه ساراکنوس «Saracenus» به تمام سکنه جمهوری دریائی و بازرگانی صایبان اطلاق می شد که در زیر مردابهای دجله قرار داشت و بعضی از جزایر خلیج فارس را نظیر خوارگان شامل می شد. سکنه این حدود به مذهب صائبه معتقد بودند و پیروان این مذهب هنوز به کتابهای «کنز و سدره ذیحیا» یعنی گنج و دفتریحیی معتقدند و از نظر مردم بیزانس یا بوزنطیه و رومیها و ترسایان قدیم اسلام قرون وسطا شعبه ای از مذهب صائبه بود. لکن اروپائیان ، مسلمانان عصر جدید را از نوع مسلمانان عثمانی می دانند.

غربیها در موقع جنگهای صلیبی ساراکنوسها را که مسلمانان قدیم باشند به خوبی از «موزولمان» یعنی یک مسلمان ترك یا تركمن تشخیص می دادند ، بعدها موقعی که طبقه تربیت یافته مسلمان قرون وسطا از بین رفت، کلمه ای را که به خصوص به آن مردم اطلاق می شد فراموش کردند، بدین جهت است که ما ساراکنوس را «سارازن» می نویسیم، به معنی «تازی» لیکن عملاً آن را به مسلمانان قرون وسطا ترجمه می کنیم.

برای تسهیل کار خواننده، تاریخ را با مبدأ میلادی و اوزان و اندازه ها را در سیستم متری و پول را بر حسب فرانک طلای قرن ۱۹ تعیین کردیم و برای اسامی جغرافیائی اسلامی، اصطلاحات بین المللی را به کار بردیم و اگر اختلافی در این زمینه ها به چشم بخورد ناشی از ضرورت علمی است.

دکتر علی مظاهری

عضو آکادمی بین المللی اخبار علوم و علما «دربار س»

زندگی روزانه مسلمانان در قرون وسطا یا عصر میانگین

باب اول: زندگی مذهبی

فصل اول

مسلمانی از قرن دهم تا قرن سیزدهم

آیین مسلمانی، بیش از دیگر ادیان در طی قرون، دستخوش تحولات و تغییرات گوناگون شده است، زیرا که با گذشت زمان اقوام و ملل مختلفی، از نژادهای گوناگون زیر پرچم اسلام گرد آمدند که بعضی از آنها در حلقه قطبی سکونت داشتند (مسلمانان سیبری و فنلاند) و برخی دیگر در مالزی و سودان یعنی مناطق استوایی زندگی میکردند و هر یک از آن اقوام خلق و خوی و عادات خاصی داشت، اسلام ناگزیر بود، خود را با خصوصیات اخلاقی و اجتماعی ملل گوناگون و سیر تکامل زمان هماهنگ سازد. تمدن شرق میانه در دوره قرون وسطا بسیار پیشرفته و مترقی بود. در قرن هفتم میلادی آیین اسلام، در این منطقه وسیع راه یافت، از این دوره غالباً تمدن اسلامی تازیان با تمدن کهن ملتهای این منطقه اشتباه شده است. در دوره اشکانیان (از ۲۵۰ ق. م. تا ۲۲۶ ب. م) تمدن آسمانی شرق دوره کودکی رامی گذرانید. در دوره حکومت ساسانیان (از ۲۲۶ تا ۶۲۲ ب. م.) که دوره شباب و رنسانس و رشد فرهنگی ملل شرق میانه است، سکنه شبه قاره هندوستان به آیین بودایی (مذهب شمنان) و اهالی سمرقند و ایران و ارمنستان به دین زرتشت و سکنه بین النهرین به مذهب صابئو

مردم شام و آسیای صغیر به مذهب مسیح گرویده بودند. در طی قرن هشتم این مذاهب و آیینهای گوناگون که با هم از جهاتی وجه مشترك و هماهنگی داشتند ، در عالم اسلام که می خواست قدرت جهانی خود را گسترش دهد ، کمابیش مستهلك شدند ، از قرن نهم اقوام شرق میانه از اسلامی که متوجه امور مادی و دنیایی شده بود منصرف و بیزار شدند. اندیشه های قدیمی و قبل از اسلام بار دیگر زنده شد .

کتاب محمد (ص) (۵۷۱ - ۶۳۲) و احادیث جانشینان بلا فصل او ، یعنی اسلام ساده و بی آرایش نخستین ، از مدینه پایتخت حجاز ، قدم فراتر نهاد و وارد شام و دمشق (۶۶۱ - ۷۴۴) شد (نزدیک دریای مدیترانه) . در اینجا یکی از فرق مسیحی به نام یعاقبه یا یعقوبیان که منکر تثلیث یا به اصطلاح مونوفیزیت به شمار می روند (Monophysite) زندگی میکردند. پس از چندی اسلام به طرف شرق فرات روی آورد که سکنه آن نسطوریها و پارسیان بودند، تازیان جهانخوار از آغاز کار با مقاومت و سرپیچی ملل مغلوب روبه رو شدند .

در رأس ملت‌هایی که علیه تازیان به پا خاستند و موجبات تفوق فرهنگ هندی و ایرانی را فراهم کردند، دریاگذاران و بازرگانان خلیج فارس، بحرین، و هجر و لحسا (هرسه در کرانه عربستان) و توج بر ساحل فارس و مخصوصاً سکنه جزایر خوارگ و زاد و بوم صایسان یا کیشداران یحیی که نصاری او را با « ماریوحنای غسل گر » یکی می دانند و خوارگیان یا خوارجیان یا خوارج که پادشاه ساسانی را خلیفه خود می دانستند ، جملگی ، چون دشمنانی آشتی ناپذیر به پیکار برخاستند و با علی و حجاج و بنی امیه جنگها کردند * ۱

* در زبان فارسی (خوار) پستبومی است که آبها در آن جمع گردد، و خوارزم جایی است که آبهای آمودریا آنجا مجتمع می‌شد. ایرانیان و پارسیگویان نیز ولایتی را که آبهای فرات و دجله و خلیج فارس در آن گسترده می‌شد «خوارگان» نامیده بودند. این قوم در حدود ۱۲۰ ق.م. به یکی از شعب دین زرتشت گرویدند و پس از ظهور اسلام با حضرت علی نبردها کردند و پیروز شدند و با آنکه هرگز مسلمان نشده‌اند آنها را «خوارجی» نامیده‌اند.

نام خلیج فارس در اوستا (دریای خوارک) است و در خط پهلوی دریای خارک نوشته شده ولی خاورشناسان آن را به غلط (دریای خرک) خوانده‌اند . مؤلف .

چنانکه در بابهای چهارم و پنجم خواهیم دید ، آنان تحت عنوان « قرمطیان » عراق را به سال ۸۹۰ و شام را در سال ۹۰۰ و بالاخره مکه را در سال ۹۲۹ به تصرف خود درآوردند و از آنجا حجرالاسود را در ربودند و نومسلمانان از نژاد آنها با عنوان معتزله به نام پیروی از عقل و استدلال در قرن نهم ، پرچم علم کلام یا عقل مندی « راسیونالیسم » اسلامی را در دست گرفتند. عده ای از این عناصر که می توان آنها را اصلاح طلبان جهان اسلامی شمرده به نام صوبیه یا صوفیه که ظاهراً اسم آنها از صفت سنسکریت « صبحیا » به معنی بهشتی و مینویی مشتق است ، معتقد بودند که جهان به وسیله گروهی رجال الغیب که آموزگاران و مربیان نامرئی باشند اداره می شود . آنها مانند مانویان به سه درجه منقسم می شوند که عبارتند از ابدال ، ابرار و اوتاد. هر دسته زیر فرمان دسته دیگر و اوتاد از نقبا تبعیت دارند . محمد (ص) را یکی از آنها محسوب میداشتند. و نسبت به وی احترام فراوان قایل بودند و او را فرستاده مینو و قطب خود می شمردند .

اطلاعات مهم وارزنده ای که در دوره بعد از طرف هجویری نیشابوری راجع به تشکیلات صوفیان به دست ما رسیده ، از سازمان و اجتماعات مخفی آنان که شبیه سازمان اجتماعی مانویه است حکایت می کند . گروههای مختلف صوفیان در برابر مردم در بصره و دشت میشان و حدود خوارگان به تظاهراتی دست می زدند . آنها در شهر بغداد نیز تشکیلاتی داشتند و از همین مرکز خلافت عباسی با کاروانی در سراسر مراکز و شهرهای بورژوازی و تجاری جهان اسلامی پراکنده می شدند. صوفیان دوره خلفای مستبد با استادی تمام هدف غائی تشکیلات خود را که بر انداختن استبداد عرب بود در زیر پرده زهد و پرهیزکاری و پوریتانیزم * بورژوا مخفی می کردند . بعضی از آنها مانند الحراز (متوفی در ۸۹۰) خود را محو در ذات باری می شمردند (فنا فی الله) و از مردم دعوت می کردند که با تحمل ریاضت به طرز هندوان به خدا پیوندند ، برخی دیگر چون القصاب (متوفی در ۸۸۴) با روشهای تبلیغاتی هیجان انگیز و با اقدام به اعمال خارق العاده و ارتکاب گناهان بزرگ از طریق ملامتی ، توجه عمومی را به خود جلب می کردند و عده ای از بورژواها را مرید و پیرو خود می ساختند.^۱

* پوریتانیزم به اصول عقاید پوریتنها Puritain اطلاق می شود و پوریتنها، یکی از فرق متعصب پرستانهای اسکاتلند بودند که قسمت اعظم آنها به آمریکا مهاجرت کردند . این جماعت در انقلاب ۱۶۴۸ انگلستان نقش مهمی ایفا کردند . مترجم

جمعی دیگر^۲ از آنان به وسیلهٔ ایادی و دوستان و همفکران، افسانه‌هایی در فضیلت خود منتشر می‌کردند و گاه با تظاهر به تواضع و فروتنی عده‌ای از مردم ضعیف‌النفس یا قوی‌الاراده را به دور خود جمع می‌کردند، چنانکه در مورد **سهل تستری** (متوفی در ۸۸۶) شایع شده بود که بر روی آبها راه می‌رود، یعنی مظهر خضر الیاس است. روزی شخصی ناشناس از او پرسید که آیا راست است که تو روی آب حرکت می‌کنی. سهل تستری گفت از این مؤذن که مردی راستگوست پرس. مؤذن مسجد که مردی حقیقت‌گو بود به مرد ساده لوح گفت من این صوفی را هفته قبل در حالی که نزدیک بود در حوض رباط غرق شود از مرگ نجات دادم. معذک مرد عامی اعتقاد و ایمان خود را نسبت به صوفی از کف نداد و قول وی را به شکسته نفسی و کتمان سر یا صداقت حمل کرد^۳.

بعضی از این پیشوایان عالم تصوف از شهادت و جان دادن در راه ابراز افکار خود بیمی نداشتند و سعی می‌کردند از این راه افکار عمومی را به خود متوجه سازند، چنانکه **حلاج** (مقتول در ۹۲۱) که زادگاهش بیضای فارس و از گروه علمداران دیوان خراج و رئیس صوفیان بغداد بود، ادعای خدایی و پیغمبری کرد، اصحاب او گویند چون محکوم به مرگ شد باشجاعت بسیار مانند **یسوع نصرانی*** رنج‌صلیب را تحمل کرد. ولی در تواریخ دولتی خلفا نوشته شده که مأموران پلیس در منزل **حسین منصور** مدارک و اسناد بسیار به دست آوردند که حاکی از مکاتبات سری او با قرامطه بود و تمام مطالب به خط مرموز سری^۴ قرمطی نوشته شده بود.

پس از مدتی کوتاه صوفی دیگری به نام **شلمغانی** (مقتول در ۹۳۲) به فتوای سنیها به دار آویخته شد، زیرا او خود را به مردم روح‌القدس معرفی کرده بود و از تشکیل جمهوری مؤمنان سخن می‌گفت.

جماعتی دیگر از صوفیان باشجاعت تمام (آخر الزمان) یعنی آمدن مهدی (ع) را به مردم عصر خود بشارت می‌دادند و می‌گفتند که مهدی موعود در سال ۳۵۰ (۹۶۰-۹۶۱) ظهور خواهد کرد. این مهدی همانا خلیفهٔ فاطمی بود که جنوب اروپا و مصر و آفریقا را تصرف کرد و قصد تسخیر بغداد داشت. آنها نیز به نام اینکه جاسوسان و ستون پنجم دشمنهای بغدادند، پس از محاکمه در زیر

* عیسی به زبان عبری . م

تازیانه جلادان شربت شهادت نوشیدند. از آن پس یعنی در عهد آل بویه مشایخ صوفیه روشی اعتدالی پیش گرفتند و فقط با تظاهر به زهد و ورع عده زیادی مرید پیدا کردند، شیخ جنید بغدادی (متوفی در ۹۸۰) همه روزه سه هزار بار تسبیح دعا می گردانید، بعضی از صوفیان که اهل ریاضت بودند در هر سه شبانه روز فقط یک شب می خفتند و برخی دیگر هر سه روز یک وعده غذایی خوردند.* به طور کلی صوفیان مورد احترام و محبت مردم بودند، در مسافرت از آنها به گرمی پذیرایی می شد و از دادن غذا و به خصوص پول به آنان خودداری نمی کردند.^۴

در واقع این صوفیها از بسیاری جهات مشابه با پوریتانهای اروپا بودند. همچنانکه بعد از انقلاب بعضی از صوفیان درجه دو نتر شکمپرست بودند،**

* جمعی از صوفیان مردم را به کار و کوشش دعوت میکردند و به زاهدان گوشه نشین به دیده انتقاد مینگریستند. از جمله چون به «سری سقطی» گفتند که فلان پیر از «کوه لگام» تورا سلام می رساند، وی در پاسخ گفت: «مرد باید در میان بازار به حق مشغول باشد» شیخ عطار صوفی عالیقدر، روزی نبود که ساعتها از وقت خود را به مداوای بیماران صرف نکند، شیخ ابوسعید ابوالخیر نیز مردم را به فعالیت و آمیزش با خلق تشویق میکرد «شیخ را گفتند فلان کس بر روی آب می رود و گفتند فلان کس در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز بر هوا می پرد، گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می رود... گفت این چنین چیزها رابس قیمتی نیست، مرد آن بود که میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک لحظه از خدای خود غافل نباشد... مأخوذ از تذکرة الاولیاء شیخ عطار . «مترجم»

** پس از قیام امریکا علیه پادشاهان انگلیس و اعلان جمهوری ایالات متحده در سال ۱۷۷۵ دیگر پوریتانها غیر از دریا گذاری و تجارت کاری نداشتند - صوفیان نیز بعد از انقلاب کبیر بغداد علیه مقتدر خلیفه و دوران بورژوازی آل بویه دیگر نقش سیاسی مهمی نداشتند و کارشان بیشتر بازرگانی، ریاست دینی بازاریان و حزب سازی بود.

صوفیان بورژوا مآب و آزادخواه ابدأ ربطی به صوفیان مرتجع و ضد بورژوازی و طرفدار فئودالیزم عصر استیلای سلجوقیان ندارند، چنانکه همان صوفیگری دوره سلجوقی هم که هنوز نیمه فئودال است ابدأ ربطی به صوفیگری کاملاً فئودال دوره مغولی و مغولگری تیموری و عثمانی و ازبک و صفوی ندارد، صوفیانی که صاحب تذکرة الاولیاء از آنها سخن می گوید از نوع دوم و صوفیگری ملاجایی از نوع سوم است، لکن صوفیانی که ما در اینجا شرح دادیم به (زان ژاک روسو) و ژاکوبینهای انقلاب فرانسه شباهت دارند. مؤلف

چنانکه امروز نیز به اشخاص پرخور می‌گویند «اشتهای صوفی دارد» با این حال، پیشوایان عالم تصوف به پیروان خود تأکید می‌کردند که در مجالس سور و ضیافتها از افراط و زیاده روی خودداری کنند - بعضی از صوفیان مرتکب گناهایی نیز می‌شدند و عقیده داشتند که پرستش خدا، آنها را از رعایت مقررات و اصول مذهبی بی‌نیاز می‌کند.

برخلاف روش صوفیان دیرین و رباط‌گزین، بعدها، بعضی از صوفیان زن اختیار^۶ کردند و برخی چند زن گرفتند، ولی اکثر صوفیان مجرد می‌زیستند و بازهد و ورع و روزه‌داری زندگی^۷ می‌کردند* . لباس پشمینه‌ای در بر می‌کردند که از وصله‌های رنگارنگ ترکیب شده بود، و معتقد بودند که تنها با این لباس می‌توان عبادت^۸ کرد (البته این نظریه دوره سلجوقیان است).

با اینکه در قرون اولیه اسلامی ساز و آواز منع شده بود، به همت صوفیان متأخر بار دیگر در دوره سلجوقیان استفاده از موسیقی معمول شد، به عقیده صوفیان این دوره، همکاری خوانندگان و نوازندگان در مراسم عبادت خدا ضرورت دارد. بعضی از فرق تصوف در دوره سلجوقی رقص مقدس مذهبی راهم مشروع و مجاز می‌شمردند. در دوره ترکمنها و عثمانی عده‌ای از این درویشان بودند که فرنگیان آنها را درویش چرخ زننده «مولویه» و درویش چرخنده یا جیغ زن «دافیه» می‌گویند. در بیت المقدس صوفیان قرآن را در پرده الحان می‌خواندند و ساز مذهبی می‌نواختند گویند از اواسط قرن نهم عده‌ای صوفی در شیراز و در نیشابور پایتخت طاهریان زندگی می‌کردند ولی این خاطر مبحث است میان خوارج و صوفیه.

مقدسی مورخ که در حدود سال ۹۸۰ میلادی در کردستان مسافرت می‌کرد یک روز چهل صوفی را دید که لباس پشمینه پوشیده و بادانه‌های بلوط زندگی می‌کنند، اینها باید کردان معمولی بوده باشند که جامه پشمی لباس عادی و آرد بلوط لباس عادی و قوت ملی آنها بوده و هنوز هم هست و ربطی به تصوف ندارد. در قرن دهم و یازدهم جماعتی از صوفیه که در عمل از مذهب خاص **محمد بن گرام**

* یکی از صوفیان به نام شیخ ابواسحق شهریار کازرونی مردم را به ناشویی تشویق می‌کرد و می‌گفت «هر آن‌کس که هوای شهوت بروی غالب است باید زن کند تا در فتنه نیفتد و اگر دیواروزن در پیش من یکسان نبودی زن کردمی.» «مترجم»

(متوفی در ۸۶۸) پیروی می کردند نه تنها در ماوراءالنهر خراسان که منطقه نفوذ پادشاهان غزنوی باشد (۹۷۷ - ۱۰۵۰) مستقر شدند ، بلکه برای خود ، رباطها یعنی خانقاهها ، حتی در بیت المقدس و فسطاط (قاهره قدیم) و در حدود هفتصد^۱ صومعه در افریقا و اندلس تأسیس کردند *.

ما وارد این بحث نمی شویم که صوفیان قرن دهم مسلمانان با ایمانی بودند یا خیر و به کسانی که در مقام طرح این سؤال باشند از پیش پاسخ می دهیم ، که می توان همین سؤال را در مورد یسوعیان** یعنی مریدان مار (اعناطیوس) ، یا در حق یوریتانهای انگلیس و امریکا مطرح کرد و پرسید که آیا آنان مسیحیان مؤمن و معتقد بودند یا خیر ؟

آنچه جالب و مهم به نظر می رسد این است که بدانیم صوفیان آن روزگار با اتخاذ روشهای گوناگون ، جمعیتها و اقوام مختلفی را در بلاد ایران و افریقا به سوی خود جلب کردند و به مرور زمان صوفیگری هم یکی از صور قطعی اسلام شد.

باسعهی مشربی که صوفیان اصیل قدیم داشتند ، تمام فرق اسلامی مصلحت خود را در این می دیدند که به این جماعات پیوندند ، زیرا صوفیان مانند پیروان مذاهب هندوستان آماده تحمل ریاضت « یوگا » و عبادت بودند و در عین حال که به معابد احترام می گذاشتند ، به مکاشفات فلسفی نظیر « واندانا » و جوگی گری نیز عقیده داشتند .

اجمالاً باید گفت که صوفیگری اصلی راه و رسم قابل انعطافی بود که با تمام مکاتب فلسفی و تمدنها و مذاهبی که مخالف استبداد خلفا بودند سازگاری داشت . چون صوفیان همه چیز را مظهر خدا می دانستند ، به گسترش اسلام

* در دوره قرون وسطی (رباط) بمعنی سربازخانه های بزرگ بود که در ممالک اسلامی سربازان ساخلو نشین در آن مستقر می شدند و بسیار شبیه به کاروانسراهای شاه عباسی بود ، لیکن خانقاه اصطلاحی است که به دیر و صومعه مانویان اختصاص داشت (خانقاه سمرقند). اما این که چرا صوفیان هم این اسم را به مقام خود تخصیص داده اند ، باید دانست بعد از سقوط سامانیان و تحریم دین مانی و متروک شدن خانقاه این لفظ را صوفیان برگزیدند . دیر به معنی Couvent و کاروانسرای نصارا بود و بوی نامسلمانی می داد. در دوره تیموری صوفیان ماوراءالنهر مقرر خود را «لنگر» و صوفیان خراسان و ایران عثمانی «تکیه» می نامیدند.

** یسوعیان یا زروئیتها به یکی از فرق مسیحی اطلاق میشود.

به سوی بلاد ترك و سرزمین هندوستان بسیار كمك كردند و اسلام كه تا دوره مقتدر عباسی در قلمرو اعراب بود ، به تدریج حوزه نفوذ آن توسعه بسیار یافت و به صورت مذهبی شهر نشینانه و جهانی درآمد و در مناطق مختلف عالم پیروانی پیدا کرد .

حقیقتاً هم صوفیگری از دایره محدود شریعت اسلام تجاوز کرد و مورد تکریم و احترام ملل و امم نامسلمان نیز قرار گرفت ، تاجایی که پیشوایان عالم تصوف از طرف مسیحیان شام و روم و زرتشتیان ایران و یهودیان همه جا و هندوهای هندوستان نیز با احترام تمام پذیرائی می شدند . عرفی شیرازی گفت :

چونان با نيك و بدسرکن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند
در میان تمایلات مترقیانه قرن دهم غیر از صوفیان معتزلی مذهب که با استادی تمام مبارزه ای آرام علیه اهل سنت و جماعت یا نواصب * زمان خود آغاز کردند ، باید از شیعیان اسماعیلیه که با جرئت و جسارت بسیار علیه سنیهای قدیم و جدید به مبارزه برخاسته اند سخن گفت ، ما در این زمینه در آغاز دو باب چهارم و پنجم مطالبی خواهیم گفت ، معذک باید اجمالاً بگوئیم که نهضت

* تا اواسط قرن سوم هجری یعنی در دوران خلافت مأمون ، معتصم و واثق بازار عقل و استدلال در ممالک اسلامی رواج داشت مخصوصاً مأمون چون مادرش ایرانی بود و قسمتی از عمرش در خراسان ، و در میان ایرانیان سپری شده بود و مربیان و معلمین او بر مکیان بودند بیش از دیگران آزادمنش بود و به عقل و استدلال دل بستگی داشت و شاید به علت همین آزاد اندیشی بود که فقها و اهل سنت و حدیث از او متنفر بودند و وی را (امیر الکافرین) می خواندند . از دوره ی مأمون تاروی کار آمدن المتوکل علی اله (۲۳۲-۲۳۷ هـ) اهل علم و دانش پژوهان با آزادی تمام به بحث و مناظره می پرداختند ، و در مسائل مختلف فلسفی و مذهبی بدون بیم و هراس نظریات خود را ابراز می کردند . ولی از دوره المتوکل که مردی مرتجع و اهل سنت و جماعت بود آثار تعصب و جمود و تحدید عقاید و افکار آشکار شد . او با بحث و استدلال مخالف ، و طرفدار تعبد و تقلید و پیروی از سنت یعنی روش گذشتگان بود ، بهمین مناسبت از این دوره موقعیت اجتماعی فرقه معتزله که طرفدار بحث و نظر بودند سخت به مخاطره افتاد و وعده بی از آنان برای حفظ جان خود بردر بار آل بویه و سامانیان پناه بردند . پس از غلبه عناصر ترك بردستگاه خلافت موقعیت آزاد - اندیشان سختتر شده و فلاسفه و معتزلیها به کفر و زندقه و الحاد متهم گردیدند .

مترجم

تشیع هفت امامی (سبعیان یا تعلیمیان) روی بحث در موضوع « امامت » و پیشوایی ، یعنی جانشینی پیغمبر صورت بست و تکامل یافت ، قرمطیان لحسا* که مسلک خوارجیان داشته و سرجمع اهل تشیع نبودند ، برای مقام امامت ابدأ جنبه تقدس قایل نبودند و آنرا ریاست جمهوری اسلامی می دانستند . در صورتی که دیگران یعنی اهل تشیع به پیشوایی برخی از بازماندگان محمد و اصل حقانیت (لژیتمیزم) عقیده و ایمان داشتند. در میان فرقه های مزبور دیالمه که در ایران تمرکز داشتند امامی جز « زید » نمی شناختند و به نام « زیدیه » معروف شدند . (زید کسی است که با بنی امیه جنگ و مبارزه کرده است) .

در حالی که فاطمیها « فواطم » که از اولاد حسن (ع) و بیشتر در افریقا پراکنده بودند ، امامی را بعد از اسمعیل (عم زاده زید) قبول نداشتند و به نام فرقه اسماعیلیه یا تعلیمیه مشهور بودند . امروز از بقایای دو فرقه اخیر گروهی در یمن و برخی در عمان و مسقط زندگی می کنند . در قرن دهم فرقه های مختلف شیعیان حاضر نبودند که جز خلفای سبعی مذهب با خلیفه دیگری بیعت و از او پیروی کنند و هر جا که قدرت می یافتند ، به جنگ با اهل سنت و جماعت و مبارزه با خلیفه عباسی که او را دجال کنار دجله می گفتند ، می پرداختند .

و اما بنی امیه مدتها بود که از شرق بر افتاده بودند . یکی از بازماندگان خلفای اموی به نام **عبدالرحمن^{۱۳} (الداخل)** ، یعنی وارد شونده ، در اندلس برای خود چند گاهی دستگاه خلافت برپا کرد . متقابلاً ، اهل سنت و جماعت نسبت به شیعیان بسیار بدبین بودند . **ابن حزم اندلسی** و پیروان او می گویند که قرمطیها و فاطمیها برای آنکه بار دیگر به دین مانویان باز گردند با « اسلام واقعی » مخالفت می ورزیدند . بسیاری دیگر از اخباریان مسلمان نظیر نظام الملک می گفتند که شیعیان می خواهند « زندقه » یعنی تفسیر آزاد از کتب دینی را به طرز مانویان احیاء و تجدید کنند و با استفاده از اصل « تأویل » در کلمات و آیات قرآن مجید دخل و تصرف کنند و بمیل خود کتاب خدا را تفسیر و تعبیر نمایند . البته اینها نظر جدلیه یعنی سنیان مرتجع است و اسماعیلیان این فرضیه ها را با دلایل^{۱۴} بسیار رد می کنند .

* لحسا، مرکز قرامطه بود و در مشرق شبه جزیره عربستان نزدیک خلیج فارس قرار دارد.

فصل دوم

مسجد و نماز و دعا و پرستش خدا ، روحانیان و واعظان ، آداب ماه رمضان

در دوره قرون وسطا ، یعنی در طی عصر میانه و قرون تازیگری ، مسجد يك مكان مقدس مذهبی به معنی دقیق کلمه نبود ، بلکه در مسجد های آن روزگار غیر از عبادت بسیاری فعالیت های فرهنگی و اجتماعی نیز صورت می گرفت ، یگانه مكان مقدس مسلمانان که در آنجا مراسم حقیقی گوسفند کشان انجام می گرفت کعبه واقع در مکه بود .

مسجدهای آن دوره حیاطی بزرگ داشت که در وسط آن حوض و چاه آب یا چشمه ساری وجود داشت. در اطراف مسجد رواق یا سرسرای ساخته شده بود که به ایوانهای چندی که از جهت بزرگی و کوچکی و تزئینات یکسان نبودند راه داشت. بعضی از ایوانها و تالار یا شبستانهای مسجدها چندان بزرگ بود که هزاران نفر مؤمن به آسانی می توانستند در آن مجتمع شده نماز بگذارند ، بعضی دیگر از شبستانها برای تحصیل دانشجویان و برخی دیگر به برگزاری جشنها و سایر امور مورد علاقه گروندگان و مسلمانان اختصاص داشت . تنها پس از مسلمان شدن مغولان ، از قرن ۱۵ و ۱۶ به بعد ، مسجد به صورت عبادتگاه درآمد و همه گونه فعالیت های غیر دینی در آن ممنوع شد ، لکن در عهد تازیان ، هر نوع تجمع سالمی در مسجد صورت می گرفت و این نام «مسجد» به باشگاه بازی شطرنج ، مکتب ، و مرکز خرید و فروش انواع اجناس نیز اطلاق می شده است .

به همین مناسبت وقتی که مورخان از وجود «ده هزار» یا «بیست هزار» مسجد در بلاد مهم اسلامی نظیر قرطبه، بغداد دم می‌زنند، نباید درشگفتی فرو رفت. این مسجدها فی‌الحقیقه «باشگاه» های آن بلاد بودند، درهای مسجد شب و روز باز بود، با اینکه اصولاً خدام و متولیان مسجدها مکلف بودند که در نظافت، تمیز کردن چراغها و بستن درها پس از نماز مراقبت و کوشش کنند و از ورود کودکان و چهارپایان و غیر ذلك در آن ممانعت ورزند، عملاً به این امور توجه نداشتند، بلکه رهگذران، گدایان و خانه به‌دوشان پس از نماز روی به مسجد می‌آوردند و آن را شبخانهٔ بیخانمانان می‌پنداشتند. مردم عادی پس از ادای نماز ساعتها برای ملاقات بادوستان، شطرنج‌باختن، گپ زدن، کسب اطلاعات، یا پراکندن اخبار نو در محوطه‌ی مسجد باقی می‌ماندند^{۱۵}.

در همین مسجدها که چامه‌سرایان، نقالان و هنگامه‌گیران مردم را سرگرم می‌داشتند، بسیاری از مردم، محل ملاقات و گفتگوهای خود را در مسجد تعیین می‌کردند. نامه‌نگاران محل‌های مخصوصی داشتند، بیکاران از بام تا شام یعنی تا هنگامی که چراغهای مسجد روشن بود، به تفرج و تماشا و گفتگو اشتغال داشتند. مقدسی که تاریخ خود را در حدود سال ۹۸۵ میلادی به پایان رسانیده می‌گوید که يك شب شاهد صد مجمع مختلف در مسجد جامع قاهرهٔ کهنه بوده است^{۱۶}.

ابن حوقل متوفی در (۹۷۷) از اینکه بیخانمانان و سوداگران قسمتی از صحن مسجد را برای کسب و کار خود فرو گرفته بودند، اظهار شگفتی^{۱۷} می‌کند، مسجدهایی که در قصبه‌ها و شهرهای درجه دوم بنا می‌کردند کوچک و فاقد تزیینات بود، در این مسجدها معمولاً چاه آبی میان صحن حفر می‌کردند. ولی در شهرها هر کوی مسجدی جداگانه داشت و در شهرها، بر حسب اهمیت و موقعیتی که داشتند، يك یا چند مسجد جامع نیز دیده می‌شد. منبر را که در حکم «تریبونال» و محکمه و ایوان بزرگ بود در مسجد جامع می‌نهادند، و نماز جمعه و مراسم خطابهٔ آدینه احياناً در این مسجد برگزار می‌شد. به همین مناسبت مسجد **جامع** را مسجد **جمعه** یا آدینه نیز می‌گفتند، ولی پس از توسعهٔ شهرها، نماز جمعه را در «مصلا» می‌گزاردند که میدان وسیعی بود در ربض یعنی حوالی شهرستان و در مسجدها دهها هزار مؤمن گرد می‌آمدند در حالی که مسجدهای معمولی گنجایش

چنین جمعیتی را نداشتند .

کف شبستانهای مسجدهای عادی و درجهٔ سوم معمولاً حصر پهن بود ولی در مسجدهای طراز اول حصرهای گرانبهای مغربی با حصرهای عبادانی (آبادانی) می گسترده بودند. در ایران که از عهد سلجوقیان سرزمین قالی معروف شد ، در مسجدها گلیمهای مطرز که اطراف آن به خط کوفی مقاری آیات قرآن نوشته شده بود می افکندند . - در مناطقی که اختلاف هوای فصلها زیاد است ، مثل ماوراءالنهر و ایران که بر حسب جا درجه‌ی سرما در زمستان تا ۴۰ درجه زیر صفر می رسد و در تابستان تا ۵۰ درجه بالای صفر بالایی رود ، برای تعدیل هوا، در زمستانها در هر یک از تالارها و شبستانها به فاصله‌های معین یک منقل می گذاشتند و در تابستان ظرفهای بزرگ روئینه را از یخ پر می کردند و بادبزنهای پارچهٔ بزرگ از سقفها می آویختند. روشنایی مسجدها با قندیلها و چراغهای روغنی که گاه چینی، گاه شیشه‌یی و گاه نقره‌ای یا روئین بود تأمین می شد .

در بعضی بلاد نظیر بیت المقدس ، مکه و مدینه چراغهای گرانبهای زرین به کار می بردند ، در شهرهای بزرگ مسجدهای متعددی وجود داشت ، چنانکه در اسکندریه مرکز صلاح الدین ایوبی (۱۱۶۹ - ۱۱۹۳) سه چهار مسجد جامع در جوار هم ساخته بودند . بعضی از آنها را امیران و خواجگان متمول می ساختند ، ولی اکثر با پول مردم ساخته می شد . بعضی دیگر از درآمد اوقاف اداره می شد ، و بودجهٔ برخی را دولت وقت تأمین می کرد . در سال ۱۰۱۲ در شهر قاهرهٔ قدیم یا فسطاط ۸۳۰ مسجد موجود بود ، ولی چون موقوفات معینی نداشت به خرج دولت اداره می شد . خلیفه از محل صندوق اعانات مبلنی برای پرداخت حقوق خطیبان و دانشجویان و مؤذنان و دیگر پرستاران می پرداخت .

در قرن ۱۲ خرج نگاهداشت جامع عمروعاص در فسطاط روزی سه هزار دینار مغربی تمام می شد ، و جامع بنی امیه ، بزرگترین مسجد دمشق ، که آن را پانصد کارمند وظیفه خوار بود سالی هشت هزار دینار صوری خرج ۱۸ داشت .

مقام و موقعیت دین در زندگی مسلمانان فوق العاده بود و مذهب یعنی پرستش و عبادت مقدار زیادی از وقت روزانهٔ مردم را می گرفت . روزی ۵ بار در مسجد نماز می گزاردند ، نمازپگاه (صبح) پیش از برآمدن آفتاب ،

نماز پیشین (ظهر) از نیمروز تا دو ساعت بعد از ظهر، نماز دیگر (نماز عصر) از ساعت چهار تا فروشدن آفتاب، و نماز پسین یا شام بعد از غروب آفتاب، و نماز خفتن هنگام شب بعد از شام انجام می گرفت. در این اوقات مؤذن از برج مربع مستطیل شکلی که در فراز صومعه ساخته شده بود، مردم را برای ادای نماز به آواز می خواند. حتی الامکان روزها از مؤذنان کور برای اذان گفتن استفاده می کردند تا مبادا چشم مؤذن به زنانی افتد که در سراهای مجاور نشسته بودند. بدین منظور پرچمی هم نصب می کردند. شب هنگام مؤذن فانوسی بالای مناره نصب می کرد، تا کسانی که آواز اورانمی شنوند از نور چراغ، موقع نیایش را بدانند. آنان که از مسجد دور بودند روز به دیدن پرچم و شب به فانوس آن چشم داشتند.

برای تعیین ساعات نماز موقتان اطلاعاتی در علم توقیت یعنی وقت دانستن از طریق ستاره شناسی کسب می کردند و روز آفتاب، و شب ستاره را رصد می کردند و ساعات را اعلام می کردند، در بعضی از مساجد معتبر و مهم روزها با ساعت آبی «بنگان»، هر ساعت، نیم ساعت، و ربع ساعت را با صدای زنگ خودکار به اطلاع مردم می رسانیدند و با چراغهای رنگارنگ ساعتی شب را به خلق اعلام می کردند. منابع و دفترهایی در دست است که به طور دقیق خصوصیات و طرز ساختمان این گونه «بنگانات» را نشان می دهد و ما از این علم بعداً سخن خواهیم گفت.

هر يك از ایوانها و تالارها و شبستانهای مسجدها که برای نماز ساخته شده بود محرابی جداگانه داشت که از قرن دهم به تقلید از هیکل شمنان و آتشگاهها و محرابهای نصارا ایجاد شده بود، و به تدریج با گذشت زمان به صورت يك سنت اسلامی درآمد. محراب طاقی هلالی یا ازجی داشت و بدنه آن از کاشی معرق** یا ساده یا خاتمکاری مرمرین گرانبها تزیین شده بود. مراد از محراب ساختن، نشان دادن قبله گاه مسجد بود تا نمازگزاران بتوانند همه روزه پنج بار در ساعات معینی به طور اجتماع به سوی کعبه روی آورند و به اقامه

* بنگان یا فنجان ظرف مدرجی بوده که در ته آن سوراخ کوچکی تعبیه کرده بودند که قطره قطره آب از آن می چکید و به وسیله آن ساعات شبانه روز را مشخص می کردند. مترجم

** طرح هنر تزیینی که در آن رنگهای کاشی را به شکلهای هندسی درهم، درهمی آوردند.

مراسم نماز مشغول شوند .

در ساعتهای معینی، امام جماعت برابر محراب قرار می‌گرفت و مؤمنان در حالی که صف‌اند در صف پشت سر وی ایستاده بودند با صدای آرام به خواندن وردها و دعاها مشغول می‌شدند و کلیه اعمال امام را انجام می‌دادند .

هر نماز دوتا چهار رکوع دارد ، هنگام رکوع دوتا می‌شوند و پس از زمزمه کلماتی به سجود می‌روند ، در این هنگام به زانو می‌نشینند و سپس طوری سجده می‌کنند که پیشانی و دو کف دست بر زمین قرار می‌گیرد ، هنگام سجود نیز وردی چند زمزمه می‌کنند . خصوصیات هر يك از نمازها و طرز ادای آنها را هر يك از چهار امامان سنت و جماعت به دقت تعیین کرده‌اند و در نماز شیعیان خصوصياتی است که در نماز سنیان نیست .

در مسجدها عبادتگاه زنان از مردان جداست و معمولاً با تجیری که بلندی آن دو متر است نمازگاه مردان از زنان جدا می‌شود ، پس از پایان نماز و دعا زنان و مردان از دری جداگانه خارج می‌شوند .

برای ادای نماز باید از لحاظ جسمی و روحی پاک بود ، و قبل از اقامه نماز مراسم وضو را انجام داده . وضو معمولاً با آب و در حوض مسجد انجام می‌شد ، ولی برای تطهیر کامل و غسل به حمام که سابقاً محل آن در نزدیکی مسجدها بود مراجعه می‌کردند . قبل از نماز باید در نظافت دهان و دندان و ناخنها و ریش مراقبت کرد و سراپای خود را پاکیزه نگاه داشت .

همه روزه دو ساعت قبل از طلوع آفتاب به وسیله بوق، مؤمنینی که احتیاج به غسل داشتند به حمام دعوت می‌شدند . کسانی که هنگام شب با زنان خود نزدیکی کرده بودند ناگزیر بودند که قبل از طلوع آفتاب برای انجام این فریضه مذهبی به حمام روی آورند .

زنان از آمدن به مسجد برای ادای نماز صبح و انجام غسل معاف بودند ، آنها با تیمم یعنی با زدن کف دستها به زمین و مالیدن آنها به صورت و انگشتان می‌توانستند نماز صبح را در منزل انجام دهند و برای تطهیر ، بعد از ظهر حمام بروند .

در شرع اسلام معافیت از روزه و نماز برای بیماران ، مسافران ، رزمجویان و کسانی که در میدان جنگ هستند و عده‌ای دیگر پیشبینی شده است . در نزدیکی مسجدها محلی برای مستراح در نظر می‌گرفتند که در جوار بعضی از آنها صدها آفتابه قرار داشت و مؤمنان از این ابریهها برای آبدستان

و تطهیر استفاده می کردند. رفتن به مستراح و یا آب تاختن قبل از نماز گزاردن مستحب مؤکد است .

پیش از درآمدن به نمازخانه محلی برای نگاهبانی کفشها تعیین شده بود و مردم قبل از ورود به ایوانها پای افزار بیرون می کردند و با گرفتن نشانه‌ای از موزه‌دار داخل صحن می شدند و هنگام خروج با ارائه همان نشانه موزه بان بیدرتنگ کفش را به صاحب آن تحویل می داد .

کمی دورتر از مسجد، دکان سلمانی و عطر فروشی قرارداد داشت که انواع گلاب و روغن گل و عطر بنفشه و جز اینها را در اختیار مشتریان می گذاشتند . اندکی بعد از اذان ، نماز شروع می شد. از پایان قرن دهم اذان گفتن جزو شعارهای مذهبی درآمد و بر تعداد مؤذنان که با آواز رسا اذان می گفتند افزوده شد^{۱۹} . در ایران شرقی ، خراسان ، رسم بر این جاری بود که مؤذنان بر روی تختها در کنار منبر قرار می گرفتند و به اذان گفتن و تلاوت قرآن مبادرت می کردند، منبرداری ۷ پله بود و خطیب بر بالای آن می نشست .^{۲۰} این روش به زودی در سراسر ایران معمول شد ، همانطور که قبل از اسلام منها سرودهای مذهبی زرتشت و بندها و گاتهارا پنج بار در روز به آواز می خواندند « بندها و گاتهای پنجگانه » نمازهای اسلامی، جانشین ادعیهٔ خمسهٔ زند و اوستا شد .

به این ترتیب ادای نماز که در آغاز امر کاری سهل و ساده و بدون تشریفات بود به تدریج به هوای عادت شمنان و معابد قدیم و آتشکده ها ، با تشریفات زیاد توأم گردید ، تنها در سرزمین اندلس و افریقا اصول ساده قدیم کاملاً حفظ شد ، به طوری که اندلسیان و مغربیان «مغاربه» که به مشرق زمین می آمدند، پس از مشاهده این همه تشریفات و تغییرات سر تکان داده می گفتند « لا اسلام فی الشرق » : در شرق مسلمانی باقی نمانده است .

پس از پایان نماز، وعظ و خطابه آغاز می شد. واعظان معمولاً جامه عباسیان بر تن می کردند ، یعنی عبا و لباده‌ای سیاه که با یراقها و طرازیهای طلائی مزین شده بود، و دستار سیاهی بر سر می بستند و شمشیر افتخاری بر کمر می نهادند. خطیب ، هنگام بالا رفتن از پله‌های منبری ، برای جلب توجه عمومی ، نوك شمشیر خود را نخست به پلهٔ اول و سپس به پله ، وسط و بالاخره به پله آخر می کوفت و با این عمل رفتن خود را به بالای منبر اعلام می کرد .

سپس او به حاضران و جماعتی که در راست و چپ او نشسته بودند، سلام می‌فرستاد، و درحالی که درمیان دو پرچم سیاه قلابدوزی شده ایستاده بود، سخن راندن آغاز می‌کرد، نخست نام و القاب خلیفه زمان و پادشاه وقت را بر زبان می‌آورد و بعد به ادای شهادت می‌پرداخت^{۲۱}.

در مسجدهای بزرگ نظیر جامع بغداد یا مکه يك نفر پرچمدار عقب خطیب حرکت می‌کرد و مأمور دیگری که چماقی در دست داشت از پیش وی به راه می‌افتاد و آمدن واعظ را اعلام می‌کرد.

خطیبان و پرستاران مسجد، نظیر پیشنماز، مؤذن، خدام و واعظان و قرآنخوانها، جملگی با دقت بسیار برگزیده و انتخاب می‌شدند، این اشخاص باید که نه زیاد جوان باشند. نه خوبروی و نه زیبا.

مردم از آنان انتظار داشتند که باقیافه‌ای جدی و متین حرکت کنند و از عشوّه دادن خودداری نمایند^{۲۲}، معمولاً واعظان و خطیبان با زبردستی در مسجدها سخنرانی می‌کردند، ابن جبیر سیاح اندلسی که به تماشای مدرسه نظامیه بغداد رفته و به خطابه بلیغ یکی از واعظ گوش فراداده است، مشاهدات خود را چنین بیان می‌کند. «نخست يك قاری در روی نیمکت ایستاد و به آواز بلند و موزون شروع به خواندن کرد، سپس امام رضی‌الدین قزوینی بالای منبر رفت و با دانش کامل و وقار تمام آغاز و عظ کرد، چندانکه از سخن گفتن او در شگفت ماندم و بروی آفرین گفتم، چون از سخن پرداخت، گروهی از مستمعان رقه‌ها که بروی آنها ك یا چند سؤال شرعی نوشته شده بود، به واعظ تسلیم کردند، و او با قدرت تمام به سؤالها پاسخ می‌داد. چون بیکار شد خطیب از منبر به زیر آمد، درحالی که جمع کثیری از پی‌اوپروان بودند، از جمله کسانی که در مسجد باقی ماندند، گروهی را دیدم که زار زار می‌گریستند و از گناہانی که مرتکب شده بودند بر حسب معمول و عادت استغفار می‌کردند. در این حال امام رضی‌الدین دست در مرکب فرو می‌کرد و بر پیشانی توبه‌کار علامتی می‌گذاشت و این عمل را (جز ناصیه) می‌گفتند.»

بار دیگر ابن جبیر در جامع بغداد شاهد عظ گفتن استاد ابوالفرج جمال‌الدین بن الجوزی بوده است (۱۱۱۵-۱۲۰۱)، این خطیب زبردست که نوشته‌های دارس (کلاسیک) در عظ و خطابه از وی باقی است مانند حسن السلوک و با قوته المواعظ و ملح و منثور و دهها رساله دیگر و از حد چین تا اندلس

کسب شهرت جهانی کرده بود ، شبهه ها به طرزی جالب و اعجاز آمیز سخن می راند^{۲۳}.

تقویم مذهبی سال قمری بود و از ۱۲ ماه هلالی تشکیل می شد که نهمین آن ماه رمضان است ، حقا و طبق سنن مذهبی ، خلیفه، یا سلطان وقت پس از مشاوره با منجمان باید پایان ماه مبارک را اعلان دارد . معذک مؤمنان عملا به این احکام قناعت نمی کردند و تا به چشم خود ماه را نمی دیدند روزه نمی شکستند .

به فرمایش قرآن مجید روزه داران مکلف بودند که از سحر تا آغاز شب از خوردن ، آشامیدن و استحمام خودداری کنند، در مدت ماه رمضان حمامها هنگام روز بسته و فقط شبها برای استفاده عموم آماده بود .

اجرای دستور اسلام در مورد روزه برای قشر مرفه و متمول که روز را به تن آسایی می گذاردند و غذایی مقوی و مناسب می خوردند چندان دشوار و توانفرسا نبود ، ولی برای قشر نادار و میانحال جامعه که امکانات مادی آنها محدود بود و تمام روز ناچار به کار و فعالیت بودند ، روزه داشتن بسیار سخت و ناگوار می نمود. این طبقه مخصوصاً از تشنگی بسیار رنج می بردند ، همین که طبل افطار به گوشها می رسید ، مردم بیدرنگ برای خرید مایعات به دکانها هجوم می آوردند. در ایام ماه رمضان دکانها تا مدتی از شب باز بود ، زیرا در این ماه غذا خوردن ، دید و بازدیدها و تشکیل اجتماعات و گردش در کوچه ها فقط هنگام شب صورت می گرفت ، این فعالیت های شبانه مدت يك ماه یعنی تا اولین روز ماه دهم سال قمری ادامه داشت .

در پایان ماه رمضان مردم شادمانی می کردند و مراسم عید فطر یا عیدالصغیر را که مبشر بازگشت مردم به زندگی عادی بود با شور و علاقه بسیار برگزار می کردند .

فصل سوم

زیارت مکه یا حج بیت الله

بسیاری از مسلمانان قرون وسطا همه ساله به اماکن متبرکه به قصد زیارت روی می آوردند ، ولی زیارت مکه از همه جا مهمتر و برای کسانی که واجد شرایط بودند از نظر شرعی اجباری بود . مقدسترین اماکن مذهبی کعبه بود ، که در داخل مسجد بزرگ مکه قرار داشت و کلیه مسجدهای جهان محل و محراب خود را با آن مکان میزان می گرفتند .

اصولا هر مسلمان توانگری مکلف است که يك بار در عمر خود حج بیت الله گزارد و قربانی کند . ولی سپردن راه مکه سخت دشوار بود و برای انجام دادن آن در دوره قرون وسطا وقت و پول کافی ضرورت داشت و معمولا توانگران قوم این راه دور و دراز را ناگزیر می سپردند ، در این راه عده ای درویش و زاهد و صوفی و مردم مسکین نیز با حاجیان متمول همگام و همسفر می شدند و در طول راه در یوزه گی می کردند و از توانگران استمداد می جستند .

سفر مکه با تمام دشواریهای آن برای چادر نشینان و بومیان عربستان که با خصوصیات طبیعی آن منطقه آشنا و مأنوس بودند چندان دشوار نبود ، ولی برای کسانی که از مناطق دوردست راه مکه را پیش گرفته بودند ، عبور از صحرای عربستان و مواجه شدن با خطرات احتمالی گوناگون ، نظیر کمبود آب ، گرمای شدید ، حمله بومیان غارتگر و متعصب بسیار ناگوار بود ، به همین مناسبت خلفای بغداد برای مبارزه با این مشکلات حاجیان را به طور دسته جمعی روانه می کردند ، یعنی در تاریخ معینی از سال تمام حاجیان عالم

اسلام که مقدم کاروان آنها سفدیان و خوارزمیان بودند آنگاه خراسانیان و عراقیان عجم ، فی‌المثل در بغداد گرد می‌آمدند و از آنجا همه‌گان تحت حمایت خلیفه مانند يك واحد نظامی راه صحرای عربستان را پیش می‌گرفتند. این سفر هفته‌های متوالی طول می‌کشید ، و حاجیان از طول راه خسته و کوفته و فرسوده و از گرمی هوا و تشنگی رنجور و نالان می‌شدند . عده زیادی در بین راه تاب مقاومت نمی‌آوردند و هلاک می‌شدند و به زحمت نیمی از این جمع کثیر و گروه انبوه به زادبوم خود بازمی‌گشتند. کسانی که در این راه دشوار جان می‌سپردند ، در نظر مردم دیندار ، شهید ایمان و عقیده به شمار می‌آمدند .

آخرین خلیفه‌ای که طریق کعبه سپرد هارون الرشید (۷۸۶-۸۰۹) بود . پس از وی هیچ‌يك از خلفا به این سفر رضا نداد و جان خود را به خطر نیفکند بلکه معمولاً خلفا یکی از امرای وقت را مأمور می‌کردند که خود را به مردم معرفی کند و به جای خلیفه حج بیت‌الله را به انجام رساند ، این شخص را «امیرالحاج» می‌نامیدند؛ اشخاص غنی و ثروتمندی که رنج این سفر را بر نمی‌تافتند کسی را از طرف خود به زیارت کعبه می‌فرستادند .

به علت‌های اقتصادی و شاید سیاسی ، خلفای اسپانیا ، اتباع خود را از مسافرت به مکه منع می‌کردند ، حتی خلفا و پیشوایان مذهبی آنها اعلام کردند که جنگ و پیکار مقدسی که ملت اسپانیا علیه فرانکها آغاز کرده ، به مراتب از سفر مکه ضروری‌تر است ، زائران مکه ، طلا یعنی نیروی اساسی جنگ را از کشور خارج می‌کنند . با این حال عده قلیلی از اسپانیاییها از طریق مصر به مکه می‌رفتند .

در سال ۱۰۴۷ کسی به حج نرفت زیرا که در این سال به علت قحطی و طاعون شدیدی که در بین‌النهرین و حجاز پیش آمده بود ، حاجیان از سفر مکه معاف شدند .

مسافرت مکه گاه با بحرانهایی مواجه می‌شد و عده‌ای با انجام دادن آن مخالفت می‌کردند ، زیرا بیم آن بود که پول ملل تابعه خلافت به دست دشمنان یعنی قرمطیها بیفتد .

قرمطیها که يك جمعیت انقلابی بودند، در سال ۸۹۹ يك جمهوری مذهبی « حکومت مؤمنیه » در لبحسا یعنی در منطقه غربی خلیج فارس به وجود آوردند و با این اقدام بیش از پیش به ناامنی این مناطق افزودند . این غارتگران

صحرايي بايرحمي تمام ، مسلمانان را به خاك هلاك مي‌افكنند .
سرانجام حكومت بغداد ، براي آنكه كاروانهاي زيارتي بهراحتي عبور
كنند ، حاضرشد به عنوان حق‌العبور هر بار ، مبلغی كه به صدها هزار سكه طلا
بالغ مي‌شد ، به حكومت قرمطي پردازد .

بعضي از صوفيان روشن ضمير به زيارت مكه و مراسم آن به ديده انتقاد
مي‌نگريستند و كارنيك و خدمت به خلق را ، از مسافرت دراز مكه و به خطر انداختن
مال و جان ، براي مسلمين و عالم اسلام سودمندتر مي‌شمردند . *

* بشر خافي از جمله صوفياني بود كه كمك به مستمندان و پرستاري از
بيماران را بر رفتن به حج ترجيح مي‌داد ، شيخ عطار در تذكرة الاولياء
مي‌نويسد كه « يكي با « بشر » مشورت كرد كه دوهزار درهم دارم **حلال** مي‌خواهم
كه به حج شوم گفت **تو به نماشا مي‌روي** ، اگر براي رضاي خداي مي‌روي
برو وام كسي بگذار ... كه آن راحت كه به دل مسلماني رسد از صد حج اسلام
بسنديده‌تر ... »

جلال‌الدين رومي در تأييد اين معني چنين مي‌گويد :

طواف كعبه دل‌كن اگر دلي داري	دلست كعبه معني تو گل چه پنداري
هزار بار پياده طواف كعبه كني	قبول حق نشود گر دلي بي‌ازاري
هزار بدره زر گبري بحضرت حق	حقت بگويد دل آر گر به ما آري .
در جاي ديگر مي‌فرمايد ،	

اي قوم به حج رفته كجائيد ، كجائيد	معشوق همين جاست بيايد ، بيايد
معشوق تو همسايه ديوار به ديوار	در واديه سرگشته شما درچه هواييد

ابوالعلاي معري فيلسوف و متفكر عاليقدر قرن چهارم هجري كه تنها از
عقل و منطق پيروي مي‌كرد ضمن انتقاد و خرده‌گيري از اديان و مذاهب
مختلف مي‌نويسد « از گروهی كه از شهرهای دور آمده‌اند تا رمي جمر (يعني
سنگ اندازی) و لثم حجر (سنگ بوسی) كنند در شكتم ، آيا تمام مردم از
ديدن حقيقت محرومند ... » در جاي ديگر مي‌گويد : « هر گروهی به خرافاتي
پاي بندند آيا ممكن است روزگاري مردم به حقيقت معتقد شوند ... »

از روزگار قدیم ، کسانی كه از اديان و مذاهب مختلف « مغز » را بر گزيده
و « استخوان » را رها کرده‌اند مي‌گويند كه روح و عصاره كليۀ اديان و حاصل
تعاليم كليۀ متفكران ، فلاسفه و خير خواهان ، نيكوكاري و نوع دوستي است .
۱۴ قرن پيش بر زويه طيب پس از يك عمر مطالعه و پژوهش در اديان
گونگون با خود گفت « صواب من آنست كه بر ملازمت اعمال خير كه زبده

←

در این دوره بحرانی ، بعضی رفتن به بیت المقدس را کافی می‌شمردند و برخی دیگر به زیارت مزارهای مقدسه محلی قناعت می‌کردند .

علی‌رغم تمام انتقاداتی که به زیارت مکه می‌شد ، همه ساله عده زیادی از مؤمنان به قصد زیارت مکه و برای انجام این فریضه مذهبی به این سفر پرخطر تن می‌دادند .

گاه دهها هزار زائر، با کاروان عظیم بغداد به راه می‌افتادند. در این سفرها (کاروان) مفهوم قدیمی خود را که همان «سفر جنگی» است، حفظ کرده بود. زوار پس از عبور از شهرهای کوفه، نجف و قادسیه که محصول عمده آن خرماست به وسیله پلی که از کشتی درست کرده بودند، رود فرات را می‌گذاشتند، و قدم در صحرای عربستان می‌نهادند، و پس از عبور از نجد، و سلسله کوههای حجاز ، که سرحد طبیعی و به دریای احمر مسلط است ، به مدینه و سپس به شهر مکه میرسیدند . این خط سیر ، همان شاهراهی است که زبیده زن هارون الرشید سبب ایجاد آن شد و سرانجام بغداد را به مکه متصل کرده برای احداث این راه سه میلیون سکه طلا خرج شد، و مکرر با گذشت زمان ، زمامداران وقت از جمله عضدالدوله دیلمی (۹۴۶-۹۸۳) و خواجه نظام‌الملک (مقتول در ۱۰۹۲) و امیر چوپان سردار مغول (مقتول در ۱۳۲۹) در راه تعمیر این راه قدمهایی برداشتند و در مکه و مدینه بناها ساختند . با اینکه این راه با معبرها و جاده‌های کنونی قابل قیاس نیست ، نسبت به زمان خود جاده عریض و مهمی بود، که در فاصله‌های معینی از آن بر که‌های وسیعی قرار داشت . این دریاچه‌های جالب و عجیب که عمق بعضی از آنها در حدود سه متر و مساحت آنها گاه چند صد متر



همه ادیان است اقتصار نمایم و بدانچه ستوده عقل و پسندیده طبع است اقبال کنم . پس از رنجاندن جانوران و کشتن مردمان و کبر و خشم و خیانت و دزدی احتراز نمودم ... از هوای زنان اعراض کلی کردم و زبان را از دروغ و نمایی و سخنانی که ازو مضرتی تواند زاد چون فحش و بهتان و غیبت و تهمت بسته گردانید و از ایذای مردمان و دوستی دنیا و جادوی و دیگر منکرات پرهیز واجب دیدم و تمنی رنج غیر ، از دل دور ساختم و در معنی بعث و قیامت و ثواب و عقاب بر سبیل افترا چیزی نگفتم و از بدان ببریدم و به نیکان پیوستم و رفیق خویش صلاح و عفاف را ساختم که هیچ یار و قرین چون صلاح نیست .» از کلیله دمنه . تصحیح مجتبی مینوی صفحه ۵۰ و ۵۱ «مترجم»

مربع بود ، به وسیله مراقبینی که به طور دائم در قلاعی مستحکم سکونت داشتند پاسداری و مراقبت می شد، تا اعراب بادیه نشین، آبی را که برای رفع نیازمندیهای کاروانیان است ازین نبرند.

در پیشاپیش کاروان «امیرالحاج» یا نماینده خلیفه درحالی که سوار بود به پیش می راند وعده ای سواره نظام از او مراقبت میکردند، و خیل عظیم زوار، چون سپاهی به دنبال او روان بودند . در این راه ، فتودالهای بزرگ ، بازرگانان ثروتمند و بانوان اشرافمنش در تخت روانهای زیبائی که به وسیله شتر مهاری حمل می شد، نشسته بودند، وعده ای غلام و چهارپا باروبنه آنها را حمل می کردند . این زوارغنی و پولدار ، گاه مخارج عظیمی را به عهده می گرفتند . آنان با خوابیدن ، خوردن ، مطالعه و شطرنج بازی ایام این سفر دشوار را سپری می کردند .

همین که طبقات ممتاز آهنگ پایین آمدن از تخت روان را داشتند ، يك نفر از غلامان شتر را متوقف می کرد ، غلام دوم چهار پایه ای می آورد و سومی برای آنکه سر خواجه از آفتاب سوزان صحرا آسیبی نبیند چتری بالای سر او نگاه می داشت . وقتی که زائران به منزلهای طی راه می رسیدند ، در چادر آنها فرش می گسترده . پس از اشراف ، زواری که اهمیت کمتری داشتند ، یعنی بازرگانان و خواجه شماران باغلامان و شترهای خود حرکت می کردند، و پشت سر آنها مردم عادی بودند که هر سه یا چهار نفر آنها يك شتر جمازه در اختیار داشتند و به نوبت روی آن سوار می شدند ، درین کاروانی که (ابن جبیر اندلسی) از آن سخن می گوید، سه خاتون متمول بوده اند . با اینکه معمولاً این قبیل بانوان ، کسی را به نمایندگی خود به عنوان نایب الزیاره به مکه می فرستادند ، امسال این سه تن تصمیم گرفته بودند که شخصاً به زیارت بیایند. یکی از آنها دختر عزالدین مسعود شاهزاده سلجوقی بود (۱۱۸۰-۱۱۹۳) که اتابک دیار بکر و چند ناحیه دیگر بود و صد هزار سواره نظام در اختیار خود داشت . دیگری عیال نورالدین محمود (۱۱۴۶-۱۱۷۴) صاحب (آمد) بود. به علاوه دو خاتون سلجوقی دیگر، که یکی از آنها بی بی خانم مادر معزالدین، اتابک موصل، و دیگری دختر شمس الدین ایلدگز (۱۱۶۱ - ۱۱۷۲) اتابک آذربایجان بود در حج آن سال شرکت کرده بودند . این چند بانوی بزرگ که بسیار باعاطفه و سخاوتمند بودند، در هر منزل بوسیله غلامان خود، ۴۰ بارشتر،

لباس ، آب وسایر وسایل زندگی را بین نیازمندان تقسیم می کردند . درمکه نیز همه روزه چندبار غلامان آنها فریاد می کردند «الماء للسبیل» یعنی آب مفت . مردم گروه گروه بامشك و کوزه و ظرفهای دیگر بادعا و ثنای فراوان از آب رایگان استفاده می کردند ، زیرا يك فنجان آب در طی مسافرت و در خودمکه بسیار گرانها بود .

برای طی این راه دراز، زائران شبها نیز حرکت می کردند، تخت روانها بالشهای نرمی داشت و مسافران می توانستند در آنها یاروی گردن مرکوب خود بخوابند ، و با حرکت موزون و منظم پای شترها استراحت نمایند . کاروان به کندی پیش می رفت و منظره جالبی به وجود می آورد . به گفته ابن جبیر منظره کاروان در بیابان چون اقیانوس مواجی به نظر می رسید، و چترها و چادر تخت روانهای زوار مانند بادبان کشتیها جلوه گری می نمود.

هنگام شب مشعلها و فانوسهای فراوانی که در جلو چارپایان و غلامان حرکت می کرد، بیابان را به آسمان پرستاره ای مبدل می نمود.

توقف مسافران برای استراحت ، برافراشتن و جمع کردن چادرها و کوچکترین حرکت عمومی کاروان با صدای کوس و طبل که به قول ابن جبیر شبیه صدای رعد بود، منظم و مرتب می شد . زائران چون افراد نظامی و مانند فرد واحدی به صدای کوس، آماده حرکت می شدند و شهر بزرگی که از چادرهای مسافرین پدید آمده بود، مانند يك قطعه قالی یکجا باز و بسته می شد . علت این نظم و انضباط این بود که دقیقه ای از وقت زائرین تلف نشود، تا سر وقت به مکه برسند.

در هر منزلی که زائران متوقف می شدند ، نخست با عجله به محل آب می رفتند . جوانها در (صهریج) بشناوری می پرداختند . در راه مکه معمولا زائران همواره درهول و هراس بودند ، و بیم آن داشتند که آب انبارها بر اثر خشکسالی یا در نتیجه خرابکاری اعراب بادیه، خشک و بی آب شده باشد . در چنین مواردی فقرا با فاجعه اسفناکی مواجه می شدند، و چه بسا که بسیاری از آنان به خاک هلاک می افتادند . هنگام عبور از صحرای عربستان هزاران رنج و خطر مسافران را تهدید می کرد. در سال ۱۰۰۴ میلادی در حالی که زوار از تشنگی می مردند عده ای با کمی ادرار شتر سعی می کردند خود را از مرگ قطعی رهایی بخشند . در سال ۱۰۱۱ میلادی در طی راه مکه يك لیوان آب دوست سکه نقره

قیمت داشت و در سال ۱۰۱۲ قرامطه با خراب کردن آب انبارها و پر کردن چاهها موجب هلاک ۱۵ هزار مسلمان شدند ، در سال ۱۰۱۴ ، بیست هزار تن از زائران اذتشنگی جان سپردند و فقط ۶ هزار نفر توانستند بانوشیدن شاش شتر از مرگ قطعی رهایی یابند .

در سال ۹۶۰ زائرینی که از مصر آمده بودند ، در دره يك وادی فرود آمدند که ناگهان سیلی به راه افتاد و تمام کسانی را که در مسیر سکنی گزیده بودند با خود برد . و به این ترتیب زائران بیت الله الحرام قبل از آنکه به خود آیند از بحر احمر سردر آوردند . *

در منزلهای بین راه معمولا بومیان که از روز عبور کاروان با خبر بودند ، بازارهای کوچکی ترتیب می دادند . در آن گوسفند ، خرما ، کره ، عسل ، پنیر و حتی میوه های زودرس را از مناطق دور می آوردند ، و با قیمتی گران در دسترس مشتریان قرار می دادند . چله زمستان آنها انگور ، طالبی ، و خیار به مسافرین عرضه می کردند . ایرانیان که در این ماه کشورشان از برف پوشیده شده بود ، از مشاهده این قبیل میوه ها متعجب می شدند .

پس از روزهای متمادی راه پیمایی در بیابانهای بی آب و علف ، سرانجام مسافرین با شور و شوق بسیار بشهر مقدس مذهبی می رسیدند ، ولی چون اقامت چنین جمعیتی در شهر ممکن نبود ناچار زوار در خارج شهر مسکن می گزیدند ، به محض ورود ، مسافرین با ریحوانها را بر می داشتند و آنها را در محوطه بزرگی که برای چهار پایان آماده شده بودرها می ساختند ، هزاران چادر برای سکونت زائرین برافراشته می شد و شهری وسیع و جالب از چادرهای رنگارنگ با شور و علاقه

* از دیرباز جمعی از متفکران و صاحب نظران با اعمال و مناسک حج مخالفت می کردند و بادیه پیمایی و پرستش و زیارت سنگ و گل را عملی ناصواب می خواندند ، ابن ابی العوجاء که از مادیون به نام است خطاب به امام جعفر صادق می گوید ، الی کم تدوسون بهذا البیدروتلوذون بهذا الحجر و تعبدون هذا البیت المرفوع بالطوب ...»

یعنی تا کی این کشتزار را لگد می کنید و به این سنگ پناه می برید و این خانه بی که از سنگ و گل ساخته شده می پرستید و مانند شتر فراری پیرامون آن می دویدهان برآستی هر که در این بیندیشد داند که این کار کار نادان نابخرد است تا کار مرد صاحب نظر . پس پاسخ گوی چه تو در رأس اینکاری و پدرت نیز پیشوا و مایه نظام آن است . «

مترجم

مردم به وجود می‌آمد. در اطراف این شهر متحرك، دیواری پارچه‌ای کشیده شده بود، و دروازه‌های بزرگی برای آمد و رفت مردم چنان در نظر گرفته بودند که يك سوار نظام مسلح به نیزه به خوبی می‌توانست از زیر آن حرکت کند. در این شهر، قصرها، میدانهای عمومی، مسجدها، کلاوتریها، محاکم، زندانها، مریضخانه‌ها و مغازه‌ها و بازارهای متعددی وجود داشت که از آنها از غلام و چهارپایان گرفته تا صندل، طلاآلات، عطریات، و غیره در دسترس مشتریان قرار می‌گرفت. در این شهر پارچه‌ای رستورانهای عالی و متوسط نیز موجود بود، و مغازه‌هایی داشت که در آن، قالی، برگستوان و زین و یراق اسب، انواع چادر و کیسه و خورجینهای سفری به فروش می‌رسید. در وسط سایر چادرها سراپرده امیرالحاج با گنبد و پرچم سیاه و چادرهای بزرگ و قلابدوزی شده به چشم می‌خورد. در امتداد آن خیابان زیبایی بود که در دو طرف آن خانه‌های دلنشین از چادرهای قرمز و زرد، سبز و گلی، که از جهت زیبایی باهم رقابت میکرد قرار داشت و در کف بعضی از آنها از بهترین قالیهای ایرانی گسترده بودند. در این شهر هزار و یک شب که به مراتب از مکه بزرگتر بود گاه بعضیها محل خود را گم می‌کردند. برای حل این مشکل مأمورین انتظامی با دقت تمام گمشدگان را به چادرهای خود هدایت می‌کردند، به این ترتیب که يك شترسوار شخص گمشده را به ترك خود سوار می‌کرد و در حالی که از وسط كوچه طویل چادری حرکت می‌کرد، با صدای بلند، اسم شخص گمشده و نام شهر او و نام مقاطعه کاری را که به او شتر داده بود ذکر می‌کرد تا سرانجام شخص گمشده محل خود را بازمی‌یافت.

مکه، در وادی عمیقی به نام بکه قرار دارد و به همین علت با وجود بناهای مرتفع دیدن آن از دور ممکن نیست. این دره سوزان که در آن از درخت و سبزی اثری نیست به جهنم بیش از بهشت شباهت دارد، با این حال، از روزگار قدیم مردم این ناحیه را شهر مقدس می‌خواندند.

ستونهایی که در اطراف جاده‌های این شهر قرار داده بودند حدود شهر را مشخص می‌کرد. مسجد الحرام در مرکز شهر قرار دارد، در دوره قرون وسطا خانه‌های ۱۲ طبقه دورادور مسجد الحرام ساخته بودند که مانند هتل‌های امروزی در اختیار زائران قرار می‌گرفت و پنجره‌های آن به سوی مسجد بازمی‌شد و از آنجا تشریفات مذهبی که در صحن مسجد انجام می‌گردید بخوبی دیده می‌شد.

کرایه این منازل و اطاقهای آن بسیار سنگینتر از سایر جاها بود، کسبه و عابریان از سایه این عمارات بلند استفاده می کردند. صحن حرم گرد بود و ۱۸ در داشت که به شکل نیمدایره ساخته شده بود. حیاط مسجد بزرگ از سنگ مرمر فرش شده بود، و مساحت آن دوست در صد و پنجاه متر و دورادور آن بناهایی بود که در آنها به دالان یا رواق سرپوشیده ای بازمی شد. سقف اطاقها چوبی بود و سنگینی و فشار آنها روی ستونهایی از مرمرهای رنگارنگ بود.

اکثر این بناها مربوط به دوران خلافت مهدی عباسی (۷۷۵-۷۸۵) بود، این خلیفه در سال ۷۸۳ به تعمیر و تزئین مسجد الحرام اقدام کرد، و دولوحه ای که از او به یادگار مانده، مؤید این معنی است.

مسجد الحرام به طور ارثی، زیر نظر يك نفر (شریف) که یکی از افراد طماع قبیله قریش است اداره می شود و سلسله نسب او به محمد بن عبدالله (ص) می پیوندد، این شریف وضع زائران را تحت نظر می گیرد و به کار آنها نظم و انضباط می بخشد و با گرفتن انواع عوارض، زائران را تحت فشار قرار می دهد.

کعبه در وسط حرم مکه قرار دارد که بیت الله است، شکل آن مکعب است و تمام آن از مرمر ساخته شده است. بلندی آن ۱۵ متر و عرض آن ۸ متر است، در آن که به طرف مشرق باز می شود از سیم ناپ ساخته شده و روی آن گل و بوته های زیبا کنده اند، و کتیبه آن قرمز رنگ است. در آنجا این آیه بچشم می خورد: «نخستین معبدی که به دست آدمیان ساخته شده بکه است.»

کعبه به وسیله ی چهار پنجره شیشه ای که در آن ایام بسیار نادرو جالب بود روشن می شد، و کف آن با سنگهای مرمر سفید فرش شده بود، در قسمت بالای کعبه محلی است که با سنگ مرمر فرش شده است تا محل عبادت پیغمبر معلوم و مشخص شود، بسیاری از زائران می کوشند که در این مکان به اقامه مراسم نماز و دعا مشغول شوند. ستونهای چوبی زیر سقف و دیوارهای کعبه سراسر از اطلس پوشیده شده بود. چند قطعه چوب با میخهای نقره به یکی از دیوارها نصب شده بود و مردم معتقد بودند که از کشتی نوح پیادگار مانده است. همچنین در کعبه صفحه ای بودی قرار داشت که روی آن با حروف طلا نوشته شده بود که خلیفه فاطمی مصر (العزیز) ۹۷۵-۹۹۶ در دوره خلفای سنی مذهب بغداد، کعبه را تسخیر کرد.

حاجیان به وسیله يك پله کان و دری تمام نقره می توانستند وارد ایوانی شوند

که کف آن بامر مرهای یمن که چون بلور می درخشید مفروش شده بود. يك ناودان به طول سه متر و شصت سانتیمتر در وسط دیوار جبهه شمالی قرار داشت که قسمت داخلی و خارجی آن از صفحه طلا پوشیده شده بود .

از یکی از دیوارهای کعبه حجرالاسود را ر بوده بودند، این همان سنگ مقدس آسمانی است، که مسلمین آن را دست راست خدا در روی زمین می پنداشتند. این سنگ بیضی شکل و ابعاد آن ۲۵ × ۱۰ سانتیمتر است . رنگ آن سیاه و زیباست و چون مخمل بر اقا است و در متن آن خطهایی بشکل کاه و برنگ آجر قرمز دیده شده ^{۳۴} . ولی حاجیان چندان آن را می بوسیدند که همواره روی آن را قشری از آب دهان پوشانده بود ^{۳۵} . کمی دورتر در سمت راست، در ۵۵ متری کعبه چاه معروف و مقدس زمزم قرار دارد، که سابقاً يك حلقه سنگ مرمر سفید دور آن را مشخص کرده بود . در نزدیکی چاه حوضهای مرمرین سفید ساخته شده که همواره مملو از آب بود. حاجیان در نوشیدن و استفاده از آن برای وضو آزادی دارند ^{۳۶}، رنگ آب زمزم به سفیدی گچ است و طعمی شور دارد و مانند بسیاری از چشمه های حجاز نیم گرم است ^{۳۷} .

رأس هر ماه قمری امیر مکه، خوانی بزرگ به منظور ضیافت عام می گسترده، و در پایان از آب چاه زمزم اندکی به عنوان تبرک و تیمم به سرو روی میهمانان می پاشید، روزیست و هفتم ماه (رجب) جشن بزرگی به نام مادران ترتیب می دادند، و در جریان آن عید، مادران فرزندان کوچک خود را در آب زمزم فرو می بردند. کعبه شرفها الله از پارچه مخصوصی به نام « کسوة » پوشیده و کسوت عبارت بود از پارچه های ابریشمی رنگین ، که در مواقع معین بر حسب شعار مذهبی رنگ آن عوض می شد.

هر کسوت و روپوشی کاملاً تزیین و قلابدوزی شده بود، و نام تقدیم کننده روی آن نقش شده بود. پارچه های گرانبهایی که از طرف خلفای فاطمی تقدیم می شد رنگ سفید داشت، در حالی که پیشکشی خلفای عباسی سیاه بود. ابن جبر که در سال ۱۱۸۳ یعنی در دوره ای که عادات و سنن اسلامی وضعی ثابت و تغییر ناپذیر به خود گرفته بود از کعبه دیدن کرده است. از روپوش و کسوت سبزی سخن میگوید که رنگ آن مغز پسته ای و منگوله های آن به رنگ صورتی بود ^{۳۸} . هر صبح و عصر و در موقع نمازهای پنجگانه، مأمور و بخصوص امیر طبل و شیپور

می‌نواخت، و جمع‌کثیری با شتاب به صحن‌روی می‌آوردند تا دزمراسم نماز شرکت جویند. درین‌زائران افرادی‌ازممل مختلف‌دیده می‌شود، اهالی‌جنوب عربستان با اخلاق و رفتار بدوی و وحشیانه خود توجه عمومی را به خود جلب می‌کردند. آنها مانند ایرانیان لباسهای فاخر و گرانبهارتن نداشتند، بلکه فوطه‌هایی‌لنگ‌های چرکین به‌کمربسته و خنجرهای بزرگی داشتند که هرگز از خود دور نمی‌کردند، و دعا و عبادت آنها مانند دوران قبل از اسلام صورت می‌گرفت و ابداً رنگ مسلمانی نداشت.

ترکمانان یعنی غزان که از جنگهای صلیبی که در ساحل شام دایر بود آمده بودند، معتقدات و تعصباتی جاهلانه داشتند. همین که به اشیاء و آثار مقدس مذهبی می‌رسیدند، اشک‌شادی از دیدگان فرو می‌باریدند. این اعمال از نظر خواجگان شهری و بازاری نماینده عقب‌ماندگی آنها بود، ولی خواجگان عمده که از عراق و خراسان و ماوراءالنهر آمده بودند، مردمان شهرنشین موقرو مؤدب و سنگینی بودند و گردخرافات نمی‌گشتند. هنگام دعا و نماز پیروان هر یک از مذاهب اربعه عقب امام و پیشوای مذهبی خود نمازمی‌گذازدند، حنفیها که موقعیت مذهبی مهمتری داشتند، بیشتر از ممالک مشرقی آمده بودند، اسماعیلیه از ایران، سوریه و بین‌النهرین، حنبلیها بیشتر از شهرهای بزرگ، نظیر بغداد و دمشق می‌آمدند، و کمتر از همه مالکیها بودند که از اندلس و مغرب اقصی و سایر ممالک شمالی افریقا به‌عزم زیارت حرکت کرده بودند.

در قرن دوازدهم خطیب و واعظ در لباس سیاه با طرازیهای زرین که مخصوص خطبای رسمی بود حرکت می‌کرد، هنگامی که وی بالای منبر برای خواندن خطبه به نام خلیفه وقت می‌رفت، عده‌ای بالباس تمام رسمی و احترام زیاد، وی را بدرقه می‌کردند. هر روز خطیب یکی از مذاهب اربعه با انجام تشریفات خاص خود باشکوه تمام از میان انبوه جمعیت می‌گذشت.

عید بزرگ و اشرافی مخصوص مکه در غره ماه رجب برگزار می‌شد، این عید در دوران پیش از اسلام نیز با شکوه و جلال بسیار انجام می‌گرفت، همین که هلال رجب که اولین ماه‌های مذهبی است و اختصاص به اعمال دینی دارد رؤیت می‌شد، نواختن طبل و تنبور با صدای بلند آغاز می‌شد، و در کوچها که پراز جمعیت و سر و صدا بود، شترهایی که با زین و یراق و تزئینات آراسته، و حامل تخت روان خانمهای اشراف منش مکه بودند به راه می‌افتادند. زنان

مکه در این روز، در نمایاندن زیبایی و جلال خود بایکدیگر رقابت می کردند. در عصر (ابن جبیر) و عمارت بی بی «جمانة» خاتون دختر برادر امیر با نوار ابریشمی و روپوش حریر که روی زمین کشیده می شد، بیش از دیگران جلب نظر می کرد. هنگام شب جمعیت زیادی برای رفتن به مسجد عایشه از شهر خارج می شدند. از پیشاپیش هر ماده شتر یک نفر مشعلدار روان بود. این جمعیت هنگام بازگشت، با مشعل های خود، دشت و بیابان را روشن می کردند. روز بعد نوبت گردش مردم بود، آنها نیز قبیله قبیله یا محله به محله سوار بر اسبها به دنبال والی مکه امیر مکنز باهیا هو و بوق و کرنای فراوان به دهات اطراف می رفتند و در ضمن حرکت، نمایشهای جالبی می دادند، از جمله شمشیرهای خود را به هوا پرتاب می کردند و نوك آنها را هنگام برگشت می گرفتند.

در غره ماه ذالقعده مسجد مولدالنبي (یعنی زادگاه محمد ص) را زیارت می کردند. در نقطه ای که طبق اخبار آن را زادگاه پیغامبر ص می دانستند، حوضچه کوچکی از مرمر سبز ساخته بودند که دور آن نقره بود. زوار با خضوع و ادب فراوان این اثر و یادگار مقدس را می بوسیدند. نزدیک به همان جا منزل ولادتگاه حضرت علی (ع) خلیفه چهارم (۶۶۲) و حضرت فاطمه زهرا (۶۳۲) زرجه او قرار داشت. به عنوان زادگاه دوصهریج یا حوضچه و آبن از سنگ سیاه که روی آن دو قبه با گنبد کوچک بود جاهایی را نشان می داد که دختر پیغمبر (فاطمه) و دو فرزندش حسن (ع) (۶۲۵ - ۶۶۹) و حسین (ع) (۶۲۷ - ۶۸۰) به دنیا آمدند. در همان قرن دوازدهم به حکم اخبار و تاریخها مواضع این وقایع را معین کرده بودند، ولی البته با غصب جشنها و اعیاد و امکان مقدسی که گاه از آن ادیان بیگانه بوده است.

روز بیست و هفتم ذالقعده خیل حاجیان از بغداد وارد مکه می شد. در این ایام گروه انبوهی از ایشان در محوطه صحن حرم بودند. مراقبین و نگهبانان چاه زمزم برای احتیاط و برای آنکه مبادا مردم قطعات کوچکی از سرپوش آن را به نام تیمم و تبرک از آن جدا سازند گنبد قبه زیبای چوبی را که روی آن منبتکاری و کنده کاری زیادی شده بود از سر چشمه زمزم بر می داشتند و به جای آن گنبدی سری قرار می دادند. زائران با علاقه فراوان کوچکترین یادگارهای این سفر را با خود می بردند و در وصیتنامه

می نوشتند که پس از مرگ آن را در گور ایشان گذارند ، تاسعادت و آمرزش ابدی آنان تضمین گردد. زیارت واقعی مکه ازغرة ذالحجه شروع شده ومدت ۱۰ روز طول می کشید. در نخستین روز، کعبه لباس احرام و قربانی دربرمی کردند، که رنگ آن سفید یا سیاه بود و دامن این لباس را بالا می زدند .

در این ده روزه مراسم دعا و نیایش حج یکی بعد از دیگری در صحن حرم صورت می گرفت ، فضای حرم هنگام شب به وسیله هزاران مشعل روشن می شد . حاجیان چون خانه کعبه. (احرام) در تن می کنند ، این لباس دو پارچه کرباسی سفیدرنگ بود که سرپای آنان را چون کفن می پوشاند، در این مدت باید سرها تراشیده و بدن زائرین طیب و طاهر و معطر باشد، زنان که معمولاً تعدادشان زیاد نیست از تراشیدن سر معافند ، فقط مکلفند که سرو روی خود را کاملاً بپوشانند و مقررات حج را رعایت کنند . حاجیان در این ایام باید از نزدیکی با زنان خودداری کنند ، هیچ گیاهی را از ریشه نکنند، غیر از قربانیهای مذهبی خونی بر زمین نریزند ، حتی فی المثل از کشتن شپش و کیک نیز خودداری کنند ، این رسوم از عادات عهد جاهلیت و دوران قبل از اسلام است و از سنن اجتماعی شمنان هند و عادات جواهر فروشان سورت و بمبئی سرچشمه گرفته است که از دیرباز با عدن و مکه تجارت می کردند و سرمشق عربان جاهلی بودند . طبق سنن و شعائر مذهبی باید این حاجی پس از تطهیر و پوشیدن (احرام) دو رکعت نماز بگزارد و به رکوع و سجود رود و پس از آردن به حرم به آواز بلند بگوید اللهم لبیک... (یعنی خدایا دعوتت را اجابت کردم) *

* باید دانست که از روزگار قدیم یعنی از عصر ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه عبادتگاه و زیارتگاه یکتاپرستان بود و قوم عمالقه کلیه کسانی را که اصنام یعنی بتها را مورد ستایش قرار می دادند از محوطه حرم بیرون می راندند و سالها این اصول رعایت می شد ولی سرانجام بت پرستی بر یکتا پرستی غلبه کرد، بطوریکه مردم با گذشت زمان زیارت خانه خدا و آداب حج عمره و وقوف در عرفات و مزدلفه و قربانی گوسفند و رؤیت هلال برای حج را با عادات بت پرستی خود درهم آمیخته بودند و چنان این اندیشه های خرافی در اذهان و افکار عمومی نفوذ داشت که پیشوای اسلام نتوانست یکباره اساس همه آنها را درهم ریزد .

قبیله نزار وقتی که رؤیت هلال می کردند چنین می گفتند : لبیک اللهم لبیک لبیک لاشربیک لک الاشربیک هوالک تملکه و ماملک.. ۱» یعنی خدایا دعوتت را اجابت کردم

←

هر حاجی مکلف بود که يك نفر هادی و راهنما برای انجام دادن مراسم و مناسک حج برگزیند تا وی را در حرکات و انجام شعایر مذهبی و ادای کلمات عربی در این مدت ۱۰ روزه یاری دهد ، زیرا کسانی که نمی‌توانستند دقیقاً سنن مذهبی را انجام دهند ، از طرف ناظران و مشرفان معبد شدیداً مجازات می‌شدند .

رهبری حاج از آن شغل‌های پردر آمدی بود که مکیان با علاقه فراوان عهده دار آن می‌شدند . نخستین تکلیف اسرار آمیز که در آن رازی نهفته بود عمل طواف یعنی هفت بار گردش دور خانه کعبه بود . طواف از جانب دست راست آغاز می‌شد ، سه بار عمل طواف با سرعت و چهار بار با تأنی مانند صورت می‌گرفت ، و کلیه طواف کنندگان ضمن حرکت ، حجر الاسود را می‌بوسیدند ، سپس حرکت و جنبش دیگری در خارج مسجد الحرام در بین دو محله صفا و مروه که در انتهای جنوبی بازار است انجام می‌دادند که از آن به «سعی بین صفا و مروه» تعبیر کنند .

این کاری است که (هاجر) جاریه حضرت ابراهیم انجام داد ، و هفت بار این راه را جهت یافتن آب برای کودک خردسال خود حضرت اسمعیل طی کرد ، تا سرانجام به طرزی اعجاز آمیز چشمه زمزم از زمین جوشیدن گرفت . مسلمانان مانند اجداد خود این سنت مذهبی را پذیرفتند . از جمله اعمال روز اول - ذالحجه شعار (عرفه) است یعنی عبور کردن از جبل الرحمان که گنبدی است طبیعی و از سنگ سیاه ساخته شده و بر فراز این کوه دو مسجد یکی به نام (ابونا - آدم) و دیگری به نام «ابونا ابراهیم» احداث شده است .

چون شیب این کوه بسیار تند بود ، خواجه جمال الدین ابو جعفر محمد بن علی بن ابی منصور وزیر قطب الدین صاحب موصل که خاقانی چند قصیده در مدح او دارد واز وزیرای سخاوتمند حکومت موصل بود از بالا تا پائین کوه جای پایی برای عابرین ساخت ، در ایام عرفه ، درمکه بازار عظیمی که در دنیا بی نظیر بود ، برقرار می‌شد ، و بازرگانان اقطار جهان با انواع و اقسام کالاها در آنجا گرد می‌آمدند و به فعالیت‌های اقتصادی می‌پرداختند . در روزهای

تورا شریکی نیست و جز تو کسی نیست و همه چیز در اختیار تو است . همین معتقدات با تغییراتی بعدها وارد دین اسلام گردید .

۱- مأخوذ از صفحات ۸، ۷، ۶ کتاب الاضنام ابن الکلبی متوفی در سال ۲۰۴ هجری (چاپ قاهره ۱۹۱۴) . ترجمه آقای ابوالفضل طباطبائی

هفتم و دوازدهم، هنگام طلوع آفتاب زائران به خارج شهر می رفتند و در نقطه‌ای به نام «منی» طبق تشریفات و شعائر مذهبی، سنگریزه‌هایی به طرف سنگ بزرگی که نمودار افکار و اندیشه‌های بداست‌پرتاب می کردند (این عمل را رمی‌جمره عقبه می‌نامند) ، در همین محل در روز دهم که روزعید بزرگ «عیدالکبیر» نامیده می‌شود ، عمل قربانی يك شتر یا يك گوسفند صورت می‌گیرد ، گوسفند یا شتر قربانی باید به انواع تزیینات آراسته باشد . در ایام زیارتی ، دهها هزار حیوان در وسط صحرا ، نزدیک دروازه‌های مکه کشته می‌شدند ، این گوشت فراوان را اعراب در حرارت خورشید خشک می‌کردند ، و چون ذخیره غذایی گرانبهایی در طول سال مورد استفاده قرار می‌دادند .

در قلۀ تپه (منی) حرم و غار معروفی است که از آنجا به محمد (ص) وحی می‌رسید ، محل معینی که آن حضرت سر مبارکش را آنجا می‌نهاد علامتگذاری و مشخص شده است . تمام زائران که این موضع مقدس را لمس می‌کنند ، امیدوارند که هرگز در آتش جهنم نسوزند (جهنم جایی است که گناهکاران ، الی‌الابد در آن خواهند سوخت) روز سیزدهم ذیحجه ، لباس قربانی را از تن کعبه به در می‌آوردند و این جایگاه مذهبی را به طریقی دیگر با تزیینات ساخت ایران باشکوه تمام می‌آراستند . در این حال کعبه چون عروس جوانی جلوه می‌کرد .^{۴۳}

در ماه رمضان شبها محوطه حرم مانند آسمان پرستاره‌ای می‌درخشید ، صحن و درختهای آن مملو از شمع بودند . فرزندان مؤمنین ، خطبا و واعظان وائمه جماعت و مؤذنها ، درحالی که به دستها حنا بسته و به چشمها سرمه کشیده بودند ، شمع به دست می‌گرفتند و با خواندن آوازه‌های مذهبی ، به دور درختهایی که مملو از شمع بود به گردش می‌پرداختند . حاجیان از ملل و اقوام گوناگون ، در اجرای مقررات مذهبی باهم رقابت می‌کردند . بوی عود فضای حرم را پر کرده بود . مسجد الحرام در این ایام چنان مملو از جمعیت بود که گاه بعضی از مؤمنین بی‌دست‌وپا بر اثر فشار جمعیت خفه یا مجروح می‌شدند . هر روز گویندگان حدیث و واعظان با وقار و جلال بسیار سخنرانی می‌کردند . در جریان این تشریفات مذهبی ، با وجود چادرهای بزرگ پشمی که در بالای صحن مطهر برافراشته بودند ، حرارت خورشید حاجیان را بیرحمانه می‌سوزانید و از سنگهای کف صحن حرارتی فوق‌العاده بر می‌خاست . گرد و غبار و جنبش دائمی زوار هوایی غیرقابل تنفس به وجود می‌آورد ، با این حال زائران بیت‌الله الحرام ، گرما ، خستگی ، تشنگی ، و دیگر مصائب و مشکلات را با نیروی خارق‌العاده ایمان تحمل می‌کردند .

فصل چهارم

مشاهد متبر که یا (موزه) های مذهبی

زیارت قبرها و مزارها ، اماکن متبر که ، مقبره صوفیان و نیایش و احترام به یادگارهای مذهبی و بقایای آثار متبر که ، به استثنای اعضا و جوارح مردگان از قرن دهم میلادی به بعد در بین ملل اسلامی معمول گردید، و مردم به میل خود مشهدها و موزه‌هایی برای نشان دادن اشیاء و آثار مقدس دوران قبل و بعد از اسلام به وجود آوردند ، تمام معبودها و خدایان ، و اماکن مقدسه شرق قدیم بار دیگر زنده شد، وعده‌ای از مردم به زیارت آنها روی آوردند. شخصیت‌های مذهبی بودائی و کیش مهرپرستان و مذهب زردشت و دین صابیه و یهود و نصاری و مذهب مانئی یا اسامی سریانی، عبری و یونانی، به تدریج وارد عالم اسلام شدند ، و با این جریان خلط‌ها و اشتباهات بزرگی روی داد. از جمله ، بسیاری از شهرها بر سر تملك مقبره واقعی «ابونا آدم» و «امناحوا» (یعنی پدر و مادر بزرگمان) و قبر حضرت ابراهیم با هم اختلاف داشتند، و هر يك از آنها ، افتخار تملك مقبره آن بزرگان را از آن خود می دانست، تقریباً در تمام مناطق بزرگ زیارتی دیدار قبرنوح و خریداری قطعه ای از کشتی او ممکن بود .

به زائرنی که از دره نیل به سوی مکه می رفتند ، سبد کوچکی را که گویا گهواره موسی بود نشان می دادند . در جای دیگر زندان حضرت یوسف بود، که زائرن در آستانه آن اشک شوق می ریختند ، اندکی دورتر مردم با

تحسین بسیار به درخت خرمائی می نگریستند که در سایه آن حضرت مریم استراحت کرده بود .

جالبتر از همه این که مردم بیخبر، بعضی از ساختمانهایی که معرف تمدن مصر در عصر فراعنه بود و کوچکترین بستگی با مذهب یهود و نصاری نداشت ، جزو آثار مذهبی این ادیان می شمردند . آنها می دانستند که مسلمین کلیه فرق مسیحیت و یهود را گمراه و منحط می خوانند ، با این حال از آغاز اسلام کلیه شخصیت‌های مذهبی دین یهود و نصاری مورد احترام مسلمانان نیز بود ، و مردم به کلیه مقبره‌ها و مزارهایی که از پیغمبران سلف در سرزمین عربستان ، سوریه و بین‌النهرین قرار داشت به دیده احترام می نگریستند .

مدینه نخستین پایتخت اسلام بود که محمد (ص) و یارانش در آنجا زندگی کردند و سرانجام در آنجا مدفون شده‌اند . این شهر در قرن دوازدهم میلادی به صورت موزه مذهبی در آمده بود . مسجدی که مزار حضرت محمد ص در آن قرار داشت بیش از سایر قبور کسب اهمیت کرد . صحن این مسجد مانند مکه بزرگ ، و دارای ۱۹ در بود که فقط از چهارتای آن استفاده می شد ، در حیاط تعدادی درخت خرما نشانده بودند و گرداگرد آن ۲۸۰ ستون مرمرین وجود داشت ، که سنگینی طاقهای نیمدایره‌ای زیبا و مقرنس کاری شده و رنگین را تحمل می کرد ، هنوز از مناره و گلدسته اثری دیده نمی شد ، فقط چند برج ، در آن حدود قرار داشت .

در یکی از زوایای محوطه مسجد مقبره عمر خلیفه دوم (۶۴۴-۶۳۴) و ابوبکر خلیفه سوم (۳۳۲ - ۳۳۴) مشاهده می شد ، در چهارده ایوان وسیع و بزرگ که به وسیله چهلچراغهایی از طلا و نقره ساخته بودند منور و نورانی می شد ، آثار هنری متنوعی از مناطق مختلف گرد آمده بود ، در یکی از این ایوانها ، مقبره پیغمبر قرار داشت . که از مرمر ساخته شده بود و در پهلوی مقبره منبر او بود ، که از چوب آبنوس بود و روی آن هنرمندان گل و بوته‌های زیبا نقش کرده بودند . در ورودی را که به وسیله قفلی طلایی بسته شده بود روزهای جمعه می گشودند و بادقت گرد و غبار آن را چون شی گرانها جمع آوری می کردند . در پهلوی مقبره با مراقبت تمام قرآنها و یادگارهای تاریخی را با میخهای زرین بر ستونی که از چوب ساج ساخته شده بود نصب کرده بودند ، در میان این آثار انگشتانه خیاطی حضرت فاطمه دختر پیغمبر و آینه و ساغر

خسرو پرویز (۹۰۵ - ۶۲۸) جلب نظر می کرد .
در حدود قرن دوازدهم ، مؤذن این مسجد خود را از بازماندگان بلال
حبشی (۶۴۰) می شمرد و بلال نخستین مؤذن پیغمبر یا اولین مؤذن در عالم
اسلام است .

(ابن جبیر) سیاح معروف اسپانیولی که روزی ناظر یکی از تشریفات
مذهبی در مسجد مدینه بود می نویسد: آن شب جمعیت کثیری مسجد را احاطه کرده
بودند و در مجاورت من دسته نظامی با زحمت بسیار راهی برای خاتونی عظیم الشان
دختر ملك مسعود پادشاه (قفقاز) بازمی کردند. خاتون با بدرقه خود می خواست
در مراسم نماز شرکت کند . از پیش او دسته چاوشها روان بودند، چون
از تخت روان به زیر آمد در زیر سایه چتری که یکی از غلامان او در دست
داشت به سوی ضریح مطهر پیغمبر پیش رفت . و در موضعی که جبرئیل به آن
حضرت نازل می شد ، مدتی طولانی دعا کرده برای آنکه این خاتون از جمعیت
مجزا باشد از هر سو تجیری راست کردند. پس از ختم نماز و دعا امر فرمود
که مقداری رخت و پول به عنوان صدقه به نیازمندان تقسیم کنند . در پایان
مراسم ، واعظی عالی شأن با تشریفات و احترام فراوان به زبان فارسی و عربی
هر دو سخنرانی کرد و برای عموم زائران طلب آمرزش نمود. اشك از دیدگان
مردم جاری شد ، و همه با خلوص تمام دعا کردند . سپس جمع آوری مال آغاز
شد که مدتی دراز به طول انجامید ، زیرا که جمله همگنان که در مسجد بودند
در حدود قدرت مالی خویش از دادن سکه های طلا و نقره ، لباس ،
عمامه و انگشتری مضایقه نمی کردند. بعضی از زنان گردنبند و دستبند خود
را تقدیم می کردند ، واعظ در حالی که بالای منبر نشسته بود ، و بارضایت
تمام انفاق و کمک مردم را نگاه می کرد ، غلامانش تمام اموال و وجوه گرد
آورده شده را در گوشه ای انبار می کردند .^{۴۵}

در اطراف مدینه مشاهد و مزارهای بسیار موجود بود که از وسط نخلستانها
به چشم می خورد . عده زیادی از مردم این شهر مانند دیگر بلاد مذهبی به
خدمت مزارها و مشاهد و راهنمائی مردم و فروش اشیای مقدس اشتغال داشتند.
زائران می توانستند در این شهر علاوه بر مسجد حضرت مرتضی علی (ع)

* خانم لقب انحصاری مادر پادشاه و «خاتون» لقب دختر پادشاه و «بیگم»
عنوان زوجه پادشاه ترك و مغول بوده است. مؤلف

(۶۵۵ - ۶۶۱) مواضعی را که بعضی از سوره‌های قرآن در آنجا به پیغمبر وحی شده است و خانه‌ای را که امام مالك (۷۹۶) ساکن بوده و چاهی را که عثمان خایفه سوم به مبلغ بیست دینار خریداری کرده است ، و چیزهای دیگر را مشاهده نمایند .

در مسجد جامع کوفه که در دوره مغول به دست سعدالدوله یهودی خراب شد، محرابی بود که از چوب ساج ساخته شده بود و در یکی از شبستانها، موضعی بود که محل ضربت خوردن حضرت علی است، زائران پس از زیارت و عزاداری برای علی (ع) ، در حوضی که در مقابل قرار داشت غسل و تطهیر می کردند . در گوشه دیگری از جامع کوفه چشمه (تنور) قرار داشت که از توفان نوح خبر می داد .

مردم گمان می بردند که درست در فلان موضع بوده است که کشتی نوح ساخته شده و از فلان موضع بوده است که آن کشتی به آب افتاده ، در همان نزدیکی سرای نوح و خانه پیغمبران دیگری به نام ادیس و شیت به چشم می خورد. یکی از مشاهدی که بسیار زیارت می شد ، مزار مبارک و بسیار مجلل حضرت علی علیه السلام بود که در ۶ کیلومتری غرب کوفه قرار دارد، می گویند که تن مبارک ایشان را بر پشت ناقه‌ای حمل می کرده اند ، به این ترتیب که شتر در موضعی که اراده الهی تعلق گرفت خود زانو زده و در همان موضع حضرت را بخاک سپرده اند .

در موصل نیز چندین محل زیارتی وجود دارد. در آنجا مخصوصاً مسجد حضرت جرجیس جلب توجه می کرد .

در خارج شهر مسجد حضرت یونس قرار داشت . در میان ارگی که زمین آن بست و زیارتگاه بود، در وسط صحن «کعبه»یی که نمازگاه حضرت بوده به چشم می خورد . شب و روز باشمعهای کافوری ، که بزرگی آنها به اندازه درخت خرما بود ، تمام محوطه صحن روشن می شد. این جایگاه مقدس، در خرابه‌های بزرگ شهر قدیمی نینوا قرار داشت که در قرن هشتم قبل از میلاد بر دست مادها خراب شده بود ، در قرن دوازدهم ، هنگامی که کاروان بزرگ از مکه مراجعت می کرد ، مردم موصل بالباسها و تشریفات بسیار، در مدخل شهر به استقبال حاجیان می رفتند و این روز را عید خوشی تلقی می کردند. در مسیر فرات بین شام و عراق عرب شهر قدیمی حران قرار داشت که در آن

مرتاضان و صوفیان و درویشان با عقاید و اندیشه های گوناگون به اعمال خارق العاده ای دست می زدند .

در دمشق و اطراف آن تعداد کثیری مزار و اماکن متبرکه وجود داشت. در يك طرف مسجد جامع بنی امیه، مسجد عمر بن عبدالعزیز (۷۱۷-۷۲۵) قرار دارد ، و در طرف دیگر دیروصومه صوفیان که سابق براین قصر خلیفه بوده است .

بعضی مدعی بودند که سر حضرت یحیی در آنجا مدفون است. در دامنه کوه قاسیون در شهر زیبای (برزة) مسجدی وجود دارد که به زادگاه حضرت ابراهیم مشهور بود و تکیه های بسیار از آن درویشان در اطراف آن قرار داشت. از دیر باز، شامیان ادعا می کردند که دمشق بیش از دیگر شهرها دارای آثار مقدس مذهبی است ، به این علت که البته پس از سال ۷۴۴ دمشق دیگر دارالخلافه اسلام نبود . شامیان سعی می کردند که لا اقل شهر آنها دارالخلافه انبیا و اولیا قلمداد گردد و می گفتند که هفت هزار پیغمبر در این شهر مدفونند ، و حتی جمعی به مبالغه می گفتند که مرقد ۷۰ هزار تن از پیشوایان مذهبی در این شهر قرار دارد .

در قرن یازدهم میلادی، بسیاری از بلاد اسلامی مانند امروز قبرستانهای پهناور داشتند و عصرهای پنجشنبه عموم مردم به خصوص زنان آنها را زیارت می کردند . در قلعه یکی از تپه های مجاور دمشق، مقبره ای قرار داشت که پنجشنبه ها در آن را باز می کردند و مردم به داخل غاری که با شمعهای کافوری روشن شده بود ، هدایت می شدند و از آنجا به دخمه ای راه می یافتند که در آن ۷۵ پیغمبر دور يك قرص نان جان داده بودند ، به این ترتیب که هر يك از آنها از خوردن آن نان امتناع می کرد تا مگر رفیق او تناول کند .

هر فرقه ای اماکن متبرکه جداگانه داشت، و مقابر پیشوایان خود را بر دیگران ترجیح می داد. خلفای فاطمی مصر به نفع دستة خود، مزارهای بسیار به وجود آوردند و برای آنها عواید و موقوفات فراوان تعیین کردند . بهترین و گرانبها ترین موقوفات به مشهد حضرت علی (ع) تخصیص دارند که در اطراف دمشق در وسط باغ نارنج و نزدیک يك چشمه زیبا قرار دارد، در آنجا سنگ بزرگی افتاده که بر دو نیم شده است . اسماعیلیان معتقدند که امام به ضرب شمشیر خود آن را دو نیم کرده است ، ولی اهل تسنن می گفتند که حضرت امیر

هرگز پایش به دمشق نرسیده است . شیعیان در پاسخ آنها چنین استدلال می کردند که مردان خدا باطنی الارض می توانند که در همه جا باشند . اماکن متبرکه ، تقریباً تمام عواید دمشق را به خود انحصار داده بود ، و از این محل نه تنها مقبره بزرگان دین حفظ و نگهداری می شد ، بلکه عده زیادی نظیر ائمه جماعت ، متولیان ، مستحفظین ، چراغچها و کفشدارها و دیگران از عواید موقوفات بهره مند می شدند .

بعضی از زائران که قدرت حج بیت الله نداشته به زیارت بیت المقدس می شتافتند . درغره ذیحجه گاهی بیش از ۲۰ هزار غریبه در شهر دیده می شد . غیر از مسیحیان (از رومی و فرنگی) بسیاری از یهودیان نیز دیده می شدند . در قرن یازدهم بیت المقدس را يك دیوار سنگی احاطه کرده بود و دروازه های شهر آهنی بود ، مساحت مسجد سنگی که به صحن آن حرم می گفتند ۳۴ هکتار بود . و چنانکه از یکی از کتیبه ها برمی آید ، بسیاری از زائران مسلمان نیز برای دیدن بیت لحم می آمدند . در وسط مسجد صخره بزرگی از سطح زمین بیرون مانده است که بعضی معتقد بودند که این سنگ با حجر الاسود مکه یکی است و کعبه گنبدی شکلی روی این سنگ بنا کرده بودند . در خارج شهر دريك مسیل چشمه ای از وسط سنگ دیگر جاری است که به چشمه سلوان معروف است ، آب آن گرم و معجزه آسا و شفا بخش است ، و دردها را شفا و تسکین می دهد . بعضی تصور می کردند که این چشمه به طرزی مرموز با چشمه زمزم مربوط است . ملوکان و امیران اسلام و متمولین اموال زیادی برای نگاهداشت آن چشمه و حمام متصل به آن وقف کرده بودند ، و با این پولها بیمارستان زیبایی ، برای معالجه با آب گرم ساختند که پزشکان آن مجاناً از بیماران مراقبت می کردند . در اطراف مسجد ایوانها و تالارهاست که درهای بزرگ و مزین و پر نقش و نگاری دارد که روی آنها خاتمکاری شده است با تخته چند روئینه که بر آنها هنرمندان گلها و بوته ها انداخته و کتیبه ها به آب زر نگاشته اند . کف صحن ، سنگ فرش است ، لای درز سنگها سرب مذاب ریخته اند ، و پرستاران مسجد از نسل سید غلام سیاهند ، از نسل آن غلام زنگی که به فرمان خلیفه عبدالملک (۶۸۵ - ۷۰۵) خریداری شده است . ده تن مسیحی که از پرداخت جزیه معاف شده بودند ، مسئول نگاهداشت خرما و موز و روغن آّب انبار از لای و حفظ چراغها و پاکیزه داشتن آن بقعه بودند .

اسلامیان در تمام اماکن متبرکه دعا می‌کردند، ولی غالباً به مسجد مهد عیسی واقع در بیت لحم می‌رفتند که در جوار مسجد بزرگی قرار داشت که در آنجا گهواره مسیح را به صورت حوضچه‌ای از سنگ مرمر نشان می‌داد. روی آن گنبدی و محرابی ساخته بودند، این نمازخانه در جوار مشهد مریم و زکریا قرار داشت.^{۵۱}

زائران می‌پنداشتند که یسوع نصرانی در این مسجد متولد شده و هر کس در کنار گهواره او دعا کند، دعایش البته مستجاب می‌شود. در محوطهٔ صحن ۲۴ حوضچهٔ مقدس برای نگهداری آب باران از سنگ ساخته بودند. مردم تمام بنای بیت المقدس، حتی آنهایی را که در عصر خلفا ساخته شده است، منسوب به حضرت سلیمان داستانی می‌دانستند، لیکن این بناها با سبکهای متفاوت و جداگانه‌ای که دارند، هر کدام به یکی از تمدنهای گوناگون روزگار متعلقند و ابداً از یک دوره و یک عمران نیستند، گویانکه هر کدام در عالم خود شایان توجه و تحسین است.

تقریباً تمام چراغهای نقره‌ای مسجد از طرف خلفای مصر تقدیم شده بود و کلاً در حدود ۱۵۰۰ کیلو وزن داشت.

وقتی که وایکینگیهای اذدندان دریائی فرنگستان که تازه رنگ ترسائی گرفته بودند و خود را صلیبیان می‌خواندند، بیت المقدس را باغلبه و توحش بسیار به تصرف خود درآوردند به نام غنیمت جنگی ۴۰ پایه از آن چراغدانهای سیمین بیت المقدس را که هر یک بیش از ۱۰ کیلو وزن داشت با یک نورافکن نقره‌ای به وزن ۲۰ کیلو و ۱۵۰ قندیل نقره‌ای کوچک و بیش از بیست قندیل زرین ربودند و به یغما بردند. با وجود دعوی مسیحیگری ابداً حرمت بیت المقدس را نگاه نداشتند.^{۵۲}

ناصر خسرو در سفرنامهٔ خود از شمع قدی بسیار بزرگی که در محوطهٔ صحن دیده است سخن می‌گوید: قد این شمع دو متر و نیم و محیط آن ۵۰ سانتیمتر و سفیدی آن چون کافور راجع یعنی سماطره بود. و برخی دیگر به عنبر سرشته شده بود، و همه ساله خلیفهٔ مصر صدها شمع کافوری از همان نوع به حرم بیت المقدس می‌فرستاد، که نام خود را به آب زبر آن شمعها نگاشته بود. کیشداران معتقد بودند که هر نماز که در بیت المقدس خوانده شود، برابر با ۲۵ هزار نمازی است که در مسجدهای معمولی گزارند و هر نماز که در مدینه

خوانده شود معادل پنجاه هزار برابر و هر نماز که درمکه خوانده شود، صد هزار برابر نماز عادی، در پیشگاه حق ارزش و اعتبار دارد.

در اطراف بیت المقدس نیز مزارهای بسیار دیده می‌شد. در چهارشنبه ۲۷ آوریل سال ۱۰۴۷ میلادی ناصر خسرو می‌نویسد که من در ۳۵ کیلومتری بیت المقدس به عبران رفتم، مگر مرقد حضرت ابراهیم خلیل الله را زیارت کنم. چون از بیت اللحم گذشتم غلبه عجیبی از زائران عیسوی مشاهده کردم. مرقد ابراهیم در فضای محصور سنگ فرشی قرار دارد. طول آن ۵۰ و عرض آن ۳۰ ذرع است. در این محوطه مرقد اسحق و عیالش و از آن بی بی ساره زوجه ابراهیم و مرقد یعقوب پیغمبر جمله در جوار یکدیگر به چشم می‌خورد. دیوارها و کف اطاقهای مقبره از قالیهای گران بها و نطعهای مغربی بسیار اعلا مفروش بود؛ که من در عمر خود نظیر آنها را ندیده بودم، یکی از قالیها که برای ادای نماز مورد استفاده عموم بود ۳۰ دینار مغربی قیمت داشت، دیگر قالی رومی بسیار اعلا که یکی از بزرگان مصر اعطا کرده بود و قندیلها و چراغدانهای زرین آن جا قابل توجه و شایسته^۴ تحسین بود.

اندکی دورتر در خارج صحن مقبره حضرت یوسف قرار داشت^۵ که در دوران خلافت مقتدر (۹۰۸ - ۹۳۲) محل آن کشف گردید، بالای هر یک از مقابر، گنبد زیبایی ساخته بودند و جمله این ابنیه و آثار در پناه توجه و مراقبت خلفای فاطمی مصر نگهداری می‌شد. تقریباً تمام عواید موقوفات بیت المقدس برای حفظ و نگاهداشت بقاع و مشاهد مزبور مصرف می‌شد.

در مشهد عبران، همه روزه خروارها نان و زیتون در میان غربا و زائران تقسیم می‌کردند. چندین آسیا سنگ که با ستور و گاو می‌گردید، آرد مورد نیاز را فراهم می‌داشت. گروهی دختران جوان شبانه روز مشغول نان پختن بودند، و هر نانی ۳ کیلو وزن داشت. به هر زائری قرصی نان و کاسه عدسی پخته و مشتی کشمش می‌دادند، و عوام می‌پنداشتند که این عادت مخصوص به اسلامیان و فاطمیان از همان دوره حضرت ابراهیم معمول بوده است. و از دیرباز، همه روزه پانصد تن از زائران خود را به محل مذکور در مشهد عبران تنها به منظور آش خوردن معرفی می‌کردند. راهبی آلمانی در توصیف این صدقات چنین می‌گوید:

در مرقد حضرت ابراهیم، مهانخانه زیبا و آبرومندی است که تحت

نظر عربان اداره می‌شود ، در این مهمانخانه، به کلیه مسافرین ، از هر کشور و ملتی که باشند نان و زیتون و آش می‌دهند، در اینجا ، همه روزه ۱۲۰۰ نان برای استفاده فقرا پخته می‌شود ، مخارج این دستگاه که از طریق صدقات تأمین می‌شود، هر سال به ۱۳ هزار سکه طلا بالغ می‌شود^{۵۶} .

همه روزه بعد از نماز، نوای شیپور، اوقات نان خوردن را خبر می‌داد، وقت چاشت به نیازمندان خودی و عصرها به غربا و زائران آش می‌دادند . برای مطبخها و خورنگاههای مجاور به حرم پیوسته شش آسیاسنگ به غله آرد کردن و سه تنور نانوایی به نان پختن مشغول بودند^{۵۷} .

باب دوم

فصل اول

از گهواره تا گور

ولادت كودك و مقدمات پرورش و آموزش



تولد نوزاد ، موجب شادمانی افراد خانواده بود ، ولی زن و شوهر برای تأمین سعادت فرزند آینده خود ناگزیر از رعایت اصول و مقرراتی بودند . از چهار ماه و ده روز پس از آبستنی ، یعنی پس از آنکه طفل از نظر جسمانی اندکی در شکم مادر رشد و تکامل می یافت ، پدر باید از همخواهی باعیال خود داری کند چه ، بر اثر عدم رعایت این اصل ممکن است موجب قتل فرزند خود شود ، و گناهی قابل تعقیب مرتکب گردد . وقتی که ساعت زایمان نزدیک می شد ، ده پانزده تن از زنان خانواده، دوستان نزدیک و همسایگان زن ، گرد او حلقه می زدند ، و با او به اطاق مخصوصی که برای وضع حمل آماده شده می رفتند . طبق سنن و عادات جاری ، در آخرین فرصت به دنبال ماما می فرستادند . معمولاً ماما، زنی تنومند بود ، و جواهرات و لباسی فاخر بر تن داشت. همینکه خبرش می کردند برستور خود سوار می شد و از کوچه های شهر برای رسیدن به خانه زائو می گذشت . اگر حرکت ماما به

شب می افتاد ، خدمتکاری را با فانوس در جلو خود به راه می انداخت و با استفاده از اسم شب که مأمورین انتظامی در اختیار او می گذاشتند به راحتی از کوچه ها و بازارها عبور می کرد .

ماما پس از ورود ، زائو را مورد معاینه و آزمایش قرار می داد و به کمک زنان حاضر . کلیه وسایل کار خود را آماده و فراهم می کرد . سپس با صبر و حوصله بسیار زائو را روی کرسی مخصوص یا خشت می نشاند و همواره او را تشویق می کرد و دلداری می داد ، در این هنگام چهار نفر از زنان ، نزدیک زائومی آمدند ، یکی شانه راست و دیگری شانه چپ او را می گرفت ، و نفر سوم و چهارم کف دست خود را به پشت زائو می گذاشتند در این موقع مادر بزرگ با مستی پراز نمک برای مبارزه با چشم زخم در اطاق گردش می کرد . به محض این که بچه از شکم مادر بیرون می آمد ، ماما او را می گرفت و بند نافش را می زد . با تمام میل و اصراری که اطرافیان برای تشخیص پسر یا دختر بودن نوزاد از خود نشان می دادند ، وی مدتی از اعلام مطلب خوداری می کرد ، چه او می دانست که اگر نوزاد پسر باشد با خوشوقتی و استقبال بیشتری روبرو خواهد شد .

سپس نوزاد را چهار مرتبه می شستند و در دفعه آخر داخل آب چند نوع گل برای تطهیر می ریختند و با جوشانده ای که از این گلها به دست می آمد ، نخست نوزاد را می شستند ، سپس کلیه کسانی که نوزاد را لمس کرده بودند دست خود را با آن پاک می کردند . بعد ماما ، در نزدیکی گهواره ، آتشی در منقلی روشن می کرد و مدت سه شبانه روز هیچ کس حق نداشت از بین این دو عبور نماید . این آتش را برای دفع ارواح خبیثه و جن و ابلیس و غیره می افروختند .

علاوه بر این ، سنن و آدابی که پس از تولد رعایت می کردند بسیار بود ، مهمترین آنها این بود که بچه را از خطر اجنه که همواره در صد آزار و اذیت آثار الهی هستند دور نگه دارند .

بعدیک دانه تخم پنبه را در آب مقدس می زدند و در دهان نوزاد می گذاشتند ، سپس در اطراف طفل قند ، نان ، و طلا می نهادند . منظور آنها از گذاشتن قند این بود که طفل ملایم و شیرین زبان باشد و مراد آنها از نهادن نان کمک به عمر نوزاد بود ، و هدف آنها از گذاشتن طلا آن بود که سعادت و خوشبختی

به نوزاد روی آورد .

مدت چهل روز به مادر اجازه نمی‌دادند که خود را از آلودگی پاك کند، یا قدم در آستانه درگذارد ، یا به کوه نظر افکند، زیرا به گمان مردم آن روزگار، زن نجس و ناپاك قنوات و آبهای روان خشك را می‌کرد . مدت ۲۱ روز او را از ترک کردن موی خود یا دست زدن به هر چیز باز می‌داشتند، زیرا آنان چنین زنی را عامل اشاعه آلودگی می‌شمردند . در دوران چهل روزه ناپاکی، زن حتی حق نزدیکی به آتش ، و لمس کردن اشیاء چوبی یا ظروف گلی را نداشت .

برای آنکه تماس بین نوزاد و مادر روی ندهد ، طفل را به دایه می‌سپردند و فقط پس از پایان این مدت ، مادر می‌توانست پستان خود را به دهان بچه بگذارد ، در این مدت چهل روز ناپاکی ، وی ناگزیر شیر خود را می‌دوشید و به دور می‌ریخت .

اگر دایه‌ای برای شیر دادن به نوزاد پیدا نمی‌کردند ، و هیچ يك از بستگان و همسایگان نیز قادر بتأمین شیر نوزاد نبود ، ناچار به طفل مخلوطی از کره و عسل خالص می‌خوراندند .

مادر طفل نیز ناگزیر بود به حلوایی نرم که از آرد گندم ، روغن گوسفند و شیرۀ انگور درست می‌شد قناعت نماید. والدین برای اطفال خود نخست اسمی برمی‌گزیدند، اگر پسر بود، اسمی نظیر محمد، علی و عمر به آنها می‌نهادند و اگر دختر بود آنها را فاطمه ، زینب ، لیلا و مانند اینها می‌نامیدند علاوه بر این ، طبق سنن قرون وسطایی برای هر کس کنیه‌ای انتخاب می‌کردند، که در مورد پسران با کلمه «ابو» یعنی پدر و در مورد دختران با لفظ «ام» یعنی «مادر» آغاز می‌شد . به این ترتیب فرزندان کنیه گذاری می‌شدند که به منزله نام خصوصی بود ؟ که با نام کوچکی که ما امروز به کار می‌بریم مطابقت داشت . در دوران قدیم کنیه تنها نام مستعمل و نام خانوادگی واقعی بوده بعضی اسم حقیقی فرزندان خود را افشا نمی‌کردند ، تا مادام مردم بدنهاد آنها را چشم زخم بزنند . کنیه چندان زیاد نبود ، به همین مناسبت از بعضی اشیاء و حیوانات اهلی نظیر شمشیر ، اسب ، سگ ، گربه، میمون،

کشتی و غیره برای تعیین کنیه اشخاص استفاده می کردند. ولی هرگز این قبیل کلمات برای تعیین اسم شخص به کار نمی رفت .

به این ترتیب (الحسن) يك اسم اول که ممکن بود معرف يك مرد يك پسر بچه جوان باشد ، در حالی که (ابوالحسن) وقتی که به عنوان کنیه به کار می رفت ممکن بود که معرف يك مرد یا يك پسر بچه یا يك حیوان یا يك شیء مأنوس خانوادگی باشد .

پس از ظهور تمدن اسلامی ، یعنی از قرن دهم میلادی به بعد ، استعمال نام خانوادگی معمول شد ، و در تمام دوره قرون وسطا ، استفاده از این نام ادامه داشت .

گاه بعضی خانوادهها ، مثل آبا و اجدادی خود را به عنوان نام خانوادگی انتخاب می کردند ، مانند (الزیات) یعنی تاجر روغن فروش و (الحلاج) یعنی پنبه زن (الخلال) یعنی سرکه فروش (الخشاب) یعنی نجار و نظایر اینها. بعضی دیگر نام شهر، محله ، یا مملکت اصلی خود را چون نام خانوادگی به کار می بردند ، مانند (البغدادی) و غیره . برخی دیگر نامهایی که با « ابن » آغاز می شود ، مانند (ابن جبر) برمی گزیدند .

این قبیل نامها نیز بسیار زیاد و شبیه است به بعضی اسامی انگلیسی که به « SON » ختم می شود مانند (جانسن) و (جیکب سن) و (دیویدسن) و غیره .

در عراق عجم ، غالباً در پایان اسامی کلمه « ویه » بمعنی فرزند اضافه می شد چون (بابویه) و (سیبویه) و (روزویه) . در خراسان لفظ «آن» بمعنی « ابن » ممالک عربی استعمال می شد ، مثلاً احمدویه در عراق (احمدان) در خراسان (وابن احمد) در کشورهای عربی . همچنین (بکرویه) در عراق مانند (بکران) در خراسان و (ابن ابی بکر) در ممالک عربی بود. در صقلیه و اندلس روش دیگری معمول بود و میل داشتند سین مهمله به آخر اسامی عربی اضافه کنند، مثلاً اسم عربی احمد را اسپانیاییها و سیلیسیها «حمیدیس» و عبدالسلام عربی را «عبدیس» می گفتند .

بربرها و مردم شمال آفریقا يك نون کلمن بر آخر اسامی اضافه می کردند مثلاً ابن خالد را (خلدون) و ابن زید را (زیدون) تلفظ می کردند. امروز نیز همین که نام یکی از شخصیت های مسلمان قرون وسطا را بر زبان می آورند ،

می‌توان روزگاری و کشوری را که او در آن‌جا می‌زیسته معلوم و مشخص نمود. غلامان نمی‌توانستند از اسامی و مشخصات مردم آزاد استفاده کنند ، به آنها فقط حق داشتن «کنیه» داده شده بود ، اگر اسم اول آنان را ذکر می‌کردند ، جنبهٔ تفننی داشت . این اسامی ریشهٔ فارسی یا ترکی داشت و موقعیت اجتماعی آنان را معین می‌کرد . در ماوراءالنهر به آخر اسامی آنها «تگین» می‌افزودند چون «خمارتکین» و «سبکتکین» و نظایر اینها به اسامی غلامان نسبتی که مأخوذ از اسم مولای یعنی خواجهٔ آنها بود اضافه می‌کردند ، مانند (ساجی) از نام سپهسالار ابن ابی الساج یا (ناصری) از نام ناصرالدین و نحو اینها .

غلامی که آزاد میشد باز «مولی» و وابسته به صاحب سابق خود بود و با اجازهٔ او می‌توانست نسبت خود را به‌خواجه به‌جای اسم به‌کاربرد . جهودان ، عیسویان ، و پارسیان و دیگر نامسلمانان ، از آغاز قرن دهم به فرزندان خود دو نام می‌دادند ، یکی نام مذهبی و ملی خودشان و یکی نام اسلامی ، مثلاً پیروان موسی فرزندان خود را موسی ، هارون ، وعزرا و عیسویان از آن خود را یونس ، مرقس ، و یوحنا ، و پارسیان اولاد خود را ، رستم و زرتشت و غیره خطاب می‌کردند . و در عین حال يك اسم اسلامی ، نظیر محمد ، علی ، و ابوبکر برای آنها انتخاب می‌کردند ، و در بین مردم به نامهای اخیر یعنی به اسامی اسلامی شناخته می‌شدند ، مسلمانان از اینکه جهودان و عیسویان و زردشتیان ، بدون اینکه تغییر مذهب داده باشند ، خود را عبدالله ، محمد و یا علی معرفی می‌کردند ، عموماً ناراضی بودند .

در تمام دورهٔ قرون وسطی همهٔ عیسویانی که در شبه‌جزیرهٔ عربستان و شام و مصر می‌زیستند ، بدون استثناء علاوه بر اسم مخفی خود يك نام اسلامی نیز داشتند .

از اواخر قرن هشتم خلفای عباسی به تقلید از فنغوران قدیم ایران شرقی و اشکانیان و ساسانیان بر خود عنوانها و القاب می‌نهادند ، مثلاً به نام هارون «الرشید» را که به معنی کامل است ، می‌افزودند و می‌گفتند «هارون الرشید» یا اینکه (المأمون) ، یعنی درستکار ، را به عبدالله اضافه می‌کردند و می‌گفتند «عبدالله المأمون» . ضمناً برای حضرت محمد و علی و فاطمه و موسی و عیسی و آدم نیز القاب «المصطفی» ، «المرتضی» ، «الزهرا» ، «کلم الله» ، «روح الله» ،

«ضحی الله»، وضع کردند - درحالی که بنی امیه القاب نداشتند، گواینکه در قرن چهاردهم صاحب تاریخ گزیده حتی برای خلفای اموی نیز لقبها ساخته است.

علاوه بر این ملوک اسلام در قرن دهم به دنبال چینبها و ایرانیان به اسامی خود القابی اضافه می کردند، مانند رکن الدوله یا عمادالدوله، این القاب معمولاً از طرف خلیفه وقت به امرای بزرگ داده می شد، ولی در قرن سیزدهم حتی جهودها القاب «دوله» بر خود نهادند. همچنین القابی که با (مُلک) ختم می شد، به وزرا داده می شد، مانند نظام الملک.

از قرن یازدهم به بعد عناوین با کلمه «دین» پایان می یافت، مانند رکن الدین. این عناوین که ابتدا مخصوص سلاطین بود، بعدها به امرا نیز داده می شد و در اواخر قرن دوازدهم، این القاب به شاهزادگان و حتی خواجهگان و خواجه شماران نیز اعطا می شد.

در قرن دوازدهم هنگامی که ابن جبیر به مشرق مسافرت کرد، از اینکه هرکس و ناکسی، القابی نظیر ضیاء الدین و افتخار الدین بر خود نهاده است بسیار تعجب کرد و به آشفتگی و افتضاحی که در بخشایش القاب پیدا شده بود پی برد.

در اواخر قرون وسطا، استعمال اسم اول یا اسم شخصی که در دوران جنگهای صلیبی رونق گرفته بود رو به فراموشی گذاشت، و همانطور که تمدن اسلامی رو به انحطاط می رفت، استعمال اسامی و القاب نیز تاحدی مبتذل شد، تنها استعمال نام خانواده همچنان معمول بود. در ترکیه فقط خاندانهای ممتاز القاب را برای خود حفظ کردند. در سایر کشورهای اسلامی القاب فقط برای مردم باسواد بود، بقیه مردم از اسم شخصی استفاده می کردند.

معمولاً برای تربیت اطفال دقت و مراقبت بسیار می شد، در نظافت و پاکیزگی آنها کوشیدند، حتی الامکان از کتک زدن آنها خودداری می کردند، و از سالهای اول عمر، آنان را به اطاعت و نجابت تشویق می کردند. تا سن پنجسالگی، بچهها اعم از پسر یا دختر تحت مراقبت مادران، در میان زنها زندگی میکردند و حتی المقدور اطاق وسیعی در اختیار آنها بوده ثروتمندان و متمولین از بردگان برای پرستاری و نگهداری بچهها استفاده می کردند.

در بین اشخاص میانه حال، معمولاً مادرها یا مادر بزرگها به کار تربیت

اطفال می‌پرداختند و در هر حال مردم از مراقبت در احوال کودکان خود غفلت نمی‌کردند .

اطاقی که برای اطفال در نظر می‌گرفتند از قالی یا بوریا مفروش بود و آنمای بزرگی داشت که برای شستشوی آنها بود ، و با آفتابه و ابریق بر حسب فصل و مقتضیات هوا اطفال را با آب گرم یا سرد تطهیر می‌کردند .

اطفال را تاسه ، یا چهارسالگی در گاهواره چوبی می‌خوابانیدند و در بالای سر آنها ، پارچه نازکی می‌گسترده تا از آزار پشه و مکس ایمن باشند . در تابستان اکثراً بچه‌ها در نانو می‌خوابانیدند ، به این ترتیب که نخست نانو را به وسیله چهار طناب به دیوارهای مجاور می‌بستند و سپس آن را به ملایمت تکان می‌دادند تا به تدریج بچه به خواب برود ، گاه برای ساکت کردن و خواب کردن اطفال به آنها قند می‌دادند ، یا یک خرما را در پارچه نظیفی نهاده در دهان طفل می‌گذاشتند تا بمکد و با خواندن لالایی یا آواز ملایمی او را به خواب می‌کردند . مادران از نهادن نظر قربانی در بالای سر کودک غفلت نمی‌کردند . چه در آن روزگار معتقد بودند که بیماریهای گوناگون اطفال ناشی از چشم زخم است و با خواندن دعا و آیه الکرسی موجبات مصونیت طفل را فراهم می‌کردند ، و گاه برای دفع خطرات ، چشم گوسفند را کاملاً خشک می‌کردند و باشیشه‌های مخصوص رنگارنگ بالای سر طفل می‌آویختند . علاوه بر اینها ، برای بیرون راندن اجنه و ارواح خبیثه و سالم کردن محیط ، بعضی مواد را دود می‌دادند . خانواده‌ها به داشتن اطفال سالم و نظیف و خوش لباس افتخار می‌کردند . در دوره قرون وسطا پیوسته لباسی شبیه لباس پدر و مادر بر تن اطفال خود می‌کردند ، مثلاً فرزند سرداران ، سرهنگان و سپهسالاران از کودکی فینه و نیمتنه نظامی شمسه دوخته و گلدوزی شده در بر می‌کردند و شمشیر کوچک بیخطری به کمر بند او می‌آویختند . به دختران نیز لباسی چون لباس مادران نشان می‌پوشانیدند . از ۹ سالگی به بعد ، دختران طبقه اعیان چادری روی البسه ابریشمی و مخملی خویش در بر می‌کردند و مانند خانمهای بزرگ ناخنهای خود را رنگ حنا کرده و انگشتری در دست می‌کردند . و بچشان آنها سورمه و کحل می‌کشیدند .

معهدا لباسهای زیبا و جواهرات گرانبها ، مانع بازیهای کودکانه آنان نمی‌شد ، بلکه آنها با آن البسه فاخر ، با عروسکها ، اسباببازیهای خانگی ،

بادکنک یا حیوانات گلی و مقوایی و چیزهای دیگری که برای آنها خریداری می‌شد ، سرگرم بازی بودند .

تقریباً تمام پدران با خوشحالی و مسرت بسیار ، شبها ، قبل از آمدن به خانه برای کودکان خود تنقلاتی از نوع شیرینی و میوه خریداری می‌کردند . از کودکی به اطفال می‌آموختند که در برابر بزرگسالان چهارزانو و گاه دوزانو بنشینند ، با اینکه این طرز نشستن دشوار بود ، بچه‌ها ناگزیر به فراگرفتن آن بودند .

پسران ، پس از پنجسالگی به تدریج از حرم خارج می‌شدند ، و از روش پدران تبعیت می‌کردند . به دختران و پسران شعایر مذهبی ، و راه و رسم وضو گرفتن و نماز خواندن را می‌آموختند .

مادر بزرگ و پدر بزرگ هر خانواده با صبر و حوصله بسیار برای کودکان نقل و قصه می‌گفتند و با افسانه‌های کوچکی که یاد گرفتن آنها دشوار نبود کودکان را دلخوش و سرگرم می‌کردند .

فصل دوم

آیین ختان یا مراسم ختنه سوران

ختنه از دیرباز نزد سیاهان و زنگیها و نژاد سام معمول و متداول بود، و این عمل را چون نوعی عبادت و قربانی در برابر خدایان باروری می‌شمردند. آنها نه تنها پوست دول پسرها، بلکه انتهای پوست چوچوله دختران را نیز قطع می‌کردند. عیسویت با اجرای مراسم غسل تعمید که ریشه آن زرتشتی است به این روش و سنت سامیها پایان داد، ولی اسلام راه و رسم ابراهیم‌بنمبر را تجدید کرد و چون سامیها ختنه را در مورد پسران و دختران عملی و اجرا نمود.

در دوران قرون وسطا تنها در بلاد شام و مصر، و افریقا و عراق عرب با پیروی از روش بنی‌سام ختنه کردن معمول بود. ایرانیان و دیگر ملل شرق نزدیک در برابر این عمل مقاومت ورزیدند و سرانجام، فقط به ختنه کردن پسران قناعت کردند و برای آنکه روش آنها با آیین یهودیها خلط نشود، برخلاف آنها که در هفتمین روز تولد نوزاد را ختنه می‌کنند، ایرانیان در هفتمین یا هشتمین سال تولد به ختنه کردن پسران مبادرت می‌کردند، و این عمل همواره با تشریفات و مهمانیهایی توأم بود، ولی هیچ دعا و مراسم مذهبی خاص در این کار راه نداشت.

در روز مقرر بچه بالباسهای فاخر و زیبا در وسط اعضای خانواده و دوستان قرار می‌گرفت. عمل ختنه معمولاً در ایوان منزل و در برابر چشم پدر و پدر بزرگ و سایر افراد خانواده صورت می‌گرفت، به این ترتیب که

پدر فرزند خود را روی چهارپایه‌ای می‌نشانید و دلاک با تیغ خود در مدت يك ثانیه ، عمل را انجام می‌داد ، و سپس باخاکستر چوب که به دقت الک شده بود محل زخم را التیام می‌دادند. پس از پایان عمل حاضران به یکدیگر تبریک و تهنیت می‌گفتند و در مهمانی کمابیش مجللی که ترتیب داده شده بود شرکت می‌جستند و به خوردن شیرینی مشغول می‌شدند .

اعیان و اشراف به مناسبت جشن ختنه و سرور فرزندان خود مهمانی مفصلی می‌دادند و گاه تشریفات این جشن روزها به طول می‌انجامید ، و در جریان آن نوازندگان و مطربها ، دارندگان میمون و خرس ، بندبازها و سایر هنرمندان در برابر تماشاچیان هنرنمایی می‌کردند . در اوقاتی که مردان در حیاط بیرونی مشغول تفریح و خوشگذرانی بودند ، بانوان نیز در قسمت اندرونی با انواع شیرینی و تنقلات به پذیرائی مهمانان خود مشغول بودند .

علاوه بر این به مناسبت ختنه شاهرادگان ، شعرای درباری شعرها

می‌سرودند .

گاه عده‌ای از شاهرادگان، وزیر زادگان ، و فرزندان اعیان و اشراف را در محل معینی جمع کرده و جملگی رادر يك جاو يك روز ختنه می‌کردند، در این موارد جشن ختنه و سرور به يك جشن ملی تبدیل می‌شد . پس از پایان ختنه به بچه می‌گفتند تا امروز تو کافر بودی ولی از امروز به بعد مسلمانی. بعد از پایان عمل برای جلوگیری از زخم و ناراحتیهای دیگر ، مدت دو ماه بچه‌ها چون سیاهان افریقائی بالنگ حرکت می‌کردند، زیرا التیام یافتن این زخم کوچک بسیار طولانی بود ...

فصل سوم

عقد نکاح و زناشویی

دعوت به نامزدی و تشریفات شب زفاف ، در هر يك از مناطق به صورتی خاص انجام می گرفت ، پس از آنكه يك جوان ، دختری را برای همسری بر می گزید ، پدر خود را برای جلب موافقت نزد خانواده عروس می فرستاد ، و در جریان آن ، خواستگار ، میزان مهریه را معین می کرد ، میزان کابین بر حسب زمان و موقعیت اجتماعی عروس و داماد از چند سکه تا صدها هزار سکه طلا تعیین می شد .

در قرن دهم میلادی ، بغدادیها ، خلیفه المتقی (۹۴۰ - ۹۴۴) را که برای يك شاهزاده خانم مهریه ناچیزی تعیین کرده بود ، ضمن تصنیفی به باد انتقاد و استهزا گرفتند^۱ .

گاه خانواده ها قبل از عروسی ، با رمل و اصطربلاب از طالع دختر و پسری که قصد ازدواج دارند اطلاعاتی به دست می آوردند . هر گاه علائم و آثار از سعادت آن دو خبر می داد مراسم ازدواج عملی می شد .

بستگان دختر قبل از عروسی بیشتر از روش اخلاقی مادر شوهرجویا می شدند ، زیرا سعادت آینده عروس تا حد زیاد به طرز رفتار او بستگی داشت . پس از آنكه بستگان دو طرف با کسب اطلاعات لازم از هر جهت مطمئن و آماده می شدند ، روز نامزدی با مراجعه به تقویم تعیین می شد .

اصفهانیها از روش عهد ساسانیان پیروی می کردند ، یعنی ، هر گاه جوانی می خواست با دختری ازدواج کند ، دسته گلی نزد بستگان دختر می فرستاد .

در صورتی که دختر و بستگان او با چنین ازدواجی موافق بودند ، متقابلاً دسته گل سرخی برای خانواده پسر جوان می فرستادند. خانواده نوجوان ، چند روز بعد ، شیرینی و حلقه انگشتری طلا یا نقره برای عروس می فرستادند و از طرف خانواده دختر مقداری شیرینی برای داماد آینده فرستاده می شد و به این ترتیب مراسم نامزدی برگزار می شد ، پس از يك سال و دو ماه پدر دختر ۷ تن از دوستان با حسن نیت خانواده را نزد جوان میفرستاد تا از او بپرسند آیا حاضر است برای همیشه با این دختری که انتخاب کرده است زندگی کند. پس از آنکه وی به هر يك از سؤال کنندگان جواب مثبت میداد (یعنی ۷ بار بلی می گفت) ، هفت و کیل و نماینده مذکور همین سؤال را از دختر جوان می کردند .

در ایران شرقی یعنی در حدود خراسان ، وقتی که فرزندی به سن ازدواج می رسید و پدرش دختری را در آن حوالی ، برای عروسی با فرزند خود مناسب می دید ، برای فتح باب مذاکرات با سه تن از بستگان به پدر دختر رجوع می کرد ، در این جلسه معارفه ، فقط بستگان پدر زبان به سخن می گشودند و در زمینه های مختلف گفتگو می کردند و پدر سکوت اختیار می کرد ، و طبق سنن محلی از موضوع مورد علاقه مطلبی گفته نمی شد ، تا پدر دختر به فراست و از روی قرائن از موضوع مطلع شود ، و پس از چند روز مطالعه و تحقیق نظر نهائی خود را دایر بر موافقت یا مخالفت با این ازدواج اعلام نماید. در ممالک عربی برخلاف ایران ، زنان به عنوان واسطه عروسی پادرمیان می گذاشتند و مسائل مربوط به عروسی ، در حرم مطرح و مورد بحث قرار می گرفت ، و غالباً زنان ساعت های متوالی در پیرامون آن سخن می گفتند .

در کردستان که از جهت زبان و عادات محلی يك منطقه ایرانی است ، ده تن از معمرین محل به خانه دختر می رفتند ، و چند سکه نقره در دست او می گذاشتند و این عمل چون خواستگاری دختر تلقی می شد. بعد مدتی سپری می شد تا پدر دختر اطلاع کافی از اوضاع و احوال خواستگار کسب کند و از موافقت یا مخالفت دختر خویش آگاهی یابد. اگر دختر کرد قبلاً جوان را دیده بود ، و او را می شناخت و به او عشق می ورزید ، بیدرنگ جواب مثبت به خانواده داماد اعلام می شد. در فاصله بین نامزدی و تشریفات عروسی ، جوان مرتباً به ملاقات دختر می رفت ، در جریان این ملاقاتها دختر نیمه مستوره بود ، زیرا طبق نظریه

بعضی از علما، مرد قبل از تشریفات عروسی حق ندارد، از نامزد خود بی حجاب دیدن کند. در فاصله بین نامزدی و ازدواج، از طرف خانواده دختر و پسر تدارکات و مقدمات عروسی فراهم می‌شد، خانواده عروس، جهیزیه‌ی دختر خود را آماده می‌کردند و خانواده داماد نیز اثاث منزل و دیگر ضروریات زندگی را فراهم می‌آوردند. با اینکه نامزدی در هر موقع و در هر فصل سال امکان پذیر بود، معمولاً مراسم برگزاری جشن عروسی در روزهای معینی از سال صورت می‌گرفت. در ایران این مراسم معمولاً موقعی انجام می‌گرفت که در مناطق ییلاقی انبارها پر، و غلات فراوان، و وضع اغنام و احشام رضایتبخش بود. به مناسبت هر عروسی در شهر یا در ده، از تمام سکنه محله یا ده دعوت می‌کردند. فقرا مانند اغنیا عده کثیری را دعوت می‌کردند. در جشن عروسی اعیان و طبقات مرفه دوست، سیصد تن شرکت می‌کردند. یک نفر کارگر یا پیشه‌ور نیز ناگزیر بود عده زیادی را دعوت کند، مثلاً یک نانوا، یا قصاب یا کفشدوز به حکم سنن اجتماعی ناچار بود در چنین جشنی تمام افراد اتحادیه خود را گرد آورد، به همین علت در جریان جشن عروسی، کارگران و پیشه‌وران مقروض می‌شدند و مدت زمانی مدیون این و آن بودند.

شاهزادگان جشنهای شاهانه برقرار می‌کردند، و در جریان آن شکوه و جلال و قدرت مالی فراوان خود را به رخ مردم می‌کشیدند. در شبهای قبل از عروسی فعالیت و رفت و آمد زیادی در منزل نامزدها دیده می‌شد خانه را تمیز می‌کردند، وسائل آشپزخانه را از هر جهت فراهم می‌ساختند. عده‌ای نان، و نان شیرینی و مرباهایی که باید در جشن عروسی باشد، آماده می‌کردند. مهمانان به تدریج می‌آمدند.

در این موقع عده‌ای به آراستن عروس می‌پرداختند، او را به حمام می‌بردند و پس از آنکه او را از هر جهت پاک و پاکیزه کردند، به بدن او روغنهای معطر می‌مالیدند. مشاطه به آراستن موها می‌پرداخت و با عنبر و مشک او را معطر می‌کرد. گونه‌هایش را بزرگ می‌کردند، مژه و ابروانش را با مهارت می‌آراستند چشم‌هایش را با کحل، درشت جلوه می‌دادند، و ناخن‌هایش را حنا می‌مالیدند. همینکه شب عروسی فرامی‌رسید، پس از غروب آفتاب، داماد همراه بستگان و دوستان و کلیه مدعوین با ساز و دهل به خانه عروس رهسپار می‌شدند. در آنجا تشریفات رسمی عروسی، یعنی قبالة ازدواج زن و شوهر آینده تنظیم می‌شد. در سالی که

برای انجام این مراسم در نظر گرفته بودند همه چیز آماده شده بود و عروس در حالی که کاملاً آراسته بود در مقابل آینه قرار می گرفت . قرآنی باز بر سرش قرار می دادند .

در يك تالار یعنی ایوان بزرگی که در مجاورت این اطاق قرار داشت ، مدعوین همه با هم آرام آرام صحبت می کردند و منتظر آمدن قاضی یا به اصطلاح امروز سردفتر بودند ، تا واقعه ازدواج را به ثبت برسانند . در شرق برخلاف مغرب زمین ، مرد مکلف بود که مهریه ای به زن خود بدهد ، چه بدون مهر ، عقد ازدواج قانونی نبود ، میزان مهر با رضایت طرفین تعیین می شد و ممکن بود که همه یا قسمتی از آن قبلاً به عروس پرداخت شود . میزان مهر بر حسب موقعیت اجتماعی و مالی اشخاص فرق می کرد ، معمولاً قاضی به همراه دو شاهد سوگند خورده ، در مجلس حضور می یافت . قاضی پس از حضور در سالن در محل خود می نشست و بیدرنگ قلمدان و دفتر را در مقابل خود می گذاشت و در برابر چشم شهود به ثبت واقعه ازدواج میادرت می کرد . در این موقع قاضی از عروس که در اطاق مجاور بود سؤال می کرد که آیا حاضرید با داماد عروسی کنید ؟

در این هنگام دو تن از شهود نزد عروس می رفتند و از او می پرسیدند که آیا مایل است که با این مهر تعیین شده که فی المثل مقداری از آن نقد و بقیه آن بعداً پرداخت خواهد شد با رضا و رغبت ازدواج کند . طبق معمول این سؤال سه بار بدون عجله و شتاب تکرار می شد ، و سرانجام عروس رضایت خود را اعلام می کرد و شهود بیدرنگ رضایت عروس را به قاضی اعلام می کردند . در این هنگام قاضی از داماد می پرسید که آیا او نیز به این ازدواج راضی است و حاضر است مهریه معین را بپردازد ؟ پس از موافقت طرفین و امضای دفتر ، سوره ای از قرآن خوانده می شد . و تشریفات رسمی عروسی پایان می یافت .

در این هنگام بر حسب خصوصیات هر محل بر سر عروس ، نمک ، آرد ، برنج ، لوییا یا سکه های نقره و طلا یا نقل می ریختند . سپس رقاصه ها با چنگ و دف و ساز و طنبور به رقص و نوازندگی می پرداختند و خواننده ای طبق سنن محلی با آوازی خوش به عروس و داماد تهنیت می گفت و برای آنان سعادت و موفقیت می طلبید .

در این موقع که تمام مدعوین برای دیدن عروس چشم خود را به در حرم دوخته بودند ، عروس بالباسی مجلل و زیبا و سری آراسته به گل نارنج

ویاسمن که با پارچه آغابانوی سفید پوشیده شده بود وارد می‌شد و در وسط سالن می‌نشست و به آوازه‌هایی که طبق سنن معمولی به مناسبت عروسی می‌خواندند گوش می‌داد. پس از پایان این جریان، موقع تعارفات و تبریکات فرامی‌رسید و بعد تمام مدعوین به میزهای بزرگی که از برگ و گل و نبات تزیین شده بود، نزدیک می‌شدند و از نقلها و انواع شیرینی و شربت‌های متنوع و معطری که روی میز چیده بودند می‌خوردند.

به این ترتیب نخستین قسمت تشریفات عروسی پایان می‌یافت و کمی بعد مدعوین جمع می‌شدند، و با جلال و احترام تمام عروس را به منزل داماد رهبری می‌کردند. در این هنگام داماد در حالی که براسبی سوار بود، بادوستان خود به پیشواز عروس می‌آمد، و در حالی که در روی تخت روان سربازی نشسته بود به وسیله چهارقاطر که به انواع منگوله و پارچه‌های زیبا و گل‌های رنگارنگ تزیین شده بود به سوی خانه داماد می‌رفت. دوستان و بستگان نیز عده‌ای سوار و جمعی پیاده به دنبال عروس با همه‌همه و شادی روان می‌شدند. در ضمن این جریان جهیز عروس را از قبیل قالی، رختخواب و تختخواب، انواع اسباب و کلیه اثاث شخصی و هدیه‌هایی که داده بودند بر پشت قاطر می‌نهادند و به منزل داماد می‌بردند. همراهان عروس در پناه نور مشعلها، فانوسها، و فشفشه‌ها، ضمن گوش کردن انواع ساز و آواز و فریاد شادی و کف‌زدنهای مشایعان به حرکت خود ادامه می‌دادند. پس از گذشتن چندین ساعت و عبور از کوچه و خیابانهای بسیار، به خانه داماد می‌رسیدند، در آنجا مهمانی مفصلی برپا بود، انواع غذاها، از قبیل آش، کباب، خورش، و انواع شیرینی و قطاب و حلوا و زولبیا و فالوده و نانهای کلیچه و نقل و آچار و میوه‌های گوناگون در برابر مهمانان می‌گذاشتند.

در قرن دهم و یازدهم، در نتیجه سنگینی مخارج زندگی، مردم میانه‌حال و فقیر ناچار شدند که از تشریفات این مهمانیها بکاهند و عده کمتری را در عروسیها دعوت کنند.

در شهرها نیز اعیان و اشراف تنی چند از غلامان خود را برای مراقبت و جلوگیری از ورود عناصر ولگرد و انگل در جلو درها مستقر می‌کردند، ولی عناصر طفیلی یعنی سورچرانان، گدایان و انگلهای حرفه‌ای نیز غافل نبودند و گاه نیز با کرایه کردن لباسهای فاخر خود را به صورت شخصیت‌های مهم

محلّی جلوه گرمی ساختند و با استعمال لغز و معما و خواندن اشعار و شطرنج بازی جای خود را در بین مردم بازمی کردند و هر وقت در شهر مهمانی مجلّی بر پا بود آنها با تغییر لباس در آن شرکت می کردند و با فریفتن دربانها به شکلی در حیاط و ایوان پذیرائی راه می یافتند . می گویند طفیلیهای بغداد ، تدبیرها و نیرنگهای زیادی به کار می بردند ، یعنی درست در موقعی که خواجههای بدگمان برای جلوگیری از ورود آنها به فکر بستن در بزرگ و ورودی می افتادند ، آنها با مهارت چندریگ در پاشنه در می افکندند ، تا از بسته شدن در جلوگیری شود ، همین که دربان در مقام کشف مطلب می آمد و می کوشید که ریگها را خارج کند آنها از موقع استفاده می کردند و با گستاخی و بیشرمی وارد منزل می شدند . ناگفته نماند که در آن روزگار نیز بستن در ، برخلاف نزاکت و سنن معمولی بود و معمولاً در جشنها و ضیافتهای بزرگ در بزرگ کاخ را می گشودند تا هر کس بتواند داخل کاخ شود .

فصل چهارم

سوگواری

در قرون وسطا ، تشییع جنازه يك مسلمان، به سرعت و بدون تشریفات انجام می گرفت ولی احترام و تکریم مردگان معمولاً با علاقه و صمیمیت، مدتها ادامه داشت و بازماندگان متوفی با دعا و صدقه از وی یاد می کردند و در تمام مدت سال روزهای پنجشنبه به مزار او می رفتند و با خواندن دعا و انفاق مساکین محبت خود را آشکار می ساختند .

هنگام تشییع جنازه اگر متوفی در شمار اشراف و بزرگان بود، پس از ستر عورت جسد او در تخت روان می گذاشتند و روی آن را با پرده های ابریشمین می آراستند و اگر مرده از بینوایان و مستمندان بود او را در تابوت چوبین که چهار دستگیره داشت می نهادند . در هر حال خواه مرد غنی بود خواه فقیر تمام مردم تابوت او را با علاقه و احترام به دوش می گرفتند و مسلمانان کوی و برزن سعی می کردند که هر يك لحظه ای چند در حمل جنازه شرکت جویند زیرا این کار را عملی ثواب می شمردند . عده ای با خواندن ادعیه مذهبی با بستگان و دوستان متوفی همگامی می کردند ، و جمعی از مردم محل، پس از مشاهده جنازه با مشایعت کنندگان همراه می شدند .

با اینکه طبق مقررات مذهبی زنان از تشییع جنازه معافند ، آنان از دیرباز به این دستور مذهبی توجه نمی کردند و ضمن تشییع جنازه از ندبه و زاری و کندن مو، و زدن به سر و روی خویش خوداری نمی کردند ، به این ترتیب پس از اسلام نیز زنان روش دوران جاهلیت را بار دیگر تجدید کردند

و عده‌ای از آنان با اخذ پول بر جنازه مردگان شیون و زاری می‌کردند. هرچند، گاه خلفا با وضع مقرراتی از عزاداری زنان در مرگ عزیزان جلوگیری می‌کردند، چنانکه یک بار در سال ۸۶۴ و بار دیگر در سال ۹۰۷ (حاکم) خلیفه فاطمی مصر به طور جدی زنان را از تشییع جنازه منع کرد، و تا مدتی این دستور اجرا شد، ولی به تدریج فرمان خلیفه روبه فراموشی رفت و بار دیگر زنان در تشییع مردگان شرکت جستند. در بغداد زنان به گریه و زاری قناعت نمی‌کردند، بلکه روی خود را سیاه می‌کردند و موهای خود را ژولیده و برآشفته می‌نمودند.

تشییع کنندگان نخست به مسجد جامع می‌رفتند، همین‌که به دربزرگ مسجد نزدیک می‌شدند، قرآن خوانان سکوت می‌کردند و جنازه را به داخل مسجد می‌بردند و در برابر حراب می‌نهادند، سپس خواندن خطبه مذهبی آغاز می‌شد.

اگر متوفی، امام جمعه یا مؤذن یا خادم مسجد بوده، ادعیه و اوراد مذهبی چندی دوام می‌یافت. در مسجدها معمولاً از شبستانها و سالونها برای اجرای مراسم ختم استفاده می‌کردند. پس از نماز و دعا طی خطابه یا شعری از متوفی به نیکی یاد می‌کردند. مراسم دعا و نماز میت معمولاً به وسیله پدر برای پسر و به وسیله پسر برای پدر انجام می‌گرفت. در صورتی که از سلاله پدری کسی نبود، بستگان‌امی متوفی بر دیگران تقدم داشتند و در صورت فقدان هر دو، هر کس می‌توانست به خواندن نماز میت اقدام کند. اگر متوفی مرد بود، خطبه و نماز میت نزدیک سراو و اگر زن بود، نزدیک پای او، انجام می‌گرفت. پس از پایان خطبه با صدای بلند می‌گفتند: **«اللهم ان هذا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك قد نزل بك و انت خير منزل به اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه و ان كان مسيئاً فتجاوز عنه ...»**، یعنی: ای خدای بزرگ این میت غلام تو و پسر غلام تو، مردی از امت توست که این دنیا و شادیهای آن و دوستانش را به خاطر ظلمت قبر ترك گفته است، و در حال مرگ جمله **«لا اله الا الله محمد رسول الله را بر زبان رانده است. ای خداتو اعلم و اعدلی، او به سوی تو می‌آید یعنی به سوی آن که همه نزد او خواهند رفت، محتاج رحمت توست و تورا به کیفر او نیازی نیست. خداوندا در نزد تو از او شفاعت می‌کنیم، اگر بنده خوبی بوده با او هرچه بهتر رفتار کن و اگر بنده بدی**

بوده است او را بیامرز، شکنجه های قبر را از او دورکن، قبرش را فراخ ساز و رحمتی کن که تاروز قیامت یعنی روزی که داخل نخلستان تو می شود رنج^۷ نبرد .

پس از پایان تشریفات مذهبی، مرده را به غسلخانه می بردند، در آنجا عده ای مرده شور مرد برای تطهیر کردن مردان و جمعی مرده شوی زن برای شستن زنان آماده کار بودند و جنازه را بیدرنج بر روی نیمکت یا سنگ مرده شورخانه می گذاردند، و با دقت به تطهیر و شستشوی می پرداختند، و گفته پیغمبر اسلام را که فرموده است «بامردگان همان گونه رفتار کنید که در حق تازه عروس و تازه داماد رفتار میشود»، به کار بسته در نظافت و پاکیزه کردن مردگان می کوشیدند و بدن متوفی را با آب و برگ عناب خشک سه بار مالش و شستشو می دادند، سپس روی بدن مرده کافور می پاشیدند، ناخنهایش را می گرفتند، زیادی سبیلش را قیچی می کردند، موهای زیر بنفش را می تراشیدند، سپس او را در پارچه پنبه ای می پوشانیدند و دو فوطه کرباس روی او می افکندند ممکن بود متوفی را در چند کفن زیبا و قلابدوزی شده بگذارند ولی هیچ کس حق نداشت، مرده را در کفن ابریشمین بگذارد. با این حال بعضی از زنها در کفنی ابریشمین می گذاشتند ، مراسم غسل و تدفین زنان با مردان اختلاف چندانی نداشت ، جز آن که زنان را بیشتر از مردان می پوشانیدند و سر و سینه آنها را با پارچه کاملاً مستور می کردند ، سپس آنها را در دو پارچه ماهوتی می پوشانیدند و از گذاشتن هر نوع جواهر در قبر آنها خودداری می کردند ، چه این عمل شرعاً تحریم شده بود . آنچه گفتیم طرز شستشو و کفن دفن مردم عادی بود . اما اگر مرده یکی از شخصیت های ممتاز یا مردی متعین بود ، او را مومیائی می کردند ، چنانکه در سال ۹۶۷ ، چون سیف الدوله در گذشت، با زماندگان او جسدش را نه بار شستند ، نخست با آب خالص ، بعد با عصاره صندل و عنبر و کافور و گلاب و سرانجام دو بار با آب مقطر بدن او را شستشو دادند . سپس او را با ماهوت دبیقی که ۵۰ سکه طلا ارزش داشت خشک کردند . البته غسل این پارچه گرانبها را به نام یادگار به نفع خود ضبط کرد ، سپس به مومیائی کردن جسد پرداختند برای گونه ها و ریش او صد مثقال قلیا به کار بردند (یک مثقال معادل ۵ گرم است) و سی مثقال کافور در بینی و منخرین و گوش او داخل کردند و سپس سراپای

او را کافور مالیدند . به این ترتیب کفن و دفن او هزار دینار مغربی تمام شد ، در سال ۹۸۴ مومبائی ابن کلیس که وزیر یهودی بود صد هزار دینار مغربی خرج برداشت^۹ . در تمام مدتی که بدن او در غسالخانه بود جمعیت مشایعین منتظر ماندند ، سپس جسد او را در صندوق نهادند ، و مردم او را تا گورستان همراهی کردند .

قبر او که از پیش کنده شده بود ، یک متر و ۶۳ سانتیمتر عمق داشت ، و طوری حفر شده بود که صورت وی به جانب مکه بود ، جسدش را در قبر نهادند و آجری به زیر سر او گذاشتند و با آجر اطراف جسد را بالا آوردند و طاقی آجری روی آن زدند ، حکیم عمر خیام نیشابوری در رباعی زیر به این معنی اشاره می کند و می گوید :

از تن چو برفت جان پاک من و تو خشتی دو نهند بر مفاک من و تو
وانگاه برای خشت گور دگران در کالبدی کنند خاک من و تو^{۱۰}

برای آنکه در روز حشر و رستاخیز مشکلی روی ندهد ، دو جنازه را در یک قبر نمی گذاشتند . فقط پس از شیوع امراض ساری و مرگ و میرهای شدید از این اصل تخطی می شد . با این حال ، در دوره های بحرانی نیز ، گذاشتن جنازه زن و مرد در یک قبر گناهی بزرگ تلقی می شد ، مگر آن که بین آن دو تیغه ای آجری پدید آورند^{۱۱} .

معمولاً مقبره ها را بایک بنای آجری یا سنگی مشخص می کردند ، روی سنگ قبر اسم متوفی ، مدت عمر ، خصوصیات اخلاقی و تاریخ مرگ او را می کردند و گاه در پایان ، دعای خیری بدرقه او می کردند ، معمولین ، غالباً در بالای قبر روی چهارستون طاقی آجری می زدند .

از آغاز اسلام ، تا چند قرن ، کسی روی مقبره ها بنای مهمی نمی ساخت ، ولی از قرن دهم میلادی به بعد ، وضع دگرگون شده در سال ۹۶۶ معزالدوله (۹۴۵-۹۶۷) بر مزار اهل بیت و بزرگان قریش گنبد و بارگاهی پدید آورد و دیگران از وی تقلید کردند ، و پس از چندی اعیان و اشراف برای خود مقبره هایی عظیم بنا نهادند . در قرن دهم روی قبر شاهزادگان برجهای مرتفع استوانه شکلی می ساختند که نوک آن مانند کله قند بود و از ده کیلومتری رأس آن مشاهده می شد ، ولی از قرن ۱۲ میلادی به بعد ساختن بناهای رفیع ، با گنبد و بارگاه و سالونهای مجهز به قالی و قرآن و چراغهای متعدد ، معمول

گرددید برای حفظ و نگهداری این بناها از عواید سالانه موقوفات استفاده می کردند .

در مصر و هندوستان هنوز مقبره‌های باشکوه وجود دارد که در آن مقبره‌ها دیکتاتورهای ترك، یعنی ممالیک قرن سیزدهم به بعد مدفونند . آزاداندیشان قرن دهم میلادی از این طرز دفن کردن بزرگان انتقاد می کردند «ابن وحشیه» در کتابی که راجع به کشاورزی نوشته «الفلاحة النبطیه» از این که مسلمین جسد اموات را زیر خاک می گذارند انتقاد می کند و می گوید از آن وقت که در بین النهرین میلیونها خلق را به خاک سپرده اند ، سراسر این سرزمین مسموم و آلوده شده است .

بنظر ابن وحشیه وعده‌ای دیگر از ناقدان آن روزگار، روش هندیان و صقالبه «اسلاوها» و مشرک‌هایی که جسد مرده‌ها را می سوزانند ، به عقل و بهداشت نزدیکتر است و راه و رسم ایرانیان قدیم و نبطیان* و صابیان حدوسطی

* قوم نبطی از نژاد عرب بودند که در حدود جنوب و شرق سوریه تشکیل حکومتی دادند ، این قوم بیشتر به امور تجارت اشتغال داشتند و در پناه ثروت بسیار احیاناً به مسائل علمی و ادبی نیز توجه می کرده اند . در دوره اسلامی زبان و کتب نبطی مورد توجه بعضی از علما بوده . از میان مترجمان نبطی مهمترین کسی که ترجمه‌های او میان علمای اسلامی شهرت داشت ابن وحشیه بود که یکی از فصحای نبط و از مطلعین در فن سحر و شعبده و عزایم بود . از مهمترین کتابهایی که او ترجمه کرده کتاب الفلاحة النبطیه است . نقل و تلخیص از تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف دکتر صفا .

صائبان ، نام فرقه‌یی است دینی در جنوب بین النهرین که اصول عقاید آنها با یهود و نصاری و مسلمانان سازگاری نداشت ، فقط از بعضی جهات شباهتهایی بین دین آنان با مذهب زرتشتی دیده می شد ، بعدها قوم دیگری به نام صائبان « صابین » معروف شده اند و از جهة شهرت و اهمیت علمی و اجتماعی بر صائبان اصلی جنوب بین النهرین پیشی گرفتند . این قوم که همان صائبان حران اند از بازماندگان کلدانیان بودند و بامعتقدات و علوم و افکار یونانیان آشنایی داشتند و تازیان نه تنها اطلاعات نجومی بلکه غالب اسامی بروج را عیناً از این قوم آموختند . یکی از اقدامات خیر این اقلیت مذهبی ترجمه بسیاری از آثار علمی یونانیان به زبان سریانی است . ثابت بن قروه تباری وعده‌یی دیگر از دانشمندان این قوم به ترجمه آثار علمی یونانیان به زبان سریانی و عربی همت گماشتند . تألیفات و ترجمه‌های ثابت در طب و فلسفه و

است بین عادت عاقلانه هندوان و عمل جنون آمیز مسلمانان ، زیرا که اینان مرده‌های خود را در تابوتهای سفالین که گاهی هم لعابی روی آنرا پوشانیده بود قرار می‌دادند و در آن را باقیر می‌بستند و در زمینی می‌سپردند و در آن عصر غالباً در خوزستان و عراق از این نوع دخمه‌ها* و ناوسها که متعلق به دوران اشکانی و هخامنشی و دورانهای کهنتر است به دست می‌آید . زیرا برخلاف ساسانیان که ستودانها و دخمه‌هایی برای مردگان خود داشتند اشکانیان و هخامنشیان گبر نبودند و اموات را به سنگ و کرکس‌ها نمی‌کردند ، بلکه مومیایی کرده در تابوت می‌نهادند و تابوت را زیر خاک می‌کردند .

از قرن دهم به بعد غالباً به علامت عزاداری بعضی اشیاء را خورد یا خراب می‌کردند ، چنانکه در سال ۹۱۷ مادر خلیفه پس از مرگ برادر خود سرای باشکوهی را که ساخته بود خراب کرد و فرمود که قایق اختصاصی او را بشکنند . در سال ۹۴۱ مرگ «زیرک» خادم چنان «رضی بالله» خلیفه وقت را اندوهگین نمود که به رسم سوگواری فرمود چهارصد خمره شراب مروق را از خمستان بردارند و به رود دجله دراندازند .

نویسنده مشهور بدیع الزمان همدانی (۹۶۹-۱۰۰۸) برخلاف عادت معاصران خود اندرز می‌دهد که چون من بمیرم ، هیچ گونه تظاهری نکنند ، مردم و بستگانم از کندن مو و خراشیدن صورت و سیاه کردن درها و بر کندن درختها و هر چیز دیگر خودداری کنند** .

→

هیئت و نجوم و حساب و هندسه و جبر و مخروطات و دیگر مباحث علمی بسیار است ، می‌گویند مأمون طی مسافرت خود به مکه از صائبین پرسید که چه دینی دارید ؟

آنها پاسخ قانع کننده‌ای ندادند ، مأمون برای دادن پاسخ نهایی به آنان تا مراجعت از مکه مهلت داد ، صائبان پس از مشورت با عقلای قوم در مراجعت به مأمون گفتند ما اهل کتاب و از صائبینی که در قرآن ذکر شده است می‌باشیم و با این تدبیر خود را از صف کفار و مشرکان خارج کردند . مترجم * گورستان مغان .

** بعضی از صوفیان و درویش در مرگ عزیزان خودنی می‌زدند و سرود می‌خوانند صلاح الدین زرکوب که خلیفه ملای رومی بود وصیت کرد که آیین عزا در جنازه او به عمل نیاید و او را با ساز و سماع به خاک سپارند . سلطان ولد در ولد نامه راجع به این وصیت چنین می‌گوید : ←

رسم سوگواری در هر کشوری فرق می‌کرد . در خراسان لباس عزاداری سفید رنگ بود، چنانکه، وقتی سلطان محمود در سال ۱۰۳۰ء درگذشت، پسر او که وارث تخت و تاج بود با وزیران و بزرگان جملگی جامه‌های سفید در بر کردند . در اقصی نقاط غربی ممالک اسلامی یعنی در اندلس و مغرب اقصی نیز سفید علامت عزاداری بود. در این مورد یکی از شعرای نامدار شعری سروده و خطاب به اهل اندلس می‌گوید :

الا یا اهل اندلس فطنتم
لبستم فی ماتمکم بیاضا
بلطفکم الی امر عجیب
وجئتم منه فی زی غریب
صدقتم فالبیاض لباس حزن
ولا حزن اشد من المشیب
از جلد اول شرح مقامات حریری تألیف اشرفی کتبخانه کشوری
فرانسه مخطوط عربی بنشانه ۳۹۴۲ ظهر ورقه ۴۷ م .

ترجمه آن چنین است :

« ای مردم اسپانیا ، شما از برکت هوش و استعداد خود به نکته ظریفی پی بردید . درسوگواریها، جامه سفید در می‌پوشید سفید که شاید لباس جلف و غریبی است . « ولی به راستی حق باشماست همانا که سفیدی رنگ حقیقی عزاست، که هیچ ماتی از سفیدی موی سر بتر نباشد . »



شیخ فرمود در جنازه من
سوی کویم برید رقص کنان
تا بدانند کاولیای خدا
این چنین مرگ با سماع خوشست
در میان امرا و سلاطین عمرولیت با سوگواری و عزاداری موافق نبود
پس از آنکه خیر مرگ فرزندش را به او دادند به قول بیهقی مورخ معروف
«...برخواست و به گراما به رفت و موهایش باز کردند ... و کیل را مثال داد که
برو مهمانی بزرگ بساز و سه هزار بره و آنچه با آن رود و شراب و آلت آن
و مطربان راست کن ... فردا بار عام خواهد بود ... چون فارغ خواستند شد
عمرولیت روی به خواص و اولیا وحشم کرد و گفت بدانید که مرگ حق است..
مرده باز نیاید جزع و گریستن دیوانگی باشد و کارزان ...»
در میان شعرا منوچهری دامغانی در یکی از آثار خود وصیتی می‌کند
که حاکی از مخالفت او با سوگواری است .

آزاده رفیقان منا ، من چوبمیرم
از دانه انگور بسازید حنوطم
از سرخ ترین باده بشوید تن من
وز برگ رز سبز ردا و کفن من
تا سایه رز اندر گوری بکنیدم
تا نیکترین جایی باشد وطن من
مترجم

در غرب ایران و شرق نزدیک، در موقع عزاداری لباس ازرق یعنی جامه کبود نیلی یا سیاه در بر می کردند و در پایان تشییع جنازه، همواره مجلس سوری بر پامی شد، که اهمیت و تشریفات آن بر حسب موقعیت طبقاتی و ثروت خاندان متوفی فرقی می کرد. در چنین روزها، چون ایام جشن عروسی، معمولاً در بزرگ منزل را باز می گذاشتند و از کلیه حاضران پذیرائی می کردند (بسحق اطعمه) گوید :

زنده آن است که در خانقاهش آتش دهند

مرده آن است که حلواش به بالین نبرند

در مجلس ضیافت غیر از قرآن خوانهای حرفه ای که به قرائت قرآن به آواز بلند اشتغال داشتند مدعوین نیز با در دست گرفتن (سی پاره) یعنی جزوات قرآن به خواندن آیات مشغول بودند. هفت روز پس از تشییع جنازه و چهل روز پس از رحلت، مراسم هفته و چله متوفی انجام می گرفت. در این دوروز نیز مجلس مهمانی برپا و از مدعوین پذیرائی می کردند و برای آسایش روح میت به مردم بینوا حلوا و آش می دادند. این قبیل خیرات و مبرات سالی یک بار یا هر ماه یا هفته ای یک بار بر حسب سخاوت خانواده و بازماندگان متوفی صورت می گرفت و شکم عده ای از فقرا را سیر می کردند .

و نیز در آخرین عید سال یعنی عید قربان در مسجدها بین فقیران و بیچارگان پول، نان، شیرینی، خرما و لباس تقسیم می کردند .

علاوه بر این عصر پنجشنبه کلیه مؤمنین، یک سوره قرآن برای مردگان خود می خواندند، زیرا مردم معتقد بودند که در شب جمعه، روح مردگان به منزل می آید و منتظر ادعیه و هدایائی است که برای او انفاق می کنند. مردم مکرر به اهل قبور سر می زدند، مخصوصاً پنجشنبه ها، زنده های طبقات مختلف با اطفال خود به گورستانها می رفتند، و بعد از ظهر را آنجا به سر می بردند. در آن دوره بردن گل بر مزار گذشتگان معمول نبود بلکه فقط آبپاشی می کردند .

تازیان معتقد بودند که بهترین احترام برای مردگان این است که به قبر آنها هر چه بیشتر آب بپاشیم، این عمل بسیار متداول بود و غالباً بستگان و دوستان متوفی به نوبت این کار خیر را انجام می دادند .

در گورستانها از گل و سبزی اثری نبود و محیط گورستان چون صحرای غمگینی به نظر می رسید، فقط در روزهای پنجشنبه، جمعیت انبوهی به آنجا روی می آوردند و این محل به صورت بازار مکاره ای درمی آمد. مردم برای نوشیدن آب و

خوردن میوه و شیرینی به سقاها و کسبه دوره گرد، که با صدای بلند کالای خود را عرضه می کردند مراجعه می کردند. زنان، دوستان خود را ملاقات می کردند و به پر حرفی خود ساعتها ادامه می دادند، و بچه ها در این فرصت مناسب فریاد کنان به دور مقبره ها می دویدند و با هم بازی می کردند .

در قرون اولیه نهضت اسلامی هر کس را در وطن خود به خاک می سپردند ، ولی از قرن دهم در سراسر جهان اسلامی مردم مؤمن علاقه مند بودند که در جوار پیشوایان مذهبی و در سرزمینهای مقدس دفن شوند، تا زودتر به حق واصل گردند، و به بهشت راه یابند. از این دوره اماکن مقدسه به تدریج به صورت گورستانهای حقیقی درآمد، فقرا و بینوایان نیز سعی می کردند که در جوار یکی از بزرگان مذهبی کشور خود دفن شوند، ولی اغنیا وصیت می کردند که پس از مرگ آنها را در اماکن متبرکه دور دست دفن کنند .

بین النهرین از عصر عیسی مسیح به صورت قبرستان وسیعی درآمد بود ، ناهسایایی که از شهر و رقاو «اوروک قدیم» به جای مانده و امروز مشاهده می کنیم مؤید این معنی است، این سرزمین در دوره تمدن اسلامی بار دیگر توجه مؤمنان را به خود جلب کرد. پادشاهان آل بویه (۹۴۵-۱۰۵۵ م) برای علی علیه السلام و فرزندش امام حسین در نجف و کربلا دو مقبره مجلل ساختند و خود نیز پس از مرگ در جوار آنان دفن شدند. از این دوره به بعد به تدریج در بین فرق شیعه انتقال اجساد مردگان و بردن جنازه خشک یا مومیائی شده بوسیله کاروان بسرزمین بین النهرین و دفن اجساد در جوار بزرگان دین و عتبات عالیات معمول شد از اقصی نقاط ایران عده ای پس از یکی دو ماه طی طریق، جسد مردگان را به عراق منتقل کردند . پس از چندی اهل تسنن نیز از روش شیعیان تقلید کردند و آنان نیز در مدینه و بیت المقدس «قدس شریف» یا در دمشق «شام شریف» و بغداد که چون بلاد مقدس مذهبی تلقی می شدند به دفن اموات پرداختند، دیری نگذشت که یهودیها و مسیحیان نیز به این عادت مذهبی گرویدند و اغنیا و مؤمنان این ام نیز آرامگاهی برای خود در اماکن مقدسه مذهبی برگزیدند . یهودیان (صهیون) شهر داود و نصاری گوریسوع (بیت المقدس) را به عنوان مدفن مذهبی خویش انتخاب کردند . ناگفته نماند که ایرانیان و مانویان و مورخان اسلام جملگی معتقدند که حضرت عیسی ع غیر از یسوع مصلوب است، و یسوع سر کرده نصاری یکنفر خاخام یهودی بود که گورش هم

اکنون در اورشلیم زیارتگاه نصاری است .

در طی قرون، توجه به مقبره و آرامگاه وسعت گرفت و در ایران شهر قم مرقد حضرت معصومه و مشهد مدفن حضرت رضا (ع) به صورت دو قبرستان بسیار مهم درآمد، و عده‌ای به خرید و فروش زمینهای مجاور حرم پرداختند، و قیمت این قبیل اماکن به سرعت بالا رفت تا جایی که عده‌ای از این راه گذران و امرار معاش می‌کردند .

باب سوم

کانون خانواده

فصل اول

اخلاق و عادات ، حجاب ، حرم ، خادمان و خراباتیان



بعضی گمان می کنند که این حجاب است که زنان مسلمان را از دیگر بانوان ممتاز و مشخص می کند، ولی این اندیشه کاملاً مقرون به حقیقت نیست، زیرا اولاً در شرق تنها زنان مسلمان نیستند که حجاب دارند، بلکه زنان اقوام و ملل دیگری نیز هستند که خود را در چادر می پوشانند. از طرف دیگر در بین مسلمانان تنها زنان وابسته به طبقات ممتاز که کار و فعالیت مؤثری ندارند بانقاب و چادر حرکت می کنند. به این ترتیب باید گفت که حجاب نشان مذهب نیست، بلکه معرف زنان وابسته به طبقه نجبا و اشراف است.

در تمام ادوار بر حسب اقلیم و خصوصیات طبیعی محل، زنان ثروتمند و زیبا برای حفظ زیبایی و نرمی و درخشندگی بدن و صورت، چهره خویش را زیر نقاب می پوشانیدند، به همین مناسبت است که بعضی ربه النوعها و الاهیها نظیر استارته Astarté و آناهید و دهریانه (مریم) در لای نقاب و چادر نمایش داده می شوند. امریکائیان نیز حضرت مریم یا (مهریانه) را بانقاب

و چادر نمایش می‌دهند و حجاب را دلیل نجابت و شرافت می‌انگارند . در شرق زنان کارگر و وابسته به طبقات پائین اجتماع هرگز چادر به سر نمی‌کردند . پس از ظهور اسلام ، محمد (ص) می‌خواست که کلیهٔ زنهای مؤمن و مسلمان که معتقد به خدا هستند ، خود را در طراز نجبا و اشراف قرار دهند و مانند آنها خود را در حجاب بپوشانند ، به همین مناسبت در قرآن مکرر به زنان مسلمان تأکید شده است که خود را مستور نگه دارند و این دستور از طرف غالب زنها اجرا میشد ، زیرا در قرون اولیهٔ اسلام ، اکثر زنان کنیزهای غیر مسلمانی داشتند که کارهای بیرونی آنها و امور داخلی منزل را انجام می‌دادند .

با گسترش اسلام ، در قرن نهم در حجاب زنان وضعی کمابیش انقلابی پدیدار شد ، زیرا در این دوران دهها میلیون زن وابسته به طبقات زحمتکش نظیر کارگران و دهقانان و کنیزان تازه مسلمان ، چون حجاب را مانع کار و فعالیت روزانهٔ خود می‌دیدند از استفادهٔ از آن سر باز زدند . به این ترتیب زنانی که اغنام و احشام را در مراتع و مزارع می‌چرانیدند ، رختشویانی که کارشان شستن لباس در کنار رودخانه‌ها بود ، گروه عظیم زنان ریسنده ، رنگرز ، بافنده و غیره که ساکنان (ربض) یعنی بیرون شارستان و محلات کارگری بودند ، هرگز نمی‌توانستند خود را در چادر محبوس کنند و از فعالیت‌های روزانه دست بکشند . به این ترتیب در آن دوران تنها (حرات) قهنگدزها و «دستی‌ها»^{*}ی شهرستانها یعنی زنان امرا و خواجهگان و خواجه شماران که عبارت باشند از زنان طبقات ممتاز که کار مشخصی نداشتند خود را در حجاب مخفی می‌کردند ، بنابراین حجاب معرف مذهب نبود ، بلکه فقط نجابت و برتری اجتماعی زنان را مشخص می‌کرد . تا حدود ۱۸۸۰ چادرهای زنان رنگارنگ و بسیار زیبا بود در این وقت سیاحان و جهانگردان فرنگی که به اسلامبول می‌آمدند از زنان مسلمانی که در قبرستانها ایستاده بودند عکسبرداری می‌کردند . این امر و انتشار درمان « پیرلوتی » مسمی به Aziadîé یعنی (آزاده خانم) که داستان معاشقات يك نفر فرنگی با زوجهٔ يك افندی مسلمان است ، موجب نارضایی سلطان عبدالحمیدخان شد و فرمود که من بعد خانمها چادرهای سیاه بپوشند و پیچه بزنند و این عادت کم‌کم به سایر بلاد از جمله به تبریز و تهران سرایت کرد و بعدها کشف حجاب نیز از ۱۹۲۴ به بعد که در اسلامبول معمول شد به تهران

نیز راه یافت در نتیجه زنها مانند مردها مقلد صرف عادات ظاهری اروپائیان و تابع (مد) پاریس و لوس آنجلس شدند .

چون سن دختران از نهمسالگی می گذشت، کاملاً از روش و سنن مادران خود پیروی می کردند .

موضوع دیگری که بعضیها از مفهوم آن اطلاع صحیحی ندارند «حرم» است . حرم به معنی دقیق کلمه ، به منطقه و حریم مقدسی گفته می شود که زنان در آنجا منزل داشتند ، و آن بخشی است از منزل که خانواده یعنی زنها و بچهها در آن سکونت داشتند و کاملاً به روی اجانب بسته بود . (اندرون) حرم نیز مانند حجاب با خصوصیاتش که ذکر شد ، قبل از اسلام و در دوران جاهلیت نیز در بین ملل شرق وجود داشته و اصلاً ارتباطی با مذهب و معتقدات مردم نداشته است ، بلکه معرف وضع طبقه اشراف و متعین جوامع اشرافی است . ولی زنان وابسته به طبقات محروم در تمام ساعات در کوی و برزن به کار و فعالیتهای معمولی خود مشغول بودند .

حرمسرا عبارت از ساختمانی بود شامل حیاط مشجر و گلکاری شده ، و آبدان و ایوان و مهتابی و غیره که زنان در آن زندگی می کنند و غیر از مردان خانواده احدی در محوطه آن قدم نمی گذاشت ، مگر کنیزان ، و احیاناً خادمان که به عنوان خدمتکار در قسمت اندرونی زندگی می کردند .

باین حال ، گاهی فالگیران ، ستاره شناسان ، پزشکان که کمابیش دوره گرد بودند ، مگر آنها که دکان پزشکی یعنی عطاری داشتند ، و کسبه دوره گرد و نقالان به داخل حرمسرا خوانده می شدند . در این موارد زنان نخست خود را در حجاب مخفی می کردند سپس با آنان وارد گفتگویی شدند . حرم محل زندگی خانوادگی بود ، تعدد زوجات با آنکه شرعاً تجویز شده بود ، اصل کلی و مورد علاقه عموم مردان نبود ، چه نگاهداری چندین زن در یک خانه ، گذشته از جنبه اخلاقی ، از نظر مالی و اقتصادی برای همه کس امکانپذیر نبود ، زیرا ازدواج و پرداخت مهر و نگهداری و تأمین غذا و سایر تنقلات آنها و تحمل مخارج فرزندان فقط از عهده اعیان و اشراف بر می آمد ، و اکثریت مردم به یک زن قناعت می کردند . حرم قلمرو انحصاری زنان بود . یک مرد ممکن بود که در حرم خود یک یا چند زن داشته باشد .

مطالعه در احوال خادمان یعنی **اختگان** ، یکی از مسائل جالب و قابل توجه

ملل شرق در دوره قرون وسطاست. در قرن نهم به آنها خصی (جمع آن خصیان) می گفتند و بعدها به نام «استاذ» که بمعنی «الله» یا لالا و نگهبان است خوانده می شدند. تمام خانواده های ثروتمند ، لا اقل يك نفر لالا داشت، که نگهداری حرم و بچه ها به عهده او بوده بورژواها یعنی خواجگان و خواجه شماران چندین لالا داشتند که عمل (مهرتانی) یعنی پیشخدمتی اطاق و مدیریت منزل را به عهده آنان می سپردند و معمولاً مورد اعتماد خواجه بودند .

مذهب اسلام اصولاً مردم را از اخته کردن اشخاص منع کرده است ، به همین مناسبت هیچ بچه مسلمانی را اخته نمی کردند ، برعکس یهودیها و مسیحیان و هندوها به این کار ناصواب مبادرت می کردند . اختگان سفید نظیر صقالبه و ترکان از کشورهای شمالی و شرقی و اختگان سیاه را از آفریقا و هندوستان به ممالک اسلامی می آوردند. ناگفته نماند که خواجه لقب اعیان و احرار بود و اختگان را «لالا» و «اخته» و «خادم» می گفتند .

به عقیده مقدسی* اختگان را از دوراه به دست می آوردند ، از يك طرف بازرگانان یهودی کودکان صقالبه را از آلمانیهها خریده به آندلس «اسپانیا» می بردند و به وسیله پزشکان یهودی یا مسیحی آنها را مقطوع النسل می کردند و در مصر آنها را مانند چالاقه یعنی بومیان گالیس در شمال اسپانیا و رومیهای که از سوریه و ارمنستان آورده بودند به معرض فروش می گذاشتند .

قیصران روم شرقی یا اسلامبول برای راحتی خیال خود ، کارمندان و مسئولین مذهبی را اخته و مقطوع النسل می کردند تا زنان رومی بدون بیم رسوایی و احساس خطر در کلیسا آمد و رفت نمایند .

علاوه بر این مسلمین در طی^۳ غزوات ، به مراکز مذهبی این رومیان حمله ور می شدند تا از این راه عده ای اخته به دست آورند. در ایران بیشتر از لالاگان هندی استفاده می کردند ، قیمت اخته بالنسبه زیاد بود ، زیرا که اخته کردن به سادگی امکان پذیر نبود و بسیاری از کودکان در ضمن عمل می مردند . در روم شرقی قیمت يك لالا چهار بار بیشتر از ارزش يك غلام معمولی^۴ بود . اختگان از جهات اخلاقی شبیه بچه ها بودند ، به زودی می گریستند و به اندك چیزی خشمناك یا آرام می شدند . مردم به آنها به دیده يك انسان نمی نگریستند ، بلکه از آنها مانند يك حیوان اهلی استفاده می کردند، زیرا که لالاگان به خواجگان

* از محققان و مورخان معروف عالم اسلام.

خود دلبستگی تام داشتند و در آن روزگار خدمتکار تا این حد صمیمی و نجیب پیدانمی‌شد. «امروز اروپاییان ازوفای سگ همان استفاده‌رامی‌کنند که شرقیان قدیم ازآخته می‌کردند، بااینکه آخته‌شجاعت و تهور و جسارت سگ رانداشت دروفا از آن حیوان کم نبود.

فحشاء - طبق موازین مذهبی فاحشگی و گمراه کردن جوانان ممنوع و قابل تعقیب بودولی عملاً فاحشه‌خانه‌ها تا اوایل قرن دهم بسیار مخفی و دوراز انظار عمومی بود، تا سرانجام ازطرف حکومت‌های مترقی به رسمیت شناخته شد، زیرا گذشته از ضرورت اجتماعی ازاین راه دولتها عواید کلانی به دست می‌آوردند، در سال ۹۱۲ يك بازرگان مسلمان ایرانی به نام ابوزید سیرافی که سیاحتنامه چین را به عربی نگاشته، از رواج فاحشگی در چین و نرخ سنگین آن و منافعی که حکومت چین از این رهگذر کسب می‌کرد سخن می‌گوید، و ازاینکه در ممالک اسلامی از این محل سودی عاید دولت نمی‌شود، اظهار شگفتی می‌کند. لکن بعد از انقلاب کبیر اسلام که علیه خلیفه، المقتدر بالله (۹۲۹-۹۰۸) صورت گرفت (نظیر انقلاب کبیر فرانسه که علیه لوئی ۱۶ صورت گرفت) به کلی ورق برگشت، آن سبب بشکست و آن پیمان ریخت. اندکی بعد در دوران حکومت عضدالدوله دیلمی (۹۸۲ میلادی) آزادی درهمه شئون قوم فرمانفرما گردید و فاحشه‌خانه‌های وسیع تشکیل شد، از رقاصه و فواحش مالیات سنگین عاید دول متجدد آن عصر می‌شد. خلفای فاطمی مصر نیز از فواحش مالیات سنگین مطالبه می‌کردند و از این لحاظ هم در ژیم قاهره از رژیم بغداد عقب نبود، مثلاً در لاذقیه که از بنا در شام است، محتسب شخصاً ارزش زنان فاحشه را بر حسب سن و جمال و زیبایی آنها تعیین می‌کرد. به همین جهت هر خارجی که در فاحشه‌خانه‌ای قدم می‌گذاشت به زودی می‌توانست زن مطلوب خود را انتخاب کند.

در شوش عشرتخانه‌ها در نزدیکی مسجد قرار داشتند^۷، و در هر مرحله مخصوص که آن را کوی خرابات می‌خواندند، فاحشه‌ها سکنا می‌گزیدند. تا اواسط قرن یازدهم که هنوز بورژوازی قدرت داشت، بعضی از فرمانروایان به حکم مصلحت سیاسی و مقررات مذهبی گاه و بیگاه در فاحشه‌خانه‌ها را می‌بستند، در سال ۹۳۴ م حنبلیان که ارتجاعیترین فرقه اهل تسنن بودند به این مراکز حمله بردند، فواحش را دره و تازیانه زدند، خانه‌های آنها را خراب کردند، اثاث منزل و آلات عیش و نوش و ساز و ضرب آنها را

پایمال کردند و از بین بردند .

در سال ۱۵۱۴ (الحاکم) خلیفه فاطمی مصر محض عوامفریبی، از خارج شدن زنان از منازل خود و از گردش آنان در کوچه‌ها و معابر جلوگیری کرد ، حتی حمامهای زنان را تخته کرد و کفشان را فرمود که برای بانوان کفش ندوزند ، ولی بسیاری از کسبه مقاومت کردند و از بستن مغازه‌ها خودداری کردند^۸ .

بسیاری از این فرمانها چند روز یا چند هفته‌ای رعایت می‌شد و سپس رو به فراموشی می‌رفت و همه چیز سیر عادی خود را از سر می‌گرفت . کوی خرابات عبارت از دکانهایی بود که در آن انواع شرابها و آبجوها به فروش می‌رسید. شراب خرما و عسل بسیار قوی بود ، مخصوصاً وقتی که افیون هم در آن می‌ریختند .

عرق هنوز معمول نبود ، آن را مغولان از چین آوردند ، قوادان که مدیران خرابات بودند، مشتریان را به خانمها معرفی و ایشان آنها را به اطاقها هدایت می‌کردند . البته در محله خراباتیان خانه‌های بدساختی هم بود که روسپیان فقیر با تحمل رنج و بالباسهای بدرنگ و زنده‌ای که به بهای ارزان خریده بودند ، روی سکوهای سنگی در انتظار مشتری می‌نشستند و با پر گوئی و شکستن تخمه هندوانه که بو می‌دادند روزگار بدفرجام خود را سپری می‌کردند . مشتریان این دسته از فاحشه‌ها را مردم عادی ، سربازان ، و ملاحان تشکیل می‌دادند ، ولی در گوشه و کنار این محله صدای قهقهه و خنده و آواز ، از حضور مشتریان ممتاز خبر می‌داد . زنهای زیبا با لباسهای بس نازک از قصب مصری و حریر چینی که هر دو تن نما بودند ، باده‌های گلی که در دست داشتند غالبه و صندل و زعفران و سگ و مشک و کافور و انواع عطرهای آن عهد را بر خود می‌مالیدند و مقدم جوانان و ثروتمندان غریب را گرامی می‌داشتند. اندکی دورتر خانه‌هایی بود که نور ضعیف از آنها به چشم می‌خورد ، و صدای ترنم موسیقی قدیم به گوش می‌رسید . این قبیل خانه‌ها حتی برای پذیرائی درباریان، و رجال و سپهسالاران آماده شده بود . محیط آراسته و تمیز این عشرتخانه‌ها با انواع عطرهای عجیب که «الکندی» در کتاب العطر والتصعیدات یاد می‌کند ، معطر شده بود و زنان زیبایی که به چشمان خود کمی کحل یعنی سرمه کشیده بودند، و مظهر و حور، مقصودات فی الخیام ، بودند و گونه‌های خود را چون گل لاله و انار بگلگونه و سپیداب آراسته بودند، بامی ناب مهمانان خود را سرمست می‌کردند .

فصل دوم

احوال و عادات و اطوار زنان و مصطلحات زنانه و مردانه

در دوره قرون وسطا قسمت اعظم عمر بانوان یعنی حرات و سنیان و کدبانوان آن روزگار درحرم سپری می‌شد ، فقط درموقع دید و بازدیدهای دوستانه و شرکت در تشریفات خانوادگی یا مذهبی ، یا هنگام رفتن به حمام زنانه حرم را ترك می‌کردند . در آن روزگار عملا اجتماعات مردان از اجتماعات زنان مجزا بود ، و مردان فقط بامردان گفتگو و آمیزش می‌کردند و از مسائلی که از لحاظ مردان مهم و جالب بود سخن می‌گفتند .

در شب‌نشینیها و مهمانیهای شبانه بیشتر مردان شرکت داشتند و تنها به رقاصه‌ها و کنیزان اجازه ورود در این مجالس داده می‌شد . در ادبیات درخشان قرون وسطا نیز همواره مخاطب مردها بودند و جز چند مورد استثنایی نامی از زنان در میان نبود .

حتی مردان وابسته به طبقه اشراف هنگام محاوره با زنان خود رعایت ادب و احترام را نمی‌کردند. مردان کمتر با زنان خود سخن می‌گفتند و هرگز با آنان از خانه خارج نمی‌شدند . ملاقات و گفتگوی آنان بیشتر در محیط خانه، هنگام صرف غذا و در شب‌نشینیهای خانوادگی بود . حتی هنگام اعیاد بزرگ و تفریحات و شادمانیهای خانوادگی، مانند عروسی و ختنه‌سوران و غیره ، زنان و مردان به اتفاق هم در جشنها شرکت نمی‌کردند .

با آنکه زنان بین خود زندگی می‌کردند ، حیات آنان یکنواخت و خسته‌کننده نبود . گردش در باغ ، گل‌چیدن ، شنا کردن در حوض و استخر ،

هواخوری درمهنایی سرای و توجه آنها به حسن جریان امور داخلی منزل ، مراقبت درکار خدمتکاران ، و تعلیم و تربیت فرزندان و صرف کردن ساعات فراوان در آرایش خود و ترتیب دادن مهمانیهایی برای دوستان ، تمام اوقات شبانه روز آنها را می گرفت .

هنگامی که کدبانوان از هم پذیرایی می کردند، اختگان ، خانه را با گل می آراستند ، حوضخانه و روی فرش اطاق از شاخه های یاسمن و گل سرخ پر می شد . خواجگان مخده ها و نازبالشها را در محل خود قرار می دادند ، سپس دانه های معطر و شاخه های عود و تکه هایی از عنبر اشهب ، در مجمر می افکندند .

در ساعت مقرر مهمانان که بعضی از آنها روی خر و استر و برخی بر تخت روان نشسته ، و کاملاً خرد را پوشانیده بودند، وارد منزل میزبان خود می شدند، و پیدرنگ چادر زیبای رنگارنگ و ابریشمین را از سر بر می داشتند و نقش ها را از پا بیرون می کردند . بلافاصله خدمتکاران بالباسی آراسته و قیافه ای متبسم ، در حالی که گلابدانی نقره ای در کف داشتند، به مهمانان نزدیک می شدند، و در دست هر یک از آنان گلاب می ریختند . و به آنان بادبزن و فوطه ابریشمین می دادند ، تا چادر خود را در آن بگذارند . به تدریج هر یک از مهمانان بر روی بالش و مخده ای که برای آنان پیشینی شده بود مستقر می شدند و گفتگو های پایان ناپذیر زنان در موضوعات مختلف آغاز می شد و راجع به شکل و مد لباسها ، طرق خود آرائی و بزک ، امور خرافاتی و عقیدتی و مسائل مربوط به زنان ، نظیر عروسی ، تولد نوزاد و مخارج زندگی در تمام مدت روز صحبت و گفتگو می کردند . اندیشه های خرافی در زندگی مردم آن روزگار تأثیری عمیق داشت، کسانی که غیبگوئی یا پیشگویی می کردند، فروشندگان حرز و تعویذ و مشروبات شهوت انگیز، مورد توجه عموم بودند .

همین که موقع خوردن عصرانه فرا می رسید ، خدمتکاران با سینیهای بزرگی که با انواع (خوراکیها) و آچارها و نقلها و حلواها تزیین شده بود ، نزد بانوان می آمدند و آنها بامیل و اشتهای فراوان به خوردن مشغول می شدند، و با حرکاتی عشوه انگیز، بازوبند و دستبند خود را به صدا در می آوردند و آنها با میل و اشتهای فراوان به خوردن مشغول می شدند ، و با حرکاتی عشوه انگیز ، بازوبند و دستبند خود را به صدا در می آوردند و با مهارت

انگشتری و ناخنهای براق و درخشان خود را به رخ رقیبان می‌کشیدند . برای تفریح خاطر بلنوان ، خوانندگان و رقاصه‌های زن هنرنمایی می‌کردند . گاه (نوبه) یسی یعنی هیئتی از خنیاگران ، خوانندگان و جواری * (کنیزان) در این مجالس شرکت می‌کردند . استادانی که از نعمت بینایی بی‌نصیب بودند می‌توانستند درحرم وارد و بادیکر نوازندگان همکاری کنند. زندگی زنان با اینکه کمابیش به خوبی می‌گذشت ، از لحاظ سطح فکری بسیار منحط و پایین بود .

معذک در قرن یازدهم و دوازدهم ، بعضی از زنان به مشاغل آزاد نظیر خیاطی و نویسندگی ، شاعری ، ستاره‌شناسی ، و طبابت مشغول بودند ، و برخی دیگر درعالم تصوف و امور مذهبی و تعلیم و تربیت اطفال و پزشکیاری و پرستاری و کارهای گمرکی مهارت و استادی داشتند .

جمعی دیگر از زنان در بعضی نقاط مانند ری ، سیستان ، فسطاط و دهلی به زمامداری و فرمانروائی رسیده‌اند مانند (سیده ملکه خاتون) مادر مجدالدوله که مزارش نزدیکی تهران هنوز باقی است و سلطان محمود از او حساب می‌برد) ولی بدون شك این موارد استثنایی بود، و اشتغال به این کارها با داشتن حجاب منافاتی نداشت روزگارا کثرت قریب باتفاق زنان به کارها و فعالیت‌های گوناگونی برای اداره‌ی امور منزل و افزایش عایدی خانواده سپری می‌شد . زنان کشاورز در مزرعه و جالیز به یاری شوهران خود می‌پردازند و چون بیشتر مایحتاج روزانه آنان در ده تهیه می‌شد ، احتیاج زیادی به پول نداشتند ، نان ، کره ، سبزی ، شیر ، پنیر ، تخم‌مرغ ، گوشت ، چوب زغال و غیره در ده تهیه می‌شد و نیز با رشتن و بافتن نخ و پشم که خود رنگ می‌زدند در کارگاه‌های خانوادگی ، پیراهن و لباس خانواده را تأمین می‌کردند ، معه‌ذا برای خرید کفش و کلاه برای مردان ، و تهیه اثاث

* در نواحی ساحلی دریای خزر (گیلان و مازندران) از دیرباز مهمترین فعالیت‌های کشاورزی به‌عهده زنان بود در کتاب حدود العالم که درسال ۳۷۲ هجری تألیف شده است ضمن توصیف دیلمان می‌نویسد ۱ .. این ، ناحیت گیلان ناحیتی آبادان و با نعمت و توانگر است و کارگشت و برز همه زنان‌شان کنند و مردانشان را هیچ کار نیست مگر که حرب ...»

مطبخ و خرید جواهرات ارزاقیمت ، احتیاج به پول داشتند . برای تهیه پول بانوان زحمتکش هر هفته يك بار با جوجه مرغ ، تخم مرغ ، و انواع سبزی به بازار می رفتند . در شبها نیز به نخریسی و بافندگی مشغول بودند و گاه حاصل کار خود را می فروختند . چون مزد روزانه مردان کفاف مخارج خانواده را نمی داد ، غالباً زنان در منازل یا در کارگاهها با کارگران و پیشه‌وران همکاری می کردند . عده‌ای نخریسی و بافندگی می کردند و برخی دیگر در کارگاههای قالیبافی مشغول بودند . جمعی از راه گازی یعنی رختشوئی ، رنگرزی و وصله کردن لباسها امرارمعاش می کردند . صنعت پنبه‌زنی وریسندگی و بافندگی پنبه و پشم در این دوره گسترش عظیم یافت . کندن غوزه یا پوست پنبه و کارهایی از این قبیل عده زیادی از زنان را در مزارع مشغول می کرد . تقریباً عموم مردم طبقه سوم جولاه* و رنگرز و نداف و علاقه بند و نساج بودند . زنها و پیرمردها تمام روز به رشتن پنبه و **دوكانداختن** اشتغال داشتند . در (ربض) یعنی حومه شهرها قشر عظیمی از توده مردم به ریسندگی و بافندگی روزگار می گذاشتند .

فصل سوم

خود آرائی زنان

در جامعه اسلامی، زنان بورژوازش هر روز ساعتی چند از عمر خود را در حمام که در آن دوره یگانه محل آسایش بود، سپری می‌کردند. معمولاً کدبانوان هر ۱۵ روز یک بار به حمام می‌رفتند، و تقریباً تمام مدت روز، برای نظافت و آرایش خود در حمام می‌ماندند، و خواجه یا خدمتکاری ناهار و عصرانه آنها را به حمام می‌برد و در همان جا به خوردن غذا مشغول می‌شدند. زنان طبقات مختلف، هنگام صبح عازم حمام می‌شدند.

گروهی بر پشت خر و استر و آنان که ثروتمند بودند در محفه و تخت روان به حمام می‌رفتند و لالگان بامفرش حمام که از چوب یا عاج یا نقره ساخته شده بود مایحتاج کدبانو از قبیل آینه فولادی، شوت و شانه و عطر و غیره را همراه می‌برد.

پس از ورود به حمام نخست به (سرینه) درآمده به کندن لباس می‌پرداختند، و سپس به گرمخانه درآمده روی چهارپایه‌ای می‌نشستند و دو دلاک زن یعنی دو کنیز به شستشو و نظافت مشغول می‌شدند.

به این ترتیب که نیم ساعت بعد از ورود، یکی از کارگران مشتری خود را که در عرق غوطه‌ور بود، روی سکوی مرمرینی که از فوطه یعنی لنگک یا لنگوته قرمزی پوشیده شده بود، می‌خوابانید و بعد با کیسه زبری که روی آن گل ارمنی (سفیداب) مالیده بود، به آرامی به نظافت و کیسه کشیدن مشغول می‌شد. پس از چند بار شستشوی بدن به نظافت سر می‌پرداخت، بعد از صابون زدن،

چنگ زدن و مالیدن و شستشوی مکرر موی سر، نوبت سنک پا کشیدن می‌رسید. پایان این کارها مقارن ظهر بود، در این موقع خواجه باسینی بزرگی که محتوی اغذیه سرد و گرم از قبیل آش یا آبگوشت، گوشت، قیمه، کباب، خیار، بادمجان ترشی، دلمه و آب سیب یا آب انار و شربت عمل با یخ بود وارد حمام می‌شد و سینی را به خانم می‌رسانید. پس از صرف غذا زنان ضمن یکی دو ساعت استراحت با هیاهو و جنجال زیاد در پیرامون وسایل زینت و خواس و محاسن فلان مرهم یا عطرو قیمت آنها و راه بر طرف کردن چین و چروک صورت و وسایل تقویت بدن و زیبایی چشم و غیره به گفتگو می‌پرداختند. پس از پایان استراحت هنگام خضاب می‌رسید، و زنان با صبر و حوصله بسیار، قسمت های مختلف سر خود را آغشته به حنا می‌کردند و مراقب بودند که آب حنا پیشانی و گردن آنها را رنگین نسازد. تقریباً تمام زنها حنا می‌بستند، و به وسیله ای موی خود را طلایی یا قرمز می‌کردند. بعضی دیگر بارنگ، موهای خود را سیاه یا خرمایی می‌کردند. هر گاه یکی از شاهزادگان، فی‌المثل سر خود را خرمایی می‌کرد، زنان زیبای شهر، سعی داشتند که موی سر خود را به آن رنگ در آورند.

در جای دیگر محلی مخصوص برای نوره کشیدن بود، با استفاده از این ترکیب آهکی موهای زاید را از تن خود فرو می‌ستردند. سپس به آرایش ناخنها و رنگ کردن آنها می‌پرداختند، مجموع این تلاشها بانوان را خسته و فرسوده می‌کرد، به همین جهت برای رفع خستگی بر حسب میل و علاقه خود به چاله حوض یا خزینه آب سرد یا گرم یا نیمه گرم می‌رفتند و پس از اندکی استراحت به خوردن مربا و شربت بامیوه های پوست کنده ای که خدمتکار از خانه آورده بود می‌پرداختند. در آخرین ساعت، زنان به آرایش صورت خود سر گرم می‌شدند. نخست بنداندازان بانوک انگشت عضلات را مالش می‌دادند، سپس با دوفخ ابریشمی به کندن موهای نازک صورت مشغول می‌شدند، بعد مژه‌ها را با وسه آرایش می‌دادند و با مالیدن سرمه اصفهان چشمها را درشت تر جلوه می‌دادند، و دندانها را با مخلوطی از صدف و پوست تخم مرغ و زغال چوب الک شده، مالش می‌دادند.* با تقبول خاییدن لثه و لب را سرخ می‌کردند

* منابع تاریخی و اجتماعی نشان می‌دهد که از روزگار قدیم زنان به آرایش خود توجه فراوان داشتند. در دوره ی قرون وسطی به حکایت برهان قاطع و منابع

و با سرخاب گونه‌های خود را قرمز می‌کردند ، و پس از پایان این کارها ، هر يك از کدبانوان درحالی که سرپای خود را آراسته و معطر کرده بود، جامه و چادر مخصوص خویش را دربرمی‌کرد و همراه اخته‌ای که در خارج حمام

→

دیگر زنان هفت قلم و گاه بیشتر آرایش می‌کردند .

هرهفت کردن بر وزن **زربفت** به آرایش زنان اطلاق می‌شد و آن حنا و وسه و سرخی و سفیدآب و سرمه و زرك و بعضی هفتم را غالیه گفته‌اند که خوشبوی باشد و بعضی خال عارضی را که از سرمه کنار لب یارخسار گذارند ... **نه کردن** نه‌زینت عبارت است از سرآویز، گوشوار. و سلسله و حلقهٔ بینی و گلوبند و بازوبند و انگشتر و خلخال . . . از برهان قاطع ،

برون آمد ز طرف هفت پرده به نام ایزد رخی **هرهفت** کرده

نظامی

دوش از درم در آمد سرمست و بیقرار همچون مه دوهفته و هرهفت کرده یار انوری

بطوری که از آثار منظوم و منشور فارسی برمی‌آید در طی قرون و اعصار درمندی و مفهوم زیبایی تغییرات زیادی روی داده است بطوریکه زیبارویان آن روزگار مورد علاقه و محبت زیبا پسندان امروز نیستند. در کتاب *سَمَك عیار* که مربوط به قرن ششم هجری است يك دختر زیبا چنین توصیف شده است ... دختری دید چون صدهزار نگار باسری گرد و پیشانی پهن ، زلف چون کمند و ابروان چون کمار چاچی، دو چشم چون دونرگس ، مژه‌ها چون تیرارش و بینی چون تیغ و دهانی چون نیمه دینار و عارضی چون سیم، رخی چون گل، زنخدانی چون گوئی گرد چاهی ، و گردنی کوتاه و صد غنَب زیر زنج افتاده و سینه چون تخته سیم و دوپستان چون دونا و ساعدی کوتاه و پنجه‌ای خرد و پشت دست هزار چاك در افتاده و انگشتان دست سیاه کرده و در هر انگشتی جفتی انگشتی و نافی چون غالیه‌دانی و دوران چون دوهیون ، دوساق چون ستون عاج و پیراهن حریر را سفید اسفید و ابزار پایی سقلاطونی ساده در پای و مقنعه قصب در سر افکنده و گلوبند بر گرد عارض و گردن بسته و حمایل در گردن افکنده ، همه تعویذ های بعنبر اشهب کرده چنانکه بوی او بجهان برفت» از *سَمَك عیار* به اهتمام دکتر خانلری .

همچنین شیخ بواسحاق اطعمه در مقدمهٔ رسالهٔ *کنز الاشتهای محبوب سیمین بر*، و مطلوب ماه پیکر را چنین وصف می‌کند ،

«بادام چشم، شکر لب، ترنج غنَب، نارستان، پسته دهان، چرب زبان ، شیرین بیان ، ماهی اندام ، حلوا کلام ، فندق چال ، مشکین خال ، « شاعران پارسیگوی برای توصیف یکایک اعضای زیبا رویان استعارات و تشبیهات بسیار به کار برده‌اند. چنانکه فی‌المثل ابرو را گاه به هلال، گاه به کمان، گاه به رنگین کمان،

←

منتظر بود ، باردیگر راه اندرون رادپیش می گرفت. در این حال ، با اینکه خسته و کوفته بودند، از اینکه کاملاً آراسته و زیبا شده اند ، خوشحال و راضی به نظر می رسیدند .

.

→
گاه به داغ و گاه به طغرا که مهر شاهی است تشبیه کرده اند . چنانکه سلمان ساوجی میگوید ،
آنکه زابروی و مژه تیرو کمانی دارد چشمها کرده سیه قصد جهانی دارد
« مترجم »

فصل چهارم

رخت زنانه و طرز دوخت آن

مسلمانان دوره قرون وسطا عموماً به نظافت و پاکیزگی خود علاقه و توجه داشتند. شعائر مذهبی و مقررات آن از قبیل وضو، غسل و غیره، سبب می شد که مردان و زنان مسلمان، ساعتها در حمام توقف کنند و به دستیاری دلاکها، سلمانیها، و مشمت و مالگران درپاکی و نظافت خود بکوشند.

مردان عموماً ریش داشتند و از روی بلندی ریش و شکل و رنگ آن ممکن بود به طور قطع موقعیت اجتماعی هر کس را مشخص کرد. شهر نشینها و تجار ریشی متوسط داشتند که رنگ آن ممکن بود کبود، زرد، سبزی یا سرخ باشد. کارگران و غلامان با ریش کوتاهی که داشتند از دیگر طبقات مشخص بودند، اشخاص مورد توجه و کسانی که مشاغل آزاد داشتند نظیر پزشکان، قاضیان، مدرسان، و امامان جماعت باریش سفید و بلند از دیگر افراد خود را ممتاز می داشتند. برخی در داشتن ریشهای دراز غلو می کردند و از استهزاء مردم نمی هراسیدند. شاعری در وصف دراز ریشی گوید:

یا ایها الناس خذوا حذرکم	قد برزت لحيه بهلول
فظولها فرسخ فی فرسخ	و عرضها میل الی میل
لوضم ما یقطر من دهنها	اسرج منه الف قنديل
ولو سما الحجام عن قصها	لخالطت مافی السراويل

یعنی ای مردم پشت پشت که ریش دیوانه‌ای پدیدار شد درازی ریش فرسنگها و پهنای آن میله‌است اگر جمع کنند قطرات چربی این ریش را

هزارقندیل ازش بر فروزندا گردلاك ديگر آن را نچيند ، با پشم درون شلوار برآمزد. و (ابن الرومی) شاعر ، ریش دراز دیگری را از بزرگان بغداد هجو می کند و می گوید :

ولحیة یحملها مائن	مثل الشراعیین اذا شرعا
تقوده الريح بهاطایعا	قودا عنيفا يتعب الاخدعا
وان غدا والريح فی وجهه	لم ینبغت می مسه اصبعها
لو غاص فی الیم بهاغوصه	صاد بما حیثا نه اجمعا

این است ریشی که می کشد او را دروغگویی (عالم نمایی) چودو بادبان برکشیده، باد می وزد و ریش حیلتگر را می جنباند و او را رنج می دهد و اگر بامدادان بیاید و باد به سوی او وزد يك انگشت از آن را نتواند نگاه داشت، و اگر در آب دجله فرو کند ریش را ، به هر سویی يك ماهی صید تواند کرد. نظامیان ریش خود را سیاه و به دو قسمت مساوی تقسیم می کردند و سر خود را کاملاً می تراشیدند . غیر از شاهزادگان که موی سرشان بافته و دراز بود ، غلامان موی سر خود را به اندازه متوسط و به حال طبیعی نگاه می داشتند و از رنگ کردن و آرایش آن خودداری می کردند .

از مقایسه و مقابله مینیاتورهای گوناگونی که از دوره قرون وسطا به یادگار مانده است می توان به وضع لباس مردم آن دوره پی برد .

بورژوا های ممالک اسلامی در قرن دوازدهم پیراهنی از کرباس یا از کتان سفید که از نه قسمت ترکیب شده بود برتن می کردند . این پیراهن به وسیله دکمه های چوبی یا شیشه ای یا فلزی کروی که بر روی شانه قرار داشت بسته می شد . همچنین مردم آن روزگار زیر شلواری بلند از کرباس یا کتان سفید می پوشیدند که به وسیله بندی گرانها (که ممکن بود نخهای آن از ابریشم و نخهای نقره ای مطلا ترکیب شده باشد) بسته می شد ، و بالاخره مردان قبای صوف خوش رنگ می پوشیدند که اطراف آن قبطان ابریشمی دوخته بودند. نیم تنه ای که بتن می کردند بلندی آن تا بالای زانو بود. این قبای نیز از نه قسمت ترکیب می شد . آستینهای کمایش دراز و دو جیب بزرگ قسمتهایی از آن را تشکیل می داد .

هنگام پوشیدن چینهای آن روی هم می افتاد و به وسیله شال ظریفی که دور کمر می بستند به بدن می چسبید. در قسمت پایین این لباس شکافهایی بود و

بادت قسمت پایین لباس را می‌توانستند به راحتی زیرشال قرار دهند، تا به این تدبیر بتوان از جایی بالا رفت یا سوار گشتی شد. علاوه بر این با بالا زدن قسمت پایین قبا به زیرشال، هر گونه حرکت و جنب و جوشی امکانپذیر می‌شد، و محل مناسبی برای گذاشتن کیف و دستمال و سایر چیزها به دست می‌آمد. قبا بر حسب فصل ممکن بود کمایش از صوف کلفت یا برگ و موینه نازک باشد. طرز دوخت و زیبایی قبا منوط به این بود، که آن را برای استفاده در منزل دوخته باشند یا برای پوشیدن در مهمانیها و گردشگاهها. البته لباس نوع اخیر را با دقت و ظرافت بیشتری می‌دوختند. از مینیاتورهای مغولانه و از دیوان (نظام قاری) مشهور به «البسه» و از جزویات دفاتر قبل از و بعد از چنین معلوم می‌شود که از اواسط دوره اشکانی تا اواخر قرن سیزدهم میلادی، لباس زیر و هر دورا از قطعات مربع مستطیل می‌ساختند، ولی بسیار گشاد، به طوری که جامه هر کسی را کس دیگر می‌توانست ببوشد. لیکن پس از استیلای مغول، دوخت مغولانه یعنی لباس به طرز دوره «سونگ»، چین معمول شد و کلمات تازه مثل «بوقچه» و «بوقچه‌چی» و «قیچی» یا «قین‌چی» و «الگو» و «اتو» که جمله چینی است معمول و متداول گشت. فرق خیاط چینی که او را «قین‌چی» یا «قیچی‌چی» می‌گفتند با خیاط قدیم که او را «ابزینگر» می‌گفتند در این بود که قیچی چیان لباس هر کس را به قامت او می‌بریدند، و پس از آنکه لباس را (اریفی) و طبق الگو می‌دوختند آهار زده و اتو می‌کردند (کلمه چینی اتو «یوته‌ئو» است) دامن لباس یعنی چین‌ها را نیز اتو می‌زدند.

برش لباس طبق اصول صحیح یا (دوخت مغولانه) مدت‌ها مختص شاهزادگان مغول و نجبا و خوانین آنها بود، پادشاهان تیموری هرات، ملوک صفویه، هر کدام يك (قیچی‌خانه) و در رأس آن چند (قیچی‌چی) داشتند که جملگی زیر-ست (قیچی‌چی باشی) کار می‌کردند. در این دوره قباها را از صوف یعنی پشم می‌دوختند و از ابریشم آستر می‌کردند. و پیراهن را نیز از کتانهای مختلف به طرز مغولانه می‌دوختند. از چیزهای تازه (یاقه) یا یقه پیراهن و قبا بود. دکمه‌های گوناگون را نیز تجار از چین وارد می‌کردند و به‌طور زینتی از هر طرف به یقه و گریبان می‌دوختند، و آن را (آهن جامه) می‌گفتند. (دوخت مغولانه) کم کم از ایران به اروپا هم سرایت کرد. در آنجا هم خیاطی قدیم منسوخ و برش لباس به طرز چینی معمول شد. در خود ایران

هم رفته رفته مردم پولدار به طرز جدید گراییدند .
قبل از اشکانیان اصولاً لباس دوخته شده معمول نبود، و در تمدن دوره کلدانی که هخامنشیان آخرین آن بودند ، لباس مرکب بود از دو فوطه یا لنگوته دراز از جنس کنف که یکی را دور کمر می بستند به شکل نوار ویکی را هم بردوش می پیچیدند . یونانیان ، و رومیان و هندوان قدیم نیز لباس نادوخته داشتند و هنوز براهمه هند همان لباس یعنی دو فوطه دارند .

در اسلام آن طرز لباس کلدانی یعنی هخامنشی، فقط در دو مورد مذهبی هنوز باقی است یکی در طرز (احرام) بستن حاجیان که به مکه می روند و سه لنگوته را یکی دور کمر یکی را عباوار دور شانه و سومین را دستاروار بر گرد سر می پیچند . بالاخره مورد دیگر حنوط و کفن میت است که به همین طریق (احرام) معمول مانده است . درحالی که امروز فرنگیان حتی میت خود را در دوخت مغولانه تکفین کرده و ریش تراشیده در صندوق آخرت می گذارند و این طرز را بعد از (رنسانس) به عادت مغول و چینی پذیرفته و معمول داشته اند . گزخیاطان اروپا تاکنون از جهت مقیاس بعینه گزخیاطان و مقیاس عادی چینیان است ، و ابدأ ربطی به (یارد) لندیان و امریکائیان و متر فرانسویان و سایر مقیاسهای معمولی فرنگیان قدیم و جدید ندارد .

در دوره قرون وسطا ، هنگام خروج از منزل برای آنکه لباس کاملی در برکنند ، عبا یاردایی نیز به دوش می گرفتند، این عبا مانند شل گشادی بود که آستینهایی فراخ داشت جنس آن از موی بز بود و بافت آن برحسب اینکه برای زمستان یا برای تابستان است ، فرق می کرد . رنگ آن قهوه ای، خاکستری سیاه یا سفید بود ، به طوری که ابن جبیر نوشته ، بعضی از خوش پوشهای عصر او چندان عبا را بلند می گرفتند که روی زمین کشیده می شد . کلیه مردان آزاد (طاقیه) یعنی فینه بر سر می گذاشتند و دوردور آن را ، پارچه ای رنگین که همان عمامه یا مندیل باشد می بستند . غلامان حق بستن عمامه نداشتند، و فقط کلاهی نمدی بر سر می گذاشتند. (دستار) سرپوش احرار و علما و نجبا و بزرگان بود که احياناً آنها را (دستاربندان) می گفتند .

مردان خوش لباس کفشهای رنگارنگ به پا می کردند که جنس آنها ممکن بود ازکتان یا پشم باشد . نقش زیبایی این کفشها بی شباهت به قالی نبود . موزه را از چرم یا صوف می دوختند . بعضی پاپوشها تا پاشنه پا بود

و ممکن بود بر حسب فصل ساغری یا از صوف یا از کتان رنگین باشد. پاپوشهای قرمز را توده مردم می پوشیدند ، ولی طبقات ممتاز و خوشپوش کفشی را که رنگ آن زرد یا سیاه بود ترجیح می دادند .

طبقه کارگر یا اهل ربض مانند (بورژواها) یعنی اهل شارستان لباس نمی پوشیدند . شلوار و قبای آنها غالباً از کرباس یا متقال نیلگون بود ، چون این رنگ به اصطلاح چرکتاب و با کار آنها متناسب بود ، لباس آنها نیمتنه یعنی تا سرزانو بود و آستینهای کوتاه داشتند .

بدیهی است که طبقات زحمتکش از پوشیدن عبا وردا و شل خودداری می کردند، آستینهای لباس آنها چندان گشاد نبود و کفش بی پاشنه می پوشیدند، زیرا توجه به این امور مختص به خواجگان و خواجه شماران یعنی طبقات بیکار و مرفه بود .

سپاهیان کرته (قرتق) یعنی کت نظامی مشکی و کارمندان دولت (دراعه) یعنی شل صوف آستیندار سینه باز به تن می کردند .

در فصل زمستان متمولان انواع واقسام موینه ، خز و سمور و سنجاب دربر می کردند .

قضات ، پزشکان ، امامان جماعت، عمامه های بزرگی بر سر می گذاشتند و دور آن طیلسان یعنی مندیلی ابریشمی و نیلگون می بستند که روی شانہ حرکت می کرد .

(خفتان) لباس بلندی بود که از یقه بسته می شد و در آغاز امر مورد استفاده سواره نظام شرق بود ولی بعدها عموم مردم از آن استفاده کردند . مردم با لباسها ، کلاهها، طرز اصلاح ، و نگهداری موهای سر و ریش خود هوی و هوسها و علاقه خودشان را به باب زنان یا «مد» نشان می دادند. تا قبل از قرن یازدهم مردان با شخصیت و صحیح النسب یعنی بورژواها مطلقاً ، لباس سفید یا سیاه برتن می کردند . تنها هنرپیشگان ، آوازخوانها ، و نقالان که در امور تفننی آزادی عمل داشتند و نیز غلامان و کشاورزان، لباسهای رنگارنگ می پوشیدند . ولی از قرن دوازدهم به بعد در رنگ لباسها تغییرات زیادی پدید آمد و به جای لباسهای سفید و سیاه ، پارچه های ابریشمی و پنبه ای که روی آن شاخ و برگهای خوشرنگ و براق انداخته بودند ، معمول شد .

لباسهای این دوره از لحاظ رنگ و نقش مانند گلهای روی قالی بود. *
 در بغداد عهد مستعین خلیفه عباسی (۸۶۲-۸۶۶) آستینهای بلند و
 گشاد معمول شده بود. به حسب (مد) یعنی اصطلاح چینیان دوره (طن) و
 ترکان دربار آل طاهر در نیشابور، گاه طول آستین به یک متر و نیم می رسید،
 معمولا این آستینها را برمی گردانیدند و از آن به عنوان یک جیب بسیار جادار

* بطوری که اصطخری در مسالك و ممالك نوشته در منطقه پارس «پادشاهان
 قبا پوشند و بورکی و دراعه های فراخ پوشند و دستارهای کوچک بندند و شمشیرها
 حمایل دارند و موزهای ایشان تنگ ساق باشد و قاضیان کلاهها بر سر نهند چنان
 کی گوش بپوشند و طیلسان بپوشند و پیراهنهای باریک پوشند و دراعه و
 موزه ندارند و دبیران پارس دراعه و دستار دارند و اگر کلاه یا دستار دارند
 پوشیده باشد و زی ایشان به زی اهل عراق نزدیک است. « از مسالك و ممالك
 به اهتمام آقای ایرج افشار.

ابن حوقل نیز ضمن بحث در پیرامون جامه و لباس مردم فارس می گوید :
 اما جامه آنان، سلطان قبا می پوشید و گاهی سلاطین آنجا اگر چه ایرانی هستند
 دراعه (نوعی جامه دراز که جلو آن باز است.) می پوشند و دراعه آنان
 جلوش گشادتر و گریبانهای پهن و جیبهای آن چون جیبهای کاتبان و در زیر
 عمامه های ایشان کلاههای بلند است شمشیرها را با حمایل می بندند، کمربند نیز دارند
 و کفشهایشان کوچکتر از آن خراسانیان است و در زمان ما جامه سلطان تغییر
 یافته زیرا غالباً یاران او جامه دیلم می پوشند و قضاة دمنیه (کلاه ، مخصوص
 قاضی) و کلاههای شبیه آن که از نزدیک گوش بالا زده می شود بر سر می گذارند
 و طیلسان و پیراهن وجبه می پوشند و دراعه و کفش برگشته و شکسته و کلاهی که
 گوشها را فرا گیرد نمی پوشند، جامه های کاتبان چون جامه های کاتبان عراق است
 و قبا و طیلسان نمی پوشند جامه بومیان آنجا حد وسط جامه کاتبان و بازرگانان
 است از قبیل طیلسان، وردا و پارچه های قومی و خزر و عمامه و کفش ناشکسته و
 پیراهن وجبه و جامه های استرداد و اینان در زیبایی لباس و خوش پوشی بر یکدیگر
 برتری می جویند و جامه هایشان مانند جامه های عراقیان است. از صورۃ الارض
 ابن حوقل. ترجمه آقای جعفر شعار.

مولانا نظام الدین قاری یزدی که در اواسط قرن نهم هجری می زیسته به
 تقلید از بسحق اطعمه «دیوان البسه» را برشته نظم می کشد و در دیباچه آن می نویسد
 « از او کشکینه و از ما پشمینه . » اینک بیتی چند از آثار او :

و آن کلاه و کمر و موزه بلغار کجاست	قیچچی بقچه رخت من و دستار کجاست
گواه ملمع رنگین و خرقه علی است	میان ما و مرقع محبت ازلی است
بطاچه مه و خورجام و کاسه حلبی است	زا طلس فلکم پرده در طنبی است
تارا و چونکه نبود تو نخواهند نشست.	عیب قطنی مکن ای اطاس با کیزه سرشت

« مترجم »

استفاده می‌کردند. مهندسان و معماران پرگار و خط‌کش، و صرافان برات و حواله، و قاضیان دفتر و قلمدان و خیاط‌ها گز و قیچی خود را در آستین می‌داشتند. علاوه بر این گاه بورژواها کفش خود را در می‌آوردند و توی آن می‌گذاشتند و درازی آستین نشان خواجهگان و کلانان بود، چنانکه سعدی گوید:

برو خواجه کوتاه کن دست آزر اگر بایدت آستین دراز
استفاده از کلاه‌های نوک‌دار (شبه میوه کاج) که بعدها از صوف و پوست بره (قراکول) می‌ساختند، نخست در بین زنان آسیای مرکزی معمول بود، بعدها مردان شرق نزدیک از این کلاه استفاده کردند، در حالی که زنان (سرآغچ) خود را در حجاب پوشانیده بودند، در دوره جنگ‌های صلیبی استفاده از این کلاه در اروپا نیز معمول گردید، و بعدها همین کلاه با تغییر صورتی به شکل کلاه‌های زنانه و بلند و مخروطی شکل قرن سیزدهم اروپا درآمد.

استفاده از این کلاه‌ها در دوره هارون الرشید بسیار معمول بود، ولی در عصر مستعین (۸۶۲-۸۶۶) از بلندی این کلاه‌ها کاسته شد و فقط قاضیان همچنان از این کلاه‌ها بر سر می‌گذاشتند. استفاده از این کلاه بار دیگر در عصر مستعصم (۱۲۴۲-۱۲۵۸) معمول و متداول گردید. در قرن نهم و نوزدهم

* در منابع ادبی و تاریخی ایران از دست‌اربنندان و صاحبان کلاه مکرر یاد شده است و در تاریخ بیهقی از کلاه دوشاخ و در آثار شعرا از کلاه سموری، کلاه نمد و کلاه زنگله کلاه تتری، کلاه بارانی، کلاه برکی، دستار و مندیله، شب پوش، عرقچین، عمامه و طیلسان ذکری به میان آمده است.

کلاه و کمر خاص میران و سرهنگان بود، فرخی سیستانی که مورد عنایت ممدوح خود سلطان محمود بود پس از گرفتن اسبی از او، خود را چون امیران و بزرگان سزاوار کلاه و کمر می‌داند و می‌گوید:

گفتا که بمیران و برهنگان مانی امروز کلاه و کمرت باید ناچار
باشد که بدین هر دو سزاوار ببینند آن‌ش که بدین اسب مرا دید سزاوار
تاج مخصوص سلاطین و دستار کلاه وزرا و بزرگان بود.

ملکشاه در مقام اعتراض به خواجه نظام‌الملک گفت: «والا فرمایم تا دوات از پیش دست و دستار از سر تو بردارند.» نظام‌الملک نیز در پاسخ او می‌گوید: «هرگاه دوات را برگیری تاج تو برگیرند..» مأخوذ از رساله آقای بهروز روزبهان در پیرامون انواع و اقسام کلاه در ایران.

خنیاگر معروف که به اندلس رفت چون در ظرافت و خوشپوشی نیز معروف بود ، راه و رسم خود آرایی را به مردم قرطبه آموخت . او نه تنها هنر دقیق و ظریف بزرگ و مشاطگی و طرز کندن موی صورت و کوتاه کردن و گرد کردن مو، و طرز آرایش ابرو و مژه و پس کردن و گوشها را به مغزیان یاد داد ، بلکه وی به مردم عصر خود آموخت که در هر فصل از چه نوع پارچه و لباسی استفاده کنند . زریاب گفت که از اواخر بهار تا پایان تابستان باید سفید پوشید ، و در بهار باید لباسی از پارچه ابریشمی نازک و کمرنگ در بر کرد و در زمستان باید مردان و زنان پوستین و صوف پیوشند که موی اواز زیر و کاملاً گرم باشد . در سایه تعلیمات قاطع زریاب، درباریان و مردم شهری، بسیاری از عادات و رسوم خود را تغییر دادند . در قرون بعد در شهر قرطبه هر وقت از مد لباسها سخن می رفت ، مانند نام (پطرونیوس) در شهر رم نام زریاب بر سر زبانها می افتاد . مسلمانان بروت «سبیل» را از میان می چیدند ، ولی به دو طرف آن مجال رشد می دادند . تا به این ترتیب از یهودیان که وسط سبیل راها نموده اطراف آن را کوتاه می کردند کاملاً مشخص و ممتاز باشند . هر چهل روز یک بار زیر بغل را می تراشیدند ، ناخنها را هفته ای یک بار روزهای جمعه کوتاه می کردند . ظرفا و مردم خوش اندام این دوران به صورت و بدن خود توجه بسیار داشتند . آنها به ریش خود روغنی معطر می مالیدند و چشمان خود را با سرمه اصفهان مانند زنان کحل آلوده می کردند . خاصیت طبی سرمه حفاظت چشم از آفتابی است که موجد تراخم می گردد ، و این عمل مجرب است و به همین جهت تمام دارو های چشم را کحل و چشم پزشك را کحال می نامیدند . مردم از اینکه مدتی دراز در مقابل آینه فولاد به سرو وضع خود رسیدگی کنند ، بیمی به خود راه نمی دادند . آنها در معابر و کوچه ها هر جا که آینه داری می دیدند ، به نظاره جمال خویش مشغول می شدند . آینه داران کسانی بودند که آینه فولادی صیقل زده و صاف تمیزی را به دیوار یا درختی می آویختند و روی آن را با پارچه ای می پوشانیدند . همینکه مشتری پیشیزی می داد پرده را بالا می زدند تا بتواند به سرو وضع خود رسیدگی کند و ریش خود را در مقابل آینه شانه نماید .

محتوی صندوقخانه زنان عبارت بود ، از پارچه های سفید ، پیراهن ، تنگه یا شلوار کوتاه که از کرباس یا مقال سفید می دوختند ، علاوه بر این لباسهای

مجلل و زیبایی داشتند که در خانه می پوشیدند ، و شکل آنها بر حسب فصل و مد تغییر می کرد ، لباس خارج آنها ، یعنی چادر الوان بدون کوچکترین تغییری از حیث شکل باقی بود . کدبانوان کمتر از خانه خارج می شدند و اغلب اوقات بر تختروانهای مخصوص یا بر خر و استر سوار می شدند و به ندرت پیاده راه می رفتند. خارج از محیط منزل زنها کاملاً خود را می پوشانیدند. هر چند برقعها و روپوشهای آنان رنگارنگ بود ، شکل و دوخت همه آنها یکسان بود . پارچه چادر آنها قماش ابریشمینه یا شاره بود که از دو قسمت لنگوته و فوطه تشکیل می شد . نخست فوطه واری که از کمر می بستند ، تمام قامت را تا گوزک پا می پوشانید و فوطه وار دوم که بر سر می افکندند و تمام پشت و شانه ها و سر را تا پیشانی فرو می گرفت و زن کدبانو روی خود را با تور نازکی که بر سر داشت می پوشانید . این تور را در ماوراءالنهر^۱ (پرنجه) و در مادون النهر^۲ (روبند) می نامیدند . از کمر به پایین زنان خوشپوش شلواری از اطلس بسیار گشاد که تا گوزک پا را فرو می گرفت می پوشیدند . این شلوار به جوراب و کفش ساغری پاشنه درازی منتهی می شد . کدبانوان در خانه شلوار کوتاهی داشتند ، در بالای آن شلیته بسیار گشادی از اطلس یا تافته به تن می کردند که توری اطراف آن گلدوزی شده بود . همچنین کمره یا ستره و جورابهایی صوف رنگارنگ از لباسهای داخلی آنها بود . در محیط داخلی منزل و اطاقها زنان از پوشیدن هر نوع کفشی یا پاپوشی خود داری می کردند ، زیرا که درون سرای و کف هر اطاقی را از نطع یا گلیم یا حصیر یا قالی فرش کرده بودند .

آرایش زنان عبارت بود از تعداد زیادی گیس بافته یا طره که شماره آنها گاهی به سی تا چهل می رسید ، و طول آن تا کفل و پهلو ادامه داشت ، در مواردی که زنان از داشتن موی زیاد بی نصیب بودند ، از گیس عاریتی استفاده میکردند تا موی خود را انبوه و دراز جلوه دهند. چه تعداد طره گیسوان معرف طبقه و موقعیت اجتماعی زنان بود .

گاه گیسوان را مرتب کرده روی سر قرار می دادند و گاه به وسیله دام گیسو و سرآغج گلداز و زیبایی گیسوان را نگاه می داشتند . حرارت و کدبانون کلان کلاهی طاقیه وار چون اکلیل به سر می گذاشتند که جنس آن از اطلس و حاشیه ای طلایی داشت ، با وجود این کلاه هرگز بی نقاب

از خانه خارج نمی‌شدند .

در قرن سیزدهم خاتونان مغول‌پری بر تاج خود می‌زدند و دیری نگذشت که زنان زیبا ، روسری و کلاه‌های خود را با موهای زیبا زینت دادند . به وسیله آنها استفاده از جامه‌هایی که طرح و شکل و دوخت چینی داشت نیز معمول گردید .

زنان همیشه خود را به انواع جواهرات ، گردنبندها ، انگشتریها ، گوشواره‌ها و دستبندها می‌آراستند . دستبندها معمولا از طلا ، نقره ، احجار گرانبها ، عاج یا شیشه‌های رنگین بود که با کوچکترین حرکت و برخورد صدای دلنشینی از آنها بگوش می‌رسید .

در قرنهای دوازدهم و سیزدهم لباس زنان مانند مردان ؛ آستینهای بلندی داشت که نشان خواجه شماری و بورژوازی بود و به شرف و نجابت ارتباط نداشت .

آنچه گفتیم مربوط به آرایش حرات و زنان اشراف و بورژوازی است ، زیرا زنان میانه حال و فقیر لباسی ارزانقیمت می‌پوشیدند ، و لباس و چادر آنها مانند زنان دولتمند و اشراف ازابریشم نبود ، بلکه بیشتر از فوطه کرباس استفاده می‌کردند .

فصل پنجم

کانون خانواده

چگونگی سرایها و خانه‌ها ، واثاث مردم .

مردم سرزمینهای شرقی ، در دوران قرون وسطا به اندرون خانه و کانون خانوادگی و باغهای خود علاقه و دل بستگی فراوان نشان می‌دادند . در آن قرون خانه‌ها یعنی اطاقهای متعددی گرداگرد صحن سرای یا باغ می‌ساختند و در وسط حیات یا باغ حوض یا استخری تعبیه می‌کردند ، مسجدها و اماکن مذهبی ، کاروانسراها و حتی خانه‌های شخصی نیز کمابیش به همین شکل ساخته می‌شد .

این طرز خانه سازی که دیر زمانی در شرق معمول بود ، پس از قرون وسطا رو به فراموشی رفت و بدی اوضاع اقتصادی در ممالک شرقی سبب شد که در وضع ساختمان مساجد مدارس و کاروانسراها نیز تغییراتی پدید آید . در کاوشهای سامره مشخصات يك خانه مسکونی اعیان نشین مربوط به قرن نهم به دست آمد . در مدخل این منزل يك در دولنگه‌ای زیبای چوبی با میخها ، تسمه‌ها ، دستگیره‌ها و در کوبی مسین یا آهنین قرار داشت . در دو طرف در ، دو سکوی سنگی ساخته بودند و از این در به هشتی چهار ضلعی یا هشت ضلعی وارد می‌شدند که کف آن از آجرهای بزرگ فرش شده بود ، و از آنجا به داخل حیاط وسیع و متجری وارد می‌شدند که در آن انواع و اقسام گل کاشته شده بود . حوض زیبایی با فواره آب ، در وسط حیاط قرار داشت در مقابل ، در ورودی تالار یا مهمانخانه قرار داشت که نخست وارد آن و از آنجا وارد آپارتمانهای مختلفی می‌شدند که دورا دور صحن ساخته شده بود .

در این آپارتمانها گاهی به طرف حیاط و گاهی به طرف سرسرا باز می‌شد. سقف طبقه زیرین چند قدمی از کف حیاط بالاتر بود، به وسیله چند پله داخلی به این طبقه وارد می‌شدند که در آن مطبخ و زیر زمینهای تابستانی قرار داشت و به وسیله پنجره‌های کوچکی که به طرف حیاط باز می‌شد روشنایی می‌گرفت و به وسیله هواکشها یا راهروهای زیر زمینی تهویه مطبوع این طبقه تأمین می‌شد.

آب انبار نیز همیشه در این طبقه ساخته می‌شد و به وسیله شیر، برداشتن آب از این منبع عملی می‌گردید. ساختمان منزلهای اشرافی معمولا يك طبقه‌ای، و خانه‌های مهم و اعیاننشین دارای دو حیاط بیرونی و اندرونی بود. در اطراف پشت با معاهدیوار کوتاهی می‌کشیدند و به این ترتیب پشت بام به صورت مهتابی درمی‌آمد. این طرز ساختمانها مأخوذ از معماری عصر ساسانی است که هنوز آثارش در بعضی نقاط ایران باقی است.

خانه‌های آن دوران بسیار وسیع بود و شماره اتاقهای آن به سی، چهل و گاهی به پنجاه می‌رسید و از بعضی از آنها هنگام تابستان و از برخی دیگر موقع زمستان استفاده می‌شد. ساختمان این قبیل آپارتمانها از ماوراءالنهر تا بین النهرین و سیستان معمول و متداول بود.

بعضی از شهرهای مناطق گرم مانند زرننگ ارغان یا ارجان از جهت کوششی که در آماده کردن تالارها و ایوانها و اتاقهای تابستانی آن به عمل آمده است شهرت دارند. در ایوانهای تابستانی، حوضخانه‌هایی از مرمر یا کاشی مرقمی ساختند، و فواره‌هایی در آن کار می‌گذاشتند و به وسیله جویهای زیر زمینی آب آنها دائما در جریان و تغییر بود.

در این حوضخانه‌ها یا آبدانها که در عهد هخامنشی آبتان تلفظ می‌شد، و خاورشناسان ناشی (آبادانا) نوشته‌اند، در اواخر قرون وسطا، ماهیان چینی قزل آلامی انداختند و در روزهای مهمانی روی آب اوراق گل سرخ می‌افکندند، این اتاقها تابستانی، و کاملا آسایش اهل منزل را تأمین می‌کرد. ناصر خسرو علوی ضمن توصیف این خانه‌ها از خوبیها و محاسن آنها سخن می‌گوید.

طبیعی است که این قبیل خانه‌ها محل سکونت ملوک و متمولان بود. مردم متوسط الحال در منازل کوچکتر و بی‌پیرایه زندگی می‌کردند.

با اینهمه می‌کوشیدند ، حتی‌الامکان وسایل آسایش خود را فراهم سازند . در مناطقی که آب مردم از چاه تأمین می‌شد ، در نقطه مناسبی از حیاط چاهی حفر می‌کردند و به وسیله چرخهای مخصوصی که مجهز به قرقره و سطل بود ، آب را از چاه خارج می‌کردند و مورد استفاده قرار می‌دادند ، هر يك از اهالی منزل با گردش دادن چرخ به سهولت می‌توانست يك سطل آب از چاه بیرون بکشد . در ساختن مستراح نیز دقت می‌شد و آن را در طبقه زیرین یا در نزدیکی اطاق می‌ساختند . سرای متمولان ، چندین مستراح داشت ، مدفوع به وسیله مجرای شتر گلو که از تنبوشه‌ها ترکیب می‌شد ، به چاه مستراح می‌رفت . در کنار مستراح همیشه چند آفتابه مسی یا گلی پر از آب برای طهارت می‌گذاشتند ، زیرا طبق سنن مذهبی ، هر کس قبل از خروج از مستراح باید با شستشوی موضع ، خود را تطهیر نماید .

مطببخ نیز در طبقه پایین و در نزدیکی آب انبار ساخته می‌شد ، و در داخل آن سوراخ بخاری و دودکش مرتفعی می‌ساختند تا بتوانند در نزدیکی آن اجاقهای متعدد آجری به وجود آورند . سوراخ دودکش از آجر بود . خاکسترهای اضافی را هر روز بیرون می‌ریختند ، یا به خریداران می‌فروختند . علاوه بر این در مطبخ دو محل برای ذخیره زغال و هیزم نیز می‌ساختند . و به وسیله آب انبار آب مورد نیاز تأمین می‌شد . چاهک آب انبار و چاهک مطبخ به وسیله مجاری آجری ، کلیه آبهای اضافی را به چاهی مخصوص منتقل می‌کرد . خانه‌هایی که فاقد آب انبار بودند ، از مشکهای آب که همه روزه سقاها می‌آوردند رفع احتیاج می‌کردند .

هواکش بخاری موجب تصفیه هوا می‌شد ولی از طرف دیگر چراغهای پیه‌سوز که در اطراف مطبخ نصب شده بود ، و دودها و بخارهایی که از پختن اغذیه گوناگون بلند می‌شد ، مطبخ را سیاه و دود آلود می‌کرد .

میزهای کوتاه ، چهارپایه‌های چوبی ، انواع بشقاب و دوری وسینی و ظرفهای مسی دیگر که در طاقچه‌های مطبخ گذاشته بودند ، مجموعه ااث و وسایل کار مطبخ را تشکیل می‌دادند . در يك گوشه مطبخ ، دیگهایی به اندازه‌های مختلف با دستگیره و سرپوش و دمکنی قرار داشتند که بعضی از آنها گلی و برخی دیگر مسی بودند . دیگهای سنگی بسیار بزرگ مجهز به دستگیره نیز در بعضی مطبخها وجود داشت که فقط در موارد مخصوص مورد استفاده

قرار می‌گرفت. دیگر از وسایل ضروری مطبخها هاون و دسته هاون بود که در کشورهای شرقی همواره مورد استفاده بود. هاونهای کوچک برنجی نیز برای شکستن پوست گردو و بادام و کوبیدن زعفران و بسیاری از ادویه، دانه‌ها و سبزیها و غیره به‌کار می‌رفت. علاوه بر این از دسته هاون چوبی برای کوبیدن و نرم کردن بعضی مواد دیگر استفاده می‌شد، هاونهای بزرگ غالباً نیم متر ارتفاع و نیم‌متر عرض داشت.

در تالار غذاخوری نیمکتها و صفاها را به دیوار تکیه می‌دادند و روی آنها را با بالشهای نرم می‌پوشانیدند. در جلو نیمکتها میزهای کوتاهی بود که روی آن بشقابهای مسی و نقره‌ای قرار می‌دادند. معمولاً افراد خانواده، هنگام خوردن غذا روی بالش یا روی پوست بز یا گوسفند می‌نشستند، در حالی که جلو آنها میز کوتاهی قرار داشت ولی در مهمانیهای رسمی و تشریفاتی پس از آنکه مدعوین روی نیمکتها می‌نشستند، خدمتکاران در مقابل آنها خوانچه‌هایی با تمام لوازم قرار می‌دادند. در مهمانیهای بسیار بزرگی که به افتخار فتوادلها بزرگ و اشراف ترتیب می‌دادند، در جلو میهمانان میزهای بزرگ می‌گذاشتند، در سال ۹۱۷ «مقدر»، خلیفه بغداد برای وزیر خود سه خوان بزرگ فرستاد که مورد استفاده قرار گرفت. عریك از این خوانها ۱۰ متر طول داشت، وزیر برای آنکه بتواند خوانها را مورد استفاده قرار دهد، ناگزیر شد که درهای سرای و مهمانخانه‌اش را عریضتر کند ۱۲.

قسمت داخلی خانه اغنیا و طبقات متوسط، غالباً منظره جالب و مجللی داشت، سقف و دیوارهای این خانه‌ها با مرمر، نقاشی، کاشیهای معرق کبود و طلایی تزیین شده بود و نظر بیننده را جلب می‌کرد. لوازم و اثاث داخلی خانه‌ها عبارت بود از انواع پرده‌ها و روپوشهای پارچه‌ای و کاغذی، نیمکتها، نازبالشها، انواع و اقسام قالی که اطاقهای کوچک و بزرگ بناز آنها مفروش و مزین شده بود. در داخل خانه‌های مردم میانه حال نیز قالی دیده می‌شد، ولی مردم کم بضاعت به‌جای قالی حصیرهای رنگارنگ به زمین می‌افکندند. در تمام اطاقها و قسمتهای مختلف منزل از طاقچه‌ها و رفهای چند طبقه‌ای برای نگهداری اشیای مختلف استفاده می‌شد، این طاقچه‌ها به‌اطاقی مدور و نیم‌دایره که در دیوارهای ضخیم آن دوران تعبیه می‌شد منتهی می‌گردید، در خانه‌های آن

ایام ، طاقچه به منزله گنجبه بود و در آن کدبانو انواع و اقسام چیز های تجملی ، از قبیل ظرفهای طلا و نقره و برنجی و کریستال های تراش داده و شمعدانهای گرانبها و کتابهای تذهیبکاری شده و چراغدانهای سیمین یاروین برابر آیینة فولادی قرار می دادند، تادر اثر انعکاس دو برابر جلوه گر شود. غیر از نیمکتهای کوتاه که روی قالی قرار می دادند ، نیمکتهای عریضتر و بلندتر از چوبهای گرانبها ساخته بودند ، و روی آنها بالشهای عالی از اطلس و مخمل می نهادند که از آنها برای پشتی نیز استفاده می شد . پرده ها، چلچراغها ، عطردانها ، ظرفهای مختلف ، آینه ها و میزهای کوتاه مسی نقره کاری و خاتمکاری شده ، تجهیزات و وسایل اطاقهای بزرگ یا تالار های مجلل آن دوره را تکمیل می کرد .

در طاقچه های اطاق خواب ، آینه ها و شمعدانهایی می گذاشتند که در آن شمعی کافوری و مومی قرار داشت. در نزدیکی اطاق خواب حوضخانه ای بود و در آن آفتابه های مسی ، نقره ای یا گلی قرار داشت که برای نظافت و تطهیر از آنها استفاده می شد .

رختخواب عبارت بود از يك نهالی یعنی توشك پشمی یا پنبه ای که روی قالی قرار داشت و در موقع خواب روی آن شمعی از متقال می افکندند و از پتوی بزرگ پشمی یا لحاف پنبه ای برای گرم کردن خود استفاده می کردند. متکا و بالش را معمولاً از پر قو پرمی کردند .

صبحها قبل از پگاه خوردن یعنی صرف چاشت کوچک ، لحاف توشك ، شمد و پتو رادر چادرشبی بزرگ می بستند و در گوشه اطاق می گذاشتند و در تمام مدت روز آن را مانند پشتی یا تکیه گاه یا صندلی راحت مورد استفاده قرار می دادند . در دوره قرون وسطا به جای گنجبه های کنونی از صندوقهای چوبی چهارپایه استفاده و غالباً در اطاق اشخاص بر حسب موقعیتی که داشتند دویا چند صندوق دیده می شد . این صندوقها انواع و اقسام مختلف داشت ، صندوقهای عالی را از مس می ساختند و روی آنها را نقره یا طلا کاری می کردند، روی صندوقهای چوبی درجه اول را با چرم ساغری خوشرنگ و داخل آنها را با پارچه کتان می پوشانیدند . هر صندوق مجهز به قفلهای عالی بود ، و در داخل آن انواع پیراهن ، و لباسهای دیگر را مرتب تا کرده روی هم قرار می دادند . در فسطاط مصر یعنی قاهره قدیم سراهها به وسیله باغ و باغچه از هم

جدا بود ، به طوری که درخت یکی به حیاط سرای دیگری سر نمی‌زد و هر کس می‌توانست به راحتی سرای را خراب یا تعمیر نماید بدون اینکه برای همسایه خود زحمتی ایجاد نماید .

به گفته ناصر خسرو در قصر خلیفه باغهای زیبا و بینظیری بود ، آب مصرفی قصر به وسیله چرخهای مخصوص بالا می‌آمد ، باغهای فراوان قاهره ، و زیبایی سرای ملوکان و توانگران آنجا توجه جهانگردان قرون وسطا را به خود جلب می‌کرد . ژان تنو **J. Thenoud** که از جانب پادشاه فرنگستان لوئی ۱۲ به معیت اندره لروا **André Leroy** به ایلچیگری به دربار سلطان مصر **المک الظاهر قانصو (۱۵۰۰ - ۱۴۹۸)** رفته‌است و این قانصو از سلسله چرکسیه مصر بود . با تفصیل بیشتری از خصوصیات شهر فسطاط سخن می‌راند و از جمله می‌گوید : « در آن موضع به حکم سلطان مصر یک نفر دریابویی و چند تن از مملوکان پیشباز ما آمدند و ما را با اسبها و خران بار کش به کرانه یکی از شاخه‌های رود نیل به منزلی هدایت کردند . در این سرای شش هفت تالاریا سالن آراسته بود که از مرمر سفید و ارغوانی وارزش و سنگهای گرانبهای دیگر مفروش شده بود . با کمال مهارت کف تالارها و ازاره و دیوارهای آنها را با خاتمکاری تزیین کرده بودند ، و بالای دیوار به خط زر و لاجورد نقشهای عجیب و رنگهای غریب پدید آورده و درها را تماماً از عاج و آبنوس خاتمکاری نموده بودند به طوری که در این آثار بدیع هنری ارزش هنر بسیار بیشتر از ارزش مصالح ساختمانی بود . در حواشی تالارها ، روشوییها و آبنوس ساخته بودند که به خواست انسان از لوله کشی داخلی و شیرها ، آب سرد یا گرم روان می‌شد . به ما گفتند که این عمارت هشتاد هزار اشرفی تمام شده و در شهر فسطاط صد هزار قصر از این نیکوتر موجود است ، و من به چشم خود چند تا از آن عمارتها را سیاحت کردم و در اطراف قصری که ما رادر آن سکونت دادند ، پارکها و باغهای زیبا دیده می‌شد که به انواع درختان مانند لیموترش ، لیموشیرین ، ترنج و نارنج و زرد آلو و **خرنوب * هندی** و **سیب موسی و سیب آدم** (که گویند وی بخوردن آن از فرمان خدای تجاوز

* خرنوب بر وزن مرغوب ، چند قسم می‌باشد ، نبطی ، شامی ، مصری و هندی . نبطی را به فارسی « کبر » خوانند و آن رستینی باشد خار دار که با سرکه پرورده کنند و خورند و آن را کور نیز گویند ... » برها قاطع ص ۴۲۱

کرد) آراسته بود. و این باغها را هر بام و شام از آب نیل که به گاو و ستور کشند آبیاری می‌کنند.

از قرن دهم تا قرن دوازدهم، به علت افزایش جمعیت و بالا رفتن هزینه زندگی از شماره سرایهای خصوصی کاسته شد و به جای آنها سرایهای بزرگی ساختند که می‌توانست صدها مستأجر را از بیخانمانی نجات دهد. ولی این بناها نیز طبق نقشه‌ای که قبلاً یاد کردیم ساخته شده بود، یعنی در چهار طرف زمین ساختمان بود و صحن سرای یا باغ در وسط قرار داشت.

این بناها از خیلی ساده آنها تا عمارت بسیار زیبا و مجهز دارای چندین آشام و اشکوب یعنی طبقه بود. تعداد طبقات آنها به شش، هشت و گاهی به ده طبقه می‌رسید و سمت مقصوره‌ها یعنی آپارتمانها یکسان نبود و مستأجرین بر حسب وضع مالی و عایدی خود می‌توانستند از آنها استفاده کنند.

هر طبقه دارای راهروی مشبك و آجری بود و چنین ابنیه‌ای هنوز در مکه و یمن دیده میشود و در قاهره قدیم چندتائی از آنها هنوز باقی است. و در یمن همذاتی از قصر و غمدان، یاد می‌کند که بیست طبقه داشت مانند آسمانخراشهای آمریکا. پنجره‌ها و درهای مقصوره‌ها به طرف رواق بازمی‌شد. در حقیقت این رواق به همه تعلق داشت به این معنی که مستأجرین هر طبقه می‌توانستند برای رسیدن به مسکن خود از پله‌ها و فضای آن عبور کنند. هر کسی در حریم ملك استیجاری خود آزادی عمل داشت. در ساختمانهای آن روزگار پنجره‌ها عبارت از منفذهایی بود که برای استفاده از هوا و روشنایی در بنا تعبیه می‌کردند و آنها را از چوب یا کاشی می‌ساختند، وضع و موقعیت این پنجره‌ها طوری بود که احدی نتواند از پنجره به محیط خارج نگاه کند یا زنان بی‌حجاب خانه‌های مجاور را مشاهده نمایند.

زندگی در این ساختمانهای چندین طبقه، اشکالات گوناگونی داشت. بالا کشیدن آب و هیزم و سایر مایحتاج زندگی، و بیرون بردن خاکروبه منزل، مخارج و مشکلات فراوانی برای مستأجرین طبقات بالا ایجاد می‌کرد. ولی از همه دشوارتر تحمل گرمای شدیدی بود که در روزها و شبهای تابستان، مردان به خصوص زنان رانج می‌داد. زنان که بدون حجاب کامل نمی‌توانستند از خانه خارج شوند، غالباً در منزل می‌ماندند و بیش از مردان رنج و ناراحتی می‌دیدند. با اینکه سرسراها از جهت جریان هوا، بر آپارتمانها

ترجیح داشت ، به علت تنگی ، و آمد و رفت زیاد ، استفاده از آنها عملی نبود . لذا بدین فکرافتادند که از قبة الخیش یا خیس خازه که سابقاً مورد استفاده پادشاهان ایران بود ، استفاده کنند . این دستگاه بدین ترتیب بود که در طول دیوارهای اطاقی که می خواستند هوایش را خنک کنند پاره نمد می آویختند که بالای آن يك لوله سربی افقی و سوراخ سوراخ قرار داشت . از این سوراخها آب تراوش می کرد و کم کم نمد را آغشته می کرد . در نتیجه يك تبخیر دائمی صورت می گرفت که محیط را خنک می ساخت . گاهی قطعه نمد به پشه بندی به شکل چادر و خیمه نصب می گردید ، یا روی پنجره مشبکی ساعت به ساعت آب زیادی می پاشیدند . این روش سهل و ساده مخصوص کسانی بود که نمی توانستند با کشیدن لوله های فلزی خرج سنگین را تحمل کنند ، و از طرف دیگر آب به مقدار زیاد در اختیار خود نداشتند . سکنه شهرهای بزرگ از این وسیله برای تعدیل هوای منزل خود استفاده می کردند . بعضی برای تأمین لطف و صفای بیشتر ، قبل از خیس کردن نمد در آب ، مواد عطری داخل می کردند . در بناهای بزرگ بادبزنهاي مخصوصی را به طاق اطاق می آویختند ، و خدمتکاران در موقع ضرورت به حرکت دادن آنها می پرداختند و گاه بادبزنها را در مقابل پنجره می گذاشتند ، تا با جزئی جریان هوا به حرکت درآید ، سکنه جنوبی عربستان چون خانه های خود را از سنگ می ساختند ، احتیاجی به این وسایل برای خنک کردن محیط نداشتند ، زیرا منازل آنها مانند زیر زمین خنک بود . آنها در خانه های خود فقط از يك در ورودی استفاده می کردند و قطعات مرمر شفاف و مشبك را به جای پنجره به کار می بردند . در زمستان در مناطق سرد ماوراء النهر و خراسان و عراق عجم از تندور یا کرسی که از ابداعات ایرانیان است استفاده می کردند . در ممالک شام عربستان ، مصر و عراق عرب مسئله زمستان و سرما مطرح نبود .

تندور یا کرسی عبارت از میز کوتاهی بود که روی آن يك لحاف کرسی و چند پتو و جاجیم می افکندند ، و از چهار طرف لحاف و پتوهای بلند روی پاها را فرا می گرفت . منقل عبارت از نوعی آتشدان بود که از برنج ، مس یا آهن می ساختند و ممکن بود ، سه ، شش ، نه ، یا ۱۲ پایه کوچک داشته باشد . آن را در وسط سینی بزرگ مسی می گذاشتند . منقل پر آتش را در محلی که با گچ ساخته بودند در زیر کرسی قرار می دادند و روی آن خاکستر می ریختند

و هر دو ساعت برای گرم کردن کرسی باخاک اندازی کوچک خاکسترها را به کنار می‌زدند، از این منقل حرارت معتدل و مداومی خارج می‌شد و روزی دوبار صبح و عصر منقل را پر از اخگر افروخته می‌کردند. آماده کردن منقل به شکلی که بدون دود باشد و حرارت مطلوب و معتدلی به محیط اطراف خود بدهد، اندکی تخصص لازم داشت، در زیر کرسی، درجوار آتش، جوشاگها یعنی ابريقچه‌های پر آب می‌گذاشتند، تاهر کس بخواهد از آب گرم آماده استفاده نماید. کسانی که می‌خواستند دور کرسی می‌نشستند و به پشتیهای بزرگی که در چهار طرف گذاشته شده بود تکیه می‌دادند. روی کرسی بر حسب ساعت‌های شبانه روز، چراغ روغنی، سینی‌غذا، کتاب، قلمدان، یا تخته نرد و شطرنج می‌گذاشتند.

در حیات‌ها در زیر سایه درختانی که نوع آنها در هر اقلیمی مختلف بود چمنکاری می‌کردند، در عراق بیشتر خرما می‌کاشتند. در هر موضع که امکان داشت نارنج و ترنج و مرکبات غرس می‌کردند. ولی در ایران از درخت چنار، تبریزی و درخت‌های میوه و سرو و کاج استفاده می‌کردند و درختان اخیر در غالب باغها اکنون نیز کاشته می‌شود و چون برگ‌های آن همواره سبز است آنها را در عداد درختان نشاط انگیز می‌شمارند، در حالی که ملل غرب سرو و کاج را درختی محزون و مشوم می‌شمارند (ریشه این اعتقاد از سرزمین روم شرقی است.)

طاووس، کبوتر، قو و اردک در اغلب باغها دیده می‌شد، و در بعضی نقاط ایران لك لكها لانه خود را بر فراز مناره‌ها یا هواکشی تعبیه می‌کردند که ارتفاع آنها در حدود بیست برابر دودکشهای معمولی بود.

اندرون خانه‌ها، غالباً به اندازه پارک کوچکی بودند و در آن انواع درخت کاشته می‌شد، و خیابانها به چمنزارها، باغچه‌ها و گلزارها مربوط می‌شد. در این پارکها رعایت اصول هندسی شده بود، به این ترتیب که درختها و گلها را در قسمت مرتفع زمین می‌کاشتند. حوض در وسط و در گودترین جاها ساخته می‌شد، تا عکس درختها و گلها در آن منعکس گردد. متمولین برای مراقبت از باغ و چمن باغبان داشتند، در حالی که مردم عادی شخصاً مراقبت از گلها و چمنها را به عهده می‌گرفتند. شرای هر دوره از زیبایی و دلربایی باغها و از رنگ دلنشین گلها سپید و زرد و

سرخ سخنها گفته و اشعاری سروده اند . در فاصله های معینی در بین چمنهای سرسبز ، گل‌های زیبایی نظیر سنبل و شقایق و لاله می‌کاشتند . سبدهای نرگس ، بنفشه و سوسن از زیبایی و طراوت خود به باغ نشاط فراوان می‌بخشید! سایه درختهای چنار ، خرما ، کاج ، مرکبات ، انار ، اقاویا، توت ، و غیره روی چمنها می‌افتاد و شمشادهایی که به‌طور منظم در اطراف چمن کاشته شده بود چون دیواری سبز جلوه‌گری می‌کرد .

در باغهای بسیار عالی گاه قسمتی از خیابان را باحصیر و بوریا فرش می‌کردند ، تا گردندگان بتوانند در کنار گلها یا در نزدیکی استخر لختی بیاسایند .

باغبانهای با ذوق و حرفه‌ای با زدن پیوندهای مختلف ، گاه از يك درخت میوه‌های گوناگونی نظیر بادام ، زردآلو و از يك درخت تانگ ، انگورهای سفید یا سیاه به دست می‌آوردند . علاوه بر این ، باغبانها در سایه تجربه‌موفق شده بودند گل‌سرخهای رنگارنگی به دست آوردند ، که بعضی از آنها سرخ روشن ، و برخی سرخ تیره رنگ و پاره‌ای از گلها مانند مخمل سیاه جلوه‌گری می‌کرد و ساقه‌ی بعضی از گلها تیغ نداشت . با ظرافت شکفتآوری تنه بعضی از درختها را با دستبندهای نقره و طلا تزیین می‌کردند . در قصر خلیفه بغداد چهارصد درخت خرما را که طول آنها ۴ متر بود به وسیله چوب تک* طلاکاری شده پوشانیده بودند .

در آن دوره نگهداری درختهای مرکبات نیز معمول بود ، و برای حفظ آنها مراقبت بسیار می‌کردند ، چون مرکبات را بار اول اشکانیان از چین به ایران آوردند . ایران موطن اصلی آنها نیست . قرن به قرن تجار نهال تازه از چین می‌آوردند .

در زمان خلفای عباسی مکرر نارنج جدید از چین آوردند . قاهر ، خلیفه عباسی (۹۳۲ - ۹۳۴) از شرق اقصی نهال نارنج را به عمان و سپس به بصره آورد و پس از آنکه نهال با این اقلیم سازگاری یافت آن را به بغداد منتقل کرد . آبشار جزو تزیینات باغهای بزرگ بود ، علاوه بر این با فواره‌های بسیار آب را به صورت قطره‌های باران روی گلها و چمنزارها فرو می‌ریختند .

* به کسر اول درختی است که در چین و برمه می‌روید و بسیار محکم است.

فصل ششم

اکل و شرب ، حلال و حرام ، بخت و بز و پذیرایی .

با اینکه اصولاً باده نوشی منع شده است ، در طی قرن‌ها امامان و پیشوایان تفسیرها و تأویلهایی روا داشتند ، چنانکه امام ابوحنیفه متوفی در (۷۶۷ . م.) که هارون الرشید ازو تبعیت می‌کرد . نوشیدن بعضی از اقسام شراب را برای پروان خود تجویز کرد . فتوای ابوحنیفه که تولدش در کابل و از قوم سجزی بود باده‌گساری را در بین ایرانیان شرقی یعنی سکنه خراسان ، ماوراءالنهر ، و عراقین یعنی عراق عرب و عراق عجم روا داشت ، ولی در عربستان و ممالک اطراف مدیترانه شراب خوردن همچنان ممنوع بود . هرچند يك بار پادشاهان و فرمانروایان به نص صریح قرآن عمل و شراب-خوارگی را اکیداً منع می‌کردند . ولی روزگار این محدودیتها چندان دراز نبود و پس از مدتی از شدت حکم کاسته می‌شد و مردم بار دیگر به باده نوشی می‌پرداختند .

حاکم ، خلیفه مصر در سال ۱۰۰۹ می‌گساری را شدیداً منع کرد و فرمود حتی از فروش کشمش و تهیه شیرۀ انگور خودداری کنند .

درختهای انگور باغ خلیفه در جیزه نزدیک فسطاط از بیخ و بن کنده شد ، حتی کسی انگور را مویز نیارست کرد . آبجو نیز چون سکرانگیز بود نوشیدن آن ممنوع شد .

در دوره خلفای فاطمی (۹۰۹ - ۱۱۷۱) در ایام اعیاد مذهبی خراباتها بسته می‌شد . وقتی الرازی بالله خلیفه ، بعد از (۹۳۴ - ۹۴۰) عهد کرد از

میکساری خودداری کند . ولی پس از دو سال از گفته خود نادم شد و پیشوایان دین و پزشکان را فراخواند تا برای عهد شکنی او، محمل شرعی بتراشند . سرانجام وی با پرداخت کفاره‌ای به مبلغ ده هزار سکه به بینوایان « از سر پیمان گذشت و بر سر پیمانمانه شد . » (حافظ) با وجود مشکلات و ممنوعیتهایی که گاه و بیگاه از طرف زمامداران به وجود می‌آمد بسیاری از مردم همینکه محضر مناسبی می‌یافتند با میل بسیار به باده نوشی می‌پرداختند . بسیاری از شعرا در وصف شراب و رنگ یا قوتی آن داد سخن داده‌اند .

به عقیده ابونواس شاعر برای آنکه مجلس شراب گرم و با نشاط باشد . شرکت پنج تن یار صمیم کافی است ، کمتر از ۵ نفر دلیل انزوا طلبی است و بیش از پنج نفر هم مطلوب و مناسب نیست . حتی تنی چند از قاضیان در منزل وزیر خلیفه ابومحمد حسن بن محمد مهلبی (متوفی در ۹۶۴) محرمانه میکساری می‌کردند .

جمعی از قاضیان که مجتهدان اهل سنت باشند ، از جمله ابن معروف و تنوخی هفته‌ای دو بار دورهم جمع می‌شدند و از بهترین شرابهای قطربل و عکبرا (که از معروفترین مناطق انگور خیز بین‌النهرین است) در جامهای طلایی می‌ریختند و به سلامت هم می‌نوشیدند و چون مست و خراب می‌شدند لباسهای رنگارنگ به تن می‌کردند و گرزنها می‌بستند به گل آراسته و به رقص و شادمانی بر می‌خاستند .

روزی در سال ۱۰۳۱ یکی از این حاکمان شرع که فقط به افشردرفع عطش می‌کرد . در مجلس سوری شرکت داشت، میزبان برای او بطری در آورد که روی آن نوشته بود «افشرده مارك مفازة اسحق الواسطی» قاضی که فریب بر چسب بطری را خورده بود ، به نوشیدن آن مشغول شد و چون آن را خوشطعم و گوارا یافت چندان نوش کرد که محتوی سه بطری تمام شد . میزبان که مهمان خود را مست و مخمور دید ، دانست که بر چسب بطریها اشتباه بوده و محتوی بطری چیزی جز بهترین شرابها نبوده است . ناچار برای حفظ آبروی مهمان طبلسانی نیلگون بر سر وی افکند و وی را به منزل هدایت فرمود .

در مورد گوشتها ، به موجب احکام شرعی خوردن گوشت حیواناتی که طبق اصول مذهبی ذبح نشده باشند حرام است . همچنین خوردن گوشت

حیواناتی که به وسیله فرد غیر مسلمان ذبح شده منع گردیده است. این تحریم سنت یهودیان را به یاد می آورد که فقط گوشت حیوانی را می خوردند که با دست خاخام کشته شده باشد.

در دوره قرون وسطا پیروان مذهبهای مختلف در شرق، نظیر پارسیان و صایان و مسیحیان، هر یک از قصاب مخصوص خودشان گوشت خریداری می کردند، زیرا در این مذبهها هنگام ذبح یا خفه کردن حیوان خواندن ادعیه و اوراد معینی توصیه شده بود و قصابها از رعایت این اصول غفلت نمی ورزیدند.

حتی در مورد گوشت شکار نیز می بایستی که شکار را ذبح کنند و سپس به پوست کنند و خوردن آن پردازند. در صورتی که حیوان شکار شده را مرده و بیجان می یافتند گوشتش را حرام و غیر قابل استفاده می دانستند. خوردن گوشت اسب و خر که سمشان دوشقه نیست از طرف بعضی از ائمه دین تجویز نشده و بعضی دیگر خوردن آن را مکروه دانسته اند. عده ای از علما که پیرو مکتب ابو حنیفه هستند خوردن گوشت این حیوانات را بلا مانع می دانند. گوشت خرگوش را بعضی با توجه به وضع پنجه های این حیوان مکروه دانسته اند.

تمام علمای اسلام فروش و مصرف گوشت حیوانات نجس نظیر خرندهگان، حشرات، و پرندگان شکاری گوشتخوار را تحریم کرده اند.

گوشت خوک در بادی امر ممنوع نبود، بلکه فقط مکروه بود، بر اثر تبلیغات یهودیان که می گفتند ممکن است گوشت این حیوان موجب بروز مرض جذام و برص گردد، خوردن آن قدغن شد و مسلمانان نیز از خوردن آب اجتناب ورزیدند. مع هذا بعضی مردم از گوشت خوک متنفر نبودند. منوچهری شاعر در هجو یکی از حاسدان خود گوید:

باز شروان شو بد آنجایی که وادندت همی

گوشت خوک مرده یکماهه و نان خشین

یعنی مسلمانان شروان احیاناً مانند رومیان قلباس و قدیه خوک می خورده اند. و هم بدیع الزمان همدانی (۹۲۳-۱۰۰۸) در مقاله قزوینیه از دهان ابوالفتح اسکندری گوید:

یارب خنزیر تمشسته و مسکر آخرت منه النصیب

د ای چه بسا گوشت خوک که با لذت خورده ام - ای چه بسا نوشابه

مست کننده که از آن بهره‌مند شده‌ام . « یعنی در بعضی نقاط جنگلی و کوهستانی مردم احیاناً گوشت خوک هم می‌خورده‌اند . در دوره مغول باز مدتی مدید خوردن گوشت خوک معمول و مرسوم شد ، یعنی مانند غالب عادات ایشان چون آشامیدن «عرق» و (درسون) یعنی عرق برنج و کتابت به خط ایغوری و استفاده از میز و صندلی بر عادت ختائیان متداول گردید ، و این حال باقی بود تا وقتی که مغول نیز مسلمان شد و به جای تاج عمامه بر سر گذاشتند و رفته رفته میز و صندلی و شبقه - کلاه مغولی که حالا معمول فرنگستان شده - و سربرهنه کردن ، در موقع سلام که این هم معمول فرنگستان شده ، و نوشتن نامه به خط ایغوری ممنوع و منسوخ شد . فقط عرقخوارگی باقی ماند . بعدها وقتی که مسلمین طی مسافرت‌های خود در مالک‌روم شرقی و کشورهای بودایی مذاهب مشاهده کردند که گوشت خوک را در دکان‌های قصابی می‌فروشدند عرق حیرت و شگفتی شدند . در میان تفریحات و خوشگذرانی‌های مردم در دوره قرون وسطا اعیاد و مهمانی‌ها اهمیت خاصی دارند ، زیرا تمام محافل اجتماعی این دوره از این که بستگان و دوستان خود را به گرد سفره‌ای دعوت و از آنها به بهترین وجهی پذیرائی کنند ، احساس لذت و شادمانی می‌کردند .

مهمانی‌ها معمولاً روز جمعه که روز تعطیل هفتگی طبقات زحمتکش بود برگزار می‌شد . معمولاً سفره را هر چه بیشتر رنگین می‌کردند و آنچه زیاد می‌آمد شبیه افراد خانواده می‌خوردند . وقتی که رئیس يك خانواده مرفه و ثروتمند تصمیم می‌گرفت که به دوستان خود شام بدهد ، به هر يك از آنها (رقعه) یعنی کاغذ دعوتی می‌نوشت . در این رقعه‌ها تعارفات بسیار رد و بدل می‌شد و برای مهمانان دسته‌هایی از گل نرگس و لاله فرستاده می‌شد .

این نامه‌ها معمولاً با چنین جمله‌ها پایان می‌یافت: « به جان خودم سوگویم که با حضور خود ما را مفتخر می‌سازی ، مجلس ما چون بهشت برین خواهد شد ، زیرا که تو در جمع میهمانان مانند مروارید درشت میان گردنبند هستی . مهمان پس از دریافت نامه دعوت ، در مهلت مقرر با ادب و مهربانی بسیار و با عبارتهایی شاعرانه موافقت یا عدم موافقت خود را با حضور در مهمانی اعلام می‌کرد . در هیچ يك از مهمانی‌های مردانه ، کدبانوان و دختران شرکت نمی‌کردند ، ولی گاهی کنیزان زیبا را برای مدت يك شب از صاحبان نشان کرایه می‌کردند . در قرن دهم به یکی از این کنیزان که معمولاً در این قبیل مجالس شرکت می‌کردند ،

دو دینار برای روز و يك دینار برای شب می‌پرداختند ، و این مبلغ نسبت به آن دوره مبلغ قابل توجهی بود . کنیزان مزبور که به آنها (قیان) یعنی خنیاگران می‌گفتند ، زیبا و درسازندگی و خوانندگی استاد بودند . (مانند گیشاهای ژاپن کنونی) .

این کنیزان زیبا که در عین‌حسن و جمال تعلیم و تربیت کافی دیده بودند به این مجالس ، شور و نشاط بسیار می‌بخشیدند .

يك شب پیش از روز پذیرائی ، در مطبخ که در طبقه زیرین قرار داشت رفت و آمد بسیار می‌شد و سرو صدای زیاد به گوش می‌رسید . صدای دسته‌هاون و جز و جز کردن کره و روغن در دیگها ، با صدای گفتگوی آشپزها در هم می‌آمیخت . بعضی به وزن کردن گوشتها مشغول بودند، برخی پرمرغ‌ها را می‌کندند ، عده‌ای به پوست کندن بادام و گردو سرگرم بودند ، و چند تن به تهیه انواع شربت هل و گلاب مشغول بودند . این شربت‌ها را بعداً در دیگهایی که نیمی از آنها رایخ فرا گرفته بود می‌ریختند .

در مهمانیهای رسمی و تشریفاتی ، از استعمال سیر و پیاز به علت بوی نامطبوعی که دارند خودداری می‌شد ، ولی خوالیگران در به کاربردن انواع ادویه معطر و مشک و کافور تردیدی به خود راه نمی‌دادند . در مهمانیها معمولاً از گذاشتن میوه‌های هسته‌دار که خوردن آنها اندکی دشوار است . خودداری می‌کردند و بیشتر بلوط پوست کنده و انجیر و انگور به مهمانان خود تعارف می‌کردند . در مهمانیهای مجلل آوردن خوراکیهای کم‌ارزش ، نظیر دل و جگر معمول نبود ، بلکه بالعکس میزبان می‌کوشید تا اغذیه کمیاب و گرانبها را از دورترین نقاط تهیه و در اختیار مدعوین قرار دهد . از جمله آوردن زیتون هندی ، آلوی بلخ ، سیب لبنانی ، و بنات الماء یعنی خاویار اصفهان ، در سفره براهیمت و ارزش آن می‌افزود .

اکنون به ذکر بعضی دیگرها یا خورشهای گرانبهای آن دوره می‌پردازیم :
جودابه ، نان گوشتی که هنگام پختن روی آن آب کباب مرغ ریخته شده باشد . کبابی که از گوشت بزغاله ، جوجه مرغ و قرقاول باشد ، انواع مرغان بریان ، فالوده از عسل و نشاسته ، نان کلاچه یا کلوچه که از مغز بادام و مغز بالنگ حاصل شده باشد و نیز نان کلاچه که آرد آن را در افشرد میوه خمیر کرده باشند و مغز پسته و بادام در آن کرده باشند .

خوش و غذا و چگونگی تهیه و پختن آنها بسیار مورد توجه بود ، و کتابهای زیادی دربارهٔ این موضوع نوشته شده و عده‌ای از مردم مطلع و بزرگان و حتی شاهزادگان به این موضوع توجه کرده‌اند و مطالبی در پیرامون آن نوشته‌اند ، چه مردم آن روزگار خوالیکری را رشته‌ای از علم طب می‌انگاشتند. دود فتر خوالیکری* یکی از آغاز قرن سیزدهم بنام (کتاب الطبخ) محمد بغدادی و دیگر کتاب (وصلة الى الجيب) اثر يك شاهزادهٔ ایوبی نوۀ صلاح الدین ایوبی باقی مانده که دستور بسیاری از غذاهای دورهٔ قرون وسطا را در اختیار ما می‌گذارد .

به طوری که از کتاب «وصلة» برمی‌آید دنبۀ گوسفند در آن دوره بسیار مورد استفاده قرار می‌گرفت ، به این ترتیب که پس از قورمه کردن دنبه برای دفع بوی نامطبوعی که از آن به مشام می‌رسید، بعضی باذیر یا مواد معطر مانند شبت** و مصطکی و گشنیز و دارچین و گاهی پاره‌های به و سیب و غیره می‌افزودند . استفاده از گرم داروگها مانند ، دارچین، زنجبیل و میخک و زردچوبه و لیموی عمانی بسیار معمول بود و این مواد را از سندهند ، چین، و ماچین وارد می‌کردند .

غیر از ادویه، نعنای و جعفری و آویشن و مرزنگوش و شبت و ترخون، شنبلیله ، زیره کرمانی، خشخاش، گلبرگ و دانهٔ گل سرخ، پسته، غنچه درخت کپر ، سیر و خردل و غیره در اغذیه گوناگون مورد استفاده قرار می‌گرفت. اینک يك دستور قیمۀ جوجه را از کتاب (وصلة) نقل می‌کنیم :

(قیمۀ جوجه) نانی را که نیک پخته شده باشد از میان بر دو نیم کنند و خمیر آن را خارج و خرد خرد کنند ، بعد جوجه را در بهترین روغن سرخ کرده و پس از آنکه کاملاً پخته و سرد شد استخوان آن را در آورند و گوشت را به قطعات کوچک تقسیم می‌کنند. سپس خرده نان‌الک شده و سبزیها و پستهٔ کوبیده و آب لیموی ترش به آن اضافه کنند . بعد این ترکیب قیمه مانند را در میان آن نان نهند و باز مقداری مرغ بریان به آن اضافه کنند

* خوالیکر بر وزن بازیگر طباخ و مطبخی و خوانسالار و سفره‌چی باشد . برهان قاطع ۴۵۴

** شبت - رستنی را گویند که در ماست شند و به شیرازی «شود» خوانند. برهان قاطع ص ۷۰۵

و روی آن آب کباب و اندکی گلاب ریزند ، سپس روی آن نان برشته نازکی کشند ، و آن را با عنبر یا ماده دیگری معطر سازند و پس از آنکه آن را به چند قطعه متناسب قسمت کردند ، مورد تناول قرار دهند . ، انواع تره بار و بادمجان مورد استفاده قراری گرفت . ابن وحشیه کلدانی که در قرن دهم کتابی در کشاورزی نوشته است میگوید که بادمجان از نباتات بومی ایران است و از این سرزمین آن را به کشورهای غربی برده اند . ترشی بادنجان در آن دوره بسیار می خوردند . علی بن ربان طبری صاحب (فردوس الحکمة) که قبلاً پزشک مازیار صاحب طبرستان بود در قرن نهم و محمد زکریای رازی پزشک معروف قرن دهم که کتابی در موضوع طبیعت و ترکیبات اغذیه نوشته است ، هر کدام طرز تهیه بادمجان ترشی را شرح داده اند ، و هم ایشان نیز طرز تهیه و نگهداری خیار ترشی و پیاز ترشی را شرح داده و میزان فلفل و مارچوبه ای را که باید در سرکه ریخت معین کرده اند . انواع لوبیا یعنی لوبیای سبز و لوبیای خشک مورد استفاده قراری گرفته است . محمد زکریای رازی مخصوصاً تأکید می کند که اولین آب لوبیای پخته شده را که حاوی مواد سمی است دور باید ریخت و دستور تهیه مربای نارنج ، بالنگ ، آلوچه و غیره را می آموزد .

شیرینی و مربای به و عسل پروده جزو اغذیه مهم این دوره بود . نانهای شیرینی خشک ، انواع فرینی ، گز و سایر تنقلات هر یک به طور جداگانه در دفترهای خوالیگری دوره قرون وسطا مورد مطالعه قرار گرفته اند ، مثلاً در کتاب (وصله) چندین صفحه پیرامون طرز پختن نان شیرینی بیسکویت و نانهایی که با کره و تخم مرغ پخته می شود ، و سایر اقسام نان قلمفرسایی شده است .

در این کتاب صورت مخارج سالیانه در بار عزیز (۹۷۵ - ۹۹۶) خلیفه فاطمی مصر ذکر شده است ، در فصل مربوط به شیرینی پزی ، در يك صورت حساب ارقام زیر به چشم می خورد :

آرد هزار بار ، قند ۳۵ تن ، شکر سی تن ، پسته پوست کنده ۲۵۰ کیلو ، بادام ۳۵۰ کیلو ، فندق ۱۷۵ کیلو ، میوه های مختلف ۳۰ تن ، کشمش ۲۳ تن ، عسل ۲۲۵ کیلو روغن کنجد ۹ تن ، نقل بادبان - ۱۵۰ کیلو ، گلاب ۲۲ کیلو ، مشک پنج پیمان ، ۴۵۰ گرم زعفران ، و کافور پنجاه گرم و ظاهراً

این بودجه مصارف سالانه مضیف خانه خلیفه مصر بوده است .
روزی خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸) از پیشکار خود ریدك آرزو پرسید
که سالمترین ، بهترین و مطبوعترین غذاها کدام است . وی گفت بهترین غذاها ،
غذایی است که انسان هنگام سلامتی با آسایش خیال و نشاط فراوان بامیل
و اشتهایی زیاد تناول کند . بار دیگر شاه پرسید که بهترین گوشتها چه
گوشتی است ؟

پیشکار وی گفت گوشت بره ای که شیر دومیش خورده و دوماه در صحرا
چریده باشد . اگر گوشت این بره را پس از شستشو با آب گرم نرم کنند
مطبوع و لذیذ خواهد شد . همچنین گوشت بزغاله فربھی که در چربی خودش
پخته شده ، و نیز گوشت گوساله فربه که با سرکه و مغز و زرده
تخم مرغ آمیخته باشند . علاوه بر اینها گوشت قراول و کبکهای زمستانی
و کبوتر و جوجه مرغی که گندم و شاهدانه و کنجاله زیتون خورده باشد ،
بسیار مطبوع است .

سپس شاه پرسید ، بهترین غذای سردی که کامخ را شاید کدام است ؟
وی گفت گوشت نرم گوساله شیرمست که به سرکه و خردل پرورده باشند و نیز
گوشت آهو بره که در مخلوطی از سرکه و خردل و فلفل و زیره عمل آمده
باشد . بعد از بهترین نان شیرینی پرسید . خوش آرزو گفت نانی که با آرد برنج
و سرشیر و چربی آهو و شکر درست شده باشد ، و نیز شیرینی که با مغز گردو
و روغن بادام و شربت قند و بادام پوست کنده و رنده شده پخته شده باشد .
شاه از بهترین میوهها سؤال کرد ریدك گفت مغز گردو و نارگیل تازه
و دانه انار ملس و سیب لبنانی و شفتالوی ارمنی و بالنگک طبرستان .

ولی تأمین این مواد و اغذیه فقط برای اشراف و اعیان امکانپذیر بود .
مردم میانه حال برای خود آتش و آبگوشت و اشکنه می پختند و آنها را
با ترشیا می خوردند . علاوه بر این خوراك دل و جگر و آتش سبزی با گوشت ،
شیر برنج ، فرینی ، هریسه نخود و اقسام خورش معمول بود .

در دوره مغول که ایشان مآثر تمدن ختائیان دوره سونگ را در ایران
منتشر ساختند ، همانطور که در رشته دوخت و دوز و آرزینگری ، قدیم به
قین جی جی گری متمایل گردیده ، طرز اغذیه قدیم ایران نیز که به دستور
(خوالیگری) بود ، به (آتش پزی) مبدل گشت ، یعنی غذاهایی که از دوره

ساسانی معمول بود رفته رفته عقب نشست و به شکل غذاهای دهاتی درآمد . علت این جریان و باعث عمده این بود که مغولان از طیب مسلمان و از آشپز مسلمان واهمه داشتند ، که مبادا ایشان را زهر دهند . به همین جهت پزشکان و آشپزان ختایی باخود آورده و در نتیجه پزشکی نیز عوض شد و دستورهای پزشکی ختایی که سابقاً کسی نمی شناخت رفته رفته شیوع پیدا کرد، و مرکز آن هم دانشکده پزشکی چینی بود که مغولان در تبریز احداث کردند. آشپزخانه ایلخانها و (ایاق خانه) آنها نیز دبستان جدیدی شد ، برای ساختن غذاها و شرابها و شربتها به دستور ختائیان و چینیان و انواع و اقسام آش و (پلاو) و «عرق» و «درسون» و «قمیز» از آن وقت باز مرسوم شد ، و ظرفهای چینی نیز بی اندازه متداول شد و طرز تهیه غالب این غذاهای چینی در دیوان شیخ ابواسحق اطعمه باقی است .*

* در کتاب شیخ ابواسحق اطعمه بسیاری از خوراکیهای معمول در دوره قرون وسطا ذکر شده است که از آن جمله آبگوشت ، انواع آش ، انواع حلوا ، فرنی ، بورانی کشک و بادمجان ، کاجی ، شوربا ، حلیم ، جوش ، بره ، شیربرنج ، نخودآب ، قلیه باقلا ، قلیه سیب ، بریان ، قیمه ، خاکینه ، کباب ، نرگس-اوماج ، خوراک ماهی شور ، کله و پاچه را ذکر می کنیم و اما بعضی خوراکیها که در کتاب بسحق اطعمه ذکر شده و محتاج به توضیح و توصیف است ، گیبا (شیردان با نخود و برنج و پیاز و غیره) ، انگبینه حلوی علی ، با بمعنی آش مزعفر پلوئی که در آن زعفران بریزند ، بورک و بغرا نام آشی است از خمیر تتماج نوعی آش ، حصره الملوك کباب دل و جگر ، دوشاب شیره انکور شاه بهترین طعام را گویند که نزد بسحق مزعفر است شکر بادام ، حلوی بادامین بالوزینه گنده ، کوفته بزرگ که در میان آش اندازند لوت هر نوع طعام لذیذ و لوتی به شکم پرست گفته می شد . هریسه حلیم ... ،

اینک نمونه یی چند از اشعار شیوای شیخ اطعمه :

گرمخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی

قلیه ما را و همه بورگ و تتماج شمارا

با مغز کله گفتم کای قوت دل من

زین پرده ات بحیلت خواهم برون کشیدن

مغز از سرارات گردن نهاد و گفتا

از تو بیک اشارت از ما بسر دویدن

عیب کاجی مکن ای بورک پا کیزه سرشت

که خمیرش بقطیر تو نخواهند سرشت

« مترجم »

در دوران اول مغولان آشپزی و طعام خوردن بکلی چینی وار شده بود. برای غذا میز بلندی بر آراسته و اطراف آن صندلیها می گذاشتند و به طرز چینی که حالا معمول فرنگستان شده چاشت و ناهار و شام می خوردند. از جمله در نسخه‌ای ازوصاف، ازخوک پخته درست که بر سر میز نهاده بودند و باکارد و چنگال پاره پاره اش می کردند، سخن به میان آمده است. اهل (جنوا) یا ساکنان بندر ژن یا جنویزیان که ایلخانها آنها را استخدام کرده بودند، تا بحریه ایلخانان را ساخته و آماده سازند، و از راه خلیج فارس به (جده) و (مکه) و (مدینه) حمله ور شوند و با ویران ساختن این بلاد مسلمانی را بر اندازند. بعدها همین جنویزیان در طی مسافرت‌های خود این عادات مغولی و خنایی سر میز نشستن و باکارد و چنگال غذا خوردن و عادت دیگر آنها را به فرنگ بردند و معمول داشتند، زیرا که در تمدن قدیم فرنگ، میز و صندلی و کارد و چنگال مرسوم نبود، و چه در قسطنطنیه (اسلامبول) و چه در ونیز و چه در جنوا و سایر نقاط فرنگ مردم مانند عربان چهارزانو یا دوزانو می نشستند و عمامه بر سر داشتند و حتی زنهایشان مانند زنهای مسلمان چادر بر سر می افکندند، تا اینکه (رنسانس) یعنی عادات چینی، نقاشی چینی، پزشکی چینی، آشپزی چینی و لباس دوختن به طرز چینی معمول شد که جمله آن را اهل خبوه از ایلخانیان تقلید کرده به اروپا بردند، و بی‌خبران آن را تجدید عادات‌های روم قدیم پندارند.

لیکن همینکه غازان خان مسلمان شد و عمامه به سر بست، رفته رفته عادات‌های مغولانه در ایران با عادات اسلامی عهد قبل یعنی دوره خلفای بغداد ترکیب شد و عادات مختلفی به وجود آمد که قریب چند دوام یافت. تا اینکه از عهد عباس میرزای قاجار مردمان ما خرده خرده عادت جدید فرنگیان را تقلید کردند و کار تقلید به حد فعلی رسید.

خلاصه که دیوان «اطعمه» از انواع و اقسام «آش»ها و «پلو»ها به طرز ختایی مشحون است و: «آش رشته»، «درشته پلو»، «زعفران پلاو» و «باقلا پلاو» و امثال اینها جمله «شاه آشها» به دستور آشپزان چینی در دربار ایلخانان تهیه می‌شد. و در آن عهد غذای مشهور دوره خلفا یعنی (سکباج) که عبارت از بریان بزغاله‌ای بود که به سرکه چاشنی می‌کردند، به کلی فراموش شد. همچنین غالب دیگرها که آخر آن در فارس (با) و در عربی «باج» بود مانند

(اسفیدباج - سپیدبا) که نوعی بود از آش ماست ، و نامهای آنها در کتابهای قدیم باقی مانده است .

(آش) و (پلاو) هر دو کلمه مغولی است ، از جمله چیزهای تازه (ارشته) یا (رشته) است که عربان آن را گاه قطایف گویند ، که محرف ختائی است و گاه (رشیدیه) که محرف رشته است .

در هنگامه رنسانس که اسماً تقلید از روم عتیق ، ولی عملاً و رسماً تقلید از چین ایلخانان مغول بود ، (رشته) خوراک عادی شد ، و تاکنون مردم ایتالیا (ماکارونی) و (اسپاگتی) و غیره را با گندم مخصوصی می سازند که تخم آنرا در عهد مغول از تخم گندم چینی برداشتند ، ولی در ایران از صد سال به این طرف مانند طرز پوشش ، طرز آشپزی نیز به تقلید فرنگیان دگرگون شده و می شود .

اول مردم ما ، لباسهای اروپائی را (پوشاک) یعنی لباس عجیب و غریب خواندند ، و غذاهای ایشان را (خوراک) یعنی خورشهای عجیب و غریب نامیدند ، و مدتها حتی گوجه فرنگی و سیب زمینی و این گونه چیزها منفور بود . ولی اینک کارها به جایی رسیده که « آشپزی » هفتصدساله ایران منفور شده است و گروهی حتی به خوردن خرچنگ و قورباغه رغبت می کنند و بدان می بالند و (خوراک) قائم مقام آش شد .

در مورد پلو که اکنون یکی از اغذیه اساسی ملل شرقی است و عبارت از برنجی است که با بخار آب پخته می شود و روی آن را با زعفران رنگین و معطر می سازند . باید دانست که خوردن این غذا در دوره قرون وسطا معمول نبود و از عهد مغولان استفاده از آن معمول شده است .

از قرن پانزدهم نام پلو بر زبانها جاری شده است . استفاده از برنج برای تغذیه نخست در سرزمین چین معمول شد ، و بعد در ماوراءالنهر از این ماده غذایی به طرزی استفاده کردند ، و پس از چندی خوردن برنج در هرات و دیگر بلاد شرق معمول شد و به تدریج عمومیت یافت و یکی از بهترین غذاهای معمولی گردید . در بلاد و ممالک عربی گاهی آنرا با تخم مرغ یا با گوشت یا با دنبلان بیابانی که نام گیاهی است می خوردند . دنبلان نامی ترکی است عربان (فقع) و فرنگان Truffe گویند ، و در زبان دری آنرا (خایه دیس) می نامند . در جبال قفقاز به حدود کرمانشاه بسیار افتد که در زیر زمین باشد .

درپای درخت بلوط که فرنگان آن را بلوط *Chêne Truffier* خوانند و در (ماست کوه) و کوه (ماسبدان) که فرنگان کوه زاگروس نامند ، از بیشه های بلوط کمتر خالی باشد . موسم خایه دیس اواخر پائیز و سر زمستان است .

همینکه مجلس سوری برقرار می شد ، میهمانان یکی پس از دیگری به خانه میزبان روی می آوردند ، و پس از ادای تعارف فراوان برصه و دوگانی که در کنار اتاق غذاخوری گذاشته بودند ، می نشستند . شخصیت های برجسته و دوستان صمیمی در سمت راست میزبان یعنی در قسمت بالای اتاق جلوس می کردند ، سپس غلامان در برابر هر یک از آنها خوانچه که میزچۀ کوتاهی است قرار می دادند ، که روی آن پارچۀ خوش نقش و نگاری کشیده شده بود . سپس در برابر میهمانان در ظرف های سیمین یا چینی یا بلوری بهترین میوه ها را با چاقو قرار می دادند . پس از خوردن میوه ای چند ، میوه های دیگر می آوردند ، بالاخره موقع خوردن شام فرامی رسید (قبل از شروع غذا هر یک از میهمانان شکر خدا را به جای می آوردند . مدت دو ساعت صرف غذا طول می کشید و غذاهای مطلوب یکی بعد از دیگری مورد استفاده قرار می گرفت . با اینکه در میهمانی های دوستانه معمولاً بیش از ۱۲ نفر شرکت نمی کردند ، گاه ممکن بود که شماره مدعوین به پنجاه نفر یا بیشتر برسد .

در مدتی که خوردن غذا ادامه داشت ، میزبان با میهمانان سخن می گفت ، و پس از آنکه کلیۀ مدعوین کاملاً سیر می شدند و شکر خدا را به جا می آوردند و از خوان برمی خاستند ، میزبان نیز سفره را ترك می گفت . در بغداد رسم چنین بود که میزبان صبر می کرد تا همه میهمانان از خوان برخیزند ، آن گاه او نیز از سفره بلند می شد و مراد از این اقدام آن بود که میهمانان با خیال راحت به خوردن غذا مشغول باشند . همینکه غذا خوردن پایان می یافت خدمتکاران با آفتابه لگن ، برابر یکایک میهمانان بر روی زانو خمی شدند تا دست و دهان خود را بشویند و با قطفه خشک کنند ، چه در روزگار قبل از منول استعمال قاشق و چنگال در سفره معمول نبود . از قاشق فقط برای خوردن آش و آشپزها از چنگال های بزرگ برای سرخ کردن و زیرو رو کردن قطعات گوشت و ماهی استفاده می کردند . پس از پایان شستشوی دست و دهان اختگان یا کنیزان با شیشه های گلاب در برابر میهمانان زانو می زدند و در دست هر يك

قطره‌ای چند گلاب می‌ریختند ، و آنان بامتانت و تانی بسیار به دست و ریش خود گلاب می‌زدند . صاحب‌مجمل التواریخ برای بیان این که مرد او بیج‌بن‌زیار تاجه پایه دربادی امر (عجم) یعنی کوهی بود ، گوید چون از حمام بر آمد قدحی سکنجبین برایش آوردند . او به تصور اینکه گلاب است محتوی کاسه را بر ریش خود زد . در بعضی از کتابهای اخلاقی به مردم توصیه شده است که در سفره از لیسیدن انگشتان و لگد کردن سفره ، و حرص زدن و ازدو طرف ظرف غذا خوردن خودداری کنند . خلال دندان سنت بسیار معمول بود ، و اغلب از الیاف برنج برای پاک کردن دندان استفاده می‌کردند ، و هر کس مقداری خلال در گریبان داشت . از لحاظ شرعی استفاده از چوب نی و جگن و درخت انار برای خلال دندان ممنوع بود .

جاحظ نویسنده معروف (متوفی در ۸۶۹) به خوانندگان خود توصیه می‌کند که از آدمهای شکمپرستی که استخوان می‌لیسند و سبزیها را بهم می‌زنند و میان کاسه غذا دنبال جگر مرغ می‌گردند ، دوری گزینند .*

* نویسندگان و صاحب‌نظران ایرانی نیز راجع به آداب غذا خوردن سخنها گفته‌اند از جمله عنصرالمعالی نویسنده قابوسنامه در باب دهم به مردم توصیه می‌کند که شب‌طعام نخورند و مانند مردم لشکری بدون رعایت وقت و ساعت بخوردن غذا مبادرت ننمایند بلکه در خوردن اعتدال را از دست ندهند سپس می‌نویسد «... باید که به شتاب نخورند و آهسته باشند و شاید که بر سر طعام با مردمان سخن کنند... و لیکن سر در پیش افکنده دارند و در لقمه مردمان ننگرند . » سپس ضمن حکایتی می‌نویسد که صاحب اسماعیل بن عباد هنگامی که با کسان خود غذا می‌خورد مشاهده کرد «مردی لقمه از کاسه بر آورد و موی در او بود . مرد نمی‌دید ، صاحب گفت ای فلان ، آن موی از لقمه بردار ، آن مرد لقمه از دست نهاد و برخاست و برفتن ایستاد ، صاحب فرمود تا او را بیارند پرسید که ای فلان چرا نیم‌خورده از خوان برخاستی ؟ آن مرد گفت مرا نان آنکس نباید خورد که موئی در لقمه من بیند صاحب خجل شد...» و در باب دوازدهم کتاب خود از آداب میهمانی کردن و میهمان شدن سخن می‌گوید و از جمله می‌نویسد «... چون میهمانان در خانه آیند هر یکی را پیش‌باز میر و عزتی میکن . . پیش از نان خوردن میوه‌های نو پیش‌آر ... تونشین تا آنگاه که میهمانان بگویند بنشین ... از میهمان عذر مخواه که عذرخواستن کار بازاریان است و هر ساعت مگوان نیکو بخور و هیچ نمی‌خوری .. از چنین گفتارها آن مردم شرم زده گردند و چیزی نتوانند خورد... بندگان میهمان را نیک تمهد کن ... مطربان خوش آواز استاد حاضر

←

پس از پایان شام میهمانان به مجلس انس که با چراغهای بسیار روشن شده بود می رفتند و در کف مجلس اوراق گل سرخ می ریختند . در این اطاق روی یکی از میزها عطر سوزی گذاشته بودند و مدعوین به نوبت برای استنشام به آن نزدیک می شدند .

گاه میزبان نیز میهمانان خود را به بوییدن عطر دعوت می کرد . در آن دوره هنوز غلیان و تنباکو و وافور و تریاک معمول نشده بود . از قرن ۱۶ و ۱۷ به بعد به تدریج ، به تشویق فرنگیان ، استفاده از دخانیات و تریاک در شرق معمول شد . در دوره قرون وسطا کاشتن خشخاش و کوکنار به مقدار کم در مصر معمول بود و از این ماده برای درمان بعضی از بیماران استفاده می کردند . احياناً افیون را در شراب نیز می انداختند که بیشتر مست و خراب شوند و حافظ راست :

از آن افیون که ساقی درمی افکند حریفان را نه سرماند و نه دستار
پس از ورود به مجلس پذیرایی ، هر يك از میهمانان روی یکی از صفت‌های زیبا و مجللی که برای آنها آماده شده بود می نشستند و ساقیان خوب روی که خود را با گل سرخ آراسته بودند جامهای بلورین پر شراب به آنان تعارف می کردند .

با آنکه لفظ «قهوه» مکرر در کتب و آثار قرون وسطایی دیده شده است نباید فراموش کرد که تا قرن ۱۱ مراد از کلمه قهوه شراب قرمز بوده است . در قرن سیزدهم ، یعنی در دوره زمامداری باز ماندگان صلاح الدین ایوبی (۱۱۶۹-۱۲۵۲) به کسانی که مایل نبودند افشره الکلی بنوشند ، دانه‌های میوه‌ای را که قهوه فملی باشد به عنوان (بدل) شراب تقدیم می کردند . در



کن تا نبیذ(شراب)خوش نبود نزد میهمان میار... تازه روی باش... اگر از چاکران تو خطایی بکنند در گذار و پیش میهمان روی ترش مکن ..
خواجه نصیرالدین طوسی نیز در اخلاق ناصری در آداب طعام خوردن اندر زها می دهد ، «... اول دست و دهن و بینی پاک کند ، آنگاه به کنار خوان حاضر آید و چون بر مانده بنشیند به طعام خوردن مبادرت نکند مگر که میزبان بود و دست و جامه آلوده نگرداند و به زیاده از سه انگشت نخورد ... انگشت نلیسد و به الوان طعام نظر نکند و طعام نبوید و نکزیند و دسومت (یعنی چربی) بر انگشت نگذارد .. که اگر در لقمه استخوانی یا موئی بود چنان از دهن بیفکند که غیر وقوف نیابد... و پیش از دیگران به مدتی دست بازنگیرد بل اگر سیر شده باشد تملل نماید تا دیگران نیز فارغ شوند ... «مترجم»

مورد چای نیز سیاحان و جهانگردان اسلامی که در قرن نهم از چین جنوبی مراجعت می‌کردند، از این گیاه به‌عنوان (شاه‌خلق) نام می‌برند و از قرن سیزدهم در کتابهای ایرانی از وارد کردن چای چینی در پاکتهای سر بسته به ایران سخن می‌گویند. (شاه) تلفظ چین است در تلفظ ختائی آن را (چا) می‌گفتند. در مجلس پذیرائی قبل از بلند کردن جام به سوی یکدیگر گل می‌انداختند.^{۱۹}

بعد نوبت ترنم موسیقی و خواندن آواز فرا می‌رسید، در آن روزگار مهمترین آلات موسیقی عبارت بود از انواع نی و نی لیک و (مشتق) یا (بیشه)* که در آن می‌دمند و چنگ و رود و بربط که جمله ذوات الاوتار یا به اصطلاح از اقسام تار است. گاه نوازنده استادی با «قانون» که یکی از آلات موسیقی جدید آن عصر بود با خواننده آواز همراهی می‌کرد. هر بیتی را که خنیاگر می‌خواند رامشگر آن را به الحان ساز تکرار می‌کرد، یعنی موسیقی هنوز به شکل شعر بود و گاه میزبانان آوازخوانها و نوازندگان را برای تفریح خاطر میهمانان دعوت می‌کردند. این هنرپیشگان که در عربستان شرقی زطی (مفرد زط) و در اندلس زطان خوانده می‌شدند، نخست در قرن پنجم از سند و گاندهار (قندهار) و کابل آمده بودند، و در حدود قرن هفتم در ممالک اسلامی پراکنده شدند و رقص و ساز و آواز آنها که اصلاً هنر سجستان قدیم است تا مغرب اقصا و اندلس معمول و متداول شد. آنها به طور انفرادی و دسته‌جمعی هر دو می‌رقصیدند. مردان پیراهن ابریشمی تنگی در بر می‌کردند و مانند قزاقها، کلاه پوست بخارا بر سر داشتند، و زنان این گروه بادامهای کشادی که از گارس و آقبانوی رنگارنگ دوخته شده بود به رقص و نشاط بر می‌خاستند.

* بیشه برون ریشه.. سازی است از نی که شبانان نوازند و بعضی گویند شبیه به چنگ و بعضی دیگر گویند که شبیه است به رباب.
برهان قاطع ص ۲۲۳

باب چهارم

حیات سیاسی و اجتماعی

فصل اول

سازمان حکومتی و تکامل تدریجی آن

برای آنکه خوانندگان بدانند ، چه امپراتوریه‌ها و حکومت‌هایی از اسلام قرون وسطا منتزع شده، و فرمانروایی کرده‌اند ، صورت جامعی از این کشورها در پایان کتاب به دست داده‌ایم تا علاقه‌مندان با مراجعه به آن به وضع کشورهای اسلامی واقف شوند . نمی‌خواهیم که در این کتاب از سوابق و گذشته‌های کشورهای اسلامی در قرون وسطا سخن به میان آوریم ، زیرا در این مورد نظریات مختلف وجود دارد که بعضی از طرف صاحب‌نظران مسلمان و برخی از طرف محققان عیسوی ایراد شده است و هر یک از آنها بر حسب منافع خویش از عقاید خود دفاع می‌کنند .

ما برای مطالعه و بررسی در طرز حکومت و سازمان‌داری و قضائی و قوانین مالیاتی ملل اسلامی ، دستگاه حکومتی عباسیان (۷۵۰ - ۹۴۵) را که قدیمتر و مناسبتر است مورد پژوهش و بررسی قرار می‌دهیم . از نظر اصول و قوانین

اساسی مملکتی حکومت عباسیان امپراتوری چین قدیم را به یاد می آورد ، چه خلفای عباسی مانند فغفوران (طان) چین برای خود حکومتی آسمانی و مذهبی قائل بودند ، و از اختیارات و قدرتی نامحدود استفاده می کردند و می توانستند قدرت فرمانروایی خود را موقتاً به وزیری (تفویض) کنند .

برمکیان از خاندانهای قدیمی خراسان بودند و اجداد و نیاکان آنها با مذهب و تمدن چینی آشنایی کامل داشتند و تا قبل از سال ۷۵۰ میلادی ، سمت (دلای لامه) و پیشوای شمنان مشرق را داشتند ، یعنی در بلخ که مکه شمنان باشد ، خلیفه شکمون یا (بذ = بت) بودند ، برمکیان در سایه حسن تدبیر و کاردانی ، در دستگاه خلفای عباسی به مقام وزارت رسیدند ، و حکومت عباسیان را با استفاده از راه ورسم اداری و حکومتی چین قدیم بر پایه و اساسی متین استوار کردند . برمکیان به جای نظامات و مقررات مبهم و نارسای قرن اول اسلامی با استفاده از آییننامه و تنجیم و اطلاعات نجومی و سوابق عملی چینیهها، عده ای از خراسانیان را که تازه از مذهب شمنان به اسلام گرویده بودند ، به دور خود جمع کردند و با کمک عقلی و فکری این جماعت به سازمان اداری و نظامی عباسیان سرو صورتی بخشیدند .

بنفداد پایتخت خلفای عباسی را ، نوبخت منجم ، که اصلاً خراسانی و شمن بود ، بر هیئت يك (کوسموگرام) یعنی يك آینه چینی فولادی عهد (حن) یا عهد (طان) طرح انداخت . در مرکز شهر ، قصر خلیفه یا قصر سبز (قبة الخضراء) قرار داشت که به جای قطب آسمان باشد . در هر يك از چهار طرف قصر ، کاخ یکی از امرا به چشم می خورد ، که متصدی اداری و رهبری يك ربع از دستگاه حکومت اسلامی و دلیل بر یکی از چهار جانب جهان و آسمان باشد . در اطراف شهر پرگار وار (المدينة المدورة) که مانند صفحه ساعت تقسیم بندی شده بود ، ۱۲ قصر قرار داشت که در هر يك از آنها یکی از مدیران و کارگزاران مهم ایالت های اسلامی مستقر شده بودند ، و تمام آنها به دور قدرت مرکزی یعنی در اطراف شخص خلیفه حلقه زده بودند و به تعبیر چینیهها مانند ۱۲ ستاره ی معدل النهار به دور قطب حرکت می کردند . خلیفه عباسی دو نام داشت ، یکی نام معمولی شبیه همه مردم و یکی نام حکومتی که همیشه به لفظ «الله» ختم می شد ، خلفا نیز به امرا و فرمانروایان خود عناوینی می دادند که به «دوله» ختم می شد . این القاب نیز عنوانهای فرمانروایان چینی قبل از

سال ۷۵۰ میلادی ، یعنی دوره فنفوران طان (۶۱۸ - ۹۰۰) را به خاطر می آورد ، چهره آن دوره امپراتوران چین به فرمانروایان ماوراء النهر و مادون النهر ، یعنی خراسان و سیستان و طبرستان ، القاب و عناوینی نظیر (دولة) عهد عباسی عطا می کردند .

ولی قوانین و نظاماتی که برمکیان به وجود آوردند با گذشت زمان پایدار نماند و در نتیجه تکامل تدریجی عالم اسلام و تحولاتی که در بین فرقه‌های سنی و شیعه پدید آمد ، در کلیه شئون مدنی و سیاسی مسلمین تغییراتی پدیدار شد ، که مهمترین آنها در فاصله‌ی بین قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی که ایوان زمین و مشرق محکوم قدرت نظامی مغولان و ترکمانان شد، به وقوع پیوسته است .

از آن وقت باز مذهب سنی قدیم عربان به صورت (شمنیزم یا بت ترکمانی) و مذهب شیعی قدیم آنها به شکل (شمنیزم مغولی) در آمد. مراد از ذکر این مختصر آن است که خوانندگان که نسبت به مذاهب شرق در دوره قرون وسطا اطلاعاتی کسب می کنند آن را با مذاهب کنونی که دارای اسامی مشترک ولی محتوی متفاوتی است فرق بگذارند . خلاصه آن که تا قبل از قرن چهاردهم میلادی (سنیها) به جای توریها **Taries** (در انگلیس) و شیعیها به جای ویگهای **Whigs** اسلام ، یعنی جبهه راست و چپ عالم اسلام بودند ، و خلفا و امرای اسلام قدیم بین این دو قطب مذهبی و سیاسی سرگردان بودند . برای نشان دادن وضع اجتماعی ملل اسلامی تا قرن ۱۲ میلادی به ذکر بعضی اصطلاحات نظیر چپ ، راست ، انقلاب ، ارتجاع عمل و عکس العمل ناگزیر هستیم . ذکر این اصطلاحات برای روشن کردن اوضاع اجتماعی آن دوره ضروری است . در قرن هفتم میلادی در قرآن مجید نیز از (اصحاب الیمین) و (اصحاب الشمال) در مفاهیم مختلف یاد شده است ، و مادر این مورد از روش متفکرین اسلامی نیز الهام می گیریم .

تا قرن دهم میلادی سنیها ، یاران و همسلکان خود را از نژاد فاتحان یعنی تازیان فرمانروا و عناصری که از وضع خود راضی بودند ، انتخاب می کردند . برخلاف این جماعت شیعیان دوستان و همزمان خود را از بین ملت‌های محکوم و قشرهای ستمکشیده و مظلوم و مردمی که هر یک به جهتی از وضع موجود ناراضی بودند برمی گزیدند . این عناصر همواره می کوشیدند

تا یوغ اسارت را از گردن خود بردارند و غاصبان و متجاوزان به حقوق عمومی را به جای خود بنشانند. آنها می‌خواستند حکومت حق و عدالت را بر قرار کنند، و به قول حکیم ابونصر فارابی (۹۵۰) در (کتاب آراء اهل-المدینة الفاضله) حکومت جمهوری صدر اسلام را که مبتنی بر برابری و برادری بود بار دیگر احیا و تجدید کنند.

قرن نهم میلادی عصر مبارزات شجاعانه شیعیان است. در این دوره است که ایدئولوژی سیاسی شیعیان صورت بست و راه و رسم سیاسی آنها روشن شد. آنها ظلم و ستمی را که از طرف عباسیان به بازماندگان علی علیه السلام وارد آمده بود، بهانه ساختند و برای درهم کوفتن حکومت غاصبانة عباسیان مانند مانویها به ایجاد سازمانهای مخفی پرداختند. رئیس این جمعیت عبدان (متوفی در ۸۹۹) برای پیروان خود مراحل و درجاتی قائل شد و آن را (بلاغت) هفتگانه نام نهاد و با ایجاد یک سازمان سیاسی کلیه عناصر ناراضی را دور خود جمع کرد. در زمره پیشوایان این جماعت، دانشمندان و فلاسفه و نویسندگان دایرة المعارف جمعیت (اخوان الصفا) و شخصیت‌های مهم مملکتی نیز دیده می‌شدند. بسیاری از این عناصر مبارز، در طی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به وسیله زمامداران سنی دستگیر و مورد بازجویی و تفتیش شدید قرار گرفته‌اند، و با وجود تحمل انواع شداید و عقوبتها از فاش کردن اسرار جمعیت و ابراز عقاید سیاسی خویش خودداری کرده‌اند. دستگاه ظلم و ستمی که در آن روزگار «مخنه» نامیده می‌شد، شیعیان زیدی و سبعی و تعلیمی یعنی مخالفین سنت و جماعت را مانند پیروان مانی کافر و زندیق می‌خواند. همین جماعت از طرف زمامداران سنی، بر حسب زمان و مکان به اسامی (قرمطی زیدی یا اسمعیلی) خوانده می‌شدند.

در دو قرن دهم و یازدهم، که قدرت به دست امرای شیعی افتاده بود و در قرن دوازدهم و سیزدهم که فدائیان حسن صباح مورد فشار حکومت سلجوقیان قرار گرفتند، مخالفین، آنها را آدمکشان ملحدان و حشاشین می‌گفتند.

در قرن نهم شیعیان سبعی و زیدی و سایر اقلیت‌های دینی برای تأمین حقوق اساسی خود به فعالیت شدیدی دست زدند. آنها کلیه آرا و نظریات قضایی که به نفعشان بود گردآوری و اعلام کردند که در دوره جنگها و غزوات اسلامی محمد و جانشینان بلافصل او به موجب عهدنامه‌ها و پیمان‌هایی طرز

پرداخت مالیات و حقوق و آزادیهای ملل غیرمسلمان و قوانین عرفی پارسها ، صایبان ، شمنان (بت پرستان) و مسیحیان و یهودیان معلوم و مشخص شده است .

این عهدنامهها و پیمانها خواه اصیل و خواه ساختگی ، در نیمه دوم قرن نهم عدهای طرفدار پیدا کرد و بعضی با قلم و منطق خود و جمعی با زور و شمشیر برای به کرسی نشاندن آن عهود قیام کردند . احمد بن یحیی بلاذری در کتاب فتوح البلدان (۸۹۳) نمونه ای از مواد این عهدنامهها را ذکر می کند مثلا پیمانی که در سال ۶۳۰ میلادی بین محمد (ص) و عربان زردشتی بحرین و هجر منعقد شده است بدین قرار است :

بسم الله الرحمن الرحيم . زردشتیان بحرین که به اسلام و پیغمبر آن اعتقاد ندارند و از پرداخت صدقات و تسلیم ده درصد از حاصل خرما و پنج درصد از حاصل غلات خودداری می کنند و فرزندان خود را همچنان زردشتی بازمی آورند پس از بلوغ به عنوان جزیه سالانه يك دینار به صندوق بیت المال تسلیم خواهند کرد و آتشکده ها و معابد زردشتیان و موقوفات و عواید آنها و مغان و پیشوایان زردشتی از پرداخت این جزیه معاف خواهند بود و «شمنان» یا به قول امروز (بودائیهای سند و هند) خود را مشمول همین گونه عهدنامهها و پیمانها می شمردند زیرا آنها میان مذهب شکمون و مذهب مسیح از این جهات فرقی قائل نبودند و (شکمون) یا شمیگون مولتان که با حضرت ایوب پیغمبر شباهت داشت مورد احترام اسلام قرار گرفت .

در اواسط قرن نهم میلادی نخستین جنبش انقلابی تحت رهبری يك نفر شامند (بورژوا) ایرانی به نام (قداح) و جانشین او (حمدان قرمط) در جنوب بین النهرین آغاز شد .

سازمان حکومت سو-یالیسی لحسا

در سال ۸۹۹ نخستین جمهوری لائیک و غیر مذهبی در اسلام در لحسا * واقع در جنوب غربی خلیج فارس در قاره عربستان قدم به عرصه وجود گذاشت ، و مدت ۱۵۰ سال این جمهوری بورژوا یا (حکومت مؤمنیه) با موفقیت به فعالیت

* شرح این حکومت در صفحات بعد خواهد آمد . م

سیاسی خود ادامه داد. ناصر خسرو علوی (۱۰۸۸) که در سال (۱۰۵۱) هنگام مراجعت از مکه از این منطقه دیدن کرده است وصف آن دیار می‌کند و می‌گوید «باهمة آلتی که در شهرهای بزرگ باشد، در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد و گفتند سلطان آن مردی شریف بود.»

حکومت مذهبی لحسا در سال ۸۹۹ به همت الجنابی الفارسی (متوفی در ۹۱۳ پایه گذاری شد. مقبره این مرد در وسط شهر قرار داشت. کاخ سفید حکومت که (دارالهجره) خوانند وسیع بود. این جمهوری یا (مؤمنیه) را شش امیر و شش وزیر اداره می‌کردند. هر امیری برای خود وزیری داشت. این دوازده تن که هیئت حاکمه را تشکیل می‌دادند، بایکدیگر روابط حسنه داشتند و برای مشورت و اتخاذ تصمیم در امور ملکی و سیاسی، روی نیمکت‌هایی در برابر یکدیگر می‌نشستند و مناظره می‌کردند. مردم لحسا از پرداخت هر نوع مالیات و عوارض مذهبی معاف بودند. (حمدان قرمط) در سال ۸۹۰ دو نوع زکات و صدقه یعنی مالیات غیر اجباری جهت مصالح مردم وضع کرد تا اگر بعضی از مؤمنان گرفتار فقر و فاقه گردند یا بر اثر پیشامدهای ناگوار مقروض شوند «بانک ملی» بتواند به آنها مبلغی قرض الحسنه بدهد، تا بار دیگر به وضع عادی خود بازگردند و بابت این قرضه ربحی مطالبه نمی‌کند، بلکه فقط اصل مبلغ به صندوق دولت تسلیم می‌شود.

در این سرزمین فقط کسانی را می‌پذیرفتند که به حرفه و کار سودمندی آشنا باشند و حتی اگر این قبیل اشخاص برای آغاز کار و فعالیت خود به پول نیازمند بودند بانک ملی بیدرنگ پول کافی برای خرید ابزار و وسایل کار و مواد اولیه در اختیار آنها می‌گذاشت و فرعی بابت این قرضه مطالبه نمی‌کرد، اگر کسی خانه یا آشیانی داشت و برای تعمیر و بهبود وضع آن به کمک نیازمند بود دولت بورژوا بدون مطالبه حقی از غلامان دولتی که از خزانه مملکت اجرت می‌گیرند تنی چند را در اختیار او می‌گذارد تا بدون درخواست مزد او را یاری دهند. این غلامان که تعدادشان به سی هزار نفر می‌رسید از رنگبار خریداری شده بودند و معمولاً به کشت و زرع در مزارع دولت مشغول بودند. در لحسا آسیاهائی برای استفاده عموم ساخته بودند و مردم می‌توانستند مجانی گندم خود را آنجا به آرد تبدیل کنند.

در خاک این جمهوری از اجرای مقررات مذهبی ابداً خبری نبود.

هیچ کس مجبور نبود روزه دارد یا نماز گزارد یا به حج رود . در این کشور عربی حتی يك باب مسجد نبود ، به همین مناسبت يك بازرگان ایرانی به نام علی بن محمد فارسی ازدولت لحسا اجازه گرفت که اقلاً مسجدی بنا کند تا عمل کنندگان به آئین محمدی که از خارج می آیند در آنجا اقامه جماعت کنند، و این تنها مسجد لحساست . « ذخیره بانك ملی عبارت از طلاهایی بود که برای خرید نیازمندیهای جمهوری احیاناً به ممالک خارجی منتقل می گردید . مردم عموماً از سکه های سرب که در کیسه های گران بسته شده بود برای خرید و فروش نیازمندیهای روزانه استفاده می کردند . منظور دولت از انتخاب سکه های سرب این بود که صرافان بیگانه پول لحسا را به خارج صادر نکنند . دستگاه حکومتی با مردم بسیار عادلانه رفتار می کرد و از خلق ابدأ انتظار تعظیم و تکریم نداشت و عامه زمامدار خود را فقط « سید » یعنی خواجه و آقا خطاب می کردند .»

چون لحسا در خط سیر بازرگانان دریا گذار که به هند می رفتند قرار داشت، از این رهگذر سود کلانی تحصیل می کرد، و از تجارت با سرزمینهای دیگر بهره مند میشد. این جمهوری با کشورهای مسلمانی که هنوز به اصول اقتصادی کهنه و فرسوده اداره می شدند ، و در بین مردم اندیشه های خرافی رواج می دادند، به جنگ و مبارزه می پرداخت. جابران و ظلمه و مرتجعان عراق و شام همواره از روش سیاسی و اقتصادی جمهوری لحسا در بیم و هراس بودند. در سال ۹۲۹ سپهسالار کل قرمطیان ابوطاهر با ۶۰۰ تن سوار نظام و نهصد نفر پیاده، مکه معظمه را به تصرف درآورد. ذخایر حاجیان و خزاین بیت الحرام و « حجر الاسود » را که مورد پرستش و احترام مسلمانان بود به یغما برد. این عمل از طرف تمام بورژوازی و آزاد مردان و روشنفکران اسلام که عده آنها از همان عصر قابل توجه بود ، با شادی و تحسین فراوان استقبال شد . پس از انقلاب قرمطیان و طغیان غلامان سپاه در عراق در سال (۸۶۸-۸۸۳) خلفا و دارو دسته درباری آنها همواره در وحشت بودند ، زیرا قرامطه با اجتماعات مخفی خود در بلاد مختلف اسلامی و به خصوص در بغداد در بین طبقه نجبا و بازرگانان و روشنفکران عده زیادی طرفدار داشتند و به طور مخفی مشغول کار بودند. آنها مانند حسین منصور حلاج بیضاوی (۹۲۱) به طرز مخفی و مکتوم به کار و فعالیت می پرداختند و با الفبا و خطهای مرموزی که داشتند سنی های

مرتجع را نگران کرده بودند . حکیم عمر خیام نیشابوری در سال ۱۱۲۴ به خط اسرار آمیز آنها اشاره می کند و می گوید :

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

این (خطمقرمط) نه تو خوانی و نه من

در نتیجه تهدید قرمطیان ، پس از انقلاب بغداد علیه خلیفه عباسی، المقتدر بالله، (۹۰۸-۹۲۹) که نظیر انقلاب کبیر فرانسه بود، به کلی ورق برگشت و خلفای مرتجع عباسی ناچار شدند که در آغاز قرن دهم تغییرات اقتصادی و اجتماعی مهمی در سازمان حکومت اسلامی پدید آورند ، و از شدت عمل دیرین بکاهند و رفتاری کمابیش جوانمردانه در پیش گیرند. از قتل مقتدر تا استیلاي طغرل سلجوقی بورژوازی اسلامی در میدان آزادی، قدم نهاد و از هر جانب جابران و ظالمان و مرتجمان را کوبید و نابود کرد. قبل از انقلاب بغداد مشکلات اقتصادی یکی پس از دیگری ظاهر می شد، تاجائی که نایب السلطنه «الموفق» برای نجات بن بست به نخست وزیر خود فرمود که به قرضه ملی متوسل شود. در همین دوران در سایه پیشرفت های خوارج سیستان و قائد ملی آنها یعقوب لیث (۸۴۴-۸۷۹) و عمرولیت ۸۷۹-۹۰۱ خلفای عباسی به کلی مستأصل شده بودند. در سال ۹۱۲ فقط قسمت ناچیزی از مالیاتهای خوزستان به بغداد رسید. دولت از یکی از صرافان یهودی بغداد به نام یوسف بن بنخاس مبلغ هنگفتی قرض کرد. خلفا در سال ۹۱۵ برای تحصیل پول نقد، خوزستان و واسط را و در سال ۹۱۸ مصر و عراق را به اجاره دادند. در سال ۹۳۱ در سایه پیشرفت های مرداویج بن زیاد و آل بویه خراج و باج فارس و کرمان به بغداد نرسید . در نتیجه این واقعه بیسابقه نخست وزیر خلیفه ناگزیر به فروش خالصجات دولتی شد و دولت به فکر چاره جوئی افتاد و تصمیم گرفت از جهودها و دیگران در حدود ۵۶۰ هزار دلار باریج هفت درصد پول قرض کند، زیرا در اقتصاد آن دوره پول نقد اهمیت بسیار زیادی پیدا کرده بود و سیستم فتودالی کم و بیش درهم شکسته بود .

در سال ۹۳۴ چون دولت ابدأ خود را قادر به پرداخت قروض ندید ، ناچار با دادن حواله های بانکی وعده کرد که هنگام تصفیه حساب مالیاتی استانهای مختلف، بدهی خود را پرداخت کند^۸ . در سال ۹۳۵ خلیفه مجبور شد بار دیگر قرض کند . این دفعه مستغلات یعنی املاک شهری بغداد را در

معرض فروش نهاد . ولی این تدبیر ها و نیرنگها موجب برباد رفتن حیثیت خلفا شد و ورشکستگی خزانه دولت را جبران نکرد . در نتیجه احتکار ، قیمت غلات دائماً روبه فزونی می رفت ، تا جائی که سرو صدای خلق برخاست . مردم بغداد با خشم و غضب بسیار مسجدها را که در حکم عمارت های عمده دولتی بود محاصره کردند . منبرها را که به منزله دیوانهای دادگستری بود شکستند . پلهایی را که با کشتی بر روی دجله بسته شده بود و سپاه خلیفه و حرس و عس دائم از روی آن آمد و شد می کردند ، گسستند و سوزاندند و برای مبارزه بانو کران خلیفه در کوچه ها و خیابانهای بغداد سنگربندی کردند و درهای زندانها را برای رهایی زندانیان گشودند . دولت منحل و محکوم به فناء ده ای بازرس برای نظارت و مراقبت در کار مقاطعه کاران و اجاره دارهای مالیاتی فرستاد . ولی با این تصمیمات مشکلات اقتصادی بسیار پیچیده تر شد . المقتدر (۹۰۸-۹۳۲) ، که وضعیت ازر حیث وضع لومی شانزدهم فرانسه را به خاطر مورخ می آورد ، سیزده بار نخست وزیر خود را عوض کرد و سرانجام به دست يك نفر از خلافت خلع گردید و سپس کشته شد و خلق جنازه اش را الگد مال کردند . در سال ۹۳۸ کار حکومت بغداد از مذلت و خواری به جایی رسیده بود که متعهد شد خراج سالیانه ای به **جمهوری لهما** مرکز حکومت قرامطه بپردازد . قرامطه نیز پس از مذاکره با انقلابیون بورژوازش بغداد که تمایلات قرمطی داشتند ، فقط قسمتی از حجر الاسود را پس دادند و این کار را هم برای حفظ تعادل سیاسی در برابر فاطمیان سواحل مدیترانه که عملاً مصر و شام را به تصرف در آورده و قصد تصرف عراق را نیز داشتند انجام دادند . در این ایام بازماندگان هارون الرشید و مأمون با چشمان خونبار ناظر ضعف روز افزون قدرت حکومتی و مذهبی خود بودند . آنها فقط پادشاهی اسمی داشتند ، ولی حکومت نمی کردند . وضع آنها تا حدی شبیه وضع پادشاهان انگلستان در قرن نوزدهم بود . در بین سالهای ۹۰۸ تا ۱۰۵۵ از قدرت خلافت جز نامی باقی نبود . حکومت حقیقی و فرمانروایی واقعی را عده ای از امرا در دست داشتند که ظاهراً به نام خلیفه حکومت می کردند ، ولی در باطن نمایندگان محافل مخفی قرمطیان بودند و بر آنها تکیه داشتند . قدرت فرمانروایی که در دوران پیش یعنی در دوره اقامت خلیفه در سامره (قرن نهم) در دست پادشاهان خونخوار و جبار بود ، بعد از انقلاب به دست نمایندگان بورژوازی افتاد . حکومت وقت برای

اداره امور نیازمندی فراوان به پول داشت و پول هم در دست تجار ، صرافها و سیمسنجان و درمگزینان و ارباب حرف و صنایع بود . امیرالامرا که چون نخست وزیر به شمار می رفت قدرت اجراییه را در دست داشت ، در حالی که جمعیت **عدول** ، یعنی چندصد نفر بازرگان عمده نیروی قضایی را اداره می کردند ، و قوه مقننه نیز در دست خواجگان یعنی بورژواها و بازرگانان بود که معمولاً هر دسته آنها به یکی از **مکتبهای پنجگانه حقوق اسلامی** یا احزاب سیاسی آن عصر و زمان بستگی داشتند . این مکتبهای حقوقی بعدها به شکل مذهبها درآمد .

در سال ۹۴۰ متقی که اسماً جانشین هارون الرشید بود ، مثل يك نفر کاندید ریاست جمهور ، بامواقت «امرا» زمینۀ نامزدی خود را برای احراز خلافت فراهم کرد . ولی او ناگزیر بود برای حفظ موقعیت خود و احراز این مقام با سران طبقات مختلف و متنفذین زمان یعنی علویان ، عباسیان ، خواجگان و مأموران عالی مقام دولتی و عدلان و قاضیان و مفتیان و بازرگانان سازش و همکاری کند . و کمابیش موافقت عموم احزاب و طبقات و قشرهای اجتماع را جلب نماید . در طی چند هفته ای که مشاوره سران بورژوازی برای انتخاب خلیفه ادامه داشت ، خواجگان یعنی تمام برگزیدگان قوم می توانستند با متقی **کاندید خلافت** ملاقات و طی مصاحبه ای از برنامه عملی او استفسار کنند و نظریات و عقاید اصلاحی خود را به وی اعلام دارند . در این دوره یعنی در قرن دهم میلادی خلیفه بغداد چنان قدرت و نیروی مذهبی خود را از کف داده بود که حتی اجازه نداشت در روزهای جمعه به خواندن خطبه یعنی به سخنرانی در **مسجد یعنی پارلمان** وقت مبادرت ورزد . به این ترتیب خلفا از این دوره به بعد عملاً از حکومت استبدادی به طرز نیاکان خود بر کنار شده بودند و قدرت حقیقی در دست اهل بازار و تجار بود .

در همین نیمۀ اول قرن دهم بود که خواجه ابونصر **فارابی** ، متوفی در (۹۵۰) فیلسوف عالیقدر ، کتاب معروف خود ، به نام کتاب آراء اهل المدینه الفاضله را در چند تحریر منتشر کرد . در کتاب دیگری در علم اقتصاد وی سلسله مراتب جامعه بشری را به بدن انسانی تشبیه می کند و در این مقایسه قلب را به منزله رئیس دولت معرفی می کند . پیش از خواجه بوعلی سینا ، علما قلب را محل فکر و اندیشه بشر می انگاشتند ، ولی بوعلی ثابت کرد که مرکز

عقل در مغز و دماغ است نه در قلب . به عقیده خواجه بو نصر فارابی خوشبختی فردانسان یعنی مرام حقیقی هر عهدنامه و قانون اساسی و قرار داد اجتماعی فقط در سایه حکومت روشنفکرانی که از لحاظ اخلاقی به حد کمال رسیده باشند امکان پذیر است .

دولتهای دموکرات اسلام در قرن دهم از جهت طرز ظاهری حکومت ، ابدأ مشابه جمهوریهای یونان قدیم نبودند. یونانیان با جباران قدیم گسستند ، ولی مردم این کشورها بی اینکه رشته ارتباط خود را با گذشته دینی و سیاسی خویش بگسلند قوانین و اصول مذهبی را تأویل و تفسیر می کردند . جمهوریهای اسلامی در واقع بیشتر مشابه به کشورهای اسکندیناوی وهلند و انگلستان فعلی بود که در عین این که اصول ظاهری سلطنت را حفظ می کردند باروش دموکراسی اداره می شدند. در قرن دهم میلادی نیز کشورهای اسلامی اصول اساسی مذهب را از طریق قیاس و «تأویل» و «اجماع» به صورتی دموکراتیک با شرایط اقتصادی نوین آن روز منطبق می ساختند و با پیروی از این اصل که می گوید «رأی عمومی رأی خداست» به حکومت دموکراسی نزدیک می شد. برای کسب آزادی، مناطق مختلف ایران ابدأ از قرامطه عقب نبودند . به عنوان نمونه حکومت های دموکراسی در ایران می توان جمهوری شهری « رازیان » را که از مناطق شمالی ایران است مورد مطالعه قرارداد . در منطقه ری در دوره قدرت خلفای مستبد عباسی صاحبان تیول و اقطاع مانند ساتراپهای قدیم از اختیارات وسیعی برخوردار بودند ، ولی پس از آنکه دیلمیان روی کار آمدند ، اصول آزادی رعایت شد . در این دوره به جای آن که عواید مملکت را به اجانب طماع یعنی به خزانه خلفای بغداد منتقل نمایند در کشور خود مصرف می کردند. کشاورزان که تا آن روز رعیت و بندگان خلفا بودند به زندگی آزاد رسیدند و برای حفظ منافع خود به کار و کوشش پرداختند :

اهل ذمه یعنی پارسیان و یهودیان و مسیحیانی که در زیر نفوذ حکومت اسلامی بودند از محدودیتهای مذهبی و سیاسی رهائی یافتند. عقلا و صاحب نظران آزادانه توانستند احکام نقلی و غیر عقلی و اصول و شعایر مقدسه دین، یعنی مذهب، دولت و رژیم سیاسی وقت را مورد انتقاد قرار دهند . کشوری که در آغاز قرن سیزدهم از طرف دشمنان تمدن به ویرانی و انهدام محکوم شد ، اصلا مسکن دیلمیان سکائی بود که همگی موی زرد و چشم کبود داشتند و از طرف شمال

دریای خزر به سوی کوههای شمالی تهران امروز سرازیر و در این مناطق مستقر شده بودند. فتودالهای ساسانی سرزمین ری در سال ۶۶۲ در برابر تازیان به سختی پایداری کردند لکن رعیت که در رقیبت بود از آنها دفاع نکرد و شکست خوردند. کسانی که با اعراب دست و پنجه نرم کردند موی خرمایی رنگ داشتند، بدین جهت عربان را زیان و دیلمیان را «زردمویان ری» خواندند و این رنگ از نظر تازیان توهین بود.

برخلاف آنچه شایع است عربان با تمام تلاش و کوششی که به خرج دادند هرگز نتوانستند مناطق کوهستانی شمال ایران را به تصرف خود درآورند، چه رازیان کوهنشین با شجاعتی بی‌مانند در برابر متجاوزین اجنبی پایداری کردند و با اینکه اجانب مکرر به تجدید قوا و مبارزه با آنان پرداختند رازیان جبال مانند، بسکونیه یاسکها و جوالقه گالیسینهای اسپانیا همواره از آزادی خود دفاع می‌کردند، ولی پایداری و مقاومت مردم در دشت ری چندان نپائید. سنگرها و خطوط دفاعی آنان مکرر مورد تجاوز تازیان جهانخوار قرار گرفت و سرانجام مردم این منطقه محکوم به پرداخت عوارض گوناگون و بیگاری به سلسله منحوس طاهریان شدند که اسماً ایرانی ولی رسماً غلامان و نوکران اجنبی فاتح بودند. تازیان در شهری زندان عظیمی ساخته بودند به اسم زندان «مهدی» و آزادیخواهان ری اول کاری که کردند ویران ساختن آن کاخ ستم بود، مانند انقلابیان فرانسه که نخست زندان «باستیل» را با خاک یکسان کردند. رازیان نظر به اعتقاد قدیم به اصول مزدینسا از لحاظ مذهبی نیز مورد شکنجه و آزار عربان متعصب واقع شدند.

در سال ۹۳۱ اهالی ری مقدم اسپاربن شیرویه (۹۲۷) صاحب‌الموت و مرداویج بن زیار (۹۲۸-۹۳۵) را که پادشاه مناطق کوهستانی دیلم و قاتل بی‌امان تازیان بود با شادی و مسرت بسیار به نام قهرمانان نجات‌ملی پذیرفتند. سرودگویان ری به زبان دیلمی سرودها ساختند و مرداویج را مظهر تمایلات مردم و ناجی کشوری خواندند. به این ترتیب پس از مدتها مظلومیت و محرومیت و اسارت شهری باردیگر موقعیت مهمی کسب کرد. حکیمان بزرگ و فلاسفه عالیقدری که از آن میان، محمد زکریای رازی متوفی در (۹۳۵) و ابن بابویه قمی متوفی در ۹۶۶ و بوعلی سینا متوفی در (۱۰۳۷) مشهورترند، در این سرزمین به اشاعه علم و حکمت پرداختند، و در مسائل مالی و ملکی مورد

مشورت زمامداران قرار گرفتند. در دوران امارت اسفار و مرداویج مهمترین مشاجرات فکری و ایدئولوژیکی بین صاحب نظران به وقوع پیوست. مرداویج در عین اینکه سردار ملی بود مردی آزادمنش، و محمد زکریای رازی نیز، فیلسوف و حکیمی آزاد اندیش بود، و هر دو با تسلط اجنبی در لباس دین و مذهب شدیداً مخالف بودند. محمد زکریا در آنچه از آثار فلسفی اش مانده منجمله از (کتاب العلم الالاهی) و کتاب «الطب الروحانی»، چنین برمی آید که وی به وجود ۵ گوهر ازل و آسمانی یعنی باری تعالی، نفس، هیولی، دهر و خلاء معتقد است که قدمای خمسه باشد، آنها به یاری یکدیگر امور جهان را نظم و قرار می بخشند. زکریا به وجود خدای مستبیدی که سراسر گیتی در اختیار او باشد معتقد نیست، بلکه او به وجود نیروهایی معتقد است و می گوید که جهان به شکلی دموکراتیک به وجود آمده است و اداره می شود. در کتاب «طب روحانی»، که محمد زکریای رازی از اخلاق مدنی و مسئله عقل سخن رانده است ما را به یاد مذهب «آش»، زردشتیان قدیم می اندازد، که صورت اصلی (آشیان) یا «آشیان»، جهودان و نصاری باشد. آنها در عالم اصغر یعنی انسان پنج اصل می دانستند که فروهر و آینه «الذهن عربی»، و تن و جان و روان باشد و در عالم اکبر نیز، پنج اصل که اورمز و آتش و آب و خاک و باد علائم آن پنجگانه علوی است، قائل بودند.

به نظر محمد زکریا استبداد و خود کامگی که پلیدترین احساسات بشری است، شیطان و دجال نام دارد. در باب نوزدهم محمد زکریا آن نوع از دموکراسی را می ستاید که مبتنی بر عدالت و برادری و مصالح و منافع اکثریت است. او روش مانویان را که از زندگی مادی اعراض می کنند، بی حاصل و زیان بخش می داند و در باب بیستم کتاب طب روحانی که (فی الخوف من الموت) نام دارد، وی مردم را به شجاعت اخلاقی و مدنی فرامی خواند، و به یاری منطق و تجارب طبی اعلام می دارد که **مرک** **پایان رنجهای بشری** است و پس از آن هیچ مرحله دیگری وجود ندارد و مردمان متمدن نباید از مرک وحشت داشته باشند. رازیان مفاهیم مذهب عرب را تممیم دادند و احکام ظالمانه ای را که در عهد خلفا ساخته و پرداخته شده بود دورانداخته و قرآن را از نو تفسیرهای درست نهادند و خود را اهل عدل و عدلی مذهب خواندند. علمای بغداد که اعوان ظلمه بودند چنین انتشار داده بودند، که

اجتماع بدون نبوت و شریعت آسمانی استقرار پیدا نمی‌کند و احکام و قوانین باید حتماً آسمانی و به دستور يك نفر امام و خلیفه باشد . محمد زکریا که هم فیلسوف و هم نویسنده‌ای زبردست بود و زبان عربی را بهتر از خلیفه می‌دانست و می‌نوشت به آنها جواب داد که این ادعا دروغ است ، به دلیل این که مردمان قفقز یا کوچ که در قسمت شرقی کرمان جمهوریهای کوچک دارند ، با آنکه به هیچ يك از کتابهای آسمانی معتقد نیستند و شریعتی شناخته شده ندارند ، از بهترین قوانین و در نتیجه از بهترین شرایط زندگی برخوردارند و امروز از تمدن درخشان مردم قفقز یا «کوچ» چیزی به جز خرابه‌های عجیب باقی نمانده است ، ولی بقایای آب انبارها و سدهای عظیمی که قفقز ساخته‌اند موجب تحسین باستان‌شناسان امروزه است . قفقز ، با مسلمانان قرون وسطا بارها دست و پنجه نرم کردند و هرگز زیر بار اسلام نرفتند تا آنکه عمران آنها فرتوت شد و فرو شکست و در همان عهد به همان طریق که مغولان ، ایران اسلامی را فرو گرفتند و ویران کردند ، اقوام چادرنشین بلوچ که پس از یعقوب لیث کم کم به سیستان و حدود کرمان رخنه کرده و زیاد شده بودند ، شهرهای قفقز و تمدن درخشان قفقز را نابود کردند. در زمان یعقوب لیث و محمد زکریای رازی تجار مسلمان به دیار قفقز می‌رفتند تمدن آنها را می‌دیدند و از آن بی‌اندازه تمجید می‌کردند . بعدها مردم اخلاق بلوچ را به قفقزها نسبت دادند و خلط مبحث شد .

سرزمین دیلمیان ، از برکت کوههای مرتفع و کوهنشینان شجاعی که داشت ، مرکز تجمع پناهندگان زیدیه گردید . این جماعت که برای رهایی از ستمگری خلفای عباسی به این مناطق صعب‌العبور روی آورده بودند ، با عقایدی نقیض عقاید رسمی بغداد آشنا بودند . آنها نه تنها خلقت عالم را از طرف يك پادشاه جبار آسمانی منکر می‌شدند ، بلکه منکر حشرونشر و دستاخیز جسمی بشر در روز قیامت بودند و کمابیش عقاید خود را با حکیمان چین قدیم که نظریات آنها توسط زردشتیها و مانویان در سرزمین ایران نفوذ کرده بود هماهنگ و منطبق ساختند . آنها (به انقلاب صورت نوعی) یعنی نتاسخ و تغییر شکل موجودات معتقد بودند و می‌گفتند ، انسان بر اثر تغییر شکل میمون ، و میمون در اثر تغییر شکل اسب به وجود آمده است . علاوه بر این فرقه زیدیه با پیروی از افکار چینیان قدیم به چهار دوره تکوین عالم معتقد بودند (نظیر

چهار مرحله‌ی تکامل کرم ابریشم که تخم و کرم و پيله و پروانه باشد) می‌گفتند که درمبدأ اول سنگها ، و درمبدأ دوم سبزیها و درمبدأ سوم چهارپایان و درمبدأ چهارم معرفه‌الارضی، آدمیان با نژادهای گوناگون به وجود آمدند . کلیه این آرا و نظریات ، در حدود دو قرن قبل از میلاد مسیح در کشور کهنسال چین توسط فرزنانگانی که از مکتب اصالت عقل «راسیونالیسم» پیروی می‌کردند، اعلام و ابراز شده بود ، و بعدها توسط زردشتیان ماوراءالنهر به مادون‌النهر یعنی ایران منتقل شد .

پیشوای علمی و رهبر فکری شیعه شیخ صدوق قمی معروف به ابن بابویه بود که بعضی از افکار زردشتیان سمرقند را منعکس می‌کرد ، و از قتل امام حسین (ع) توسط بنی‌امیه برای استقرار آزادی در میهن خویش الهام می‌گرفت. دیلمیان که به قول مخالفین و دشمنانشان مردمی رزمجو و آزاد فکر و دشمن تعصبات مذهبی بودند ، مانند مغان جامه سفید در بر می‌کردند ، ولی ابدأ در مقام ایجاد اتحاد مذهبی نبودند ، بلکه این جماعت با پرچم سفید و درفشی که داشتند ، بهترین دوران زندگی خود را در جنگ با خرافات سپری کردند .

در آغاز سال ۹۱۲ محمد زکریا رازی، مذاهب گوناگون را مورد انتقاد قرارداد . طبق روایت دشمن در کتاب معروف خود «مخارق الانبیاء» * کلیه ادیان و مذاهب مختلف را ساخته و پرداخته مخترعان دانست و گفت مردم را سه کس گمراه کرده‌اند: شبانی و پزشکی و بازرگانی که هر کدام مذهبی نهادند. به نظر رازی برای آنکه خلق از خرافات برهد باید نظریات حکیمان را

* چند تن از پژوهندگان به غلط نام این کتاب را مخاریق نوشته‌اند بر وزن مکاتیب، لیکن صحیح نیست، زیرا که مخارق بر وزن مخارج در عربی جمع مخرقه است بر وزن مرتبه و به معنی دروغ‌گویی و حقه بازی است ، و نیز مراد محمد زکریا رازی حقه بازیهای انبیا یعنی فالگویان و منجمان یهودی و جز یهودی است ، پس (مخارق الانبیاء) درست است . در حالی که مخاریق بر وزن مکاتیب جمع مخراق است بر وزن مثقال به معنی مرد بلند بالا و آزموده و این معنی با مطلب محمد زکریا منافات دارد . دکتر مظاهری

به وی تعلیم داد و او را از اوهام نجات بخشید . *

جمهوری یا «مؤمنیه» ری که در آغاز قرن دهم بر اثر طغیان عامه علیه ظلمه و عمال خونخوار خلفای عباسی و در زیر هدایت رهبران بزرگ به وجود آمد ، موجب شد که طبقه بورژوا که دست در تجارت بین‌المللی داشت و میان چین و روم به خرید و فروش مشغول بود ، به نهایت درجه تحول و ثروت برسد ، تا به حدی که ثروت بازرگانان ری موجب غبطه اهل عراق و حسادت حاجیان بخارا گردید ، و ملت ری صدسال با سرداران بزرگ آل سامان مقاومت کرد . و در دوران صدارت ابوالقاسم اسماعیل بن عباد (۹۹۶-۹۳۷) که وزیری دانا بود قدرت اقتصادی و سیاسی ملک ری تا به حدی رسید که سامانیان نیز مانند خلفای بغداد به ناچار تسلیم بورژوازی ری شدند ، و (صاحب ری) یعنی وزیر نامبرده شهرت جهانی پیدا کرد و از سلف خود ابن العمید به مراتب مشهورتر گشت .

* رازی قبل از اروپاییان یعنی در حدود ۱۱ قرن قبل به اهمیت مشاهده و تجربه پی برد و اعلام کرد که « تجربه بهتر و بیشتر از علم انسان راه حقایق آشنا میکند . » در ایامی که رازی به تجسس اکسیر اعظم « کیمیا » اشتغال داشت به اکتشافات مهمی نایل آمد و از جمله $\text{الکل و اسید سولفوریک}$ « جوهر گوگرد » را کشف کرد وی الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته‌ای پیدا کرد . آثار و تألیفات علمی رازی بسیار است ابن‌الدیم ۱۶۸ و ابوریحان بیرونی ۱۸۴ کتاب و رساله به او نسبت می‌دهند و چون اکثر کتابها و آثار او به زبان عربی است اروپائیان به غلط او را پزشک عرب خوانده‌اند ، امروز از آثار فراوان رازی بیش از ۳۰ مجلد باقی نمانده است که آنها هم در کتابخانه‌های معروف جهان پراکنده است . گرانبها ترین آثار این متفکر مادی کتاب الحاوی است که در حقیقت یک دایرة المعارف طبی است و حاصل مطالعات و آزمایشهای شخصی اوست .

رازی نخستین پزشکی است که در حدود ۱۱ قرن قبل به گزارش حال بیماران توجه می‌کرده و از آثار سابقه ناخوشی و امراض خانوادگی و علل و اسباب بیماری را می‌پرسیده است وی در بیمارستانی که در ری تأسیس کرده بود از بیماران گوناگون معاینه می‌کرد و نخست از شاگردان مبتدی می‌خواست که نظریه خود را راجع به بیمار بیان کنند و در صورتی که آنها از عهده بر نمی‌آمدند از شاگردان با تجربه می‌پرسید و اگر آنها هم از تشخیص عاجز بودند خود اظهار نظر می‌کرد - رازی می‌گفت اگر طبیب عالم و بیمار مطیع باشد درنگ بیماری کم می‌شود . وی کتابی راجع به آبله و سرخچه نوشته است که از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ چهل مرتبه به زبانهای گوناگون چاپ شده است . « مترجم »

لیکن بعد از او اوضاع اقتصادی روبه خرابی نهاد . بازرگانان بیرحمانه قشر فرودین اجتماع (طبقه کارگر) که بیشتر نساج و نداف و این گونه مردم و در بیرون و اطراف شهر در قسمت (ربض) ساکن بودند استثمار کرد و طبقه کارگر که ناراضی بودند با رژیم منحط بورژوازی در افتادند . در نتیجه عدم تساوی ثروت میان اغنیاء و ضعفا، دولت ضعیف شد . در زمان حکومت (سیده ملکه خاتون) که هنوز گورش زیارتگاه است ، گروهی با دشمنان ری دمساز گشتند از جمله شاعر پولپرست و بیشرمی به نام (غضائری) آشکارا اشعار سستی در مدح دشمن یعنی محمود غزنوی منتشر ساخت ، و امیر نامبرده که غارت را به جای تجارت نهاده بود ، با پولهای هنگفت که توسط جاسوسان و هواخواهان خود در میان عناصر ابن الوقت پخش می کرد ، گروهی از خائنان و ناراضیان را رشوت داد و زر خرید خود ساخت و طبقه بورژوا نتوانست اصلاحات لازمه را به عمل بیاورد و از وطن خود چنانکه باید به موقع دفاع نکرد چنانکه محمود غزنوی لشگری فرستاد و در روز دوشنبه ۲۶ مارس ۱۰۲۹ میلادی به حمله وارد ری شد و به گفته (ابوسعید آبی) که صاحب مجمل التواریخ از کتاب او نقل می کند ، آن قدر اموال بورژوازی ری را غارت کرد که به حساب در نیاید و تمام اعیان و بزرگان ری را بر دار کرد و همان روز پنجاه خروار کتابهای فلسفه و حکمت و کلام و غیره و یا به گفته متملقان ، دفتر روافض و باطنیان و فلاسفه را از سراهای ایشان بیرون آورد و در زیر دارها آتش بزد ، و تمام فلسفه اسلامی را نابود ساخت ، به طوری که چندی بعد که مسعود غزنوی به ری آمد تا بار دیگر شهر را غارت کند ، از آن بورژوازی بزرگ کسی نمانده بود ، یعنی همگی خواجگان به طرف قزوین و همدان و اصفهان فرار کرده بودند . خواجه ابوعلی سینا متوفی در (۱۰۳۷) نیز مدتها بود که از ری به همدان گریخته بود ، مانند گروهی از آزاد مردان و حکیمان که می دانستند تا چه اندازه محمود غزنوی و خاندان آن ترکمن شقی با آزادی و حکمت و فلسفه و ادبیات و دین شیعه خصومت دارد و عموم روشنفکران از نظر او (قرمطی) و مهدورالدم هستند .

البته در هر عمرانی ، وطنپرستی يك حس كاملا بورژوازیست یعنی با زوال تفوق بورژوازی از میان می رود . در ری نیز رازیان وطنپرست فقط در عهد آل بویه موجود بودند ، قشر کارگر که روی کار آمد دیگر ابدأ

وطنپرست نبود ، بلکه روحیهٔ عمر خیام و حکیم سنائی غزنوی داشت ،
سنائی می گوید :

سخن کز بهر دین گویی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلسا چه جابلقا

و خیام گوید

چون عمر همی رود چه بغداد و چه بلخ

پیمانہ چه پر شود چه شیرین و چه تلخ

و این معانی از روحیهٔ يك جامعهٔ شکست خورده در آخرین مرحلهٔ عمران
حکایت می کند .

در حدود سال ۹۸۵ در جمهوری ری کلیهٔ احزاب و اجتماعات سیاسی
زیر پردهٔ دین اظهار وجود می کردند، حنبلیها که دست راستترین فرق آن
عصر بودند در حدود ارگ و قدیمترین محلات شهر ری سکنا داشتند ، ولی
نجاریه یعنی حزب حسین بن محمد النجار المعتزلی که دستهٔ عمدهٔ آنها بر غونیه
و متمایل به حنفیها بودند و روشی معتدل داشتند، در خیابانهای شادستان یعنی
شهر قدیمی سکونت داشتند . ولی زعفرانیه و مستدر که که شعبهٔ دیگر حزب
و به دیلمیها یعنی چپها متمایل بودند، در «ربض» یارپذ بیرون شهر «شهرستان»
باشد می نشستند ، لکن باقی خلق ری از احزاب چپ بودند .

در این دوره نغمه‌های مختلف سیاسی از همه جا به گوش می رسید ،
حکومت وقت برای افکار عمومی ارزش فراوان قائل بود و همواره با
نمایندگان قشرهای مختلف اجتماع یعنی با علویان ری و قاضیان و نجبا و
نمایندگان اصناف و فرق گوناگون در زمینه‌های مختلف مشورت می کرد ،
به این ترتیب که دولت نمایندگان طبقات خلق و کلاتران صنفها و محله‌ها را که
آنها از ۶۰ نفر کمتر نبود ، در یکی از مساجد یا میدانهای بزرگ یادر مصلاهی
شهر یادر قصر یکی از بازارگانان معتبر دعوت می کرد. این جمعیت نیز نمایندگان
خود را از بین باتجربه‌ترین ، لایقترین و باشخصیتترین افراد انتخاب می کرد ،
و گروه زعماء برگزیدگان قوم در مشکلات امور ملکی و مالی یا امور نظامی
و سیاسی مستشاران عمدهٔ امیر محل بودند ، و در مواردی که نمایندگان مردم
با زمامداران یا با اقدامات حکومت مخالف بودند، عامه را به مقابله و اعتصاب

و مقاومت برمی‌انگیختند، و مغازه‌ها را بسته، در مساجد که کلوپهای سیاسی مملکت بود، جمع شده علیه زورگویان سخنرانی می‌کردند.

این طرز حکمت دموکراسی در قرن دهم در بسیاری از بلاد عجم عملاً دایر بود. ولی حکومت‌های دموکراسی انحصار به ممالک شرقی نداشت، بلکه این نوع حکومت به بلاد افریقا و حتی به اندلس و به اروپا هم سرایت کرد و فرنگیان جمهوریهای به طرز اسلام را (ویل لیبیر) *Ville libres* و اصول آزادی را (لیبرته کمونال *Libertes Communales* یعنی آزادی جماعات نام نهادند، یعنی مردم هر کویی و دهی یک نفر کدخدا برمی‌گزیدند که او را در ایران (کلو) می‌گفتند، و چون هر صنفی در کوچه و بازار ساکن بود، (کلو)ی آن کوی و برزن در عین حال (کلو)ی آن صنف بود. در بلاد عرب نماینده‌ی خلق را «رئیس» و در بلاد فرنگ اشون *Felavin* می‌گفتند. و (کلو)ها از میان خود یک نفر انتخاب می‌کردند که از همه پیرتر و ریش سفیدتر و خواجه شمارتر یعنی بورژوا مآبتر بود. ایرانیان چنین کسی را «کلوتر» و عربان (شیخ رئیس و فرنگیان *Maire* به معنی رئیس‌التجار و رئیس‌الرؤسا یا پیر بازرگانان می‌گفتند. این جمله نمایندگان و وکلای خلق آن بلد بودند. منزل هر یک از این کلوها نظیر (مری داروندیسمان *Mairie de Iarrondissement*) بود یعنی ریاست کوی یا سرای کدخدا. ولی سرای شیخ رئیس در حقیقت هتل دوویل (*Hotel de Ville*) بود که اسناد مربوط به شهر و ملک و ملت در آنجا بایگانی می‌شد. عنوان شیخ رئیس نظیر عنوان پرزیدنت *Préident* بود و خواجه بوعلی سینا را به این مناسبت «شیخ رئیس» می‌گفتند، یعنی کسی که چندی به کدخدائی و (کلوتر)ی شهری انتخاب شده بود. برای دانستن نام بعضی از نمایندگان به رساله‌های صاحب عبادو آثار باقیمانده از آن عهد و روزگار مراجعه باید کرد.

ابوسعید الجنایی که تاجری بود از مردم جنابه یا گنابه خوزستان، حکومت دموکراتیک **لحا** را بنیان گذاشت و با روش شجاعانه خود به سایر پیشوایان و رهبران جنبش‌های میهنی راه و رسم تشکیل حکومت‌های آزاد و ملی را آموخت که مهمترین این حکومتها حکومت حقه (لژیتم) و دموکراتیک خلفای فاطمی بود، در افریقا و مصر و شام، در عراقین حکومت آل بویه بود که اولی راشعیان اسماعیلی و دومی راشعیان زیدی اداره و رهبری می‌کردند.

و هر دو حکومت با روشی عادلانه با قرمطیان لحساب روابط سیاسی و بازرگانی دایر کرده بودند .

اولین پیشوای فاطمیان ابو محمد عبدالله مهدی در حدود سال (۸۷۴) به عشایر بربر ساکنان جبال اطلس افریقا پناه برد و روز یکشنبه ۲۷ اوت ۹۰۹ در شهر تجارتهی مهم «سجلماسه» که مرکز تجار و معدن زر منربی بود دعوی مهدویت کرد و به یاری تجار مزبور توانست حکومتی آزاد به وجود آورد . در ۹۱۲ وی در تونس بندر بزرگ مهدیه را بنا نهاد که شهر مزبور مانند قرطاجنه در عهد عتیق صاحب تمام مدیترانه شد و جنوب فرانسه و قسمتی از سوئیس را استعمار کرد . بعدها المعزالدین الله (۹۵۱ - ۹۷۵) وارث او پس از تسخیر کامل مصر از چنگ عمال خلیفه بغداد ، شهر قاهره قدیم را پهلوی «الفسطاط» بنیاد کرد ، و پایتخت خود را از مهدیه بدان جا انتقال داد . در سال ۹۷۰ دامنه دولت فاطمی از مراکش تا فرات گسترش یافت . مبلغان و داعیان اسماعیلی که از آغاز به همه بلاد اسلامی می رفتند در این دوره بیش از پیش با استادی و مهارت بسیار به نقاط مختلف گسیل شدند و ضمن روشن کردن اذهان و افکار عمومی ، مردم را از روشنفکر و بازاری و برزگر به آزادی و گشایش و رهایش و تبعیت از عقاید و آرای خود دعوت کردند . * المعزالدین الله

* پس از مرگ پیشوای اسلام بین مسلمانان بر سر جانشینی اختلافاتی ظهور کرد و عده یی حضرت علی (ع) را چون مردی پرهیزکار و پسر عمو و داماد پیغمبر بود شایسته جانشینی می دانستند ولی مهاجر و انصار و قبیله قریش از جهة فداکاریهایی که در راه استقرار شریعت محمدی به خرج داده بودند خود را شایسته جانشینی می دانستند . شیعیان طرفدار علی بودند و از ابتدای قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) دشمنان بنی امیه همواره خود را به شیعیان نزدیک می کردند و پس از چندی به کمک آنها به تبلیغات وسیعی علیه بنی امیه دست زدند ، باید بدانیم که اسماعیلیان (قرمطیان) یک جریان مذهبی در داخل شیعیان بودند و فرقی که این جماعت با شیعیان داشتند این بود که اینها به جای ۱۲ امام به ۷ امام قائل بودند یعنی پسر امام جعفر صادق « اسمعیل » را امام هفتم می دانستند و سلسله ی امامان را با وی ختم شده می دانستند . مروج این فکر عبدالله بن میمون القداح بود و خلفای فاطمی مصر خود را از اعاقاب او می دانستند ، بعقیده ی دوزی Duzi و عده یی دیگر از مستشرقین عبدالله بن میمون یکنفر

در نامه‌ای که در سال ۹۷۲ به دولت لاجسا فرستاد می‌نویسد داعیان و مبلغان مخفی ما در تمام حوزه‌های تبلیغاتی و جزیره‌ها حاضرند و به زبانهای مختلف عالم با مردم جهان سخن می‌گویند. این گفته‌ی المعز لدین الله کاملاً صادقانه و مقرون به حقیقت است زیرا در همان ایام بود که داعیان اسمعیلی به اندلس و عراق عرب و قفقج یعنی بلوچستان فعلی و سند یعنی هندوستان و بالاخره

→

ایرانی خالص بود و با ایجاد فرقه‌ی اسماعیلیه می‌کوشید تا هدفهای سیاسی خود را عملی کند. او یاران خود را از بین مانویان، کافران، بت پرستان و اهل علم و فلسفه جستجو می‌کرد و به مبلغین و «داعیان» فهمانده بود که در آغاز کار و شروع به تبلیغ و گفتگو با مردم حقیقت تمایلات خود را آشکار نکنند بلکه با مردم مدارا کنند و با هر کس به زبان مخصوص او صحبت کنند. مبلغین غالباً به صورت بازرگان و طیب به خراسان و دیگر نقاط سفر می‌کردند و همینکه شخصی را مستعد تبلیغ و عضویت می‌دیدند به او چنین می‌گفتند «زینهار دست راست خود را در دست راست من بگذار و با سوگندها و پیمانهای ناگسستی عهد کن که هرگز راز ما را فاش نسازی و به دشمنان ما هر که باشد کمک نکنی و دامی در راه ما نگسترانی و جز حقیقت چیزی به ما نگویی..» پس از آنکه کسی به عضویت جمعیت پذیرفته می‌شد موظف بود که غیر از انجام تکالیف معین و جوهی به صندوق جمعیت بپردازد، کسانی که در مرحله‌ی اول لیاقت و شایستگی خود را نشان داده بودند می‌توانستند تا مرحله‌ی هفتم ترقی نمایند، سران این نهضت خواهان استقلال سیاسی بودند و می‌خواستند در پناه دین هر چه بیشتر مردم مستعد را به سوی خود جلب کنند و برای اینکه بتوانند عده‌ی بیشتری را دور خود جمع کنند با هر کسی به فراخور فهم او سخن می‌گفتند با مردم با ایمان از تقوی و پرهیزکاری و با کسانی که قوای دماغی نیرومند داشتند با دلیل و منطق و با عوام الناس از عجایب و شکفتیه‌ها و با مردم مادی و لامذهب با روش فلسفی گفتگو می‌کردند - پس از آنکه مریدان مراحل مختلف را طی می‌کردند در مرحله‌ی ششم درمی‌یافتند که رعایت فرایض مذهبی نظیر نماز و روزه، حج، زکوة و غیره بهیچوجه لازم نیست و بالاخره در مرحله‌ی نهم شخص کلیه عقاید جازم و قطعی مذهبی را از دست میداد و به صورت فیلسوف متفکری فرزانه درمی‌آمد و در انتخاب روشهای گوناگون فلسفی آزاد بود چون رهبران فرقه‌ی اسمعیلیه به پیروان خود آزادی بیشتری داده و کوشش می‌کردند که آنها را به حقایق زندگی آشنا سازند مورد شماتت و سرزنش مردم متعصب قرار گرفتند تا جائی که آنها را مرتد و خدا شناس خوانده‌اند، پیروان اسماعیلیه که در طول تاریخ به اسامی سبعی، تعلیمی، فاطمی، قرمطی ملاحظه و حشاشین نامیده شده‌اند از برکت سازمان سیاسی و اجتماعی بسیار جالبی که بوجود آورده بودند موفق گردیدند مدت چهار قرن با حکومت بغداد و دشمنان آزادی و استقلال ایران جنگ و مبارزه نمایند. «مترجم»

بخارا و کاشغر یعنی به ترکستان چین قدم نهادند و به تبلیغ عقاید خود مشغول شدند . به همین جهت مردم به آنها تعلیمیان می گفتند .

ابن حزم (متوفی در ۱۰۶۴) که از مرتجمان دست راست و مخالفان سیاسی آنها بود می نویسد که اسماعیلیان مانند قرمطیان اصول عقاید خود را که مبتنی بر ایدئولوژی غیر مذهبی است در همه جا منتشر می کنند . روایت عبدالکریم شهرستانی (متوفی) در ۱۱۵۴ در اجتماعات مخفی اسماعیلیان ۷ درجه تعلیمی و رهبری موجود بود ، و هر درجه معلمها و آموزگارهای مخصوص داشت : مرحله اول و دوم را ممکن بود در يك سال گذرانید ، ولی برای طی هر يك از درجات بعدی تا درجه ی ششم يك سال مدت لازم بود . فقط عده قلیلی از پیروان این مسلک سیاسی و مذهب عمرانی می توانستند به درجه هفتم برسند . پس از ارتقاء به درجه ی هفتم ، شخص کلیه معتقدات قشری و تعصب آمیز را رها کرده و تنها از عقل و استدلال تبعیت می کرد . سران فرقه اسماعیلیه به پیروان خود جامعه شناسی می آموختند ، و با انتقاد از مذاهب و ادیان گوناگون به بیداری افکار کمک می کردند و سرانجام به مانویت خالص ، و آیین آسمانی چینی و ایرانی که در عین سادگی مبانی عقلانی داشت رجوع می کردند .

در قرن نهم در عالم اسلام تمایلات و مکاتب قضائی و حقوقی مختلفی وجود داشت که هر يك روش خاصی برای تأویل و تفسیر و تعبیر و تکامل حکومت و قوانین اسلامی پیشنهاد می کردند . در میان این مکاتب آنها که منحصرأ دعاوی علمی و نظری داشتند دوامی نیافتند و مانند « اوزاعیان » و « ثوریان » به کلی برافتادند و مردم از پی آنها نرفتند ، ولی آنها که برای به کرسی نشاندن عقاید خود از روش تبلیغی پیروی می کردند و راههای عملی به مردم می نمودند به زودی مقتدر شدند و بنیانگذار احزاب و جمعیت های مهم سیاسی گردیدند و تشنگان گشایش و رهایش ، گروه گروه از آنها پیروی کردند .

در بین احزاب و اجتماعات این دوره حنفیها که بیشتر در ایران پراکنده بودند و شافعیها که اکثراً در شامات و فلسطین متمرکز بودند ، جناح راست را تشکیل می دادند و در جناح اعتدالی طاهریان بودند که بنیانگذار جمعیت آنها ابو داود اصفهانی بود (متوفی در سال ۸۸۳) که مدتی دراز در منطقه

قدرت آل بویه به نشر افکار خود مشغول و تنها جمعیتی بود که توانست مدتی دراز اختیار حکومت را به دست گیرد. این جمعیت با تمایلات قاطع خود و با اینکه طرفدار عرف و عادت اسلامی بود، با افکار مترقیانه و منطق و استدلال مخالفتی نداشت و در حقیقت (رادیکال) بود. مالکیان دست راستی و ارتجاعی بودند، به همین جهت حکومت فاطمی مصر شافعیه را بر ایشان ترجیح می داد و به مالکیان مجال رشد و پیشرفت نداده لذا خواه و ناخواه مالکیها به اندلس که مانند سایر مستعمرات اسلامی منحنط و عقب مانده بود روی آوردند. مع هذا اندلسیان هم سرانجام از قرن یازدهم به بعد، به تدریج به اصول دموکراسی آشنا شدند و حتی در قرطبه و اشبیلیه* هم دوجمهوری به طرز ایران تشکیل گردید.

بالاخره حنبلیها جناح افراطی راست را در بغداد به وجود آوردند و هم آنها بودند که با عقاید قشری و جامد خود مشکلاتی در راه اجرای نقشه های مترقی عصر بورژوازی اسلامی (۹۵۵-۱۰۵۵ میلادی) به وجود آوردند. این مکتب که پیروان خود را از بین عقب مانده ترین و بی استعداد ترین افراد جامعه برمی گزید، دشمن بی امان آزادی فکر و سعادت فردی بود و به همین مناسبت در نتیجه اقدامات جنون آمیز و دور از منطق، نامی زشت از خود به یادگار گذاشت، حنبلیها عاقبت الامر پس از سال ۱۱۵۷ که اشاعره و نواصب** مرتجع حکومتها را به دست گرفته بودند به روی کار آمدند و مدت ۱۵۰ سال مردم زیر فشار اندیشه های ارتجاعی آنها بودند*** در آن دوره ترکمنها مقدمات رشد ارتجاع

* شهر سویل در اسپانیا.

** اینان در صفحه های آینده معرفی می شوند.

*** اشاعره و نواصب، پیرو سنت و جماعت بودند یعنی در همه امور از نص قرآن و سنت و روش پیغمبر و جانشینان بلا فصل او پیروی می کردند، در حالی که معتزله و قدریه به تأویل و تفسیر آیات معتقد بودند و در مسائل مختلف مذهبی، فقهی و اجتماعی از عقل و منطق و استدلال تبعیت می کردند. در فاصله بین خلافت مأمون و متوکل یعنی از ۱۹۸ تا ۲۳۲ هجری جمعیت معتزله به اوج قدرت رسید مأمون خود با فلسفه و علم کلام آشنایی داشت و به فرقه های مختلف مذهبی اجازه می داد که با یکدیگر بحث و گفتگو کنند او می گفت که من میل دارم که غلبه بر خصم با برهان و دلیل باشد زیرا غلبه با زور و قدرت ناپایدار و بی دوام است ولی غلبه با حجت و دلیل را هیچ چیز نمی تواند از میان ببرد، مأمون در بحث و گوش دادن به حرف مخالف و استماع دلیل

فئودالیزم را از نو در عالم اسلام فراهم کردند ، چنانکه سلطان سنجر در یک روز فرمان هفتاد تیول و اقطاع را توقیع کرد . از طرفی از قرن دوازدهم به بعد ، احزاب و جمعیت‌های مختلف ، نهضت عقیدتی قدیم خود را از دست دادند و با اجرای شعائر و آداب مذهبی (خواه مذاهب دست راست خواه مذاهب دست چپ) به صورت طبقات و عناصر بی روح و غیرمتحرکی درآمدند ، و روحانیون آنها در ردیف فئودالیزم مغولی قرار گرفتند . و ما امروز بازماندگان این جمعیتها را در کشورهای عربی و هندوستان مشاهده می‌کنیم جمود و تحجر در اسلام از دوره ترکمان و مغولان آغاز شد .

→

خصم نهایت تحمل را داشت ولی از دوره متوکل وضع دگرگون گردید ، این خلیفه مستبد نه تنها معتزله ، بلکه پیروان مذاهب یهود و نصاری و متفکرین و فلاسفه را تحت فشار شدید قرار داده و به دوران آزادی فکر و توسعه علوم و دانشها پایان داد . برای آنکه خوانندگان به اختلاف عظیمی که بین عصر متوکل و دوره‌های قبل وجود داشت واقف گردند کافی است یادآور شویم که در قرن سوم هجری شخص دانشمندی معروف به ابن‌الراوندی (متوفی سال ۳۴۵ هجری) که به گفته ابن خلکان ۱۱۴ تألیف داشته معلوم نیست به چه علت ملحد شده و در مخالفت اسلام کتب زیاد نوشته است و در یکی از کتابهای خود تمام موحدین را رد کرده و نیز کتابی در رد قرآن نوشته است که نام آن « فرید » است حتی او به تمام انبیاء اعتراضات و حملاتی کرده است با این حال و با تمام این کارها نه او را کشتند و نه کبفر دادند در دوره متوکل اشاعره (که از روحانی مرتجعی به نام ابوالحسن اشعری پیروی می‌کردند) روی کار آمدند و «نقل» را بر «عقل» ترجیح دادند به عقیده اشاعره هیچ چیز فی نفسه خوب یا بد نیست شارع هر چه را گفت خوب است خوب می‌شود و هر چه را بد گفت بد می‌شود به عقیده آنها خدا می‌تواند حکم به امر محال بدهد و در عوض عبادت به بندگان خود عذاب و در مقابل گناه جزای خیر بدهد و اگر اینطور کرد بی‌انصافی نیست ولی معتزله می‌گفتند این حرفها درست نیست و خدا بر امر محال نمی‌تواند حکم بکند و قادر نیست که جزای نیکی را بدی بدهد و اگر کرد ظلم و بی‌انصافی است .

شلی پاکستانی در تاریخ علم کلام به اختلافاتی که بین اشاعره و معتزله وجود داشته است اشاره می‌کند و می‌نویسد « یک دفعه شخصی به ابوالهدیل (از معتزله) گفت که در قلبم راجع به قرآن شبهات چندی است که بهیچوجه رفع نمی‌شود . اولاً آیات عدیده‌یی است که باهم متناقض می‌باشند و دیگر در بعضی آیات غلطهای نحوی وجود دارد . » ابوالهدیل بدون اینکه او را کافر و زندیق

←

در سالهای پیش در نتیجه سختگیری و روش افراطی خلفا زمینه برای رشد افکار معقول و منطقی فراهم شده بود ، تجار و بازرگانان یا بورژواها که نخست اجتماعاتی مخفی و مکتوم داشتند ، پس از انقلاب علیه مقتدر عباسی ، حکومت را به دست گرفتند و مدت ۱۵۰ سال فرمانروای بلا منازع ممالک اسلامی شدند . در آغاز این دوره بورژوازی معتزلی ، عدالت و مساوات اجتماعی کمابیش حاکم بود ، ولی از سقوط بورژوازی بزرگ ، عصر انحراف و اجحاف فرا رسید ، یعنی در اواخر دوره بورژوازی ، بدون توجه به ارزش و شخصیت حقیقی افراد ، بورژواهای کلان تمام مقامات و سمتهای مهم را در اختیار دموکراتها و طبقات ممتاز ، قرار دادند و طبقه سوم یا طبقه فرودین جامعه را محروم نگاه داشته بودند .

در این دوره امیران و ملوک با تحمیل مالیاتهای نامشروع و غیرقانونی و جریمهها و عوارض گوناگون ، حکومت بالنسبه دموکراتیک قرن دهم را ،

→

خطاب کند با بردباری در رفع شبهات او کوشید در حالی که محدثین یعنی اشاعره و اهل سنت حاضر به بحث و گفتگو نبودند و اگر کسی از آنها می پرسید که خدا جسم نیست چگونه ممکن است به عرش متمکن باشد در جواب می گفتند «الکلیف مجهول والسؤال بدعة» کیفیت امر مجهول و پرستش هم بدعت است و سؤال کننده ناچار خاموش می شد و اگر اشخاص کنجکاو و دقیقی پیدا می شدند و از اشاعره مسائل غامض مذهبی را سؤال می کردند آنها چون قادر نبودند جواب قانع کننده ای بدهند پژوهنده را ملحد و کافر می خواندند . در حالی که ملحدین و زنادقه اصولا به هیچیک از ادیان و مذاهب معتقد نبودند و فقط از علم و عقل پیروی می کردند حسن رازی در تبصرة العوام اصول عقاید مادیون را چنین بیان می کند «... بدان که این قوم ... جمله شریعتهاودینهای رسل و اخبارگور و عذاب و حشر و نشر و حساب و ترازو و صراط و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب وملائکه و ملك الموت همه را محال وهذیان دانند و گویند که کتب رسل سخن ایشان است و هر که را بدین چیزها که یاد کردیم ایمان بود او را جاهل خوانند و گویند رسولان جمله حکما بودند .» همانطور که نویسنده تبصرة العوام متذکر شده پیروان مکتب مادی از دیر باز جز به مادیات وامور محسوس و معقول بهیچ چیز دیگر توجه نمی کردند و می گفتند چه لازم است که انسان هر چه که مربوط به ماده و وجود است به ماوراء الطبیعه منسوب نماید و در حل و فصل مشکلات زندگی به جای استمداد از سعی و عمل و عقل و استدلال از قوای نامرئی و نامحسوس کمک بخواهد . «مترجم»

در آغاز قرن یازدهم به ارتجاع متمایل گردانیدند . گروهی از آل بویه در فارس هوس تیول و اقطاع کردند و املاک عمده را متصرف شدند حرص و آز و نقض قوانین بیش از پیش در رژیم حکومتی شیوع یافت . در نتیجه این احوال عکس العمل شدیدی از طرف عناصر چپ و ناراضی و زنهاریان (اهل ذمه) فقیر و قشر محروم ملل تابعه اسلامی به ظهور رسید . آنها نیز مانند مسلمانان فقیر می گفتند باید تمام «بدعتها» را بر انداخت و از روش پیشوایان قدیم پیروی کرد .

پس از چندی اشاعره سر بلند کرده به نشر افکار خود مشغول شدند . اینان که پیرو ابوالحسن اشعری (متوفی در ۹۳۵) و از دست راستترین فرقه های آن زمان بودند، معتزله را که آل بویه از آنان بود بدنام ساختند و آنها را به عوام فریبی و دورویی تهمت زدند . این تهمت در اذهان و افکار مؤثر افتاد . کلانتر و سردار صوفیان دست راست ، امام محمد غزالی (۱۰۵۸ - ۱۱۱۱) از لحاظ فکری و ایدئولوژیکی ، و کلانتر و سرکرده رجال دست راست ، خواجه نظام الملک (مقتول در ۱۰۹۲) ، از لحاظ سیاسی و اداری ، به یاری این نهضت ارتجاعی برخاستند . اشعریان گوناگون با استادی تمام برای انجام مقاصد سیاسی خود از نیروی جوان غزان یا ترکمنها استفاده کردند ، و آنها را به غارت کردن عالم اسلام دعوت کردند . این قوم را با آنکه از جهات فکری چند قرن از دیگر اقوام مشرق عقب بودند ، نمی توان به کلی وحشی و دور از تمدن شمرد .

غزها از سال ۱۰۳۷ تحت حمایت و رهبری اشعریان مرتجع ، ری و عراق عجم را متصرف شدند و بورژواها را چابیدند و در سال ۱۰۵۵ بغداد را از چنگ فاطمیان مصر در آوردند و به حیطة نفوذ خود افزودند و پنداشتند که اصول اسلامی قدیم را بار دیگر زنده و احیا می کنند ، در حالی که عملاً باقتل و خونریزی اصول ظلم و استبداد را برقرار کردند . طغرل بیک (۱۰۳۷-۱۱۹۳) پیشوای نظامی این جماعت برای نخستین بار در عمران اسلامی قرون وسطا خود را «سلطان» نامید و جانشینان او نیز خود را سلطان یعنی امپراتور خواندند . املاک بورژوازی را غصب و میان خود تقسیم کردند و در دوران فرمانروایی به کشتارهای فجیعی دست زدند ، و برای آنکه معتقدات ترکمنی و سخیف و ارتجاعی خود را بر مردم تحمیل کنند ، در هر شهر صدها چوبه دار به منظور قتل بقایای بورژواهای بزرگ و فلاسفه نصب کردند . فخرالدین اسعد گرگانی در مقدمه ویس و رامین قتل و غارت موطن خود

یعنی گرگان ، و قلع و قمع بورژوازی آن را که به دست طغرل و به فرمان او اجرا شد در این ادبیات می‌ستاید :

چو روایت‌های سلطان را بدیدند
چو دیو از نام یزدان در رمیدند
از آن دریا که آنجا هست افزون
وزیشان ریخت سلطان جهان خون
کنون یابند آنجا بر درختان
به جای میوه مغز شور بختان
می‌توان گفت که فخر گرگانی برای چند درهم صله و جایزه از یک‌مشت
ترکان خونخوار و صحراگرد و بی‌تمدن که طبقه بازرگان و بورژوا و فاضل
مملکتش را نابود کردند ، باین چند بیت بی‌بو و بی‌خاصیت تمجید می‌کند
و توحش آنها را می‌ستاید قبلاً تملق‌گویی (غضائری) خائن را نیز دیدیم .
به محمود غزنوی گفتند تو که شعرای درجه اول را درغزه جمع کرده‌ای ،
چرا یک پیل بار پول نقد به غضائری می‌دهی که شعر او سست و پست است .
گفت من باین پول قصیده سست غضائری را نمی‌خرم ، بلکه استقلال آل بویه
و احرار ری را می‌خرم و وقتی که روحیه رازیان ضعیف شد و ری را تسخیر
کردم از غارت شهر ری بیش از هزار پیل بار پول نقد به کف می‌آورم . او در
ماه مه ۱۰۲۹ نقشه‌ی خود را عملی کرد و هزاران برابر پولهایی را که
به خائنان ری و شاعران کج طبع بی‌شعور داده بود از بورژوازی و غیر بورژوازی
شهری به شکنجه بیرون کشید . شعرای دوره غزنوی و سلجوقی تقریباً همگی
متملق و چاپلوس و بی‌حیثیت بودند ، تنها در این میان فردوسی و ناصر خسرو
که شیعی و طرفدار آزادی و آبادی مانده بودند ، استثنا هستند * بزرگترین

* ناصر خسرو قبادیانی متوفی در سال ۴۸۱ هجری که عمر پر ثمر و
گرانمایه‌ی خود را در راه مبارزه با تعبد و تقلید و ظلم و جور ستمگران
زمان سپری کرده است خطاب به مرتجعین عصر خود می‌گوید :

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی
علم و عمل مذهب من است و تومی علم نجویی که گاو بی‌عملی
در جای دیگر به مخالفان و دشمنان خود می‌گوید :

رنجیت نبود تا گمانت این بود که من چو تو حمارم
از دورنگه کنی سوی من گویی که یکی گزنده مارم

ناصر خسرو در اشعار زیر آراء متناقض و غیر منطقی ائمه اربعه یعنی
امام شافعی ، حنبلی ، حنفی و مالکی را به باد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید :

شافعی گفت که شطرنج مباحست مدام
کج مبارزید که جز راست نفرموده امام
بوحنیفه به از او گوید در باب شراب
که زجوشیده بخور تا نبود بر تو حرام

مداح غارت و غارتگری «فرخی» بود که اگر دیوان او را به دقت بنگرید شرم آور است، یعنی همه جا از قتل و غارت عباد و بلاد تمجید کرد، و غارت و خرابی را ستود و اعمال مشتی گانگستر را عین دین و ایمان معرفی کرد:

خلاف تو کرده است مأمونیان را به ارک و به تاق سپهد مجاور
خلاف تو رانده است یعقوبیان را ز ایوان سام یل و رستم زر
خلاف تو مالید گرگان جیان را به جوی هزار اسب و دشت سدیور
خلاف تو برکند سامانیان را ز بستانها سرو و از کاخهای در
و همه اینها اشارت به غارتهای تجار خوارزم و سیستان و جرجانیه و مرو
و دیگر دیار اسلام است، حتی در بعضی جایها آرزوی قتل و غارت شام و
مصر می کند:

ژنده پیلان کز بر دریای سند آورده‌ای
سال دیگر بگذرانی از لب دریای نیل
قرمطی چندان کشی کز خونشان تا چند سال
چشمه‌های خون شود در بادیه ریگ مسیل
تا ز جامه سوگواران بر زنان مصریان
همچو زر بخشش تو مست گرداند کفیل
راست پنداری همی بینم که باز آیی زمصر
در فکنده دسرای ملحدان ویل و عویل
وان سگ ملعون که خوانند اهل مصر او را عزیز

بسته و خسته به غزنین اندر آورده ذلیل
بالاخره در سال ۱۰۳۸ شاعر حریص، عیاش، چاپلوس و بدنهاد در
حال عزل و حرمان سر در نقاب خاک کشید و خونریزیها و غارتهایی را که
آرزو داشت شاگردان محمود غزنوی یعنی (سلطانهای) ترک در قرون بعد
عمل کردند و شهر قاهره قدیم در سال ۱۱۷۱ در زمان صلاح الدین به تصرف
ترکمانها درآمد، و این قوم خونخوار بار دیگر گروهی از بزرگان بورژوازی

→

حنبللی گفت که گر آنکه بهغم درمانی
پستهٔ بنک تناول کن و سرخوش به خرام
گر کنی پیروی مفتی چارم مالک
او هم از بهر تو تجویز کند وطی غلام

«مترجم»

مصر را دار زدند و کتابهای حکمت و علوم و فلسفه را در آتش سوختند و مفازه ها و انبارهای تجار را چاپیدند ، چه مدت‌ها بود که حکومت آزاد منشانه خلفای فاطمی مصر در سرایشی انحطاط سیر می کرد . خلیفه فاطمی حاکم بامرالله (۹۹۶-۱۰۲۱) فرمانروای سبکسار مصر به منظور عوامفریبی نه تنها مسیحیان و یهودیان ، بلکه تمام عناصر چپ و انقلابی جهان اسلامی ، یعنی اسماعیلیان حقیقی قدیم را از خود ناراضی و منزجر کرد . در نتیجه این احوال فرقه جدید و عجیب و نوظهوری به نام «درزیه» یا «خیاطان» به وجود آمد . ناچار اسماعیلیان دست راست رئیس فرقه رامخفیانه به قتل رسانیدند و شهرت دادند که به آسمان رفت .

پس از قتل او جانشینانش ، فقط از عنوان خلافت بر خوردار بودند و اداره‌ی حکومت مصر عملادر دست اشراف و بزرگان بی انصاف بود و خلفا و جانشینان خلیفه شیعه بازیچه دست اشراف و متفدین محلی بودند و «برادران دینی» که در مناطق دوردست می زیستند نیز با حکومت مصر سردشمنی داشتند . در نتیجه این اوضاع در سال ۱۰۷۳ یک نفر غلام رومی بدرالجمالی* به عنوان دیکتاتور برای نجات کشور، زمام امور را به دست گرفت .

این مرد ارمنی ، جوانان قاهره را متحد و متشکل کرد و با ایجاد جمعیت «فتوه» تصمیم گرفت با همکاری نظامیان به جنگ ملک‌شاه و ترکان سلجوقی و فاتحان آنی و دارالملك بقراطیان (۸۵۵-۱۰۷۹) و ملاذجرد (۱۰۷۱) برخیزد .

در سال ۱۰۸۰ مأمورین انتظامی عمیدالدوله ، نخست وزیر ترکمن بغداد ، عده‌ای از افراد این جمعیت را که اکثر جوانان و پیشاهنگان بودند توقیف کردند . از جمله یک شاگرد نانوا ، یک شاگرد ماهوتفروش و عده‌ای جوان دیگر به جنگ مأمورین افتادند ، و به وسیله دستگیر شدگان سوابق و دفاتر این جمعیت مخفی کشف شد و معلوم گردید که مرکز فعالیت سیاست آنان شهر قاهره قدیم است و از آنجا این عده برای انجام (شلقه) وظایف محوله ، به نقاط مختلف دیار سلجوقیان و عباسیان اعزام شده‌اند . محل ملاقات این جوانان در مسجد جامع (برائا) زیباترین محلات بغداد بود . حکومت سلجوقیان آنها را پس از دستگیری به تهمت جاسوسی محکوم و مصلوب کرد . در آن روزگار چپترین و انقلابیترین عناصر جهان اسلامی برای مبارزه

* فرمانده کل قوا و وزیر فاطمیان مصر برای کسب اطلاعات بیشتر به دائره المعارف فارسی ص ۳۹۵ مراجعه کنید .

با ترکمانان و غزان در کوهها و مناطق صعب العبور ایران موضع گرفتند و در شگنان و بدخشان بلخ و قهستان خراسان و قارن کوه قومن و دیلمان و قفقاز آشیانه‌های تاریخی قدیم را برای جنگ با دشمن برگزیدند. پیشوای معروف این جمعیت **حسن صباح** (متوفی در ۱۱۲۴) بود که از سال (۱۰۹۰) در کوههای الموت (یعنی همان منطقه‌ی که زیدیان بدان پناه بردند و اسفار بن شیرویه خزانه‌ی خود را که سرمایه‌ی دیالمه شد آنجا نهاد بود) بار دیگر به ساختن استحکامات و قلاع مشغول شده بود. جبال رودبار از ناحیه‌ی دیلمان که در جنوب غربی دریای خزر قرار گرفته است و منشأ دیالمه بود بار دیگر مقرر فرماندهی حسن صباح شد و او از آنجا به وسیله‌ی مأمورین آزموده‌ی خود به خرابکاری و کشتار در دستگاه سلجوقیان و در سراسر حوزه‌ی مسلمین مشغول شد.

حسن با اقدامات خود بار دیگر نهضت قرمطیان را تجدید کرد و جمعیت فداییان را به وجود آورد. غیر از حسن صباح که سمت پیشوایی جمعیت را داشت، هر گروه و دسته یا «بیت» از فدائیان، یک نفر پیشوا و مبلغ داشتند «فدائیان حسن» برای آنکه بتوانند با بزرگان روزگار نزدیک شوند خرقة و لباس کبود صوفیان در بر می‌کردند. صوفیان از سال ۱۰۷۵ در نتیجه‌ی حمایت و تقویت مرتجعین زمان به تدریج رو به فرونی نهادند و در همه جا صومعه‌ها و خانقاه‌ها برپا کردند و پایگاه روحانی ترکمنها شدند. و از اصل، همین صوفیه و شافعیان اشعری مسلک حدود خراسان، تراکمه، و غزها را وارد میدان کرده بودند. تراکمه هم صوفیان را می‌پروردند و مورد حمایت خود قرار می‌دادند. در قرن دوازدهم از طرفی تعداد تکیه‌ها یعنی خانقاه‌ها به میزان قابل توجهی افزایش یافت و از طرف دیگر فدائیان و چاقو کشان، گاه و بی‌گاه از محل اختفا و آشیانه‌های خود به درون مسجدها و کاخها سرازیر می‌شدند تا دشمنان سیاسی و اجتماعی خود را با کارد از پای در آورند. هر گاه یکی از فداییان دستگیر می‌شد، از طرف دولتمندان به شدت مجازات می‌گردید. مأمورین صلاح‌الدین ایوبی موفق شدند که در سال ۱۱۹۱ شهاب‌الدین سهروردی و یاران «زندیق» او را دستگیر کنند، این پیروزی در نظر وزرای او از جنگ صلیبی و خارج کردن بیت‌المقدس از دست مسیحیان بسیار مهمتر بود. در اواخر قرن دوازدهم حکومت ترکمانان سلجوقی روبرو تجزیه نهاد. تازیان باراهنمایی جنگاوران ترکمن، به عزم تسخیر بلاد روم و دور کردن فرنگیان و صلیبیان به تجزیه‌ی دولت سلجوقی مدد رسانیدند، یعنی پس از آنکه

از ترکان سلجوقی برای نیل به مقاصد سیاسی خود استفاده کردند ، در فرو پاشیدن دستگاه سلجوقی و تضعیف آن نیز کوششها کردند .
روی کار آمدن الناصرالدین الله (۱۱۸۰ - ۱۲۲۵) به دستگاه فرسوده خلافت حیاتی نوبخشید . صلاح الدین ایوبی بزرگترین شخصیت سیاسی آن دوران است که کار او از سال ۱۱۶۹ تا ۱۱۹۱ ادامه یافت . او بود که مصر را تسخیر و حقانیت خلافت بغداد را بر مردم تحمیل کرد ، و برای پیش بردن نقشه های سیاسی خود فعالیت های فدائیان را مورد تحسین و ستایش قرار داد . در سال ۱۱۸۳ به تقلید و به هوای دستگاه مصریان جمعیت فتوت و سازمان های مشابه دیگر به وجود آورد ، چنانکه سنیها نیز از سال ۱۱۲۰ جمعیت (اصحاب - الراو المیم) را تشکیل دادند . رؤسای این جمعیت **شلوار فتوت** (سراویل الفتوه) در تن می کردند و غالباً خود خلیفه بغداد الناصرالدین الله این شلوار را به آنها اهدا می کرد .

در همین ایام بود که خداوند جلال الدین حسن نومسلمان (۱۲۱۰ - ۱۲۱۴) پیشوای فدائیان الموت با احترام فراوان از طرف خلیفه بغداد پذیرائی شد (۱۲۱۱) و خلیفه او را بر سلطان محمد خوارزمشاه در سفر حج رجحان نهاد ، چنانکه خوارزمشاه سخت برنجید و در صدد خلع کردن خلیفه برآمد . صلاح الدین ایوبی با پیشوای فدائیان شام رشیدالدین سنان از در دوستی و سازش درآمد و حاضر شد که سازمان تعلیماتی و جاسوسی خود و عده ای از چاقو کشان و عمال زیر دست و تعدادی از کبوتران نامه رسان خود را در اختیار صلاح الدین ایوبی بگذارد . صلاح الدین به دستگیری این عناصر و آلات به تحکیم موقعیت خود توفیق یافت و توانست از نقشه ها و تدبیرهای دشمنان ، قبل از موقع مطلع شود . به همین جهت عده ای از مردم جاهل و بی خبر گمان بردند که خلیفه نهانی با اجنه ارتباط دارد . بر روی هم اتخاذ این تدبیرها از جهت پیشرفت سیاسی سودمند افتاد و در جبهه غرب کار صلیبیان که دشمن صلح و آشتی بودند ، منتهی به شکست شد .

فردریک دوم (۱۲۲۰ - ۱۲۵۰) بزرگترین پادشاه مسیحی اروپا با تازیان در مجمع اتفاق ملل شرکت جست (۱۲۲۹) در آن دوران بیت المقدس نقش سازمان ملل امروز را ایفا می کرد و مرکز اتحادیه ی ملل بود . ولی در منطقه شرق تحریکات دستگاه منحط خلافت ، چنگیز خان را با خوارزمشاهیان در انداخت و آن مردم خونخوار و لشکر تاتار را به سوی مغرب کشانید و در نتیجه این جنایت و سوء تدبیر سرانجام دستگاه فرسوده خلافت عباسی نیز برچیده شد .

فصل دوم

تشکیلات اداری

در قرن دهم خلیفه عباسی معتضد (۸۹۲ - ۹۰۲) يك سازمان نخست-وزیری یا وزارتخانه کل کشور ، برای سراسر امپراتوری اسلامی برگزید . تا قبل از این تاریخ هراستان يك حکمران و يك تشکیلات اداری خاص خود داشت ، ولی پس از تعیین دستگاه نخست وزیری ، کلیه مسئولیتها و به خصوص توجه به اوضاع داخلی عراق به عهده نخست وزیر محول شد. وزیر جنگ چندین دفترخانه داشت که یکی دفترخانه مخارج خلیفه بود که عده ای عضو داشت ، ولی دفتر خزانه داری کل کشور ، عده بیشتری کارمند داشت، علاوه بر این ، اداره مهمی برای رسیدگی به امور ملل غیر عرب و وزارتخانه ای برای تأمین ارتباط وجود داشت که دیوان رسائل وابسته به آن بود و به کارهای سیاسی رسیدگی می کرد. در این دیوان سوابق و پرونده های ملتهای مختلف تابع خلافت بغداد گرد آمده بود. مسئول این دیوان در واقع عمل یک وزیر امور خارجه را انجام می داد . وزارت پست عبارت از يك رشته تشکیلات مخفی بود که عده ای مأمور مخصوص داشت که به نام چشمهای حکومت (عینها . اعیان) ناظر اوضاع هر منطقه بودند و منظمأ گزارشهای مشخص و دقیقی از اعمال اشخاص و اوضاع عمومی منطقه و قلمرو خود به مرکز خلافت می فرستادند .

این وزارتخانه یا دیوان ، کار وزارت تبلیغات را نیز به عهده داشت ، وعده ای از قصیده گوینان که در حکم روزنامه نگاران آن دوره بودند مکلف بودند که با توجه به اوضاع و مصالح حکومت وقت ، مردم را به دلخواه دولت سرگرم

کنند ، و از احوال کشور باخبر سازند. خلیفه غیر از دفتر مخصوص خود ، دفاتر و دیوانهای دیگری را نیز تحت نظر داشت .

حساسترین اداره‌های یعنی مہرداری خلیفه، دستگاه برید و ارسال مراسلات رسمی ، سازمان ضرب مسکوکات ، و دیوان صدقات زیر نظر مستقیم خلیفه کار می‌کرد و نخست وزیر را در آن به هیچ وجه دخالتی نبود .

در قرن دهم در سازمانهای حکومتی عدہ کثیری کارمند مشغول کار بودند و مشغله دولت بسیار زیادتر شده بود در شهر کوچک رقه در کنار فرات در حدود سال (۸۴۳) از وجود يك قاضی ، يك تحصيلدار يا عامل ، يك فرمانده ساخلو يا شحنة ، يك مأمور پست يا صاحب البريد ، يك پيشكار منطقه ، يك فرمانده ژاندارمری نام می‌برند، بدون اینکه از کارمندان زیر دست آنان سختی به میان آمده باشد.^{۲۸}

در دوره پس از انقلاب هر نخست‌وزیری به دارو و دسته و حزب سیاسی خود بستگی داشت ، همینکه نخست‌وزیر جدیدی به روی کار می‌آمد ، تمام مشاغل مهم بر حسب میل و اراده او به شاگردان و دوستان و بستگانش محول می‌گردید . تمام افراد فرقه‌ها و احزاب سیاسی منتظر بودند که به یاری دوستان خود که به زمامداری رسیده‌اند موقعیتی کسب کنند. به عقیده آدامز Mez (مورخ) وضع آن روز دستگاه خلافت ، مانند وضع سیاسی امریکا قبل از آغاز جنگ جهانی بود زیرا در آن دوره در امریکا نیز افراد برجسته احزاب منتظر بودند که حزب و دسته آنها حکومت را به دست بگیرد ، تا در سایه قدرت زمامداران حزبی شغل مهمی به آنها رجوع شود. نباید از نظر دور داشت که این تغییرات فقط در پایگاهها و مقامات مهم مملکتی رخ می‌داد و کسانی که کار غیر مهمی به عهده داشتند ، همچنان در مقام خود باقی می‌ماندند و تابع تغییرات سیاسی نبودند ، یعنی کارمند وزارتخانه محسوب می‌شدند .

عضدالدوله ، برای تقویت یاران خود ، تصمیم گرفت که به کارمندان دولت حتی در ایام مرخصی حقوق پردازد. لیکن قبل از تسلط فاطمیان بهشت حقیقی مستخدمین دولتی شهر قاهره بود و در آن دوره نورچشمیها و شخصیت‌های متنفذ را برای احراز مقامات مهم به آنجا می‌فرستادند . نردبان رتبه‌های متصوفان پیچ و خم زیاد داشت، ولی کارمندان، حقوق کافی می‌گرفتند. در شهر فسطاط یا قاهره قدیم نیز مانند بغداد حساب دقیقی در کار بود و کارمندان بر حسب موقعیت و مقامی که داشتند حقوق می‌گرفتند :

مثلاً نخست‌وزیر هرماه پنج هزار مثقال طلا، وزیر دارائی یا صاحب دیوان ۱۲۰ مثقال طلا، و معاون او صد مثقال طلا، پیشکار ۷۰ مثقال طلا و یک مأمور درجه اول در آغاز کار ۳۰ مثقال طلا درماه حقوق می‌گرفت*.

*** سازمانهای اداری در ایران پس از آنکه شاهنشاهی ساسانی در سال ۶۴۱ میلادی به دست تازیان از پای در آمد در حدود دو قرن مردم ایران زمین از نعمت استقلال سیاسی بی‌نصیب بودند. پس از روی کار آمدن حکومت صفاریان (۲۴۵-۲۹۰) استقلال ایران بار دیگر تجدید گردید ما از تشکیلات سیاسی و اداری حکومت صفاریان اطلاعات زیادی نداریم آنچه مسلم است یعقوب لیث و برادرش عمرو چون از میان مردم برخاسته بودند چندان در اندیشه ایجاد در باری مفضل نبودند ظاهراً یعقوب جز یک دبیر رسایل به نام محمد و صیف و یک حاجب و عده بی‌مأمورین دیوانی و ایلچی و غلام تشکیلات دیگری نداشته است. از دوره سامانیان (۲۶۱ - ۳۸۹) یعنی پس از روی کار آمدن اسمعیل سامانی سازمانهای اداری یا دیوانها بر اساس نوین به وجود آمد. در این دوره دستگاه حکومتی عبارت بود از دربار پادشاهی یا درگاه و دیوانها یعنی وزارتخانه‌ها و ادارات مرکزی که عبارت بودند از دیوان صدارت یا وزارت، دیوان استیفا، دیوان رسائل، دیوان صاحب الشرط و صاحب البرید. دیوان محتسب، دیوان اشراف، دیوان موقوفات، دیوان صاحب الجیش، و دیوان نفقات و چند دیوان دیگر.**

۱ - دیوان صدارت یا وزارت یا حاجب کل مهمترین ادارات مرکزی بود. متصدی این مقام که **خواجه بزرگ** یا صدر خوانده می‌شد در حکم نخست‌وزیر بود و بیشتر فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی کشور تحت نظر او اداره می‌شد وزراء و زمامداران قرون وسطا غالباً مورد غضب سلاطین مستبد زمان خود قرار می‌گرفتند و به فجیعترین وضعی کشته می‌شدند. نظام عقیلی در کتاب آثار الوزرا از قول اکابر زمان خود می‌نویسد «علمدار گو عبرت از نام خود بردار که اولش **عمل** است و آخر **دار**». (یعنی چوبه دار)،

غزالی در نصیحة الملکوک می‌گوید که هیچکس نباید مقام امارت و دیگر امور دیوانی را به عهده بگیرد مگر آنکه کاملاً حق و عدالت را رعایت کند یعنی «... داد بدهد و حق گذارد و به هوای حکم نکند و بر خویشاوند میل نکند و بر بیم و امید حکم نگرداند...»

۲ - دیوان استیفا - دیوان مستوفی یا استیفا از مهمترین وزارتخانه‌های قرون وسطی بود که تمام امور مالی مملکت و تنظیم دخل و خرج به وسیله
←

کارمندان دولت همواره از میان مردم باسواد و معمولاً در بغداد از میان پارسیان (اصطخری) و در قاهره از میان قبطیان برگزیده می‌شدند. آنها غالباً به دوزبان آشنایی داشتند، یعنی غیر از زبان عربی به یک زبان خارجی نظیر

→

مأمورین این دیوان صورت می‌گرفت. دیوان خراج وابسته به این دیوان بود و مالیاتهای نقدی و جنسی را از روی دفترهای معینی از مردم می‌گرفت.

۳- دیوان رسائل (طغراء) در این دیوان کلیه اسناد و مدارک دولتی را نگهداری می‌کردند و اداره‌ی امور دیپلماسی با سایر حکومتها با این دیوان بود، رئیس این دیوان را طغرائی می‌گفتند. عده‌ی در این دیوان به نام دبیر، منشی و کاتب مشغول خدمت بودند.

عنصر المعالی در باب سی و نهم قابوسنامه می‌نویسد: «اگر دبیر باشی باید که بر سخن قادر باشی و خط نیکو داری... و نامه خویش را با استعارات و امثال و آیتهای قرآن و اخبار نبوی آراسته دار... اما هر سخن که گویی عالی و مستعار و شیرین و مختصر گوی.» در دبیرخانه سلاطین نامدار چند تن مترجم که به زبانهای ملل تابعه آشنایی داشتند مشغول کار بودند نامه‌هایی که سلطان برای امر او حکام می‌نوشت ابتدا «نسخت» می‌کردند و نزد پادشاه می‌بردند و پس از حک و اصلاح «بیاض» می‌کردند و پس از توقیع و امضای سلطان رکابداران با اسبی مجهز برای شخص مورد نظر می‌بردند. ناصر خسرو می‌گوید:

پادشاه را دبیر چیست زبان
که سخنتاش را کند تحریر
نیست بر عقل میر هیچ دلیل
راهبر تر ز نامه‌های دبیر

نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله خود ضمن بحث در پیرامون وظایف دبیران می‌نویسد که چون «ماکان» راه عصیان پیش گرفت نوح بن منصور، اسکافی دبیر خود را مأمور کرد که با تاش سپهسالار در دفع غائله ماکان همکاری کند پس از آنکه در جریان جنگ ماکان کشته شد تاش به اسکافی گفت به وسیله کبوتر شاه را از نتیجه جنگ آگاه ساز تا جریان مشروح را به وسیله «مسرع» به اطلاع برسانیم اسکافی بر کاغذی کوچک نوشت «اما ماکان فصار کاسمه والسلام» یعنی «ماکان چون نام خود نابود گردید» چون نامه بامیر نوح رسید از این فتح چندان تعجب نکرد که از این لفظ.

۴ - دیوان صاحب الشرطه که نظارت بر آذوقه و حقوق سپاه و طرز رفتار آنان با مردم، با این دیوان بود.

۵ - دیوان موقوفات - که به کار املاک و اراضی موقوفه و مساجد رسیدگی می‌کرد در کتاب عتبه الکتبه و ذلیفه متصدی دیوان اوقاف گرگان بدینسان تشریح شده است:

←

پارسی یا ارمنی، یا سریانی یا اهوازی و یا قبطی نیز تکلم می کردند. در نظر کارمندان دوره بورژوازی اتهام يك عضو دولت به حیف و میل اموال دولتی بسیار زشت بود. به همین مناسبت اگر کارمندی متهم می شد که مثلاً چیزی را از درآمد

→

« به تفحص احوال اوقاف مشغول گردد و فقها و وقف نامه ها باز طلبد و کیفیت احوال هر يك بدانند و محصولات گذشته معلوم کند تا بکدام کس تعلق داشتست و مصارف آن چگونه بوده است... اگر متصرفان محصول را به مصب استحقاق رسانیده شغل برایشان تقریر کند... و اگر به خلاف این بوده حال بدیوان باز نماید... »

چنین به نظر می رسد که در مورد اوقاف نظارت مخصوصی از طرف حکومت مرکزی اعمال می شده و این سیاست عبارت از این بوده که تشکیلات مذهبی را در اداره سازمان حکومت محدود کنند. در منشورهایی که از طرف دیوان سلطان سنجر صادر می شد می نوشتند که حاکم باید در مصرف اوقاف و طرز اداره آن نظارت کند.

۶ - دیوان صاحب البرید - این دیوان از جهاتی اداره پست قرون وسطاست و وظیفه متصدیان آنها تنها رسانیدن نامه های دولتی نبود بلکه اخبار و وقایع مهم را به طور مخفی به مرکز حکومت گزارش می دادند و از حکام محلی تبعیت نمی کردند بلکه مستقیماً و بلاواسطه با اداره مرکزی مربوط بودند. در ترجمه بلعمی از تاریخ طبری در باره برید چنین آمده است: «رسم برید آن زمان اشتران بودی از منزل به منزل و به هر منزل کسها بودندی که شتران رانیکو داشتی... تا آنگاه که سگزیان (صفاریان) بیرون آمدندی رسم پیادگان پدید آوردند و شتران را برگرفتند «از دوره غزنویان به بعد رسانیدن اخبار مهم به وسیله اسبان مجهز و آماده یی که برای اینکار تربیت کرده بودند صورت می گرفت و مأمورین معینی به نام منهی و جاسوس همواره از وضع و چگونگی امنیت راهها، قدرت فتودالها، وضع عمومی مردم، طرز رفتار مأمورین دیوانی با اهالی اطلاعاتی کسب می کردند و به اسرع اوقات به مرکز گزارش می دادند در تاریخ گردیزی ضمن توصیف احوال عمرو بن لیث می نویسد «... و همیشه منهیان (یعنی جاسوسان) داشتی بر هر سالاری و سرهنگی و مهتری تا از احوال همه واقف بودی...» گاه يك یا چند نفر را با تغییر لباس و شغل به قصد جاسوسی به محلی گسیل می داشتند. بیهقی در تاریخ مسعودی می نویسد که در دوره ی سلطان مسعود غزنوی «... کفشگری را بگذر آموی بگرفتند متهم گونه مطالبت کردند مقرر آمد که

←

بیت المال تلف کرده است، سایر کارمندان به یاری او برمی خاستند و در موقعیتهای مختلف به همکاران خود یاری می کردند .
مثلا اگر کارمندی محکوم به پرداخت جریمه می شد، صندوق مشترك

→

جاسوس بمزاحان است در نزد ترکمانان و نامها دارد سوی ایشان و جایی پنهان کرده است ...»

نظام الملك در سیاستنامه به سلاطین سلجوقی اندرزمی دهدو می گوید «... باید به همه اطراف همیشه جاسوسان روند بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و دارو فروشان و درویشان و هر چه می شنوند خبر می آورند » در جای دیگری می نویسد که پادشاهان که به یکدیگر رسول می فرستند نه مقصود همه آن نامه پیغام باشد بلکه خواهند که بدانند که احوال راهها و عقبهها (یعنی گردنهها) و آبها ... چگونه است... لشکر آن ملک چند است و آلت و عدت به چه اندازه است...» و در فصل دهم سیاستنامه می گوید «... فساد و دست درازی که در مملکت می رود پادشاه می داند یا نمی داند اگر می داند و آنرا تدارک و منع نمی کند آنست که همچون ایشان ظالم است و اگر نمی داند پس غافل است و کم دان ... همه پادشاهان به صاحب برید خبر تازه داشته اند ... »

۷ - دیوان محتسب - این دیوان از جهاتی وظایف کنونی شهرداری را انجام می داد یعنی به وضع عمومی بازار نظارت می کرد و از کم فروشی و گرانفروشی جلوگیری می نمود و نمی گذاشت که دهقانان، پیشهوران و صنعتگران کالاهای فاسد یا تقلبی را به مردم بی خبر بفروشند. بعدها دیوان محتسب حفظ امنیت و آرامش شهر را نیز به عهده گرفت. نظام الملك در پایان فصل ششم کتاب سیاستنامه خود چنین می نویسد « به هر شهری محتسبی باید گماشتن تا ترازوها و نرخها راست دارد و خرید و فروختها نگاه می دارد تا اندر آن راستی رود و در همه چیزها که از اطراف و در بازارها فروشد احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگها راست دارند و امر به معروف و نهی از منکر به جای آرند و پادشاه و گماشتگان وی باید که دست او قوی دارند ... خواجه در فصل سی و چهارم سیاستنامه تأکید می کند که در احوال پاسانان و نوبتیان در بانان باید به طور نهانی و آشکارا مراقبت نمود تا این عده از کارمندان دولت که حفظ و حراست جامعه و دستگاه حکومتی را به عهده دارند تحت تأثیر زور و پول قرار نگیرند. ابن خلدون نیز در مقدمه خود به وظایف محتسب اشاره می کند و از جمله می نویسد که ، آنان باید از تنگ کردن و گرفتن کوجهها و معا بر جلوگیری

←

کارمندان، آن جریمه را می پرداخت. ^{۳۲} در دوره ی بورژوازی، جمعه روز تعطیل
هفتگی کارمندان بود. در اواخر قرن دهم روز پنجمشنبه را هم به جمعه اضافه کردند.
و به این ترتیب تعطیل آنها مانند تعطیل هفتگی انگلیسها دوروزه بود. علاوه

→

کنند و نگذارند که باربران و کشتی رانان بارهای بسیار سنگین را حمل کنند
و باید به صاحبان خانه های مشرف به خرابی تأکید کنند که در مقام تعمیر خانه خود
بر آیند و معلمان مکاتب و مدارس را از زدن کودکان نوآموز بازدارند. ناصر خسرو
علوی اعمال ناروای مأمورین دولتی را مورد انتقاد قرار می دهد و از جمله می گوید:

حاکم در جلوه خوبان به روز	نیمشبان محتسب اندر شراب
خون حسین او بخشد در صبح	وین بخورد زاشتر صالح کباب
اوحدی مراغی نیز به مأمورین فاسد حمله می کند و می گوید :	
دزد را شخنه راه رخت نمود	کشتن دزد بی گناه چه سود
دزد با شخنه چون شریک بود	کوچها را عس چریک بود
همه مارند و مور میر کجاست	مزد گیرند دزد گیر کجاست
گوشت دهقان بهر دوماه خورد	مرغ بریان چریک شاه خورد

۷ - دیوان اشراف. بطوریکه از اسناد و مدارک تاریخی قرون وسطا بر
می آید دیوان اشراف دو وظیفه اساسی داشته که یکی از آنها نظارت و مراقبت
در امور مالی و محاسبات و جمع و دخل و خرج مملکت بوده و از جهاتی با
دیوان استیفا همکاری می نمود. علاوه بر این دیوان اشراف مانند دیوان برید مکلف
بوده که اخبار و اطلاعات سیاسی لازم را به وسیله منهیان و جاسوسان کسب کند
و به حکومت مرکزی اعلام دارد.

۸ - دیوان صاحب الجیش. یکی از مهمترین وزارتخانه ها و سازمانهای
دیوان قرون وسطا بوده چون در این کتاب از این دیوان و وضع افسران و
سربازان قرون وسطا و ساز و برگ و طرز رزمجویی آنان سخن رفته است
به این چند سطر قناعت می کنیم.

۹ - **دیوان قاضی**. یکی از دیوانهای مهم قرون وسطا دیوان قاضی است
که به حل و فصل اختلافات مردم رسیدگی می کرد. مهمترین منابع قانونی اسلام
عبارت بود از قرآن و سنت (یعنی گفتار و کردار پیشوای اسلام محمد ص) و
اجتهاد (یعنی عقاید و آراء فقها در استنباط احکام دین).

در صدر اسلام خلفا و پیشوایان دین به استناد قرآن و سنت و استنباط
خود مایل قضایی را حل و فصل می کردند ولی پس از آنکه حوزه قدرت مسلمین

←

بر یکشنبه که تعطیل مسیحیان است ، شنبه را هم که تعطیل یهودیهاست بدان علاوه می کنند .

شخصیتهای مهم از خلیفه وقت القاب و عناوینی می گرفتند تا رشته ارتباط خود را بامقام خلافت نشان دهند . ملوک خراسان و سیستان و طبرستان و غیره از دیرباز از دربار چین (فنفوران خاندان طان) القاب و عناوینی می گرفتند ، بعد ها این روش از طرف خلفای عباسی تقلید شد و آنان نیز القابی مطمئن به عمال و کارگزاران خود اعطا می کردند .

در قرن دهم امرا و امنای دولت ، اغلب از بین خانواده های اشراف انتخاب می شدند . در آن دوره رجال ، مانند انگلیسهای قرون اخیر ، به اصالت خانوادگی اهمیت فراوان می دادند . فرزند ابن مقله نخست وزیر خلیفه ، مدت ۱۸ سال کارهای پدر خود را عهده دار بود ، و رجال خاندان ابن الخاقان در طی ۷۰ سال چهاربار به وزارت رسیدند ، و خانواده ابن الفرات در طول ۵۰ سال چهار



وسعت گرفت فقهای عالم اسلام با توجه به احکام کلی قرآن و اعمال و اقوال پیشوای اسلام و جانشینان او و با توجه به قوانین روم و ایران و سازمانهای قضایی این دو کشور متمدن کهنسال به تدوین قوانین فقه اسلامی همت گماشتند تا روی کار آمدن بنی امیه کمابیش حکام و قضاتی که به نقاط مختلف گسیل می شدند از نعمت استقلال بر خودار بودند ولی از دوره بنی امیه به بعد کسانی بر مسند قضا می نشستند که در صدور احکام قضایی مصالح دستگاه خلافت را نیز مورد توجه قرار دهند در دوره بنی عباس بیش از پیش دستگاههای قضایی تحت تأثیر سیاست و منافع خلفا قرار گرفت طبری می نویسد که «از مالک بن انس فتوی خواستند که در عین بیعت ابی جعفر (منصور) آیا می توانیم محمد بن عبدالله الحسن را متابعت و یاری کنیم او چنین فتوی داد : شما ابو جعفر را به اکراه و اجبار بیعت کردید و اشخاص مجبور معذورند ، مردم همه به محمد گرویدند و مالک گوشه نشینی اختیار کرد این . فتوی سب خشم خلیفه بر او شد ، او را با تازیانه سخت نواختند بطوریکه دست او از کار افتاد .»*

با اینحال در تمام دوران بعد از اسلام چه در حوزه قدرت خلفا و چه در دستگاه سلسله ها و حکومتهایی که در ایران زمام امور را در دست داشتند عده یی از روحانیان و دادرسان محاکم با کمال شجاعت و وظیفه خود را انجام می دادند و از قدرت خلفا و سلاطین بیمی نداشتند . مترجم

* - از کتاب پرتو اسلام اثر اسلام احمد امین ترجمه آقای خلیلی .

بار برمسند وزارت نشستند . ابن العمید وزارت عمادالدوله اولین امیرالامرا آل بویه دربفداد را تمهد کرد ، و بعد ها پسر و نوۀ او به وزارت رکن الدوله رسیدند . خاندان ابن واهب که در اصل نسطوری بودند مشاغل مهمی در طی ده نسل به عهده داشتند و در میان آنها چهار تن به وزارت رسیدند . معمولا وزرا بسیار غنی و متمول بودند . علی بن الفرات بودجه سالیانه‌ای به مبلغ ده هزار دینار (معادل ۱۴۰ هزار فرانک طلای ژرمنیال Germinal) در اختیار داشت و با این پول سرشار ، خود و خانواده‌اش در رفاه و آسایش می زیستند . مشاورین و نزدیک به پنج هزار کارمندی که دستگاه وزارتت او را اداره می کردند ، از این محل از پنج سکه تا صد سکه طلا حقوق می گرفتند . در این دوره وسایل زندگی و مواد غذایی لازم را به وسیله‌ی فروشگاههای مخصوص در اختیار کارمندان قرار می دادند .

در آشپزخانه این وزیر ، روزانه ۹۰ گوسفند ، ۳۰ بزغاله ، دو یست جوجه خروس ، دو یست کبک اهلی و دو یست کبوتر طبخ می شد ، و پنج نانوا شب و روز مشغول کار بودند .

در سال (۹۲۳) ابن الفرات دربفداد يك بیمارستان مجانی جهت کارمندان خود بنا کرد که هر ماه سه هزار فرانک طلا مخارج آن بود .

فصل سوم

قاضیان و وکیلان دادگستری

بر خلاف مشاغل عمومی و کشوری که نا مسلمانان ، نظیر پارسیها ، یهودیان و مسیحیان ، نیز می توانستند در آن شرکت جویند قاضیگری و رسیدگی به دعاوی مردم منحصرأ به مسلمانان واگذار می شد و پیروان ادیان و مذاهب دیگر از ، گروه خودشان یکی را برای قاضیگری و دادرسی برمی گزیدند. در ممالک اسلامی ، خلیفه شخصأ از میان جمعی از مجتهدان يك نفر را به عنوان قاضی برمی گزید . هر قاضی ممکن بود روزانه ، پنجاه پرونده رسیدگی و دادرسی کند. محضر قاضی در مسجدهای بزرگ یا مسجد جامع قرار داشت و جریان دادرسی علنی بود. غیر از دعاوی مربوط به صاحبمنصان عالیرتبه پلیس و دعاوی جزائی ، قاضی به کلیه اختلافات رسیدگی می کرد . در دستگاه خلفای فاطمی مصر ، مهمترین محاکم قاهره قدیم در جامع عمرو عاص تشکیل می شد . قاضی القضاة با جامه های سیاه و کلاه مشکی و بلند و شمشیری مخصوص در مقر خود که از بالشهای ابریشمین پوشیده شده بود ، جلوس می کرد و در اطراف او سوگند خورده ها و پنج مأمور اجرا و چهار عضو دفتری هر يك در جای مخصوص خود می نشستند .

سابقاً طرفین دعوی ، در مقابل قاضی می ایستادند و طرح دعوی می کردند ، ولی از قرن دهم همه اصحاب دعوی ، اجازه نشستن داشتند . حقوق کارمندان قضایی به قرار زیر بود :

در سال ۹۱۲ رئیس دفتر قاضی در بغداد هر ماه سیصد سکه طلا ، مأمور

اجرا ۱۲۰، دا روغه و محتسب که در مدخل محکمه به دعاوی کوچک رسیدگی می کردند همه ماهه صدسکه طلا حقوق می گرفتند^{۳۶}.

غیر از قاضیگری شغل دیگری در محاکم بود به نام عدلگری که صاحب آن در محاکم و دادرسیها در حکم مصدق و معترف در جریان دادرسی شرکت می کرد، در آغاز امر شرافتمندترین افراد از طبقه بورژوا به مقام « عدل » انتخاب می شدند. از قرن نهم به بعد محاکم هر ۶ ماه یکبار اشخاص ذیصلاحیت قلمرو خود را به منظور عدلگری معرفی می کردند، چنانکه در بصره که بندر گاه و مرکز بورژوازی بود ۳۶۰۰۰ نفر به نام عدل یا فرد صالح معرفی شدند. ولی فقط از نیمی از این عده به منظور عدلگری دعوت به عمل می آمد. در قرن دهم عدلگری هم به صورت شغلی در آمد و معمولاً عدول از طرف خلیفه وقت انتخاب می شدند. در سال ۹۱۲ یک هزار و هشتصد نفر به عنوان عدل در بغداد انتخاب شدند، در حالی که خلیفه الحاکم بامر الله در مصر، برای سراسر مصر ۱۲۰۰ نفر بورژوا را به عدلگری انتخاب کرد. با گذشت زمان شغل عدل به ابتدال گرایید و این مقام در معرض خرید و فروش قرار گرفت، به طوری که از این پس برای احراز این مقام، شرافتمندی و حسن سابقه دیگر ضرورت نداشت، بلکه فقط ثروت و علاقه زمامداران وقت برای انتخاب اشخاص به این سمت کافی بود که یک نفر پارسی، یهودی، صابی، قبطی یا نسطوری بر مسند عدلگری جلوس^{۳۷} کند. از این دوره به بعد بازرگانان، تجار بزرگ، و صرافان با جدیت، تکاپو می کردند تا عنوان افتخار آمیز « عدل » را به کف آورند.

بعضی به غلط تصور کرده اند که در ممالک اسلامی شغل وکیل دادگستری در قدیم وجود نداشته است. بی شک توجه این اشخاص بیشتر معطوف به وضع اجتماعی ممالک اسلامی در قرن ۱۹ بوده است در حالی که ما مدارک و اسناد بسیاری در دست داریم که در قرن دهم و یازدهم و دوازدهم، نه تنها در ممالک اسلامی، شغل وکالت عدلیه وجود داشته، بلکه نیمکت وکلای دعاوی همواره از عده ای وکیل زاید احاطه شده بود.

ابن الاخوه می نویسد که « کثرت عده وکلای عدلیه بلاد، مصیبت عصر ماست، زیرا که اکثر آنها مردمانی فاسد و مغرضند، از دو طرف دعوی پول می گیرند و از قدرت بیان و اطلاعات حقوقی خود برای به کرسی نشاندن دعاوی بی اساس استفاده می کنند. گاه جانب حق را برای تأمین منافع خصوصی نادیده می گیرند، با تلاش و تکاپوی خود در محاکم، وجدان و

فکر قاضیان را از حق منحرف می‌سازند . « سپس ابن الاخوه می‌نویسد :
 « هر مرافعه و دعوایی بدون وکیل زودتر رسیدگی می‌شود . چنانکه امروزه
 (مقصود قرن سیزدهم است) حتی الامکان قاضیان از دعوت وکلا ، خودداری
 می‌کنند ، مگر در مورد کسانی که به علت بیماری ، پیری و به خاطر این که
 زن هستند ، آمدنشان در محاکم امکان پذیر نیست . هنگامی که در يك دادرسی
 پای مجنون یا صغیر در میان باشد قاضیان مکلفند خودشان يك نفر را به
 نام وکیل انتخاب کنند . « صحت گفته‌های ابن الاخوه پس از فساد طبقه
 بورژوازی و در اواخر قرون وسطا بیش از پیش به چشم می‌خورد ، زیرا در
 این دوره طبقات متنعم جامعه اسلامی قدیم در عین غنا و ثروتمندی از اینکه
 عده‌ای به نام سردفتر (صاحب محضر) ، عدل ، و وکیل دعاوی دورادور آنها
 باشند لذت می‌بردند .

ابن الاخوه می‌نویسد : « در روزگار ما (قرن سیزدهم) عده زیادی از
 مسلمانان به فراگرفتن علم حقوق مشغولند و می‌کوشند تا در علوم قضائی
 استاد و زبردست شوند به حدی که امروز کمتر ناحیه‌ای می‌توان یافت که از
 چندین مفتی و حقوقدان بی‌نصیب باشد^{۴۰} . »

این آشفتنگی و ازدحامی که ابن الاخوه از آن شکایت می‌کند ناشی از
 این بوده که کسبه جزء ، کارگران و حتی کشاورزان همواره آرزو داشتند
 که فرزندان خود را به فراگرفتن علم حقوق وادار کنند . از طرف دیگر کلیه
 کسانی که شغل آزاد داشتند ، یا سمت و موقعیتی در سازمانهای دیوانی احراز
 کرده بودند ، سعی می‌کردند که فرزندان را به جای خود بنشانند ، مخصوصاً
 قاضیان در این مرحله توفیق بیشتری کسب کردند و در حقیقت سلسله‌ای تشکیل
 دادند ، چنانکه در قرن نهم و دهم از خاندان ابوالشوارب در طی دو قرن ۸
 قاضی القضاة و ۶ قاضی درجه دوم کار محاکم را اداره می‌کردند . (ابوبرده)
 نیز از سال ۹۴۷ میلادی به بعد منصب قاضی القضاة شیراز را منحصر به خاندان
 خود کرد ، و از سال ۱۰۱۰ که یکی از اعضای این خانواده قاضیگیری شهر
 غزنه را در افغانستان فعلی برعهده گرفت اولادش تا دو قرن برسر این کارماندند .
 افراد این خاندان موقعشناس و سازشکار بودند و خود را با کلیه نوسانات
 سیاسی هماهنگ می‌ساختند .

همین خاندان ابو برده طی سه قرن یعنی از قرن دهم تا قرن دوازدهم
 میلادی شغل سرقاضیگیری و کدخدایی شهر شیراز را توأماً در دست داشتند و
 در این دوره سرای آنها هم کاخ دادگستری و هم شهرداری شیراز بود ، به طوری

که ابن‌البختی متذکر شده است . در کاخ دادگستری این خاندان ، سوابق و پیشینه‌ها و پیشنویسها و صورت مجلسها و پرونده‌های چند قرن بایگانی و ضبط شده بود . مردم می‌گفتند که این خاندان در کار خود مهارت و استادی دارند . و به طرز رفتار قضات درجه دوم، سوگند خوردگان، سر دفتران و کلای دعاوی بامردم با دقت نظارت و رسیدگی می‌کنند و علاوه به فارس به هر شهری که قدم می‌نهند دادگستری آنجا را در اختیار خود می‌آورند .

در قاهره قدیم شغل سر قاضیگری (قاضی القضاة) هشتاد سال در خاندان (النعمان) باقی ماند ، به محض این که یکی از افراد این خانواده‌ها قاضیگری منطقه‌ای را در دست می‌گرفت سعی می‌کرد که نه تنها کلیه مراکز قضایی قلمرو خود را منحصراً به دست ایادی و عمال خویش بسپارد بلکه کوشش می‌کرد ، که در کشورهای مجاور نیز عمال خود را به کار قضا بگمارد چنانکه سر قاضیان قاهره قدیم ، در عصر خلفای فاطمی تمام محاکم شام و حجاز و یمن را تحت اداره و تصرف خود در آوردند و دولتهای وقت نه تنها با این کارها مخالفتی نمی‌کردند بلکه برای تأمین منافع سیاسی خود با این نوع اقدامات روی موافق نشان می‌دادند زیرا که قاضیان و فرودستان آنها عموماً از یک « مذهب » یا حزب سیاسی بودند و دولتها سعی می‌کردند که فقط آن حزب محبوب خود را در همه جادست اندر کاردارند ، و مفتیان یعنی استادان حقوق را که از آن حزب به خصوص نیستند از کارها دور دارند و به طور غیر مستقیم از پیشرفت آنها مانع آیند و به زبان دیگر احزاب غیر دولتی را پرورش ندهند .

فصل چهارم

باج و خراج و شکل وصول آن

در اصل حقوق اسلامی سه نوع مالیات شرعی وجود دارد : اول ده يك يا خراج زمين كه زكوة يا عشر مى ناميدند. دوم حقی كه (صدقه) نامیده می شد و هر مسلمانی به منظور كمك به بینوایان می پرداخت . سوم سرگزیت یا جزیه كه ملل تحت الحمايه اسلام نظیر حرانیان ، ارانیان ، سفدیها ، زردشتیان ، شمنان ، صابیان ، ارامنه ، گرجیها ، نسطوریان ، ملكائیان ، مارونیان ، سامریان ، جهودان و یعقوبیان یا قبطیان به جای خدمت نظام وظیفه می پرداختند . کلیه مالیاتهای دیگری كه در نتیجه تكامل طبیعی تمدن به وجود آمده بود ، از نظر حقوقدانان و عامه مردم تحمیل و تجاوز به جامعه مسلمانان و چون بدعت تلقی می شد ، به این ترتیب مالیاتهای غیر مستقیم ، مالیاتی كه از مشروبات الكلی و فواحش گرفته می شد و حقوق گمرکی و غیره در نظر عامه مردم نامشروع بود .

گاه و بیگاه ، بعضی از زمامداران ، به قصد عوامفریبی و یا پیروی از روش صدر اسلام چندی از گرفتن مالیاتهای غیر مشروع خودداری می کردند ، ولی همینكه موقعیت سیاسی آنها تثبیت می شد ، بهانه ای به دست می آوردند و بار دیگر به گرفتن مالیاتهای گوناگون و گاه به اخذ مالیاتهای بازپس مانده برمی خاستند . در حالی كه فارس كه میان دهقانان یا مالكان خرد و بزرگ منقسم بود سر مشق خراجگزاری بود . مصر كه مردمش فلاح یعنی بزرگ روزمزد بودند ، سرمشق باجگیری به قلم می آمد . آنجا در قرن دهم ، یازدهم ،

دوازدهم ، و سیزدهم از همه چیز باج می ستانیدند و به قول هقریزی باجگیران مصر به جز از هوا که مردم استنشاق می کردند از هر شیء دیگر باج می خواستند .

به علاوه مؤدیان ناگزیر بودند هشت درصد به عنوان ربح مال و ده درصد به عنوان حق صرف پول و حق در مگزینی و یک درصد بابت حق مهر (یا فتنه) یعنی کلاً ۱۹ درصد فرع زائد بر اصل پرداخت کنند .

ابن مدیر در قرن نهم و ابن نسطوریوس در قرن دهم از بنیانگذاران این اجحافات بودند . در سال ۸۱۵ نسا جان قبطی شهر تیس بطریق و پیشوای مذهبی خودشان که از آن حدود عبور می کرد از سنگینی باج شکایت کردند و گفتند امسال پنج برابر حق عادی از ما باج می طلبند . به طوری که یکی از نویسندگان عرب نوشته است ، عوارض و مالیات در مصر بسیار سنگین است ، مخصوصاً در تیس و دمیاط که بر کرانه رود نیل قرار دارند . این مالیات طاقت فرساست ، بومیان مصر و قبطیان یعنی ترسایان مصر قبل از کسب اجازه رسمی حق نداشتند به دلخواه خود یک قطعه «شتا» که قماش بود از نخ کتان به بافند . «مأموران» آنها را ملزم می کردند که محصول کار خود را در موعد مقرر به نمایندگان اداره دولتی مخصوص تحویل دهند تا مأموران رسیدگی کرده و بر آن قماش تمنا بزنند . سپس مأموران مخصوصی به بسته بندی پارچه ها می پرداختند و آنها را در صندوقها می نهادند و مهر مخصوص دیوان را روی آن می زدند . این مأموران همه از کیسه پیشهوران قبطی گذران می کردند . نا گفته نماند که بازرسان و مأموران گوناگون وصول باج و حقوق راهداری نیز در سراسر نیل از مناطق جنوبی مصر که «صعیه» است تا اسکندریه ، مترصد و مشغول کار بودند . مقدسی می گوید من یکی از باجگیران تیس را دیدم که از راه وصول این عوارض روزانه ده هزار و هشتصد فرانک طلا به دست می آورد . این گمرکخانه را «رصد» می گفتند و این لفظ هم مانند Recette فرانسه محرف (رصد) ساسانیان است . سرزمین عراق از این نوع عوارض و مالیاتهای زائد بر اصل تا قبل از نیمه دوم قرن دهم میلادی معاف مانده بود ، لیکن در دوره حکومت آل بویه ، عضالدوله (متوفی در ۹۸۷) از جمله عوارض نو بنیاد باجی بر «یخ» مصرفی مردم و بر «قز» یا کج ابریشم نهاد که خورده بورژواهای جامعه از این قز می پوشیدند . و بدین منظور جا به جا رصد گاههایی از طرف پادشاهی بنیاد کردند .

در سال ۹۸۵ دیوان از پارچه های قز و کرباس ده درصد مالیات مطالبه

کرد ، و این بدعت مورد اعتراض شدید بغدادیان شد . حکومت موقتاً از تصمیم خود عدول کرد ولی در سال ۹۹۸ باردیگر در مقام اخذ همین مالیات برآمد ، در نتیجه بار دیگر مردم پیاخاستند ، برج و بارو و حتی ارك بغداد را به تصرف درآوردند و در بایگانی ادارات مالیاتی ، آتش افکندند . ولی این بار حکومت در ایستاد و مخالفان را سرکوبی کرد ، مع الوصف دولت از باج کرباس که برای جامعه فقرا و کفن مردگان به کار می رفت صرف نظر کرد و فقط ده درصد از پارچه های ابریشمی باج خواست . از این پس پارچه ابریشمی فقط با علامت و مهر اداره مالیات قابل خرید و فروش بود .

در سال ۱۰۳۳ عموم مردم از افزایش باج نمک به سختی نالیدند ، و اعلانات دولتی را که بدین منظور بر در مسجدها الصاق شده بود ، پاره کردند بر دولت ثابت شد که بومیان عراق عرب که به قول ابن المعتز شاعر ، مشتی « زندیقند » با قبطیان مصر فرق دارند و آسان آسان در مقابل تحمیلات مالیاتی نمی خمند .

در عراق عجم و فارس ، مسلمانان در برابر بدعتها و تحمیلات مالیاتی جدید به مراتب بیش از بومیان عراق عرب ایستادگی می کردند ، در حالی که رعایا و فلاحان شام و فلسطین مانند برادران مصری خود در برابر اجحافات گوناگون مالیاتی صبر و شکیبایی بیحد نشان می دادند .

در شام و مصر باجگزاران آن قدر افتاده و قفا خور بودند که دفاتر و خزانه مالیات در دیوان مسجد قرار داشت . در جامع قاهره قدیم صندوق را کنار منبر نهاده بودند و اطراف آن را به درهای آهنین ، استوار می داشتند ، فقط شامگاهان پس از رفتن مأموران درش را می بستند .

تاسال ۹۸۰ کشاورزان شمال سوریه تحت فشار شدید آل حمدان بودند . گروهی فتودال کرد نظیر بسیاری از امرای آن دوره خود را از تخمه و نژاد ملوک یمن معرفی کردند ، ولی مانند تمام اریستو کراتهای زمینخوار ، آنها که در موصل موطن خود به رعیتنوازی مشغول بودند ، خود را پدران قوم می خواندند ، و در حلب مو را از ماست کشیده و کشاورزان را به کاشتن پنبه و کنجد و موادی که قابل انباشتن و احتکار به منظور گرانفروشی باشد وادار می کردند ، و از کشت موادی که مصرف روزانه دارد ، منع می فرمودند .

در ماوراءالنهر و خراسان به عکس ، اخذ مالیات باروش ملایمتر صورت می گرفت . این وضع تا قرن دهم دوام داشت ، ولی از قرن یازدهم حکومتها

حرص و ولع و دقت بیشتری در جمع مالیات نشان می‌دادند . در حدود سال ۹۵۰ حکومت مصر هر سال ۴۵ میلیون فرانک طلا از خلق مالیات می‌گرفت . صدسال بعد در دوران وزارت ابن کلیس یهودی میزان مالیات سالانه به ۵۶ میلیون فرانک طلا بالا رفت^{۴۹} .

در آغاز دولت بوئیان (آل بویه) عایدی سالانه دیوان به ۳۳ میلیون فرانک سر می‌زد ، درحالی که قبل از انقلاب بغداد ، در سال ۹۱۸ ، آن مالیات فقط حدود ۲۹ میلیون فرانک طلا بود . ولی عضالدوله بران میزان قناعت نکرد و مالیات دولت را تا ۵۴ میلیون فرانک طلا بالا برد .

روستاییان در آخر بهار بعد از ۱۱ م حزیران (ژوئن) سال رومی یعنی براساس نوروز معتضدی که در سال ۸۹۴ توسط خلیفه بغداد معتضد تعیین شده بود ، و به آخر جوزا و خرداد ماه فعلی می‌افتاد خراج می‌پرداختند و آن را آغاز سال کشاورزی می‌شمردند . تازه خراج در سراسر کشور یکسان اخذ نمی‌شد ، زیرا که نصاب آن بر حسب استعداد زمین فرق می‌کرد . همه ساله در موقع مقرر مأمور وصول مالیات یایک نفر از زیاب به تقویم اراضی می‌پرداخت و به یاری چندتن « گزیر » یعنی مأمور ژاندارمری در مواردی که خراج گزاران از پرداخت مالیات سرباز می‌زدند ، آنها را دستگیر و زندانی می‌کردند . سعدی کینه خراج گزاران را نسب به گزیر « ژاندارم » و مأمور مالیه به خوبی درین حکایت وصف می‌کند :

گزیری به چاهی در افتاده بود	که از هول وی شیرنر ماده بود
بداندیش مردم به جز بدندید	بیفتاد و عاجز تراز خود ندید
همه شب ز فریاد وزاری نخفت	یکی بر سرش کوفت سنگی و گفت
تو هر گز رسیدی به فریاد کس	که می‌خواهی امروز فریادرس
همه تخم نامردمی کاشتی	به بین لاجرم بر که برداشتی
که بر جان ریشتم نهادم رهمی	که دلها ز ریشتم بنالد همی
توما را همی چاه کندی به راه	به سر لاجرم در فتادی به چاه

و شیخ درین مقام خود را وکیل الرعایا دانسته و آن ژاندارم و خراج ستان را نکوهش فرموده است . در مواردی که محبوسین و زیان دیدگان خود را بی تقصیر می‌دانستند ، می‌توانستند به (دیوان مظالم) شکایت کنند . قانوناً از زمینهای دیم به نصاب ده یک و از زمینهای که آبیاری می‌شد به نصاب نیم ده یک ، مالیات می‌گرفتند * و عملاً بیش از دو برابر این نصاب خراج درمی‌آوردند . باغهای میوه و موستانها تا قرن دهم هیچ گونه مالیاتی نمی‌دادند ،

ولی از سال ۹۱۵ محکوم پرداخت مالیات سنگینی شدند . از دستگاههای عساری یعنی آسیابهای روغنگیری و دستگاههای گلابگیری یعنی تقطیر گلسرخ نیز گرفتن باج و حقوق دیوانی معمول شد . در قرن نهم هنوز به کشاورزان ظلم و ستم بسیار رومی داشتند و برای گرفتن مالیات آنها را زندانی می کردند . گاه به ضرب چوب و فلک و شکنجه های بدنی از آنها خراج می گرفتند ولی از آغاز وزارت علی بن عیسی نخست وزیر مقتدر خلیفه ، یعنی از سال ۹۱۹ به بعد ، این طرز خراجگیری منسوخ شد و اگر تصادفاً ، بعضی از مأمورین به این قبیل وسایل ناجوانمردانه برای اخذ مالیات متوسل می شدند از طرف مردم به آنها شدیداً اعتراض می شد .

با اینکه از لحاظ مقررات اسلامی مجوزی برای اخذ باج و حقوق گمرکی وجود نداشت ، مأمورین از هر نوع کالایی مالیات می گرفتند و برای اجرای نقشه خود ، در تمام بندرها و سرحد ها ، رصد یعنی گمرکخانه می ساختند . بنا به گفته ابن جبیر کالاهای مختلف و مسافران را به طرزی غیر قابل تحمل تحت بازجویی و تفتیش قرار می دادند ، الفاظ دوانه douane و تعرفه Tarif فرانسوی به معنی حقوق گمرکی و تعرفه گمرکی از لغات عربان صقلیه و اندلس مأخوذ است .

حقوق گمرکی بر حسب ارزش اشیاء تعیین می شد و میزان عوارض بر حسب جنس ، از ده درصد تا دویست درصد فرق می کرد . بعضی از ممالک از برخی از کالاهای داخلی حمایت می کردند و از ورود بعضی مواد جلوگیری می کردند . بعضی از وزرا از محصولات داخلی حمایت می کردند و برخی برخلاف به آزادی مبادلات معتقد بودند ، در گمرک از ورود اسلحه و غلام و مکاتبات جلوگیری^{۴۰} می شد

در قرن دوازدهم مسافرینی که در اسکندریه ، یعنی در منطقه قدرت صلاح الدین ایوبی پیاده می شدند ، مکلف بودند که به سؤالات پلیسی که از طرف مأمورین مالیاتی معرفی می شد پاسخ بدهند . این مأموریت از هر يك از مسافران اطلاعات کاملی کسب می کردند .

* در اسلام خراج (impot) را به زور سرنیزه می گیرند ، ولی زکوة را مؤمن به میل و رغبت می دهد .

* همان طور که (مقتدر) لوئی ۱۶ فرانسه را به یاد مورخ می آورد علی بن عیسی نخست وزیر او ، مورخ را به یاد نکر ، نخست وزیر لوئی ۱۶ می اندازد - هر دو سعی کردند خراج را از صورت فتودالی به صورت بورژوازی در آورند . (دکتر مظاهری)

فصل پنجم

وضع زنهاریان

نامسلمانانی که پشت در پشت یعنی در طی سالیان دراز در خاک اسلام می‌زیستند « ذمی » خوانده می‌شدند ، ولی از لحاظ حقوق‌سکنی با زنهاریان یا (مستأمنه) که اجنبیان باشند ، فرق کلی داشتند . به موجب عهد نامه‌ای که داشتند می‌توانستند در پناه حکومت اسلامی به زندگی خود ادامه دهند . فقط « اهل الکتاب » یعنی بعضی از ملل شرق که مذهبشان از منبع وحی پیغمبری و دفتر تقدیر آسمانی سرچشمه گرفته بود ، می‌توانستند در صف ملل ذمی وارد شوند . بنابراین مشرکها و ستاره پرستها جزء ملتهای ذمی محسوب نمی‌شدند . اقوام و ملتهای گوناگونی نظیر نسطوریها ، یعقابه ، ملکیان ، ارمنیان ، گرجیان ، قبطیان ، نوبیان ، سامریان ، خزریان و غیره ، و صائبه : یعنی یزدانپرستان شرق ، مانند سغدانیان و کلدانیان و پارسیان و زردشتیان سغدو خوارزم ، فرق مختلف یهودی و انواع مانوی در عداد اهل ذمه قرار داشتند و مذهبشان آزاد و مجاز بود .

اینک وضع بعضی از آنها : اولاً ترسایان - از دوره ساسانیان به بعد ، کلیسای نسطوریان به رسمیت شناخته شد و رئیس آن را « جاثلیق » می‌نامیدند . در عهد اسلام یعقوبیان و ملکائیان یعنی آنها که به قیصر روم به چشم پاپ می‌نگریستند نیز به رسمیت شناخته شد و هر کدام زعیمی برای خود تعیین کردند که خلیفه نیز او را جواز اقامت ارزانی فرمود .

ترسایان نوبه ، با اینکه در خاک اسلام می‌زیستند ، در حکم زنهاریان

بودند، و به پادشاه نوبه گرویده و از نوعی (کاپیتولاسیون) برخوردار بودند. اما **جهودان** ، آنها که در شرق فرات سکونت داشتند ، از عهد ساسانیان باز خلیفه‌ای داشتند به‌عنوان (رأس الجالوت) که مقر او اصلا در مداین و بغداد بود ، و آنهایی که از غرب فرات یعنی در شام و فلسطین و مصر می‌زیستند ، از عهد قیصر روم یولیانوس مشهور به مرتد ، (۳۶۱ - ۳۶۳) خلیفه‌ای به نام (شارها شاریم) داشتند، که در عصر خلفای فاطمی در قاهره قدیم سکونت داشت. سیاح یهودی بنیامین تودلی که در سال ۱۱۶۵ در مشرق زمین مسافرت کرده است می‌گوید « رومیان ، یهودیهای فلسطین را قتل عام کرده‌اند ، ولی در حقیقت شماره یهودیان در فلسطین چیزی نبود . »

در فلسطین و مصر یعنی کشورهایی که از تصرف روم شرقی خارج شدند ، عده یهودیان سخت ناچیز بود . آنها در فعالیت‌های تجاری ، همکاران هوشمندی چون مسیحیان داشتند و بالعکس در کشورهای ساسانی که به تصرف مسلمین در آمد ، یعنی خراسان و ماوراءالنهر شماره یهودیان بسیار زیاد بود . چه آنها در این کشورها ، با استفاده از ساده لوحی مردم ، تاجران هندی را به تهمت مشرک بودن ، از میدان رانده ، خودشان به دستاویز این که موحد هستند ، جای آنها را غصب کرده ، به فعالیت‌های اقتصادی خود ادامه می‌دادند. این مانع از آن نبود که در هند و سند و کشمیر ، که (مشرک) بودند ، به تجارت و سوداگری پردازند ، و در آنجاها خود را مشرک و غیر موحد معرفی کنند ، در سال ۱۱۸۳ خاخام (فتحیا) سیاح یهودی عده یهودیان ولایت بصره را به ۶۰۰ هزار نفر تخمین زده است . در همان ایام ده هزار نفر یهودی در دمشق ، پنجهزار نفر در حلب ، چهار هزار نفر در حدود بغداد ، هفت هزار نفر در موصل و ۱۵ هزار نفر در حریری و ده هزار نفر در عکبرا و واسط و ده هزار نفر در حله و هفت هزار نفر در کوفه و دو هزار نفر یهودی در بصره اقامت داشتند، علاوه بر این در مدینه‌الصور و نهرالملک (نهر ملکا) جز یهودی کس دیگر سکونت نداشت .

در عراق عجم و خراسان و ماوراءالنهر عده زیادی یهودی می‌زیستند ، چنانکه در همدان ۳۰ هزار نفر و در اصفهان ۱۵ هزار نفر و در شیراز ده هزار نفر و در غزنه ۸۰ هزار نفر که تجارت هند و کشمیر را در انحصار داشتند . در سمرقند نیز سی هزار نفر یهودی سکونت داشتند که به تجارت با چین مشغول بودند . علاوه بر این يك شهر یهودی نشین در اصفهان و یکی در مرو و یکی در بلخ وجود داشت ، در حالی که در مصر یعنی در دو شهر قاهره قدیم

و اسکندریه فقط ده هزار و در روضة البحرین سه هزار یهودی می‌زیستند ، و تجارت مصر و مغرب را در انحصار خود داشتند .

مسیحیان نیز در بلاد مختلف پراکنده بودند ، ۱۲ میلیون فلاح قبلی در سراسر مصر سکونت داشتند که از برکت کار آنان ثروت سرشار فاطمیان تأمین می‌گردید. تعداد این بومیان از قرن ۱۲ و ۱۳ به سرعت رو به نقصان نهاد. نه تنها به علت تغییر مذهب و قبول دین اسلام ، بلکه به این سبب که در این دوره از قرون وسطا ، باقیمانده‌های اقوام عتیق ، خود به خود تحلیل رفتند. چنانکه حرانیان که آخرین اعقاب آسوریها و کلدانیان بودند . تا قرن هشتم هنوز عده آنها زیاد بود . ولی به علت انحطاط نژادی بعدها رو به نیستی نهادند ، به طوری که در سال ۱۰۰۹ فقط حدود چهل تن از افراد این نژاد باقی مانده بود .

در همین روزگار حوزیها یا خوزیها که نامشان به شکل خوزان و احواز و خوزستان باقی مانده و از اعقاب ایلامیان بودند، رو به زوال کلی نهادند و زبان و اثرشان یکسره گم شد. منانیان ، که نامشان با مانویه خلط گردیده است ، یعنی صابئه اهواز ، عربهایی بودند که از قرن دوم به کیش آسمانی گرویده بودند ، و در جنوب بین‌النهرین یعنی در مردابهای دجله و فرات «خوارگان» و دشت میشان و خوزستان رو به فزونی نهادند ، و از برکت کیش آسمانی موفق گردیدند که در حقوق اجتماعی با پارسیان برابر باشند . غواصانی که به کار صید ماهی اشتغال و در فن ناخدایی و ملوانی و دریاگذاری مهارت داشتند (چنانکه تاکنون دارند) در قرن شانزدهم مورد توجه قرار گرفتند ، تاجایی که پرتغالیها که جزیره هرمز را پایگاه ساخته بودند ، این ملوانان منانی را از حاکم عثمانی بصره به غلامی می‌خریدند ، آنها را به هندوستان و بنده گوه ، که دارالهند پرتغال شده بود ، می‌بردند ، تا از آنها چون غلامان در ناوگان خویش استفاده کنند .

وقوم قفج نیز که تمدنی بزرگ در مکران داشتند تحلیل رفتند ، و بلوچیان وحشی و بدوی دیار آنها را متصرف گشتند . پارسیهای زردشتی بیشتر در بین‌النهرین و فارس پراکنده بودند . در سال ۹۷۹ در شیراز غلبه با آنها بود. به همین علت علیه فارسیهای مسلمان به مبارزه برخاستند . زردشتیان پس از ویرانی استخر به شهر اسلامی شیراز نقل مکان کردند و اعیاد و تشریفات مذهبی خود را در این شهر برگزار کردند . در سال ۹۸۱ همینکه قطب صوفیان در این شهر درگذشت ، زردشتیان ، یهودیان ، و مسیحیان به اتفاق مسلمانان در تشییع

جنازه اوشرکت جستند ، زیرا جماعت صوفیان به پیروان تمام مذاهب احترام می گذاشتند * در بسیاری از بلاد جنوبی ایران هنوز عده کثیری بر دین ساسانیان بودند و در بسیاری از شهرها و قصبات آتشکده‌ها، دایر بود. مجوسان آذربایجان در عهد سلجوقیان تحلیل رفتند و در اواخر مغل برافتادند. در حالی که قبلا بسیار فراوان بودند. میان اردبیل و دربند و (موغان) عملا (مغ نشین) و مجوس زیاد و زردشتیان در ایالت‌های اطراف بحر خزر، وضع خوب و مناسبی داشتند. بادکوبه، شهر مقدس آنها بود - و مزداپرستان سفند و خوارزم و سایر نقاط ماوراءالنهر، از پارسیان، از بعضی جهات محلی ممتاز و مشخص بودند و تقویمها و اعیاد جداگانه داشتند، و ساسانیان در آن دخل و تصرف نکرده بودند. عده آنها در واحه‌های جیحون و سیحون بسیار بود. در سیستان و مکران و سند و غزنه مجوسان دیگری بودند که بامجوسان فارس از بسیاری جهات فرق داشتند و با شمنان آن حدود شباهتهای زیاد داشتند، و در حکومت‌های محلی و تجارت‌هند وارد بودند. افراد غیرمسلمان را محکوم به انجام خدمت نظام نمی‌کردند، بلکه مشمولین ناگزیر بودند که همه ساله، طبق نصایی معلوم و معین، تن خود را از خدمت سربازی، در راه توسعه اسلام باز خرنند. زنان، پیران، پیشوایان مذهبی و کسانی که کمتر از ۱۸ سال داشتند از پرداخت این سرگزیت معاف بودند. در امپراتوری روم شرقی، به‌عکس، زردشتیان، یهودیان و مسلمانان مجبور به پرداخت سرگزیت بودند. در حالی که در ممالک اسلامی علاوه بر پارسیان و یهودیان ترسایان نیز به پرداخت جزیه محکوم بودند. **

در مورد این مالیاتها، در کشورهای اسلامی که مبانی حقوقی خود را از ایران عهد ساسانی گرفته بودند، بیش از دیگر کشورها چون روم و کشمیر و نوبه، رعایت انصاف و عدالت می‌شد، یعنی فقرا از این بابت سالیانه ۵/۷۵

* شدیان یعنی درویشان پیرو شیخ ابو اسحق شهریار کازرونی ۹۶۴ - ۱۰۳۵ که تازه در دوره‌ی اتابکان متشکل شده بودند، در دوره مغل به حد اشتهار رسیدند و موقوفات و اولاک بسیار حاصل کردند و خانقاهها و زوایای بسیار در مرقد شیخ ابواسحق برپا داشتند. شاه اسماعیل ایشان را برانداخت و دین ۱۲ امام را در فارس اجباری فرمود (دکتر مظاهری).

** در قرن گذشته بر اثر تحکم روسها اول بار عباس میرزا نایب‌السلطنه ارامنه و آسوریان را از جریمه معاف کرد، و بعداً هم زیر فشار انگلیسها ناصرالدین‌شاه همین امتیاز را به زردشتیان و یهودیان عطا کرد. در نتیجه اقلیتهای دینی عملا هواخواه دول نامسلمان شدند. (دکتر مظاهری)

فرانك و مردم میانه احوال ۱۱/۵۰ و افراد مرفه و غنی ۳۰ فرانك به خزانه دولت می پرداختند . این مالیات ابتدا هر شش ماه یا هر سه ماه يك بار ، به وسیله موبدها و کیشهای محلی ، جمع آوری می شد ، ولی از سال ۹۷۶ تصمیم گرفتند که این مالیات را فقط يك مرتبه در نخستین ماه هر سال گردآوری کنند ، و افراد ناقص عضو و بیمار و تنگدست را از پرداخت این مالیات معاف داشتند .

در مورد اخذ این مالیات تا دوره مقتدر نسبت به زنهاریان ظلم و ستم روا می داشتند و تحصیلداران و مأوران وصول ، بدون رعایت انصاف و عدالت گریبان مشمولین را می گرفتند و خطاب به آنها می گفتند « ای زنهاری ترا سرگزیت باید داد . هر کس عوارض نمی پرداخت ، ریسمانی به گردن او می آویختند و بایک قطعه سرب علامتگذاری می کردند تا از دیگران مشخص باشد . ولی بعد از انقلاب بغداد ، یعنی بعد از قرن دهم ، به تدریج موقعیت اجتماعی ملتهای تحت الحمايه و زنهاریان بهبود یافت و مقرر شد مؤدیان ، عوارض را به پیشوایان مذهبی محل به عنوان «جهبذ» بپردازند و آنها این وجوه دریافتی را در مقابل رسید رسمی به مأوران دولت تسلیم کنند . از آن عهد تا مدتی (قرن دهم و اوایل قرن یازدهم) قسمتهای جنوب اروپای غربی که فاطمیان افریقا در آنجاها قلاع و استحکامات ساخته بودند ، عملاً در شمار مستعمرات عرب بود ، و عربان آن را (بلادالمخزن) دانسته ، مستقیماً از آنها مالیات اخذ می کردند ، و آن قسمتهای اروپا که از نوع بلادالمخزن نبود ، حقوقدانان اسلام آن نواحی را (بلادالسیبه) یعنی نقاط تحت الحمايه خوانده از آنجاها غلام و کنیز و مواد اولیه برای صنعت به دست می آوردند . در این دوره بورژوازی اسلامی ، عربان ، با بحریه و ناوگان نیرومند خود ، نه تنها در مدیترانه و رودخانههای قابل کشتیرانی اسپانیا و فرانسه ، بلکه در بحرظلمات یعنی اقیانوس اتلانتیک و دریای انگلیس ، برای فعالیتهای اقتصادی آمدورفت می کردند . در قرن یازدهم در نتیجه ضعف بورژوازی عرب و ضعف بحریه اسلامی ، افزایش دائمی مزد ملاحان ، کشتیهای اسلامی ، به تدریج بحرظلمات و رودهای رن ، گرون و لوآر را ترك گفتند . در نتیجه دزدهای دریایی شمال یعنی «وایکینگها» با کشتیهای کوچک خود اروپای غربی را مسخر و تمدن جدید اروپا را پایه گذاری کردند ، و اندك اندك از ضعف نیروی دریایی مسلمانان استفاده کردند و جزایر مدیترانه نظیر میورقه و سردانیه و صقلیه و قبرس و غیره را به تصرف خود درآوردند ، و درصدد غارت کردن مصر و شام بودند که

جنگ‌های صلیبی در گرفت .

اکنون نمونه‌ای از قوانین و مقررات اسلامی را ذکر می‌کنیم : اگر کسی مرتکب قتل غیر عمدی می‌شد یعنی دیگری را با بی‌احتیاطی می‌کشت ، قاتل مکلف بود که به بازماندگان مقتول به عنوان (دیه) مبلغی خونبها که قانون معین کرده‌است به پردازد . دادرسان پس از شنیدن اظهارات متهم ، اگر مقتول يك نفر مسلمان بود ، وی را مجبور می‌کردند که تمام مبلغ را به پردازد و اگر مقتول مرد زنهاری یا غلام بود ، از میزان کیفر تاحدی کاسته می‌شد . بعضی از فقها یعنی علمای حقوق اسلامی مانند مالکیها و شافعیها ، بر حسب مذهب مقتول ، نصابهای ظالمانه‌ای تعیین کرده بودند . مثلاً سی درصد برای یهودی و ۶/۵ درصد برای پارسی تعیین شده بود . ولی از قرن دهم به بعد ائمه فقه اسلامی ، که ایرانی و از مکتب ابوحنیفه پیروی می‌کردند ، به این تبعیضات پایان دادند و مقرر داشتند تمام مبلغ را بدون توجه به مذهب به بازماندگان مقتول تسلیم دارند .

در سال ۸۴۹ متوکل (۸۴۷-۸۶۱) خلیفه مستبد ، که به مثابه لوثی چهاردهم عرب است ، زنهاریان را از دخول در کارهای عمومی منع فرمود و بر حسب فرمانی مقرر داشت که در بالای در خانه خود مجسمه چوبی شیطان را قرار دهند^{۶۱} ، و نام مسلمانی خود را عمل شیطان معرفی کنند . علاوه بر این زنهاریان ناگزیر بودند که ستاره داود ، یعنی پرچم یهود را از پارچه زرد به لباس خود بدوزند ، و از نشستن به اسب خودداری کنند ، و در محلات معینی سکنا گزینند ، و هرگز خانه‌ای بلندتر و بهتر از خانه مسلمانان نسازند .

در سال ۸۸۹ چون ترسایان به این محدودیتها اعتراض کردند ، مردم بغداد برای تنبیه آنها معبد (اکلیل یسوع) یعنی دیهیم یسوع نصرانی را با خاک یکسان کردند ، ولی ابن‌المعتز سرسلسله نویسندگان آن دوره در اشعار و قصاید خود می‌نویسند که در سال ۸۹۰ زنهاریان اندک اندک جرئت یافته بر اسب می‌نشستند^{۶۲} در طی قرنهای هشتم و نهم زندگی ملل پارسی ، صابی ، یهودی و مسیحی دچار محدودیتهای سخت شد ، ولی بعد از انقلاب کبیر ، یعنی از قرن دهم به بعد بنیان این مظالم ناگاه فروگسست و ملت‌های زنهاری موفق شدند ، با آزادی کاملتری پیشوایان مذهبی خود را برگزینند . آنها طبق مقررات عمومی حق یافتند که پیروان خود را بهتر اداره و رهبری کنند ، و در امور مدنی و جزائی میان ایشان داور باشند و از این بابت مبلغی از آنان مطالبه کنند . به این ترتیب زنهاریان موفق به تشکیل اتحادیه‌ها و سازمانهای اداری مستقل

گردیدند و پيشوايان و مديران خود را آزادانه انتخاب کردند . يهوديان شام و مصر اتحاديه‌هاي خود را « کنيسه » يعني کنشست مي‌ناميدند ، ولي از لحاظ تشکيلاتي نه تنها اسماً معبد آنها ، بلکه عملاً دارالقضا و دارالتجاره و مرکز اقتصادي و صرافي و دسته‌بندي صنفی آنها نیز بود .

علاوه بر اين آنها کليه تحميلات قبلي مانند نصب مجسمه شيطان و ستاره زرد و منع به اسب نشستن و برتخت روان رفتن و اين گونه ممنوعات را به دست فراموشي سپردند و به خود اجازه دادند که در هر محله‌اي که مایل باشند براي خويش سراي مجلل برپا کنند. آتشکده‌ها و معابد يهوديان و کلیساهای عيسويان و ديرها بارديگر فعاليت ديرين را آغاز کردند. جالبتر آنست که کليسا يی را که در سال ۹۱۲ در تيس ويران شده بود، دولت اسلامي آن را به هزينه خود برقرار کرد . در بغداد ديرهاي ترسا يان رشك جنان شد و در بصره نیز کنشست جهودان با محاکم و زندان عليه استقلال قضايی و اقتصادي خود را آشکار ساخت . غير از دادرسي ، وکالت و عدلگري اشتغال به کارهاي غير ديني از براي زنهاريان امکان پذير شده پارسيان ، مسيحيان و يهوديان ، هر کدام بر حسب استعداد خود به درمگزيني يعني صيرفيگري و انواع پزشکی و داروسازي و دارو فروشي و کارهاي بانكي و اقتصادي و تجاري بي هيچ مانعي بلکه در بهترين شرايطي پرداختند ، و در رأس بورژوازي قرار گرفتند ، و حکومت‌هاي اسلامي را در اختيار خود آوردند . زیرا که در قرن دهم و نيمه اول يازدهم ، پول ، حلال کل مشکلات شده بود. پيروان هر کيش به کارهاي مخصوص خود مي پرداختند ، مثلاً در شام تمام صرافان ، يهودي بودند ، در حالي که يعقوبيان بيشر کوس پزشکی و به خصوص اقتصادي مي زدند. در بغداد پزشکان بيشر پارسي و يانسطوري ، اما درمگزینان (صرافان) و جهبذان و سيمسنگان يهودي بودند. در بسياري از بلاد کار صباغي يعني رنگرزي که شغلي بسيار پر درآمد بود، در انحصار يهوديان قرار داشت ، چه در اين دوره که پارچه‌ها بسيار محکم و با دوام بود ، خلق باعوض کردن رنگ لباسها ، مي توانستند ، مدت بيشری از آن استفاده کنند . تنها نخ ريسيدن و پارچه بافتن کار پر رنجی بود که کارگران و ضعفا به آنان اشتغال مي ورزيدند و (جولاه) در عجم و (حائك) در عرب مترادف گدا و فرومايه و فحش بود .

از قرن دهم به بعد زنهاريان مي توانستند ، مقامات درجه اول را نیز اختيار کنند . متقی (۹۴۰ - ۹۴۴) و عضدالدوله (۹۴۹ - ۹۸۲) ، در دوران حکومت خود از میان ترسا يان و مجوسان و جهودان نخست وزير خود را بر

می‌گزیدند . در قرن سیزدهم حتی فقه اسلامی این عمل را تجویز کرد. در دوره‌ی العزیز خلیفه فاطمی مصر (۹۷۴ - ۹۹۶) زنهاریان نه فقط از کلیه حقوق مدنی برخوردار بودند ، بلکه به مقامات درجه اول ملکی و مالی نیز ارتقا می‌یافتند ، و این جریان موجب انتقاد مسلمانها و آغالش و شورش آنان با زنهاریان به خصوص با مسیحیان شد .

به روزگار مستنصر بالله فاطمی (۱۰۴۴ - ۱۰۴۷) درحالی که يك نفر یهودی در قاهره به نخست وزیری رسیده بود ، دو نفر یهودی دیگر شاغل خزانه داری کل و وزارت دارایی شده بودند . مردم که از این انتصابات سخت ناراضی بودند تصنیفهایی علیه فاطمیان و سیاست بورژواپرستی و اسلام شکنی آنها ساختند .

قطعه

مرتبۀ لا ینالها ملك	یهود هذا الزمان قد بلغوا
و منهم المستشار والملك	الملك فيهم والمال عندهم
تهودا قد تهود الفلك	يا معشر الناس نصحت لكم
فمن قريب تراهم الهلك ۲۰	فانتظروا، ضيحة العذاب لهم

«جهودان این روزگار به پایگاهی رسیده اند که فرشتگان نیز بدان نرسند ، پادشاهی و اقتصاد کشور در دست ایشان است ، اعضای شورای دولت و شهرباران و دولتمندان از ایشانند . ای گروه مسلمانان ، من شما را اندرز کرده و میگویم جهود شوید که آسمان نیز جهود شد ، ولی گوش فرا دارید که فرمان شکنجه و هلاک کردن آنها به زودی از طرف خدا صادر خواهد شد .»

این احساسات بورژوازی کوچک و مردم فقیر شارستانها و مردمان ربض نشین بود که علیه بورژوازی بزرگ و ملوکان تحریک و تهییج شده بود . درست در همین موقع بورژوازی کلان که قاهره قدیم مرکز آن بود . خواست پیشدستی کند و شام و عراق را نیز متصرف شود . قادر خلیفه عباسی (متوفی در ۱۰۳۱) و جانشین قائم بامراله (۱۰۳۱ - ۱۰۷۳) متوحش شدند ، زیرا که سردار فاطمیان ارسلان بسامیری در ژانویه ۱۰۵۹ بغداد را تصرف کرد و قریب یکسال و نیم سکه و خطبه به نام مصریان کرد ، و ناصبیان را تار و مار گردانید . خلیفه عباسی گریخت و دست به دامن طغرل بیک سلجوقی زد . پادشاه ترکمنان بعد از چندین مصاف ، با همکاری ناصبیان و فاطمیان دارو دسته آنها را از عراق و شامات اخراج کرد ، و ارتجاع سلجوقی که خراسان و عراق را تحت تسلط در آورده بود این بار عراق عرب و شامات را نیز تسخیر کرد ، تا نوبت به مصر رسید .

فصل ششم

سلاحورزی و ساز حرب و غازیگری

دفاع از سرحدات و گسترش حوزه قدرت مسلمین ، یکی از وظایف ۶ گانه مؤمنان بود . خدهت سربازی ، در ممالک اسلامی مانند امروز اجباری نبود ، ولی در عین حال نظام وظیفه و شرکت در جهاد يك تکلیف و تعهد مذهبی به شمار می رفت ، و همیشه برای این کار داوطلبان بسیار حاضر می شدند ، و دولت احتیاجی به تجهیز عموم اسلامیان نداشت . از کلیه نقاط ممالک اسلامی ، عده ای از طبقات مختلف برای حفظ حدود و ثغور اسلام به شهرهای سرحدی شتافته در سربازخانهها (رباطات) مهیای جنگ می شدند ، و مرابطگری را با صوفیگری بعدها خلط کردند و صوفی و غازی بیک به معنی واحد در آمد .

• مرابطان به سه طبقه تقسیم می شدند . اول کهتران که جوانان تازه به ریش آمده باشند ، و عده بسیاری بودند و زیر فرمان اوساط بودند . دوم غازیان میانه سال که از ۲۱ تا ۳۰ سال داشتند و دارای درجات فرودین بودند و زیر فرمان افسران عالیرتبه به کارزاری می گرفتند . سوم مهتران که مقام فرماندهی را به عهده داشتند و مهترانی که موهایشان سفید شده بود با رنگ و حنموهایشان را سیاه می کردند ، تا در روز کارزار ، دشمن آنها را پیرو ناتوان نپندارد . تمام این سربازان از محل موقوفات جیره و حقوق معینی می گرفتند . ذوق و شوق که مردم عهد ما به زیارت رفتن دارند ، مسلمانان قدیم ، به مرابطی و غازیگری و جهاد با کافران داشتند و کسی که با کافر جهاد نکرده بود او را زن می دانستند .

چنانکه ملای رومی گوید :

ای مرابط با مرابط رای زن چونکه پایت لنگ دارد رای «زن»
شیخ سعدی که در جوانی ورزشکار و نیرومند بود . «به خردی درم زور
سر پنجه بود ، با کافران هند و با کافران ترك ، در کاشغر و با کافران فرنگ
در هر سه سرحد اسلام ، به جنگ رفت و چندی هم در طرابلس در جنگال فرنگان
اسیر ماند ، تا آنکه مسلمانان فدیة داده او را باز خریدند . سعدی نیز کسانی
را که با کافر حرب نکرده بودند ، از گروه مؤمنان و جوانمردان نمی دانست ،
بلکه آنها را لچک به سر و نامرد می شمرد چنانکه در بوستان (باب هفتم در
تربیت) گوید :

طریقت شناسان ثابت قدم	به خدمت نشستند چندی به هم
یکی زان میان غیبت آغاز کرد	در ذکر بیچاره ای باز کرد
کسی گفتش ای یار شوریده رنگ	توهر گزغزا کرده ای در فرنگ
به گفت از پس چار دیوار خویش	همه عمر نهاده ام پای پیش
چنین گفت درویش صادق نفس	ندیدم چنین بخت برگشته کس
که کافر ز پیکارش ایمن نشست	مسلمان ز جور زبانش نرس

تمام سربازان جیره و حقوق معینی می گرفتند ، زیرا که کاروانسراهای
مرزی موقوفات بسیار داشت .

قشون از سه صنف سواره نظام ، پیاده نظام و منجنیق خانه تشکیل می شد .
سواره نظام بر دو صنف دیگر امتیاز داشت . جنگجویان زره به تن می کردند و
کلاه خودی از آهن و فولاد بر روی عرقچین می گذاشتند .

سواران سنگین اسلحه سرا پای خود و اسبان را از آهن می پوشانیدند
و با گرز و زوبین به جنگ دشمن می رفتند . سواران سبک اسلحه نیزه و کماند
داشتند . هیچ يك بدون سپر و شمشیر نبودند . پیادگان که قدیم به آنها پیگان
گفته می شد ، عموماً به خنجر و بیشتر به شمشیرهای راست ، و در دوره اخیر ،
به شمشیرهای کج مسلح بودند . جمله سپاهیان سپری بزرگ با خود داشتند .
هنگام پیکار ناو کیان و اهل رمایه پشت سر پیادگان قرار می گرفتند ، و با
اسلحه خود از پیاده نظام حمایت می کردند . سوار نظام در عقب جبهه
انتظار فرمان داشت ، چنانکه در بازی شطرنج مشاهده می شود ، و همینکه
هنگام حمله فرا می رسید ، صفهای پیاده فاصله خود را زیاد می کردند ، تا
سوار نظام بتواند به حملات خود ادامه دهد . علاوه بر این در جنگها از منجنیق
و کمانهای فولادی نیز استفاده می کردند . مسلمانان از آغاز قرن یازدهم ،
ولی فرنگان فقط از قرن سیزدهم به بعد ، در جنگ ، تیرتخش یا ناوک

به کار می‌بردند . - انواع و اقسام تخش موجود بود و بدان اقسام ناوکها به سوی دشمن می‌انداختند . با کمان گروهه ، یا قوس البندق مخصوصی که نیم چرخ می بود و رکاب داشت ، گلوله‌های سربی یا شیشه‌ای درشت بر سر و روی دشمن می‌باریدند . نوعی دیگر از این منجنیقها داشتند که به آن عقار می‌گفتند ، و از آن برای پرتاب کردن زوینهای فولادی استفاده می‌کردند . قدرت این زوینها به حدی بود ، که نه تنها بهترین جوشنها بلکه سنگ را نیز سوراخ می‌کرد . منجنیقهای بزرگ دیوار کوب را **كوشك انجیر** یا شکنجیر یعنی قلعه سوراخ کن می‌گفتند ، و کمانهای بزرگ را که سر جمع منجنیق بود و با رکاب و تسمه کار می‌کرد ، چرخ و نیم چرخ می‌نامیدند .

در قرن دوازدهم یعنی در عصر صلاح‌الدین ایوبی ، از منجنیقهای بسیار سنگین استفاده می‌کردند ، نظیر آنچه فخر مدبر ذکر می‌کند ، و غزنویان از آن برای کوبیدن حصارهای شهرهای هند استفاده کرده بودند . از خصوصیات منجنیق این بود که به چرخها و فزراه‌جهز بود ، و می‌توانست با يك ضربت چندین زوین به سوی دشمن رها کند .

منجنیقهای بزرگ قدیم از ماشینهای جنگی بسیار دقیق تشکیل می‌شد . به طوری که بلاذری متذکر شده در جنگهایی که در جبهه‌هند و سند و کابل صورت می‌گرفت ، از همان سال ۶۹۲ میلادی مسلمانان از دو نوع منجنیق یکی بسیار سنگین ، مسمی به **عروس** و دیگری بسیار سبک به نام **لعبة** در جنگ استفاده می‌کردند . منجنیقهای سنگین در حول محوری متحرك بود و به هر جهتی که می‌خواستند با دقت تیراندازی می‌کرد .

مسلمانان قرون وسطا ، اسلحه گرم هم معمول می‌داشتند و ابتدا باروت را **نفت** می‌گفتند که فرنگان **نارا** را **اغریق** نامیده‌اند ، یعنی آتش‌رومیان شرقی ولی این همان نفت سیاه بود که کوزه‌ها یا بطریهای نفت را افروخته بر کشتیهای فرنگان پرتاب می‌کردند . شیشه شکسته می‌شد و نفت مشتعل به اطراف می‌پاشید و از آب افشاندن خاموش نمی‌شد . لیکن مسلمانها از چینیان طرز ساختن باروت و تفنگ یعنی **تفنگ** و توپ را آموخته در حربه علیه فرنگیان و هندوان معمول داشتند . از قرن هفتم میلادی به بعد چینیان از ترکیب باروت خیردار بودند ولی آن را فقط در آتشبازی (**موشک** و **ترقه**) به کار می‌بردند ، ولی از وسط قرن دوازدهم ، تفنگ و توپ را نیز معمول می‌داشتند . معلوم نیست از چه تاریخی این دو صنعت به ایران رسیده است . فرنگان از ساختن باروت و تفنگ و توپ فقط در سال ۱۳۵۴ مطلع شدند . آنچه مسلم است ایرانیان و اعراب از مدتها پیش این دو سلاح را علیه دشمنان خود به کار می‌برده‌اند .

صاحب (فرهنگ جهانگیری) نیز ساختن باروت را در دیوان حکیم سوزنی سمرقندی (۱۰۹۵-۱۱۶۷) پیدا کرده است آنجا که شاعر گوید :

چون سیرت چرخ را بدیدم
گوگرد گزند و خنگسازم

در قضیهٔ مأمور شدن هلاکو از جانب خاقان مغول به تسخیر دیار مغرب یعنی مابقی ایران ، و صاف در جلد چهارم ص ۵۸۷ گوید (از جمله لشکرها که همراه با او از چین فرستادند «از دیار ختای يك هزار خانه عملهٔ منجنیق که از راه تدقیق به جرثقیل اجزاء ململم را به دقیق مشابهت دهند بیاورند» روشن است که به سنگ منجنیق دیوار قلاع را خرد نتوان کرد و این جز به ضرب باروت و به گلولهٔ توپ ممکن نیست ، به علاوه منجنیق از قدیم در غرب موجود بود و ضرورت نداشت که خاقان هزار خانه وار (منجنیقچی) از چین به همراه هلاکو فرستد . پس اینها توپچی بوده‌اند ، به علاوه اگر می‌شد قلاعی را مانند الموت که نظایر آن در ایران کم نبود ، به عراده منجنیق ویران کرد ، سلجوقیان ویران کرده بودند. عجمان توپ را (کمان رعد) و عربان (هندام الرعد) و گلولهٔ آن را عجمان سنگ رعد نامیدند . صاحب (روضات الجنات) به نقل از سیفی هروی یا مراجع دیگر می‌گوید «در محاصرهٔ نیشابور تولى خان سه هزار چرخ انداز ، صد منجنیق و عراده ، هزار خرك و ... و هفتصد نفت انداز با دو هزار و پانصد خروار سنگ با خود آورد . مجانیق و خرکها پیش برده ، نفاطان آغاز نفاطی کردند و هفتاد جای باره را سوراخ کردند ، اینجا مراد از خرك و منجنیق توپ و مراد از نفت باروت و مراد از سنگ گلولهٔ توپ و مراد از نفت انداز و نفاط توپچی است .

در دورهٔ قرون وسطا مسلمانها بامزراقها و ادوات دیگر ، مواد سوزاننده یا آتش زا در میدانهای جنگ به روی دشمن می‌افشاندند . پادشاهان در دارالصنعه‌ها یعنی قورخانه و زراد خانه‌های مخفی خود نه تنها باروت و مواد منفجره تهیه می‌کردند بلکه به ساختن سلاحهای جدید نیز می‌پرداختند و مانع افشای رموز آن می‌شدند . پس از چندی در اواسط قرن چهاردهم فرنگان نیز به تدریج موفق شدند که به اسرار این سلاحها پی ببرند و از آنها در جنگ استفاده کنند .

در سال ۱۲۴۸ اردوگاه فرنگان از طرف تازیان مصر به شدت بمباران شد . هنگامی که سن لوئی به ساحل نیل رسید ، سپاه او زیر آتش دامنه دار مصریان واقع شد .

ژوان ویل Joinville که مورخ ایشان بود ، این منظرهٔ سهمناک را

چنین توصیف می کند : « گفتی صاعقه از آسمان باریدن گرفت مرا چنان نمود که اژدهائی از فلک بر سرما آتش می افشاند . گویی شب تار لشکرگاه ما چون نیمروز گشت ، همینکه گلوله فرود می آمد و می ترکید ، سنلوئی بانگرانی تمام فریاد می کرد بزرگوار خدایا یسوعا مسیحا مرا و چاکران مرا ازین هلاک برهان . » ژوان ویل در سال ۱۳۱۷ در وصف یکی از این بمبارانها (رعد اندازیهها) می نویسد ، تو گفتی ناگهان ستارگان از آسمان فرود آمده اند . »

در جنگهای دریائی ، مسلمانان در قدیم از آینههای فولادی مقعر آتش افروز استفاده کرده کشتیههای خصم را آتش می زدند . ولی از اواسط قرن سیزدهم موشکهای زیر دریائی به کار بردند ، در سال ۱۳۰۰ عربان مصری با استفاده از باروت گلولههای بسیار بزرگ می افکندند که صدای رعد می کرد یعنی مانند مغولان و ختائیان توپ خالی می کردند .^{۷۰}

باب چهارم

اشتغال به دانش و فرهنگ

فصل اول

آموزش در دبستانها - مدارس و دانشگاهها - خصوصیات و

مرام و مقصود برنامه‌ها ، سطح فرهنگ و دانش عمومی

در زمینه آموزش و پرورش از پایان قرن دهم میلادی ، انقلابی بیسابقه در عالم اسلام پدیدار شد ، چه تا این تاریخ در ممالک اسلامی شرق مراجع تحصیلی و علمی منحصر به مکتبهای بود که در مسجدها تشکیل می‌شد ، و به نوآموزان قرآن و شرعیات می‌آموختند . علاوه بر این در مجلسهای عالی علمی که به همت فرقه معتزله و فلاسفه پایه گذاری شده بود ، علوم عالی تدریس می‌شد . در میان این دو نوع درس ابتدائی و متعالی از مدارس متوسطه یا میانگین نام و نشانی نبود و به این ترتیب باید گفت که تا قبل از قرن دهم میلادی ، در ممالک اسلامی سازمان منظمی برای تعلیمات عمومی به وجود نیامده بود . عامه مردم به فراگرفتن اصول دین و شرعیات و نوشتن و حساب کردن به طریق عملی قناعت می‌کردند ، در حالی که در رأس هراجماع فقیهان و حکیمان و فرمانروایان و سیاستمداران با افکار فرقه معتزله کمابیش آشنائی داشتند و به فراگرفتن فلسفه و علوم مشغول بودند . در این دوره هنوز از مدرسه به معنی واقعی کلمه اثری مشهود نبود ، ولی به مرور جمعیتهای مختلف سیاسی ، یکی بعد از دیگری به لزوم تبلیغات مذهبی (یعنی سیاسی) پی بردند ، و

هريك از فرقه‌های سیاسی برای انتشار افکار و عقاید خود دست به تعلیم کودکان و جوانان زدند . ولی افتخار تأسیس مدارس برای تعلیمات عمومی نصیب فرقه مترقی شیعیان شد . این فرقه که افکار او بی‌ارتباط با نظریات صابیان و منانیان نبود ، با «شعوبیه» (که جداً طرفدار نجات سیاسی و استقلال امم مرئوسه بودند ،) در راه احراز آزادی عمومی افراد و کندن ریشه تفوق اشراف و فئودالهای عرب همعقیده و همداستان بودند ، و با تعصب تازیگری اهل تسنن مبارزه می‌کردند . شیعیان و شعبیان که بیشتر در بصره و بغداد تمرکز داشتند ، برای آنکه بتوانند با حکومت مطلقه و استبداد نواصب درآویزند ، فرا گرفتن علوم عقلی و فلسفه را لازم دانستند . به این ترتیب اندک اندک علم کلام را پدید آوردند و آنرا به حد اعلی رسانیدند و یک نوع آموزش دایرة المعارف بسیار جامع ترتیب دادند که در آن از ابواب علوم سخن می‌گفتند . از هر یک از این بابها به علم حقیقی و به عبارت دیگر به حکمت الهی و فقه شیعی می‌رسیدند . این دایرة المعارف که (رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا) نامیده می‌شود ، با آنکه اشاعره و نواصب بارها نسخه‌های آن را آتش زدند (مثلاً در ۱۱۰۱ در بغداد جماعتی از اسماعیلیه مانند عین القضاة همدانی نویسنده زبردست « به عربی و فارسی » را در معسکر یا اردوگاه بر کیارق کشتند .) باز به دست ما رسیده است .

این رساله‌ها که از برکت گفتگوها و سخنان و پژوهشهای اخوان صفا یعنی گروهی از علمای شیعه به وجود آمده بود ، از آغاز تدوین به سرعت منتشر شد . مؤلفان این دایرة المعارف که حاصل کار و کوشش چندین نسل دانشمندان داغدیده و ستم رسیده عالم تشیع است ، از بیم نواصب و ظلمت وقت و سازمان تفتیش عقاید و افکار ، نام و نشانی از خود یاد نکرده‌اند . این اثر گر آنقدر منعکس کننده تمایلات کسانی بود که می‌خواستند بر طبق برنامه معین و مشخصی ، یک رشته اطلاعات فلسفی و علمی را در اختیار عامه مردم قرار دهند و اذهان مسلمانان را روشن سازند . غیر از کتابها و آثاری که به همت جمعیت اخوان الصفا در بصره منتشر شد ، در اواخر قرن نهم میلادی ، کتابهای زیادی در زمینه‌های مختلف علوم ، نظیر شیمی ، فیزیک ، علوم ریاضی و نجوم به قلم گروهی از دانشمندان منتشر شد که آنان نیز مانند یاران و برادران پاکدل اخوان الصفا ، خواهان رشد علوم و افکار و بیداری خلق بودند* به این ترتیب و از این طریق ، شیعیان ، نخستین مدارس اسلام را

* در قرن چهارم هجری عده‌ی از حکما و دانشمندان برای نزدیک کردن دین اسلام با حکمت یونان و جلوگیری از شکاف عظیمی که بین دین و فلسفه پیدا

بنیاد نهادند ، چون این جماعت معتقد بودند که عموم مردم قادر نیستند که کلیه رشته‌های فرهنگ عمومی را فراگیرند ، مانند مناینان و به تقلید از فرزنانگان چین ، برای شاگردان مراتب و درجاتی قائل شدند که از افراد

شده بود دست به تألیفاتی زدند که در رأس آنها جمعیت اخوان الصفا قرار دادند . چون این رسائل را بر ابوسلیمان منطقی سیستانی عرضه کردند گفت نزدیک کردن شریعت اسلام با فلسفه ممکن نیست چه پایه فلسفه بر تعقل و چون و چراست در حالی که دین بر اساس تعبد و احکام ثابت و ولایتغیر قرار گرفته است و در آن چون و چرا راه ندارد. جمعیت اخوان الصفا به کسانی که مستعد درک مقاصد آنها بودند می گفتند « ما را کتابی دیگر است که در آن هیچکس با ما شریک نیست و کسی جز ما آنرا نمی فهمد اگر توای برادر نیکوکار رحیم آهنگ خواندن آن کتاب داری تا از آنچه در آنست آگهی یابی و معانی آنرا دریابی و اسرار آنرا بشناسی روی به مجلس اخوان فاضل و صدیقان کریم خود نه تا سخنان ایشان را بشنوی ... و ذهنت روشن و دلت آگاه گردد .»

این جماعت چون با سعی نظر طالب حقیقت بودند به هیچیک از علوم و مذاهب بدیده دشمنی و تعصب نمی نگریدند سازمان آنها تاحدی مخفی بود و برای تعلیم پیروان خود و بحث با آنها در مواقع معینی مجالسی خاص تشکیل می دادند و کسی جز افراد جمعیت حق شرکت در این جلسات را نداشت. اعضای جمعیت پس از آنکه از سوابق علمی و اخلاقی داوطلبان باخبر می شدند و آنان را شایسته دوستی می دیدند از بذل مال و جان در حق آنها مضایقه نمی کردند، به عقیده آنها حصول علم از طریق حواس ، عقل و برهان و استدلال ممکن است . آنها با وسعت نظرمی کوشیدند تا حکمت صاحب نظران و انبیا را جمع آوری کند این جمعیت همان احترامی را که برای ابراهیم، موسی، عیسی، سقراط، افلاطون، قائل بودند برای امثال محمد ص و اولاد او و زرتشت و سقراط و دیگر متفکران بزرگ قائل بودند به نظر این جمعیت یک کیش عقلی در بالای تمام ادیان و مذاهب وجود دارد که استنباط و درک آنها به عهده عقلاست. اعتقاد به اینکه خدا بنندگان خود را به آتش شکنجه می دهد و عقیده به خشم و غضب خدا و معتقداتی از این قبیل ، مورد قبول عقل نیست و هر چه هست در این دنیا است . جمعیت اخوان الصفا به علت کوششی که در راه تلفیق علم و دین داشتند از آغاز کار مورد بغض و نفرت اصحاب دین قرار گرفتند تا جایی که بعضی از پیشوایان دین به سوزاندن رساله های خطی این جمعیت فتوی دادند . آزاداندیشان و جمعیت های مترقی نظیر باطنیان و اسماعیلیان نسخه های خطی رسالات اخوان الصفا را دست به دست بین علاقمندان منتشر می کردند ولی از قرن پنجم و ششم هجری که اهل سنت و جماعت و اشاعره جای معتزله را گرفتند تعبد و تقلید جای بحث و نظر را گرفت خاقانی در یکی از قصاید خود افکار ارتجاعی قرن ششم را نشان می دهد:

چشم بر پرده امل ننهید جرم بر کرده ازل منهد
فلسفه در سخن میامیزید وانگهی نام آن جدل منهد

←

عادی خود و مستمع آزاد آغاز می‌شد و به افراد برگزیده و مجتهد می‌انجامید . پس از گذشت سه ربع قرن ، خلفا و سلاطین سنی مذهب نیز در مقام گسترش تعلیمات عمومی برآمدند . ولی آنها برخلاف شیعیان از روشی ارتجاعی و محافظه کارانه پیروی می‌کردند . مدارس ابتدائی که در ایران به نام دبستان و دبستان یادیرستان و در مصر به اسم «مکتب» و در قریبه به نام مدرس خوانده می‌شد ، بیش از هر کشور دیگر در کشور مصر ، مورد عنایت **خلفای فاطمی** بود و کلاسها در آنجا برنامه روزانه مرتبی داشتند . مواد تحصیلی به دو قسمت تقسیم می‌شد . فرا گرفتن قسمتی از مواد ، نظیر شریعت و آموختن قرآن و خواندن و نوشتن اجباری بود ، و آموختن تاریخ اسلام و تاریخ عهد جاهلیت و شعر و صرف و نحو و بلاغت و لغت و حساب و انشاء و حسن خط ، آزاد و اختیاری بود . آموختن قرآن بیش از دیگر مواد تحصیلی مورد توجه بود ، زیرا مسلمانان بدون فرا گرفتن قرآن مجید و خط قرآنی اصلاً متصور نبود . در طی سال فقط يك كتاب را به نوآموزان می‌آموختند ، و آنها مندرجات آن کتاب را نيك فرامی‌گرفتند و از بر می‌کردند و کتاب را جمله به جمله از لحاظ صرف و نحو بر استاد می‌خواندند و تجزیه و ترکیب می‌کردند تا از باب لغت و اعراب همه چیز برای نوآموزان روشن و حلاجی شود و بعد به رونویس کردن مطالب کتاب می‌پرداختند و ضمناً محصلین را به آموختن فن سجاوندی یعنی نقطه گذاری و قرائت که دو علم جداگانه است مشغول می‌داشتند ، و مخارج و مقاطع حروف و کلمات را به راستی و درستی می‌آموختند .

• شیخ محی‌الدین عربی (متوفی در ۱۱۴۸) که ضمن سیاحت در کشورهای اسلامی شرقی در زمینه تعلیمات ابتدائی تحقیقاتی کرده است ، می‌گوید که اساس تعلیمات در مدارس ابتدائی عبارت از شریعت آموختن و املانوشتن و

→
 مرکب دین که زاده عربست داغ یونانیش بر کفل منهید
 فلسفی مرد دین مپندارید هیز را جفت سام یل منهید
 سنائی نیز که طرفدار اهل سنت و حدیث بوده ، در یکی از قصاید خود به پیروان فلسفه حمله می‌کند و از جمله چنین می‌گوید :

ایا از چنبر اسلام دایم برده سر پیرون
 ز سنت کرده دل خالی ز بدعت کرده سر مشحون
 برون کن طوق عقلانی بسوی ذوق ایمان شو
 چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ربانی^۱

مترجم

۱- مأخوذ از تاریخ ادبیات ادوارد براون و تاریخ علوم عقلی دکتر صفا .

حساب کردن بود ، و در مراحل عالیتر به فرا گرفتن شمر و صرف و نحو و قرآن مجید می پرداختند . ولی این برنامه از طرف تمام مراجع فرهنگی پذیرفته نشده بود ، بعضی پیشنهاد می کردند که غیر از مواد مذکور به طلاب علوم مانند دوران قدیم ورزش بدنی و تیراندازی و شنا و پرش از روی طناب و غیره نیز آموخته شود . ولی این نظرها و پیشنهادها کاملاً اجرا نمی شد ، زیرا سلجوقیان با ورزشکاری و رزمجوئی و غازیگری مردم عامه مخالف بودند . و نمی خواستند غیر از ترکمانان کسی این فنون آزادی و آقایی را بداند .

بچه را از سن هفت سالگی به مکتب می فرستادند و دوران تحصیلات ابتدائی ۵ سال بود . در انتخاب آموزگاران دقت بسیار می شد . آموزگار علاوه بر دانستن موادی که تدریس می کرد ، بایستی که کمابیش روانشناسی اطفال را نیز می دانست و مردی بود مسن و عیالمند و صاحب احساسات پدران و باجربزه و گرمی تابتواند شاگردان را اداره و محبت و احترام آنان را جلب کند . جوانان برای آموزگاری انتخاب نمی شدند ، مدارس مختلط از پسران و دختران ابدأ وجود نداشت ، و از آن هر دسته جدا گانه بود معمولاً مردی کور یا یک پیره زن به دختر بچگان قرآن درس می داد . هر شاگرد به معلم خود ماهانه وجهی می پرداخت . ولی از قرن یازدهم در اندلس و از قرن دوازدهم در شام و مصر و سایر دیار ایوبیان ، از میزان شهریه شاگردان کاسته شد .

ادبستان که اکنون دبستان گویند معمولاً در نزدیکی مسجد بود و از یکی از اطاقهای مسجد به جای کلاس و از صحن به جای حیاط برای تفریح استفاده می شد . به گاه تدریس و سبق گفتن ، استاد روی نیمکتی فرش کرده چهارزانو می نشست ، کتابی چند در کنار او و قلمدانی و چند ترکه برای مرعوب داشتن نوآموزان دیده می شد . دانش آموزان پایین کرسی استاد بر فرشی می نشستند . کوچکترین تخته یا لوحی فلزی در کنار گرفته و بزرگترین دفتر و کاغذ با خود می آوردند . همه قلمهای نئین داشتند . معلم برای هر کدام می تراشید و آماده می ساخت ، هر کدام از نوآموزان قلم را در دوات گلین که لختی قشرا بریشم آغشته به مرکب در آن بود فرو کرده خط می نوشتند و سیاهی یا مرکب که بتازی «حبر» گویند ازدوده و صمغ عربستان مرکب بود *

* خط کوفی که تا قبل از انقلاب (آخر عهد مقتدر) مرسوم بود ، از آن وقت باز منسوخ شد و خط نسخی که خط انقلاب طلبان و منشأ آن (ابن مقله) نخست وزیر آزادیخواه خلیفه بود ، معمول شد . در این عصر مطلقاً دفترها و کتابها را به خط نسخی می نوشتند ، ولی هنوز خط کوفی را نیز تعلیم می دادند ، و عنوان کتابها و عناوین بابها و فصلها را برخی به خط کوفی می نوشتند . خط کوفی ←

در یکی از گوشه‌های مکتب منبع آبی قرار داشت و بچه‌ها می‌توانستند در موقع تشنگی رفع عطش کنند. هر يك از بچه‌ها فنجان جداگانه‌ای داشتند. هنگام زمستان با منقله‌های پراز آتش، محیط مکتب را گرمی می‌بخشیدند، و در فصل تابستان با حرکت دادن ریسمان، بادبزن بزرگی را که در وسط مکتب قرار داشت به حرکت درمی‌آوردند تا هوا خنک گردد. معمولاً شاگردان تنبل محکوم به جنبانیدن بادبزن می‌شدند. آموزگاران از صبح تا ساعت ۱۰ نوآموزان را به سبق* خواندن و فراگرفتن دروس وامی‌داشتند و از ساعت ۱۰ تا ۱۲ شاگردان را مکلف به نوشتن املا و انشاء می‌کردند. استاد نخست یکی از آیات قرآن یا يك فرد شعر را هیجی می‌کرد، سپس نوآموزان به طور دسته‌جمعی به خواندن آن جمله می‌پرداختند و معلم کار شاگردان را تحت نظر می‌گرفت. پس از نوشتن درس ساعت تنفس فرامی‌رسید. یکی از وظایف آموزگار این بود که شاگردان را نماز گزاردن و دعا گفتن آموزش دهد و به آنان گوشزد کند که پدر و مادر و بستگان را گرامی دارند و دست آنان را صبح بهنگام خروج از منزل به بوسند و اندرز پدر و مادر به کار بندند. آزدن و «پادافره» کردن یعنی به فلك بستن اطفال اکیداً ممنوع بود. فقط در بعضی نقاط در صورتی که نوآموزی گناهی مرتکب می‌شد، معلم می‌توانست چند ترکه، کف دست او بزند و مصطلح روز این بود که کودکان را نیازارند، و آنها که ایشان را می‌رنجانیدند، منظورشان آزدن نبود، بلکه تنبیه و بیداری کودکان را در نظر می‌داشتند. غالباً آموزگاران برای پول درآوردن در خارج از محوطه مکتب به کار نامه‌نویسی نیز می‌پرداختند ولی این کار را خارج از محیط مکتب به طریقی محرمانه انجام می‌دادند، مبادا که کودکان از مطلب آگاه شوند. غیر از جمعه‌ها که روز تعطیل هفتگی بود، نوآموزان از تعطیلات دیگری نظیر تعطیلات ماه رمضان و عید قربان و غیره استفاده می‌کردند. در این دوره آموزشهای فنی هنوز داخل برنامه مدارس نشده بود. علاقه‌مندان به کارهای

→ بی‌شبهت به خط کتیبه‌های ساسانیان نبود. مثلاً الف آن مشابه «a» کوچک فرانسوی یا یونانی بود، از چپ به راست می‌نوشتند، و از نقطه عاری بود - خط نستعلیق که در عهد تیموریان به تشویق میرزا بایسنقر به صورت خط کتابنویسی معمول شد، در عهد مغول هنوز بینابین و میانگین بود، و آن را خط تعلیق می‌گفتند. نسخه‌های جامع التواریخ و دیوان خواجو و چند دفتر دیگر به خط نستعلیق نوشته شده و هنوز باقی است. (دکتر مظاهری)

* درس مکتب، و شعرا در آثار خود مکرر از طفل سبق خوان

سخن گفته‌اند.

یدی و علمی در اتحادیه‌های صنفی درکارگاهها و کارخانه‌های صنایع دستی در سربازخانه‌ها و در رصدخانه‌ها به کارهای عملی و تجربی می‌پرداختند و در لابراتوارها و دارالتجزیه‌ها روی فلزات ، نمکها ، اسیدها و مایعات مختلف مطالعاتی صورت می‌گرفت . برای فراگرفتن تحصیلات متوسطه (میانگین) مراکز دیگری به نام «مدرسه» وجود داشت . نخستین مدرسه به معنی متوسطه در نیشابور در آخر قرن دهم تأسیس شد . در مصر نیز خلفای فاطمی مدارس نظیر (الازهر) در سال ۹۷۲ در قاهره قدیم بنیاد نهادند ، ولی از این مدارس بیشتر برای تبلیغات دینی استفاده می‌کردند . ولی بعدها پس از سقوط فاطمیان در سال ۱۱۷۴ سبک تعلیم و تربیتی که از خراسان بیرون آمده بود به سرزمین مصر راه یافت و در دوره صلاح الدین ایوبی مدارس شبیه ایران در فسطاط تأسیس شد .

مدارس آن دوره حیاطی وسیع داشت ، و در اطراف حیاط رواق یعنی سرسرای سقف‌داری بود که از آن راه رو داخل اطاق‌های درس ، ایوانهای سخنرانی و مناظره ، و کتابخانه‌ها می‌شدند و در طبقه بالای مدرسه حجره‌های محصلین و طالب علمان قرار داشت .

تعلیمات متوسطه مجانی بود ، و دانش‌آموزان نه تنها از حجره مجانی استفاده می‌کردند ، بلکه مبلغی به عنوان (ادرار) برای تأمین خوراک و روشنائی نیز دریافت می‌داشتند . در مدارس آن دوره افراد ملل خارجی نیز شرکت می‌کردند . و در هر مدرسه فقه یکی از مدارس اربعه را می‌خواندند . در مدارس اسلامی اندلس دانش‌آموزان فرنگی نیز می‌آمدند . تنی چند از بزرگان اروپای آن عصر که از جمله یکی دوتن از آنها به رتبه پاپی رسیدند . یا اسقف جزیره انگلیس شدند ، در مدارس اسلامی اندلس به زبان عربی درس علوم خوانده بودند ، و در همه فرنگ ، زبان عربی زبان علمی بود .

حاکم بامر الله خلیفه فاطمی در سال ۱۵۰۰ مرکزی به نام دارالحکمه بنیان نهاد که شامل چندین دانشکده بود . مؤسسه علمی مزبور مربوط به وزارت تبلیغات یا دیوان داعی‌الدعات بود . جلسات درس دانشکده‌ها پیوسته پرقیل و قال و پرهممه و هیجان‌انگیز بود . سعدی گوید (لم ولانسلم در انداختیم) و حافظ گوید : « از قیل و قال مدرسه گردیده‌ام ملول ،

هفته‌ای دوبار در روزهای دوشنبه و پنجشنبه علما و صاحب‌نظران و مبلغان کل یعنی دعوات برای مباحثات علمی دو رهم جمع می‌شدند . از برکت این مؤسسات علمی و فرهنگی بود که تنی چند از دانشمندان به تدوین رسالاتی در زمینه‌های علمی نظیر شیمی و جبر توفیق یافتند .

در قرن یازدهم میلادی ، یعنی در همان ایامی که خلفای فاطمی مصر در سایه تبلیغات استادانه خود شام و قسمتی از عراق و ایران را به تصرف خود درآورده بودند ، جنبش سیاسی نیرومندی در خراسان به سبب رخنه کردن ترکمانان سلجوقی پدید آمد ، و با نفوذ علمی و سیاسی و مالی فاطمیان در آویخت . ترکمانان تحت رهبری سیاسی خواجه بونصر کندی (مقتول در ۱۰۶۳) و جانشین او خواجه نظام الملك به اندیشه توسعه طلبی خلفای فاطمی پایان بخشیدند - خواجه نظام الملك در سال ۱۰۶۵ نخستین مدرسه نظامیه یعنی مدرسه غدشیعی را در بغداد به تقلید مدرسه نیشابور بنیان نهاد. بنیاد این دانشسرای عالی دو سال طول کشید و در حدود ۱،۸۰۰،۰۰۰ فرانک طلا در راه ساختمان آن خرج شد . البته هدف نظام الملك از تأسیس این دانشسرا و نظایر آن مبارزه با نفوذ فکری جناح چپ یعنی شیعیان بود . مرتجعان زمان از این دارالمعلمین با علاقه فراوان استقبال کردند، و به تدریج حکومت ترکمانان بر تعداد این نظامیه‌ها افزود. نظر به اهمیت فراوان دانشسراهای مزبور به وصف یکی از آنها می‌پردازیم .

نظامیه بغداد در ساحل چپ دجله در محله (شرفیه) قرار داشت ، بنای آن مربع شکل بود و آن را از آجرهای بزرگ بر آورده بودند . حیاط و صحن بزرگی در وسط مدرسه و باغ بزرگی در حوالی آن وجود داشت .

در طبقه پایین این ساختمان ، چندین ایوان بزرگ برای سخنرانی و تدریس رشته‌های مختلف علم، پیشبینی شده بود . در طبقه اول، کتابخانه و سالن و حجره‌های دانشجویان قرار داشت ، و در زیر زمین مطبخ و حمام و دکانهایی برای فروش خواربار و سایر لوازم و احتیاجات دانشجویان ترتیب داده بودند.

جوی بزرگی که از دجله منشعب شده بود ، حوض وسیع میان صحن را پر از آب تازه می‌کرد و از آنجا به وسیله مجاری دیگر، آب به حمام و نقاط دیگر می‌رفت . چندین بار تمام این نظامیه یا بخشی از آن بر اثر آتش‌سوزی یا طغیان آب دجله ، از حیرت افتاد ، ولی بیدرنگ از طرف حکومت سلجوقی تجدید بنا شد .

نظام الملك بنیانگذار نظامیه ، عواید و موقوفات قابل توجهی برای اداره این دارالمعلم اختصاص داده بود ، و از برکت این عواید ، مسکن ، غذا ، روشنایی و دیگر وسایل زندگی دانشجویان تأمین می‌گشت .

سالها پس از بنای نظامیه در سال ۱۱۶۰ ابن جبیر سیاح اندلس از نظامیه دیدن کرده و از موفقیت‌های علمی آن سخن می‌گوید . ارزش فرهنگی نظامیه

تا پایان قرن چهاردهم همچنان باقی بود ، تا قرن سیزدهم اداره امور مالی این دانشگاه همچنان در دست اعقاب نظام الملك قرار داشت ، و آخرین فرد این خاندان در سال ۱۳۲۰ درگذشت . از آن وقت باز خلفای عباسی اداره آن را خود به عهده گرفتند و خود را رئیس افتخاری آن خانه شمردند .

در نظامیه در بادی امر فقط دانشجویانی که شافعی بودند پذیرفته می شدند . قریب صدسال این اصل رعایت گردید . مدرسان این دانشگاه از متخصصین و علمای متبحر عصر بودند و «امام» خوانده می شدند ، و نفوذ کلام و تأثیر اجتماعی آنها بسیار بود ، و گاه به مأموریت‌های سیاسی بسیار مهم گسیل می شدند ، استادان و دانشیاران هنگام تدریس عبا و قباى سیاه در بر کرده و دستار کبود و طیلسان بر سر می گذاشتند .

وضع لباس و مشخصات ظاهری استادان را از روی مینیاتورهایی که از آن دوره باقی مانده می توان دریافت . قیافه ظاهری آنها بسیار مجلل و موقر بود . همینکه کسی به استادی نظامیه برگزیده می شد ، به افتخار او خوان ضیافت می گسترده ، و همینکه به جهاتی استادی از رتبه مدرس برکنار می شد بیدرنگ دستار و طیلسان و عباى استادی را از او باز پس می ستدند .

مواد تدریس نظامیه عبارت بود از علومى که برای دریافتن قرآن ضرورت داشت ، یا حدیث و سنت پیغمبر (ص) و فتوای علمای شافعی و علم کلام اشعری و فقه اللغة و زبان عربی و ادبیات و مسالك الممالک یا جغرافیا و تاریخ و نژادشناسی و باستانشناسی و نجوم و ستاره شناسی و ریاضی و شیمی و موسیقی و رسم هندسی . لیکن هر دانشجویی دنبال یکی دو درس ، فوقش چهار درس بیش نمی رفت .

مؤسسات فرهنگی و علمی نظیر نظامیه به تدریج در بسیاری از شهرها به وجود آمد ، حتی در حیات نظام الملك پادشاهانی چون نورالدین (متوفی در ۱۱۴۷) و مخصوصاً در عصر صلاح الدین ایوبی بسیاری از این نظامیه ها ، در شهرهای خود تأسیس فرمودند و بر آن موقوفات بسیار مقرر داشتند .

حدود سال ۱۲۲۷ در بغداد ، مرکز علمی جدیدی به نام مستنصریه به وجود آمد که در آن حقوق ، علوم و ادبیات و هنرهای دیگر تدریس می شد . مستنصریه دارای چهار ایوان یا چهار تالار بزرگ سخنرانی بود . طنابی مخصوصی برای تعلیم قرآن و سنت پیغمبر (ص) پیشبینی شده بود . يك کتابخانه عظیم برای مطالعه دانشجویان در نظر گرفته بودند . علاوه بر این رشته ها ، طب ، داروسازی ، علوم طبیعی ، و غیره نیز تدریس می شد . هر يك از این چهار ایوان

یا تالار به تعلیم فقه یکی از مذاهب اربعه اختصاص داشت و این ابتکار یعنی تدریس معتقدات و مذاهب و نظر ائمه اربعه در قرن سیزدهم آغاز گردید . حنفیها در خراسان و مادون النهر و ماوراء النهر سکونت داشتند . مالکیها در افریقای شمالی و اندلس مستقر بودند ، و بعضی از آنها در اسکندریه و صقلیه و انکبردیة یعنی جنوب ایتالیا و جزیره اقریطش که عثمانیان کرید و فرنگان کریت یا کرت می گویند می زیستند .

شافعیها در شام و عراق عرب و عراق عجم سکنا داشتند و حنبلیها در بغداد و دمشق و قاهره و ری و شیراز بهترین محلات را اشغال کرده بودند، یعنی محل شیعیان را غصب کرده بودند. و هابیههای عربستان سعودی از بقایای همان حنبلیهای قدیمند . این نوع مؤسسات علمی به تدریج از طرف ملل غربی که تازه در راه ترقی و پیشرفت قدم نهاده بودند ، تقلید شد ، چنانکه در دانشگاه پاریس در قرون وسطا نیز چهار طایفه مسیحی جمع کرده بودند ، و به همین جهت تقلید از دانشگاه قرطبه می کردند که خود تقلید از دانشگاه مستنصریه بود . مستنصریه با خصوصیات بین المللی خود در عالم اسلام قدیم ، (یونسکو) را در جهان فرنگی فعلی به یاد می آورد. این یونسکو گرچه از جانب دول معلوم و معینی هدایت می شود ، و زبانش انگلیسی است ادعای بین المللی بودن را دارد و سعی می کند فرهنگ جهان را تابع فرهنگ انگلوساکسن گرداند .

برای کمک به جوانان مذاهب اربعه تدابیری اندیشیده بودند، از جمله برای دانشجویان هر مذهب یا قومی ۶۲ «ادوار» یعنی بورس تحصیلی در نظر گرفته بودند .

بطور کلی در مستنصریه از ۳۰۸ نفر دانشجوی برگزیده پذیرائی می شد. غیر از ۶۲ بورسی که برای مذاهب اربعه منظور شده بود ، ده محل خرج تحصیلی برای قرآن ، و سی خرج تحصیلی برای فرا گرفتن حدیث و سنت، و ده بورس برای تحصیل علم طب در نظر گرفته بودند .

دانشجویان مستنصریه از طریق مسابقه انتخاب می شدند و پس از فرا گرفتن علوم و اطلاعات لازم و اخذ گواهی اجتهاد می توانستند در جامعه آن روز مقام و موقعیت ممتازی کسب کنند و به مقام وزارت، قضا یعنی قاضیگری یا استادی نایل آیند . بعضی از دانشگاههای آن روز نظیر دانشگاه بغداد مقام و موقعیت مهمتری داشتند . چنانکه فارغ التحصیلهای دانشگاه بغداد مدتها در ممالک اسلامی مورد توجه بودند . ولی از پایان قرن سیزدهم دانشجویان دانشگاه قاهره احترام و توجه عمومی را به خود جلب کردند. به این ترتیب باید گفت

از قرن دهم تا سیزدهم تعلیمات عمومی در شرق میانه و کشورهای اسلامی نظیر هندوستان ، مصر ، افریقا و اندلس گسترش یافته بود . در مناطق مهم و به خصوص در شهرها می توان گفت که نیمی از مردم به خواندن و نوشتن آشنایی داشتند ، و تقریباً ده درصد مردم از اطلاعات عمومی کافی برخوردار بودند ، و یک درصد در زمره دانشمندان و مجتهدان قرار داشتند .

فصل دوم

کتاب و نویسندگی

گواينکه از آغاز قرن دهم تا پايان قرن سيزدهم ذوق و سليقه مردم در زمينه ادبيات ، معماری ، موسیقی ، و نقاشی جودت و پيشرفت تمام داشت ، قرن دهم درخشانترين دوره ترقی و پيشرفت ملل اسلامی بود و از پايان اين دوره تا قرن سيزدهم به تدريج آثار رکود و انحطاط در رشته‌های مختلف به چشم می‌خورد .

از آغاز قرن نهم ميلادی عناصر روشنفکر ملل شرق نزديک که از سابقه فرهنگ و تمدن و تاريخ و ادبيات خود باخبر بودند ، به نام شعوبيان يا شعوبيه از اطاعت عربان سرباز زدند . اين اشخاص از بسياری جهات مانند رماتیکهای قرن نوزدهم اروپا می‌خواستند خود را از قيود کهن رهایی بخشند ، و در راه آزادی و استقلال ملی قدم بردارند . گروه شعوبيان برای اجرای نقشه‌های ملی و اجتماعی خود به مطالعات تاريخی دامنه داری دست زدند ، و در زمينه آثار مادی و معنوی گذشتگان و وضع راهها و موقعیت جغرافیایی کشورها (مسالك الممالك) و به طور کلی راجع به وضع گذشته و حال ملل اسلامی به تفرس و تحقيق پرداختند . دانشمندان اين دوره مطالب و موضوعات مختلف را بادقت و دوراندیشی مورد مطالعه قرار می‌دادند ، مخصوصاً علمای فرقه معتزله بادقت و موشکافی بسیار ، اندیشه‌های خرافی و افسانه‌های عامه و ملل بیگانها را بدون کم و کاست و با واقعبینی مورد مطالعه و تحقيق قرار می‌دادند . در همین ایام عده‌ای از پژوهندگان بادقت به مطالعه انسانها و اشیای گوناگون و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و حیوانهای اهلی و وحشی و انواع گیاهان و ديگر

پدیده‌های قابل مطالعه مشغول شدند. در قرن دهم در نتیجه فعالیت‌های ادبی دامنه‌دار و بیسابقه، ادبیات زبان‌های شرقی نظیر ترکی، فارسی، سریانی و عبری شهرت یافت و بسیاری از ذخایر علمی و فرهنگی به عربی ترجمه و در دسترس عموم قرار گرفت. در نتیجه اختلاف‌شدیدی بین ملتها به وقوع پیوست، چه هر يك از ملتهای شرق خود را سرآمد دیگر اقوام می‌پنداشت و نبوغ و هوشمندی شعرا و دانشمندان و صنعتگران خود را بیش از آن دیگر ملل می‌دانست. به این ترتیب میان ترکان کاشغر و ایرانیان خراسان و میان عراقیان پارسیگوی عراقیان تازیگوی و میان نبطیهای عراق و اهالی سوریه و میان تازیان شمال شرقی و تازیان جنوبی (یمنی‌ها) و میان ایرانیان خراسان با ایرانیان طبرستان، اختلافها بروز کرد. از طرفی در مناطق غربی کشورهای اسلامی، بین اسلاوها و یهودیها مبارزاتی در گرفته بود. در مورد شعر و ادبیات ایرانیان شرقی بر دیگر ملل پیشی گرفتند، و فردوسی طوسی (متوفی در ۱۰۲۵) با سرودن ده‌ها هزار بیت افتخارات ملی و نظامی قهرمانان و افسانه‌های تاریخی سگساران و کشانیان و پارتها را در شاهنامه به رشته‌ی نظم درکشید. دیری بر نیامد که ترکان کاشغر به مقابله برخاستند (قوتدغوبیلیق) اثر شاعر ملی خود ارسال‌ن خاص‌حاجب‌را منتشر ساختند و نویسندگان دیگر آنها، افتخارات قوم هون و دیگر ترکهای قبل از اسلام و مبارزات طولانی آنها را با ایران و سجستان به رشته‌ی نظم کشیدند.

در ایران غربی یعنی عراق عجم و آذربایجان و فارس هنوز زبان خراسانی یعنی زبان فارسی کنونی رایج نشده بود، به همین مناسبت بسیاری از نویسندگان، کتابهای خود را به زبان پهلوی که در دوره‌ی قرون وسطا هنوز کمابیش زبان زنده‌ای بود، ولی به خط قرآنی نوشته می‌شد، به رشته‌ی تحریر می‌کشیدند. برخلاف ملتهای هند و اروپائی و اقوام التایی زبان و ادبیات عرب فاقد اندیشه و فکر و روح حماسی و رمانتیک بود. به همین مناسبت در یادگارهای ادبی این قوم، اشعار حماسی مفصلی نظیر شاهنامه یا (قوتدغوبیلیق) که عمق اندیشه‌های هندی و ادبیات کلاسیک یونان و حتی آثار ادبی جدید اروپا و نوشته‌های دانته و شکسپیر را داشته باشد، نمی‌توان یافت، بلکه گویندگان عرب قصایدی می‌گفتند که شماره‌ی ادبیات آنها از صد تا دو صد بیت می‌رسید. این آثار مسجع و مقفی مانند صدای کاروان و حرکت شترها هماهنگ و یکنواخت بود، و بیشتر برای تهییج و تبلیغ به کار می‌رفت. در این اشعار از تغزلات و اندیشه‌های حماسی و احساسات شاعرانه اثری به چشم نمی‌خورد، در حالی که

در ادبیات فارسی و ترکی و در آثار گویندگان قرون وسطایی این منطقه کتابهای پرارج و گرانبهای فردوسی و جلال‌الدین بلخی (۱۲۷۳) و عطار (۱۲۲۱) و نظامی (۱۲۰۳) دیده می‌شود که در ادبیات عرب نظیر ندارد .

معذک بعضی از استادان زبان و ادبیات عرب مانند ابوالعلائی معری که دارای عقاید و اندیشه‌های دموکراتیک و تازه‌ای بودند ، نه تنها در اذهان و افکار عمومی آثاری باقی گذاشتند ، بلکه معتقدات و افکار آنها در آثار شعرای روشنفکر ایرانی ، نظیر حکیم عمر خیام نیشابوری (متوفی در ۱۱۳۲) نیز مؤثر افتاده است .

ابوالعلائی معری (متوفی در ۱۰۵۷ م) شاعر نامدار شام با چشمی نابینا در معره یکی از بلاد شام می‌زیست . او غیر از مسئولیت اداری و کشوری ، تعلیم و تدریس بالغ بر دو بیست نفر طالبان علم و ادب را که از کشورهای مختلف برای فراگرفتن ادبیات به محضرا و پیوسته بودند تعهد کرده بود . این مرد از برکت ارتباط سری با مصریان موقعیت سیاسی مهمی در شهر معره داشت و مانند یک شیخ‌البلد محبوب ، در اتباع خود نفوذ می‌کرد ، عامه مردم در ابواب مختلف با او به اندیشگان و مشورت می‌نشستند و او را به شفاعت و کدخدانمشی در امور می‌خواندند ، و در حل مشکلات مالیاتی از او یاری می‌جستند ، و وی با صفا و صمیمیت همگنان را یاری می‌داد و نمایندگان و دبیران خود را به یاری خلق می‌فرستاد .

ابوالعلاء از لحاظ مذهبی ، حکیمی سوفسطایی و پیرو شک و از نظر سیاسی شخصیتی ترقیخواه و آزادمنش بود ، و از روی کمال خیرخواهی و برای تأمین سعادت مردم با قلمی نیشدار بسیاری از عادات و معتقدات اصحاب میمنه سیاست و مردم دوران خویش را به باد انتقاد می‌گرفت ، و از مردم شهر نشین و بورژوا در مقابل جباران و زورگویان معدودی که در عصر او می‌زیستند دفاع می‌کرد ، و از اینوایان در مقابل اغنیا و ازستمکشان در برابر ستمگران و از حیوانات در برابر آدمیان حمایت و جانبداری می‌کرد ، و مانند فردوسی طوسی می‌گفت : می‌آزار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

ابوالعلا با روحانیون مرتجع و ریاکار عصر خود بسختی مبارزه کرده و اعمال مزورانه و دور از حقیقت آنان را مورد سرزنش قرار داد . در یکی از آثار خود به طرزی انتقادی و طنزآمیز از قرآن تقلید کرد و کتابی نظیر قرآن به رشته تحریر کشید . شاعر مذهبی و زیارت اهل قبور و اعمال و مناسک حج ، مخصوصاً عمل سنگپرانی حاجیان را تمسخر و استهزا کرد .

ابوالعلا باوجود قدرت سیاسی فراوان و فصاحت و منطقی که داشت ، هرگز از توانائی خود سوء استفاده نکرد ، و پای خود را از حدود انصاف و عدالت فراتر نگذاشت. همیشه چون مرتاضان هند باسختی وقناعت تمام زندگی می کرد ، برای مال و منال دنیوی هیچ گونه ارزشی قائل نبود و باوجود ثروت و قدرتی که داشت به خوردن نان جوین قناعت می کرد ، لباس خشن می پوشید ، پیوسته روزه می گرفت و زندگی را به زهد و تقوا می گذاشت . اینک نمونه ای چند از آثار و اشعار او را ذکر می کنیم :

ابوالعلا به احکام فقه ایرادهای عجیب ولی منطقی می گرفت ، مثلاً در «اللزوم» می گوید :

تناقض مالنا الا السکوت له و ان نعوذ بمولانا عن النار
 یدو بخمس مئین عسجدا فدیت ما بالها قطعت فی ربع دینار

اینک تناقضی است که باید در آن سکوت کرد ، و از آن به خدای خویش از بیم آتش پناه برد ، دستی که فدیهای آن را پانصد دینار گفته است ، چرا به حکم قانون شرع برای ربع دینار قطع می فرماید . « معلوم می شود که فقها منطقی نمی دانند ، علی الخصوص بر اشعریان و منکران معتزله ایرادهای گرفتاری در جای دیگری گفت :

زعم الجهول و من يقول بقوله ان المعاصی من قضاء الخالق
 ان کان حقاً ما يقول فلم قضی حد الزنا ، و قطع کف السارق
 این مردک نادان و آنهایی که سخن او را نص کرده اند ، گویند که گناههای مردم به فرمان خدا و قضای اوست . اگر آنچه می گوید درست باشد ، پس به چه دلیل و منطقی هم این خدا فرموده است که زناکاران را تازیانه بزنند و دست دزدان را ببرند ؟ *

* جالب توجه است که بسا وجود اعراضات شدیدی که ز کربای رازی و ابوالعلا معری و دیگران در حدود هزار سال پیش به دین اسلام کرده اند احدی در صدد آزار و اذیت آنها بر نیامیده است و این می رساند که تا قرن سوم هجری ملل اسلامی کما بیش از نعمت آزادی برخوردار بودند . سید مرتضی «علم الهدی» مجتهد و روحانی عالیقدر آن دوران در پاسخ اعتراض ابوالعلا در مورد بریدن دست دزدان گوید :

عزالامانه اغلیها و ارضها ذل الخیانة فافهم حکمة الباری
 عزت و گرانیهایی امانت گران کرد آن را (یعنی دست را) و ارزان کرد آن

←

ابوالعلا ضمن حمله به ریاکاران و عوامفریبان می گوید :
 این حیلنگر از ساده لوحی تو سوءاستفاده می کند، و تورا فریب می دهد.
 او به تو می گوید که شراب حرام است و حال آنکه در پناه شب بادوستان
 نزدیک خود به باده نوشی می پردازد. خواجه حافظ در همین مضمون می گوید:
 واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
 چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند



را ذلت و پستی خیانت (یعنی دزدی) .
 ابوالعلا می درعین تقوی و پرهیزکاری به تعلیم و تربیت و تصنیف کتاب
 می پرداخت و کارو فعالیت را رکن دین می شمرد و می گفت : «و ادین الناس من یسعی
 و یحترف» یعنی دین دارترین مردم کسی است که کار و شغلی پیشه کند - ابوالعلا
 معری مانند زکریای رازی و سایر مادیون آن دوران می گفت تمام ادیان و شریعتها
 ساخته و پرداخته فکر بشر است . وی عقل و اندیشه را پیامبر حقیقی می شمرد
 و می گفت «ای فریب خورده اگر عقل داری حقیقت را از او پرس که هر عقلی
 پیامبر است . تازنده ام کار نیک خواهم کرد، روزی که مردم بر من نماز نگذار.» این
 متفکر بزرگ باصراحت تمام مردم روی زمین را به دو گروه تقسیم می کرد یکی
 آنانکه عقل دارند و دین ندارند دوم گروهی که دین دارند و عقل ندارند .

اثنان اهل الارض ذو عقل بلا
 دین و آخر دین لاعقل له
 او می گفت « برای انسان جز آنچه می بیند و حس می کند چیزی وجود
 ندارد و از غیبت بی خبر است من از کسی که مردم را به خیر دعوت کند پیروی خواهم
 کرد و از دنیا می روم در حالیکه جز عقل پیشوایی ندارم . اخبار گمراه کننده بی که برای
 تو نقل می کنند اگر موافق عقل نباشد قبول مکن.» او در دیوان لزومیات و رساله
 غفران یا بهشت و دوزخ خود با بیانی شیرین اعتقاد به روز رستاخیز، عرصه محشر،
 جن و پری و شیطان و عقیده به شفاعت را به باد استهزای گیرد وی در طول عمر
 ۸۶ ساله خود زنی اختیار نکرد و از خوردن گوشت حیوانات خودداری نمود و به
 هیچ موجود زنده بی آزار و اذیت نرسانید .

می گویند چون هنگام مرگش فرارسید وصیت کرد که بر سنگ قبرش این
 بیت را بنویسند .

این جنایت پدرم بر من است اما من به کسی جنایت نکردم
 هذا جناه ابي علی وما جنیت علی احد

«مترجم»

حکیم عمر خیام نیشابوری ، شاعر و فیلسوف ایرانی ، در شهر نیشابور متولد شد . عده‌ای او را مردی اسرارآمیز، برخی ویرا عاشق‌پیشه و طرفدار افینورس (اپیکور) می‌شمرند . دسته‌ای به رسایل عربی او که در حکمت و فقه نوشته، بیشتر به شیوه اشعریان تا به شیوه معتزله و در آنجا اثبات توحید و نبوت و قرآن کرده ، و از نواصب جانبداری و بر شیعه و معتزله تاخته است ، استناد می‌نمایند و می‌گویند که او مردی ریاضیدان و متعصب بود . کسانی که اول بار از او سخن گفته‌اند مانند نظامی عروضی در چهارمقاله و بیهقی در *تمه صوان الحکمه* ، اصلاً و ابتداءً شعر و رباعی از او نقل نکرده و او را در عداد حکما آورده‌اند ، نه در شمار شعرا و این رباعیات را که به بنام او مشهور است ، از اختراعات اسماعیلیه می‌دانند، و می‌گویند لحن آن وعقایدی که در آن منتشر کرده‌اند ، با عقاید حکیم عمر بن ابراهیم الخیامی صاحب کتب و رسالات عربی ، منافات کلی دارد ، و اگر قبول داریم که رباعیات ازوست باید ناچار فرض کنیم که یا عمر خیام مردی دو رو و دو قیافه و ذو حیاتین بود و یا اینکه به وجود دو عمر خیام قایل شویم ، یکی آنکه رسایل فقه و جدل اشعری و اعلیه شیعه نوشته و منجم بود و نظامی عروضی و بیهقی از او یاد کرده‌اند ، و دیگری عمر خیامی که درین قرون اخیر به رباعیات معروف گشته است . ایشان معتقدند که رباعیات معروف را . شعرا و مبلغان حسن صباح به نام عمر خیام منتشر کرده‌اند تا ایمان و اعتقاد اهل سنت را که مصادر امور و صاحبان ملک و دولت بودند سست گردانند ، و پایگاه ایمانی و اخلاقی آنان را متزلزل سازند. ولی عده‌ای دیگر به خلاف این دسته می‌گویند این دو شخص یکی بوده است و عمر خیام رباعیات و اقوال او با حکیم عمر بن ابراهیم الخیامی و احکام و فتاوی او مانعة الجمع نیست ، و اینکه عمر خیام دو قیافه متمایز دارد برای خاطر این است که در دل خود شیعی و اسماعیلی و منکر جباران و ظلمه و ترکمانان و افسران و نظامیان بود ، ولی در ظاهر تقیه می‌کرد . * خیام در رسایل عربی خود از خدا و شاه و وطن و دین و

* خیام به علت افکار تندى که داشت همواره مورد طعن و مخالفت روحانیان و مردم سطحی عصر خود بود ، چنانکه نجم‌الدین رازی او را «... سرگشته غافل کمگشته عاقل» می‌خواند . استاد، بزرگ علوی ضمن يك مقاله انتقادی درباره احوال و آثار خیام چنین می‌نویسد: «... این نکته مهم نیست که آیا خیام شیعه بود یا سنی ، حنفی بود یا رافضی ، برای ما مسلم است که گوینده این بیت « فارغ

←

ایمان دفاع می نمود ، و هر يك از این دو نوع را در يك محیط و قشر جدا گانه منتشر می ساخته است : رباعیات را در میان عامه که عربی نمی دانستند ، و رسایل عربی را در میان آخوندان و دولتیان ، و به این شیوه در هر دو محیط مشهور و محبوب گردیده است . این مبحث به ادبیات و تاریخ آن متعلق است و ما وارد آن نتوانیم شد . این قدر می دانیم که این رباعیات بیشتر در اواخر قرون وسطا و شاید قبل از دوره مفول منتشر گردیده بود ، و ناچار شخصی یا اشخاصی چند آنها را ساخته اند و در میان مردم رواج یافته و ذکر همین نکته از نظر ما که نوشتن تاریخ اجتماعی است کفایت می کند . رباعیات خیام با علاقه و استقبال مردم روبرو شده است . او بابدینی تمام به امور مادی و مال و منال این جهان می نگریست و با کینه تیزی و ریاکاری به شدت مبارزه می کرد ، و در وصف شراب گلگون داد سخن می داد . آثار خیام به تمام زبانهای زنده جهان ترجمه شده است و در عدداد شاهکارهای معروف و قابل تمجید به شمار است . اینك چند نمونه از شعرهای او .

من می خورم و هر که چو من اهل بود	می خوردن من به نزد او سهل بود
می خوردن من حق به ازل می دانست	گر می نخورم علم خدا جهل بود
ما لعبتگانیم و فلك لعبت باز	از روی حقیقت نه که از روی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود	رفتیم به صندوق عدم يك يك باز
تا بتوانی خدمت رندان می کن	بنیاد نماز و روزه ویران می کن
بشنو سخن راست ز خیام عمر	می می خور و رده می زن و احسان می کن

→
بودن ز کفر و دین دین من است « ماورای این جدالهای کودکانه بوده است . برای ما این نکته مهم است که آیا خیام با سیاست و روش مملکتداری طبقه حاکمه دوره خود مخالف بوده یا موافق ؟ آیا ممکن است تصور کرد که شاعری که آنقدر قدرت بیان داشته و با این شدت به عقاید مردمان دوره خود تاخته در قبال حوادث عظیمی که در قرن او رخ می داد بی طرف مانده باشد ؟ چطور میشود باور کرد شاعری با این آزادفکری که دلیرانه با خرافات و تعصبات ابلهانه جنگیده در حوادث بزرگی نظیر جنبش اسماعیله و حسن صباح که پشت خلفای بغداد را می لرزانید و تختها را سرنگون و تاجها را برباد می داد بیطرف مانده باشد ... » مترجم

ای دوست بیا تا غم فردا مخوریم وین يك دم نقد را غنیمت شمريم
فردا که از این دیر کهن در گذریم با هفت هزار سالگان سربه سریم

می خوردن و گرد نیکوان گردیدن بهتر که به زرق ، زاهدی ورزیدن
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود پس روی بهشت کس نخواهد دیدن

گوئید تو را بهشت با حور خوشست من می گویم که آب انگور خوشست
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار کاواز دهل شنیدن ازدور خوشست

گاه سحرست خیز ای مایه ناز نرمك نرمك باده خور و چنگ نواز
کانان که به جایند نباید دراز زنان که شدند کس نمی آید باز

در زمینه نثر نویسی و پرداختن دفترهای تاریخی و علمی زبان عربی، پادشاه بی معارض زمان بود، زیرا در این دوره بسیاری از علما و فلاسفه غیر- تازی، مانند، ترکان، سفدیان، خوارزمیان، خراسانیان، عراقیان عجم، فارسیان، آذریان، دیلمیان، یهودیان، یونانیان، شامیان و اندلسیان، کتابها و آثار خود را در زبان عربی که لغت قرآن مجید و حقوق اسلامی بود تألیف و تدوین می کردند. علاوه بر این زبان عربی از قرن نهم نه تنها به عنوان لغت قرآن و زبان علوم قرآنی مورد مطالعه قرار می گرفت، بلکه این زبان از برکت ترجمه کتابها و آثار علمی و فلسفی هندی و ساسانی و سریانی و یونانی نهایت درجه غنی و قابل استفاده عموم شده بود.

هندها، وایرانیها صرف و نحو، لغت نویسی و فقه اللغه عربی را با اصول صحیح علمی پایه گذاری و تدوین کرده بودند، در این دوره نه تنها محققان و دانشمندان تازی نژاد، در زمینه نحو و فقه اللغه عربی کار و تلاش کرده اند، بلکه عده ای از پژوهندگان فارسی و عراقی عجمی و خراسانی و ماوراءالنهری نیز در این زمینه به تحقیق و مطالعه پرداختند، در این دوره هر مردی که محقق و دانشمند بود ناچار بود زبان عربی را نیک بگوید و بخواند و بنویسد، و برای حصول این منظور سالهای متمادی از عمر خود را در دارالعلمهای آن روزگار

برای احاطه به صرف ونحو و ادبیات عرب سپری سازد ، و این همان کاری است که دانشمندان قدیم اروپا سابق، برای تسلط به زبان لاتین انجام می دادند . در حالی که احاطه به لغت عرب برای افراد خارجی نظیر ترکها و ایرانیان ، عنوان و افتخار بزرگی بود ، بومیان عربستان که به زبان مادری خود تکلم می کردند ، هنوز مانند وحشترین و خشنترین ملل جهان زندگی می کردند . مردمان و باشندگان کشورهای متمدن در باره عربهای چادر نشین و صحراگرد باهمان لحنی سخن می گفتند که متفلسفان قرن ۱۸م از سرخپوستان ینگه دنیا یاد می کردند . به نظر شهر نشینان و بورژواها پیدایش اسلام از میان چنین قومی وحشی جز معجزه و قدرتمایی خدایی توانست بود .

رمانتیزم قرن دهم در میدان نثر عربی تکامل و پیشرفت بیشتری حاصل کرد . گاه داستانهای شکفت انگیز و غریب و قابل توجهی در توصیف کشورها ، جزیره ها و مردم اقالیم گمنام منتشر می گشت ، و گاه داستانهایی در زمینه قهرمانی و عشق بازی به اسلوب روانشناسی و فراست انتشار می یافت . داستانهای تاجران و بورژواهای شرق قدیم در قرن چهاردهم با داستانهای پهلوانی مخلوط شد . لیکن اصل این داستانها که به زبان فارسی و عربی نوشته شده ، مانند رموز حمزه و سند باد بحری و قصه برامکه و داستانهای عیاران ، اصولا حکایتهای بورژوازی است و از حوادث و پیشامدهای گوناگون و از تاجران و ماجرای کار جهانگردان در دریاها و بیابانها سخن می گوید ، و به هیچ وجه رنگ قهرمانی ندارد ، و هدف قهرمانان آنها تجارت و اندوختن مال و ثروت بوده است ، نه شمشیر زنی و جنگ آزمایی . اینها کاملاً از لحاظ روحیات قهرمانها ، قابل مقایسه با رمانهای قرن نوزدهم هستند .

قهرمانان یکی از این داستانهای جالب و دقیق ، شاخص حوادثی است که به خلیفه فاطمی عبیدالله (۹۰۹-۹۳۴) نسبت می دهند ، و او را چون يك پهلوان پارسی معرفی می کنند ، کسی نظیر ناپلیون آن روزگار که می خواسته است تمام کشورها ، علی الخصوص بغداد را زیر سلطه خود درآورد و آمال بورژوازی را در آنجا حکمفرما گرداند . اکنون از این داستان جز ترجمه ترکی آن چیزی در دست نیست .

دیگر داستان شجاعتهای حمزه خوارجی یا خارجی (۷۹-۸۲۸) ناجی سیستان و خراسان است که شخصی است دریا گذار ، جهانگرد ، جهانگیر ،

وهو خواه آزادی تجارت و مدافع عدالت و نامش عنوان رمانهای مختلفی در ایران گردیده بود و بعدها همین داستانها به زبان ترکی ترجمه شده است .

همچنین سردار نامی ابومسلم (مقتول در ۷۵۶) نظیر شارل دوازدهم در اروپا قهرمان بسیاری از داستانهای جالب ایرانی شده است و بعداً همین داستانها به زبان ترکی ترجمه گردیده است . تمام این شخصیتهای تاریخی در همان دوره حیات رنگ افسانه‌ای به خود می‌گرفت ، زیرا که قهرمانهای طبقه وقشری بودند که رفته رفته بر اوضاع زمان تسلط می‌یافتند . قصه گویان ، اخبار آنها را جمع کرده به شکل رمان درمی‌آوردند . قصه بختیارنامه و اخبار سمک یا سیامک عیار حاکی از دوره فرتوتی بورژوازی است .

عنتره بن شداد قهرمان بسیاری از داستانهای عربی که نبوغ نژاد عرب را نشان می‌دهد ، نام یکی از خدایان رعد و برق و جنگ را دارد که هندوان (ایندرا) گویند . او قهرمان دوره فنودالیزم است نه پیشرو بورژوازی اسلامی ، و این داستان (ایندرا) که نفوذ منظمه‌های حماسی هند را نشان می‌دهد به احتمال قوی توسط دریا گزاران هندو در قرن ششم به سواحل عربستان رسیده است . مجموعه داستانهای سلطان بیبرس بندقدار (۱۲۶۰-۱۲۷۷) که بالغ بر چندین مجلد است و به عربی است ، از نفوذ عمیق ترکها در شام و مصر حکایت می‌کند ، و محتملاً ناشی از ترجمه روایتها و اخبار ترکی است . به زبان عربی و به هر حال حاکی از اوضاع دوره دیکتاتوری سلاطین و امپراتوران بعد از بورژوازی ، یعنی از قصه‌های قهرمانی و پهلوانی است .

علاوه بر این ، در همان ایام داستانهای فراوانی از این دست که معرف قهرمانان ترکمان و شاهسواران میدان جنگهای صلیبی است ، نظیر داستان **ملك دانشمند** (۱۰۸۴-۱۱۲۶) در قرن دوازدهم به زبان عربی و زبان ترکی هر دو نوشته شده است . داستان **دارا پناه** از اواخر عهد بورژوازی حکایت می‌کند ، اما نقالان دوره مغول در آن دست برده قهرمانهای فنودال و دیکتاتورمانند را به جای قهرمانهای آزادی و آبادی نهاده‌اند و قطعاتی را که تمغای سبک هندی دارد ، و به نستعلیق گویی مانده است ، در لابلای سبک عراقی اصلی آن جای داده‌اند .

در زمینه داستانهای فلسفی ، شرق میانین از ادبیات غنی هند استفاده

بسیار کرده است . از آغاز قرن دوم میلادی ، جنگجویان سجستانی خراسان یعنی سگان و کشانان و اشکانان برحسب ذوق و سلیقه خود ، بعضی از داستانهای شمنان عتیق را به زبانهای خود برگردانیدند ، پس از اینکه این داستانها به زبانهای خراسان و ماوراءالنهر ترجمه شد از آنجا به لغت‌های چینی و ارمنی و یونانی و بعدها به زبان عربی ترجمه گردید ، مهمترین این حکایت‌های فیلسوفانه عبارتند از :

نخست قصه زاب و طهماسب (یا گشواد) که بنام سیماس و جلعاد در ادبیات مسیحی شرقی جلوه گر شده است . قصه سنباط یا سنباد نامۀ اصلی که راجع است به سنباد ملك سجستان در عهد اشکانیان و منشأ داستان سنباط نصرانیان شرق و سند باد نامۀ فارسی است .

سه دیگر حکایت بوذاسف و بلوهر است که ترسایان شام آن را به نام بلعام و یهوشفط عابد محرف گردانیده‌اند . مطالب شیرینی از سفرهای سنباد - ملك سجستان وارد حکایت حمزة خارجی از يك طرف و وارد حکایت سند باد بحری از دیگر جانب شده است و جمله آن دیدن جزایر و عجایب دریاست و کسب ثروت و دولت .

چهارم داستان سلامان و ابسال که جنبۀ فلسفی طبیعی دارد و روایتی از آن هم به عنوان حی بن یقظان از قلم خواجه بوعلی سینا موجود است . از روی ترجمه و روایت ، این قصه به قلم ابن طفیل معروف که آن هم به عربی بوده ، در قرن هفدهم به انگلیسی ترجمه گردیده : و با روحیه و تفکر انگلیسیها در هم آمیخته و به صورت قصه رایینسون کروژوئه قدم در میدان ادبیات اروپا نهاده است . پنجم داستان پانچ طنظر یا پنچ دفتر کتاب قدیمی (بیدپای) فرزانه هندی است که افسانه‌های کهن یونانی از روی آن به وجود آمده است . مسلمانان این اثر بدیع هندی را از ترجمۀ پهلوی آن به عربی در آوردند و از کتب محبوب و مشهور شده بعدها به عنوان (کليلة و دمنه) ابوالمعالی نصرالله در عهد غزنویان ، و ملاحسین کاشفی در عهد تیموری ، آن را بفارسی برگردانیدند . در قرن هفدهم لافوتتن فرانسوی ، از روی ترجمۀ (انوار سهیلی) به فرانسوی عده‌ای از قصه‌های کليلة را به فرنگی منظوم ساخت و موجب شهرت او شد . حکیم

بیدپای مقالات و حالات و مقامات مردان را از زبان ددان چون کلاغ ، میمون ، فیل ، ستور ، شغال بیان کرد و در ادب قدیم هندداد فصاحت و فرزاندگی داد. ولی اعتقاد هندیان به تناسخ ، تلییس او را امری عادی جلوه می دهد .

لیکن عقیده ایرانیان به معاد و رستخیز قیامت سبب شد که قهرمانان بیدپای جدی تلقی نشوند . به این ترتیب ایرانیان حکایات دیگری به وجود آوردند که باروح و فکر آسمانی و تنجیمی عجمان سازش داشت ، و از تناسخ عاری بود و در آن اشخاص و اشباحی که بعضی دوزخی و برخی بهشتی و گروهی متقی و پرهیزکار و دسته‌ای گناهکار بودند از قلم نویسندگان به وجود آمدند .

در قرن دهم یکی از شاهزادگان دیلمی (مرزباننامه) را بتقلید هندیها به رشته تحریر کشید ، و بعدها این کتاب را به زبان فارسی و ترکی و عربی نیز ترجمه کردند . به موازات داستانهای فلسفی مشهور خراسانیان ، عراقیان نیز داستانهای عشقی جالبی به وجود آوردند که از لحاظ ادبی بسیار گرانبها و پر ارزش است . از آن جمله منظومه (ویس و رامین) و حکایت وامق و عذرا و حکایت لیلی و مجنون و مانند اینها و حکایت تازی یوسف و زلیخا که اصل آن یهودی است قابل توجه است .

نمونه ایرانی داستان اخیر ، افسانه یا بهتر بگوئیم (مقتل و روضه) سیاوش است ، نظیر و همانند خراسانی یوسف یسوع . قهرمان داستان شاهزاده سیاوش جوانی زیباست که بدست رستم ساتراپ هندوستان تربیت شده و سپس به بلخ و به دربار پدر خود کیکائوس آمد و در آنجا مورد عشق و علاقه شدید زن پدرش سودابه قرار گرفت . ولی سیاوش مهر ویران نادیده گرفت و سودابه از این جهان خشمگین شد و بادسایسی او را به زنا با محارم متهم کرد ، مگر کین دل از وی بتوزد . آن گاه سیاوش برای مطمئن ساختن پدر و اثبات بیگناهی از میان آتش گذر کرد و اندکی پس از این واقعه ، به عنوان گروگان در اسارت حاکم چینی ختن گرفتار گردید . (فولان سیان) که نامش به افراسیاب محرف شده خون آن شهزاده بیگناه را به ریخت ، از آن پس سیاوش در نظر سگان و کشانان یعنی هممیهنان خویش فرزند آسمان یا (فنفور) خوانده شده و جنبه قدوسی یافت و ناجی و مهدی خوانده شد ، تا آنکه فرزندی از او به نام (کئوتسئوکیو)

یا خسرو ، به تخت بلخ جلوس کرد - از آن پس هر سال درموقع تعادل ربیعی سگان وکشانان یاد بود شهادت او را در بلخ و سمرقند و بخارا با برگزاری سوگواریهای تجدیدمی کردند . علاوه بر اخباریان چین ، نرشخی (۸۹۹-۹۵۹) صاحب تاریخ بخارا به گریستن مغان به این واقعه دردناک اشاره کرده و تاکنون نیز زردشتیان منتظر رجعت سوشیان یعنی این مسیح می باشند .
وبهترین بیان این داستان در شاهنامه فردوسی است .

از عشق بازی خسرو شیرین که زیباترین روایت آن از آن نظامی است (متوفی در ۱۲۰۳) نیز یاد باید کرد . قهرمان این داستان (شیرین) نام یک بانوی درباری است که به مادام دوپمپادور معشوقه لویی ۱۵ بی شباهت نیست . عشق افسانه آمیزی در دل خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸) برانگیخت . این زن با آنکه از قشر فرودین جامعه و روسی بود ، پس از آنکه ملکه واقعی ایران مریم دختر قیصر روم را مسموم کرد ، مقام بانوی ایرانی را احراز کرد . این واقعه موجب رسوایی عظیمی در کشور شد . درباریان به طعنه او را چهر آزاد (شهر آزاد) لقب دادند که معنی آن بیگم و شهبانوی نجیبزاده است .

زمینه تاریخی هزارویک شب (الف لیله و لیله) ، در واقع نمایش دربار باشکوه خسرو پرویز است که شخصیت و به خصوص پادشاهی لویی پانزدهم و فرانسوای اول را یاد می آورد . داستان سرگذشتهای عاشقانه اش با شیرین با چهر آزاد یا (شهر آزاد) از محوطه دربار به بیرون راه یافت و در شهر مداین بر سر زبانها افتاد و مایه سرگرمی مردم گردید . داستانهایی از این دست بر این افزوده شد . هزارافسان که مسعودی (متوفی در ۹۵۶) ترجمه آن را از یهودی به زبان عربی یاد می کند . اصل این قصههاست . در این هزارویک شب یا (هزار افسانه) همواره نقشهای عمده با خسرو پرویز و چهر آزاد زیباست . این سرگذشتهای با ماجرای نخست وزیر یادارنده مهر بزرگ سلطنتی (بزرگه مهر) مسمی به بختکان درهم آمیخت . بختکان کسی است که او را به گناه اعتقاد به دین مانی روزی فرمان پادشاه جبار در رود دجله غرق کردند .

در قرن ۱۰-۱۱-۱۲ و سیزده مردم سوریه و مصر به جای این قهرمانان اصلی ، شخصیتهایی را گذاشتند که از تاریخ اسلام انتخاب شده و بیشتر در میان

مسلمانان معروف بودند . مثلاً خلیفه هارون الرشید به جای خسرو پرویز قرار گرفت و نقش بختگان دارنده مهر بزرگ شاه به جعفر برمکی وزیر محول شد . وبالطبع بغداد هم جایگزین مداین قدیم شد .

باتمام کوششهای نویسندگان ، داستانهای عامیانه شرق ، بی‌بی زبیده زوجة هارون الرشید نتوانست خاطرۀ چهر آزاد شگرف و زیبا را از اذهاندور سازد . این زن داستانی قهرمان جاودان هزارویکشب باقی‌ماند .

این مجموعه رفته رفته باسرگذشتهای تازه تری پرمایه گشت . درده نسل اخیر ، اسلام قرون وسطا و شرق نزدیک تعدادی داستانهای مستهجن ، وریک که کمابیش دوپهلو و حاکی از انحطاط ذوق و سلیقه آنهاست ، به آن مجموعه افزودند . به این ترتیب داستانهایی که همه آن را هزارویکشب می‌شناسند ، درحقیقت از قرن هفتم شروع و در قرن یازدهم به پایان رسیده است . چون گنجینه فیاضی است که تمام دوره ادبیات شرق را در قرون وسطا مجسم می‌سازد . در این اثر تمام قرون و اعصار انعکاس یافته است به همین علت نباید آن را یک کتاب ، شمرد ، بلکه باید آن را کتابخانه‌ای به‌شمار آورد . این کتاب حاصل کار یک نویسنده نیست ، بلکه محصول ذوق داستانسرایانی است که در طی هفت قرن روایات گوناگونی را به رشته تحریر کشیده‌اند .

چون در دوره قرون وسطا یا عصر میانی از صنعت چاپ و حق التالیف نام‌ونشانی نبود ، هیچ نویسنده‌ای نمی‌توانست از قدرت قلم خود زندگی کند و شغل داستانسرای و شاعری وسیله زندگی نبود ، بلکه بسیاری از شعرا و نویسندگان ناگزیر بودند برای ادامه زندگی شغل دیگری داشته باشند . به همین مناسبت جوانانی که در خود ذوق نویسندگی و شاعری می‌دیدند برای آنکه بتوانند گلیم خود را از آب بیرون بکشند ، به دستگاه یا شخصیت متنفذی نزدیک می‌شدند . شعرا که در آن دوره در حکم روزنامه نویسها و تبلیغگران زمان بودند با استفاده از وزن و قافیه به شعر سرودن می‌پرداختند ، و از این راه در اذهان و افکار مردم نفوذ می‌کردند . قصاید و اشعار گویندگان به زودی از دهانی به دهان دیگر و از شهری به شهر دیگر ، و از ایالتی به ایالت دیگر به سرعت منتقل و منتشر می‌شد . معمولاً حکومتها و شخصیت‌های مهم مملکتی از

یکی دوشاعر برای کسب شهرت استفاده می‌کردند ، ولی شعرای زبردست و با ذوق برای تأمین زندگی بهتر ، به حکومت‌های بزرگ و دربار امرا و سلاطین روی می‌آوردند، در دربار بعضی از سلاطین بزرگ صدها تن شاعر با تنم و ثروت بسیار زندگی می‌کردند ، این شعرا یا مبلغان قرون وسطایی از برکت ذوق و هنر شاعری می‌توانستند در یک ساعت قصیده مفصلی در مدح یا ذم کسی یا چیزی بسرایند . شعرا به میل خود می‌توانستند ممدوحان را مسرور یا متأثر سازند، فلان کس را بستایند و بهمان را نکوهش کنند . و یا بدبختی و شکست مسلمی را به عنوان یک بازگشت یا گریز بهنگام و یک موفقیت اتفاقی را یک پیروزی درخشان و یک حادثه بدوناگوار را یک واقعه خوب و به موقع تعبیر کنند .

در بسیاری از کتابها به داوطلبان فن شعر مقدمات و راه و رسم شاعری را آموخته‌اند . از جمله در کتاب چهار مقاله نظامی عروضی که در سال ۱۱۵۶ نوشته شده است ، به کسانی که در این راه مطالعه و تلاش می‌کنند ، توصیه شده است که غیر از اطلاعات عمومی در رشته فقه‌اللفه و زبان‌شناسی نیز اطلاعات خود را وسعت بخشند و در روحیه و اخلاق ممدوح خود دقت و مطالعه کنند ، تا ناگاه با گفتن مطلبی نابهنگام جان خود را به خطر نیفکنند ، زیرا به گفته نظامی بعضی از شاعران بر اثر شتابزدگی و اظهارات عجولانه دشمنی این و آن را برانگیخته و خود را با خطراتی مواجه ساخته‌اند .

ناگفته نماند که در قرن دهم و یازدهم ، شعرا و گویندگانی بودند که از برکت شعر و شاعری ثروت و دارایی کلانی تحصیل کردند ، ولی از قرن دوازدهم و سیزدهم یعنی از حمله ترکان بی‌بازار شعر و شاعری روبه‌کسادی نهاد .

فصل سوم

کتابخانه و کتابفروشی

ملتهای متمدن شرق و از جمله ایرانیان سالها قبل از ظهور اسلام به مسائل علمی، فرهنگی و تاریخی آشنا و مأنوس بودند. به روزگاردستان (۷۸-۱۱۰) و رستم (۱۲۰-۱۵۵) مهخشریپهایی از جانب ملوک خراسان در پاکستان پادشاهی داشته و فردوسی از افتخارات آنان سخن گفته است. در آن دوره شهر مشهور (اوجین) مرکز مهم مطالعات نجومی و طبیبی بود و قندهار هند دربارکنارنک (۸۰-۱۱۵) شاهنشاه بزرگ خراسان و هندوسند و کاشغر و کشمیر یکی دیگر از مراکز ادبیات اصیل خراسان بود. میان ۳۰۰ تا ۷۵۰ میلادی بلخ و سمرقند نیز دو مرکز مهم مطالعات فلسفی و ادبی بودند. درپناه فرخارها* و نوبهارهای** این شهرهای بزرگ و مقدس افکار فرزنانگان چین و هند مبادله و منتشر می شد. اکتشافات جدید و قابل توجهی که درختن و کجاو طرفان*** و نقاط دیگر ایران**** و یج به عمل آمده و نسخه های خطی عدیده دانایان آن شهرها در پزشکی و اخترشناسی و داروسازی و حکمت و ادب که از پایان قرن چهارم میلادی به همت شمنان و منانیان و نخشبان از زبان

* فرخار : بتخانه - بتکده

** نوبهار - دیر - معبد

*** شهری است از بلاد اینور (ترکستان)

**** سرزمین تخمه آریائی (خوارزم و خیوه)

چینی به زبانهای ایرانی و هندی ترجمه شده بر محققان و دانشمندان عصر مادریه فعالیت علمی ملل ماوراء النهر و مادون النهر قبل از اسلام را روشن ساخته است .

غیر از (خراسان) اصلی ، که در آن موقع از تهران کنونی تا ختن امتداد داشت ، مردم عراق یعنی شهرهای ساسانیان نیز در عین توجه (علاقه به امور مذهبی ، از کنجکاو و مطالعات فلسفی غافل نماندند و تحت تأثیر جریانهای خراسان قرار گرفتند

بلاش اول (۵۲ - ۷۸) فرمود که اوستای قدیم را از بلخ و سیستان جمعآوری کنند . شاپور اول (۲۴۰ - ۲۷۲) مؤسس چندیشاپور در استخر نخسین کتابخانه بزرگ را تأسیس کرد . بهرام پنجم (۴۲۰-۴۴۰) در جنوب شرقی دریای ارومیه شهر دینی و علمی (کنز شیزگان) را به وجود آورد. و بالاخره خسرو اول (۵۳۱-۵۷۸) دارالعلم چندیشاپور را توسعه داد . در این دانشگاه ستاره شناسان و پزشکان چینی و هندی و ایرانی که تحصیلات که با فرهنگ یونانی مانوس بودند، به تعلیم دانشجویان اشتغال داشتند. در همین دانشگاه عده ای از پژوهندگان ، رساله های فرزنانگان چین (مربوط به قرن پنجم و ششم) و دفاتر هندی و یونانی را به زبان پهلوی گردانیدند ، ولی از همان روزگار ادبیات آسمانی و مینوئی چین را و دفاتر سانسکریت یعنی لغت علمی هند را که اول در دیاد دستان ورستم معمول شده بود ، مردمان ایران به ادبیات کهن یونانی رومیان که در او، روحیه جزیره نشینی غلبه داشت ، رجحان دادند. خواه به خاطر این که مانند چینیان اهل خشکی هستند ، خواه به منظور این که از (ایران و یج) یعنی از حدود چین به مغرب آمده بودند ، و از دیرگاه باروحیات چینیان آشنا بودند ، مردم خراسانی ختن و کاشغر و سمرقند و بلخ و سیستان علاقه مفراطی به نوشته ها و به گفته های فرزنانگان چین داشتند ، و نیز از آن سبب که چندین قرن صاحبان هند و سند بودند و بردین (شکمون) می رفتند و به خط (کروشتری) کتابت می کردند ، و شمنان آنان را در فرخارها و بهارها به لغت یراگرت و سنسکریت* تعلیم داده بودند . خراسانیان حکمت و ادبیات

* یکی از زبانهای مهم هندوایرانی از شعب هندواروپائی است .

هندوستان را نیز گرامی می‌داشتند و به قصاید چینی که در بحر رمل و هزج و تقارب و این گونه اوزان است و دارای قوافی است مأنوس بودند و حتی موقعی که در عصر بنی‌امیه دین شمنان به مشرق عقب نشینی کرد و خراسانیان که همگی شمن بودند و بجز معدودی از دین زردشتی‌سازانی خبر نداشتند ، مسلمان شدند ولی سلیقه و علاقه آنها به حکمت و ادب چینی و هندی برجای ماند ، همچنانکه به ساسانیان سرایت کلی کرده بود . علاوه بر این ، بزرگان ساسانی جمله از مردم مرو و بلخ و خراسانی بودند و در استخر و گندی‌شاپور و مداین سلیقه خراسانی یعنی چینی و هندی را رواج دادند .

بالعکس نفوذ فرهنگ یونانی ناچیز و در دوره ساسانی در سیرقه‌قرایی بود ، مخصوصاً مردم ایران ساسانی هنر و ادبیات و شعر و تئاتر یونانی را که در روایات جزیره نشینی و دریازنی و لخت و عریان بودن اشخاص و افراد حتی در مطالب کتابها و قصه‌ها غلبه دارد ، ابدأ دوست نداشتند . مردم ایران شهرها و افسانه‌ها و تئاترهای یونان و روم را منفور می‌دانستند و دور می‌ریختند. درست به‌عکس ذوق و شوق شدیدی به شعرهای چینیان و افسانه‌های هندوستان از خود نشان می‌دادند - غیر از مطالب علمی و احیاناً بعضی از قسمتهای فلسفه ثو افلاطونی از لغت یونانی چیزی ترجمه نکردند و در این باره نیز می‌گفتند، اینها دفاتری است که اصلاً از آن ملوک کلدانی بوده و یونانیان از لغت عجم به زبان خود ترجمه کرده بودند و نصوص کلدانی آن را از میان برده و ما آن را بار دیگر به زبان عجم برمی‌گردانیم .

هنگام هجوم تازیان ، سمرقند کتابخانه غنی و عظیمی داشت . در این شهر دستگاههایی برای ساختن کاغذ از دیرباز مشغول کار بود . بعضی گمان می‌کنند که این کتابخانه به وسیله شاهنشاه کنارنگ (۸۰-۱۱۵ م) که ساسانیان او را (اسفندیار) و عربان ذوالقرنین می‌خوانند پایه‌گذاری شده است. ترجمه کردن و انتقال دادن و گردانیدن اسم خاص پادشاهان بزرگ ، حکیمان بزرگ و شهرهای بزرگ حتی رب‌النوعهای بزرگ از زبان کشوری به زبان کشوری دیگر ، در زمان قدیم ، بسیار معمول بوده است و گاه نام شهر مشهوری را به شهر دیگر می‌دادند ، چنانکه نام گندهار (پیشاور) که عربان القندهار می‌گفتند ، بعداً به چند شهر

دیگر از جمله به تگین آباد داده شد ، و نام شوش که عربان السوس می گفتند به السوس الاقصی درمراکش داده شد. و عربان شهرهای اندلس (اسپانیا) رادمشق و حمص نام نهادند ، تا اینکه اسپانیاییهای عصر جدید آمدند و نامهای دیگر دادند . خود اروپائیان امروزی نام شهرهای اروپا را بر شهرهای امریکا نهادند. این عادت در قدیم بیش از امروز معمول و مرسوم بود. در عصر عباسیان (۷۵۰) از برکت مداخله ایرانیان در امور سیاسی و اجتماعی تازیان نیز کمابیش با دانش و ادبیات و کتابهای گوناگون آشنا شدند . برمکیان (۷۵-۸۰۳) که اجدادشان قرنهای پیشوای مذهبی یادالای لامه خراسان قدیم بودند ، در دربار نخستین خلفای عباسی نظیر هارون الرشید (۷۸۶-۸۰۹) کارهایی نظیر کارهای مدیسیها در دربار والواها* انجام دادند و همگنان اسلامی خود را به امور علمی و فرهنگی خراسان قدیم آشنا ساختند و کاری کردند که بغداد بصورت یکی از مراکز علمی و ادبی قرون وسطا درآمد و از جهات علمی و فرهنگی جایگزین بلخ و سمرقند گردید . برمکیان نه تنها بسیاری از کتابهای علمی و ادبی چینی و هندی و پهلوی را به زبان عربی ترجمه کردند و در شمار کتابهای برجسته عالم اسلام قرار دادند ، بلکه خلفا را بر آن داشتند که مانند ساسانیان حتی از خرمن فرهنگ ملل غرب یعنی شامیها ، رومیها ، قبطیها ، و حبشیها نیز خوشه چینی کنند . از برکت فعالیت علمی برمکیان بود که در شهر بغداد کتابخانه و آکادمی علوم یادارالحکمه تأسیس شد. کتابخانه بغداد در دوره مأمون که او و دربار او نیمی سغدی یا ایرانی بود (۸۱۳-۳۳) در نتیجه مساعی حسن بن سهل (متوفی در ۸۵۰) که می توان او را ریشلیوی قرون وسطا نامید ، وسعت و اهمیت بسیار پیدا کرد در طی قرون بعد عشق و علاقه به کتاب رو به فزونی نهاد .

در سال ۹۹۱ شاپور پسر اردشیر که نخست وزیر زردشتی بوئیان** فارس و عراق بود ، کتابخانه ای از کتابهای غیر سنی و غیر دینی در بغداد تأسیس کرد

* والواها valois از شجره کاپسین ها هستند و در سال ۱۳۲۸ به فرمانروائی

فرانسه رسیدند.

** آل بویه

که ۱۲ هزار جلد کتاب خطی داشت ، و مانند کتابخانه سامانیان در بخارا آثاری بود که به تازگی از منابع چینی و هندی و یونانی ترجمه شده بود . این وزیر عالیقدر مردم را به استنساخ کردن از کتابهای این کتابخانه تشویق می کرد . این کتابخانه گرانها را در سال ۱۰۵۵ طغرل ترکمن و جلادان او به تمام و کمال آتش زدند و از میان بردند .

در سال ۱۰۶۴ خواجه نظام الملک در نظامیه بغداد کتابخانه عظیمی به سلیقه اشاعره و صوفیه برای دانشجویان و روشنفکران تأسیس کرد که بودجه آن به یک میلیون و ۵۴۰ هزار فرانک طلا می رسید . خلیفه مستنصر بالله عباسی در سال ۱۲۳۳ کتابخانه بزرگی برای ملل و نحل مختلف شرق در بغداد بنیان نهاد که صدها کتابدار و صدها هزار جلد کتاب خطی در آن موجود بود و اکنون حتی صدیک آن باقی نمانده است . تعداد کتابخانه های خصوصی نیز بسیار بود . این کتابخانه ها از جهاتی به انجمنهای جدید انگلیسها شباهت داشت ، زیرا مراجعه کنندگان می توانستند ، خارج از محیط کتابخانه به شطرنج بازی و صرف نوشابه نیز مبادرت کنند . شماره روشنفکران بغداد در آن روزگار به سه یک جمعیت شهر می رسید .

از قرن دهم میلادی تا قرن سیزدهم کتابخانه های مسلمانان وسعت و اهمیت یافت ، از جمله کتابخانه شهر کوچک نجف (در عراق) از برکت آل بویه دارای چهارصد هزار جلد کتاب شد که اکنون هزاریک آن هم بر جای نمانده است . در سال ۱۱۷۵ یکی از کتابخانه های شهر حلب ۱۴۷۰ کتاب خطی منحصر به فرد داشت . کتابخانه ابوالفدا (۱۲۷۳-۱۳۳۱) امیر کرد نژاد و مورخ نامی هفتاد هزار جلد کتاب داشت و دو بیست دفتر نگار همه روزه آنجا مشغول کار بودند .

کتابخانه الملک المؤید (۱۲۹۵ - ۱۳۲۱) از خاندان رسولیان یمن صدهزار جلد کتاب کمیاب داشت ، و روزانه ده نساخ به کار استنساخ این کتابها مشغول بودند . شهر مرودر خراسان ده کتابخانه عمومی داشت ، یکی از این کتابخانه ها به نام (عزیزیه) در حدود سال (۱۲۲۹) دوازده هزار جلد کتاب نفیس داشت . بسیاری از این کتابخانه ها کتابهای خطی خود را در اختیار علاقه مندان

می گذاشتند و فقط نام و نشانی آنها را یاد داشت می کردند . یاقوت حموی می نویسد که : «من همیشه کمابیش دویست جلد از این کتب عاریتی را نزد خود داشتم .»

کتابخانه مراغه که به دست منجم و وزیر نامدار مغولان خواجه - نصیرالدین طوسی (متوفی در ۱۲۷۴) پایه گذاری شده است ، دارای چهارصد هزار جلد کتاب بود . در این کتابخانه بود که دانشمند ومورخ یغاقبه جمال الدین ابوالفرج بن تاج الدین هارون بن المبری که فرنگیان امروز او را « بارعبوئوس » می خوانند (متوفی در ۱۲۸۶) از منابع چینی و ترکی و فارسی و عربی و سریانی برای تنظیم تألیفات خود استفاده کرده است . ابو منصور بهرام (متوفی در ۱۰۴۱) نخست وزیر دیگر ملوک آل بویه در فارس در شهر کوچک فیروز آباد فارس بانیتی خیر خواهانه کتابخانه ای بنیان نهاد که بیش از ۷ هزار کتاب خطی داشت و بسیاری از نسخه های آن منحصر به فرد بود .

کتابخانه ملی شهرری برای کتابهای فلسفی ومنطقی فراوانی که داشت مشهور آفاق بود . فقط فهرست مختصر آن به ۱۵ جلد می رسید . معلوم می شود که کتابخانه ملی شهرری صدها هزار جلد کتاب خطی داشته است . قسمت اعظم این کتابخانه بزرگ و گران بها در سال ۱۰۵۳ به فرمان ترکمان وحشی و طغرل بیک نابود گردید .

در سال ۱۰۵۹ همین ترکمانان بدکیش ده هزار و چهارصد جلد کتاب خطی ، یکی از کتابخانه های معتزله و شیعه را در شهر شاپور فارس به آتش سپردند . بالاخره در سال (۱۲۵۴) پس از تسخیر بغداد ، به گفته ابن بطوطه ، قوم خونخوار مغول ۲۴ هزار تن از روشنفکران را از دم تیغ گذرانیدند ، و از کتابخانه ها توده های عظیم کتابهای خطی را بیرون کشیدند و به دجله افکندند ، و آن قدر این کار را تکرار کردند که از کثرت کتاب در رودخانه سدی ایجاد شد ، سرانجام مغولان از بیم طغیان آب ، بقیه کتابها را آتش زدند . به گفته خواجه بوعلی سینا (متوفی در ۱۰۳۶) کتابخانه دربار سامانیان در بخارا در تالارهای جدا گانه قرار داشت . کتابها را در قفسه های چوبی چیده بودند ،

هرتالار به یکی از رشته‌های دانش نظیر ، زبان‌شناسی ، شعر ، حقوق و غیره اختصاص ، و هر قسمت فهرست جداگانه‌ای داشت . خواجه بوعلی سینا که چندی در این کتابخانه مشغول مطالعه بوده است می‌نویسد : من در آنجا کتابهایی دیدم که تاکنون در هیچ جای دیگر نظیر آنها را ندیده‌ام ، بسیاری از آنها به فارسی بود و از چینی و هندی ترجمه شده بود .

گویند این کتابخانه گرانقدر ، چندی پس از پایان مطالعات خواجه بوعلی سینا اتفاقاً دستخوش حریق گردید و بعدها بدان‌دیشان زبان بلامت خواجه بوعلی گشودند و او را بدین گناه متهم ساختند . بدیهی است که این تهمت اساسی ندارد و از حاسدان ناشی گردیده است .

بزرگترین کتابخانه‌ها از آن خلیفه العزیز (۹۷۵-۹۹۶) فاطمی بود که يك ميليون و ششصد هزار جلد کتاب خطی داشت که از آن میان منحصرأ ۶۵۰۰ جلد به علوم ریاضی و ۱۸ هزار جلد به علوم فلسفی اختصاص داشت ، در این کتابخانه وسایل گوناگون نجومی و نقشه‌کرات آسمانی و يك نقشه بسیار بزرگ جهان‌نما روی پارچه ابریشمی کبود کشیده شده بود . در این نقشه‌قاره‌ها ، دریاها ، رودخانه‌ها ، جاده‌ها ، کوهها ، مشاهد و مزارها و نام دیگر بلاد را به آب‌زر نگاشته بودند . خلیفه عزیز فاطمی نسخه‌های کمیاب را خریداری می‌کرد ، وی به وسیله عمال و نمایندگان خود در ممالک اسلامی موفق گردید که مجموعه‌ای از کتابهای خطی منحصر به فرد گردآوری کند . خلیفه فاطمی الحاکم بامر الله (۹۹۶-۱۱۲۱) در فسطاط مصر ، کتابخانه مخصوص و جدیدی که ششصد هزار جلد کتاب داشت تأسیس کرد و نام آن را « کاخ دانش » نهاد . این کتابخانه سالی چند به علل سیاسی بسته شد ولی بار دیگر در سال ۱۱۲۳ افتتاح گردید . از جمله در آنجا دو کره آسمان دیده می‌شد سخت بزرگ ، یکی سیمین که به فرمان خالد برمکی ساخته شده بود و قیمت نقره آن به حساب امروز ۷۷۰ هزار فرانک طلا بود ، دیگر کره آسمان روئینه بس بزرگتر از آن سیمینه و این کره دیگر را بس که دقیقتر از اولی بود ، به نام عضدالدوله دیلمی ساخته بودند .

در سال (۱۱۷۱) به گاه بر افتادن فاطمیان باز ترکمانان وحشی کتابخانه‌ها را آتش زدند . طبق سنت محمود غزنوی فقط صد هزار جلد کتاب

نفیس نصیب قاضی فاضل (۱۱۳۴-۱۱۹۲) (منشی مخصوص صلاح‌الدین ایوبی گردید. دیگر دفاتر و ائانه قصر فاطمیان از طریق حراج عمومی به فروش رسید. این حراج که بزرگترین حراجهای تاریخ بشری است مدت ده سال به طول انجامید. در دوران قحطی مصر در سال ۱۲۹۴ دانشجویان صد هزار جلد از کتابهای کتابخانه قاضی فاضل را به عوض نان می‌فروختند، هر دفتری را برطلی (ورطل میان ۴۰۰ و ۵۰۰ گرم بود)

توجه به علم و دانش به دورترین مناطق غربی نیز راه یافت. می‌گویند که در کتابخانه خلیفه اموی اندلس حکم‌بن عبدالرحمن (۹۶۱-۹۷۶) صد ها هزار جلد کتاب موجود بود و فهرست مجموع کتابهای این کتابخانه‌ها به چهل و چهار مجلد می‌رسید.

در قرن یازدهم، اندلس دارای کتابخانه عمومی بود که علاوه بر این، هر شهر نشین و بورژوازی متشخصی لا اقل يك کتابخانه خصوصی داشت. اگر نام کتابداران معروف را به قلم آوریم سخن به درازی گراید، بسیاری از کتابداران خود در زمره اهل علم بودند. یکی محمد بن موسی خوارزمی (متوفی در ۸۴۶) همانکه نخستین کتاب علم جبر و مقابله را از سغدی به عربی گردانید. دیگر خطیب تبریزی (متوفی در ۱۱۰۸) و خواجه علی احمد ابن مسکویه (متوفی ۱۰۳۰) فیلسوف و مورخ معروف شابشتی (متوفی در ۹۹۸) که مدیر بزرگترین کتابخانه‌های عصر خود بود، یعنی کتابخانه عزیز خلیفه فاطمی و هزاران دانشمند دیگر.

در میان کتابدوستان نجم‌الملک اصمعی (متوفی در ۸۲۹) است که مجموعه کتابهای او بالغ بر ۱۸ صندوق بود. که در سفر با خود می‌برد. دیگر الفتح بن الخاقان سغدی (متوفی در ۸۶۱) که فضلا به کتابهای او رشک می‌بردند. و جاحظ (متوفی در ۸۶۸) که ولتر روزگار خود بود، آثار فراوان و شگفت‌انگیزی از خود به یادگار گذاشت و گویند بر اثر سقوط یکی از قفسه‌های کتابخانه خود در گذشت.

ابوبکر محمد صولی ادیب و مورخ (متوفی در ۹۴۶) که مکرر از تواریخ او نقل افتاد و ابومحمد حسن مهلتی متوفی در (۹۶۳) و وزیر معزالدوله بویی

منتخبی از ۱۱۷ هزار جلد کتاب داشت و ابو الفتح بن القرات (متوفی در ۹۳۸) وزیر، که چون در گذشت کتابخانه‌ای دارای ۱۸ صندوق از خود به یادگار گذاشت که بسیاری از آنها به دست او نوشته شده بود.

و صاحب‌عباد وزیر (متوفی در ۹۹۵) که ۲۰۶ هزار جلد کتاب داشت بعضی از ارباب ذوق در کتابخانه‌های خود، کتابهای مربوط به یک رشته معینی مانند طب یا حقوق یا ادبیات فراهم می‌آوردند و بالاخره در هر شهری گروهی از عاشقان علم و کتابدوستان وجود داشتند.

فصل چهارم

تهیه‌ی کتاب و فروش آن

حالا باید دید کتاب را چگونه می‌ساختند و به چه طریزی می‌فروختند . ابن‌المبرد مورخ ضمن توصیف ۱۵۰ بازار دمشق که هر یک به‌صنفی جداگانه تخصیص داشت از بازار وراقان و صحافان و کتابفروشان سخن می‌گوید و می‌نویسد که در این بازار کتاب ، کاغذ ، مرکب ، قلم ، و غیره به‌فروش می‌رسید . در آن عهد در هر شهری بازار جداگانه وجود داشت که مختص به کتابفروشان بود ، در کشورهای یونان و روم مانند ممالک شامیان ، و مصر قدیم ازموادی به‌جای کاغذ استفاده می‌کردند که یکی از آنها پاپیروس و دیگری ورق یا «رق» نام داشت . اوراق را به صورت تومار درآورده لوله کرده و به ریسمانی می‌بستند .

در دوران قدیم معمول نبود که کتاب را به‌سان دفتر بسازند . چینیه‌ها که برخلاف دیگر ملت‌ها به کاغذ سازی آشنا بودند ، تاچندی کتاب‌ها را بشکل تومارهایی لوله می‌کردند تا آنکه بعدها بر اثر شیوع دین شمنان و کتابهای هندی کاغذ را پس از بیرون آمدن از کارگاه برحسب شکلی که داشت دولا ، چهارلا ، هشتلا و یا ۱۶ لا کردند و به‌نوعی شیرازه بندی کردند ، و این کار به‌وسیلهٔ سفیدیها و تازیان به اروپاییان قسرون وسطا آموخته شد . پس در اصل عادت هندوان و شمنان هند بود که اوراق برگ نخیل ، که خواجه ابوریحان بیرونی

برگ تویاتوش می‌داند ، برهم نهاده بر آن دو یا چند سوراخ کرده نخها می‌گذرانیدند و آن را به شکل دفتر می‌ساختند .

فن کاغذ سازی و شکل آن ایجاب می‌کرد که از جلد برای نگهداری آن استفاده شود جلد سازی در شرق دور یعنی در کشورهای چین و کولستان و جابلقا معمول بود. جلد سازی در آن روزگار با امروز فرق داشت ، این اختلاف ناشی از روشی بود که سجستانیان مشرقی در قرن دوم پیش گرفته بودند . همزمان با قبول فکر تنزیل و اعتقاد به کتابهای آسمانی ، فن صحافی و جلد سازی در شرق پیشرفت کرد . با آنکه سجستانیان مشرقی مجاز بودند که ابریشم و نوعی کاغذ را که در آن زمان ساختن آن با ابریشمهای پست معمول شده بود ، به خارج صادر کنند ، معذک چینیه‌ها توانستند در تمام دوره قدیم اسرار این صنعت را مانند اسرار ساختن ابریشم حفظ کنند.

اوستا و کتاب مسما بههشتان (یعنی هشت دفتر) در عهد اشکانیان نخستین ترجمه از کتابهای آسمانی بود که بر کاغذ ابریشمی نوشته شده بود . ولی چون در طبرستان و عراق در عصر پادشاهی فریدون فرخ (۸۲-۱۲۳ ق م) با وجود نفوذ آئین زردشت کسی از استعمال و استفاده از کاغذ برای نوشتن تنزیل سماوی آگاهی نداشت. اشکانیان قبل از میلاد با تقلید از کتابهای زردشتیان (آهو پوسته) یا پوست آهو (رق) را نیز مانند کاغذهای ابریشمی قطع کردند ، و اوراق آن را مانند کشورهای شرق اقصی در یکدیگر شیرازه بستند. اشکانیان پوست آهو یا گوسفند یا بزغاله را (اپوستاک) می‌نامیدند ، و این کلمه به معنای کتاب بود. وقتی که طرز تجلید چینی و سجستانی را که به هوای دفاتر شمنان برای حفاظت کتابهای مقدس آسمانی به کار می‌رفت، فرا گرفتند، کم‌کم نام (پوستاک) یا کتاب که اسم عام بود ، اسم خاص گشت و به صورت (ابوستاک) درآمد که اوستا محرف آن باشد ، یعنی دفتر دینی و کتاب آسمانی و نسخه قدیم تاریخ مصور ساسانیان را که مسعودی نزد یکی از خاندانهای قدیم فارس دیده و شرح آن را می‌دهد ، درست به هیئت دفتر بوده نه به شکل تومار . لیکن مسعودی گوید ، چندان که در آن نسخه نفیس و عتیق دقت کردم مرا معلوم نشد که آیا اوراق آن از کاغذ چینی بود یا از پوست آهو .

امروز مردم بر اثر پیداشدن صنعت چاپ و ماشین تحریر و غیره به کلی هنر استنساخ و خوشنویسی را که در قرون وسطا آن اندازه اهمیت و ارزش داشت ، فراموش کرده اند . در قرون وسطا کلیه کتابفروشان و کسانی که کتابخانه شخصی داشتند عده ای خوشنویس برای نسخه برداری در اختیار داشتند. گویند یکی از کتابدوستان می خواست رونوشتی از ۸۰ جلد کتاب تاریخ دمشق برای خود تهیه کند ، ناگزیر شد ده نفر نسخ را برای مدت دو سال اجیر کند و به هر يك از آنان بر حسب درجه معلومات و نیکی خط و کوششی که در راه انجام این کار نشان می دهد ماهیانه ای به پردازد .

نه تنها نسخه نگری و تهیه رونوشت کتابها برای روشنفکران فرودست و فقیر کار مناسبی بود ، بلکه بزرگان ادب نیز خطاطی می کردند . چنانکه ابوالفرج الجوزی (متوفی در ۱۲۰۱) خستو و معترف شد که به دست خود از دوهزار جلد کتاب نسخه برداشته است . محمد جریر طبری (متوفی در ۹۲۲) که او را به ادوارد کیبون (۱۷۳۷ - ۱۸۹۶) مورخ انگلیسی قیاس توان کرد ، با آنکه مردی بالنسبه مرفه بود خستو شد که در مدت چهل سال روزی چهل صفحه استنساخ کرده است . ابوالعرب التمیمی (متوفی در ۹۴۴) در عمر خود ۳۵۰۰ جلد کتاب به دست خود نسخه نگری کرد - و ابن رشد حکیم اندلس (متوفی ۱۱۹۹) اقرار کرد که به دست خود بیش از ده هزار برگ استنساخ کرده است .

محمد زکریای رازی می گوید من بیش از دوست جلد کتاب تألیف کرده ام و به دست خود هزاران دفتر استنساخ کرده ام ، چنانکه در کهولت چشمم از سو بیفتاد ، و اینک از نوشتن و خواندن عاجز شده ام .

چشمپزشك و متخصص بزرگ علم مناظر و مرایا در قرون وسطا ابن الهیثم (متوفی در ۱۰۳۹) از راه نسخه برداری امرار معاش می کرد و همه ساله ۱۵۰ دینار مغربی از طریق تهیه رونوشت دفتراهای ریاضی حاصل می کرد . بعضی دیگر نظیر الدهوار (متوفی در ۱۲۳۰) از راه تهیه رونویس از کتابهای طبی گذران می کردند .

برخی زنان فاضل نیز از این راه امرار معاش می کردند ، چنانکه در محله الرباط الشرقي در شهر قرطبه دارالملک اندلس ۱۶۰ کدبانو که خط کوفی نیکو می نوشتند به نسخگری روزگار می گذاشتند . کتابهایی که از آنها فقط يك نسخه وجود داشت بسیار گرانها بود . در کتابخانه عزیز خلیفه مصر ، چنانکه گفتیم يك میلیون و ششصد هزار جلد کتاب بود که بعضی از آنها کمیاب و عديم النظير بود ، روزی مدیر این کتابخانه يك نسخه از کتاب تاریخ طبری را از دلالی به مبلغ ۲۸۰ فرانک طلا خریداری کرد و گفت اکنون با این یکی بیست نسخه از این کتاب دارم که از جمله يك نسخه از آنها به خط وامضای مؤلف است .

معروفترین کتابفروشان فسطاط کتابفروشی به نام ابن سوره (متوفی در ۱۲۱۱) بود، وی در روزهای دوشنبه و چهارشنبه کتابهای کمیاب و گرانها را به دوستان این نوع کتابها می فروخت . بزرگترین کتابفروش قرطبه ابن عباس (متوفی در ۱۰۳۵) نام داشت . در بغداد نیز کتابفروشی بنام زین الدین آمدی (متوفی در ۱۳۱۲) شهرتی به سزا داشت ، چه این مرد بر اثر دانش و احاطه‌ای که به زبانهای مغولی ، فارسی ، عربی ، ترکی و یونانی داشت در تمام کشورهای اسلامی معروف بود . با اینکه در پایان عمر نابینا شد ، در تشخیص محل و مکان کتابهای خود کمتر اشتباه می کرد . از گروه کتابفروشان عده‌ای به فضل و دانش معروف بودند که از آن جمله یاقوت حموی (متوفی در ۱۲۲۸) و ابن الندیم (متوفی در ۹۹۵) صاحب الفهرست را یاد می کنیم .

برخی تجار در خرید و فروش و تجارت کتابها تخصص داشتند و آنها را (جوال) می خواندند . ایشان شهر به شهر برای کسب اطلاعات جدید و انتشار اخبار ، مسافرت می کردند . این دلالتها ضمناً به خرید و فروش کتابهای قدیمی نیز مشغول بودند . در طی قرن دهم و یازدهم کسب «جوالی» رواج تمام داشت ، در این دوره نسخه‌های کمیاب و دقیق و مضبوط فراوان بود ، ولی در اواخر قرن ۱۲ و ۱۳ که پولها به جیب بی سوادان ریخته شد این کسب راه افول سپرد ، چنانکه یکی از کتابفروشان شاعر ، زبان به شکایت گشود و گفت :

این عصر دوران جهل و نادانی است ، کسی به دانشمندان توجه و عنایتی ندارد ، هیچ کالا و متاعی نظیر کتاب و نوشت افزار دستخوش کساد نیست .

از دوره مغول و تیموری به بعد سواد مردم رو به تنزل نهاد و خوشنویسی جانشین سواد شد و نسخه‌های سراپا غلط ، غیر مضبوط ولی خوشخط متداول شد .

فصل پنجم

نقاشی و درم زنی

خلفا و امرای عرب در طی قرون هفتم و هشتم و نهم میلادی با انتشار صورتگری به سختی مبارزه می‌کردند و در مدت چهار قرن که این افکار و معتقدات خشک سر لوحه دیوان خلفا بود، کوچکترین اثری از نقاشی دیده نمی‌شد، در حالی که قبل از فرمانروایی تازیان یعنی در دوره سجستانیان، در این مناطق اثر هنری امیدبخشی وجود داشت.

در قلمرو شمنان: در ایران شرقی و خراسان، و در حوزه قدرت مسیحیان: سوریه و مصر، و در ناحیه فارس که زردشتیان می‌زیستند، نوعی نقاشی که معرف قدرت مذهبی فتودالیزم عتیق بود، رواج داشت. از این نقاشیها آثاری در ایران به یادگار مانده است. نقاشیهای این دوره دارای جنبه فتودالی عتیق و به صحنهها و پردههای دفترها و کتابهای آسمانی و معابد و هیاکل تخصیص داشت. اشباح و اشخاص این صحنهها درست مانند نقشیهای دیواری ترکستان چین و ختن و کاشغر و خراسان شرقی و آثار نقاشیهای شهر اورا اوردفس بر کرانه فرات و نقوش دمرق* فارسی و سوریه و کلبسای، ایاصوفیه منحصر به صورتهای بزرگان دین و ملوکان و نجبا و اشراف در لباسهایی مجلل و رنگین بود. تا قرن چهارم میلادی نقاشی همچنان خصوصیات فتودالی خود را حفظ کرده بود. فرشتگان و نیکبختان، و بهشتیان و دوزخیان

* اشکال تزئینی هندسی.

و شاهزادگان و خاتونان بزرگ و اختگان و رقاصه‌ها جمله وضع و رنگ جدی و محترمانه اشرافی داشتند . در عهد خسرو پرویز تازه صورتگران در صدد شبیه‌سازی و دورنما سازی برآمده و به يك (رنسانس) مخصوص گرائیده بودند ، که نوید دوره درخشانی را می‌داد . ولی پیش از آنکه مساعی آنها به ثمر برسد باد صحرائی و سوزان هجوم تازیان نهال این هنر را از بیخ و بن برانداخت و در ایران و سوریه و مصر اثری از آن باقی نگذاشت * .

به این ترتیب نه تنها شبیه‌سازی و منظره سازی بلکه مقدمات نقاشی نیز از ممالک اسلامی رخت بریست و فقط در منطقه نفوذ شمنان و فرخارها و

* مبلین و پیشوایان مذاهب سامی وائمه و مجتهدان اسلام از بیم آنکه مبادا بت پرستی بار دیگر احیاء شود از رشد هنر و نقاشی و صنایع ظریفه جلوگیری میکردند . در کتب فقهی و رسائل و فتاوی مجتهدان مکرر به مواردی بر می‌خوریم که از اشتغال به فنون ظریفه منع شده است . در کتاب معروف «شرایع» چنین نوشته شده است الرابع ماهومحرم فی نفسه کعمل الصورالمجسمه . و مجتهدان و روحانیان معروف نیز به استناد احادیث بزرگان دین مردم را از اشتغال به امور ذوقی و هنری بازمی‌داشتند و می‌گفتند ان اشد الناس عذابا عبدالله یوم القیامة المصرون . یعنی عذاب صورتگران در روز قیامت از سایر گناهکاران سخت‌تر و دردناکتر است . ویلیام اوربن در کتاب تاریخ هنرمندان می‌نویسد پس از آنکه اعراب از جزیره العرب پا بیرون نهادند و به مصر و عراق و سوریه و ایران روی آوردند خواه و ناخواه تحت تأثیر تمدن کهنسال این ممالک قرار گرفتند و به مرور زمان با مورد ذوقی و هنری توجه کردند و با تسامح و گذشت کمابیش به هنرمندان اجازه دادند که آثار ذوقی خود را بنحوی جلوه‌گسازند و نشانه‌های این تسامح بخصوص در دوره خلفای فاطمی که بیشتر بتوده مردم و طبقات زحمتکش و هنرمند توجه داشتند تجلی و تظاهر کرده است .

... در میان فرق اسلامی اهل تسنن بیشتر از دیگران با مجسمه سازی و نقاشی مبارزه و مخالفت می‌کرده‌اند . هنرمندان تحت تأثیر این شرایط نیروی ذوق و قریحه خود را در راههای دیگری چون خط‌نویسی ، بنایی و شاعری به کار انداخته و آثار جالبی در این زمینه‌ها به وجود آورده‌اند ... مترجم

بهارهای ختن و ختا و در هندوستان شمالی و در روم شرقی و ارمنستان و گرجستان به سیر تکاملی خود ادامه داد. رستاخیز هنری دوباره در قرن دهم از صفر آغاز کرد و نقاشی جای خود را استوار کرد در اواخر قرن نهم میلادی عصر هنرهای جالب سپری شده بود، سنن هنری ساسانی سندی و شامی بر اثر تعصب و بی ذوقی تازیان رو به فراموشی رفته بود، و فقط در نقاط دور دست یعنی در فرخارها و نگارستانهای شمنان ختن و چین و مناطق دور افتاده مسیحی یعنی گرجستان و روم شرقی آثاری از هنر عهد عتیق باقی مانده بود.

مانویان که میان چین و سمرقند و بخارا آمد شد داشتند، در پناه سامانیان بار دیگر اصول نقاشی را از نگارستانهای چین به بخارا آوردند، چنانکه مانی به نقاشی مشهور شد و کتابهای دینی او مانند (ارتنگ) سرمشق نقاشان بخارا شد و نقاشان چین یعنی مانویان به شهادت مقدمه قدیم شاهنامه برای ترجمه کلیده و دمنه از عربی به فارسی که رودکی آن را به شعر مثنوی نظم کرده بود، نقش و تصویرها ساختند. در دوره آل بویه این نقاشیهای مانویان چین را در نسخه‌های قدیم کلیده و دمنه عربی نیز که باقی مانده نقل کردند و برای نسخه‌های شاهنامه نیز تصویرها ساختند و این مکتب به رزم ترکمانان و اشعریان دوره سلجوقی تا دوره مغول باقی ماند و حتی در دوره مغول با آمدن گروه دیگر از مانویان و ایغوران و نقاشان چین مکتب‌های صورتگری ترقیات بیشتر کرد. ترکمنان که صاحبان حقیقی عراق شدند از نقاشی حمایت کردند و برای تفریح خاطر خود شمنان نومسلمان و نصارای روم را بر آن داشتند که مانند دوره سامانی و آل بویه کتابها را مصور کردند. در این دوره دو مکتب نقاشی وجود داشت، یکی از آنها زیر نفوذ هنری آسیای مرکزی بود و هنرمندان این مکتب بیشتر از ایران شرقی و خراسان ظهور کردند. مکتب دیگر زیر نفوذ روم شرقی بود و نمونه‌های آثار هنری آن در سوریه و شامات ظاهر شد. در قرن دوازدهم زیر نفوذ این دو مکتب نخستین آثار نقاشی در کتابهای عربی به منصفه ظهور رسید، هنر نقاشی روبه ترقی نهاد، و هنرمندان مسلمان در قرن یازدهم و دوازدهم به امپرسیونیسم

گرائیدند ، و نیز با نقاشی صورتهای منافی عفت و الفیه و شلفیه ، مهارت و استادی خود را به حد اعلی نشان دادند . نقاشان این دوره از جهت هنری به مرحله‌ای رسیدند که با توجه به عوامل مختلف ، امروز فقط عدّه قلیلی از هنرمندان عصر ما می‌توانند آثاری جالبتر از آثار آنها به وجود آورند: از جمله آثار نقاشی ، الواسطی نقاش (از اوسط عراق) یعنی پنجاه مینیاتور که برای مقامات حریری ساخته و از اوایل قرن دوازدهم تاریخ دارد ، تا کنون باقی و موجب حیرت خاص و عام است .

به این ترتیب در مناطقی در شرق اسلام یعنی خراسان و عراق تجدید حیات نقاشی امکان پذیر گردید ، ولی در کشورهای سوریه و مصر و در حوزه قدرت سلاطین ایوبی و غلامان مصر ، در هنر نقاشی هیچ گونه پیشرفتی حاصل نشد . در افریقای شمالی و آندلس که از نفوذ مانویان و چینیان دور بود از هنر نقاشی اثری مشاهده نشد .

با استیلای مغول در قرن سیزدهم و افول حکومت تازیان در ایران و ممالک همجوار ، روز به روز آثار تفوق نقاشی شمنان و چینیان بیشتر تجلی کرد و شعرای ایران نیز در نقاشی چینیان و هنر ایشان مبالغه کردند .

در دوره مغول ، هنرمندان و نقاشان چینی و مانوی و ایغوری دوره فنفوران (سون) به طور رسمی به دربار مغول ایران دعوت شده بودند ، و مکتب نقاشی دوره مغول را در ایران پایه گذاری کردند . خانان مغول که زیر نفوذ چین و دوستدار هنر نقاشی چینی بودند ، از هنرمندان فرنگ نیز استقبال کردند . این دو جریان جدید هنری ، با جریان قدیم دوره سامانی و آل بویه که به (مکتب واسطی) معروف بود درهم آمیخت . اصطلاح «قلم واسطی» یعنی سبک نقاشی قبل از مغول ، در خراسان و عراق از دولت شاه سمرقندی که در سال ۱۴۸۶ به تدوین منتخباتی از آثار هنری توفیق یافت بما رسید . پس از حمله مغول از یک طرف نقاشی جدید چینی و از دیگر طرف نقاشی فرنگی مسما به مکتب (اوشمون) به جریان قدیم افزوده شد . سرانجام در عهد تیموریان هنر درخشان عصر تیموری در قرن سیزدهم ، چهاردهم و پانزدهم از سه مکتب تشکیل شد ، که دولت شاه آن را (قلم ختائی) و قلم فرنگی و (قلم واسطی) من نامد لکن نقاشی

این دوره بیشتر به عصر عمران جدید مشرق و کمتر به عمران آسمانی دوره قبل تعلق دارد و بنابراین از دایره کتاب حاضر به کلی بیرون است. از دیرباز گروندگان کتابهای تزیلی و آسمانی، اشیاء مقدس را با حروف طلائی تذهیب و تزیین می کردند. تا آسمانتر جلوه نماید. به شهادت کتاب الصوریا صورملوک ساسانی پادشاهان آن زمان، لباسهای سبزیاکبود، ولی همیشه مانند نجیای فرانسوی و اروپائی قرن ۱۷ و ۱۸، کفش و موزه سرخ می پوشیدند.

از قرن اول میلادی فرزاتگان شرق در صدد ساختن مرکب طلائی بودند و برای نخستین بار کاغذریا «زررق»، را که در نقاشی مصرف شد، چینیان تهیه کردند. تادوره صفویه ورقهای زر را از چین به ایران می آوردند و در تذهیب مصرف می شد.

بلاش اول (۵۱-۷۷) اولین نسخه را از اوستا تهیه کرد، ولی اردشیر بابکان (۲۲۶-۲۴۰) يك نسخه از اوستا تهیه کرد که همه به آب زر نوشته شده و دارای ۱۲ هزار صفحه بود. کتاب مذهبی صائبه کنزایا گنجینه احتمالاً در همان عهد به آب زر نگاشته شده بود. همچنین نسخههایی از کتابهای دینی به دست آمده که به آب نقره نوشته اند. گاه پوست آهو را قبل از نوشتن با حروف نقره ای و طلائی طبق نقشه و دستورالعملهای مخصوص به رنگهای لاجوردی، ارغوانی یا زعفرانی درمی آوردند. این نوع کتابها درم زده شده متعلق به دوران قبل از اسلام است و نمونه های آن در ایران موجود نیست.

پس از استیلای عرب زردشتیها و صابیها گرفتار فقر و تنگدستی شدند. در نتیجه توجه آنان به امور ذوقی و هنری نقصان یافت، اکنون فقط صفحاتی از این آثار در بین جمعیتهای مذهبی پیدا شده که ظاهراً به حسب اتفاق از جنگال متعصبان عرب مصون مانده است. امروز آثاری از هنر چینی و سمخانی و تبتی مربوط به قرن سوم و چهارم قبل از میلاد و مجلد کاملی از انجیل، در کتابخانه کشوری پاریس محفوظ است. همچنین جلد نفیس و مصور انجیل از قرن چهارم باقی است و در دارالبطریق اراهنه بیت المقدس نگهداری می شود. تخته جلد های هر کتاب دینی را به حسب معمول، هنرمندان و خاتمسازان و درمزان، ترصیع و تزیین و تذهیب می کردند و منظره آسمان و بهشت و دوزخ و قیامت و حشر و نشر

و میزان حساب را نمایش می‌دادند . قبل از اسلام کتابهای مذهبی مخصوصاً از آن مذاهب مهمتر گنجینه‌های ملی گرانبهایی به شمار می‌رفتند ، زیرا که در این آثار هنری نه تنها مواد گرانبها به کار رفته بود ، بلکه بهترین هنرمندان و خوشنویسان و تذهیبکاران عصر در آنجا شاهکارهایی از خود به یادگار گذاشته بودند . چون تقسیمات اصلی و فرعی چنین اثری با تقسیمات سال ، ماه ، روز و ساعت و غیره مطابقت داشت ، سرلوحهٔ دفتر اول هر باب و هر فصل و هر جمله را با دقت بسیار تزیین و نقاشی می‌کردند ، و هر قسمت از آن را بر حسب اهمیت با نقوشی مانند تاج ، اکلیل ، افسر و دیهیم و دستبند و گردنبند و انگشتری و غیره می‌آراستند . هنرمندان و درمزان این دوران سعی می‌کردند که از مجموعهٔ رنگها رنگی برگزینند که نشان دهندهٔ خصوصیات احجار کریمه و فلزات گرانبها چون سیم و زر و یاقوت و لاجورد و الماس و یشم و فیروزه باشد . نقاشان این دوران با الهام از ذوق هنری خود درخشندگی آسمان و حرکت فرشتگانی را که از وسط چرخ کبود و اختران پرواز می‌کردند و نیز قرمزی آسمان راه‌نگام غروب آفتاب و رنگ یاقوتی و بنفش شفق و رنگ زنده و زیبای آتش مقدس و سبزی آبهای آرام و موج سیمین چشمه‌ها و به دیگر سخن تمام خصوصیات سحرانگیز آسمان مشرق را در آثار هنری و ذوقی خود منعکس می‌ساختند .

پس از آنکه در قرن هفتم میلادی ، قدرت عرب و خلفا و قرآن جانشین حکومتها و قدرتهای مذهبی قدیم شد ، حکومت ساسانی و آیین زردشت جای خود را به مذهب و راه و رسم مسلمانی داد .

در قرن دهم میلادی تذهیبکاری کتابهای مقدس مذهبی در ممالک اسلامی روبه انحطاط نهاد ، نقشهای برجسته و کنده کاریهای زیبا و پر نشاطی که شاخ و برگ درختان و جست و خیز گوران و آهوان و پرواز مرغان را مجسم می‌ساخت ، ناگهان به دست فراموشی سپرده شد و به جای آن نقشه‌های هندسی یکنواخت و شاخ و برگهای بی روح و عرب پسند که به نقش «اسلمی» یا عربسک *Arabesque* معروف است جای ظریف کاریهای سابق را گرفت .

روح اسلام که خواستار يك جنبش شهر نشینانه و مساوات طلبانه و طرفدار عقل و منطق بود ، کتابهای گرانبهای فئودالها و اشراف مذهبی را خسرو پرستی

(الکسرویہ) خواند ، زیرا کہ از قدرت فتودالی و عصر جاهلیت حاکی بود . اسلام برای آن آثار اعتبار و احترامی قائل نشد ، پیشوایان صدر اسلام معتقد بودند کہ قرآن مجید را باید دور از هر زور و زیوری نوشت و به قیمت ارزان در اختیار عموم مسلمانان گذاشت ، و آن را از انحصار رهبان مآبان و کاهنان و نجبای مذہبی خارج کرد . نخستین نسخه‌ها و نمونه‌های قرآن با خطی نازیبا روی استخوان شتر و برگهای خرما نوشته شده بود . بعدها نوشتن قرآن بر اوراق بردی و پوست آهو و جز آهو ، و پس از چندی روی کاغذهای مخصوصی کہ با کهنه و مواد دیگر ساخته می‌شد ، معمول و متداول شد . این قرآنہا کہ عاری از هر گونه زیبایی و تزیینی بود به استفاده مؤمنان تخصیص داشت ، و کاملاً ملی بود . اینہاست خصوصیات کاملاً دموکراتیک صدہا و ہزاران اوراق و مجلدات قرآنی کہ از قرون اولیہ اسلام ، بہ یادگار مانده و تا کنون پارہ‌ای از آنہا در کتابخانہای شرق و غرب باقی است . در این قرآنہای قدیمی ، اثری از تذهیب و صحافی و درمزی و ظریفکاریہا مشہود نیست ، این قرآنہا فقط با جلدی از چرم گاومیش و شتر پوشیده است .

ولی در اواخر قرن یازدہم سلاطین بربر کہ حکومت کهنسال اندلس را متحد و متشکل ساختند با پیروی از روش سلاطین ترکمن شرق ، ظواہر مساوات طلبی اسلامی را بہ دست فراموشی سپردند و در دورہ سلطنت آنہا با تجدید اصول فتودالی نوعی تجدید حیات در رشتہ صحافی و تذهیب بہ ظہور رسید . سرانجام ہجوم مداوم ترک و مغول سبب ظہور تمدن و عمران مغولانہ شرق و ضمناً باعث پیدا شدن و رونق درمزی و صحافی جدید شد . ولی این تجدید حیات هنری علی‌الخصوص از آن (مغولان) و ترکمانانی است کہ جامعہ فتودالی جدید شرق را بہ وجود آوردند ، وابدآدر زندگی هنری عربان اخیر مؤثر نیفتاد ، چہ قریحہ و استعداد آن بیشتر متوجہ بہ امور خرید و فروش کالاہای غیر اشرافی یعنی عمومی بود و مجال هنرنمایی نداشتند .

فصل ششم

خنیاگری

از پایان قرن پنجم میلادی مقامات و آهنگها و آوازهای دلنشین سگساران که حوزه قدرت آنها از دریای ایله و یارکند و ختن تا ماوراء کافا و قرم امتداد داشت از مرحله بدوی و عامیانه به مرحله علمی رسید. در همین ایام، ملل مختلف مشرق قبل از اسلام، راه و روش تازه‌ای پیش گرفته و با پیروی از نظریات چینیان و آلات هندیان در زمینه الحان و خنیاگری تألیفات ساختند.

قرن ششم برای سگساران آغاز دوره دارس یعنی کلاسیک به شمار می‌رود. دربار خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸) از برکت شهرت و آوازه هنرمندانی چون سرکش (ساکیس ارمنی)، باربد یا فهلبد و سغدی شهرتی به سزایافت و نام این استادان در تمام دوره قرون وسطا عالمگیر شد. به استثنای هندوستان نغمه‌ها و تصنیفهای باربد در تمام دنیای قدیم راه یافت و این بیتها که از صاحب سندباد نامه منشور نقل می‌کنیم بهترین شاهد ماست:

وتری ثناء الرودکی مخلدا	من کل ما جمعت بنوسامان
وغناء بهربذ یقیة کل ما	ملکته فی الدنیا بنوسامان
و ملوک غسان تفتاو غیر ما	قد قاله حسان فی غسان

«از آنچه گرد کردند سامانیان، تنها دیوان ستایشهای رودکی باز مانده است و از آنچه ساسانیان در جهان داشتند، الحان و مقامات باربد تنها چیزی است

که باقی مانده است و از غسانیان جز شعرهایی که حسان در مدح آنان سروده چیزی به یادگار نمانده است .

البته این ابیات از خواجه عمید ابوالفوارس فناورزی نیست که در ۹۵۰ نوح منصور سامانی وی را به ترجمهٔ سندباد نامه از پهلوی به فارسی تشویق کرده است، بلکه از شاعری است که کمی قبل از محمد طهیری سمرقندی پردازندهٔ سندبادنامهٔ جدید به نام ابوالمظفر قلچ تمفاج خان (۱۱۶۰ - ۱۱۷۸) تاریخ دارد، وی رساند که الحان و مقامات فلهبذیا باربذ تا دورهٔ مغول معمول خنیاگران ماوراءالنهر و خراسان و عراق و بلکه تمام بلاد اسلام بوده است .

در تبت موسیقی گرگوری از نظر مذهبی تکامل یافت و تا کنون در فرخارها و بهارهای آن سامان ، شمنان ، این الحان ساسانی را حفظ کرده اند .
در جریان قرن هفتم و هشتم صائب و حائر و نشیط و طویس که جمله خنیاگران ایرانی بودند ، برای آموختن الحان به عربان راه مدینه پیش گرفتند . عصر دارس یا کلاسیک خنیاگری همچنان امتداد یافت و بسیاری از تازیان به تقلید ایرانیان برخاستند^{۴۹} .

در قرن نهم نیز از پرتو نام ابراهیم بن الیهدی موصلی و فرزندان او یعنی اسحق موصلی ، و حماد موصلی اعراب نیز به خنیاگری مشهور شدند .
برخلاف شمنان و زردشتیان و مسیحیان ، فرهنگ اسلامی قدیم بیشتر متوجه فکر و عقل بشری بود و به قلب و احساسات او توجه نداشت. مذهب اسلام با موسیقی سازگار نبود * و به همین علت در ممالک اسلامی فقط خنیاگری غیر

* اسلام حکم به تحریم غنا و ساختن آلات طرب کرد و چنانکه می دانیم در عهد خلفای راشدین احکام شرع اسلام با شدت هرچه تمامتر اجرا می شد، به همین علت موسیقی در آن دوره از رونق افتاد و عربها آوازه های عهد جاهلیت را نیز فراموش کردند ولی باروی کار آمدن حکومت بنی امیه اوضاع دگرگون شد و بار دیگر موسیقی و آواز مورد توجه هیأت حاکمهٔ زمان قرار گرفت. بطوریکه جاحظ از قول اسحق بن ابراهیم نوشته است اکثر خلفای بنی امیه دلباختهٔ موسیقی و آواز بودند و گاه خلفا از فرط وجد و سرور از جا بر می خاستند و به رقص و پایکوبی مشغول می شدند و جامه از تن می کنند و بعضی از آنها مانند یزید بن عبدالملک و ولید بن یزید نه تنها

←

مذهبی تاحدی مجال رشد و تکامل یافت و در این دوره سنن خنیاگری بومیان سندوهند یعنی زطان یا جتان رو به تکامل رفت . دسته کابلیان زط یا جت که از جنس سگساران بودند ، هم از قرن پنجم از هندوستان به سوی ایران آمدند . به دعوت پادشاه ساسانی بهرام گور (۴۲۱ - ۴۳۹) برای تفریح خاطر مردم که مهموم و مغموم بودند موسیقی و خنیاگری تاحدی رواج یافت . هنر آنها توسط «زریاب» معروف (۷۵۷ - ۷۸۹) که در ظرافت و زیبایی و خوشپوشی سرآمد اقران بود ، به سرزمین قرطبه راه یافت و پس از چندی سر مشق اندلسیان شد و لحن و آهنگ مخصوصی برای مردم آن سرزمین به وجود آورد که به وسیله کابلیان آن حدود حفظ شده و تا روزگار ما دوام یافته است . در شرق و به خصوص در دیار تازیان که موسیقی چندان سابقه ای نداشت این هنر به تدریج بین قرن دهم و سیزدهم راه انحطاط سپرد ، چنانکه در آخر قرن چهاردهم ابن خلدون (متوفی در ۱۴۰۳) ضمن مطالعه در انحطاط تمدن اسلامی در مقدمه کتاب «العبر» می گوید که موسیقی قبل از هنرهای دیگر رو به تکامل می رود و پیش از دیگر هنرها در سراسیمی سقوط می افتد .

اجمالا باید گفت که قلمرو هنر و موسیقی در قرن سیزدهم در کشورهای سونیه و مصر و افریقای شمالی بسیار محدود و عقبمانده بوده و چیزی جز چخیدن و نالیدن و زاریدن بیجا و آوازی نامطبوع و زنده ورقص دور از عفت رقصها در بر نداشته است .

موسیقی از لحاظ نظری شعبه ای از ریاضیات به شمار است فن عودنوازی در این دوره و به خصوص در اواخر آن پیشرفت کرد . خواجه بونصر فارابی (۸۷۲ - ۹۵۰) و بالاخره صفی الدین عبدالؤمن ارموی (متوفی در ۱۲۵۸)

→ در حضور کنیزان و ندیمان برهنه به رقص و نشاط بر می خاستند بلکه به هرزگیها و اعمال زشت دیگر نیز دست می زدند. خلفای بنی عباس نیز کمابیش به موسیقی و آواز دل بستگی داشتند و هنرمندان را تشویق می کردند. به این ترتیب پس از روی کار آمدن بنی عباس و نفوذ ایرانیان در دستگاه حکومت با وجود سختگیری روحانیون قشری موسیقی اندک اندک حیات دیرین خود را از سر گرفت و از دوره سامانیان به بعد هنرمندان و موسیقی دانان در محیطهای مناسب هنرنمایی میکردند .

مترجم

معاصر هلاکوخان و عبدالقادر مراغی از جمله دانشمندانی هستند که در کشورهای اسلامی پس از مطالعه در مقامات چینی و ایرانی پرده‌ها و نیم پرده‌های طبیعی را معمول و متداول داشت. « دوگانه » را از ابداعات صفی‌الدین دانند. غیر از آلت رود که به طریزی استادانه ساخته می‌شد. آنها به ساختن قانون که در حقیقت پیشقدم بیان‌های امروزی است و به ساختن ارغنون موفق شدند، گذشته از اینها گیتارونی و سنتور و تنبور نیز، مورد استفاده بود.

صوفیان از قرن ۱۲ و به خصوص از قرن سیزدهم میلادی می‌کوشیدند تا اسلام را مانند دیگر مذاهب آسمانی با هنر موسیقی آشتی دهند و برای پرستش اسلامی موسیقی مذهبی پدید آورند. چنانکه سعد الدین حموی (متوفی در ۱۲۵۳) گوید:

دل رخت سماع سوی دلدار برد	جان را به سرا پرده‌ی اسرار برد
این زمزمه مر کبست مر روح ترا	بردارد و خوش به عالم یار برد
مؤمنان گوید ، آواز بهشت	وزمزمه نماز خواندن زردشتیان نیز برود و سرود بود ، ملای رومی گوید:
ما همه اجزای آدم بوده‌ایم	نغز کرد الله مرا و را در سرشت
گرچه بر ما ریخت آب گل‌شکی	در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم
نالۀ سرنسا و تهدید دهل	یاد ما آید از آنها اندکی
نشود آن نغمه را خود گوش حس	خیرگی ماند بدان ناقور کل
پس حکیمان گفته‌اند این لحنها	کز ستمها گوش حس باشد نجس
بانگ گردشهای چرخ است این که خلق	از دوار چرخ بگرفتیم ما
پس غذای عاشقان آمد سماع	می‌سرایندش به طنبور و به خلق
قوتی گیرد خیالات ضمیر	کی درو باشد خیال اجتماع
	بلکه صورت گردد آن بانگ صغیر

و این درست نظریاتی است که چینیان و ختائیان از قدیم در منشأ آسمانی و بهشتی موسیقی دارند ، و در این زمینه نیز مانند زمینه نقاشی نفوذ غرب را و نفوذ چین شرقاً موسیقی را برده و باز آورده یعنی در نتیجه استیلای ترکمنان و مغولان خنیاگری تجدید و با مذهب و تصوف ترکیب شد و در دوره قاجاریه هنوز میان مقامات معمول ترکان و ایرانیان و مقامات معمول در شمال هند با مقامات

چینیان مخصوصاً در دوتار و نی ساده که معمول در ایشان مولودیه است تقریباً تفاوتی موجود نبود .

ولی این اندیشه‌ی عالی صوفیه در بین مسلمانان قشری ، طرفداران جدی پیدا نکرد ، فقط ترکهای غزواتاتارها با این معنی روی موافق نشان دادند . در قرن گذشته آثار موسیقی اصیل شرقی فقط نزد تاتار آذربایجان و از بکان و مردم خرخیز (قرقیز) و قزاق ترکستان دیده می‌شد .

اما خنیاگری تازیان بسیار منحط و عقبمانده و چیزی جز مقامات و پرده‌های شرقی نبود ، اما بالعکس موسیقی کشورهای سیاهپوست مسلمان ، نظیر بلاد سودان ، بسیار عالی و دلپذیر است و هیچ ارتباطی با خنیاگری عرب ندارد ، بلکه این موسیقی جالب و دلنشین محصول خاص تمدن سیاهان سودان غربی است و از لحاظ آوازهای دلپسند و مذهبی نیز نهایت درجه مستغنی و روحپرور است . این خود دلیلی است بر وجود ملت‌های سرسبز و آتیه‌دار .

فصل هفتم

فالگویی و علوم غریبه

وقتی که فهرست‌های کتابها و آثار ملت‌های مختلف کشورهای شرق را که از عصر میانه باز مانده ، مورد مطالعه قرار می‌دهیم و در آثار خطی که از ایرانیان مسلمان ، ترکها ، پارسیان زردشتی ، یهودیان ، صابیها ، تازیان ارامنه . قبطیها ، یونانیان ، رومیان ، حبشیها و شامیهها به یادگار مانده است از نظر علمی دقت می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که اندیشه‌های ملت‌های متمدنی نامبرده ، بعضی جنبه علمی و برخی جنبه تخیلی و خرافی داشته است .

مراد مادر اینجا از کلمه «علم» معنی دقیق امروزی آن یعنی علوم ریاضی ، فیزیک و شیمی و تاریخ طبیعی نیست ، بلکه مقصود ما از علم ، فلسفه ، تاریخ ، حقوق و جغرافیا نیز می‌باشد ، زیرا در این رشته‌ها شرقیان و مخصوصاً دانشمندان اسلام بی‌هیچ شبهه و تردید سرآمد ملت‌های عالم بودند و تا قرن شانزدهم هم استاد مسلم غرب به شمار می‌رفتند ، حتی از چینیان هم پیشتر رفته بودند . ما در زمینه علوم و خرافاتی که در این دوره در بین ملل اسلامی رواج داشته سخنی نمی‌گوئیم ، زیرا که تنها بحث در کیمیاگری و سحر و جادو و دیگر موهوماتی که در این دوران در عالم اسلام و حتی بین روشنفکران طرفدارانی داشته ، احتیاج به تدوین کتابی جداگانه دارد . هر یک از مذاهب آسمانی و ادیان مبتنی بر یکتاپرستی می‌کوشند که اندیشه‌ها و افکار مردم را منحصرأ در اختیار

خود در آوردن دوبه همین علت به سختی تمام با شیوع هر نوع اندیشه خرافاتی غریبه مبارزه می کردند . اسلام نیز در شمار ادیانی است که با سحر و جادو مبارزه کرده وائمه و پیشوایان اسلام دوره قرون وسطا بیش از پیشوایان امروزه او با افکار خرافاتی مبارزه می کردند . مبارزه بی امان آنان بیش از انتقادات طنز آمیز فلاسفه و دانشمندان امروزی علیه خرافات مؤثر و نتیجه بخش بود ، با این حال در قرن دهم و تا حدی در قرن دوازدهم و سیزدهم ، انواع و اقسام اندیشه های خرافاتی به سرعت در کشورهای اسلامی و دیگر ملتهای جهان وسعت و گسترش یافت .

دو عامل اساسی در شیوع افکار خرافاتی در جوامع قرون وسطایی مؤثر بود ، عامل نخستین جهل و بیسوادی و محرومیت اکثریت خلق ، و عامل دوم بیکاری دسته بزرگی از طبقه روشنفکر جامعه بود که برای امرار معاش ناگزیر بودند از حماقت و زود باوری مردم به نفع خود استفاده کنند .

فالگویان ، ستاره شناسان ، کیمیاگران ، گنجیابان ، تعویذ نویسان ، رمالان و غیره هر يك گروه مخصوصی را تشکیل می دادند و عده زیادی مشتری داشتند . جالب توجه این که در کشورهای اسلامی حتی ممالکی که توسط جمعیت های مخفی اداره و رهبری می شدند ، سران دولت در مواردی از منجمان و ستاره شناسان و کیمیاگران و جادوگران برای فریفتن عوام استمداد می جستند . این عناصر نه تنها در بعضی موارد جریان فکری تازه ای در بین مردم به وجود می آوردند ، بلکه اندیشه های خرافاتی مردم را در جهت منافع هیئت های حاکم وقت رهبری می کردند ، و به طور محسوس به عوام الناس ، مردم بیسواد و زود باور حکومت و فرعانوایی داشتند .

نجوم و ستاره شناسی که در دوران قبل از قرن چهارم سرآمد دانشها بود ، در دوره قرون وسطا مایه عمده تمدن بشری به شمار می رفت . در این دوره از کرانه سند تا حدود اسلامبول عموم مردم عقیده و احترامی نامحدود به حرکت سیارات و منازل ماه داشتند و کشف منازل قمر را به پیغمبر ایرانی جاماسب و استاد او زردشت نسبت می دادند .

پس از ظهور اسلام ، در قرن هفتم میلادی ، قرآن مجید ، خدای یکتا را مبدع و پدید آورنده علامت منطقه البروج و منازل ماه دانست و گفت «والقمر

قدرناه المنازل حتی عادکالمرجون التقدیم، چه دین اسلام بر مبنای غیبگویی کلدانی استوار بود، علاوه بر این در همین ایام حتی جمعی از روشنفکران سوفسطائی، ایمان خود را به احکام به خوبی ابراز کردند و معتقدین و گروندگان به این افکار به جاماسب، ابراهیم، زردشت، حکیم جزقیل و دانیال که از نظر عامه مردم برگزیدگان آسمانی بودند به دیده احترام و اطاعت می‌نگریستند، در حالی که دسته‌ای از روشنفکران بدون توجه به تعالیم فالگویان رسمی و عتیق و ملی، مستقیماً وضع ستارگان را مورد مطالعه قرار می‌دادند و هر دو گروه گروندگان و حکمت‌پژوهان، دلبستگی و علاقه فراوانی به علم نجوم و ستاره‌شناسی داشتند.

همه ساله در پایان زمستان تعداد کثیری تقویم به اندازه‌ها و قیمت‌های مختلف برای مشتریان گوناگون منتشر می‌گردید و تقریباً هر که کوره سواد داشت تقویمی برای مطالعه و مراجعه روزانه خریداری می‌کرد. تقویم برای مشتریانی که دارای فرهنگ و روحیه‌ای مبتنی بر ستاره‌شناسی بودند تنظیم می‌شد. علاوه بر تقویم اسلامی و هلالی که مطلقاً حساب ماه و پروین باشد، تقویم و سالنامه شمسی زردشتیان و رومیان و تقویم قمری شمسی‌شمنان و یهودیان نیز در حاشیه صفحات سالنامه یادآوری می‌شد.

هر تقویم شامل پیش‌بینی‌هایی برای سال نو بود و سال خوش و فرخنده‌ای را برای مردم آرزو می‌کرد. منجم در مقدمه تقویم برای عموم طبقات دعای خیر می‌کرد و سپس از اوضاع و احوال طبیعی، یعنی بادهای موسمی، جزر و مدها، و غیره سخن می‌راند. سپس از مقارنه و مقابله نیرین و اوضاع ستاره‌ها و تأثیر آن در وضع کشورها و مناطق مختلف و نیز از پیشگویی کسوف و خسوف خورشید و ماه و موقع نماز و دعاهای عمومی و وضع صحی و مزاجی پادشاهان و زمامداران و حوادث و اتفاقات سیاسی و اجتماعی و جنگی و انقلابات و قحطیها و بیماریها مطالبی می‌نوشت. علاوه بر این در تقویم‌ها وضع اجتماعی و اقتصادی و سرنوشت ارباب حرف و صنایع از قبیل صوفیان، دانشمندان، قاضیان، نظامیان، تجار، کشاورزان، غلامان و حتی وضع اجتماعات مختلف روز به روز تعیین می‌گردید. به این ترتیب

به موازات کارهای علمی قابل پیشبینی ، چنانکه امروز بوسیله وقایعنگاران و سیاستمداران و اقتصاد پیشگان و غیرهما معمول است ، تقویمهایی در عصر تازیان تهیه و تنظیم می شد ، سعد و نحس ایام و ساعات را معین می کرد ، تقویمهایی که توسط تقویمگران سجزی ، هندی و زردشتی و کلدانی و ریاضیگویان اسلامبول تهیه و تنظیم می شد دارای اطلاعاتی از این قبیل بود . در کلیه این تقویمها یک سلسله راهنماییهای گرانبها و منظم در رشتههای مختلف زندگی دیده می شد: نظیر مناسبترین موقع برای خواستگاری و عروسی کردن و از شیر گرفتن طفل ، مناسبترین وقت برای ختنه یا تعلیم قرآن . علاوه بر این در این تقویمها بهترین ساعات برای حمام رفتن ، واجبی کشیدن ، ناخن گرفتن ، روشن کردن آتش ، مسهل خوردن ، خون گرفتن ، داغ کردن و غیره پیشبینی شده بود . هیچ کس بدون مراجعه به تقویم به امضای قرارداد ، قرض دادن ، قرض گرفتن ، شروع ساختمان ، آهنگ مسافرت ، انجام دادن معامله ، دید و بازدید و عیادت ، فرستادن یا باز کردن نامه ، طرح دعوی در دادگستری و غیره اقدام نمی کرد ، مگر آنکه از پیش با دقت در این مسائل با تقویم مشورت کرده باشد ، یعنی اگر در قدیم فقط پادشاهان ساسانی از تقویم استمداد می جستند ، بعداً اعیان خلافت و حتی افراد عامه نیز در هر وضع و شرایطی که بودند اعم از مسلمان و کافر ، غالب یا مغلوب ، وزیر یا دهقان پزشک یا مریض ، ارتباطی ناگسستنی با پیشگوییهای تقویم داشتند . مردم آن روزگار معتقد به وجود «اختیارات» بودند و تصور می کردند که برای هر یک از اعمال و کارهای انسانی وقت و ساعت معینی از اوضاع ستارگان معلوم توان کرد ، و عدم توجه به این حقیقت را دیوانگی و نتیجه آن را عدم موفقیت و شکست قطعی و بروز ناراحتیهای گوناگون می پنداشتند . شغل منجمی و ستاره شناسی بسیار رایج و مورد توجه بود ، بعضی از منجمان سخت متمول و دنیا پرست بودند . مانند حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی و مردم ثروتمند به آنها رجوع می کردند و برخی دیگر وضعیتی متوسط بلکه عادی داشتند ، مانند پیر - مرد منجم غزنوی مذکور در چهار مقاله ، که عوام الناس با آنها مشورت می کردند .

یکی از این منجمین به نام شادان البلخی پیشبینی کرده بود که دوره استبداد خلفا در سال ۹۲۲ به پایان خواهد رسید . او ظاهراً یکی از انقلابیان و یکی از افراد جمعیت‌های مخفی بود و قابل توجه است که پیشبینی وی تقریباً در همین ایام به حقیقت پیوست .

منجم معروف دیگری به نام ابومعشر (متوفی در ۸۸۶) پایان خلافت عباسی را برای سال ۱۲۱۳ پیشبینی کرده بود و تقریباً در همین ایام حمله مغول آغاز شد .

پیشگوئیهای غلط و بی‌اساس نیز به منجمین سال نسبت می‌دهند ، از جمله می‌گویند عتیقه فروشی دانیال نام مانند نوستراداموس پیشگویی می‌کرد . او کتابهایی به سبک قدیم می‌ساخت و به دانیال نسبت می‌داد . همین مرد با قدرت و اعتماد فراوان به خلیفه المقتدر (۹۰۸ - ۹۳۲) اعلام کرد که پیغمبر بزرگ دانیال در عالم علوی ، ستارگان دیده و خبر داده است که تو که پادشاه بابلی اگر صرافی را با این مشخصات به نخست وزیر برگزینی از مشکلات مالی و اقتصادی موجود رهایی خواهی یافت . خلیفه ضعیف‌النفس و زودباور عباسی از سخن منجم متأثر شد و به گفته او اعتماد کرد و این شغل خطرناک به صرافی که شبیه به صراف مذکور بود واگذار کرد . منجم که شریک جرم آن صراف بود چندین بار این پیشگوئیهای متقلبانه و نفع‌رسانه خود را تکرار کرد ، و مقتدر را فریب داد و این جریانها سرانجام به شکست خلافت او منتهی گردید .

بعضی از صوفیان که نقش مهمی در زندگی فکری مردم داشتند به پیشگویی‌هایی مبادرت می‌کردند ، از جمله محی‌الدین عربی ، (متوفی در ۱۲۴۰) که کتابی به نام عنقا المغرب در غیبگویی به رشته تحریر کشیده است و ابن‌قسی نویسنده کتابی در غیبگویی و فال به نام خلع النعلین شهرت فراوان دارند . جمعی دیگر از فالگویان با ادای کلمات اسرارآمیز و دوپهلوی و پرمعنی ، توجه عمومی را به خود جلب می‌کردند ، بعضی از افراد این جماعت هدف سیاسی داشتند و آلت دست فرقه‌های سیاسی عصر خود بودند و تقریباً تمام آنها ظهور دهدی و پیغمبر آخر الزمان را نوید می‌دادند .

نه تنها در شهرها ، بلکه در قصبه‌ها نیز عده‌ای از زنان غیبگو یا در دکانها و یا در خانه مردم به دادن تعالیم و اندرزهایی مشغول بودند . بعضی از آن زنها در کوچه‌های پر جمعیت زنان را از پیشامدهای نیک باخبر می‌کردند و برخی دیگر به محلات اعیان نشین می‌رفتند ، زیرا در این دوره زنان هر قشری از زن کارگر گرفته تا خاتونان بزرگ از مشورت و استمداد از آنان خود را بی‌نیاز نمی‌دیدند . غالباً زنان برای پیدا کردن جواهرات گمشده خود برای نگهداری شوهر ، یا عاشقی بی‌وفا ، و برای طرد یا منفور ساختن رقیب جنسی خود ، و یا برای پایان دادن به اختلافات ، به این زنها مراجعه می‌کردند . عده زیادی از دختران که در جستجوی شوهری جوان بودند ، از زنان فالگو استمداد می‌جستند . به این ترتیب فالگویان از این راه سود کلانی تحصیل می‌کردند ، زیرا که زنان فقیر و غنی برای تأمین آرزوهای خود بیدریغ به این جماعت پول می‌دادند .

بعضی جهودان و مسلمانان به کار سیمیا مشغول بودند ، و از راه جفر یا تقارن بعضی حروف و جمله‌های کتابهای مقدس مذهبی بایکدیگر به پیشگوییهای مبادرت می‌کردند .

رمالان با خطوطی که روی شن ترسیم می‌کردند ، حاسبان با ورق گنجفه ، منترخوانان با آینه یا کاسه آب فال می‌گرفتند ، و باز هم اقسام دیگر طالعبینی و فالگویی و دعانویسی و جن و پری‌گیری رواج داشت که شرح یکایک آنها از عهده این کتاب بیرون است .

در همین دوره بعضی از مردم عامی تصویری کردند که پیشینیان جواهرات و اشیاء گرانبها و طلاهای خود را در زیر خاک مخفی کرده‌اند ، عده‌ای با این فکر باطل عمر و دارائی خود را در راه کشف گنجهای مخفی صرف می‌کردند و عده‌ای از شیادان از حماقت و زودباوری این عناصر استفاده کرده به دوشیدن آنها مشغول می‌شدند ، اینها را چشمه یاب یا اهل المطالب می‌گفتند .

غالباً مردم نیازمند و باسوادی که نمی‌توانستند شغلی برای خود تحصیل کنند به این کارها می‌پرداختند. شماره این قبیل عناصر در مصر در ناحیه

(البرایی) زیادبود، و کار عمده آنها گورکنی یا نبش قبر بود . در واقع این قبیل حفاران دروغگو پیشقدمان حفاری و باستانشناسی جدید بوده اند ، این گنجیابان ، بی‌استعداد ازترکه وچوب و فلک بهیاری يك چراغ كوچك و بعضی نشانه‌های سری به‌پیدا کردن قبور فراعنه در سرزمین مصر موفق می‌شدند، و ثروت و دارایی مردگان مومیائی شده را به یغمای بردند، و حتی جسد مردگان مصرعنیق را به‌عنوان مومیایی (Momie) به اروپاییها می‌فروختند و پزشکان اروپا آن را پاره پاره کرده به‌عنوان دارو به‌بهای گران به‌خورد مرضا می‌دادند. تا قرن ۱۸ م کشتیهای بادی پرازا جساد مومیایی شده به فرنگستان می‌رفت . به جرئت توان گفت که مصریان نعشهای اجداد و نیاکان خود را به قیمت گزاف فروخته و به‌خورد فرنگیان می‌دادند .

در دوره قرون وسطا این کار در مصر شغلی رسمی بود و حتی کسانی که به این کارها مبادرت می‌کردند باجی هم به خزانه دولت می‌پرداختند و دولت از این راه سود کلانی تحصیل می‌کرد . باستانشناسی فرنگیان دنباله کار آنهاست . این گنجیابان به کشورهای افریقا می‌رفتند و در آنجا با مهارت و استادی بسیار مردم طماع و زود باور را فریب می‌دادند . بعضی به مغناطیس روحی یعنی (همة) و خرات کردن اختیاری می‌گرویدند، برخی دیگر به تأثیر سحر و جادو و بعضی اعداد یا کلمات یا اشکال هندسی یا بعضی اسامی مخفی یا مقدس و برخی ستارگان و بعضی عوامل خاص عقیده و ایمان داشتند . و بالاخره عده‌ای به چشمبندی و شعبده بازی و خواندن افکار و اندیشه‌های دیگران از راه معرفه‌الروح سرگرم بودند و به گمان خود ارواح اموات یا غایبانرا حاضر و با آنها گفتگو می‌کردند .

ساحران و جادوگران دوران قرون وسطا ، در آسیا، هندیان و کلدانیان و در افریقا قبطیها بودند . شرف‌الزمان مروزی (قرن یازدهم) نام چندین نوع سحرهای هندی را ذکر می‌کند . ابن خلدون در قرن چهاردهم ، از طرز عمل و کارهای ساحران و جادوگران قبطی سخن می‌گوید و تاکنون صدها دفتر از سحر و فال‌گویان قدیم در انواع علوم غریبه از جفر و رمل و سحر و غیر ذلك باقی و موجب تعجب ماست .

فصل ششم

زندگی در شهرها

امصار و شهرهای کوچک و بزرگ ، قلعه‌ها و استحکامات سرحداتها

در حدود سال هزار میلادی ، در ممالک اسلامی صدها شهر متوسط و کوچک وجود داشت ، برخی از آنها دارای برج و بارو و بعضی بدون بارو بود . علاوه بر این حدود ۱۵ پایتخت مقدس و مذهبی در اسلام بود که آنها را «امصار»^۱ می‌نامیدند و بعضی از آنها جنبه شهر جهانی داشت ، یعنی در آن دسته‌هایی از عموم ملل عالم سکنا داشتند و در بازارهای آنجا کالاهائی از عموم کشورهای جهان به چشم می‌خورد . در حقیقت این امصار مرکز فرهنگی و هنری جداگانه از خود دارا بودند ، سمرقند ، بخارا ، نیشابور ، ری ، شیراز ، بصره . بغداد ، دمشق ، فسطاط (قاهره قدیم) اسکندریه ، قیروان و قرطبه ازین جمله بودند .

طبق روش و اصولی که از صدر اسلام معمول بود ، هیچ پایتختی نمی‌توانست بیش از یک مسجد جامع داشته باشد ، نماز جمعه منحصرأ در آنجا گزارده می‌شد . ولی با مرور زمان تغییر فاحشی روی داد ، زیرا بسیاری شهرها که دارای منبر بودند ، ابدأ ترقی نکردند ، حال آنکه در شهرهایی که فقط یک منبر داشتند عدد منابر افزایش یافت و به زودی به صورت شهرهای واقعی در آمدند ، این اتفاق به خصوص در خراسان و ماوراءالنهر روی داد ، معیناً ،

مدتها دستگاه خلافت با ایجاد منبرهای نو ، در این شهرها مخالفت می کرد ، چنانکه شهر بسیار بزرگ بغداد که دارای ۲۷ هزار مسجد و محراب و اماکن متبرک بود ، فقط دو مسجد جامع یعنی دو مسجد منبردار داشت ، که یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ دجله واقع بود ، و این دو مسجد جامع برای جمعیت کثیر بغداد به هیچ وجه کافی نبود ، به همین جهت در موقع ادای نماز جمعه گروه کثیری از مؤمنین که قادر به دخول در صحن مسجد نبودند ناگزیر در بیرون مسجد غلبه می کردند.^۲

در قاهره قدیم یا فسطاط نیز با تمام وسعت و اهمیتی که داشت بیش از دو مسجد جامع یعنی دو منبر نبود ، یکی جامع عمرو عاص و دیگری جامع احمد بن طولون^۳ و در آنجا نیز به علت تنگی جا شرکت همه مؤمنان به منظور نماز امکان نداشت .

معدلك از آغاز قرن یازدهم ، این روش و اصول غلط رو به فراموشی رفت و شماره مساجد جامع در شهرهای بزرگ رو به فزونی نهاد ، چنانکه در مدتی کوتاه در قاهره قدیم ده مسجد جامع جدید بنا کردند و بغداد نیز که سالها به رعایت این سنت پابند بود ، به تدریج بر تعداد مسجدهای جامع افزود ، یعنی در آنجا نخست چهار مسجد جامع جدید و سپس ۶ مسجد جامع دیگر بنا کردند و بالاخره در قرن دوازدهم ابن جبیر ناظر یازده مسجد جامع در این شهر بود . در مورد سکنه بلاد اسلامی ، نویسندگان مسالك الممالک در قرون وسطا هیچ احصائیه و آماری برای ما به یادگار نگذاشته اند ، بلکه آنان فقط با دقت فراوان به ذکر شماره مسجدها ، حمامها ، مدرسهها ، دکانها و غیره قناعت کرده اند . مثلا ابن حوقل (متوفی در ۹۷۷) می نویسد در شهر بلرمة واقع در صقلیه (سیسیل) ۱۵۰ دکان قصابی وجود داشت . تنها با این مقیاس می توان سکنه تقریبی شهر را حدس زد . از طرف دیگر خطیب بغدادی (متوفی در ۱۰۷۱) می گوید که در بغداد ۶۰ هزار حمام موجود بوده است که با توجه به وسعت و اهمیت سازمانهای عمومی در این شهر و با در نظر گرفتن این مطلب که استحمام و غسل یکی از فرایض مذهبی است ، و این که ثروتمندان هر کدام حمامی اختصاصی سرخانه داشته اند ، رقمی که خطیب بغدادی ذکر کرده است چندان اغراق آمیز نیست . با مقایسه بغداد با بلاد اسلامی کنونی می توان گفت که در این شهر در قرن یازدهم بیش از یک میلیون و نیم نفر سکونت داشته اند ، البته

در هیچ يك از سرشماریها و آمار قرون وسطایی زنان به حساب نیامده‌اند . در همین ایام ۱۱۳ هزار خانه مسکونی و سه هزار مسجد ، و نمازخانه در قرطبه وجود داشته‌است.

در یمن خانه‌ها را از سنگ می‌ساختند و عمارتها دارای چندین طبقه بود، و نظیر آن عمارتها را هم اکنون در مکه و صنعاء نیز می‌توان یافت . در قاهره قدیم نیز خانه‌ها را از سنگ می‌ساختند و عمارتها معمولاً هفت ، هشت ، ده طبقه و گاهی بیشتر بود . در هر يك از این ساختمانهای رفیع در حدود دویست نفر سکونت داشتند . از روزگار قدیم سیاحان می‌گفتند که قاهره قدیم با عمارت‌های مرتفعی که دارد از دور چون کوهی جلوه‌گری می‌کند . ظاهراً همین ارتفاع خانه‌ها و منازل موجب تاریکی معابر و گذرگاهها و دكا کین شده بود تا جایی که ناگزیر شب و روز چراغ روشن می‌کردند . در خراسان مانند ماوراءالنهر شهرهای بورژوانشین اسلامی در اطراف قهندزها (کهندژها) باقی مانده از قدیم گسترش یافته بود . شارستان و سپس يك بانلیو (ربض - حومه) پهناوری شارستانها را از بیرون فرا گرفته بود . *

* شهرها و بلاد بعد از اسلام دارای چند قسمت مشخص بود قسمت قدیمی شهر یا «ارك» که محل اقامت سلاطین و هیأت حاکمه وقت بود بنام کهندژ خوانده می‌شد و به زبان تازی قهندز ضبط کرده‌اند . قسمتی از شهر که اکثریت مردم در آن سکونت داشتند به نام شارستان یا شهرستان معروف بود و قسمت پرجمعیت شهر را که محل بازارها و عمارات نو بنیاد بود به زبان تازی ربض می‌گفتند . دروازه‌های هر شهر بر حسب موقعیت نظامی و اقتصادی آن کم یا زیاد بود و غالباً دروازه‌ها به جاده‌یی که به یکی از شهرهای آباد منتهی می‌گردید مربوط بود . آبادیهای اطراف شهرستان به زبان فارسی روستا و به زبان عربی رستاق یا حایط می‌نامیدند . همیشه بر فراز برجها و در نزدیکی دروازه‌ها عده‌یی به مراقبت و دیده‌بانی مشغول بودند . مسافرین و کاروانهای تجاری سعی می‌کردند که قبل از بسته شدن دروازه‌ها وارد شهر شوند چه پس از بسته شدن چاره‌یی جز اطراق و توقف در بیرون شهر نداشتند .

نامنی از مختصات شهرهای دوره قرون وسطایی بود و با وجود دیوارها و برج و باروها و خندقها گاه و بی‌گاه فئودالها و متجاوزین ، مزاحم مردم می‌شدند ، کرد فلسکی محقق شوروی در تاریخ سلاجقه آسیای صغیر می‌نویسد «در شرق پس

←

معمولاً هر شهرداری يك یا دو دیوار ضخیم و چهار دروازه و چهار محله مشخص بود ، که هر محله از محله دیگر به وسیله دیواری جدا می شد .
از قرن دهم روش نوینی در شهرسازی آغاز شد ، به این ترتیب که يك شهر بزرگ را طبق نقشه‌ای که از پیش آماده شده بود بنا می نهادند که کوچه‌ها و محلات شهر را مانند تخته شطرنج منقسم به خانه‌ها می ساخت . درین عصر سامره و جعفریه در کنار دجله و رقاظه در حدود قیروان و مهدیه در تونس و قاهره مغربیه به فرمان خلفای فاطمی و مدینه زهرا در اندلس نزدیک قرطبه قدیم به .

→

از تبدیل رژیم بردگی به فئودالیت در وضع عمومی شهرها تغییراتی پدید آمد شهرهای دوره بردگی مرکز صنعتگران و تجار بود و چون دستگاه سیاسی هم در شهر بود مرکزیت بیش از دوره فئودالیت وجود داشت ولی پس از استقرار اصول فئودالیسم بیشتر ارباب صنایع گرداگرد مراکز فئودالی متمرکز گردیدند البته این تغییر در همه جا یکسان صورت نگرفته است و در دوره فئودالیت نیز بعضی از شهرها مرکز صنعت و فعالیتهای اقتصادی و تجاری بوده است .

در باره خصوصیات شهرهای قرون وسطای ایران، جهانگردان ایرانی و عرب مطالب زیادی نوشته‌اند ، بطوری که از نوشته‌های ابن حوقل و استخری برمی آید شهر نیشابور در زمان سامانیان دارای سه میل طول و سه میل عرض بوده (هر سه میل مساوی يك فرسنگ است) و به چهل پاسگاه تقسیم می شده کوچه‌های آن صاف و تقریباً عده‌ی آنها به پنجاه می رسید و این کوچه‌ها طوری یکدیگر را قطع می کردند که چهارراه‌های متعدد تشکیل می دادند، در زمان سلجوقیان بر اهمیت نیشابور بیش از پیش افزوده شد و در زمان نظام الملك مدارس متعددی در آن تأسیس و نظامیه و دارالعلمی ایجاد کردند در این زمان نیشابور دارای ۱۳ کتابخانه بود که مهمترین آنها پنجاه جلد کتاب داشت - استاد فاکتوریچ مستشرق شوروی ضمن بحث در پیرامون حیات علمی بوعلی سینا راجع به شهر بخارا چنین می نویسد :
«در آن ایام شهر بخارا تمام خصوصیات يك شهر فئودالی شرق را دارا بود. قسمت اعظم شهر را محله تجارتي و صنعتی تشکیل می داد. در مغرب شهر که آنوقت به نام شهرستان معروف بود مقر امیران قدیم بخارایی یعنی (ارک) قرار داشت در کنار کاخ ده دیوان یعنی ادارات مرکزی دولت بنا شده بود و در جنوب بازار بود که در دکانهای آن نساجان، کفاشان، خیاطان و آهنگران و سنگتراشان و زرگران و صحافان و نسخه نویسان و غیره کار می کردند ...»
مترجم

وجود آمده و توسعه یافتند. به هریک از کسانی که در مدینه الزهرا سرایی بنیاد می کردند، از طرف دولت وقت ۴۰۰ درهم جایزه داده می شد، همین کمک و سخاوت دولت سبب شد که جمع کثیری در آنجا آمده و خانه ساختند، در نزدیکی شیراز (قرن نهم) عضالدوله دیلمی شهری جدید به وجود آورد به نام (گرد فناخسرو) که از شهر کهنه شیراز به غایت پهناورتر بود. در این شهر جدید که در حدود قرن نهم و دهم به وجود آمده بود، روش تازه ای پیش گرفته بودند، یعنی سرایها را در فاصله های معین از یکدیگر بنا می کردند و به جای کوچه پس کوچه های تنگ شهرهای قرن نهم، شهرهای قرن دهم دارای خیابانهای فراخ و وسیع گردید، ولی این نوع بلاد که بر حسب اراده اشخاص یا به جهات سیاسی به سرعت بنا می شد، به علت سستی پایه ها و سبکی ساختمانها بیش از چند نسل پایدار نمی ماند و ظرف مدت صدسال به کلی از میان می رفت و برزگرانی که به عنوان کارگر و نساج در آن مجتمع شده بودند پراکنده می شدند. علاوه بر این از پایان قرن دهم به علت افزایش روزافزون قیمت مصالح ساختمانی و مزد کارگران کمتر کسی به ساختن بناهای استوار اقدام می کرد، فقط شاهزادگان و کسانی که با جنگهای فتو دالی و کودتاها ثروت کلانی گردآوری کرده بودند، می توانستند به ساختن بناهای رفیع دست یازند. در این شهرها کاخهای قدیم که سابقاً سرای اعیان و قصور اشراف بود جملگی را دولتهای بعد تصرف کرد و تالارهای بزرگ آن را به اطاقها تقسیم کرد. در هر مقصوره دفترخانه ای قرار داده بودند. در قرن یازدهم و دوازدهم (ربض) یعنی حومه شهرها بی حد پهناور شده بود، و صدها هزار از ریسندگان، بافندگان، ندفان و رنگرزان در آن سکنا گزیده و این کارگران به طور بخور و نمیر در نهایت تنگدستی می زیستند و حاصل دسترنج آنها به کیسه خواجهگان و بورژواهای کلان سرازیر می شد.

خواص معمولاً به ساختن خانه های بیلاقی و بوستان (ویلا) قناعت می کردند و در ساختن این منازل از مصالح مختصر و ساده استفاده می کردند و در آن درختانی برای سایبانی می کاشتند و باغچه های پراز گل احداث می کردند. بورژواها خانه های بیلاقی زیادی از این قبیل در کرانه های دجله و نهرهای منشعب از فرات و دجله به وجود آورده بودند. در ساحل رودخانه و نهرها صدها کیلومتر خانه های بیلاقی بورژواها و بوستانهاشان بهم متصل بود. بورژواهای

آن دوران برای آمد و شد به شهر بر انواع واقسام قایقهای تندرو سوار می‌شدند که غلامان سیاه آنها به قوت پارو می‌زدند و قایقها را می‌راندند و احیاناً بعضی قایقها با بادبان حرکت می‌کرد .

اکنون به وصف خصوصیات بعضی از بلاد مستحکم و نظامی میان مناطق اسلامی و روم شرقی می‌پردازیم .

۱- اخلاط - شهری بود در ارمنستان میانین در منطقه سرد سیر و خاندانی از امرای کرد ملوک آنجا بودند که گاهی خراجگزار قیصر روم و زمانی خراجگزار سلجوقیان می‌شدند . امرای اخلاط از برکت تجارت بین‌المللی ثروتمند شده بودند . در این شهر بازرگانان به زبانهای فارسی، عربی، ارمنی و یونانی سخن می‌گفتند .

۲ - کمی دورتر از اخلاط، شهر تبلیس، از بلاد مستحکم کردستان و دارای دو دیوار دفاعی بود که برج و باروی آن تا کرانه دجله به قلعه حصن کیفا متصل می‌شد . ملوک تبلیس و حصن کیفا نیز از خاندانهای کردستان بودند .

۳- ارزنجان - ارزن یا ارزنجان نیز از بلاد مستحکم نظامی آن دوره بود که ساکنان آن را مسلمانان و عده‌ای از زنهاریان تشکیل می‌دادند .

۴- میافارقین - در این شهر در قرن یازدهم **هروانیان** که ایشان هم از گروه کرد بودند، امارت داشتند . دیواری سنگی و کنگره دار گرداگرد آن را احاطه کرده بود . هر یک از سنگهای سفیدی که برای بنای این حصار به کار رفته بود ۱۵۰۰ کیلو وزن داشت و در فاصله هر ۷۵ متر در روی این دیوار، برجی جهت دیده‌بانی برپا شده بود . درهای آهنین عظیمی برای دروازه‌های شهر ساخته بودند. با توجه به این که در آن دوره استفاده از زغال سنگ برای صنایع فلزی تعمیم نیافته بود ساختن این درهای عظیم جالب و قابل دقت است .

۵- شهر آمد - این شهر مهم که روی تخته‌سنگی بزرگ ساخته شده بود از دوره ساسانیان (قرن سوم تا ششم) شهرت و اهمیت تاریخی داشت . در این شهر دو حصار استوار و باروی محکمی بود که از قطعات بزرگ سنگ سیاهی که پهلوی هم قرارداد داده بودند، ساخته شده بود . فاصله میان دو باروی شهر ۱۲ متر بود، هر یک از این سنگها نسیفه (بازالت) سیصد تاسه هزار کیلو وزن داشت و هر یک از دو باروی شهر ۱۰ متر ارتفاع و ۵ متر ضخامت داشت . و در فاصله هر ۱۳۰ متر برجی ساخته بودند که در بالای آن شخصی به دیده‌بانی مشغول

بود. شهر چهار دروازه‌ی بزرگ آهنی داشت. اهالی شهر را کردهای مسیحی و کردهای مسلمان تشکیل می‌دادند. مسجد جامع و کلیسای بزرگ این شهر در نهایت زیبایی و نزدیک یکدیگر بود. شهر آمد را تسخیر ناپذیر می‌شمردند زیرا که استحکات آن تماماً از سنگ بازالت بود و نه تنها در برابر آتش بلکه در مقابل آهن و اسید نیز پایدارای می‌کرد.

۶- حلب - این شهر حصارى داشت از سنگ سفید به ارتفاع ۱۳ متر و ۶ دروازه بزرگ که گرداگرد آن قرار داشت. در مرکز شهر روی تلی بزرگ از سنگ حصارى چون کوه ساخته شده بود، و به واسطه آن کوه سنگی که فرود حصار قرار داشت، هیچ دشمنی نمی‌توانست در زیر حصار عقب بزند چه نقبگران از بریدن سنگ خارا عاجز بودند. در وسط حصار یا ارگ حلب، مسجد جامعی بزرگ و دو کلیسیا ساخته بودند. سلطان نورالدین زنگی (۱۱۴۶-۱۱۷۴) که در جنگهای صلیبیان شهرتی به‌سزا حاصل کرد، از جمله کسانی است که ارگ حلب را مرمت کردند. خرابه ارگ حلب تاکنون باقی است. حلب گذشته از ارزش نظامی شهر تجاری مهمی بود. علاوه بر مغازه‌ها و دکانها «قبصیه» یعنی بازار بزازان آنجا معروف بود، و در سراسر شرق شهرت و اهمیت داشت. قنسرین، از حلب دور نیست. در سال ۹۶۲ رومیان شرقی پس از تصرف این ناحیه به کشتار فجیعی دست زدند و سکنه این شهر را قتل‌عام کردند. در این موقع پادشاه سیف‌الدوله حمدانی (۹۴۴-۹۶۷) که مجبور به ترک مقر خود شده بود، برای آنکه شهر مورد استفاده رومیها قرار نگیرد، در همه شهر آتش زد. ناچار در آن عصر حلب يك شهر سرحدی شد. شهر حماة بین نهر العاصی و کوه قرار داشت و برای داخل شدن به شهر از پلی که بر نهر عاص بود عبور می‌کردند. باروی شهر چندان بلند بود که هیچ چرخ‌انداز تیر چرخ از آن دیوار درنگذاردی. مسجد جامع شهر حماة را برفراز تپه‌ای ساخته بودند و در آن چشمه‌ای اسرارآمیز بود که آن را افواره‌الدیر می‌خواندند. یکی از خصوصیات این چشمه این بود که آتش به تناوب روان می‌شد، به همین مناسبت یهودیان می‌گفتند که آب روز شنبه بند می‌آید که روز مقدس جهودان است و مسیحیان می‌گفتند روز یکشنبه آب از حرکت باز می‌ایستد که روز مقدس ترسایانست و مسلمانان روز جمعه را روز بند آمدن آب می‌شمردند. در قرن پانزدهم

جمعی از صوفیه در اطراف این چشمه سکونت داشتند که مورد احترام مسیحیان و مسلمانان بودند. امروز نیز این چشمه جایگاه عبادت عمومی است. شهرهای ساحلی که در کرانه دریای شام قرار دارد، مانند یک منطقه سرحدی حد فاصلی بین روم شرقی و کشورهای اسلامی بودند. این بندرها در قرن دهم و یازدهم وضعی کاملاً رضایتبخش داشتند. تجاوز صلیبیان موجب شد که مدتها کوه لبنان و نهر اردن خط سرحدی قرار گرفت. صلیبیان در واقع نرمانیان یا به اصطلاح دارابنامه «خوکساران» وحشی بودند. از سببیت ایشان خاق رنجها برد و بسیاری از بلاد بر اثر آتشسوزی و عملیات تخریبی این قوم سفاک و بیباک برای همیشه از صفحه روزگار محو شد.

ترابلس شام (که غیر از ترابلس غرب یعنی ترابلسی است که لندنیان لای بیخوانند) نشاط انگیز و پردرخت و دارای باغهای میوه فراوان و از سه طرف محاط در مدیترانه بود و با سنگهای بزرگ ساخته شده بود که از جانب خشکی، به وسیله دروازه‌های آهنی به شهر وارد می‌شدند. بالای بارو و برجهای آن سلاحهایی قرار داده بودند که متوجه افق و آماده تیراندازی یا سنگ افکنی به طرف کشتیهای دزدان دریایی یعنی **وایکینگها** بود تا آنها را از نزدیک شدن باز دارد.

مساحت بندر ترابلس ۱۲۵۰۰ هکتار بود. در آغاز قرن یازدهم میلادی این شهر هشتاد هزار جمعیت داشت. سرایهای این شهر اکثر کاخها و قصرهای پنج، شش طبقه‌ای بود. جبیل که یونانیان قدیم آن را بیبلس و مورخان صلیبی ژیله می‌نامیدند به شکل آمفی تئاتر در وسط نخلستانها در بن خلیجی ساخته شده بود. در پناه دو کرپی* و (پل) که از تخته سنگهای عظیم بر آورده بودند در آب دریا پیش می‌رفت.

در انتهای آنها امروز نیز می‌توان بقایای برجهایی را که برای حفاظت شهر ساخته بودند مشاهده کرد. باروی حصینی گرد بر گرد شهر بر آورده بودند که او را از سه طرف مصون می‌داشت.

بندر صیدا یکی دیگر از بنادر شام و دارای کشتزارهای وسیع نیشکر بود و در پناه حصاری مرتفع که فقط سه دربند داشت مردم شهر آسوده می‌زیستند. **بندر صور** شهری غنی بود که مساحتش به سه هزار هکتار می‌رسید و به وسیله دماغه‌ای به عرض ۸۰ متر به خاک متصل می‌شد. این شهر نیز دارای کوشکها

* پل و جسر

وبازارهای مجلل بود. سرایهای مرتفع شهر در مقابل یکدیگر ساخته شده بود و دارای پنج شش طبقه بود. استحکامات صور بسیار جالب و حیرت انگیز بود و در قسمت شهر پناه ، دودر آهنی تعبیه کرده بودند که یکی روبه خشکی و دیگری به طرف دریا باز می شد . در مدخل بندر دو برج ساخته شده بود که به وسیله زنجیر ضخیمی به هم متصل می شدند و بدان زنجیر حرکت و آمد و رفت کشتیها مورد مراقبت قرار می گرفت . اداره گمرک و دفتر دریایی نیز در این برجهای قرار داشت . لای درز سنگهایی که برای استحکامات بندر به کار برده بودند قیر ریخته بودند تا از نفوذ آب جلوگیری شود .

بندر و شهر عکا که فرنگان (ماریوحنس عکر) می خوانند موقعیتی شبیه بندر صور داشت ولی ورود این بندر جز با کشتیهای کوچک امکان پذیر نبود . اغلب بلاد ساحل شام دارای بندرگاههای مصنوعی بود که سفاین جنگی و تجارتی بزرگ و کوچک در پناه آن آسوده بودند . در آن لنکرگاهها ، مهندسان متخصص ، ساختمانها بر آورده بودند . در فاصله میان این بندرها ، رباطها و کاروانسراهای استوار ساخته بودند و محافظان و مرزبانان شب و روز بالای برجهای به دیده بانی و مراقبت اشتغال داشتند . به محض این که مرزبانی از نزدیک شدن یکی از سفاین دشمن باخبر می شد ، اگر روز بود دودمی انداخت و اگر شب بود آتشی بلند برمی افروخت و با این تدبیر رباطها یکی پس از دیگری دود انداخته یا آتش می افروختند و شهرهای مجاور را از خطر حمله دشمن آگاه می ساختند . بندرهای بزرگ نیز بیدرنگ نیروهای امدادی خود و کشتیهای جنگی را برای حمله کردن به وایکینگهای راهزن تجهیز می کردند . علاوه بر ساحلهای شام ، در مصر و آفریقا و اندلس نیز با این تدبیر از حمله دشمنان تمدن جلوگیری می شد .

این وضع سواحل اسلام در اوائل قرن ۱۱ م و هنگام مسافرت و سیاحت ناصر خسرو به مصر بود ، یعنی از همان موقع مسلمانان در جبهه دریائی به حال آماده باش و دفاع ایستاده بود ، و معلوم بود که غلبه وایکینها و جنگهای به اصطلاح صلیبی نزدیک می شود و دزدان دریایی ، برای القای شبهه ، صلیبی ، بر پرچمها و لباسهای خود می افزودند . درین موقع بورژوازی اسلامی سخت ضعیف شده بود و دوران آخر تسلط خود را می گذرانید . علت عمده ضعف او نیز چنانکه گفتیم تقلیل و تحلیل یافتن نیروی دریایی بود ، چون مدیترانه از

دست رفته و به دست و ایکنگها افتاده بود . در اواخر قرن نهم و در طی قرن دهم
 ابدأ وضع چنین نبود . در آن صد و پنجاه سال فاطمیان بحریه ای داشتند بسیار
 متعدد و نیرومند که نه تنها آنها را صاحبان مطلق مدیترانه می کرد ، بلکه
 کشتیهای آنها تمام (بر کبری) یعنی اروپا را در محاصره داشت و در رودخانه های
 بزرگ اروپای غربی کشتیهای اسلام آمد و شدمی کردند و مواد اولیه و غلام و
 کنیز می بردند . درهمه اروپا قلعه ها و استحکامات استعماری ساخته بودند و
 به ضرب پول طلا حکومتها و دولتهای پوشالی روی کار آورده ، عملاً اروپا را
 استعمار کرده بودند ، و در نتیجه پول و پولتیک درهمه اروپا ستون پنجم و جاسوس
 و پارلمانهای قلابی درست کرده بودند و کشتیهای شورشگر را نفی بلد یا زندانی
 کرده و مدت صد سال نفس اروپای استعمار زده را در سینه خفه کرده بودند .
 ولی بعد از صد سال تفوق ، ضعف تمدن اسلامی شروع شد ، یعنی اجرت
 کارگران مهدیه در قیروان و مصر و شام روز به روز بالا رفت ، و به خصوص
 اجرت ملوانان سال به سال زیاد شد ، چنانکه دیگر نه فاطمیان ، نه شرکت های
 تجاری و بحری مصر و شام قادر نبودند ، اجرت ملاحان و ملوانان و افسران
 دریایی را بپردازند . ناچار از عده ملوانان سال به سال فرو کاست و نیز دولت
 و شرکت های عمده از ساختن کشتیهای بزرگ صرف نظر کردند . در نتیجه عجز
 این تمدن فرتوت ، و نیامدن کشتیهای اسلامی به اروپا ، در مرحله اول ،
 دزدان دریایی یا ایکنگها که بعدها اروپای جدید را تأسیس کردند ، در
 مستعمرات اسلام پیشرفت کردند . به استثنای اندلس قاره اروپا را از تصرف
 دولتهای اسلامی بیرون آوردند و در کمال سهولت به دوره استعماری اسلام
 خاتمه دادند . در مرحله دوم که باز قوه بحری اسلام ضعیف تر شد ، دزدان
 جزایر مدیترانه مانند سردانیه ، ساردنی و صقلیه (سیسیل) و حتی
 اقریطش و قبرس را محاصره و غارت کردند . در مرحله سوم و ایکنگها قدم
 جسارت فراتر نهاده مدیترانه را عملاً یک دریاچه و ایکنگی کردند و این همان
 عهد سفر ناصر خسرو است به مصر . تا آنوقت پیشرفت تدریجی دزدان دریایی صد و
 پنجاه سال طول کشیده بود ، و درین مدت بورژوازی اسلامی زیر بار طاقت فرسای
 اقتصاد شهری و تمدن روز افزون ، قوس نزولی خود را طی کرده بود . در حالی
 که قوم غارتگر و ایکنگها عملاً انگلیس و آلمان و فرانسه و پرتغال را تسخیر
 کرده به صورت فتودالیزم در آورده بودند . آنها زاد و ولد بسیار کرده و برای

مبارزه با بورژوازی اسلام که به حد ضعف رسیده بود ، خودشان را آماده کرده بودند . تا اینکه ناگاه سیل وایکینگها زیرپرچم جنگهای به اصطلاح صلیبی به طرف دنیای اسلام سرازیر شد . و عجیب تر از همه این که این سیل ازجبهه دریا نیامد که تمام سواحل اسلام به غایت حصین و مستعد دفاع بود ، بلکه از طریق خشکی - یعنی از طریق آناتولی و شمال شام ناگاه سیل وارد شد و از پشت سر مدافعان پلها و بندرهای دریایی خاک اسلام را فروگرفت از آنجا که درین مدت وضع داخلی روم شرقی نیز عوض شده بود ، رومیان شرقی به مراتب از مسلمانان ضعیفتر شده بودند و برای دفاع خود ، وایکینگها را استخدام کرده بودند . تا آنکه عده وایکینگها در داخله روم شرقی به حدی زیاد شد که استانبول را متصرف شدند و آناتولی را نیز گرفتند و ناگاه با عده زیادی از راه قونیه و شمالی طرسوس در نتیجه یاورى و راهنمایی های ارمنیان وارد بلاد شام شدند ، و چون شهرهای داخلی شام بدون هیچ گونه حصار و استحکامات بود آن وحشیان مرد مخوار که محض القای شبهه صلیب را شعار خود نهاده بودند ، سراسر شام غربی را تا حدود فلسطین و مصر که جمله رشک بهشت بود طبق شهادت ناصر خسرو یکباره به دوزخ مبدل ساختند . در نتیجه آن همه استحکامات سواحل شام بيمصرف شد و حکم خط (ماژینو)ی فرانسویان را در جنگ جهانی دوم پیدا کرد . قتل و غارت و حیف و میل وایکینگها در شام و تاحدی مصر و تونس قریب سیصدسال به درازا کشید.

فصل دوم

مجاری مصنوعی آب و روشنایی شهرها

تأمین آب آشامیدنی مردم ، در ممالک اسلامی بسیار مورد توجه بود . در هر يك از بلاد ، تأمین و تقسیم آب بین اهالی به طرزى مخصوص و با دقت كامل انجام می گرفت مثلا در ایران آب را به وسیله مجاری زیر زمینی از کوهها به شهرها می آوردند. این قناتها و کاریزها را معمولا از آجر می ساختند، و طول بعضی از آنها به دهها کیلو متر می رسید . برای جریان هوا و تأمین روشنایی و امکان لارویی و تنقیح به فاصله هر سی یا صد متر چاهی حفر می کردند، در نزدیکی شهر به وسیله لوله های مخصوص که «کنك» می گفتند و از سفال ساخته شده بود ، درهم قفل و بست می شد آب از پای کوه بدشت تا به سطح زمین می رسید علاوه بر این در میدانها و جاهای عمومی آب انبارهای فراوان می ساختند که گاه بعضی از آنها دارای چندین منبع بزرگ سر پوشیده زیر زمینی بود و به وسیله جویباری آب آن تأمین می شد.

علاوه بر این ، در خانه ها در طبقه زیرین بنا ، آب انبار می ساختند که در حدود صد متر مکعب آب می گرفت و احتیاج يك خانواده دو یا چهار نفری را در مدت يك سال تأمین می کرد . در حیاط نیز يك یا دو حوض به حجم بیست متر مکعب تعبیه می کردند که آب آن به وسیله جویهای زیر زمینی تأمین می شد ؛ در بعضی بلاد نظیر «اصفهان» چاههای کم عمق برای به دست آوردن آب حفر می کردند ، و با چرخ آب را از چاه بالا می آوردند . هر جا که موقعیت

طبیعی اجازه می‌داد از رودخانه‌ها و رودها آب منطقه‌ای را تأمین می‌کردند چنانکه در قاهره از رود نیل و در بغداد از دجله برای مشروب کردن شهر استفاده می‌شد ، در بعضی از بلاد سقاها ، همه روزه به وسیلهٔ مشکهایی که از چرم گاو ساخته شده بود ، آب مورد نیاز را به خانه‌ها حمل می‌کردند . در قاهرهٔ قدیم روزی پنج هزار شتر آب نیل را به خانه‌ها می‌رسانیدند ، ولی در شهر سمرقند ، کار تأمین و توزیع آب مشروب به بهترین وجهی انجام می‌شد . در این شهر یک مخزن بزرگ آب و مجرای آبی که از سرب ساخته شده بود وجود داشت . این تأسیسات از دوران قبل از اسلام به وسیلهٔ زردشتیان پایه گذاری شده بود . در این دوران تأمین و توزیع آب شهر همچنان به همت زردشتیان عملی و انجام می‌شد . مردم پول آب را می‌پرداختند و قیمت آن از طرف میرابخانه تعیین و اعلام می‌شد . معذک در خارج از محوطه‌ی این سازمان ، محلاتی بود ، که به وسیلهٔ مجاری مخصوص آب مجانی در اختیار مردم می‌گذاشتند ، سقاهای بغداد و قاهرهٔ قدیم در مقابل هر مشک آبی که می‌بردند مبلغ ناچیزی دریافت می‌کردند .

از پایان قرن دهم میلادی اکثر بازارها و کوچه‌های مهم ، شبها روشن بود . در ایران و بین‌النهرین برای روشن کردن معابر ، از چراغهای نفتی و در سوریه و مصر از چراغهای روغنی استفاده می‌کردند . این چراغهای مسی مشبك را ، گاه به دیوارهای خانه‌ها و گاه به تیرهای چراغ نصب می‌کردند . ابن جبیر ضمن توصیف جریان مسافرت خود می‌گوید که «جمعی از اهالی دمشق عادت داشتند که شبها با استفاده از چراغهای پرنور در صحن مسجد به گردش و تفریح پردازند . مردم دمشق این قبیل اشخاص را از روی طعن و طنز «زحمتکشان» خطاب می‌کردند . آنان دو به دو از یک طرف صحن به جانب دیگر می‌رفتند . سپس ابن جبیر می‌گوید نور این چراغها چنان زیاد و خیره کننده بود ، که خاطرهای چراغانی لیلة القدر یعنی شب ۲۶ ماه رمضان در اشبیلیه و غرناطه در ذهنم تجدید گردید» در ری ، قاهره ، اسکندریه و تیس و بسیاری از بلاد بزرگ ، بعضی از بازارهای تاریک راهنگام روز نیز با چراغ روشن می‌کردند و در شهرهای کوچک و قصبه‌هایی که از روشنائی عمومی بی‌نصیب بود ، برای حرکت شبانه ، مردم ناگزیر به کمک فانوس راه خود را روشن می‌کردند . در بعضی شهرها ، نظیر موصل ، دمشق و غیره مستراحهایی وجود داشت . در هر يك از این ساختمانها ، چهل تا پنجاه مستراح برای رفع

نیازمندیهای مردم ساخته بودند . در کف سنگفرش شده این مستراحها ،
مجاری آب روان تعبیه کرده بودند تا نظافت این محلهای آلوده به سهولت
امکان پذیر باشد. این قبیل بناها معمولا در نزدیکی مسجدها ساخته می شد، و يك
نفر عهده دار نظافت آن بود و وجه مختصری از ارباب رجوع میگرفت . در
سایر شهرها نظیر شیراز، بصره ، اصفهان ، نیز چنین محلهایی وجود داشت ،
ولی در جوار این مستراحها معمولا چاههای کم عمقی می کنند ، و هرچندی
يك بار کناسها پس از ریختن خاکستر ، آهك و خاك به تنقیح و پاک کردن مستراح
مبادرت می کردند ، و این کود را به کشاورزان مناطق مختلف می فروختند .
این تجارت پرمفعت از دیرباز در انحصار یهودیان بود .

فصل سوم

بیمارستانها و دارالعبزه‌ها

یکی از چیزهایی که موجب شگفتی و تحسین جهانگردان قرون وسطا شده بود، کثرت و تنوع بیمارستان در کشورهای شرقی اسلامی است. در عهد باستان نظیر این مؤسسات وجود نداشت. نخستین نمونه این بیمارستانها، به وسیله بوداییهای ایران و ساسانیان به وجود آمد، و آن را «بیمارستان» نامیدند. بعضی از بیمارستانها برای نگهداری بیماران مرد و برخی دیگر برای پذیرایی از بیماران زن تجهیز و آماده شده بود. علاوه بر این در آن روزگاران، محللهایی برای نگهداری از پیران و یتیمان نیز وجود داشت. در یکی از قصرهای قاهره قدیم بیمارستانی احداث کرده بودند که به وسیله یک مدیر یا «قیم» اداره و رهبری می‌شد. هر بیمار دارای رختخوابی بود، و همه روزه به وسیله پزشک معالج معاینه می‌شد. پرستاران همه روزه چندبار از بیماران عیادت می‌کردند، و دوا و غذای لازم در اختیار مریض می‌گذاشتند. کمی دورتر از این بیمارستان، در قصر قدیمی دیگری بیمارستان زنان قرار داشت که در آن پزشکان و پرستاران زن مشغول خدمت بودند^{۲۳}، در بیمارستان پزشکان مخصوص خدمت می‌کردند، در بیماریهای روانی و فکری نیز جای زنان از مردان جدا بود. و هر بیمار در «مقصوره» یا اتاق کوچکی تحت مراقبت بود، و هر اطاق به وسیله پنجره‌ای آهنی از محیط خارج نور می‌گرفت. در اسکندریه بیمارستانی بود، که از بیماران

اسپانیایی و از اسیرانی که از دشمن باز خریده شده بودند پذیرایی می کرد .
بیمارستان احمد بن طولون در قاهره قدیم برای همین مقصود تجهیز و آماده بود.
در این بیمارستان آزادی بیشتری حکومت می کرد. معمولا تمام شهرها حتی بلادی
که اهمیت چندانی نداشتند دارای بیمارستانهای بالنسبه مجهزی بودند که در
حدود صد تخت خواب داشت . بطور کلی شماره این مؤسسات خیریه رو به تزاید
بود . تمام این مؤسسات بهداشتی مجانی بود ، و مخارج آن را یا دولت
می پرداخت و یا مردم نیک اندیش همه ساله مبلغی برای تأمین مخارج آن تعهد
و پرداخت می کردند .

فصل چهارم

گرما به ها

ایران از دیرباز دارای چشمه‌های متعدد معدنی و طبیی بود ، که برای معالجهٔ بیماریهای مختلف آماده و مهیا شده بود ، علاوه بر این از آغاز قرن ششم پارسیان به استحمام خو گرفتند ولی حمام آنها اختصاصی و نظافت در تشتکهای چوبی صورت می گرفت . زیرا استفاده از حمامهای عمومی به طوری که در سر - زمین یونان مرسوم بود ، در ایران مورد علاقهٔ مردم نبود . ولی پس از ظهور اسلام استفاده از حمامهای عمومی در ایران نیز رواج یافت و دیری نگذشت که عده‌ای از مسلمین به ساختن حمامهای بزرگ همت گماشتند . در شهرها ، هر کوجه يك یادو حمام داشت و در قصبات و دهکده‌ها معمولا حمامها در جوار مسجدها قرار داشت . در قرن ۱۴ بغداد در حدود پنجهزار ، و قاهره ۱۱۷۰ حمام داشت . در همان ایامی که به سرعت بر شمارهٔ حمامها افزوده می شد ، بعضی از عناصر کج فهم به این اقدام اعتراض کردند و اعلام کردند که زیاده روی در استحمام ، موجب بیماری و نقیصه‌های خانوادگی خواهد شد . پیشوایان دین نیز گفتند که مؤمنینی که زیاد استحمام می کنند باید از توقف طولانی در حمام و از خوردن و استراحت و قرائت قرآن در این مکان خودداری کنند . علاوه بر این عوام الناس ، معتقد بودند ، که حمامها هنگام شب جولانگاه اجنه و ارواح است ، با وجود این شایعات ، مردم به زودی به نظافت و استحمام خو گرفتند و رفتن به حمامهای عمومی بیش از پیش رواج گرفت . حمامها که بعضی از آنها مردانه و برخی دیگر فقط زنانه بود ، از آجر یا سنگ یا مرمر ساخته شده بود و مصالح آن بر حسب

خصوصیات اقلیم و منطقه فرق می‌کرد. روی حمامها طاقی گنبدی، مشبك و شیشه‌ای قرارداداشت، حمامها را معمولاً زیر زمین می‌ساختند تا آب به سهولت به خزانه‌ها روان شود. هر حمام چندین سالن، و خزینه آب سرد گرم و نیمگرم داشت، که مرتباً آب خزینه‌ها تعویض و تجدید می‌شد.

عده‌ای کارگر به نظافت محوطه و پاک کردن سنگفرش و مجاری آب حمام سرگرم بودند و روزی دوبار گیاههای معطر نظیر کندر، دود می‌کردند و باهوشیاری بسیار مراقب بودند که جزامیها، قدم در حمام نگذارند. هر يك از مشتریان نخست روی نیمکتی سنگی یا مرمرین می‌نشست، سپس به‌کندن لباسها می‌پرداخت و آنها را با نظم در گوشه‌ای می‌نهاد و سپس روی آن را بالنگی آبی یا قرمز می‌پوشانید و پس از ورود بمحوطه داخلی حمام بر حسب میل خود داخل خزینه آب گرم یا نیمگرم می‌شد و مدتی در آب می‌ماند، بعد بدن خود را بابرگهای خشك شده عناب یا البلاب یا چوبك یا صابون یا مواد دیگری که معمولاً در نزدیکی در ورودی حمام می‌فروختند، مالش و شستشو می‌داد. علاوه بر این برای طرد موهای زائد ازواجبی که ترکیبی از آهك و مواد دیگری بود استفاده می‌کردند. درمدخل حمامها سلمانیهها مستقر می‌شدند. کار آنها اصلاح یا تراشیدن سر مشتریان باتیغی تیز بود. همینها غالباً به کار حجامت یا رگزدن و خونگرفتن از مردم مبادرت می‌کردند. این کار در دوره قرون وسطا بسیار معمول بود، و برای مبارزه با بسیاری از بیماریها پزشکان فصد یا رگزدن را تجویز می‌کردند. کسانی که به این کار می‌پرداختند دارای گواهی و مدارك مخصوص بودند و مكلف و متعهد بودند که از اطفالی که کمتر از ۱۴ سال دارند و از پیران مطلقاً خون نگیرند، مگر آنکه پزشکی این عمل را تجویز کرده باشد. آنها با استادی، اشخاص مورد نظر رانیشتر می‌زدند و شیشه‌ی حجامت را روی موضع قرار می‌دادند و به وسیله سوراخی که روی شیشه تعبیه شده بود، هوای داخل شیشه را بیرون می‌کشیدند و عمل فصد را انجام می‌دادند.

پس از پایان کار، محل زخم را بادقت می‌بستند، عمل حجامت معمولاً صبح بین دوپاسه ساعت بعد از طلوع آفتاب، انجام می‌گرفت و معمولاً پشت را برای رگ زدن انتخاب می‌کردند، و به ندرت از ساق پا یا کتف خون می‌گرفتند. حجامتگران مانند کلیه کارگران حمام، جداً از خوردن سیرو پیاز خودداری می‌کردند، تا مشتریان ناراحت نشوند.

مردم معمولاً صبح خیلی زود یا شب به حمام می‌رفتند ، ولی حمامهای زنانه معمولاً وسط روزها پراز جمعیت می‌شد . زیرا خود آرایی زنان ساعتها طول می‌کشید . دلاکها و آرایشگران حمام همواره در دسترس مشتریان بودند . زنان زینت آلات خود را در حمام به یکدیگر نشان می‌دادند . مزدکارگران حمام هنگام خروج پرداخت می‌شد . میزان پول بستگی به نحوه پذیرایی و مواد مصرفی مشتریان داشت .

فصل پنجم

تفریحات عمومی

در میان تفریحگاههای عمومی، نخست باید از میخانه‌هایی که در کنار دجله و فرات ایجاد شده بود سخن گفت. در اطراف مهمانخانه‌ها و میفروشهای اطراف شهر که بیشتر در کنار کاخهای پارسیان یا صومعه‌های مسیحیان بر قرار بود راهبان، تاکستانهای معروفی داشتند و شراب خود را مستقیماً به مشتریان خود عرضه می‌کردند. این شرابها خیلی معروف بود.

آنها روی شیشه‌های لاک و مهر شده مشخصات شراب و سال عمر آن را که گاهی به چهل، پنجاه و گاهی به ۶۰ سال هم می‌رسید ذکر می‌کردند. گاهی شراب تازه را مستقیماً و از خمره می‌فروختند. خرابات و میخانه‌ها مورد اعتماد مردم بودند، با اینکه نوشیدن شراب شرعاً ممنوع بود، حنفیها راه شرعی برای استفاده از شراب پیدا کرده بودند و این جریان برای بسیاری از میگساران فوزی عظیم بود.

در خرابات و میخانه‌ها خوانندگان زن و مرد، بازیگران و نوازندگان نی و وزنگیان و کولیاها و سایل تفریح خاطر مشتریان را فراهم می‌کردند. بهرام پنجم پادشاه ساسانی (۴۲۱-۴۳۹) برای تفریح خاطر مردم عده‌ای از این قبیل هنرمندان را از لاهور فرا خوانده بود، همین بازیگران بعدها به اسپانیا رفتند و هنر خوانندگی سیرکبازی و تربیت حیوانات وحشی را که یادگار تمدن هندی است به آنان آموختند. از این قبیل اماکن تفریحی در تمام طول دجله

از سامره تاتکریت* وازالکرخ والمطیر ، و دیرالموسی والقفس وقطربل (که در جانب باختری بغداد قرار داشت) یعنی در تمام طول سواحل فرات درهیت وعانة و طیزن آباد و جاهای دیگر تفریحگاههایی وجود داشت .

مردم بامیل وعلاقة فراوان به این مکانهای تفریحی روی می آوردند . شهرهای بزرگ را انبوهی از پشه ومکس وزنبور فرا گرفته بود وشماره زنبورهای درشت پس از رسیدن خرما فزونی می گرفت .

غیر از میخانهها که ابن المعتمر شاعر معروف آنها را بهشت موقتی خوانده است ، در داخل باغهای بزرگ مصفا نیز محللهایی برای وقتگذرانی وتفریح مردم پیشینی شده بود . در این باغها به وسیله کانالهایی که کنده شده بود آبی صاف وگوارا جریان داشت . سیرچشمهها وآبشارهای مصنوعی ووجود درختان گوناگون نظیر تبریزی ، بید، انار، سرو وپرتقال ، مردم میتوانستند که در زیر سایه موج درختان ، روی نیمکتهای آماده شده به تفریح و استراحت پردازند . عدهای پس از خوردن کبابهای مطبوعی که روی آن شراب وماءالعسل ریخته بودند ، وشنیدن سازوآواز موسیقی به وسیله کرچیههای مخصوص به شهر مراجعت می کردند . در این مناطق برای کشت وزرع گندم وجوکانالهای مارپیچی احداث کرده بودند وسراسر دشت پوشیده از زراعت بود .

هیچ يك از ملتهای متمدن به اندازه مسلمانان قرون وسطا به نقل داستانهای کهن دلبستگی و علاقه نداشتند ، نقالهای آن روزگار مانند داستاننویسها و هنرپیشگان امروز مورد علاقه وتوجه عمومی بودند و یکی از قشرهای غنی و صاحب نفوذ جامعه را تشکیل می دادند .

این قبیل مردم غالباً در میدانهای عمومی یادرحن مسجدها ساعتها توجه مردم را به داستانها وقصههای تاریخی که در قرن دهم و یازدهم بیشتر جنبه فکاهی وتفریحی ودر قرن دوازدهم و سیزدهم به صورت حکایتهای مستهجن و زندهای درآمده بود جلب می کردند .

نقالان ، این حکایتهاوداستانهای تاریخی واجتماعی را باهیجان واستادی تمام طرح و بیان می کردند ، واز زبان شخصیتهای مختلف سخن می گفتند و به اقتضای زمان خود را به قیافهها وصورتهای گوناگون در می آوردند ، وگاه در میخانهها وخرابات به هنرنمایی مشغول می شدند ، ودر این قبیل محافل اگر

* این شهر در سی میلی شمال سامرا در جانب باختری دجله قرار داشت والکرخ والمطیر نیز از بلاد کوچک آن حدود بود .

نقال نشسته سخن می گفت عنوان **مجلس** به خود می گرفت و اگر نقال ایستاده بیان مطلب می کرد «**مقامات**» نامیده می شد .

اطلاعات ، داستانها ، و خاطره های نقالها فراوان بود. اکثر داستانها جنبه تفریحی داشت و از مآخذ و آثار ادبی و تاریخی قدیم سرچشمه می گرفت. آنها با قدرت تمام شخصیت های افسانه ای را مجسم می کردند ، بهترین منابع این داستانها کتاب مقامات حریری است (متوفی در ۱۱۲۲) که از حوادث و پیشامدهای زندگی ابوزید که پیرمردی صاحب نظر و اهل کرامت بود سخن میگوید ، این مرد که برخلاف مترجم و مصاحب خود الحریری ، از هر نوع نقص اخلاقی بری بود ، مورد محبت و علاقه مردم بود .

خلیفه المستظهر و بالله (۱۰۹۴-۱۱۱۸) صدها نقال زبر دست را در دربار خود گرد آورده بود .

علاوه بر این عده ای به نام مقلد و مضحك در کوی و برزنها و مجبات تفریح و سرگرمی مردم را فراهم می کردند . یکی از این دلکهای نامدار «ابوالعبر» در دستگاه المتوکل خلیفه عباسی بود (۸۴۷-۸۶۱) این مرد هر روز لباسی مخصوص و جالب به تن می کرد و بالای آخرین پله منبر می رفت و سپس برای شنوندگان خود که عبارت از عموم مجانین شهر بودند ، سخنرانی می کرد . این دیوانگان را خدمتگزاران خلیفه دور او جمع می کردند . - این دلک برای آنکه مطالبی برای سخنرانی خود جمع آوری کند ، در وسط پل سامره که همه روزه جمع کثیری از روی آن عبور می کردند ، روی زمین می نشست و در کتابچه ای که به دست داشت ، گفته ها و مطالبی را که عابرین بر زبان می راندند یاد داشت می کرد ، بعداً او صفحات کتابچه خود را تغییر می داد و هر روز چند صفحه از این مطالب پراکنده را برای خیل دیوانگان می خواند . درباریان از این صحنه سازیهای اولذت می بردند . گاه خلیفه هنگام نشاط ، او را سرنگون به دجله می افکند و بعد باطنایی از مرگ نجاتش می داد .

با این حال ، این دلک که هر سال لفظ جدیدی بر نام خود می افزود ، موفق گردید که در طی ۱۷ سال که در دربار خلیفه زندگی می کرد ، پنجاه میلیون سکه نقره به دست آورد. کارهای این دلک و رفتار خلیفه وقت با او سرمشقی برای سایر شخصیت های مهم مملکتی شد ، و آنان نیز با پیروی از روش خلیفه برای خود دلکی برگزیدند و به تدریج مردم کوی و برزن نیز از دلکهای محلی برای تفریح و وقتگذرانی استفاده می کردند .

غالب اشخاص در ضمن گردشهای روزانه خود در شهر به مناظری بر می‌خوردند که برای تفریح و سرگرمی مناسب بود. مثلاً در کنار کوچه‌ای ناظر بچنگ خروسها، بلدرچینها و یا قوچه‌ها و گوسفندهای نر با یکدیگر بودند. تماشائیان غالباً باعلاقه فراوان، روی فتح و شکست حیوانات با هم شرطبندی می‌کردند. گاه بر اثر قال و قیل و داد و فریاد مردم، نظم محل اندکی مختل می‌شد. اندکی دورتر روی پل صاحبان بز، خرس، و عنتر با حرکات و رقصهای این حیوانات توجه مردم را جلب می‌کردند. در نزدیکی در مسجد شعبده‌بازان و افسونگران با بلعیدن شمشیر و بازی کردن بامار، مردم را سرگرم و در پایان کارتقاضای انعام می‌کردند و تماشائیان سکه‌های پول را به طرف آنها پرتاب می‌کردند. هنگام شب نیز منظره‌های گوناگونی برای تفریح و سرگرمی مردم وجود داشت، و خیمه شببازان با فانوسهای جادوگری، در میخانه و خرابات توجه ناظرین را جلب می‌کردند. به این ترتیب بعضی از مردم دوران قرون وسطا برای آنکه از رنجها و آلام روزانه اندک فراغت حاصل کنند به نظاره این قبیل صحنه‌ها مشغول می‌شدند.

علاوه بر این پارسیان و عیسویان، اعیاد مذهبی و ملی خود را باشکوهی هرچه بیشتر بر گزار می‌کردند. در این شبها مراسم آتشبازی نیز عملی می‌شد و در کوچه‌ها و چهارراهها آذین می‌بستند، و چراغانی می‌کردند. صدها فانوس به در و دیوار آویخته می‌شد. جمعیت کثیری در اطراف معرکه گیران، رمالها و غیبگویان حلقه می‌زدند و خیل جمعیت از بین شیرینفروشان و کاسبهای دوره‌گرد با خوشحالی و مسرت بسیار در حرکت بودند.

فصل ششم

اعیاد عمومی

قبل از ظهور اسلام ، اعراب به تقویم و اعیاد سالیانه کوچکترین توجهی نداشتند ولی پس از نهضت اسلامی ، عجمان ختن و کاشغر و سجستان و کوشان و اران و سلمستان و غیره ، شعائر ملی خود را حفظ کردند .

در آسیای مرکزی ، ایران ، اران و بین‌النهرین این اعیاد همچنان به صورت دیرین مزدایی برگزار می‌شد ، ولی در ارمنستان ، گرجستان ، سوریه ، مصر ، افریقا و اسپانیا ، اعیاد ملی رنگ مسیحیت گرفته بود .

از قرون اول قبل از میلاد ، **اعیاد انقلاب صیفی** نزد فتودالهای سجستان و سکنه‌ی شمال غربی هندوستان بصورت قطعی درآمده بود . این اقوام و شمنان به حکم نزدیکی ، تأثیری عمیق روی برادران خود در آسیای مرکزی و اروپای شرقی باقی گذاشتند . نزد این اقوام انقلاب صیفی مصادف با عیدی است که باریزش باران توأم است و شاید به همین علت در اوستا از این عید به نام «آبان‌یشت» یاد شده است . مردم از اینکه دوره طوفانی خشکسالی ، قحطی ، بیماری خانمان برانداز و با پایان یافته و بار دیگر رودخانه‌های نیمه خشک از آب لبریز شده است ، از شادی به پا می‌خاستند و رقصکنان به همدیگر تبریک می‌گفتند ، به هم آبیاشی می‌کردند و در رود پر آب خود را شستشومی کردند . این عید را «نوسرد» یا بقول اهالی سجستان عید سالنومی خواندند . بعدها این عید با سنتهای مخصوص در بین اقوام دیگر معمول شد . رزمندگان اران و اسپانیا این عید را به صورت یک عید مسیحی در آوردند و آن را **عیدمار یوحنا (سده)** خواندند و از این راه

خاطره یحیی پنجم را تجدید کردند. ارانیان به ممالک بربر نیز نفوذ کردند و در این کشورها به نام «عنصرت» معروفند.

به موازات سال شمسی سجستانی، سال مبهم دیگری بود مرکب از ۳۶۵ روز که منجمان ناگزیر بودند در هر ۱۲۸ سال یک ماه ۳۰ روزه به آن بیفزایند. این مسئله در دوران خلافت موکل به صورت مشکل و مبرمی درآمد و خلیفه دستور داد که در این سال تغییراتی بدهند. شاعر درباری ابو عباده ولید بن عبید بختری (متوفی در ۸۹۸) ضمن تبریک بخلیفه وقت گفت:

«عید نوروز به همان ترتیب که اردشیر مقرر داشته بود تجدید شد تو آن را به تاریخ اصلی خود برگردانیدی، در حالی که در این مدت حیران مانده بود و دور میزد. روز یازدهم (حزیران) ژویه سال رومیان را منجمان روز نوروز معتضدی نام نهادند و آن آغاز تابستان یعنی اواخر خرداد ماه فعلی بود که برج جوزا باشد. در سال ۸۹۴ میلادی و به فرمان معتضد مقرر گردید که از سال ۸۹۵ مراسم رش الماء یعنی آبپاشی که شعار اصلی عید نوسرد بود قدغن گردد، زیرا این عمل را نوعی رجعت به مراسم دوران بتپرستی می شمردند،^{۲۹} ولی پس از چندی بار دیگر این رسم پارسیان تجدید شد، به طوری که یک مسافر چینی به نام اوانگ ژن تی (۹۸۱-۹۸۳) نوشته است عجمان بودایی ناحیه طرفان (ترکستان شرقی)، ظرفهای مسی و نقره ای خود را از رود تاریم* پرازان آب میکردند و به یکدیگر می پاشیدند. چینیه ها که از ریشه این شعار ملی باخبر بودند می گفتند که مردم این عمل را که نوعی نیایش و دعاست برای این انجام می دهند که بار دیگر خشکسالی و وبا تجدید نشود. در قاهره قدیم مردم یک نفر را به عنوان میر نوروزی انتخاب می کردند (شبهه با بانوئل) این مرد صورت خود را سفید می کرد تا شبیه سکنه سجستان شود و بالباس قرمز سوار الاغ می شد و در بازار به گردش می پرداخت. او و همراهانش در برابر ثروتمندان متوقف می شدند و از آنان پول مطالبه می کردند، به کسانی که از دادن وجه خودداری می کردند آب می پاشیدند. فقط در این روز مأمورین انتظامی حق مداخله نداشتند. در مدارس شاگردان معلمین خود را در آب می افکندند، فقط در مقابل پول آنها را از حوض بیرون می آوردند.

در سال ۹۴۵ مراسم آبپاشی قدغن شد، در سال ۹۷۴ خلیفه انجام مراسم این عید را ممنوع کرد. ولی سال بعد بار دیگر مردم مراسم آن را تجدید کردند، و

* رودی است در ترکستان شرقی

مدت سه روز مراسم آبیاری ادامه یافت و جریمه و مجازاتی معمول نشد^{۳۲}. این عید تا پایان قرن ۱۴ در قاهره قدیم ادامه داشت.

در آسیا، عده‌ای از نسطوریان و مسیحیان، این عید را با مراسم معراج مسیح درهم می‌آمیزند، و مراسم آبریزی را در جریان این عید انجام می‌دهند. در ممالک ایرانی زبان و بین‌النهرین، در جریان انجام مراسم این جشن، برای آن که یادی از ملت‌های آسیای مرکزی کرده باشند، یک نفر را که ریشی کوسه داشت بر قاطری سوار می‌کردند و او را در بازار می‌گردانیدند و بر سر و روی کسانی که ازدادن پول خودداری می‌کردند آب می‌پاشیدند.

پس از ظهور اسلام سال جدید مانند عهد باستان، موقع مناسبی برای مبادله هدایا بود. پادشاهان آسیای مرکزی، به افسران خود لباس متحدالشکل تابستانی می‌دادند. فاطمیان مصر نیز به همین ترتیب عمل می‌کردند. خانواده‌ها به فرزندان خود، اربابان به خدمتگزاران و شوهران به زنان نیز هدیه و عیدی می‌دادند. در بغداد مراسم سان و نمایی به نام «سماجات» صورت می‌گرفت و در ضمن آن عده‌ای با استفاده از صورتک در برابر خلیفه بالماسکه‌ای عظیم به راه می‌انداختند. چون در جریان این جشن احتمال آدمکشی و سوءقصد‌های سیاسی می‌رفت خلفاروشی احتیاط آمیز پیش می‌گرفتند و از نزدیک شدن به مردم حتی الامکان خودداری می‌کردند.

سغدیها، انقلاب شتوی را وسط سال (نیمسرد) ولی خوارزمیها که به سنن قدیمی عجمان چین دل بستگی بیشتری داشتند، آن را (نیم‌خب) یعنی نیمه شب می‌گفتند. خانواده‌های کشاورز سجستانی آسیای مرکزی، در حالی که در اطراف کانون آتشین خانوادگی گرمی آمدند بگفته بیرونی (متوفی در ۱۰۳۸) به خوردن نان چاودار باکره مشغول می‌شدند. ساسانیان این عید را به مناسبت نام مقدس میترا (که این روز به افتخار او محترم شمرده شده است) مهرگان می‌خواندند. در دوره بیرونی، چون چندین قرن بود، که سالهای کبیسه از افزودن روزی به ماه فوریه خودداری کرده بودند، عید مهرگان سه ماه به عقب افتاد و ادامه مراسم آن به کمی قبل از پاییز موکول شد. به همین علت سلاطین سجستانی آسیای مرکزی به جای لباس بهاری ناچار شدند به افسران و اتباع خود لباسهای متحدالشکل زمستانی تسلیم کنند.

عامه مردم در این ایام به حکم عادت مشغول نظافت اطاقها و صندوقخانه منزل می‌شدند و قالیها را برای شستشو و نظافت از منزل بیرون می‌بردند. در

جریان عید میترا یا مهرگان که سن میشل دوره فئودالیسم سکه‌ها بود که انتقام خیانت دستنشاندهان پادشاه رامی کشید، رسم برای جاری بود که دستنشاندهان نسبت به پادشاه با پرداخت خراج به او ابراز انقیاد کنند .

در قرن دهم ابواسحق ابراهیم صابی کاتب که مدتها در قصری زندانی بود به مناسبت عید مهرگان سکه نقره‌ای که روی آن تصویر خسرو اول نقش شده بود ، و یک نسخه کتاب خطی کمیاب نزد عضدالدوله فرستاد . در شعری که وزیر گفته و همراه این هدیه نزد عضدالدوله فرستاده بود ، اظهار امیدواری شده بود ، که قطع این کتاب پادشاه را متوجه زندان و جلد و شیرازه آن وی را به یاد زنجیر زندانیان بیندازد .

چون آن امپراتوری سلمستان که مهر داد هفتم (۱۲۳-۶۳ ق م) در صد تشکیل آن برآمده بود بالاخره ، به همت قسطنطین اول (۳۰۷-۳۳۷) صورت تحقق پذیرفت . در این امپراطوری که سکنه آن را اقوام مختلف سجستانی ، قبادق ، ارمنستان و قرم تشکیل می دادند ، مردم از دین مهر بدین مسیح تحویل کرده ، عید مهرگان را به صورت یک عید مسیحی در آوردند . در جریان این عید مسیحیان و مزدا پرستان به برافروختن آتش مقدس و آتشبازی مشغول می شدند . در سال ۹۳۵ مرداوین تصمیم گرفت که با سیاستی ماهرانه شکوه و جلال عهد کهن را تجدید کند ، برای اینکار دستور داد ، در دروازه های اصفهان و در ساحل زاینده رود برج های چوبی برپا کنند و از آنها برای آتشبازی و موشک دو اندن استفاده کنند . مرداوین در قصر اختصاصی خود نیز به رسم کهن شمع های قدی بزرگ نصب کرد . نیمه شب وقتی که تمام مواد محترقه در روشن می کردند ، کوهی از آتش پدیدار می شد . موشک های چینی مانند ستارگان دنباله دار^{۴۴} از لوله خارج می شدند و شب چون روز روشن می شد ، آنان به تقلید از سلاطین سجستانی و کوشانها و به پیروی از تعالیم اوستا ، در ساحل زاینده رود ، دوهزار گاو ، ده هزار گوسفند قربانی کردند و در اصفهان جشنی شبانه به سبک سجستانیها برپا داشتند . ولی چون مرداوین نتیجه ای را که امیدوار بود بدست نیاورد پوستین بر سر کشید و در تمام شب سخنی بر زبان نیاورد . علت این جریان این بود که وضع روزگار او با عصر و زمان کوشانیها و پارتها و ساسانیان فرق بسیار داشت . در عقاید و افکار مردم دگرگونی های حاصل شده بود . مردم شهر نشین و بورژوازی قرن دهم از طنطنه و جلال فئودالی نفرت داشتند و علاقه مند بودند که در محیطی آزاد زندگی کنند . هرگز نمی خواستند ظلم و استبداد تجدید شود . آنان پول را بالاتر از

همه چیز می دانستند و فقط از اعیاد ملی و عامیانه استقبال می کردند . *

* در ایران یکی از تفریحات و دلخوشیهای مردم شرکت در جشن نوروز ، مهرگان ، سده و جشن تیرگان و غیره بود - جشن نوروز پس از اسلام همچنان باقی ماند ولی بعضی از رسوم این جشن و جشن مهرگان (مهرجان) در طی قرون روبه فراموشی نهاد و یا تغییراتی در آن پدید آمد. آنچه از مراسم جشن نوروز هنوز باقی است عبارت است از : سبز کردن حبوبات نظیر گندم و عدس پیش از عید و نگاهداشتن آنها تا روز سیزده و تهیه سفره هفت سین (سرکه سیب سبزی سبجد سماق سیر و غیره) و هفت میم (میوه مرغ ماهی ماست میگو می و مویز). و خواننده های شیرینی و میوه ها و غیره که امروز نیز در بین خانواده ها کم یا زیاد معمول است. بطوریکه از مطالب بعضی از کتابها و سفرنامه ها برمی آید اقامه جشن نوروز و مهرگان در دوره های پیش ، بیش از امروز باشور و هیجان عمومی همراه بوده است. ابن حوقل جهانگرد معروف قرون وسطا ضمن گفتگو از اصفهان و روستاهای اطراف آن از ناحیه « کرینه » سخن می گوید و می نویسد « کرینه بازاری دارد که مردم در نوروز مدت ۷ روز در آن گرد می آیند و به عیش و نوش و تفریح می پردازند و از انواع غذاها و آرایشها بهره می برند چنانکه سبب اعجاب حاضران می شود مردم شهر و گروهی که از اطراف آن یا از جاهای دور می آیند برای این جشن هزینه های گزافی می کنند و لباسهای زیبا می پوشند و در مجالس جشن برای بازی و شادمانی حاضر می شوند و آواز خوانان هنرمند از زن و مرد در کنار رود و کاخها به مجالس ایشان نشاط و سرور خاص می بخشند. مردم در پشت بامها و سراسر بازارها به عیش و نوش و شیرینی خوردن سرگرم می شوند و شب را به روز می پیوندند و آرام نمی گیرند و کسی ایشان را باز نمی دارد ..» نقل از سفرنامه ابن حوقل ترجمه آقای جعفر شعار .

به حکایت بعضی از منابع تاریخی در ایران در ایام عید نوروز برای تفریح خاطر عمومی مردمی گمنام را به پادشاهی انتخاب می کردند و ظاهرأ پادشاه حقیقی مملکت نیز به پیروی از تمایلات و سنت دیرینه مردم بر حسب ظاهر برای چند روزی از سلطنت خلع و زمام حل و عقد امور به این سلطان واگذار می شد و وی در این دوره کوتاه فرمانروایی، احکام و فرامینی چند مبنی بر عزل و نصب و توقیف و جریمه و معاذره صادر می کرد و پس از چند روز سلطنت موقتی حکومت او سپری می شد و کارها به جریان عادی بازمی گشت حافظ نیز به میر نوروزی اشاره می کند و می گوید :

←

خلیفه فاطمی در قاهره قدیم، به مناسبت عید میلاد بین کارمندان شیرینی و گلاب تقسیم می کرد. بازارها تا نیمه شب باز بود. روشنی بازارها با صدها هزار فانوس که قیمت هر یک از آنها یک سکه نقره بود تأمین می شد. گداها نیز هر یک فانوسی در دست داشتند. قایقه‌ها و کشتیهای کوچک، در حالی که مزین و آراسته شده بودند به آهستگی در رود نیل حرکت می کردند. دکانها و مغازه‌ها مملو از انواع مواد غذایی و شربتهای مختلف بود، وعده زیادی در نزدیک ساحل و اسکله جمع شده بودند.

شب ششم ژانویه که به عبدالذبح یا جشن مغان شهرت دارد، همین نشاط و انبساط دیده می شد. این جشن از تسخیر فلسطین در سالهای ۵۰ - ۵۱ قبل



سخن در پرده می گویم جو گل از پرده بیرون آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

مراسم جشن مهرگان در ماه مهر صورت می گرفت، این جشن نیز بعد از اسلام همچنان باقی بود مخصوصاً در عصر سامانیان و غزنویان و سلجوقیان با آداب و تشریفات خاصی عملی می شده است و شعرای آن دوران مکرر در اشعار خود از مراسم این جشن و جشن سده سخن گفته اند. آیین جشن سده در دهم بهمن صورت می گرفت علاوه بر این جشنهای دیگری چون جشن فروردگان، جشن آبانگه، جشن مردگیران و جشن کاهنبار و غیره از دوره سامانیان تا حمله مغول در ایران معمول بوده منوچهری در اشعار خود مکرر به اعیاد ملی ایران اشاره کرده است، از جمله در یکی از قصاید خود می گوید:

بر لشکر زمستان نوروز نامدار کرده است رای تاختن و عزم کارزار

وینک بیامده است به پنجاه روز پیش جشن سده طلایه نوروز نامدار

بعد از گرویدن ایرانیان به آیین اسلام مردم به یاد حوادث تاریخی یا بر اساس سنن و مقررات مذهبی پاره ایام را جشن می گیرند، اعیاد مزبور بعضی متعلق به کلیه ملل مسلمان است و برخی ملی و متعلق به شیعیان است از مهمترین اعیاد اسلامی عید فطر است که مسلمانان پس از فراغت از روزه و رؤیت هلال مراسم عید را برگزار می کنند، دیگر عید اضحی یا عید قربان است که حاجیان پس از پایان مناسک به اقامه آن مبادرت می کنند، سوم عید میلاد حضرت محمد (ص) است که با تعطیل عمومی و آیین بستن شهر همراه است، علاوه بر این عید مبعث و عید غدیر خم نیز در شمار مهمترین اعیاد مذهبی است.

(مترجم)

از میلاد به دست ففور شاه یا پاکوروس امیراشکانی پسر ارد و نصرانی شدن گند آور شاه سیستانی به زعم ارمنیان سرچشمه گرفته بود .

خلیفه در حالی که در مقر خود بین اعضای خانواده نشسته بود ، فرمان چراغانی را صادر و اولین چراغ را روشن می کرد . بیدرنگ پس از اشاره خلیفه صدها چراغ روشن میشد . در بغداد مسلمانان در جشن و سرور شب اولین روز « صوم کبیر » ترسایان شرکت می جستند . زنهای لباس مردان و مردان لباس زنان را در بر می کردند و در حالی که صورتکی بر چهره داشتند ، در رقص و نشاط شرکت می کردند و کسی به آنان خرده نمی گرفت . در خرابات عکبراجمی به رقص و میگساری مشغول میشدند . علاوه بر این در اغلب اعیاد ، بالماسکه قسمتی از برنامه تفریحات مردم بود ، عده ای با ادا و اطوار و لالبازی مقاصد خود را تفهیم می کردند و با فانوس خیال تصاویری نشان می دادند که ایشان را به جای سینمای امروزه بود .

علاوه بر این جشنهای موسمی ، قومی و ملی عیدهای دیگری نیز بود که مسلمانان دو شاد و شاد دوز را پرستان و مسیحیان در آن شرکت می کردند ، که ذکر یکایک آنها در این کتاب امکان پذیر نیست . تا قرن دوازدهم میلادی مسلمانان در اعیاد و جشنهای مسیحیان و دیگر ملت های غیر مسلمان با شادمانی شرکت می کردند ، و این جشنها را عامیانه و ملی می شمردند . ولی در عواصم شام و صقلیه که محل جنگ بود ، حال بدین منوال نبود و فقط مسلمانان در اعیاد مربوط به خودشان شرکت می کردند . از پایان قرن دوازدهم به بعد هر وقت مسلمین با مسیحیان « وحشی » و بی گذشت ، یعنی فرنگان صلیبی تماس داشتند از شرکت در جشنهای آنان خودداری می کردند ، و فقط به اقامه جشنهای مذهبی خود نظیر جشن میلاد محمد بن عبدالله (ص) و غیره بسنده می کردند ، و این روش از دوره صلاح الدین ایوبی آغاز گردید . مراسم این جشن باشکوه و طنطنه بسیار در ناحیه اربیل سرزمینی است میان زاب بزرگ و زاب کوچک و در کردستان که موطن صلاح الدین ایوبی بود عملی و انجام میشد . و برای بر گذار کردن این عید ، طاقهای نصرت چندین طبقه ای ترتیب می دادند و آن را با وسایل گوناگون تزیین و آرایش می کردند . روز قبل امیر کرد ناحیه اربیل شخصاً در مراسم بازگشت با شمع و مشعل شرکت می جست ، کسانی که شمع و مشعلی در دست داشتند روی قاطر نشسته بودند . در مراسم جشن اردبیل جمع کثیری از مردم نقاط مختلف شرق شرکت میکردند که از آن میان ، علما ، صوفیان و قرآن خوانها ، واعظان و حدیث

گویان و شاعران رامی توان نام برد . مسلمانها بر اعیاد فراوان دوره جاهلیت فقط دو عید افزوده بودند که قمری و تقویم پذیر بود . مانند تمام جشنهای شامیان به مناسبت عبدالکبیر یعنی عید قربان که ما در فصل اول ضمن گفتگو از زیارت مکه راجع به آن صحبت کردیم در بغداد به نام خلیفه ، شیرینی پخش می کردند .
در سال ۱۰۲۴ در مراسم این جشن ، قصر طَبَقَه‌ای از قند ساختند و در ۱۰۴۷ يك درخت پرتقال قندی در جریان این جشن دیده شد . در مورد عیدماه رمضان ، ما از عیدالصغیر ، یعنی عید فطر صحبت کردیم .

چون اسلام به يك تقویم مدنی و شمسی نیاز فراوان داشت ، و تقویم‌های پیشین از جمله تقویم الممتضد عیب و نقص بسیار داشت و ایرانیان هیچ گاه به قبول آن تقویم تن در نمی دادند ، ناچار خواجه نظام‌الملک در سال ۱۰۷۴ تدوین و تنظیم این تقویم منقح را به عهده هیئتی از منجمین تحت نظر حکیم عمر خیام نیشابوری واگذار کرد . این هیئت پس از مطالعات طولانی با استفاده از روش کار منجمان طخارستانی به تنظیم تقویم جلالی توفیق یافتند . نام جلالی مأخوذ از اسم سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجونی بود (۱۰۷۲-۱۰۹۲) این تقویم کاملترین تقویم‌هائی بوده که تا آن زمان تدوین شده است و فقط در هر ۵۰۰۰ سال يك روز اشتباه داشت ، در حالیکه در تقویم گریگوری این اشتباه يك روز در هر ۳۳۳۰ سال یکبار بوقوع می پیوست . سال عبارت از ۳۶۵ روز بود و هر چهار سال يك روز اضافه می کردند ، و يك روز دیگر هر ۳۳ سال به مجموع ایام می افزودند . نوروز بنا بر روش دیرین ساکنان ایران شرقی از موقعی شروع می شود که خورشید در نقطه اعتدال ربیعی قرار می گرفت . از این پس ایرانیان و ترکها ، نوروز را روز واقعی آغاز سال جدید دانستند و از روز عید تا ۱۳ را برای تفریح و شادمانی و دید و بازدید خانوادگی عمومی اختصاص دادند . نسخهٔ تقویم دورهٔ آل بویه که قدیمترین شکل تقویم اسلامی است و آن هم تقویم زیدیه است .

محرم . اول آن - اول سال مسلمانان و مقتل زید بن علی - دوم او - خروج الزید - دهم او - یوم عاشورا و مقتل حسین بن علی - ۱۸ - وفات زین العابدین - ۲۶ - وفات موسی بن جعفر .

صفر . اول آن - دخول راس حسین به دمشق - دهم او . وفات پیغمبر ص بیستم . اربعین پنجم او - وفات علی بن موسی الرضا .
ربیع الاول : سوم او ، وفات النبی (مکرر) ۸ - عجزه النبی - ۱۲ - میلاد

رسول (ص) ۱۳ - دخول پیغمبر بهمدینه .

ربیع الآخر : دهم او ، وفات امام النبى - ۱۴ - تقرير فرض الصلوة
جمادى الاول : ۱۵ - يوم الجمل - ۲۰ - وفات زهرا ۲۶ - احراق الكعبه
جمادى الاخر . ۱۹ - عدم الكعبه
رجب ، اول ان - غزوتبوك - ۴ - وفات الحسن بن على ۱۰ - ركوب
نوح السفينه ۱۵ - حرب الصفين - ۲۰ - يوم اهل الكهف ۱۳ - مولد على بن
موسى الرضا (مكرر) ۲۶ - مبعث النبى - ۱۲ - مولد محمد بن على الزكى .
شعبان : سوم ان . مولد الحسين بن على - ۱۵ - ليلة الصك (اين شب
برات است كه فعلا ما آن را شب ميلاد حضرت صاحب الامر مى دانيم) ونقل القيلة
الى الكعبه - ۲۴ - مقتل ابي مسلم و وفات جعفر الصادق .

رمضان . هشتم ان ، حجة الوداع - مولد الحسن بن على - ۱۹ - مقتل على
۲۰ فتح مكه - ۲۱ - وفات على بن ابي طالب - ۲۲ - مولد على - ۲۴ - نزول
قران ۲۵ - ظهور ابي مسلم - ۲۶ - ليلة القدر ۵ - مولد على بن الحسين السجاد
شوال - اول ان - عيد فطر - ۳ - يوم المباهلة - ۱۵ - مقتل حمزه رضی الله عنه
۲۰ - ليلة الاحزاب .

ذی القعدة - اول ان - تزويج الزهراء - مولد على بن موسى الرضا - ۱۶ -
دخول الفيل بهمكه - ۵ - فتح خيبر .

ذی القعدة . اول ايام المعلومات - ۴ - المزدلفة ۸ - يوم الترويه ۹ -
يوم عرفه - ۱۰ - عيد النحر - ۱۱ - اول ايام التشريق - ۱۳ - آخر ايام التشريق
۱۴ - مقتل عثمان بن عفان - ۱۵ - نزول هل اتى - ۱۸ - عيد الغدير - ۱۹ -
وفاة الزهراء - ۲۹ - مقتل عمر بن الخطاب .

اين فقرات را از نسخه معتبرى نقل كرديم كه ۷۶۰ هجرى تاريخ دارد.
ولى بعضى از اين ايام نه با ايام معمولى شيعيان دوازده امام تطبيق مى كند نه با ايام
معمولى اسماعيليان . اهل سنت و جماعت تقويم بخصوصى نداشتند و
احياناً به همين اعياد و ايام آل بويه مراجعه مى كردند يا به تقويم شاميان (روميان)
كه ماههاى آن از تشرين اول (اكتوبر يوس) اكتوبر فرانسوى فعلى
مى آغازيد و با ايلول (سبتمبر يوس) سپتامبر فرانسوى فعلى ختم مى شد و مربوط
به دين و اعياد نسطورديان و يعقوبيان بود . عيد ميلاد به ۲۵ كانون اول (دسمبر يوس)
جشن قلنداس به اول كانون ثانى - عيد الشمع به دوم شباط - عيد الهيكل به هشتم
نيسان و ظهور الصليب به چهارم اياز مى افتاد -

تقویم یهودیان که اول بار در عهد شاپور ذوالاکتاف معمول شد، مرجعیت نداشت ، به خلاف تقویم ساسانیان که نه تنها در تمام بلاد ترکستان و خراسان و ایران غربی ، بلکه در عراق و شام و مصر و روم طرف توجه عموم بود، منتها ماهها و اعیاد آن در هر مملکتی از بلاد **قفقاز و قفازق** و اران و گیلان و خوارزم و سفدوسیستان و طخارستان و فارس و عراق به اسم دیگر گفته می شد . تقویم مزبور در قرن اول میلادی بار اول در ایران معمول شد . به تقلید تقویم چینیان قدیم و به نوبت خود سرمشق تقویم رومیان قرار گرفته بود . ژول سزار دیکتاتور رومی ژانویه را درست برابر فروردین نهاده بود و فروردین آن روزگار هم درست برابر ماه اول چینیان قرار داشت که ماه (موش) باشد و موضع آن هم نظیر موضع اولین ماه ترکی است ، در تقویم غازانی . مغولها زیر نفوذ تمدن چین بودند و از تقویم چینی پیروی کرده بوده اند .

فصل هفتم

ورزشها و بازیها

در میان ورزشهایی که مورد علاقه عمومی بود ، نخست باید از چوگانبازی و تیراندازی سخن گفت . بازی چوگان را بعدها انگلیسها در مملکت خود رواج دادند .

(جرید) عبارت از نوعی جنگ تن به تن بود که سواران مسلح در برابر یکدیگر قرار می گرفتند ، و اقدام به تیراندازی می کردند . فقط سلاطین ، نجیبزادگان ، و افسران و سران سپاه به این بازی سرگرم می شدند . در هر شهر يك یا چند میدان برای این بازی در نظر می گرفتند و در روز مقرر حریفان و بازیگران در میدان حاضر می شدند و در برابر چشم تماشاگران ، مردم شهری و خارجیان مسابقه شروع می شد .

ابن جبیر مکرر در سواد دمشق و در جوار برج و باروی قلعه السلطان و در حومه باب الفرج ناظر مسابقاتی از این قبیل بوده که عده کثیری از مردم باشور و شوق فراوان به تماشای آن می پرداختند . مسابقه های اسبدوانی نیز بسیار معمول بود ، و عده زیادی از مردم برای نظاره مسابقه و شرط بندی روی فلان یا بهمان اسب در میدانهای مخصوص جمع می شدند^{۵۱} .

در نتیجه مساعی باستان شناسان میدان مسابقات اسبدوانی سامره که بسیار جالب و در خارج شهر ساخته شده بود کشف شد . محیط این میدان ۱۱ هزارو پانصد متر و شکل آن بیضی بود . علاوه بر این ، در سامره ، میدان چوگانبازی زیبایی ساخته بودند که در شرق قصر قرار داشت . در غالب بلاد میدانی برای

تیروکمان بازی پیشبینی شده بود، و در وسط میدان دگلی عظیم برپا می کردند و در بالای آن به عنوان هدف کدوی بزرگی می گذاشتند. در بغداد (میدان -

اشناس) بهترین و زیباترین میدان برای تیروکمانبازی بود.

ورزش عمومی و ملی این دوران کشتیکیری و زور آزمایی بود.

امروز نیز کتابهای زیادی از آن دوره در دست است که بادقت بسیار هنر کشتیکیری پهلوانان را شرح می دهد. پهلوانان هنگام زور آزمایی شلواری کوتاه به پا می کردند و در محل های بزرگ و سرپوشیده ای که برای این منظور ساخته شده بود، به زور آزمایی مشغول می شدند. جمعیت زیادی هنگام کشتیکیری با سرو صدای بسیار به تشویق رزمندگان می پرداختند. کشتیکیران قبل از آغاز مسابقه به یکدیگر سلام و سپس باهم شروع به زور آزمایی می کردند. داوران که از اساتید کهنه کار این فن بودند، در جریان مسابقه نظارت می کردند تا دو نفر حریف کاملاً اصول فنی کشتیکیری را رعایت کنند. هر يك از مسابقه دهندگان که زودتر شانه حریف را بخاک می مالید برنده اعلام می شد و مورد تشویق عمومی قرار می گرفت. پس از پایان کار غالب و مغلوب پیشانی یکدیگر را می بوسیدند تا به مردم نشان دهند که برخلاف مبارزه ای که داشتند دوستی آنان همچنان باقی است. معمولاً قهرمانان پس از کسب پیروزی و شهرت در مسابقات محلی، خود را برای مسابقه با حریفان شهرها یا ممالک دیگر آماده می کردند. یکی از اهالی روم شرقی می گوید که یکی از قهرمانان اصفهان یا همدان برای شرکت در نمایشی به مغولستان رفت. هر يك از آنها معرف افتخارات ملی خود بودند. این قبیل هنرمندان پول هنگفتی به دست می آوردند و با شرایط خوب و مساعدی زندگی می کردند و در هر حال برای حفظ نیروی بدنی و احترام اجتماعی خود ناگزیر به رعایت عفت و اصول اخلاقی بودند. در میان این قهرمانان از یک هنرمند عالی قدر بین المللی نام می برند که به علت زورمندی به «فیل» ملقب شده بود و از این راه میلیاردها پول به دست آورده بود. کار او به جایی رسید که حاضر نشد با يك شاهزاده خانم مغول که پدرش به عنوان قدردانی می خواست به او دهد ازدواج کند.

در هر قصبه و شهر کوچکی میدانی برای بازی و زور آزمایی بچه های محلی می ساختند، و در شهرها نیز محوطه سرپوشیده ای با طاق هلالی ساخته بودند که در اطراف آن پله هایی در چندین طبقه برای پذیرایی از تماشاگران تعبیه شده بود. و در قسمت عقب، اتاقهای کوچکی برای لباس کردن و لباس

پوشیدن واستراحت پهلوانان آماده شده بود ، این تأسیسات ورزشی که اساس آن مأخوذ از دوره ساسانیان است ، به نام «فرهنگستان» خوانده می شد. ورزشها و تمرینهایی که در این ورزشگاهها صورت می گرفت ریشه باستانی داشت ، و همراه با آواز و موسیقی بود، ورزشکاران پس از بلند شدن صدای طبل با آلات ورزشی ووزنها مشغول تمرین می شدند . بعضی با آهنگ مخصوصی به رقص و پایکوبی می پرداختند . این قبیل ورزشها معمولاً صبح زود شروع می شد ، زیرا اکثر ورزشکاران و پهلوانان قبل از آغاز کار روزانه به ورزشگاه می رفتند، بعضی دیگر از ورزشدوستان برحسب شغل خود شبها و برخی دیگر ظهرها به فعالیتهای ورزشی می پرداختند . در بعضی از ساعات روز ، معلمین و استادان فن ورزش به زورخانه می آمدند تا به نوآموزان و دوستان ورزش راه و رسم آن را بیاموزند . اکثریت جوانان بنا به مصلحت اندیشی اطبای زمان به فرا گرفتن فنون کشتی و زورآزمایی بیشتر راغب بودند ، چه این ورزش را برای رشد و تکامل جسمی جوانان سودمند می شمردند گاه مسابقات راه پیمایی ترتیب می دادند و راه پیمایان و روندگای حرفه ای در آن شرکت می جستند . در جریان این مسابقات بود که عده ای که قدرت بیشتر و زانویی توانا تر داشتند برای ارسال نامه ها و رسانیدن پیامهای رسمی برگزیده می شدند .

مسئله شنا و ورزشهای آبی بسیار مورد علاقه عمومی بود. در شهرهایی که در کنار دریا یا رودخانه قرار داشتند ، مسابقه های شنا بین هنرمندان این رشته صورت می گرفت .

علاوه بر این در حمامها نیز استخر بزرگی برای شنا می ساختند. در کلیه مسابقه های قهرمانی کسانی که پیروز می شدند ، مورد ستایش و تحسین قرار می گرفتند و مقداری پول نقد به آنان هدیه می شد . گذشته از این هر يك از تماشاگران به عنوان پرداخت کرایه جایی که اشغال کرده بود مبلنی در میدان ورزشی می افکند . مسافرتهای ورزشی نیز در آن دوره معمول بود . در اینجا غرض ما گفتگو از ولگردانی که بدون هدف از شهری به شهر دیگر می رفتند نیست، بلکه مراد ما بحث درباره آن عده از مردم شهر نشین است که در فصل مناسب برای استفاده از آب و هوای مطبوع راه بیلاق را پیش می گرفتند . گاه دولتمندان برای مدت چندماه شهر و دیار خود را ترك می گفتند و برای تأمین آسایش خود، با چهارپایان و قاطرهای خود چادر سفر و کلیه لوازم آشپزی را همراه می بردند و در يك نقطه بیلاقی مستقر می شدند .

شکار نیز در این دوران طرفداران بسیار در بین مردم ده نشین و شهر- نشین داشت . ولی بهترین شکارچیان، سلاطین، شاهزادگان و فئودالهای بزرگ و سپهسالاران و دستیاران آنها بودند . آنها شکارگاههای متعدد داشتند که به وسیله مراقبان مخصوصی نگهبانی می شد . شکارچیان آن دوران به کمک تیروکمان و منجنیق و با استفاده از نوعی طناب و تسمه چرمی و با گلوله های مخصوصی که از لوله های فلزی به سوی شکار پرتاب می کردند قادر بودند انواع و اقسام حیوانات را شکار کنند . سگهای شکاری ، بازها، قوشها به شکارچیان کمک می کردند . کتابهایی در زمینه طرز نگاهداری و تربیت قوش از دوران تمدن اسلامی به یادگار مانده است . شکارچیان در جریان کار از قوش بیشتر از سگ استفاده می کردند ، زیرا به حکم شرع اسلام سگ را نجس می شمردند و از خوردن حیواناتی که به وسیله سگ حمل شده بود خودداری می کردند . بسیاری از شکارچیان سگ شکاری را برای حمل حیوانات حرام گوشت همراه خود می بردند ، و برخی از شکارچیان از عقاب و شاهین برای شکار استفاده می کردند ، زیرا اغلب شکارچیان انواع سگهای شکاری را نمی شناختند و یا به آن دسترسی نداشتند . در کتابهای آن روزگار از بعضی از انواع سگهای شکاری نظیر سگ افریقایی و سگهای شکاری چابک و پابند اطراف فرات و سگهای کوهنورد افغانی (که پشمالو و پوزه ای راست داشتند و با سگهای تبتی از يك نژاد بودند) سخن به میان آمده است .

وقتی که پادشاهی یا خانواده خود به قصد شکار حرکت می کرد، مراقبها و همراهان و سایر عمال ، انواع مواد غذایی و اثاث و سایر وسایل لازم را آماده می کردند . سپس شکارچیان مخصوص با اسبهای خود قبلا حرکت می کردند . تا محل مناسبی برای استقرار مخدوم خود انتخاب کنند . گاه در يك دشت صاف و یا عریان مستقر می شدند تا بهتر بتوانند حرکت گله های غزال و گورخر را تشخیص دهند . گاه در نزارها موضع می گرفتند تا بتوانند به بعضی ماهیها و پرندگان دریایی و مرغابیهای وحشی دسترسی پیدا کنند . در این موارد قوشاران و شکارچیان در محلی مخفی می شدند ، و قوشها و بازهای شکاری را روی انگشت خود نگاهداری می کردند . همینکه مراقب مخصوصی طبل را به صدا درمی آورد و شکارها از نزارها و پناهگاههای خود فرار می کردند حیوانات شکاری راهها می کردند در این موقع عقاب اوج می گرفت و به آرامی روی شکار خود فرود می آمد و شکار را در حالی که کور و بی حرکت شده بود

در اختیار شکارچی می گذاشت . شکارچیان نیز بی درنگ حیوان شکاری را می کشتند ، تا گوشتش حرام نشود . برای دستگیر کردن مجدد عقابها و بازهائیکه تکه جگر به آنها می دادند و سپس آنها را برای گرفتن شکاری دیگر آماده می کردند .

سلاطین و شاهزادگان ، گاهی به شکارشیر و خرس می رفتند و گاه گورخر و خر وحشی را به کمک یوزی که از مدت‌ها پیش تربیت و رام شده بود ، شکار می کردند . برای این کار یوزبان صورت این حیوان را با نقابی می پوشانید و با گاری کوچکی او را به محل شکار می آورد . همینکه گله گورخران از دور نمایان می شد ، مستحفظ بی درنگ نقاب را از چشم یوز برمی داشت و حیوان را آزاد می گذاشت . حیوان بی درنگ روی یکی از شکارها می جست ، سپس نگهبان پلنگ را دستگیر و به قفس خود هدایت می کرد .

در مقابل این شکارچیان که هدف اصلی آنها بیشتر تفریح و ورزش بود ، عده ای از کشاورزان و شکارچیان حرفه ای ، از طریق شکار حیوانات زندگی و امرار معاش می کردند و گاه شکار را برای فروش به نزدیکترین بازارها هدایت می کردند .

به طور کلی در ممالک اسلامی حیوانهای شکاری وجود داشت ، ولی ایران از جهت تنوع حیوانات شکاری ، بر دیگر کشورها برتری داشت . زیرا در جنگلهای دست نخورده گرگان ، بیر و خرس بخور و درخوزستان شیر و خرس سیاه و در جنوب حیوانهای شکاری کوچکتر تقریباً همه جا دیده می شد .

گله های آهو و گوزن در جنگلهای مجاور دریای خزر و مراتع زاگروس بسیار بود . در جلگه های پر علف ، غزال و در مناطق کوهستانی بز کوهی فراوان بود ، گورخر نیز در جلگه های مجاور درشوره زارها بسیار بود . گاهی کشاورزان آنها را شکار و از بعضی از آنها به عنوان مرکوب استفاده می کردند . گراز و خوک در مناطق شمالی بسیار زیاد بود و چون این حیوانها شکار نمی شدند و مسلمین از خوردن گوشت آنها خود داری می کردند شماره آنها روبه فزونی بود .

در مناطق طبرستان ، گرگان و رویان که مرکز طبرستان بود . شکارچیان به انواع حیوانهای شکاری دسترسی داشتند . غیر از خرگوش که بسیار کم بود ، گله های بزرگ گوسفند وحشی در مناطق شرقی ایران بسیار دیده می شد . در بین النهرین شکار شتر مرغ که گوشتی مطبوع داشت مورد

علاقه شکارچیان بود .

پرنندگان شکاری بسیار متنوع و فراوان بودند ، و شکار آنها درهمه جا کمابیش به وسیله تیر و کمان و شاهین و یا به کمک تورهای شکار معمول بود. کبک، قرقاول ماده، که اقسام مختلف داشت ، شانه به سر ، بلدرچین و کبوتر نیز زیاد بود ، و اکثراً برای خود لانه هایی در زیر زمین تعبیه می کردند . مهمترین شکار مورد علاقه ، قووقاز بود. این حیوانات به حد وفور در سواحل بحر خزر و سیستان دیده می شدند . هنگامی که این حیوانات به طور دسته جمعی در آسمان به پرواز درمی آمدند مردم می گفتند ابری دودی رنگ با صدایی گنج کننده به پا خاسته است .

در صحرای عربستان به نام شکار چیزی جز شتر مرغ، سوسمار، مارمولک و مار دیده نمی شد و گوشت آنها را مردم بومی آن منطقه به عنوان غذا مورد استفاده قرار می دادند .

فصل نهم

مسافرت و جهانگردی

گسترش حکومت اسلامی در يك منطقه وسیع از جهان، به طرز مؤثری در تسهیل مسافرت و جهانگردی مؤثر افتاد ، در آن دوره نه تنها بازرگانان و زائران برای نیل به هدف اقتصادی یا مذهبی خود ، هزاران کیلومتر راه می پیمودند ، بلکه دانشجویان برای تکمیل اطلاعات علمی ، و پیشه‌وران و هنرمندان برای فراگرفتن فنون جدید ، و جهانگردان و سیاحان برای دیدن مناظر و شهرهای جدید با شور و شوق فراوان رنج سفر را به خود هموار می کردند . این قبیل سیاحان از بسیاری جهات مانند جهانگردان و توریستهای امروزی بودند . بعضی از آنها به زبان مراکشی صحبت می کردند و مقصود آنها دیدن ترکستان بود . برخی از افغانستان برای دیدن بدایع تمدن مصر به راه افتاده بودند ، و جمعی دیگر سراسر عمر خود را در سفر می گذرانیدند و با شوق و علاقه خواهان کشف و مشاهده کشورهای جدید بودند . یکی از جهانگردان قرون وسطا چنان دلباخته مسافرت بود که او را «ابن الارض» یعنی زمین زاده ، می خواندند .

جهانگردان خارجی ، نظیر چینیان و رومیان و غیر آنها نیز به قصد سیر و سیاحت به ممالک اسلامی می آمدند . این قبیل مسافران زینهارنامه یعنی اماننامه ای که به منزله پاسپورت بود در دست خود داشتند و به آنان مستأمن می گفتند . به این ترتیب فرآیندهایی که برای زیارت بیت المقدس به ممالک اسلامی می آمدند ، مستأمن یعنی در پناه حکومت اسلامی بودند ، وسایل ارتباطی متنوع بود ،

مهمانخانه‌ها، کاروانسراها و مؤسسات بانکی (صرافخانه) و پستی به خوبی کار خود را انجام می‌دادند. این عوامل به تسهیل مسافرت کمک می‌کرد و کسانی که مقصود تجاری و اقتصادی داشتند و آنان که به مسافرت‌های تفریحی علاقه‌مند بودند، جملگی از این شرایط مساعد برای اجرای برنامه خود استفاده می‌کردند. *

* در دوران بعد از اسلام تغییر مهمی در وسایل ارتباطی و وضع جاده‌ها روی نداد، فقط در هر دوره‌یی که تمرکز بیشتر و قدرت حکومت افزونتر بود امنیت راهها بیشتر تأمین می‌شد و مردم و بازرگانان و کاروانیان با رغبت و اطمینان رنج سفر را بر خود هموار می‌کردند. فقرا غالباً پیاده و مردم میانه حال با حیوانات سواری و بارکش فواصل شهرها را طی می‌کردند ولی طبقات مرفه و محتشم بازن و فرزندان در کجاوه‌ها، عماریه‌ها و هودجها با پرده‌های آویخته راه سفر پیش می‌گرفتند، چون امنیت راهها چندان تأمین نبود کمتر کسی به مسافرت انفرادی تن میداد مردم معمولاً با کاروانها همراه می‌شدند و هر کاروان قافله سالاری داشت که اداره کاروانیان و اردو زدن و جمع کردن خیمه‌ها را بوسیله کوس و جرس به اطلاع مسافران می‌رسانید. پس از نواختن کوس رحیل همه آماده حرکت می‌شدند. همیشه قبل از حرکت، قافله سالار یک نفر را برای دیده بانی به جلو می‌فرستاد تا در صورت مشاهده خطر اطلاع دهد، معمولاً در معیت کاروانهای مهم، عده‌یی سوار مسلح در حرکت بودند تا مردم را از دستبرد و شبیخون دزدان در امان دارند. اغلب شعرا و گویندگان از خصوصیات مسافرت‌های قرون وسطایی یاد کرده‌اند.

الا یا خیمگی خیمه فروهل که پیش آهنگ بیرون شد ز منزل
بیره زن بز ن طبل نخستین شتر بانان همی بندید محمل

منوچهری

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

ره چه جوئی ز که پرسی چکنی چون باشی

حافظ

(مترجم)

فصل دهم

باغ وحش یا مؤسسه حیوانشناسی

پیش از اسلام ، پادشاهان ساسانی در آغاز امر ، زمینهای وسیعی را برای تربیت و نگهداری شکارها اختصاص دادند ، ولی بعدها ، همین جایگاه تبدیل به مؤسسه حیوانشناسی شد و در آن نمونههایی از حیوانات نادر و کم نظیر را که شکارچیان در کوه و بیشه به دام آورده بودند و یا زمامداران کشورهای خارجی به رسم تحفه فرستاده بودند ، محافظت و نگهداری می کردند . در دوران نهضت اسلامی این سنت رو به تکامل رفت و خلفا به ایجاد ددستانها یا باغ وحشها دست زدند ، و عامه مردم با پرداخت وجهی ناچیز به دربان ، می توانستند به مشاهده ددان گوناگون بپردازند . کاوشهای باستانشناسان منتهی به کشف یکی از این باغ وحشهای مهم گردید ، که عبارت از ددستان (الحیر للوحوش) سامره است که در حدود سی کیلومتر محیط آن و پنجاه کیلومتر مربع مساحت آن بوده است . به طوری که از آثار نویسندگان برمی آید ، این پارک که چندین نهر مصنوعی آن را به رود دجله می پیوست ، دارای ددگان نادر و زیبا بود ، و هر یک از آنها در محوطه مخصوصی نگهداری می شد . حیوانات اهلی در فضای پارک به آزادی گردش می کردند و مردم به بعضی از آنها غذا می دادند . برخی دیگر از ددان نظیر فیل و شیر در جایگاههای مخصوص کاملاً مجهز و آراسته ای با زنجیرهای طلایی حفظ و حراست می شدند . در قرن دهم یعنی در دوران خلافت المعتضد

(۸۹۳-۹۰۲) ددان را به دستان بغداد منتقل کردند ، ولی این باغ به وسعت و اهمیت دستان سامره نبود ، باغ وحش دمشق ۹ کیلومتر طول و يك كيلو-متر و نیم عرض داشت . سایر امصار* یا پایتختهای ممالک اسلامی نیز دارای باغ وحش بودند ولی مفتیان از نظر مذهبی با این مؤسسات مخالف بودند و آنها را جزو تشریفات دستگاه خلافت و سلطنت می شمردند .

باب هفتم

دكانها ، صنعتگران و كارگران

فصل اول

كاروانسرايها

عبور و مرور درخيابانهاي شهر به وسيله الاغ و قاطر صورت مي گرفت ، و اين حيوانات را به طرزي دلنشين زين و يراق مي كردند و به زنكوله ، خرمهره ، و انواع منگوله هاي ابريشمي مي آراستند ، متمولين هريك مستقلا حيواني در سرطويله خود مي بستند ، ولى مردم عادي اين حيوانات را براي انجام فعاليتهاي روزانه يا شركت در مسابقه ها كرايه مي كردند . در بغداد در محله باب الكرخ و در قاهره قديم در محله دارالحرم ، فروش چهارپايان صورت مي گرفت ، كرايه حيوانات در حدود دو قيراط (دوشاهي) تمام مي شد .

در بغداد و بصره مردم از قايقهاي بادي براي عبور از دجله استفاده مي كردند و به طوري كه خطيب بغدادى نوشته ، در بغداد سه هزار قايق بادي از آن چند شركت حمل و نقل موجود بود كه روزانه ۹۰ هزار سكه نقره از اين راه عايدى داشتند^۲.

در شهر چند دارالتجاره بزرگ بود ، كه فعاليتهاي مهم اقتصادي در آن صورت مي گرفت و آنها را فندقوق يا خان به عربى (الفندق) يا (الخان)

می‌گفتند. این کاروانسرایها یا تیمچه‌ها حیاطی مربع شکل و وسیع داشت و به وسیله راهروهای مسقف به یکدیگر مربوط می‌شدند. بنای آنها مرتفع و دوسه طبقه‌ای بود و دارای انبارها، مخازن، مغازه‌ها و دفترهای مخصوصی بود. در این مراکز تجاری فعالیتهای مهم صورت می‌گرفت. در هر يك از خانها نوعی خاص از کالاهای تجاری عرضه می‌شد و بازرگانان درجه اول کالاهای خود را در خانه‌ها و کاروانسراها در معرض فروش قرار می‌دادند، به این ترتیب تجار دمشق شیشه‌های حلب و دیگر کالاهای سوریه را به مشتریان عرضه می‌کردند، و مواد غذایی عندوستان و زنگبار نظیر ادویه، کهربای خاکستری و چوبهای گرانبها، به وسیله بازرگانان هندی و بازرگانان خوزستانی به معرض نمایش گذاشته می‌شد. همچنین مصنوعات مصر نظیر پارچه‌ها و بلورآلات در حجره بازرگانان مصری دیده می‌شد. پوستهای گرانبهای سیبری در انبار بازرگانهای آذربایجانی دیده می‌شد و ظرفها و مواد ابریشمی ساخت چین و پارچه‌های پنبه‌ای خراسان در تجارتخانه خراسانیها در معرض فروش قرار می‌گرفت.

در شهرها دهها کاروانسرایا خان و در پایتختهای مهم نظیر بغداد و قاهره قدیم صدها مرکز مهم تجاری وجود داشت، که زیباترین و جالبترین آنها بازار جواهر فروشها و صرافها، و بازار نساچها بود. در بازار نساچها مهمترین و پر سودترین فعالیتهای اقتصادی امپراتوری اسلامی صورت می‌گرفت. تیمچه‌ها و خانها از ساعت ۹ شروع به کار می‌کردند و تقریباً از همین ساعت جنبش و حرکت فوق العاده‌ای در ساختمانها و معبرهای بازار دیده می‌شد.

عده‌ای از حمالها، دالاندارها و محافظین کالاها به حمل و نقل و توزین و علامتگذاری کالاهای مختلف سرگرم بودند و قبل از آمدن کاروان به تدریج کارها را منظم می‌کردند. در تمام مدت روز به طور مداوم، دلالها و بازرگانان در رفت و آمد و تلاش بودند. از ساعت ۶ بعد از ظهر، بار دیگر، در محیط بازار سکوت و آرامش برقرار می‌شد. کارگران به کار خود خاتمه می‌دادند و بازرگانان مجدداً بر الاغ یا قاطر خود سوار می‌شدند و به سوی منزل خود که معمولاً در بهترین نقاط شهر بود روی می‌آوردند. این موقع پاسداران و شبزنده داران باسکهای بزرگ خوزستانی خود در خانه‌ها و کاروانسراهای بازار تا ساعت ۹ صبح به مراقبت و پاسبانی مشغول می‌شدند، در این هنگام بار دیگر به گردن سگهان نجیر می‌افکندند، درهای بازار گشوده می‌شد و دکانها و مغازه‌ها فعالیت نوین روزانه خود را از سر می‌گرفتند. در شهرهای بزرگ در مجاورت

خانها که پراز کالاهای گرانبها و کمیاب بود. بازار فروش غله، خرما، روغن، فرش، میوه‌های خشک، ماهیهای نم‌کزده، صابون، انواع چوب و انواع واقسام کالاهای دیگر وجود داشت.

در بغداد و بصره خانها یا مراکز فعالیتهای اقتصادی در امتداد ساحل دجله و در اسکندریه و سیراف* دارالتجاره‌ها نزدیک بندر، و در نیشابور و شیراز در مرکز شهر قرار داشت.

در ایران و ترکستان حاملها بار را روی دوش خود حمل می‌کردند، در حالی که در سوریه و بین‌النهرین بار را روی سر می‌گذاشتند. در بغداد و بصره حاملها و کارگران ساحلی گستاخ و سختگیر بودند و با کوچکترین بهانه‌ای عصبانی می‌شدند و کار خود را رها می‌کردند. در یابانان و کارگران کشتی نیز مانند آنها گاه به جهات سیاسی و غالباً برای کسب اضافه‌مزد **اعتصاب** می‌کردند. تأمین آذوقه بغداد به کار آنها بستگی داشت و هر وقت دست به اعتصاب می‌زدند آرد و خرما به سرعت رو به نقصان می‌رفت و بهای آنها فزونی می‌گرفت. در این موارد پلیس مسلح ناچار به مداخله می‌شد تا به اعتصاب و اجتماع کارگران در بندرها و صحن مسجدها خاتمه دهد.

طبق مقررات مذهبی حکومتها در تعیین قیمت اجناس حق مداخله نداشتند. مگر در موقع جنگ و قحطی، فقط در این موارد استثنایی بود که دولت می‌توانست قیمت مواد غذایی که مورد احتیاج عمومی است، نظیر نان، خرما و روغن را تعیین کند. در موارد عادی عمده‌فروشان بازار با توجه به اصل عرضه و تقاضا قیمت هر کالایی را تعیین می‌کردند.

در مواردی که واردات زیاد بود قیمتها تنزل می‌کرد و هر وقت متاعی کمیاب می‌شد قیمتش ترقی می‌کرد، در این موقع دلالها که واسطه معامله بین بازرگانان بزرگ بودند بیش از پیش فعالیت می‌کردند. از سال ۹۰۰ تا سال ۱۳۰۰ در قاهره قدیم قیمت غلات به سرعت فزونی گرفت و به همین مناسبت بهای نان بالا رفت. در قرن دوازدهم و سیزدهم افزایش نسبی قیمتها ناراحت کننده بود، و به همین جهت منحنی هزینه زندگی قوس صعودی داشت.

* از مهمترین بنادر تجارتي ایران در قرون وسطا (واقع در خلیج فارس)

فصل دوم

بازارها

بازار که به تازی (سوق) ولی در خراسان (کوی) می گفتند کوجه طولانی و سرپوشیده‌ای بود که عرض آن به طور متوسط ۱۵ متر و سقفش هلالی بود. در این بازار برای استفاده از هوا و نور در فاصله‌های معین منفذ و پنجره‌ای در سقف ایجاد کرده بودند که قطر آن در حدود یک متر بود. طاق‌های آجری فراوانی بازارها را پوشانیده بود، برای آنکه بازارهای مهم از خطر تجاوز درامان باشد، در اول و آخر آنها در آهنی می گذاشتند. در ترکستان، ایران، ماوراء قفقاز، ارمنستان، افغانستان و بین‌النهرین بازارها سرپوشیده و سقف آن هلالی بود، ولی در سوریه و مصر که کمتر احتمال بارندگی می رفت نخست روی طاق را چوبیست می زدند و سپس روی آن را با حصیر می پوشانیدند تا از حرارت خورشید گزندی به مردم نرسد، ولی در مناطق مجاور دریای سیاه و بحر خزر که باران به حد وفور می بارید، معمولا بازارها در فضای آزاد دایر می شد منتها برای حفظ کالاها و مشتریان از ریزش باران، از چادرها و سایبانهای عریض استفاده می کردند. دکه‌ها و دکانهایی که عرض متوسط آنها در حدود شش متر بود، درو پنجره‌ای نداشت. به همین مناسبت، شبها، بازرگانها و پیشه‌وران، محل کسب خود را با پرده یا با تخته‌های چوبی که وسط آنها حلقه آهنی داشت، از دستبرد دزدان حفظ و حراست می کردند، به این ترتیب که پس از تعطیل و ترک دکان، میله‌ای آهنی را از وسط حلقه‌ها می گذرانیدند و دو طرف آن را قفل می کردند، این دکانها بیشتر در طبقه پایین ساخته می شد

وازش سطح زمین بیش از دوپا ارتفاع نداشت . در نزدیکی آنها پستویی بود که کارهای اداری و دفتری تجارتخانه و دکان در آن حل و فصل می‌شد ، کف و بدنهٔ دکانها را از حصیر یا فرش می‌پوشانیدند ، در بعضی از مغازه‌ها ، کاسبها روی بالش در انتظار مشتری می‌نشستند و در برخی دیگر از مغازه‌ها ، پیشه‌وران با فعالیت فراوان به کار مشغول بودند و آمد و رفت و همه‌مردم موجب ناراحتی و اشتباهکاری آنها نمی‌شد . گاه به مشتریانی که مایل به نشستن بودند چهار پایه‌ای داده می‌شد . کمی قبل از غروب آفتاب ، بازارهای مهم تعطیل می‌شد ، و کاسبان و تاجران و کلیهٔ کسانی که به قصد گردش یا به منظور خرید آمده بودند . به سوی منزل خود روان می‌شدند . در دکان بسته و قفل می‌شد . عسها و پاسبانها بامشعل و سگ ، گردش شبانهٔ خود را آغاز می‌کردند . باینکه نگهبانها و عسها مأمور دولت بودند ، تاجران و کاسبان با پرداخت مبلغی ، سپاسگزاری خود را از آنها نشان می‌دادند . هر شب کلمهٔ عبور یا اسم شب خاصی برای استفادهٔ نیازمندان انتخاب می‌شد . و پاسبانها و کلیهٔ کسانی که به حکم اتفاق یا اجبار ناگزیر به عبور و مرور می‌شدند به عسخانه رجوع می‌کردند و آنها در صورتی که تقاضا را صحیح و به مورد تشخیص می‌دادند کلمهٔ عبور را به خواهنده اعلام می‌کردند . معمولا هر بازاری به یکی از ارباب حرفه‌ها و صنایع ، یا رستهٔ خاصی ، اختصاص داشت ، ولی نانوایان ، کبابپها ، آشپزها ، بقالها و فروشندگان انواع نوشابه‌ها ، مهمانخانه‌ها و میکده‌ها در بین کاسبان و ارباب حرفه‌های گوناگون پراکنده بودند . بازارهای مهم در مرکز شهر و در مناطق پر جمعیت بود ، و اهمیت و فعالیت بازارها در هر شهر و دیار فرق می‌کرد .

در بازار رویگران با فعالیت هزاران رویگر ، در تمام روز با کوبیدن چکش صدایی ناگستنی به گوش می‌رسید ، و در نتیجهٔ کار مداوم ، تودهٔ عظیمی از پشت ، لکن ، آفتابه ، تاوه در گوشه و کنار دکان انباشته بودند . سفیدگران ، روئینه‌آلات را چون آینه براق می‌کردند ، در حالی که کنده‌کاران ، در ضن و قها و صندوقچه‌ها با طلا و نقره نقش و نگارهای بستند . بعضی در تهیهٔ ترازو و سایر آلات و ادوات دقیق تخصص داشتند . ظرفها و اسبابهای مسی ، از روی وزن خرید و فروش می‌شد . گاه روئینه‌آلات فرسوده را با اخذ مبلغی به نام سرانه با ظروف نو معاوضه می‌کردند ، در بازار آغنگران ، هزاران کارگر با چهره‌ای که از ذغال سیاه شده بود ، به جنب و جوش و فعالیت مشغول بودند ، بعضی از آغنگرها که کمابیش به امور دامپزشکی آشنایی داشتند ، غیر از نعل بستن چهارپایان ، گاه به شکسته‌بندی و بیطاروی و

معالجهٔ حیوانات مبادرت می‌کردند . بعضی از چارپایان را اخته می‌کردند و بعضی از این بیطارها مدعی بودند که در ۳۲۰ بیماری اسب بصیر و صاحب نظرند . سایر **آهنگران** در میان انبوه جرقه‌ها به ساختن آلات و ابزارهای گوناگون فلاحتی و یک‌دسته مصنوعات دیگر نظیر لنگر کشتی سرگرم بودند . کمی دورتر عده‌ای کارد گران و شمشیر گران به ساختن انواع کارد ، شمشیر و آینه ، تیغ دلاکی ، قیچی ، انبر و آلات فولادین دیگر مشغول بودند ، ریخته‌گران پس از گداختن قلع و مس و برنج‌سازی به ساختن بعضی اشیاء دیگر نظیر زنک ، درکوب و چراغ و غیره می‌پرداختند . هر یک از این مصنوعات آلیاژ معینی داشت ، که روی آن حک می‌شد . در یک چراغ ، جای فتیله عیار معین و بدنهٔ چراغ عیار دیگری داشت . کسانی که اصول معین را در آلیاژ رعایت نمی‌کردند و فی‌المثل در مصنوع خود مقدار زیادی سرب وارد می‌کردند ، مورد بازخواست قرار می‌گرفتند . **چلنگران** به ساختن انواع قفل و کلید مشغول بودند ، بعضی قفلها بسیار بزرگ بود و برای بستن در کاروانسراها به کار می‌رفت ، و برخی دیگر یعنی قفلهای اصفهانی ظریفتر و فن‌رادر و کوچکتر بود که برای بستن در مجری و صندوق یا صندوقچه استعمال می‌کردند . چلنگران همواره قبل از آنکه به این کار مشغول شوند سوگند یاد می‌کردند که راه خیانت نروند . کسانی که در کار خود مهارت نداشتند یا کلیدی که ساخته بودند قفل گشودن را نمی‌شایست ، از این شغل برکنار می‌شدند . علاوه بر آنچه گفتیم ، بازار شمشیر گران و کمانگران نیز در شهر وجود داشت . ولی غیر از این بازار در داخل برج و باروها نیز فئودالها به ساختن انواع سلاح نظیر منجنیق ، تیروکمان ، شمشیر و خنجر مشغول بودند . یکی از صنفهای مهم **سوزنگران** بود . محل کار و فعالیت آنان نیز در بازار بود . سوزن انواع مختلف داشت و از جهت وزن و آبدادگی و استحکام و بلندی و کوتاهی و تنگ و گشادی سوراخ از یکدیگر متمایز می‌شد . بعضی از صنعتگران این رشته در تهیهٔ ابزارگرایی نیز زبردست بودند .

بازار زرگران و جواهر فروشان ، از جهت درخشندگی و تلالؤ جواهرات ، یکی از زیباترین بازارها بود . از قرن یازدهم به بعد ساختن جواهرات تقلبی آغاز شد و هنر تقلید از سنگهای گرانبهای هندی به حد اعلائی ممکن ترقی کرد . به همین مناسبت قیمت جواهرات اصیل تنزل یافت و استفاده از جواهرات مصنوعی تقریباً عمومیت یافت .

مردم می‌توانستند برای ارضای تمایلات خود ، از جواهرات مختلف

برای خودآرایی استفاده کنند. با اینکه در بازار جواهر فروشها همه جواهرات درخشنده و زیبا بود، ولی اغنیا به مرواریدها و سنگهای گرانبها و مردم متوسط وعادی به جواهرات ارزانقیمت بسنده می کردند .

جواهرسازان بعضی از آلات زینتی را ازمس می ساختند ، بعد روی آن آب طلا می دادند و یا به جای سنگهای گرانبها ، زینت آلاتی از شیشه درست می کردند و بعد روی آن را بارنگی دلنشین می آراستند^۲ .

درزیان، نیز بازاری مخصوص به خود داشتند و در هزاران دکانی که هنرمندان این رشته در آن مشغول کار بودند ، توپهای پارچه های پشمی ، پنبه ای و ابریشمی روی هم چیده شده بود . بعضی به دوخت و دوز و جمعی به فروش مصنوعات سرگرم بودند . در همین بازار ، پوست فروشها ، رفوگران ، گلدوزها . قلابدوزها ، یراقسازان ، اتوکشها و لکه گیرها ، هر یک دکه ای مخصوص به خود داشتند ، وعده زیادی به آنها مراجعه می کردند .

در تمام مدت روز ، خوشپوشان برای به دست آوردن پیراهن یا لباس دلخواه خود در بازار گردش می کردند . گاه پارچه هایی را که در بازار خریداری کرده بودند، جهت دوختن به بازار خیاطها می آوردند . پارچه های ابریشمی را وزن می کردند و خیاط مکلف بود که در پایان مهلت که حداقل يك هفته بود لباسی با همان وزن به مشتری تحویل دهد . بعضی از خیاطان شنل های زمستانی موم اندود می دوختند .

این لباسها برای مناطق پرباران تهیه می شد ، با اینکه در مناطق عربی کمتر باران می بارید، برخی از مردم متظاهر، برای آنکه خود را به لباس سکنه آسیای شمالی درآوردند از این نوع لباس «امپرمابل» به تن می کردند .

بازار بزازان یعنی کثرفروشان نیز اهمیت به سزایی داشت و همه روزه در آنجا جامه های دیبا و قطعات طرغوبه فروش می رسید. در همین بازار پارچه های وطنی که شبیه محصولات ابریشمی چینی بافته شده بود . به فروش می رسید ، و چون در این دوره یعنی در قرن دوازدهم و سیزدهم پارچه ها را در ترازو کشیده و سپس می فروختند و هنوز ذرع و متر کردن پارچه ها معمول نشده بود ، تجار به پارچه ها آهار می زدند تا به این وسیله بروزن پارچه ها افزوده شود .

بازار خرازاها نیز همواره پرازمشتری بود و غالباً زنان وابسته به طبقات مختلف برای خرید پارچه های پنبه ای و کتان خام، (برای بافتن) و نخ و یراق و ابریشم (جهت گلدوزی و قلابدوزی و مليله دوزی) و خرید لوازم خرازی

دیگر به این دکانها مراجعه می کردند .

دسته‌های مختلف بانوان با سروصدا و همه‌ی بسیار به مغازه‌ها روی می آوردند و برای خرید و آزمایش استحکام پارچه‌ها ، ساعتها پرچانگی و گفتگو می کردند . غالب زنان بر اثر ممارست و تمرین با اولین نگاه ، کتان درجه اول مصری را از کتان پست ، و پارچه‌های ساخت خراسان را از پارچه‌های اراکی و قیمت و جنس هر یک از آنها را به خوبی تشخیص می دادند .

بازار کفشدوزها در شمار مهمترین بازارهای قرون وسطا بود . در طول این بازار عظیم صنعتگران و کفاشان زبردست ، در برابر چشم مردم به ساختن انواع و اقسام کفش و پوتین از پوست گوساله ، بزکوهی و زرافه و غیره سرگرم بودند . تهیدستان بیشتر کفش چوبی به پا می کردند ، ولی اکثر مردم کفشهای چرمی داشتند که بعضی از آنها بسیار عالی و گرانقیمت بود . کفشهای پست را از پوست الاغ و کفشهای عالی و درجه اول را از پوست زرافه می ساختند . در کف پاپوشها چند ورقه چرمهای مختلف می گذاشتند و سپس آنها را بانخهای محکمی که به زفت و قطران آغشته شده بود می دوختند . گاه بعضی از کفشها را میخ می کوبیدند . استفاده از موی گراز و خوک برای لباس و دوخت و دوز در ممالک سوریه ، مصر و قسمتی از ایران ممنوع بود ، زیرا خوردن گوشت این حیوانات شرعاً منع شده بود . ولی در ایران شرقی که مردم از مکتب ابوحنیفه تبعیت می کردند استفاده از آنها بسیار شایع بود .

بعضی از خیالها کارشان این بود که لباس‌های سفارشی را پس از اندازه گیری می دوختند و بعضی دیگر فقط لباس‌های دوخته شده و آماده را در معرض فروش می گذاشتند . بعضی از مغازه‌ها مختص ثروتمندان بود ، و بهترین کفشها در آنجا به فروش می رسید . در قرن دوازدهم و سیزدهم ، بیشتر موزه گران با استعمال چرم‌های پست ، کفشهای بیدوامی درست می کردند که کف آنها بیشتر کهنه و اجناس کم مقاومت و بی دوام بود ، کفاشها ، اکثراً در قول و قرار خود ثابت و راستگو نبودند و در موعد مقرر کفش‌های سفارشی را تحویل نمی دادند . آنها قول و وعده می دادند ولی مانند همکاران معاصر خود کمتر به وعده خویش وفای می کردند . کفاشان کفش زیبایی به نام گیوه می ساختند که تخت آن تماماً از تکه‌های کهنه و پارچه بود ، و روی آن را بانخهای پنبه‌ای سفید یا رنگارنگ می بافتند ، برای تهیه کف این گیوه‌ها قطعات کهنه را بصورت مربع و یا مستطیل در می آوردند و آنها را روی هم قرار می دادند و با تسمه‌های چرمی روی هم فشار می دادند

و سپس با درفش کفشگری آنها را بهم می‌دوختند، به این ترتیب گیوه‌ها که به اندازه‌های معینی قطع شده و پس از رنگ آمیزی تحت فشار قرار گرفته بود کاملاً محکم و با دوام می‌شد. با این مقدمات کفشهای سرپائی سفید و زیبایی ساخته می‌شد که بعضی از آنها را بانجهای طلا و نقره مليله دوزی می‌کردند.

بازار **عمامه و مندیفروشان** نیز خالی از جنب و جوش و فعالیت نبود. عده‌ای به ساختن کلاه و شبکلاه مشغول بودند و در این کار یا از هنرمندان آسیای مرکزی پیروی می‌کردند (قلنسوه) یا از روش کلاه‌دوزهای تاشکندی یا چاق قدیم تقلید می‌کردند. این نوع کلاه‌ها در آسیای مرکزی و ایران شرقی فراوان بود. اعراب این کلاه‌ها را به عمامه‌هایی که یادگار هندیان است ترجیح می‌دادند. این کلاه‌ها را اعم از نمدی یا پارچه‌ای، پس از آنکه کاملاً نشاسته و آهار زدند، به دور قالبی که جنس آن حصیری یا ازالیا ف برنج بود، می‌بستند. علاوه بر این شکل و رنگ این کلاه‌ها بر حسب زمان تغییر می‌کرد کلاه‌های هشرخانی که اصلاً از آسیای مرکزی آمده بود، مورد توجه و علاقه مردم بود و نظامیان و خوشپوشان آن دوران، از این کلاه‌ها به سر خود می‌گذاشتند.

دیگر از بازارهای مهم بازار فرسروشها بود، هزاران تاجر فرسروش، همه روزه دهها هزار قالی را برای عرضه به مشتریان، بازو بسته می‌کردند و گاه برای آنکه درجه استحکام فرش‌ها را به ثبوت برسانند، آنها را در بازار زیر پای عابرین و چهارپایان می‌گسترند.

مغازه صابون‌فروشها و عطر‌فروشها، نزدیک هم بود و بوی عطر تمام محله را فرا گرفته بود در نزدیکی این بازار، بازار **رنگ‌رها** بود، و کارگران این بازار پارچه‌هایی را که به رنگهای مختلف آراسته شده بود روی طنابی آویخته بودند. باید دانست که از پایان قرن ۱۲ به بعد رنگهای ثابت و زیبایی نظیر رنگ نیلی، رناس، زعفرانی، شنگرفی و ارغوانی که باعث شهرت و اهمیت پارچه‌های دوره ساسانیان شده بود، به تدریج جای خود را به رنگهای مصنوعی ارزان قیمت داد. که از جهت زیبایی و ظرافت و درخشندگی با رنگهای طبیعی سابق قابل قیاس نبود؛ و رنگ‌رزاروی پارچه‌هایی که برای رنگ‌رزی به آنان تسلیم می‌شد نمره می‌گذاشتند و علامت‌گذاری می‌کردند تا با پارچه‌های دیگر اشتباه نشود.

علاوه بر این در تمام شهرها بازار مخصوصی برای فروش اقسام شیرینی

بود که اشخاص شکمپرست به آنجا روی می آوردند . در این مغازه جمبه‌هایی از انواع حلوا، گزوشیرینی بادام سوخته و غیره بود. این شیرینی مخلوطی بود ، از عسل بسیار مرغوب سفید طبیعی ، یا مخلوطی از پسته و بادام کوبیده. در قطعات و قالبهای حلوا مخلوطی از فندق و گردو و دانه‌های خشخاش می زدند. علاوه بر این ، نان حلوائی بسیار ارزانی بود که به سبب ارزانی قیمت مورد علاقه عمومی بود . انواع و اقسام شیرینی از قبیل نان شیرینیهای کوچک عسلی، کلوچه ، آردبرنج ، مسقطی ، شیرینی لوزی شکلی که از خمیر بادام و خطمی درست شده بود «راحة الحلقوم» جوزقند، باقلوا و شیرینی مخلوطی که در سینیهای مسی درست می کردند و آن را به رنگهای مختلف در می آوردند و به آن مواد گوناگونی نظیر زنجبیل و حبه‌های انار، به، و رازیانه می افزودند . یکی دیگر از شیرینیهای معمولی آن دوره کاسه نبات بود . یکی از سنتهای خوب اجتماعی آن دوران این بود که برای تازه عروس و داماد در روز عروسی ، انواع و اقسام شیرینی می فرستادند و در پیشاپیش شیرینیها . يك بوته گل سرخ که تمام آن از قند و نبات بود قرار می دادند، در پائین چگونگی ساختن این شیرینی را توضیح می دهیم .

ديگ را از شیره‌ی نیشکر پرمی کردند و سپس آن را بادی که از داخل دارای رشته‌های پنبه‌ای کمابیش درشت بود و در این شیره فرو می رفت می پوشانیدند. پس از آن با آتش ملایمی مدت يك شب آن را می پختند و بعد می گذاشتند تا سرد شود و از قالب بیرون می آوردند. بدین ترتیب کاسه نباتی گرد به بزرگی دیگری که به کار رفته بود به دست می آمد که از آن شاخه‌هایی پر از آویزهای بلوری به درشتیهای مختلف خارج میشد ، آن گاه آن بلورها را به رنگ صورتی و سبز در می آوردند تا جامی از گل بسیار خوشنما حاصل آید .

دکانهای شربتفروشی ، بافانوسهای متعدد از دیگر مغازه‌ها و افشره . فروشی‌ها تمیز داده می شد . در این دکها که بدنه آنها از پارچه یا از حصیری خوشرنگ پوشیده شده بود، از مشتریان به گرمی پذیرایی می کردند . آبجو و شربت‌های گوناگون، نظیر سرکنگبین، سرکه شیره، و دوغی که با نعناع، آویشن و قطعات یخ درهم آمیخته بود در تنگهای بلورین رنگارنگ ، میل و رغبت عابرین را تحریک می کرد . در همین کافه‌ها انواع شربت و پالوده که مخلوطی از نشاسته و عسل و برف بود در دسترس مشتریان قرار می گرفت . و در ظرفهای مسی که روی یخ قرار داشت مخلوطی از شیر و نشاسته برنج می ریختند که ما

امروز روی می‌نامیم . همینکه مشتری رجوع می‌کرد روی آن را باقاشق اندکی عسل آب کرده یا شیره می‌ریختند و نزد او می‌آوردند .

دیگر از بازارهایی که مشتری فراوان داشت ، بازار سفالگران بود ، صنعتگران این رشته در مقابل چرخ می‌پرداختند . بعضی بابه کاربردن گل رس به ساختن ظرفهای سفالین و کوزه‌های اوزانقیمت مشغول بودند و برخی دیگر ظرفهای زیبا و گرانبهایی با گل سفید می‌ساختند که ازجهاتی نظیر کائولن بود . بعضی از ظرفها را با نوعی سنگریزه خاکستری می‌ساختند که با فعل و انفعالاتی به صورت خمیر درمی‌آمد . در قسمت عقب این دکانها کوره قرار داشت که در ایران باکاه و در مصر با علف حصیر، گرم می‌شد، چون در این دوره مواد سوختنی بسیار گرانقیمت بود . صاحبان دستگاه ناچار از سوزاندن کهنه‌ها و زباله‌ها نیز خودداری نمی‌کردند ، و این عمل را از مشتریان مکتوم می‌داشتند . چه مردم در صورت وقوف به این معنی ، از خریداری ظروفی که بامواد آلوده پخته شده بود خودداری می‌کردند . اندازه و گنجایش و ساخت کوزه‌ها و دیزها و غیره کاملاً طبق نمونه، معین و مشخص بود . بعضی از هنرمندان این رشته، در تعمیر چینی تر کدار و خورده شده مهارت داشتند. این بند زنها با چنگک فلزی دوپاره را بهم نزدیک می‌کردند و سپس بامخلوطی از سفیده تخم مرغ و آهک ترك را کاملاً می‌پوشانیدند . از همین خمیر سریش مانند برای متصل کردن قطعات مختلف ظرفهای شکسته استفاده می‌کردند ، نقاشان زبردستی بودند که به کمک قلم و رنگهای مخصوصی که می‌ساختند روی بشقابها ، ظرفها و کوزه‌ها ، نقش و نگارهایی پدید می‌آوردند . غالباً این هنرمندان در زیر ظرفها نام خود و تاریخ عمل را می‌نوشتند. کارگاههای مهم علامتی مخصوص به خود داشتند .

یکی از بازارهای بسیار جالب بازار هنر و شورها بود. این بازار محل ملاقات و گفتگوی اهل دل و علاقمندان به امور ذوقی و عشقی بود ، کسانی که قفسهای زیبایی برای باغ خود تهیه کرده بودند ، جهت یافتن پرندۀ دلخواه خود ، ساعتها در این بازار جستجوی کردند . در اینجا آوازمرغان گوناگون، از چه چه پرندگان تا قد قد مرغان به گوش می‌رسید . در این دکانها نه تنها کبوتران ، قمریها ، طاووسها و دیگر پرندگان در قفسهای بزرگ زیبا نگهداری نمی‌شدند ، بلکه پرندگان از جزایر و مناطق دیگر نظیر طوطیها و قناریهای سبز و زرد و قرمز ایالت بنگال که پرهایی رنگارنگ داشتند و

طوطیهای ماده طلایرنگ و پرندگان بهشتی بارنگهای آتشین و انواع واقسام پرندگان کمیاب مناطق دور دست در این بازار دیده می‌شد. علاوه بر این در همین جا پرندگان و حیوانات شکاری نظیر قرقاول، کبک، خرگوش، کبوتر، غزال و غیره در معرض فروش قرار می‌گرفتند.

در مقابل مسجد، بازارکننده کارها و حکاکها قرار داشت. در این بازار نیز رفت و آمد بسیار بود، چه تمام شخصیتها مکلف بودند مهری که دارای نام و نام خانودگی و لقب آنها باشد و نام حک‌کننده و تاریخ آن ذکر شده باشد در دفتر کار خود داشته باشند این مهرها به نام **حاتم یا انگشتری** در حکم امضای اشخاص بود، به همین مناسبت کلیه‌کننده کاران و حکاکان موظف بودند که در دفتر خود اثر تمام مهرهایی را که می‌ساختند نگهداری کنند. این مهرها معمولا از برنج یا از نقره بود. ولی اشراف و زیباپسندان از سنگ یشم، عقیق، و یا از طلا مهر خود را می‌ساختند، و امرا و فرمانروایان مهر خود را از یاقوت و زمرد و یا الماس تهیه می‌کردند.

بازارها، گاه در اواسط روز بر اثر تابش آفتاب و نفوذ آن از پنجره‌هایی که از سقف تعبیه شده بود کاملاً روشن بود، ولی اکثر اوقات بازارها نیمه تاریک و از برکت نسیمی که از این پنجره‌ها می‌آمد تا حدی خنک بود. به همین جهت در قسمتی از روز باصداها فانوس که در مسیر عابریین آویخته بودند روشنایی بازار تأمین می‌شد. بازارهای قرون وسطا چون کانهالهای طویلی بود که در تمام مدت روز جمعیت در آن به فعالیت و تکاپو مشغول بود. دستار بندان بر خر یا استرمی نشستند. مردان و زنان میانه حال با پای پیاده طی طریق می‌کردند و زنان اشرافمنش نیز روی خر سفیدی که بابرگستوانی فاخر، آراسته شده بود، در بازار حرکت می‌کردند و خواه و خدمتکاری از پس آنان روان می‌شدند. در همین بازارها صدها قاطر و شتر با کالاهای گوناگون حرکت می‌کردند و صدای زنگوله حیوانها در سراسر بازار شنیده می‌شد.

چهارراهها که معمولا محل تلاقی دو یا چند بازار بود، عبارت از میدان مربع یا گردی بود که به گنبدی از جی پوشیده شده بود و ارتفاع آن گاه به پنجاه متر می‌رسید، غیر از بازارهای اصلی و مخصوصی که در مرکز شهرها قرار داشت، در هر یک از محلات نیز بازار کوچکی بود که برای رفع نیازمندیهای محل ایجاد شده بود. نانواها، قصابها، بقالها، ادویه فروشها و عطارها، سلما نیها، کفشدوزها، خیاطها، شیرینیفروشها، فرش فروشها و به طور کلی یکی دو نماینده

از هر يك از رسته‌ها و حرفه‌ها در این بازارهای درجهٔ دوم دیده می‌شدند . در همین محلات چند میخانه و حمام و کاروانسرا برای پذیرایی از تازه‌واردان دیده می‌شد . در ورودی مدرسه‌ها و مسجدها در همین بازارها بود ، و در اطراف و جوانب بازارها کوچه‌های تنگی بدون نظم و حساب ساخته شده بود که شبها در ورودی آنها بسته می‌شد . *

* نویسندگان و صاحب‌نظران ایران راجع به بازار و بازاریان و راه‌ورسم پیشه‌وری و کسب و تجارت مطالبی گفته‌اند که نقل جمله‌ی چند از نظریات آنان خالی از فایده نیست .

عنصر المعالی در فصل چهل و سیم قابوسنامه می‌نویسد ، در هر پیشه که باشی زود کار و ستوده کار باش تا خریدار بسیار باشد و کار به از آن کن که همنشینان تو کنند و به کم‌مایه سود قناعت کن ... خریدار مگریزان به مکاس (چانه زدن) ... به راست گفتن عادت کن ... سنگ و ترازو راست دار ... سوگند به دروغ منخور و نه بر است و از ربا خوردن دور باش ... و اگر به درویشی وامی دادی چون دانستی بی‌طاقت است پیوسته تقاضا مکن . . « - غزالی در کیمیای سعادت می‌نویسد که بازاریان نباید به خرنده دروغ گویند و عیب کالا پنهان دارند و ترازو و سنگ و چوب و گز راست دارند ... و بی‌درجای دیگر کسبه و بازرگانان و تجاری را که سوگند خورند و مردم را فریب دهند فاجر و نابکار می‌خوانند . ناصر خسرو در سفرنامهٔ خود در وصف بازار مصر می‌نویسد (... اهل بازار مصر هر چه فروشند راست گویند و اگر به مشتری دروغ گویند ، او را بر شتری نشانده زنگی بدست او بدهند و در شهر بگردانند ... همه از سلطان ایمنند ... که بر کسی ظلم نکند ... امنیت و فراغت اهل مصر بدان حد بود که دکانهای بزازان و صرافان و جواهریان را در نبستندی الا دامی بروی کشیدندی و کس نیارستی به چیزی دست زدن ... »

دلالتها نیز در بازارهای قرون وسطی نقش مهمی داشتند ، شیخ عطار در تذکره الاولیاء می‌نویسد که سری سقطی در معامله به نفع اندک قانع بود یعنی (... جزده نیم سود نخواستی یکبار شست دینار بادام خرید بادام گران شد دلالت بیامد و گفت بفروش ، گفت به چند ، گفت بهاء ، بادام امروز نود دینار است گفت قرار من این است که هر ده دینار نیم دینار بیش نستانم من عزم خود نقض نکنم ...) عبید زاکانی در عبارتی هزل آمیز نقش اساسی دلالت را روشن می‌کند « (شیطان را پرسیدند که کدام طایفه را دوست داری گفت دلالت را گفتند چرا ؟ گفت از بهر آنکه من به سخن دروغ از ایشان خرسند بودم ، ایشان سوگند دروغ نیز بدان افزودند » . سعدی شیرازی نیز از رفتار بازاریان شاید و بدعمل یاد

←

می‌کند و می‌گوید (دزدان دو گروهند ، جمعی با تیر و کمان در صحراها و بعضی به کیل و ترازو در بازارها باید دفع ایشان را واجب دارند ، به عقیده ابن خلدون بازرگانی عبارت است از کوشش در راه کسب سود از راه خریدن کالا به بهای ارزان و فروختن آن به قیمت گران. به عقیده او سود جویی به دو طریق امکان پذیر است : یکی از راه انبار کردن کالا و منتظر گردش بازار شدن تا نرخ کالا بالا رود دوم حمل مال التجاره به شهر دیگری که در آن کالا را به قیمت گران می‌خرند ، برای استفاده باید کالایی به بازار آورد که مورد نیاز عمومی باشد . البته اگر محل صدور کالا نزدیک و امن و بی‌خطر باشد بر تعداد بازرگانان افزوده خواهد شد ، ولی اگر محل صدور دور و راه آن خطرناک باشد کمتر کسی به آنجا کالا صادر میکند ، در نتیجه به علت کمی عرضه قیمت بالا می‌رود. بنظر ابن خلدون چانه زدن امری است مباح وی در صفحه ۷۸۵ کتاب خود ارزش اقتصادی انسان را چنین تعیین می‌کند :

« ارزش هر کس به اندازه کار و میزان اهمیت و نیاز مردم به آن کار است. »

نقل و تلخیص از مقدمه ابن خلدون ترجمه استاد پروین گنابادی

« مترجم »

فصل سوم

بازارچه‌ها و مراکز خرید و فروش روزانه

بسیاری از معاملات ، همه روزه در محلهای معینی صورت می‌گرفت ، و کشاورزان اطراف محصولات محلی خود را برای فروش یا مبادله به آنجا می‌آوردند . در هر شهر بازار مخصوصی برای فروختن هیزم و زغال چوب وجود داشت ، و نیز مکاریه‌ها برای تأمین علیق چهارپایان و خرید علف خشک گاه و علوفهٔ سبز ، به این بازارها روی می‌آوردند . علاوه بر این بازارهای دیگری بود که دانه‌های خوراکی چهارپایان نظیر جو فروخته می‌شد . اشخاص می‌توانستند الاغ ، قاطر ، شتر ، گوسفند قربانی و یا پرندۀ خوراکی مورد علاقهٔ خود را از دکه‌های مخصوصی خریداری کنند . بازار سبزی‌فروشها نیز منظرهٔ جالبی داشت . توده‌های عظیم مورد* ، ریحان ، ترخون غار گیلاس و غیره و سبدهای مملو از کبرترشی ، زیتون ، لیموترش و پسته را انبوه‌مشریان با سروصدای بسیار احاطه کرده بودند . در همین بازار کشاورزانی که خیمکهای کره ، عسل و شیر و غیره را برای عرضه به مشتریان آورده بودند دیده می‌شدند . نزدیک همین بازار میدانی بود که انواع میوه‌های تازه را به مردم می‌فروختند ، ناصر خسرو در ضمن گردش که در ۱۸ دسامبر ۱۰۴۸ در قاهرهٔ قدیم به عمل آورده است ، از روی نهایت شگفتی مینویسد : که من در يك روز ناظر میوه‌ها و گیاهان فصلهای چهارگانهٔ سال بودم . اینک عین عبارت ناصر خسرو را از سفرنامهٔ او نقل می‌کنیم و روز سوم دیماه قدیم از سال ۴۱۶ عجم این

* درختی است که برگ سبز دارد و بتوان دارو بکار میرود .

میوه‌ها و سبزیجات به یک روز دیدم که ذکر می‌رود و می‌دهد. گل سرخ، نیلوفر، نرگس، ترنج، نارنج. لیمو، سیب، یاسمن، شاه اسپرغم، به، انار، مرود، خربزه، دستنبویه، موز، زیتون، هلیله‌تر، خرمای تازه، انگور، نیشکر، بادمجان، کدوی تر، ترب، شلغم، کرنب (کلم)، باقلای تازه، خیار، بالنگ، پیاز تر، سیر تر جزر (هویج)، چغندر. هر که اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خریفی است و بعضی ربیعی و بعضی صیفی و بعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد، همانا قبول نکند، فاما در آن غرضی نبود و ننوشتم الا آنچه دیدم... همچنین علی‌الهروی که در پایان قرن یازدهم از مصر دیدن کرده است شگفتی و تعجب فراوان خود را از مشاهده میوه‌های گوناگون ابراز می‌کند و می‌گوید من، پرتقال، نارنج، لیمو، خرمای کال و رسیده و موز و انجیر و انگور و بادام و باقلای تازه و بادمجان، کاهو، پنیرک، اسفناج، انار، نخود و غیره را در یک فصل مشاهده کردم. کمی دورتر بازار گلفروشها بود، در این بازار انواع گیاهها و رستنیها، انواع قلمه‌ها، نهالها و درختان کوچکی که برای جابه‌جا کردن مناسب بود دیده می‌شد، هیچ چیز به اندازه احداث یک باغ تازه و یا تجدید درختکاری و احیای یک باغ کهنه و قدیمی جالب و لذتبخش نیست، برای نشاندن درختهای تازه در یک زمین بکر، کافی است که به یکی از باغدارانی که خزینه‌ای از نهالهای گوناگون دارند مراجعه کنیم. پس از آنکه صاحب زمین درختها و نهالهای مورد علاقه خود را برمی‌گزید، حامل، نهالها و درختان انتخاب شده را با مهارت و استادی به محل مورد نظرمی‌رساند، بدون اینکه لطمه‌ای به درختان وارد آید. از همین بازارها، در چهار فصل علاقه‌مندان می‌توانستند، انواع گل سرخ و گیاهان معطر و دسته‌های مختلف گل برای تزیین خانه‌های خود خریداری کنند. در آن دوران علاوه بر آنچه گفتیم بازارهای بین‌المللی، ملی و محلی نیز وجود داشت، که تاریخ تشکیل و خصوصیات هر یک از آن بازارها در تقویمها معلوم و مشخص بود. در بعضی از این بازارها، همه نوع جنس معامله می‌شد و در برخی دیگر محصولات و کالاهای مشخصی در معرض بیع و شری قرار می‌گرفت. یکی از بازارهای مهم بین‌المللی بازار فروش اسب در ترکستان بود و بازار الاغ در خوزستان. ولی جالبترین بازارهای این نوع، بازار گربه‌های براق بود، که همه ساله در اردیبهشت یکی از شهرهای مهم آذربایجان تشکیل می‌شد، در این بازار علاقه‌مندان به گربه‌های زیبا، گربه مورد علاقه خود و زیباترین گربه‌های جهان را می‌دیدند.

فصل چهارم

پيله ووران، دوره گردان، خرده فروشان

غیر از دکانها و دکههایی که در بازارها بود و معاملات آنها که در فضای آزاد و جمعه بازارها صورت می گرفت در بلاد شرق نزدیک عده زیادی کاسب دوره گرد به فروش کالاهای گوناگون سرگرم بودند و با آواز خود و صدای زنگوله الاغها به سکوت و آرامش کوی و برزنها خاتمه می دادند. گاه در کوچهها، بادبزنیهای کوری که به علت نایبنائی مجاز بودند به حرماها نیز وارد شوند، دیده می شدند. وضع کار و کسب آنها رضایتبخش بود. زیرا در آن دوره همه مردم در خانه و بیرون، صبح و عصر در گردش و در ملاقاتهای دوستانه، بادبزنی در دست داشتند. این بادبزنیهای زیبا از برگ خرما ساخته شده بود. هنرمندان این رشته نخست برگهای خرما را می بافتند و سپس رنگ می کردند، و به دسته ای که از چوب خرما یا نارنج بود مجهز می ساختند. مردها بادبزنی ساده ای بدست می گرفتند، ولی زیبارویان بادبزنی زیبا بدست می گرفتند، فرورنگان جاروهای زیبا و ظرفی که از برگ خرما یا الیاف نارنج ساخته شده بود و نیز کبریت، تلهوش، آتشگردان و غیره را نیز به مشتریان خود عرضه می کردند. آتشگردان عبارت از زنبیل فلزی بسیار کوچکی بود که دسته ای دراز و زنجیری داشت، برای تهیه آتش سرخ، نخست چند تکه زغال را در آتشگردان قرار می دادند، سپس کهنه مشتعلی را پهلوی آن می گذاشتند، بعد با گردانیدن و حرکت سریع آتشگردان در مدت یک دقیقه زغال سیاه به آتش سوزانی تبدیل می شد. کاسبهای دوره گرد غالباً کالاهای خود را در سبدهایی که از شاخه درخت بافته شده بود می ریختند و به وسیله قاطر یا

الای که زنگوله یا گردنبندی از خرمهره آبی داشت، به مشتریان عرضه می کردند. هنگام شب در وسط دولنگه سبد فانوسی می گذاشتند و ضمن عبور از کوچه‌ها، با صدای بلند کالای خود را توصیف می کردند، مثلاً می گفتند، خیار سبز، بادمجان تازه چین، بادام پرمغز، انار ملس، هندوانه شیرینتر از عسل دارم. هنگام شب نیز آنان به فعالیت خود ادامه می دادند. همینکه مشتریان می آمدند. الاغ خود را در زیر روشنایی فانوس متوقف می ساختند و به مشتریان خود پرتقال، انگور، انار، و غیره می فروختند، مشتریان آنچه را که خریده بودند در دستمال‌های بزرگ ابریشمی می ریختند و به خانه و کاشانه خود رهسپار می شدند. در تابستان یخ‌فروشان نیز در کوی و برزن‌ها روان می شدند، زیرا در مشرق‌زمین مصرف یخ بسیار بود، و کاسبان به بعضی‌ها تکه‌های یخ و به بعضی دیگر یخ‌زنده شده بصورت برف می فروختند. مردم از یخ برای خنک کردن آب و شربت‌ها و میوه‌ها استفاده می کردند. برای تهیه یخ، در شب‌های زمستان آب چشمه‌ها را بسوی برکه‌های کم عمق روان می کردند، پس از چند ساعت این آب به ضخامت ده، بیست سانتیمتر و گاه بیشتر یخ می زد. در این موقع عده‌ای کارگر با کلنگ و تبر یخ‌ها را قطعه‌قطعه می کردند و بوسیله معبری پرشیب به درون یخچال که محلی گود و سرپوشیده بود روان می کردند. در مدت دو ماهی که هوا کاملاً سرد بود، هر شب یکی دو بار به تهیه یخ مبادرت می کردند، به این ترتیب یخچال‌ها در دیم‌ها صدها هزار تن یخ در انبارهای خود ذخیره می کردند. در تابستان‌های بسیار گرم که یخچال‌ها از یخ تهی می شد، یخ‌فروش‌ها به یخچال‌های کوهستان‌های طبیعی روی می آوردند و از این منابع که در ایران و افغانستان زیاد است یخ مورد احتیاج مردم را با چهارپایان بشهر می آوردند. مردم بین‌النهرین یخ مورد نیاز خود را از کوه‌های ایران حمل می کردند، در این سرزمین یخ جنبه انحصاری داشت و دولت از این راه سود کلانی تحصیل می کرد. مصرف یخ در سرزمین مصر ناچیز بود زیرا تحصیل آن دشوار بود و برای به دست آوردن آن ناگزیر بودند به مناطق دوردست نظیر لبنان و آسیای صغیر بروند.

یخ را با قبان وزن و خرواری به خرکچیا می فروختند. آنها آن را با تیشه قطعه قطعه می کردند و به مردم می فروختند. سقاها، خیکها و مشکهای خود را از رودها یا نهرهای دوردست پر آب می کردند و به وسیله شتر یا قاطر به شهرها می آوردند. سحر گاهان که صدای زنگوله شترها و قاطرها به گوش

می‌رسید، مردم برای تأمین آب مورد نیاز خود به کوچه‌ها و معابر می‌آمدند، رختشورها نیز بدنبال قاطرهای خود حرکت می‌کردند و پس از گرفتن پیراهن و دیگر البسه، آنها را به کنار رودخانه می‌بردند و پس از شستشو و مالیدن بسیار آنها را سفید و تمیز به صاحبانشان تحویل می‌دادند. برخلاف رختشویان باوجدان، زندهای فریبکاری بودند که لباسهای مردم را در آب آهک قلیا و تیزاب شستشو می‌دادند و با این عمل مزورانه از دوام پارچه‌ها میکاستند. *

* در کتابها و منابع تاریخی بعد از اسلام به‌طور دقیق وضع اجتماعی و اقتصادی هر يك از طبقات مختلف جامعه بیان نشده است به‌طوری‌که از قراین و مدارك موجود برمی‌آید در دوران بعد از اسلام تا حد زیادی از حدود و قیود طبقاتی که در دوره ساسانیان وجود داشت کاسته شد، ولی اختلافات طبقاتی به کلی از بین نرفت. مردم به‌طور کلی از سه طبقه مشخص تشکیل می‌شدند.

۱- طبقه ممتاز که عبارت بودند از سلاطین و درباریان و وزراء و عمال و کارگزاران مهم دولتی، و روحانیان و فتووالهای بزرگ.

۲- میانه حال حال که عبارت بودند از خورده مالکان، پیشه‌وران و اصناف و کارمندان درجه دوم، صنعتگران و کارگران ماهر، اطبا و روحانیان درجه دوم و قضاة و مدرسین و وعاظ و جزاینها و در آخر طبقه سوم یعنی طبقه زحمتکش و محروم جامعه که کشاورزان و کارگران و سایر عناصر بی‌پناه جامعه در شمار آنان بودند.

در کتاب التوسل الی التوسل ضمن مطالب و مدارك تاریخی به‌نامه‌یی برمی‌خوریم که بهاء‌الدین محمد منشی علا‌الدین تکش خوارزمشاه در قرن ششم هجری به حاکم «جند» نوشته و به او دستور می‌دهد که به هر يك از طبقات بر حسب وضع و موقعیتی که دارند احترامات لازم را مرعی دارد.

۱- سیدها - منافع سادات را به نحوی منصفانه تأمین کنید و احترامات آنان را بر حسب مرتبه و درجه‌یی که دارند در نظر بگیرید.

۲- ائمه و علما - این جماعت را با تقدیم تحف و هدایا راضی نگه‌دارید و وسایل آسایش آنان را فراهم کنید.

۳- قضات و داوران - از اینها تصمیمات و دادرسیهای عادلانه بخواهید و به موقعیت اجتماعی آنان احترام بگذارید تا احکام آنها در بین مردم نافذ باشد.

۴- صوفیان و عرفا - باید وسایل زندگی آنها را تأمین کنید تا با فراغت خاطر به دعاگویی دولت مشغول باشند.

۵- سرکردگان متنبذ و مشایخ - باید از منافع آنها حمایت کرد و رؤسای محلی دولتی و غیر دولتی و افراد نظامی باید آنها را اداره کنند و حتی الامکان در اختلافات

←



خصوصی آنها دخالت نکنند .

در همین منشور اشاره‌ای به کشاورزان، مزارعان و دهاقین و محترفه و اهل اسواق یعنی بازاریان و مرزبانان و نظامیان شده است و تأکید می‌کند که در احوال آنان نیز دقت و مراقبت شود زیرا با کرب و کوشش اینها وسایل زندگی مردم از هر حیث فراهم می‌شود . سپس دربارهٔ بازرگانان می‌نویسد که آنان قاصدان و سفرای خوبی هستند زیرا بدون اینکه پولی مطالبه کنند در خارج از کشور از قدرت دولت ما سخن می‌گویند .

بامراجعه به تزو کات تیموری می‌توان باطبقات و اصناف آن دوره تاحدی آشنا شد ،

- ۱- سادات و شیوخ و مشاوران نزدیک سلطان .
- ۲- اصحاب رای و تدبیر و اهل تجربت .
- ۳- زهاد و پرهیزکاران .
- ۴- امرا و سران لشکر که در امور نظامی مشاور سلطان بودند .
- ۵- سپاهیان ۶- ندما و معتمدین شاه ۷- وزرا و منشیان سلطان که مسئول رفاه رعیت و تنظیم امور رعایا بودند ۸- اطباء و منجمین و مهندسی ۹- مورخان و وقایع نگاران ۱۰- متشرعین و متکلمین و اصحاب دیانت ۱۱- صنعتگران و کارگران ذیفن ۱۲- سیاحان و مسافرانی که تیمور را از احوال سایر ممالک آگاه می‌کردند .

امیرعلیشیر نوائی وزیر سلطان حسین بایقرا نیز فهرستی از اصناف و مشاغل گوناگون در نیمهٔ دوم قرن نهم به دست می‌دهد :

- « ۱- سلطان ۲- امرا (بیکها) ۳- نواب ۴- وزراء ۵- صدورویسا و اولان و چاوشها ۶- قره‌چریک ۷- قضاة ۸- مفتیان ۹- مدرسین ۱۰- اطبا ۱۱- شعرا ۱۲- کتاب ۱۳- مکتبداران ۱۴- ائمهٔ جماعت در مساجد ۱۵- مقربان ۱۶- حفاظ قران ۱۷- نقالها ۱۸- وعاظ ۱۹- خوانندگان و نوازندگان ۲۰- منجمین ۲۱- تجار ۲۲- پیشه‌وران و کسبهٔ جزء ۲۳- شحنگان یاروسای قوای تأمین ۲۴- داروغگان ۲۵- عسها ۲۶- سارقین و آدمکشها ۲۷- غریب زادگان (منظور معرکه‌گیران و شعبده‌بازان و کولیهاست) ۲۸- گدایان و مساکین ۲۹- قوشچیان و شکارچیان ۳۰- خدام ۳۱- شیوخ ۳۲- درویش ۳۳- کدخدایان و کدبانوها... »
- نقل و تلخیص از کتاب شعر فارسی در نیمهٔ اول قرن دهم از آقای دکتر یارشاطر « مترجم »

فصل پنجم

خواربار و بهای کالاها

ازدگانها به طرزی خوب و رضایتبخش نگهداری می‌شد، سنگفرش و آجر- فرش کف دکانها را غالباً می‌شستند و ائانه و وسایل کار مغازه‌ها را تمیز و پاکیزه می‌کردند، و خود فروشنده‌گان نیز لباسی تمیز به تن می‌کردند علاوه بر این عده‌ای از مأمورین پلیس با دقت و مراقبت دکانها را که فروشنده مواد غذایی بودند تحت نظر و مراقبت می‌گرفتند تا از تقلبات احتمالی آنها جلوگیری کنند و حيله و نیرنگی مکتوم نماند. به این ترتیب آسیابانها و نانواييهايي که از آنان آرد می‌گرفتند. مورد تفتيش و بازرسی قرار می‌گرفتند و مأمورین مخصوص سنگ آسیا. الك، قبان، وزنه‌ها، کیسه‌ها و گونیهای آرد را از جهات مختلف بازرسی می‌کردند، به موجب دستور پلیس کارکنان نانوائی مکلف بودند که کیسه‌ها و گونیهای آرد را از جهات مختلف بازرسی کنند. به موجب دستور پلیس کارکنان نانوائی موظف بودند که کیسه‌ها و گونیهای آرد را در فاصله‌های معین به خوبی شست‌و‌دهند و آنها را در محل مخصوص بیاویزند تا مورد هجوم موشها قرار نگیرد و کثیف و آلوده نشود. نانواها از خمیرهای ورامده بهترین نانها را می‌پختند. شکل تنورها و نانها در مناطق و استانهای مختلف فرق می‌کرد، مثلاً در مناطق جنگلخیز که مواد سوختنی فراوان بود، تنورهايی از آجر نسوز کمابیش شبیه به تنورهايی امروزی می‌ساختند و در آن نان شیرینیهای گردی که هر يك چند کیلو وزن داشت می‌پختند، در کشورها و مناطق جنوبی که در آنجاها چوب اندك و گرانها بود، تنورهايی گلی شبیه چلیک می‌ساختند که يك متر از سطح

زمین گودتر و شکل آنها مورب بود. یکی از خصوصیات این نوع تنورها این بود که با سوزاندن خار و بوته یا تپاله، فوراً گرم می‌شد و در فاصله چند دقیقه در آن پختن نان و نان شیرینی امکان پذیر بود. علاوه بر اینها تنورهای آجری دیگری می‌ساختند که کف آنها پراز ریگ بود و با قطعات چوب یا بوته که در قسمت پائین آن مشتمل می‌ساختند آن را به خوبی گرم می‌کردند، در این دو نوع تنور نان شیرینی‌های گرد و بیضی شکلی می‌پختند که روی آنها دانه‌های زیره، رازیانه، و کنگد می‌پاشیدند. پس از آنکه خمیر کاملاً برآمده و نرم می‌شد قطعه قطعه با پاروی مخصوصی در تنور گسترده می‌شد، پس از چند دقیقه با میله آهنی زیر و رو می‌کردند و پس از ۱۰ دقیقه نان سنگک آماده می‌شد. به این ترتیب می‌توانستند مقدار زیادی نان با مصرف اندکی مواد سوختنی پخته و آماده سازند. اربابان و صاحبان نانوائیها، دسته‌های مختلفی از کارگران را به نوبت در اطراف تفار به کار می‌گماشتند، زیرا صاحبان نانوائی مکلف بودند، همه روزه میزان معینی نان پخته تحویل مردم بدهند، تا اهالی شهر با کمی نان روبرو نشوند. در همین نانوائیها، کارگران در مقابل دریافت یکی دوشاهی متعهد می‌شدند که دیزی آبگوشت مشتریان را پخته و تحویل دهند. معمولاً زحمتکشان صبحها قبل از عزیمت به محل کار خود یک دیزی گلی که محتوی آن گوشت گوسفند، پیاز، نخود، لوبیا و غیره بود، به دکان نانوائی می‌دادند، یکی از کارگران نانوائی این دیزیها را در تمام مدت روز در کنار خاکستر گرم کوره پهلوی هم قرار می‌داد، هنگام ظهر یا شب هر یک از مشتریان دیزی خود را که پخته و آماده شده بود دریافت می‌کرد.

قصابها نیز کاملاً تحت نظر و مراقبت مأمورین دامپزشکی بودند، تا گوشت فاسد و آلوده حیوانات مریض را بمردم نفرشوند. کشتارگاهها معمولاً در خارج شهر ساخته می‌شد، به طوری که ناصر خسرو سیاح ایرانی می‌نویسد، سکنه بومی عربستان گوشتهای مختلفی می‌خوردند و قصابان آن سرزمین از فروختن گوشت مار، سوسمار، جوجه تیغی، موش، سگ، گربه بی‌می به خود راه نمی‌دادند و پوست و سر هر یک از حیوانات را در نزدیکی گوشت او قرار می‌دادند، تا خریدار از نوع گوشتی که خریداری کرده با خبر باشد. در کشورهای متمدنی قرون وسطی، نظیر مصر و سوریه و بین‌النهرین قصابان فقط قطعات مختلف گوشت شتر و گوسفند و در ایران بیشتر گوشت گوسفند، گاهی گوشت گاو را در معرض فروش قرار می‌دادند. گاه بمنظور حمایت از حیوانات شیرده، ذبح

گاورا قدغن می کردند. در ترکستان ، قصابها بیشتر گوشت اسب می فروختند ، مهمانخانه‌ها بسیار ، و متنوع بود . در دکانهای سیرایفروشی و کلمه‌پزی به کارگران و دیگر مشتریان کله و پاچه گوسفند فروخته می شد ، و در رستورانها و دکانهای زیباتر و مجهزتر عده‌ای بالباس تمیز و با آرامی و مهارت در بشقابهای مسی پهن گوشت کباب شده ، لبنیات ، میوه و یا شربت به مشتریان عرضه می کردند . در مهمانخانه‌های عمومی ، افراد طبقه سوم با خوردن هریسه و آبگوشت (که مخلوطی از گوشت گوسفند یا گاو با نخود و لوییا و پیاز و غیره بود) و آش‌ماج و غیره سدجوع می کردند . به تمام این غذاها اندکی دارچین می زدند ، تامعطر و مطبوع شود . از آغاز قرن ۱۲ مهمانخانه‌دارها هریسه و آبگوشت و غذاهای دیگر را با گوشت‌های نامطبوع تهیه می کردند . پس از چندی این روش تقلب - آمیز تعمیم یافت تا جایی که در قرن ۱۳ يك سازمان مبارزه با تقلب و نادرستی به وجود آمد و همه شب‌عده زیادی بنام بازرس درکوی و برزن‌ها گردش می کردند و اغذیه مهمانخانه‌ها را مورد تفتیش قرار می دادند و اگر فساد مشاهده می کردند دیگهای بزرگ را مهر و موم می کردند و صبح فردا دیگهای مواد غذایی را می بردند .

کبابی‌ها مکلف بودند که دکان خود را در نزدیکی پاسگاه پلیس برقرار و تأسیس کنند ، زیرا تقلب در کباب بسیار سهل و آسان بود و مأمورین انتظامی خود را موظف می دانستند که مراقبت مخصوصی از این نوع کسبه معمول دارند ، با این حال کسانی بودند که گوشت شتر را بجای گوشت گوسفند می فروختند ، و باقیمانده غذاهای روز پیش را در غذای تازه می ریختند . و در گوشت‌هایی که برای کوفته یا کباب به کار می رفت بیش از حد لازم ادویه و مواد معطره داخل می کردند . گاه دکانداران مخلوطی از ادویه مختلف و تیز آب و زعفران را با گوشت درهم می آمیختند و به نام کباب اعلا یا گوشت قیمه شده به خورد مردم می دادند . در هر دکان کبابی‌پزی چند نفر با مکسپرانهای بزرگ مشغول پراندن و دفع مکسها بودند . علاوه بر این دکان‌هایی بود ، که در آن در تمام مدت روز ماهی سرخ کرده ، بادمجان سرخ کرده ، جقور بقور و کباب موجود بود . این قبیل دکانها در ساحل نیل و دجله و فرات بیشتر دیده می شد . شیرینی‌فروشها بعضی انواع نان شیرینی را در روغن منداب سرخ می کردند ، و به مردم می فروختند . زولیا را که مورد علاقه عموم بود با آرد گندم و بادام کوبیده و قند و گلاب و روغن زیتون درست می کردند . علاوه بر این عده‌ای با قوریه‌های

مسی در کوی و برزنها به فروش شیر می پرداختند . همه روز مأمورین مبارزه با تقلب شیرها را بازرسی می کردند. برای کشف تقلب روشهای مختلفی به کار می بردند که ساده ترین آنها این بود که يك قطره شیر را روی پارچه ای پشمی می انداختند، اگر قطره شیر گردد و کامل باقی می ماند ، دلیل این بود که شیر سالم و فاقد آب است و در صورتی که شیر پخش می شد و روی پارچه را می گرفت ، حاکی از این بود که شیر را با آب در آمیخته اند . دکان روغن گیری نیز در تمام شهرها دیده می شد . برای تهیه روغن عده ای با پای برهنه دانه های کنجد و کتان را در تشتکهای سنگ خارا می کوبیدند. برای آنکه روغن مطبوعی به دست آید قبلاً دانه را انتخاب و تمیز می کردند. روغنهایی که به این ترتیب جریان می یافت به وسیله مجرای وارد حوضچه ای می شد . محتوی این حوضچه ها و منابع را مرتباً خالی می کردند ، در بعضی مناطق به تقاضای مردم کسانی که به کار روغن گیری می پرداختند نخست پاهای خود را کاملاً می شستند ، و سپس دستمالی در مقابل دهان و بینی خود می بستند . روغن را پس از آنکه با فشار به دست آوردند، در خمره های گلی به اندازه های مختلف که گنجایش آنها ممکن بود ، ۲۶ - ۱۱۰ و یا ۱۱۵ لیتر باشد می ریختند ، و روی آنها را با برگ خرما می پوشانیدند .

در قاهره قدیم و بغداد و ایران و ترکستان ، مردم اکثر روغن کنجد می خوردند ، ولی در کشورهای اسلامی حدود مدیترانه ، یعنی سوریه و تونس و غیره که محصول عمده آنها زیتون بود، تنها از این روغن استفاده می کردند. در این ممالک آسیاهای متعددی بود که کارشان گرفتن روغن زیتون بود. در شهرهای دیگر مخصوصاً در قاهره قدیم استفاده از روغن کتان بسیار معمول بود ، طرز به دست آوردن این روغن مانند روغن کنجد ، ولی قیمت آن بیش از روغن کنجد بود . به همین مناسبت اشخاص لاابالی و ناپاک آن را با روغن کنجد مخلوط می کردند ، و به مردم بی خبر می فروختند .

فصل ششم

وزنها و کیلها

وزنها، اندازه‌ها و کیلها نهادهای مختلف اسلامی یکسان نبود، بلکه کاسبان و ارباب حرفه هر يك واحد وزن و كيل مخصوص داشتند، به همین مناسبت آشنائی به وزن و مقدارها و تشخیص هر يك از آنها خود دانش و علم خاصی بود. به این ترتیب قیمت رطل درمکه ۱۲۰ درهم، در قاهره ۴۴۰ در بغداد ۱۳۰ در دمشق ۶۰۰ در حمص ۶۶۰ در سوریه ۷۲۰، در حلب ۷۹۴ در حمص (واقع در سوریه) ۷۹۴ در حران ۷۲۰ در اسلامبول ۱۲۰۰ در بیت المقدس و نابلس (واقع در کرانه‌ی فلسطین) ۸۰۰ درهم قیمت داشت.

ذراع یا ارش که مقیاس طول بود (در حدود ۵۰ سانتیمتر) مساوی با ۲۴ انگشت بود و انگشت معادل بود با عرض ۶ دانه جو که پهلوی هم قرار داده باشند و یک دانه جو عرض مساوی با ۶ دانه موی دم قاطر بود که در مقابل هم قرار داده^۱ باشند. ترازوهای معمولی دارای دو کفه مسی بود، از ترازوهای کوچک و ظریف برای توزین طلا و جواهرات استفاده می کردند، و از ترازوهای متوسط خرده فروشها و از ترازوهای بزرگ فروشندگان غلات و هیزم و غیره استفاده می کردند. شاهین ترازوها از فولاد و وزنها از چدن یا آهن بود. در روی هر يك از وزنها عده‌ای واحدها و کسور حک شده بود و مهر پلیس روی آن دیده می شد و روی کیلها و ظرفهایی که برای اندازه گیری مایعات به کار می رفت نیز مهر و علامت پلیس مشاهده می شد. کسانی که چند قپان داشتند نیز قبلا از پلیس اجازه قپان داری می گرفتند. ظاهراً در قرن دهم بازرگانها و کاسبان تاحدی

رعایت عدل و انصاف را می‌کردند. حسن عمل و پاکدامنی تجارسیستان و خراسان ضرب‌المثل بود، ولی از قرن یازدهم وجدان حرفه‌ای روبه ضعف و سستی نهاد و در قرن دوازدهم و سیزدهم عده کثیری از بازرگانان از فریب دادن مشتریان بیمی بخود راه نمی‌دادند و در کمیت و کیفیت کالاهای تقلب می‌کردند. این رویه نامطلوب در مصر و بین‌النهرین بیش از سایر کشورها به چشم می‌خورد. مثلاً زرگرها هنگام کشیدن جنس به آرامی روی کفه ترازو فوت می‌کردند و یا برای تقلب در وزن، يك قطعه كوچك «موم» به كف ترازو می‌چسبانیدند؛ و یا وزنه تقلبی و غیرقانونی به کار می‌بردند. روغن‌فروشها کیلهای تقلبی داشتند. صاحبان مهمانخانه‌ها و کسانی که گوشتهای سرخ کرده می‌فروختند، در نوع و جنس گوشت تقلب می‌کردند. شیرفروشها بی‌محابا و بیش‌رمانه آب داخل شیر می‌کردند، به همین جهات بود که در قرن سیزدهم سازمان مخصوصی برای جلوگیری از تقلبات کسبه در شهرها به وجود آمد و مأمورین انتظامی از نزدیک مراقب اعمال کسبه و بازاریها شدند.

فصل هفتم

قیمتها و مظنه‌ها

در صفحات زیر می‌توان به مظنه و قیمت بسیاری از مواد غذایی و اشیای دیگر در پایتختها و مراکز مهم کشورهای اسلامی در قرن سیزدهم و چهاردهم وقوف یافت. در زمینه قیمتها اهل تحقیق به یک رشته مطالعات دامنهدار و دقیق دست زده‌اند و با صبر و شکیبایی بسیار حاصل بررسیهای خود را منتشر کرده‌اند، از جمله هانری سوور *H. Sauvaure* مدت ۱۰ سال از عمر خود را در راه این تحقیق جالب و سودمند صرف کرده است. این قیمتها موجب شگفتی و تعجب مورخان نخواهد شد، زیرا در دوره قرون وسطا، در حالی که جهل و عقب ماندگی بر اروپا سایه افکنده بود. ممالک اسلامی شرق، مرکز ثروت و فعالیتهای اقتصادی و معاملات بین‌المللی بود.

غرض ما از ترجمه و تعبیر ارزش طلا در ممالک اسلامی با ارزش طلای فرانسه این است که خوانندگان به طور اعشاری و تقریبی به قیمت کالاهای گوناگون در ممالک عربی در ادوار مختلف آگاهی یابند. به این ترتیب ملاحظه خواهند نمود که در طی قرون مورد مطالعه ما، قیمت کالاها به حکم تکامل تمدن در ممالک اسلامی همواره و دائما روبه ترقی بوده است. در ممالک سوریه و لبنان در قرن دوازدهم و سیزدهم هزینه زندگی بسیار گران شده بود، ولی در این دوره نیز مانند روزگار ما اشخاص متمول و ثروتمندی بودند که می‌توانستند به قیمتهای سرسام آور، اشیای مورد نظر خود را خریداری کنند.

اختلاف عظیمی که بین ارزش کارهای فکری با کارهای بدنی وجود داشت

بیشتر ناشی از این بود که در آن دوره غلامان ، محکوم به بیگاری بودند و در مقابل کاری که انجام می دادند پولی نمی گرفتند .

قیمتهای عمده فروشی

ارزش قنطار یا صد کیلو گرم گندم (به فرانك طلای ژرمنال)
اولا دربنداد و عراق تازیگویان

سال مسیحی	فرانك	سال مسیحی	فرانك
۸۷۳	۵۸/۰۹	۱۰۲۵	۹۶/۸۱
۹۴۱ قحطی	۱۵۲/۹۷	۱۰۸۳	۴/۸۴
۶۴۱	۱۰۱/۶۵	۱۰۹۹	۳۳/۸۸
۹۶۰	۲۹/۰۴	۱۲۲۷	۴۶/۷۷
۹۷۰	۱۲/۱۰	۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰	۱۹/۱۲
۹۹۳ قحطی	۱۶۳/۲۰	۹۹۳ طبیعی	۲۱۹/۹۵
		۱۰۵۷	،
		۱۱۰۲	۱۶۹/۱۹
		۱۱۲۲	۱۰۹/۹۷

قیمتهای عمده فروشی

بهای قنطار یا صد کیلو گرم گندم (به فرانك طلای ژرمنال)
ثانیاً در دمشق و شامات

سال مسیحی	فرانك	سال مسیحی	فرانك
از ۱۱۷۷ تا ۱۱۸۰	۱۳۸/۴۵	۱۲۶۰	۱۳۸/۴۵

٥١/٤٣	١٢٩٥	٤٩٢/٥٦	١١٩٠ قحطى
١٠٨/٩١	١٢٩٩	٦٦٤/٥٧	,
		٧٦/٦٤	١١٩٨
٩٠/٧٦	١٣٠٠	٣٤٦١/٣١	١٢٤٥ قحطى

ثالثاً در قاهره قديم و وادى نيل

٩٠/٧٦	١١٩٧	١/٣١	٨٣-٨٦٨
١٧٢/٤٥	١١٩٨ قحطى	٣/٦٢	٩٥-٨٨٣
٩٠/٧٦	١٢٠٠	١٣/٥٦	٦٣-٩٥٣

فرانك	سال مسيحي	فرانك	سال مسيحي
٥٤/٤٥	١٢٠١	١٠٨/٩١	٩٦٦ قحطى
٩٠/٧٦	١٢٣٠	١٢/٩٢	١٠٠٦
١٨١/٥٢	١٢٦٣ قحطى	٥٤/٤٥	١٠٠٦
٢٩٠/٤٣	١٢٦٣	٤٠/٨٤	١٠٥٥
٥٤/٤٥	١٢٦٣	١٥٤/٢٨	١٠٦٤ قحطى
٩٠/٧٦	١٢٦٣	٣١/٧٨	١١٠١
٩٥/٣٠	١٢٦٣	١٨/١٥	١١٠١
٣١/٧٦	١٢٨٣	٩٠/٧٦	١١٥٤-١١٦٠
١٦/٣٣	١٢٨٣	١٥٤٣	١١٩١
١١/٧٩	١٢٩٣	٣٢٦/٧٣	١١٩٦ قحطى
٢٢/٦٦	١٣٠٣	٥٤/٤٥	١٠٩٣
٣٦/٣٠	١٣٠٥	١٠٨/٩١	١٢٩٤
٤٥/٣٣	١٣٠٧	١٥٤/٢٨	١٢٩٥
١٣/٦١	١٣١٠	٣١/٧٦	١٢٩٥
٨٧/٠٧	١٣١٧	١٤٣/٣٦	١٢٩٥
٢٢/٦٦	١٣٣٥	٣٦/٣٠	١٢٩٦

سال مسیحی	فرانك	سال مسیحی	فرانك
۱۲۹۶	۴۳/۳۳	۱۳۶۴-۶۵ قحطی	۱۳۶/۱۴
۱۲۹۶	۱۸/۱۵	۱۳۹۳	۹۰/۷۶
۱۲۹۶	۴۰/۸۳	۱۳۹۸	۳۶/۳۰
۱۲۹۹	۱۱/۷۹	۱۳۹۸	۶۶/۲۵
۱۳۰۰	۲۷/۲۳	۱۴۰۳ قحطی	۳۶۳/۰۵
۱۳۰۳	۳۶/۳۰	۱۴۰۳	۴۰۸/۴۳

قیمت خرده فروشی

سال مسیحی	محل	کالا و چیزهای دیگر	قیمت به فرانك ژرمنیال
۸۱۳	بغداد	يك كيلو نان	۰/۱۰
۸۱۳	»	»	۰/۱۷
۹۴۵	»	»	۰/۳۱
۹۴۵	»	»	۲/۲۰
۹۹۲	»	»	۷/۵۹
۱۱۰۲	»	»	۷/۵۰

سال مسیحی	محل	کالا یا محل	قیمت به فرانك ژرمنیال
۱۳۲۶	بصره	قیمت يك سبد بزرگ خرما	۵/۷۴
۱۳۲۶	»	مزدحمالی که زنبیل کالا را	
		به منزل می‌رساند	۱/۸۰
۱۳۳۱	قاهره قدیم	کرایه ماهانه يك دکان چوبی	۱/۲۰
۱۳۴۱	»	لباس زنانه اعلا يك جفت	۶۴۰۸۰/۰۰
۱۳۴۱	»	شلوار زنانه شاهانه يك دست	۱۲۸۱۶۰/۰۰
»	»	كفش زنانه شاهانه يك جفت	۴۸۰۶۰/۰۰
۱۳۸۴	»	اجرت يك نفر گلکش روزی	۰/۹۰
۱۳۷۸-۱۴۳۳	»	کرایه دکان ماهی‌فروشی سالی	۳۲۰۴/۰۰
۱۳۸۸	»	حقوق يك نفر سرباز سوار روزی	۶/۳۴

سال مسیحی	محل	کالایا محل	قیمت به فرانک ژرمنیال
۱۱۹۸	دمشق	گوشت دورطل (کیلو)	۳/۷۵
۱۲۹۹	»	»	۴/۵۰
۹۸۵	»	یک کیلو قند	۰/۲۷
۹۸۵	»	یک کیلو روغن	۰/۱۹
۱۲۱۹	»	»	۰/۳۷
۱۲۹۹	»	»	۳/۳۵
۸۹۵	بغداد	یک کیلو تخم مرغ	۰/۱۲
۱۱۰۶	»	»	۰/۸۷
۱۱۹۷	»	»	۴/۸۰

سال مسیحی	محل	کالایا محل	قیمت به فرانک
۱۲۹۶	بغداد	یک کیلو تخم مرغ	۳/۸۰
۱۴۰۳	»	»	۴/۹۰
۱۴۰۳	»	گوشت گوسفند دورطل	۱۰/۱۲
قیمت خرده فروشی			

سال مسیحی	محل	شیی	قیمت به فرانک ژرمنیال
۱۰۰۶	قاهره قدیم	روغن خوارکی یک دطل	۱/۹۹
»	»	روغن سوخت یک دطل	۱/۲۷
۱۴۴۰	»	صابون دورطل (کیلوئی)	۱/۰۰
»	»	نخود دورطل (کیلوئی)	۶/۳۴-۷/۴۴
۱۱۹۵	»	یک مستغل شهری جهت مفازہ یا کاروانسرا که از طریق	
		حراج به فروش رفته	۱۵۵۵۲۰۰/۰۰
۱۱۹۸ قحطی	»	جوجه یک عدد	۲۱/۸۷
۱۲۰۱	»	هندوانه یک عدد	۲۷/۵۲
۱۲۰۱	»	جوجه یک عدد	۷۰/۰۰

سال مسیحی	محل	شیئی	قیمت به فرانك ژرمنیال
۱۲۰۱	قاهره قدیم	کرایه مهمانخانه در بهترین	
		محلات هرماه	۶۴۰/۰۰
۱۲۰۱	»	کرایه يك آپارتمان هرماه	۲۲۸/۶۷
۱۲۳۹/۰۴۹	»	سنگ تراشیده اعلايك تخته	۱۲/۷۵
۱۲۳۹	»	آجر مرغوب در پای کاریك عدد	۰/۶۱
۱۲۹۲	»	کرایه يك محل در کنار نیل برای	
		تماشای مانور دریائی	۱۵۰
۱۲۹۲	»	اجاره يك قایق برای همین منظور	۴۴۸
۱۲۹۲	»	اجرت روزانه يك ملوان	۳/۵۰
۱۲۹۵ قحطی	»		۱/۸۶ تا ۱۲/۷۵
	در اسکندریه		۲۴/۰۰
۱۳۰۰	در قاهره قدیم	هیزم يك قنطار دمشق	۱/۸۶

سال مسیحی	محل	شیئی	قیمت به فرانك ژرمنیال
۱۳۰۰	در قاهره قدیم	اجرت هیزم شکن يکروزه	۰/۹۰
۱۳۰۸-۱۳۱۰ فاس		قیمت خانه معمولی يك باب	۱۴۹۶۰/۰۰
۹۸۵	قاهره قدیم	يك تخم مرغ	۰/۰۲۵
۱۲۰۱	»	»	۰/۶۱
۱۳۱۰-۳۹	»	قند دورطل (۱ کیلو)	۲/۳۰
۱۳۴۴	»	»	۹/۷۵
۱۲۴۳	»	شراب دورطل (۱ کیلو)	۰/۱۲
۷۶۳	بنداد	مزد يك بنا روزی	۰/۶۲۵
۷۶۳	»	مزد يك کارگر روزی	۰/۱۲
۸۱۳	»	مزد يك بنا	۰/۶۲

سال مسیحی	محل	اشیاء	فرانك ژرمنیال
۸۶۱	قاهره قدیم	حقوق يك معمار یا مهندس	۳/۵۰
۹۳۶-۷۵	قرطبه	مزد يك بنا روزی	۰/۹۵

	يك جلد كتاب درماوراء الطبيعه	بخارا	۹۹۷
۲/۱۰	از خواجه بونصر فارابی		
۲۸/۱۰۰	كرايه يك مغازه كوچك ماهي	در قاهره قديم	۱۰۴۳
۱۵۰/۱۰۰	كرايه يك مغازه عالي ماهي	»	۱۰۴۳
۷۰/۱۰۰	آپارتمان درجه اول يك باب	»	۱۰۴۷
۱۳/۵۵	كتاب حماسه يك جلد متوسط	»	۱۱۶۴
۵۶۰/۱۰۰	حقوق استاد حقوق درماه	»	۱۱۷۱-۹۳
۸۴/۴۵	كرايه يك دكان	دمشق	۱۱۷۳
۵۶۰/۱۰۰	حقوق يك استاد حقوق	قاهره قديم	۱۱۷۶
۴۷۰/۱۰۰۰/۱۰۰	قرآن به خط عثمان يك جلد	»	۱۱۸۴
۴۴۸ تا ۶۴۰	حقوق پزشك صلاح الدين ايوبى	دمشق	۱۱۸۹



فصل هشتم

پیشه‌وران ، صنعتگران و کارگران

در ایران و ترکستان عده زیادی باپشم نمد مالی می‌کردند، یعنی کرک و پشم بعضی از قسمت‌های بدن دام را به کار می‌بردند. چون کرکها را باصمغ و مواد دیگر عمل می‌آوردند، نمدهایی به دست می‌آمد که باگذشت زمان بد شکل و بدقواره نمی‌شد و قیمت آنها گران بود. این صنعتگران فرشهایی می‌بافتند که بعضی از آنها دارای رنگ طبیعی بود، و بعضی از آنها نقشه داشت. توی این فرشها نمدهایی می‌نشانند که کاملاً پشمهای سفید روی زمینه نمدی سیاه یا زرد قرار می‌گرفت.

همچنین چادرهایی از نمد می‌ساختند که بسیار کلفت بود و در مالک سردسیر نظیر خراسان و ترکستان از آن استفاده می‌کردند. کیسه‌ها و خورجینهایی برای مسافرت با کاروان، و جبه و بر گستوانهایی بانمد دورو، برای رزمندگان و نیز شبکلاه و قبه‌های نمدی بسیار ظریف به رنگهای سفید، قرمز، قهوه‌ای یا سیاه به دست صنعتگران این رشته ساخته می‌شد. تمام کشاورزان ایران از این کلاه‌های نمدی به سر می‌گذاشتند.

کهنه فروشها به تعداد کثیر در شهرهای شرق دیده می‌شدند، این جماعت همه روزه در کوچه‌ها گردش می‌کردند و با صدای بلند آمادگی خود را برای خرید لباسهای کهنه و مستعمل و پارچه‌های فرسوده اعلام می‌کردند و در مقابل گرفتن این قبیل البسه سوزنهای مختلف به زنان خانه دار تسلیم می‌کردند، به این ترتیب مقدار معتنابهی البسه کهنه و پارچه‌های گوناگون جمع‌آوری می‌شد که

بعضی آنها را دستچین و طبقه‌بندی می‌کردند و در بازار و در انبار کهنه فروشان نگهداری می‌کردند تا به صنعتگرانی که به این مواد نیازمند هستند نظیر نمدمالها، کاغذ سازها، لحافدوزها و مخصوصاً کفشدوزها و گیوه بافها بانرخ معین وزن کرده بفروشند .

نزدیک دروازه شهر محله دباغها بود که در آنجا به آماده کردن و عمل آوردن پوست حیوانات که بسیار مورد احتیاج و مصرف عمومی بود مشغول بودند، دباغان پوست الاغ، قاطر، گاو، بز ماده و بزغاله، و هر حیوانی را با روش و مواد خاصی، برای استفاده کفاشان عمل می‌آوردند . پوست‌هایی که به این ترتیب آماده شده بود، مدت سه شبانروز در حوضچه‌ای نگهداری می‌کردند و سپس آنها را در حوضچه دیگری می‌انداختند و پس از طی این مراحل آنها را دباغی می‌کردند . برای انجام این مقصود از بلوط، اقاچیا و مازوگل ابریشم استفاده می‌کردند، به این ترتیب که ۲۰ کیلو بلوط را برای رنگ آمیزی صد پوست بزغاله و سی کیلو از این ماده را برای صد پوست بز ماده به کار می‌بردند. دباغها گاهی از میوه درخت بلوط نیز استفاده می‌کردند ولی چرمهایی که به این ترتیب آماده می‌شد، چندان نرم نبود و در مقابل آفتاب رنگ آن سیاه می‌شد. حوضچه‌هایی که دو پوست بزغاله داشت محتاج دو کارگر بود. به موجب فرمان داروغه، دباغها حق نداشتند از پوست حیوانات مرده برای این کار استفاده کنند. زیرا این پوستها از این حیث که همیشه چنددانه پشم در چرم حیوانات مرده از مرض باقی می‌ماند به آسانی از دیگر پوستها تشخیص داده می‌شود .

پس از آنکه پوستها بدین ترتیب در اختیار صنعتگران مختلف قرار می‌گرفت مصنوعاتی نظیر کفش، دستکش، کیسه، زین و برگ اسب و الاغ در اختیار مشتریان قرار می‌دادند. چیزی که بیش از همه خریدار داشت مشک آب بود که اکثر مردم از آن استفاده می‌کردند. این مشکها که بعضی از آنها دو یا سه پوشش داشت، بر حسب ظرفیتی که داشت با دقت دوخته و آماده می‌شد، البته اینها را نباید با مشکهایی که با پوست بزغاله خام درست می‌کردند اشتباه کرد چه روی مشکهای نوع اخیر اندکی مودیده می‌شد که به صورتی ناشیانه توسط کشاورزان دوخته شده بود، و برای نگهداری و حمل روغن، نفت، شیر، عسل، کره و دیگر مواد غذایی به کار می‌رفت.

علاوه بر این در گوشه و کنار بازار صنعتگرانی بودند که باچوب، لاک، شاخ، عاج و غیره کار می‌کردند و با دست هنرمند خود آثار هنری

یا اشیای مورد مصرف عمومی را به وجود می‌آوردند. شانه‌سازها از چوب، از کاسه سنگپشت، و از صدف گوشماهی به جای عاج، شانه می‌ساختند. ولی شانه‌های صدفی بسیار گرانبها و مرغوب بود و موی سروریش را نمی‌کند. همین هنرمندان چمچه‌ها و ملاقه‌های چوبی را منبتکاری می‌کردند و روی دسته آنها تصویر گل رسم می‌کردند و یا با مشبك کردن دسته آن نقش زیبایی به وجود می‌آوردند، این هنرمندان گاه نام خود را روی آثار هنری حك می‌کردند و یا اسم خود را با مرکب ثابتی می‌نوشتند و با ذکر ایاتی به این مضمون:

« صنعت استاد هنرور نگر
جام جمی ساخته از چوب تر »

بر شهرت خود می‌افزودند. در بعضی از کارگاه‌ها از چوب درخت ابریشم، دوکهای چوبی می‌ساختند که نوک آن مفرغ داشت. برخی دیگر از هنرمندان به ساختن عود و قانون که پدر پیانوی امروزی است سرگرم بودند. این آلت موسیقی در جلوی خود صدفها و عاجهایی داشت و دارای سه اکتاو بود. چنگ و غیره جزو مصنوعات آنها بود. از قرن ۱۳ به بعد ارگهای آبی نیز رواج یافت و در بعضی از کارگاهها مشربیه و بالکنهایی دارای زرده‌های چوبی تخته‌های شطرنج و ائانه کوچک خاتم کاری، جعبه‌هایی از چوبهای قیمتی صدف‌نشان از نقره یا عاج و پیاده‌های شطرنج از عاج منبتکاری شده و بسیاری اشیاء دیگر می‌ساختند.

یکی دیگر از صنعت‌های پردرآمد آن دوره صنعت تسبیح‌سازی بود، زیرا هر مسلمانی در مدت روز ساعتها به تسبیح اندازی سرگرم بود. مردان عابد و مقدس از تسبیح برای دعا استفاده می‌کردند و بعضی دیگر تسبیح را برای امور دیگر مورد مصرف قرار میدادند. مثلاً بی‌سوادان تسبیح را برای محاسبه، مردم بیکاره خوشلباس برای تفریح و سرگرمی و مردم حساس و عصبانی با تسبیح انگشتان خود را به کار می‌انداختند. اکثریت مردم از تسبیح برای استخاره، فالگیری و تفال استفاده می‌کردند. هنرمندانی که در این رشته تخصص داشتند تسبیحهای گوناگونی می‌ساختند. تسبیحهای معمولی از چوب شمشاد و لیمو بود. ولی تسبیحهای عالی را با چوب آبنوس، گل‌سرخ، کهربا، یشم، عاج و صدف درست می‌کردند.

استفاده از تسبیح چنان عمومیت داشت که با ملاحظه تسبیح هر کس، ممکن بود به سلیقه و میزان ثروت او پی‌برد.

کارگران ساختمان، چوب‌بستکاران، بناها، بامسازها و نقاشان در هر محل

برای خود بورس کاری داشتند و در همین جا بود، که مزد کارگران که بر حسب فصل سال تغییر می کرد تعیین می شد. کارگران در محل این بورسها جمع می شدند تا شاید کاری به دست آورند. صاحبکاران و مقاطعه کاران صبح زود به محل بورس می آمدند تا قویترین و کارداترین کارگران را به خدمت خود بگمارند. مقاطعه کار پس از مطالعه و بررسی در کاری که به عهده گرفته بود موافقت خود را اعلام می کرد و سپس مخارج عمومی کار را به مشتری یا صاحبکار خود می گفت. گاه بر آورد معمار صورت ریز مخارج را نیز در بر می گرفت و چون این شرایط غیر دقیق و کشدار بود غالباً بین صاحبکار و مقاطعه کار اختلافاتی در می گرفت که منجر به مداخله محتسب می شد. شغل محتسب بین امین صلح و مأمورین کلانتری قرار داشت. وی بر در مسجدها قالبهای رسمی آجر و سفال را نصب و اعلام می کرد. در کارگاهها و خانهها برای آنکه بتوانند به طبقات بالای ساختمان و به قله مناره راه یابند دستگاه چوبیست را برای مدتی کرایه می کردند و کارگران و ابزار کار را به وسیله زنبیلهای مخصوص و طناب و قرقره به طبقات بالای ساختمان می رسانیدند. بناها مکلف بودند که دیوارها را به کمک شاقول صاف و مستقیم بسازند و در موقع سفیدکاری، از بهترین گچ استفاده کنند و در صورتی که بنا یا مقاطعه کاری از رعایت این اصول خودداری میکرد، مشتریها می توانستند با مداخله محتسب، بنا یا مقاطعه کار را اوار کنند که کارهایی را که برخلاف تعهد انجام داده بدون دریافت مزد اضافی خراب و از نو بسازد. نقاشان و زینتکاران در تزئین قسمتهای داخلی بنا استاد و زبردست بودند، ولی به موجب قوانین اسلامی نمی توانستند، پیکرانسان یا حیوانی را در ساختمانها تصویر کنند.

در بعضی از ممالک اسلامی نظیر ایران و ترکستان، نقاشان به ساختن صحنههایی از زندگی مردم و ابداع مجسمه های مفرغی و سفالی دست می زدند، ولی در مجموع ممالک اسلامی هنرمندان به زینتکاریهای مجلل و تذهیبکاری دیوارها که منافاتی با تعالیم شرع نداشت مبادرت می کردند، و به این ترتیب از یک نواختی دوری می جستند. هنرمندان پس از آنکه در دیوارها و سقفها، انواع شاخ و برگ و اشکال هندسی و گل و بوته، و منبتکاری و گچبری را جلوه گر می ساختند روی آنها را بالا جورد و طلا می پوشانیدند تا جلوه و زیبایی بیشتر به دست آورد.

طبقات پایین بناها از سنگ ساخته می شد، ولی همینکه ساختمانی به طبقات چهارم پنجم و ششم می رسید بناها، جای خود را به نجاران و چوبیستکاران

می سپردند، چه در آن دوره طبقه‌های بالای ساختمان‌ها را از چوب درست می‌کردند و سپس روی چوب را از چند پرده رنگی که باروغن بزرگ درست کرده بودند، می‌آراستند. این رنگ نه تنها در حفظ و نگهداری چوبها مؤثر بود، بلکه موجب زیبایی آنها نیز می‌شد. خطر حریق نیز در دوره قرون وسطا بسیار بود و چه بسا محله‌ای که در اثر آتشسوزی با خاک یکسان می‌شد، و امکان جلوگیری از آن نبود و گاه دامنه حریق از خانه‌ای به خانه دیگر و از کوچه‌ای به کوچه دیگر سرایت می‌کرد و با ادامه این وضع گاه شهری یکسره ویران می‌شد، چنانکه دمشق در سال ۱۰۴۱ که به تصرف قوای تیموری درآمد دستخوش حریق شد و سران سپاه تیمور موفق به جلوگیری از گسترش دامنه آن نگردیدند. چوب‌فروشهای عمده، انواع تیرو تخته‌های رنده شده را با اندازه‌های مختلف می‌فروختند. کسانی که قصد تغییر ساختمان خود را داشتند ناچار به خرید تخته‌الواری می‌شدند. عمده فروشها، تعدادی درخت خریداری می‌کردند و آنها را یا به نجارها می‌فروختند و یا به وسیله اره کشها، به قطعاتی چند تقسیم می‌کردند. برای قطع اشجار بزرگ، سه تن اره کش مشغول کار می‌شدند به این ترتیب که دو نفر دوسر اهرامی گرفتند و مشغول اره کشی می‌شدند و نفر سوم به تیز کردن و روغنمالی اره می‌پرداخت.

باب هشتم

زندگی کشاورزی

فصل اول

کشاورز ، خانه مسکونی ، و تعهدات اجتماعی او

پیشوای اسلام گفت «هر کس درختی بکارد و یا تخمی بیفشاند ، خداوند بر حسب میوه و نتیجه‌ای که از کار او حاصل می‌شود وی را اجر و مزد خواهد داد، و اگر کسی درختی کاشت و یا بذری افشاند و انسان یا حیوان وحشی، یا پرندۀ ای از آن بهره‌مند شد ، آنچه از محصول او بروده شد به جای صدقه او محسوب خواهد شد . »

کشاورزان شرقی که قرن‌ها وابسته به زمین بودند ، از آغاز قرن دهم به تدریج از قیود فئودالیسم رهایی یافتند ، ولی این آزادی نسبی فقط در استان‌هایی که از جهت تکامل اجتماعی پیشرفته‌تر بود، نظیر سیستان، خراسان، سفد، خوارزم، آذربایجان ، فارس و عراق صورت عمل پذیرفت، و در دیگر

مناطق و استانهای اسلامی، نظیر گرجستان، غورستان، ارمنستان، کردستان، دیلمان و شیروان، در تمام دوره قرون وسطا کشاورزان همچنان در زیر یوغ فتودالسم باقی ماندند.

در مناطق و کشورهای نظیر مصر، خوزستان و شمال شرقی هند وضع دیگری وجود داشت، زیرا در این کشورها، اصول دیکتاتوری استعماری حکومت می کرد و کشاورزان محلی عملاً مجبور به اطاعت از سنتها و مقرراتی بودند که برای رعایا از پیش تعیین شده بود. در کشورهای قدیمی منحنی که فتودالسم در آن ریشه دو انیده بود، همچنان استعمار فتودالی، کشاورزان را رنج می داد، در بعضی از این کشورها کشاورزان، محکوم استعمار فتودالهای محلی و هم نژاد خود بودند و در برخی دیگر که به تصرف کشور گشایان خارجی درآمده بود، کشاورزان ناگزیر بودند که از اوامر فرمانروایان جدید که به صورت مالک بزرگ و فتودال درآمده بودند تبعیت و فرمانبرداری کنند. ارمنیان و ساکنان روم شرقی (بیزانسیها) که در قرن دوازدهم سرزمین آنها به تصرف خارجیان درآمده بود، در چنین شرایطی زندگی می کردند. در مناطق تکامل یافته ای که قبلاً از آنها سخن گفتیم از آغاز قرن دهم کشاورزان به آزادی رسیدند و بسیاری از آنان پس از چندی خود مالک بزرگ شدند و برای خود خانه و کاشانه و گاه قصر فتودالی برپا کردند.

خانه کشاورزان بر حسب مناطق مختلف مسکونی آنان فرقی می کرد. چنانکه در خوزستان و بین النهرین خانه آنان عبارت از کلبه ای اذنی بود، در حالی که در ایران کشاورزان در خانه هایی که از سنگ و گل ساخته شده بود، زندگی می کردند. و در ترکستان دهقانان خانه چوبی داشتند، ولی همیشه و همه جا کشاورزان در مناطق معمور و مستعدی که از لحاظ دفاعی دارای دیوارهای سنگی مرتفع بود سکنا می کردند. طبقه زیرین خانه کشاورزان، طویله، اصطبل و آغل حیوانات بود و در بالای آن انبار علف و غلات و محل نگهداری لوازم زندگی و مسکن و آشپزخانه آنان قرار داشت، در مرکز دهات و قصبات یا چشمه آب و یا آب انبار بزرگی بود که آب اهالی ده را تأمین می کرد و در محل دیگری تنور و اجاقی بود، که کشاورزان برای تهیه نان خود از آن استفاده می کردند، در بهترین نقاط دهکده يك یا چند دستگاه ریسندگی و بافندگی قرار داشت که کشاورزان وزن و فرزند آنان در فصل زمستان و ایام نامساعد در آن کار گاهها به کار و فعالیت مشغول بودند.

هنگام غروب آفتاب پس از آنکه کشاورزان و اغنام و احشام آنها وارد ده می‌شدند، دربزرگ ورودی بسته می‌شد و صبحگاهان روز بعد برای خارج شدن گله‌ها بار دیگر گشوده می‌شد.

در خارج از محوطه ده، مزارع، چراگاهها، مراتع، اراضی مشترک کشاورزان باغهای میوه و موستانها قرار داشت. معمولا در موستانها دیواری چینه‌ای یا سنگی برای حفظ محصول می‌کشیدند. هنگام درو وانگور چینی چندتن از جوانان به نوبت در صحرا مراقبت و شبزنده‌داری می‌کردند، تا روباهها، شغالها و پرندگان شکاری و دزدان، به جو، گندم، وانگور آنها دستبردی نزنند. آغلها برای پناه دادن و نگهداری چهارپایان مختلف ساخته شده بود، در مناطق شمالی ایران و در آسیای مرکزی، از اسبان برای کشاورزی و حمل اربابه استفاده می‌کردند. در ایران مرکزی و جنوبی، در ارمنستان و آسیای صغیر و شمال سوریه با گاو و ماده گاو، در عراق و خوزستان با گاو میشهایی که از هندوستان می‌آوردند و در کشورهای عربی شتر را برای شخم به اربابه می‌بستند. الاغها، میشها، بزهای ماده، مرغ و کبوتر، اردک و غاز و غیره یعنی مجموعه اغنام و پرندگان که در دهات دیده می‌شد، و بذر متعلق به کشاورزان بود، ولی زمین و آب از آن مالکین بود. در دهکده‌های کبوتر خان یا یک آشیانه بزرگ برای کبوتران بود، که گاه هزاران کبوتر در آن لانه داشتند. در سقف این بنای عریض و وسیع که شکل خارجی آن شبیه برج بود چندین راه ورود و خروج تعبیه شده بود، و در مقابل هر یک از آنها ایوانی بود. لانه‌های کبوتران را از هم جدا و در ضخامت دیوارها و در اطراف کبوتر خان ساخته بودند. معمولا کبوتر خان را در نزدیکی درختان نمی‌ساختند تا کبوتران از خطر پرندگان شکاری در امان باشند، علاوه بر این همیشه در نزدیک کبوتر خان سداب می‌کاشتند زیرا از خواص این گیاه دور کردن مارهاست. در فصول نامساعد و هنگام ریزش برف به کبوتران دانه می‌دادند. ولی در سایر ایام سال آنها در مزارع و بیابانها غذای خود را تأمین می‌کردند. تولید مثل این پرندگان بسیار بود. در عرض سال ۱۰-۱۲ بارتخمگذاری می‌کردند، علاوه بر این فضله آنها کود بسیار گرانبهائی می‌شد. این بود روش بسیار ابتدائی نگهداری و تربیت کبوتران. در دهات عده‌ای کارگر روزمزد کشاورزی بودند که آنها را بر حسب احتیاج در فصول معینی به کار می‌گماشتند. این قبیل کارگران باید جوان، قوی و چابک باشند. علاوه بر این

مراقب بودند که این کارگران از هر نوع ضعف و ناتوانی بدنی، و انحراف و نقص عضو و در رفتگی و شکستگی استخوان و بیماریهای پوستی کاملاً مصون و محفوظ باشند. کسانی که به کاشتن نهالها و پیوند زدن درختان می پرداختند، باید از هر حیث صحیح و سالم باشند، زیرا معتقد بودند که صحت و قدرت بدنی آنان در رشد و نمو درختان تأثیری به سزادارد. این قبیل کارگران هرگز نباید مجروح باشند و باید در روزهای پیوندکاری حجامت شده باشند. علاوه بر این بیماران چشم و کسانی که به مرض اشکریزی مبتلا بودند و اشخاص يك چشم و لوج (احول) شایسته شرکت در درختکاری نبودند. بلکه این قبیل اشخاص را به کارهای دیگری گماشتند. در مناطقی که کارهای کشاورزی احتیاج به فعالیت مرتب و دقیق داشت از غلامان سیاه افریقای شمالی نیز استفاده می کردند و برای این امور، کشاورزان بلندقد و قوی را برمیگزیدند.

ولی برای نگهداری اغنام و احشام اشخاص چابک، صبور، و نیکوسیرت را انتخاب می کردند. در محیطهای کشاورزی، زنان دوشادوش مردان به کار و فعالیت سرگرم بودند و به شوهران خود به طرز مؤثری کمک و یاری می کردند.

زنان در کارهای کشت و زرع و وجینکاری و نگهداری حیوانات شرکت می کردند، و عنداللزوم به سورچیگری و راندن و هدایت گاریها نیز می پرداختند.

اصولاً در زمینهای حاصلخیز، عایدیهایی حاصل از کشت غلات و دانهها و گاه درخت زیتون و نخلستان و موستان به سه قسمت تقسیم می شد، يك قسمت را به دهقان، و قسمت دیگر را به مالك، و حصه سوم را به عنوان مالیات به مأمورین دولت می پرداختند. این اصل همیشه و همه جایکسان اجرا نمی شد - در مناطق فقیر و بی استعداد، ضریبها و معیارهای دیگری برای بهره برداری بود، چنانکه در بعضی موارد نهم عواید را به کشاورزان بینوا می دادند، و يك دهم را مالك و دولت بین خود تقسیم می کردند. در مورد اراضی دولتی و خالصجات گاه این زمینها را به اجاره داران ده کرایه می دادند و آنها از پیش اجاره بها را می دادند و گاه زمینها را به دهقانان اجاره می دادند، در این موارد غالباً به کشاورزان ستم می کردند و حاصل کار

آنان را می‌ربودند و این روش ظالمانه بیشتر در ممالک تحت‌الحمایه صورت می‌گرفت .

به هر تقدیر کشاورزان این دوران چندان تیره‌بخت نبودند، زیرا عواید آغل و اصطبل و محصولات شیری و مرغداری و باغداری و موستان و کندو و غیره از آن ایشان بود و می‌توانستند به راحتی زندگی کنند ، به طوری که هر وی در کتاب ارشاد الزراعة راجع به کشاورزی نوشته است :

« کسانی که دنبال کیمیا می‌روند عمر خود را تلف می‌کنند، اگر می‌خواهی ثروتمند شوی برو در زمین سیاه زراعت کن . »

فصل دوم

تقویم خورشیدی و سامان فعالیت‌های کشاورزی

ماه‌های مذهبی و قرآنی قمری بود ، ولی زندگی کشاورزی برحسب ماه‌های شمسی و تقویم پارسی تنظیم می‌شد ، که مانند تقویم کلدانیها (حمل و ثور و جوزا) و تقویم رومیان (تشرین و کانون) درطول زمان درآن تغییراتی راه یافته بود .

سکنه ایران شرقی از تقویم سغدی ، خوارزمی ، سیستانی و طخاری استفاده می‌کردند که جمله‌ی آنها با تقویم پارس ارتباط و پیوستگی داشت . مستعمرات اسلامی در هندوستان از تقویم سیستانیان هند ، و مصریها از تقویم قبطیها استفاده می‌کردند . علاوه براین در کشورهای هندوستان و مصر ، سال باطنیان رود گنگ و نیل در حدود انقلاب صیفی آغاز می‌شد ، و سالهای ایرانی نیز با انقلاب صیفی شروع می‌گردید و در تمام کشورهای تابع ایران **عید نو سرد** را با شادمانی آغاز و به افتخار این عید بزرگ هنگام شب شمعهای فراوان روشن می‌کردند ، و روز بعد مردم به یکدیگر آب پاشی می‌کردند . سنتهای مربوط به این عید به تدریج بوسیله سلمستانیان و مانویها در ممالک حدود مدیترانه در طی قرن اول میلادی بسط یافت . یهودیان این عید را فسح خواندند و بربرهای افریقای شمالی هنوز این عید را عنصره میخوانند . در اسپانیا این عید را عید (ماریوحنا) گویند . پس از ظهور اسلام نیز در کشورهای مختلف به اسمها و عنوانهای مختلف مراسم این عید برگزار می‌شد و مردم خاطرات جشنی را که ریشه چینی و ایرانی داشت تجدید می‌کردند . نخستین فصل

سال دهقانی پاییز بود که بزبان بلخی (خزان) می نامیدند و از سه برج میزان و عقرب و قوس تشکیل می شد . به این ترتیب میزان نخستین ماه پاییز بود . در اول این برج شب و روز مساوی و اعتدال **خریفی** برقرار بود . ولی بعد به تدریج روزها روبه کوتاهی و شبها روبه بلندی می رفت ، از این زمان در مناطق سرد با چادر یا سقف ، نارنجستانها و مویزستانها و باغهای مرکبات و موز و غیره را می پوشانیدند . زیتون به تدریج سیاه می شد ، انار و شفتالو و به وازگیل در این برج می رسید و برداشت از محصول برنج و عناب و سنجد و لوبیا و آویشن و زیره شروع می گردید . از حنا بهره بر میداشتند و در بعضی نقاط زمین را شیار می کردند و در مناطق دیگر ، پیوند مو ، کشت سیر و اسفناج و نشای کلم آغاز می شد . در برج عقرب که ۳۱ روز بود درعین درو کردن به کاشتن نیز می پرداختند . در این ماه برداشت محصول زعفران و دانه های رازیانه و جمع آوری پسته و چیدن زیتون (که سابقاً یعنی پیش از آنکه گرفتن روغن زیتون معمول شود ، از آن مربا و ترشی درست می کردند) آغاز می شد . درختان خرما را پاک می کردند و در بعضی مناطق شروع به کاشتن دانه های پیاز می کردند که محصول سبز آن در برج حمل مصرف می شد . در همین ایام شلغمهای دیررس را نیز می کاشتند ، در برج قوس که ماهی سی روزه و آخرین ماه پاییز بشمار می رفت به کاشتن گندم ، جو باقلا و کتان مشغول می شدند .

در بعضی مناطق گرمسیر شرق ، کشت باقلا و خشخاش سفید ، در این موقع انجام می گرفت . در ژانویه قدیم و برج جدی دوره سرمای پیره زن که بعضی آن را شبهای سیاه زمستان می خوانند سپری می شد . از اواخر این ماه شدت سرما کاهش می یافت ، شیره نباتات شروع به حرکت می کرد . زنبورهای عسل به تکاپو می افتادند . برداشت مرکبات با بالنگ ، لیمو و قطع نیشکر آغاز می شد . زمینها را برای کاشتن پنبه آماده می کردند ، این فصل مناسبترین فصلها برای کشت کتان و بزرک در مناطق مرطوب بود . در این فصل پیوند هلو ، بادام ، خروب و نیز پیوند درخت سیب (در مناطق سرد) آغاز می شد . در ماه فوریه قدیم (برج دلو) زنان به پروردن کرم ابریشم می پرداختند . کاشتن ریاحین ، یعنی اسپرغمها که گیاهان معطر باشد شروع می شد . در باغها و جین کردن یعنی کندن علفهای هرزه و بیحاصل آغاز می شد . انواع سبزیها را می چیدند ، پای درخت زیتون را بیل می زدند و در باغهای مو با دسته های چوب به کوبیدن

زمین و تولید گرد و خاک میبادرت می کردند و قائل بودند که این کار در بارور کردن درخت و رسیدن انگور مؤثر است. سپس فصل بهار می رسید که مرکب بود از مارس قدیم (۳۱ روز) آوریل قدیم (۳۰ روز) و مه قدیم (۳۱ روز) (حمل و ثور و جوزا) .

روز ۱۳ نوامبر روی طلوع ثریا یا پروین مقارن با طلوع آفتاب بود. کشاورزان مدعی و معتقد بودند که باران ثریا سومین منزل قمر در برج عقرب و باران جبهه اسد دهمین منزل های قمر در برج حوت و باران سماک اغزل چهاردهمین منزل قمر در برج ثور هر سال که اتفاق افتد دلیل بر ارزانی و فراوانی خواربار است .

در برج قوس، مازو، بلوط، شاه بلوط و دانه های مورد را جمع آوری می کردند، و در پای درختان میوه دار زبال می ریختند. پس از پاییز زمستان آغاز میشد. ماه های این فصل یکی ۳۰ روزه و یکی ۳۱ روزه و دیگری ۲۸ روز و یک چهارم روز بود (مقارن جدی و دلو و حوت) چهله بزرگ زمستان سرمایه پیره زن خوانده می شد که بر ۲۰ روزه آخر دسامبر و ۲۰ روز اول ژانویه رومی اطلاق می شد .

پیشینیان می گفتند، موقعی که این پیر فرتوت مشغول رشتن پنبه است، نزول برف آغاز می شود. ولی در تقویم ملکی فعلی، چهله بزرگ از اول قوس آغاز می شود که چند روز قبل از عید میلاد مسیح است و چهله کوچک از حدود دهم برج دلو می آغازد که مقارن با اواخر ژانویه فعلی باشد، و این چهله کوچک حدود ۲۰ روز می کشد و از دیرباز در طول یعنی در مقدار روزهای آن اختلاف بوده است .

در اعتدال ربیعی که شب و روز هم اندازه می شد، در زمینهای دیم بذر کتان می کاشتند. در نقاط معتدل مشرق شاخه های زاید مورا می زدند ، موسم سبزیکاری بود و مادیانها در علفزارها کره می آوردند جو در همه جا سبز شده بود . ثور ماه گل سرخ و تقطیر کلاب و روغن گل و شکوفه ها و ازهار و تهیه جلابها و شربتها بود . حنا و خربزه و خیار می کاشتند، بادمجان را نشامی کردند ، زنبور عسل از کندو خارج می شد. در برج جوزا کتان می بریدند، درختان را آب می دادند، ماده گاوها را به گاو نری بردند و پیاز زعفران را غرس می کردند . آنگاه سه ماه تابستان در می رسید ، که هر سه ۳۱ روز محسوب می شد . سرطان از انقلاب صیفی آغاز می شد ، انگور و آلو و هندوانه و انجیر در شرف رسیدن بود . اواخر این برج پشم گوسفند را می بریدند و

به کاشتن کلم زودرس می برداختند. فصل درو کردن و برداشت گاورس* بود، در برج اسد گندم و جو و عدس و نخود و لوبیا و سایر بقولات را می درویدند. اناروانگور و امرود و خرما در شرف پختن بود و چیده می شد. در برج اسد اندک بارانی می بارید. برنج و کنجد و نیل را درومی کردند، خرما و کنجد می رسید. در باغها گز و تربچه و خیارترشی دیررس مستعد برداشت بود.

* نوعی از غلات

فصل سوم

آبیاری

یکی از کارهای جالب و دقیق کشاورزی مسئله آبیاری است. تشخیص میزان آبی که به هر یک از گیاهان و سبزیها باید داده شود و اطلاع ازه وقوع و مهلت و حداقل و حداکثر آبیاری، و اینکه مشروب کردن درخت و گیاه معینی در شب بهتر است یا در روز، خود دانش و علم مخصوصی است که وقوف بر آن فقط در نتیجه ممارست و تجربه امکان پذیر است.

برای آبیاری مزارع، کشاورزان زمین را به قطعات مربع شکل (کرت) تقسیم می کردند. و به کمک جویبارهای مرتبی با شیب لازم آب را به کردها می- می رسانیدند و پس از پر شدن هر کرت با بستن سدی کوچک آب را به کرتی دیگر هدایت می کردند.

مهندسان و کارشناسان آن روزگار، مانند ابوبکر محمد بن الحسن الکرچی متوفی در ۱۰۱۹ میلادی (که ما کتاب انباط المیاء الخفیه یعنی رساله او را در طرز بر آوردن آبهای زیر زمینی به زبان فرانسه ترجمه و تفسیر کردیم) برای تشخیص منابع آب و سفره های زیر زمینی، مناطق مجاور کوه را مورد مطالعه قرار می دادند، و پس از بررسیهای لازم و مطالعه در رنگ خاک و منظره گیاهان آن منطقه و انجام آزمایشهای دیگر شروع بکاروزدن کمانه می نمودند. کارشناسان این رشته بر اثر ممارست و تمرین فراوانی توانستند وجود آب و میزان و عمق آنرا تشخیص دهند. پس از پایان یافتن مطالعات مقدماتی کردن (زه) یعنی مجرای قنات آغاز می شد. در فاصله های معین از این مجرای زیر

زمینی حلقه چاههایی برای تهویه و روشنایی و تنقیه و پاک کردن قنات احداث می کردند ، تا سرانجام هر نچ یعنی مظهر آب قنات به دهکده‌ی منظور برسد ، و مزارع و مراعات آن آبیاری شود. طول بعضی از این قناتها به ده الی ۲۰ کیلومتر می رسید. برخی از این قناتهای قدیمی هنوز در یزد و کرمان مورد استفاده مردم است . در غالب نقاط ایران هنوز از این قناتها و حلقه چاهها دیده می شود. میزان آب قنات را با «سنگ» تخمین می زدند، و هر سنگ آب مقدار ۱۸۸ / ۰ متر در ۱۸۸ / ۰ متر است، در طول ۲ متر، آب را ساعتی می فروختند و برای تشخیص مدت و زمان آبیاری، از پنگان که ظرفی مسی بود استفاده می کردند . به این ترتیب که این ظرف مسی را که در ته آن سوراخ کوچکی بود پر از آب می کردند و آنرا روی ظرف دیگری قرار میدادند تا بتدریج ظرف زیرین در نتیجه ریختن قطره های آب پر شود . همینکه ظرف دوم پرمی شد يك ساعت سپری شده بود و اصلا اندازه گیری طول شبانروز به این شیوه معمول و مكشوف می شد. کشاورزان آن دوره به خوبی از میزان آبی که هر يك از مزارع و گیاهان احتیاج دارند واقف بودند و با محاسبه پول آب می توانستند، قیمت تمام شده هر يك از محصولات خود را تشخیص دهند. در بهره برداریهای کشاورزی پرداخت پول آب به عهده ی مالك بود، چه او ذی سهم بود و هنگام درو بهره ی اربابی را دریافت می کرد . هنگام آبیاری اگر شیب زمین تند باشد ، مزرعه به خوبی مشروب نمی شود. به همین علت بسیاری از زمینها بایر و بی حاصل باقی می ماند ، ولی در دامنه کوههای افغانستان و در زمینهای اطراف البرز و کردستان که ارتفاع زمینها از ۲۵۰۰ و سه هزار متر تجاوز میکند با وجود شیب بسیار از برکت ریزش بارانهای کافی و ملایم بهره برداری از زمینها امکان پذیر است ، آبیاری زمینهای پر شیب نخست در کاشغروختن و یار کند معمول گردید. در قرن دوم قبل از میلاد زردشتیها به آبیاری مناطق پر شیب فرغانه، پامیر و ایران شرقی و دیگر مناطق ایران پرداختند. در اطراف رودهای بزرگ نظیر آمودریا ، هیرمند ، کرن (کارون فعلی) ، دجله و فرات کشاورزان با استفاده از سنتهای قدیمی ، انشعابات مسی به (ارگ) یا رگ که عرق معرب آن است از آب رودخانه با شیبی مناسب به طرف مزارع خود می بردند . در خوارزم و سیستان، و خوزستان و گلده و جزیره، مجاری و انشعابات از این نوع به چشم می خورد که بیشتر مربوط به عصر پارتهاست (از ۲۴۶ ق م تا ۲۲۶ بعد از میلاد) . پس از آن که سیاست استعماری و توسعه طلبی در عصر ساسانیان

شروع شد (۷۰۰ - ۲۲۶) روش دیرین آبیاری در سراسر امپراتوری ساسانی
تعمیم یافت و دامنه‌ی آن به قرن دهم میلادی نیز کشیده شد. در کوه‌های ماسبذان
(زاگروس فرنگیها) و کوه‌های هرات (غرjestان و غور) سد و بندها و
مجاری آبی بود که به وسیله فرمانروایان زردشتی و ایرانیان شمنی ایجاد شده بود،
و تا قرن سیزدهم از آنها استفاده می‌شد. در طی قرون وسطا ایرانیان در
شمال افریقا و عربستان و اسپانیا و بالاخره در کالیفرنیا و پرو و چیله (شیلی)
نیز قنات‌ها ساختند. در همین مناطق مهندسان و کارشناسانی بودند که در راه
خشك کردن باطلاح‌های آن حدود سعی و تلاش می‌کردند. در سیستان نیز سد و
بندهایی مناطق کشاورزی را از خطر و فور ریگ روان نگهداری می‌کرد.
هریک از مناطق اسلامی سازمان و دفتری برای آبیاری داشت و نماینده‌ی ذیصلاحیت
این دفتر، در هر یک از ایالتها انجام وظیفه می‌کرد. در هر یک از مناطق و
بلوکات يك نفر به نام آبیاری رئیس یا (مادی سالار) یا امیرالماء «میراب» انجام
وظیفه می‌کرد و تحت نظر او جمعی مشغول کار بودند. در این زمینه احمد
سوسه مهندس بغدادی مطالعات جالبی در ناحیه سامره به عمل آورده است. در
این منطقه بر اثر مطالعات باستانشناسان آثار فراوانی از مجاری و انشعاب‌های
آب دیده شده است.

فصل چهارم

تهیه کود

کسانی که در دوره قرون وسطا به فعالیتهای کشاورزی دست می زدند، چه آنها که غنی و مالک بزرگ بودند و عده زیادی کارگرا داشتند، و چه رعایای فقیری که بافرزندان خود با وسایلی ابتدایی کار می کردند، جملگی از هنر کود دادن و تجهیز و آماده کردن زمین آگاهی داشتند و می دانستند که کود قدرت و توانایی زمین را بالا می برد و زمینهای نامساعد را آماده بهره برداری می کند. کشاورزان قرون وسطا از قوه و اثر پهن در آماده کردن زمین و مقدار و میزانی که باید از آن به مصرف رسانید مطلع بودند، و بخوبی می دانستند که چگونه و چه موقع باید کود حیوانی را بصورت گرد روی بعضی از گیاهان پاشید. از موضوع کود در تمام کتابهایی که در زمینه کشاورزی در دوره قرون وسطا نوشته شده است، سخنی به تفصیل به میان آمده است و کشاورزان آن دوران بانهایت دقت کودهای مختلف را درهم میریختند و کودی مرکب بوجود می آوردند و گاه از کود معینی برای تقویت فلان یا بهمان درخت استفاده می کردند.

کارشناسان کشاورزی فضل پرندهگان را بهترین و قویترین کود می شمردند، ولی فضل پرندهگان آبی نظیر غاز، اردک و غیره به علت رطوبت محیط زندگی آنان ارزش کودی نداشت. بالعکس کشاورزان آن دوران برای فضل کبوتر و کود انسانی ارزش فراوان قایل بودند و پس از این دو پهن خرواسب و بعد پشکل گوسفند و بز و در آخر تپاله های گاو را ضعیفترین کود طبیعی می شمردند، و

کمترین کود قوی و سودمند را مورد استفاده قرار می‌دادند . ابن وحشیه در کتابی که در پیرامون مسائل کشاورزی نوشته است می‌گوید که برخی از درختان و گیاهان نیازی به کود ندارند و نباید پای درختانی نظیر گردو، فندق، درخت گز، درخت خرنوب سوریه غارگیلاسی ، بلوط وزیتون وحشی و غیره کود ریخت . پیشینیان کود را برای سپرغماها و ریاحین یعنی گیاهان معطر نظیر مرزنگوش ، بادرنج بودیه، آویشن و ریحان مضر و زیانبخش می‌شمردند. بطور کلی توصیه می‌شد که در زمینهایی که بذرافشانی شده و نیز به درختها و هر گونه گیاهی در غره ماه قمری و در روزهای متعاقب آن رشوه و کود ندهند، بلکه صبر کنند تا اینکه ماه مقابل با آفتاب (یعنی ماه تمام) شود . فقط موقعی که ماه در حال نقصان بود یعنی از ۱۴ ماه ببعد باید به زمین کود داد .

فصل پنجم

صیفی کاری

کشاورزان آن دوران کاملاً به رموز صیفیکاری آشنا بودند و چون هنوز مردم آن عصر، گوجه فرنگی و سیب زمینی را نمی شناختند، از انواع واقسام سبزی به حد وفور استفاده می کردند. آنها به خوبی از طرز آماده کردن زمین و به کار بردن کودهای مختلف و خاکستر، برای تقویت زمین، و آبیاری دسته های مختلف نباتات و مبارزه با آفات درختان آگاهی داشتند. آنها از طلسمهای گوناگونی که برای نگهداری حاصل، و افزایش محصول و حمایت باغها و مزارع از بادهای زیان بخش باید به کار برد وقوف داشتند. برای دفع حشرات موزی از زمینهایی که بذرافشانی شده است يك ظرف سفالی گلین آب نادیده را به ۵ قسمت تقسیم می کردند و روی هر يك از این قطعات تصویر مردی را که مشغول خفه کردن شیری است و آن (گیلگمش پهلوان گلدانیان است) می نگاشتند. سپس یکی از این قطعات را در وسط مزرعه و چهار قطعه دیگر را در چهار گوشه آن می گذاشتند و معتقد بودند که تمام حشرات موزی با مشاهده این منظره به سرعت ضعیف شده می میرند. همچنین معتقد بودند که اگر مزرعه و باغی پر از تلخه گندم باشد، برای از بین بردن آن کافی است که دختر با کره جوانی که مظهر عذرا یعنی (ناهید) صاحب برج سنبله است، خروس سفیدی را که مظهر خورشید تابستان است، در دست گرفته و با پای برهنه و بدون لباس و باموهائی ژولیده ازجائی که علفهای هرزه روئیده است عبور نماید. با این اقدام امیدوار بودند که کلیه علفهای زیان بخش روبه پژمردگی رفته و از بین برود.

برزگران . سپر ، مارچوبه‌ی قرمز ، زرد و سفید و بنفشه و کاسنی رادر فصل معینی می‌کاشتند . به‌طوری‌که ابن وحشیه گیاهشناس نبطی در قرن دهم نوشته است ، کشاورزان آن دوره کاسنی را هنگام شب و در موقع طلوع ماه می‌کاشتند . کاشتن چغندر ، اسفناج ، کلم تابستانی و زمستانی ، گل‌کلم ، ترشک ، تربچه (برای آنکه تربچه طعمی مطبوع داشته باشد ، تخم آن‌را در آب آمیخته با عسل خیس می‌کردند) شلغم ، گزریعی هویج ، زردک ، تره ، کرفس و غیره معمول بود . برای آنکه تره درشت و کرفس عالی به‌دست بیاید ، مقدار کمی از تخم آن‌ها را در کهنه‌ی پشمی می‌ریختند ، و در سوداخی دفن می‌کردند و با این‌تدابیر امیدوار بودند محصول عالی به‌دست آورند . استفاده از پیاز قرمز ، زرد و یاسفید در تمام مدت سال و خوردن پیازچه در تابستان معمول بود . کشاورزانی که پیاز شیرین می‌کاشتند ، قبل از شروع به‌کار ، خرما می‌خوردند تا بوی مطبوعی از دهان آن‌ها خارج شود .

کدو ، خربوزه ، خیار ، هندوانه ، خیارشور جزو مواد غذایی مردم بود . خیار انواع مختلف داشت ، بعضی از آن‌ها سبز و نازک و برخی زرد رنگ بود و لکه‌های سیاه نیز داشت . کسانی که می‌خواستند خیار نازک و خوش‌عطر به‌دست آورند ، یک شب قبل از کاشتن ، تخم آن‌را در گلاب خیس می‌کردند ، و اگر مایل بودند که خیار اندکی ترش‌مزه باشد تخم آن‌را در سرکه خیس می‌کردند - برای آنکه به‌رشد و پر حاصلی کدو و طالبی بیفزایند ، در چهار پنج قدمی شاخه‌های آن کوزه‌سفالین پر آب سر بسته‌دفن می‌کردند شاخه‌ها به‌سرعت بسوی آن کوزه جلوه می‌رفتند ، همینکه ساقه‌ها به کوزه آب می‌رسیدند کشاورزان تنگ آب را به‌عقب می‌بردند ، و همین‌طور این کار را ادامه می‌دادند و مراقب بودند ، که ظرف همواره پر از آب باشد ، زیرا در غیر این صورت شاخه‌ها در جهات دیگری رشد و نمومی‌کردند . این عادت تاکنون در یزد معمول است .

گاه در روی زمین بانی‌های صلیبی شکل نقشه و الگوئی طرح می‌کردند و نشان خیار را روی آن می‌انداختند . در نتیجه منطقه‌ی زیبایی پدیدار و محصول ده برابر می‌شد . گاه نهال خیار و کدو را روی شاخه‌های درختان کوتاهی می‌انداختند ، تا چیدن محصول به‌آسانی ممکن باشد . در مورد هندوانه که محصولی فراوان می‌داد . جمعی بر این عقیده خرافی بودند که اگر تخم هندوانه را در جمجمه‌ی انسان بگذارند و آن‌را در زیر خاک مخفی کنند و نهال را به‌موقع آب‌دهند . هندوانه‌ای خواهد داد که هر کس از آن بخورد بر عقل و درایت او افزوده

خواهد شد و اگر تخم هندوانه را در حجمه‌الاغی بگذارند و پس از آبیاری و مراقبت محصولی به دست آید، هر کس از آن تناول کند به حماقت و کوردلی مبتلا خواهد شد. بادمجان زیاد می‌کاشتند و انواع مختلف داشت و به رنگهای سفید و ارغوانی و سیاه یا بنفش بود. در غذاهای مختلف به کار می‌رفت. علاوه بر آنچه گفتیم گیاهان خوشبو و معطر دیگری بود که به حد وفور در اغذیه مختلف از آنها استفاده می‌شد، که از آن میان میتوان زیره و کرویاء، انواع شاهی، خردل، رازیانه، بابونه، نعناع، مرزنگوش، ریحان، پنیرک، گل کاسنی، آویشن، افسنتین، گشنیز و فلفل سودانی را که برای تقویت قوه‌ء باء مورد استعمال داشت نام برد. باقلا، لوبیا، نخود سبز، لپه، عدس، بیشتر در مزارعی که از آب دیم استفاده می‌کرد کاشته می‌شد. گاه این نوع محصولات را در زمینهایی که با آب دستی زراعت می‌شد نیز می‌کاشتند.

به طوری که ابوالخیر متخصص کشاورزی متذکر شده است، در آن روزگار کشاورزان ۱۲ نوع لوبیا می‌شناختند. خوردن سبزیجات ترو خشک بسیار معمول بود. انواع و اقسام لوبیا از سیاه، قرمز، سفید، چشم بلبلی، قهوه‌یی چیتی، لوبیای سیاه کوچک، لوبیای سیاه بزرگ (که دانه‌های آن به اندازه زیتون) بود لوبیای سفید درشت، لوبیای زرد، لوبیای سیاه و سفید که بزرگی بعضی از آنها به اندازه تخم کبوتر بود. در اغذیه گوناگون مورد مصرف بود و این می‌رساند که برخلاف عقیده بعضیها لوبیا از امریکا به ایران نیامده است، زیرا که محمد زکریای رازی مخصوصاً می‌گوید که لوبیای قرمز بشکل و رنگ کرده و قلوئه گوسفند است با این بیان جای شبهه برای کسی باقی نمی‌ماند.

فصل ششم

کشت غلات

قلمرو وسیع تمدن شرق از ماوراءالنهر یعنی ترکستان و دشت سیبری یعنی سیبری ، تاشکند و سمرقند تا عربستان و قلب افریقا کشیده شده بود. به همین مناسبت آب و هواهای گوناگونی در این منطقه وسیع دیده می شد ، ولی اصول کشاورزی سکنه این حدود تقریباً همانند بود . فقط نوع چهارپایان در این مناطق فرق می کرد ، در بعضی نقاط از اسب ، در بعضی نواحی از شتر و در برخی دیگر از گاو میش و گاوهای نر و ماده استفاده می کردند . در ایران و عراق کشاورزان برای شخم زمین از گاو و خیشی که نوك آهنی داشت استفاده می کردند. قسمتی از همین گاو آهنها خاك را برمی گردانید، در این دوره مسلمین هنوز از چرخهای كوچك جلو گاو آهن که مورد استفاده چینیها بود آگاهی نداشتند گندم را در موقع غروب پروین برج عقرب می کاشتند - جو را که استعداد رشد آن در زمینهای مختلف بیش از گندم است در موقع اعتدال خریفی ، و برنج را در برج حوت می کاشتند و نشای آن در برج حمل انجام می گرفت . معمولاً کشاورزان توجه شایانی به کود دادن و آماده کردن زمین نشان نمی دادند و گاه قبل از بذرافشانی ، دو سه و گاهی چهار بار از زمین بهره برداری می کردند. همینکه در مزارع جو و گندم ، آثار زردی آشکار و هنگام درو فرا می رسید کشاورزان هنگام سحر یا موقع غروب آفتاب شروع به کاری کردند و با استفاده از خنکی هوا کار را زودتر تمام می کردند و خوشه های گندم کمتر دانه دانه و تلف می شد. کشاورزان گندمها را باداس درومی کردند

وسپس آنها را دسته دسته کرده با علف می‌بستند و این کار را با شوروشوق و شادمانی انجام می‌دادند، زیرا بزرگان معتقد بودند که درو بسته بندی و جابجا کردن محصول، جملگی باید در محیطی پر نشاط انجام پذیرد.

پس از پایان درو دسته بندی گندم و جو، در انتظار هوای مساعد می‌نشستند و برای باد دادن گندم و جو محلی مناسب که دور از ساختمان و باغ باشد انتخاب می‌کردند، زیرا معتقد بودند که گرد و خاک و دانه‌های گاهی که بر اثر باد روی درختان و میوه‌های آنها می‌نشیند برای صاحبان باغ تولید ضرر و خسارت بزرگی می‌کند.

قبل از ورود زمین را با پای کارگران کاملاً کوبیده و آماده می‌کردند، سپس روی آن روغن زیتون و گاه می‌پاشیدند، و باغلتکهای چوبی و سنگی آن را صاف و محکم و هموار می‌ساختند. سپس دسته‌های جو و گندم را در فضای آزاد پهن می‌کردند و بعد با ماشینهای چرخداری که داری غلطکهای چوبی مجهز به صفحه‌ی آهنی بود بوسیله‌ی دو گاو به حرکت در می‌آوردند و در نتیجه آمد و رفت مکرر آنها گندم و گاه را از هم جدا می‌کردند، این قبیل فعالیتها را معمولاً هنگام ظهر یعنی موقعی که هوا گرم و خوشه‌ها کاملاً خشک شده بود انجام می‌دادند. پس از پایان کار گندمها را جمع‌آوری و کاهها را نیز که علوفه‌ی گرانبهایی برای چهارپایان بود وزن و بسته بندی و انبار می‌کردند.

کاشتن برنج در برج حوت صورت می‌گرفت. برای این کار محل مناسبی رو به قبله انتخاب می‌کردند و دور آن را با دیواری چوبی مشخص می‌کردند و سپس کودهای پوسیده و قدیمی را بتدریج در زمین می‌ریختند و با خاک مخلوط می‌کردند. قبل از کشت برنج، دانه‌های آن را در يك یا چند ظرف سفال آب نادیده که پر از آب بود می‌ریختند و ظرف را مدت يك روز در مقابل آفتاب قرار میدادند. سپس دانه‌ها را در پهن فرو می‌کردند. همینکه برنجها شروع به باد کردن و جوانه زدن می‌کرد کشاورزان به کشت آنها می‌پرداختند پس از کاشتن، آبیاری آنها طبق اصول انجام می‌گرفت و پس از دو ماه هنگامی که نهال برنج کاملاً قوی می‌شد، آن را نشا می‌کردند. به این ترتیب که هنگام شب قبلی از نشا زمین را کاملاً آب می‌دادند و صبح روز بعد قبل از طلوع آفتاب نهال برنج را در امتداد یکدیگر و به طور منظم نشا میکردند و در مواردی که نهال ضعیف بود دویا سه تایی آنها را پهلوی یکدیگر می‌نشاندند. کشت برنج در حدود ایران فعلی فقط در مناطق مرطوب سواحل

بحرخزر و خوزستان و کرانه‌زاینده رود و عراق امکان پذیر است . شالیزار یا محل کشت برنج دارای سد و بندهایی است تا آب را در محل کشت نگهداری کند به‌طورکلی نهال برنج غیر از هفته‌های قبل از درو باید همواره در آب باشد . قبل از برداشت محصول آب کمتر میدهند تا دانه‌های برنج اندک اندک خشک شود . کشت برنج احتیاج به کار و کوشش فراوان دارد ، به همین مناسبت مردان و زنان و فرزندان آنها جملگی در این فعالیت شرکت می‌جویند . برنجکاران کمال مراقبت را در آبیاری و مشروب کردن برنج نشان می‌دهند و برای آن که فاسد نشود، سعی می‌کنند که همواره آب جریان مختصر و ملایمی داشته باشد ، به همین مناسبت در انتهای شالیزار منفذی است که آب آن به آرامی خارج می‌شود و مجدداً آب تازه شالیزار را پر می‌کند ، هنگام درو برنجها را دسته دسته به هم می‌بندند و سپس مقدمات کوبیدن را فراهم می‌کنند. این کار با دست‌ها و یا با گردش آسیایی آبی انجام می‌پذیرد . پس از درو برنج را دسته بندی می‌کنند و برنج اعلا ، متوسط و درجه سوم را از هم جدا می‌سازند و هر یک را در کیسه‌های مخصوص می‌ریزند ، و سپس بالیاف برنج، حصیر، پرده، تجیر، کیسه ، کلاه، شب کلاه، جارو، سبد و بسیاری چیزهای دیگر درست می‌کنند . برنج را در قرن اول قبل از میلاد بار اول چینیان به ایران آوردند ، و قوت مردم طبرستان و گیلان شد . قبل از آن در آن دیار مردم وحشی بودند ، و از میوه جنگلی و لبنیات معاش می‌کردند و مشهور بودند به (کادوس) یعنی گاودوش یعنی استفاده کنندگان از گاودوشا .

فصل هفتم

گیاهان صنعتی

پنبه ، کتان ، نیل ، رناس ، وسمه ، زعفران ، و کونار

پنبه‌کاری نخست در هندوستان آغاز شد . نهال پنبه در خاک هند رشد فراوان دارد ، و به اندازه يك درخت رشد و نمو می‌کند. پادشاهان کوشان (۲۵۰ - ۳۰) یا کوان که به کیان معروف شدند و مقیم بلخ بودند ، نهال پنبه را نخست وارد ایران شرقی کردند و بوسیله‌ی هندیان و سجستانیها (از ۷۰ قبل از میلاد تا ۳۳۰) وارد ناحیه سیستان و بعداً بوسیله‌ی پادشاهان ساسانی (۲۲۴ - ۶۴۰) این نهال صنعتی به خاک عراق رسید. در دوره‌ی تمدن اسلامی پنبه‌کاری در سوریه، مصر و اندلس نیز معمول گردید. غیر از سرزمین هند در سایر کشورها نهال پنبه رشد چندانی ندارد و هرگز بلندی آن از قدیک انسان تجاوز نمی‌کند .

پنبه را در موقعی که هوا مساعد باشد یعنی در برج حمل یا ثور در زمینی که چندین بار زراعت شده باشد می‌کارند . زمین پنبه‌کاری باید به اندازه کافی بر اثر ریزش باران یا بر اثر آب دستی مشروب شده باشد . دانه‌های پنبه را بادقت تمام از تمام تارها و کرک‌هایی که به آن چسبیده است ، جدا می‌کنند و سپس هر دو یا سه دانه پنبه را در حفره‌هایی که بیست تا ۲۵ سانتیمتر از هم فاصله دارند ، می‌افکنند و روی آن اندکی خاک می‌ریزند. وقتی که گیاه روید یکی دوبار اطراف آن را با بیلچه زیر و رومی کنند و سپس پنبه را آب می‌دهند.

در مسیر آبی که به پنبه می دهند کودی که عبارت از مخلوطی از تپاله گاو و برگ کدو و پوست باقلا و غیره است می ریختند ، و این کود را اذهر جهت برای رشد بوته‌ی پنبه کافی و مناسب می دانستند . بیل زدن و آبیاری زمینی که پنبه کاری شده است هر ۱۵ روز یک بار عملی می شد و وقتی که در برج سنبله حقه‌ها و غوزه‌های پنبه آشکار می شد ، دیگر آب نمی دادند تا رشد گیاه متوقف شود ، و غلات پنبه به وضعی طبیعی در آید . در تمام مدت بهار زنان و بچه‌ها گیاهان زائد را وجین می کردند ، و مردها بموقع آب می دادند . همینکه کرک پنبه کاملا عمل آمد باید بیدرنگ به چیدن آن پرداخت و این کار معمولا در بهترین موقع یعنی برج میزان صورت می گرفت . لفاف و حقه پنبه را صبح زود قطع می کنند و سپس پنبه را مشت مشت از آن جدا می کنند و بصورت توده‌های بزرگی در می آورند و سپس به خشک کردن پنبه‌ها می پردازند . با اینکه در کار چیدن پنبه تمام اهالی ده همکاری و کمک می کردند و کارگرانی که به این کار مشغول بودند احتیاط و مراقبت کافی داشتند ، معذک دانه‌های پنبه بر اثر وزش باد روی زمین ریخته می شد .

در این روزها، دهات پنبه خیز منظره خاصی داشت . درختها گویی غرق شکوفه‌اند و موی زنان دهاتی را گردی سفید فرومی پوشید حتی پروبال مرغان سفید می شد ، و بچه‌هایی که نزدیک توده‌های پنبه به بازی مشغول بودند چون گربه‌های براق به نظر می رسیدند .

از روزگار قدیم کتان را در دلتای نیل می کاشتند . در اواسط قرن دهم میلادی ، عضالدوله دیلمی پادشاه آل بویه کشت و زرع این گیاه را در خوزستان و سینفیز فارس و جنوب ایران یعنی کازرون و قوژگسترش دادند و پس از چندی کاشتن آن در طبرستان ، وطوالش یعنی دربند ، و مناطق شمالی ایران نیز معمول گردید . کتان را در خاک مرطوب ، سیاه و مستعد می کاشتند . در بعضی مناطق آب باران برای رشد کتان کافی بود ، ولی در جاهای دیگر بکمک آب دستی کتان را سیراب می کردند ، به طوری که ابن العوام اشبیلی ، از قول ابن الفاضل که از زمینشناسان قرون وسطاست نقل می کند ، پیشرس کتان در حدود ۱۰ اکتبر قدیم (= تشرین اول) بعد از نزول باران صورت می گرفت . به عقیده بعضی دیگر موقع کشت پیشرس کتان ماه ژانویه قدیم (= کانون ثانی) بود ، و این امر بستگی به مقتضیات طبیعی منطقه داشت . پس از آنکه سه بار زمین را کاملا شخم و شیار کردند، تخم کتان را در روزی که هوا بدون باد بود،

در خاک مرطوب می‌کاشند . سپس زمین را تسطیح می‌کردند . بطوری‌که بذرها کاملاً در زیر خاک مخفی شوند و اگر بذر افشانی در زمینی خشک صورت می‌گرفت ، در موقع آبیاری دقت می‌کردند که دانه را آب از محل خود حرکت ندهد . بعضی از کشاورزان کتان دیررس نیز می‌کاشند . ولی اختلاف این کتان با کتان زود رس این بود که کتان زودرس بسیار نرم و مرغوب بود . به کتان کودی مخلوط از خاکستر پنبه و تپاله گاو می‌دادند و علفهای هرزه‌ی اطراف آن را به تدریج که درمی‌آمد از بیخ و بن می‌کنند . وقتی که کتان بلند و قوی و رنگش زرد می‌شد آن را می‌کنند و روی زمین می‌گسترند تا به تدریج خشک شود . سپس آن را پشت و رومی کردند و در طی چهار پنج روز آن را به صورت دسته‌های کوچک منظمی درمی‌آوردند و در آفتاب قرار می‌دادند . وقتی که کاملاً دسته‌های کتان خشک می‌شد به آن آنقدر چوب می‌زدند تا دانه‌های آن فرو ریزد . سپس دانه‌ها را غربال کرده در ظرفی گلی جمع‌آوری می‌کردند . برای خیساندن کتان به دسته‌های کوچک آن سنگی می‌بستند و آنها را به درون آب رهایی کردند تا سنگین شده و بالا نیایند ، پس از چند روز الیاف آن را امتحان می‌کردند و اگر به اندازه کافی خیس خورده بود ، آنها را از آب خارج می‌کردند و برای آنکه زودتر خشک شوند در مقابل نور آفتاب قرار می‌دادند . برای تشخیص اینکه آیا کتان کاملاً خیس خورده است یا خیر ، چند ساقه کتان را از وسط دسته‌ها بیرون می‌کشیدند و آنها را کاملاً تاب داده و آزمایش می‌کردند . اگر الیاف به راحتی از قسمت خشبی جدا می‌شد ، معلوم بود که کتان به اندازه کافی خیس خورده است . در غیر این صورت بار دیگر دسته‌های کتان را در آب فرو می‌بردند و یک یا چند روز دیگر این آزمایش را تکرار می‌کردند . در گرگان قدیم و مناطق سرد کتان را در حدود ۵۰ روز در آب نگاه می‌داشتند ، در حالی که در مناطق گرم ، نظیر مصر و خوزستان و کازرون خیس خوردن کتان در طول مدت یک ماه انجام پذیر بود . بعضی گمان می‌کردند که مناسبترین موقع برای خیساندن کتان هنگامی است که توت خاردار یا بته تمشک رسیده باشد و این برج میزان است پس از آنکه کتان کاملاً خشک شد . آن را در زیر درختان پهن می‌کنند ، بعد دسته‌های کتان را با چوب صافی که از درخت بلوط تهیه شده بود کاملاً می‌کوفتند تا الیاف از قسمت‌های چوبی جدا شود و به این ترتیب رشته‌های ممتازی به دست می‌آوردند .

بوته‌های نیل انواع و اقسام داشت ، بعضی شکوفه‌های کبود و برخی

شکوفه‌های سفید داشتند ، ولی آنها که شکوفه‌کبود داشتند بیشتر مرغوب و مورد نظر بودند و به همین مناسبت کشاورزان این نوع را بیشتر می‌کاشتند . در ماه آوریل قدیم (= شباط) کشت آن را در محل پناهی که از باد شمال محفوظ باشد ، انجام می‌دادند و به آن آب مختصری می‌دادند ، همین که نهال آن به اندازه‌ی يك انگشت قدمی کشید ، جا به جا کردن و نشای آن را شروع می‌کردند . در نزدیکی هر نهال چوب یا نثی قرار می‌دادند ، تا نهال دور آن پیچیده و رشد کند . برگ بوته‌ی نیل را برای رنگ‌رزی به کار می‌بردند و نیل را به صورت قالبهایی به قدر گزهای قدیم اصفهان صادر می‌کردند .

کشت رناس احتیاج به عده‌ی زیادی کارگر ماه‌روزبر دست داشت و لازم بود که لا اقل دو سال کار کنند تا محصول به دست آید . برای آنکه مزرعه مناسبی برای کشت رناس پدید آورند خاک را در ماه مارس قدیم (= آذار) آماده می‌کردند ، یعنی چندین بار آن را شخم زده شیار می‌کردند و سپس کود و رشوه کافی به زمین می‌دادند ، آن گاه دانه‌های رناس را مانند گندم در خاک می‌افشاندند ، و پس از مخلوط کردن دانه‌ها در زیر خاک زمین را آب می‌دادند . پس از آنکه گیاه اندکی رشد می‌کرد شروع به وجین کردن و بیرون آوردن علفهای هرزه می‌کردند و پس از آنکه چندین بار این عمل انجام پذیرفت ، مدتی از دادن آب خودداری می‌کردند تا آثار پژمردگی در نهال آشکار شود . آن گاه شروع به آب دادن می‌کردند و در تمام مدت تاستان هر هشت روز یک بار آب می‌دادند . در ماه اوت قدیم (= آب‌رومی) نهال رناس را باداس از بیخ قطع می‌کردند . روی باقیمانده ، قشری از خاک می‌ریختند تا بته رناس را از بیخ حفظ کند . پس از مدتی قسمتی که در زیر خاک پنهان شده بود ، تبدیل به ریشه‌ی قرمزی می‌شد . در این موقع ریشه‌های بزرگ را می‌کنند و بقیه را باقی می‌گذارند تا رشد کند . به این ترتیب بوته رناسی بدست می‌آوردند که چندین سال محصول می‌داد . معمولاً در هر پاییزی ریشه‌های بزرگ را قطع و ریشه‌های کوچک را باقی می‌گذاشتند ، تا نهال جدیدی پدید آید . برای آنکه زمین بی‌حاصل نماند ، بعضی از کشاورزان در این قبیل زمینها ، گندم هم می‌کاشتند و این کار لطمه‌ی به رشد بته رناس نمی‌زد .

وسمه بیشتر در مناطق سرد می‌روید ، بذران را در زمینی که شن و ماسه‌یی باشد می‌افشاندند ، و سپس با وسایل کشاورزی زمین را تسطیح می‌کنند . پس از چندی برگ و سمه که دارای ماده‌ی کبود رنگی است ، شروع به رسیدن می‌کند ، یعنی روی برگ‌سوراخهایی مشاهده می‌شود . در این موقع باید و سمه را چید .

پس از برداشت وچیدن برگهای وسمه، آنها را روی سنگ صیقلی پهنی ریخته می‌کوفتند و سپس آنها را در سبدهای مخصوصی می‌ریختند و چندین بار روی آن آب می‌پاشیدند، و مدت ۴ روز آن را به این حال باقی می‌گذارند. بعداً برگهای وسمه را با کارد به چند قسمت تقسیم کرده و بار دیگر روی آنها آب می‌پاشیدند، تا عمل تجزیه کاملاً صورت بگیرد. آن‌گاه آنها را کاملاً لگد مال می‌کردند، تا به هم به چسبند، و به صورت خمیری درآیند. در این موقع از آن گلوله‌های فشرده‌ی درست می‌کنند و در مقابل آفتاب قرار می‌دهند تا کاملاً خشک شود. این محصول در رنگرزی و آرایش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

حنا - محصول حنا که زنان شرق همواره از آن برای رنگ کردن موها و ناخنهای خود استفاده می‌کنند، در مناطق گرم و مرطوب روئیده می‌شود. در حبشه، در یمن و در مناطق شمالی مصر حنا کاملاً رشد می‌کند و به صورت درختی درمی‌آید که دو متر و هشتاد سانتیمتر ارتفاع دارد، و مدت ۱۵ سال عمر می‌کند. زمین اطراف حنا را بیل می‌زنند، کود می‌دهند و به موقع به آن آب می‌رسانند و هر سال برگهای آن را می‌کنند و مورد استفاده قرار می‌دهند. در مناطق جنوبی ایران، در سوریه و اندونزی که در حقیقت در شمال مناطق حناخیز قرار گرفته‌اند، نهال حنا چندان رشد نمی‌کند. هر سال در این مناطق حنا می‌کارند و فقط یک بار از برگ آن استفاده می‌کنند. طرز عمل کشاورزان به این ترتیب بود که در آوریل ماه قدیم یا در ماه مه قدیم (ایار و حزیران) زمین را کاملاً آماده کرت بندی کرده، پس از آنکه کرت‌های مربع شکل را کاملاً حاضر داشتند کود خشک شده انسانی را کوبیده در کرت‌های پاشیدند. سپس به کرت‌ها آب می‌دادند. پس از آن که آب فرونشست به افشاندن بذور روی زمین مشغول می‌شدند، و سپس روی زمین مزرعه، حصیری پهن کرده و با احتیاط روی آن راه می‌رفتند تا دانه‌ها در زمین مرطوب فرو برود. همینکه نهال شروع به رشد می‌کرد، و جین کردن شروع می‌شد. در آغاز امر همه روزه و پس از چندی هفتگی دوبار به آن آب می‌دادند، تا هنگام برداشت محصول برسد. پس از آنکه بوته حنا را از بیخ قطع کردند، آن را دسته دسته کرده و در زیر سایه درخت و یا در داخل منزل در فضای آزاد آویزان می‌کردند، تا به تدریج خشک شود. برای آنکه حنا، رنگ و دیگر خصوصیات طبیعی خود را از دست ندهد. دسته‌های قطع شده حنا را از پرتو آفتاب دور نگاه میداشتند. پس از آنکه کاملاً خشک شد، ساقه‌های حنا را به دور افکنده

و بر گهای خشك را در محلی جمع می کردند .

زعفران - در دوره قرون وسطی زعفران، در کار پخت و پز نقش مهمی داشت. در هر مطبخ ها و برنجی کوچکی برای نرم کردن زعفران وجود داشت، و عطرها نیز ترازی کوچکی برای کشیدن زعفران در دکه خود داشتند . از گل زعفران که بیخ آن به پیاز شباهت دارد ، در موارد مختلف استفاده می کردند ؛ در ماه مه یا ژوئن (ایار و جزیران) پیاز زعفران را با رعایت نظم در زمینی که کاملاً آماده شده بود ، می کاشتند و از گل آن هنگام پاییز بهره برداری می کردند. این شکوفه ها که رنگ کبود زیبا دارند ، در وسط خود الیاف قرمز و قهوه ای متمایل به زردی دارند که همان زعفران است. کندن زعفران با دقت صورت می گرفت، و برای خشك کردن، آن را در زیر سایه دور از جریان هوا قرار می دهند. قبل از استعمال، زعفران را می سائیدند، غالباً خود کشاورزان هنگام برداشت محصول به سائیدن آن مبادرت می کردند . سپس از گرد زعفران قرصهای معطر درست می کردند و در نزدیک آتش ملایمی می گذاشتند تا خشك شود . رنگ زرد طبیعی زعفران، در این موقع بسیار جالب و متمایل به قرمز می شد .

کوکنا که به تازی خشخاش گویند ، انواع و اقسام مختلف دارد . بعضی از آنها گل سفیدی دارند که وسط آن سیاه است و برخی دیگر گل قرمز دارند . افیون را از خشخاش نوع اخیر می گیرند - بذرخشخاش را در ماه نوامبر و فوریه (تشرین اول و شباط) در زمین که کاملاً نرم و آماده باشد می کارند و آب می دهند ، سپس با مراقبت کلیه علفهای زاید را از اطراف آن می چینند و هفته ی دوبار آنرا آب میدهند تا ماه مه قدیم (ایار) . پس از آنکه سر آنها اندکی خشك شد ، آنها را قطع و دسته دسته می کنند . سپس به طور منظم بند کرده ، در سایه می آویزند ، و پس از آنکه خشك شد آنها را در خمره های سنگی نو مرتب می چینند . از دانه های خشخاش نانی مغذی و مطبوع می پختند . تهیه افیون نخست در ناحیه آسیوط در شمال مصر آغاز گردید . ابتدا از آن فقط استفاده طبی می کردند ، همانطور که امروز ما از کلورو فرم استفاده می کنیم دستگاه وافور (انگلیسی وئپور Vapour یعنی بخار و دود افیون) در آغاز قرن شانزدهم در کلنی های اروپایی هند اختراع شد و پس از چندی به ایران نیز راه یافت ، یعنی پزشکان فرنگی شاه صفی را به آن عادت دادند سپس رواج یافت .

فصل هشتم

درختهای میوه یا میوه‌دارها

از دیرباز شرقیان به خوردن مقدار زیادی میوه‌های تازه و خشک عادت داشتند ، به همین مناسبت راه و رسم درختکاری برسکنه این منطقه در دوران قرون وسطا مکتوم و پوشیده نبود . کشاورزان به خوبی به هنر بذر افشانی ، درختکاری ، پیوند زدن ، تراش دادن و هرس کردن ، کود دادن و آبیاری میوه‌دارها و ایجاد قلمستانها از درختان میوه و دیگر گیاهان سودمند آشنا و مأنوس بودند .

تقریباً تمام اقسام درختان میوه‌دار را در آن دوره می‌شناختند و انواع درختان میوه‌دار در مناطق مختلف مخصوصاً در خراسان ماوراء النهر واران و عراق عجم و روم کاشته می‌شد . از این کشورها بذر و نهال بسیاری از درختان به ممالک شام و اندلس منتقل گردید . در دوره قرون وسطا ممالک عربستان ، مصر ، و افریقا از لحاظ درختکاری بسیار فقیر بودند ، گاه حکومتها و مالکان بزرگ از کشورهای دور دست ، درختهایی را به کشور خود منتقل می‌کردند و آن گیاهان به تدریج با مقتضیات اقلیم جدید سازگار می‌شدند . در قرن سیزدهم در باغهای کشاورزی ایران در تبریز (که مرکز ایلخانان بود) میوه‌های نادر و کمیایی که از کشورهای هندوستان و ماچین و مالزی ، ختای و ختن و کاشغر آورده بودند ، مشاهده می‌شد . کتاب **آثار و اخبار** که به زبان فارسی نوشته شده اثر قلم یکی از حشایشیان یعنی نباتشناسان این دوره است . مؤلف این کتاب که مدیر باغ کشاورزی ایلخانان نیز بود ، به تفصیل از

روشهای مختلفی که برای پیوند درختان میوه‌دار در آن دوره معمول بود سخن می‌گوید. همینکه درخت جدیدی در این باغ با محیط سازگاری می‌یافت، تخم یا قلمه‌ی آن را به باغ یا منطقه‌ی دیگری منتقل می‌کردند و با این تدبیر بسیاری از درختان میوه‌دار را به مناطق مختلف می‌بردند.

برای آنکه آب دادن به درختان خرما، پرتقال، توت، انجیر، زیتون و نیشکر که در مناطق گرمسیر شرق به حد وفور کاشته می‌شد به سهولت امکان‌پذیر باشد، آنها را طبق نقشه و اصول صحیحی رده رده و در یک امتداد و به‌طور منظم می‌کاشتند. برای تکثیر انواع درختان خرما معمولاً تخم آنها را می‌کاشتند. کلیه‌ی متخصصین و کشاورزان این دوره معتقد بودند که مخلوط کردن نمک درخاکی که در آن بذرافشانی شده و نیز آمیختن نمک با کودی که پای دانه‌های مختلف می‌دهند مفید و سودمند است. طرز عمل این بود که پس از ایجاد حفره و کاشتن دانه روی آن را از مخلوطی از خاک و کود پرمی کردند و سپس اندکی نمک روی آن می‌پاشیدند، به طوری که **ابن الفاضل** توضیح داده است، در دوزنبیل (یا زنبه) کود، دو کیلو یا چهار لیور نمک می‌ریختند. برای کشت خرما یک هسته خرما را شکافدار را طوری روی زمین قرار می‌دادند که قسمت شکافدار خرما داخل خاک قرار گیرد، سپس روی آن خاک می‌ریختند و بعد به هسته خرما هر روز آب می‌دادند تا جوانه بزند. گاه نهال خرما را جابه‌جا می‌کردند، ولی اکثر کشاورزان کاشتن تخم را ترجیح می‌دادند، درختان خرما بعضی فرو برخی ماده هستند. تلقیح آنها به‌طور مصنوعی صورت می‌گیرد به این ترتیب که گل بوته‌های نر را روی گل بوته‌های ماده تکان می‌دهند. بعضی معتقد بودند که اگر با درد نبیند درخت خرما را آب بدهند، محصول آن بسیار خوب خواهد شد. کارشناسان آن دوره توصیه می‌کردند که برای نگهداری درختان خرما باید اشخاص مسرور و شادمان را برگزید، زیرا در یک محیط پر نشاط و فعال، کار بهتر انجام خواهد گرفت.

کشت مو در سراسر جهان اسلامی معمول بود. از تفلیس گرفته تا جیزه برابر قاهره و از کاشغر تا ترکستان گرفته تا لشبونه یعنی لیسبن پرتقال، کشت مو معمول بود. فقط در بعضی مناطق عربستان و نواحی مرکزی و شمالی مصر، به علت گرمی و ناسازگاری اقلیم، کشت مو امکان‌پذیر نیست. ظاهراً مواز درختانی است که نخست در گرگان نشو و نما یافته است، و بهترین نمونه‌های انگور هم اکنون در این ناحیه دیده می‌شود. کشت مو در مناطق بسیار مرتفع نیز ممکن است.

چنانکه در نقاطی که دوهزار متر از سطح دریا ارتفاع دارد تاك كاشته می‌شد، از جمله در ولایت همدان که زمستان آن از دیرباز تاکنون سخت و طاقت فرساست و غالباً برف سه‌ماه روی زمین می‌ماند. کشاورزان بر آنکه درخت مو از خطر یخ‌زدن محفوظ بماند، حفره‌هایی قیف مانند ایجاد می‌کردند. با اینکه این تدبیر غالباً مانع یخ‌زدن نمی‌شود، معذک محصول موستانهای همدان و شراب سفید و قرمز این ناحیه آنقدر گرانها و معروف بود که رزبانان بامیل تمام به این مشکلات و خطراتی که از ناسازگاری محیط روی می‌دهد، تن‌درمی‌دهند. بوم نگاران یعنی جغرافیدانان قرون وسطای ایران نظیر حمدالله مستوفی و متخصصین کشاورزی نظیر نویسنده کتاب ارشادالزراعه با دقت تمام در پیرامون انواع واقسام انگورهایی که در مناطق مختلف ایران می‌روید، بحث می‌کند، و از جمله از انگورهای دانه‌گرد، و انگورهای دانه‌دراز، انگور قرمز، انگور سفید، انگور سیاه، انگور زودرس، انگور دیررس، انگور شیرین، انگور میخوش، انگور خرمایی که دانه‌هایش شبیه خرماست و غیر سخن می‌گویند.

رزبانان این دوره از کاشتن، غرس کردن، کود دادن، پیوند زدن و سولفات دادن انگور کاملاً آگاه بودند و تقریباً از همان روشی که امروز در مالک موخیز معمول است پیروی می‌کردند. موکاران این دوره به خوبی قادر بودند که مدت درازی انگور را تروتازه نگهداری کنند. برخی برای این کار خاکستر چوب انگور را در آب می‌جوشانیدند و خوشه‌های انگور را یکی یکی در آن وارد و سپس خشک می‌کردند. بعضی دیگر خوشه‌های انگور را روی پوست با قلامی خوابانیدند، و عده‌ای دیگر خوشه‌های سالم انگور را در ظرفهای گلی لعاب‌داری که پر از آب باران جوشیده بود فرو می‌کردند. برای تهیه کشمش که شرق از روزگار قدیم یکی از تهیه‌کنندگان و صادرکنندگان آن بود، طرق و وسایل مختلفی به کار می‌بردند و در تهیه انگورهای درشت پوستنازک و بی‌هسته مهارت داشتند.

زراعت و کشت نارنج و پرتقال در مناطق گرم اهمیت و ارزش فراوان داشت. از دوره اشکانیان یا ساسانیان لیمو و مرکبات از سرزمین چین به ایران آمد و بامقتضیات این محیط سازگار گردید. بران کاشتن مرکبات تخم آنها را در ماه ژانویه قدیم (کانون ثانی) در گلدانی نومی کاشتنند و همه روزه آن را آب می‌دادند. همینکه نهال اندکی قوت می‌گرفت، آن را در قلمستان نشامی کردند و مدت دو سال از آن مراقبت می‌کردند. سپس برای آخرین بار نشا را به باغ مرکبات منتقل می‌کردند و آنها را مرتب و با فاصله‌های معین از یکدیگر می‌کاشتند

معمولاً فاصله هر درخت را از درخت دیگر سه متر قرار می‌دادند، قلمه‌ها را نیز پس از گرفتن نشامی کردند. به مرکبات آب فراوان و کود مختصر می‌دادند، کشت و تربیت لیمو، ترنج، نارنج‌هندی، و دارابی نیز مانند نارنج و پرتقال بود، و معمولاً این نوع مرکبات را نیز بینابین درختان پرتقال می‌کاشتند. به عقیده ابن وحشیه در مواردی که درخت پرتقال را با خون حیوان یا انسانی آبیاری می‌کردند، محصول عالی و خوش طعمی به دست می‌آمد. طبیعی است که اجرای این فکر و دادن خون به درخت فقط در مورد یک یا چند درخت امکان‌پذیر است، کشاورزان در نتیجه پیوند موفق شده بودند که در بصره، خوزستان، و طبرستان انواع و اقسام مرکبات را به دست بیاورند، در بغداد و قاهره، لیموهای پوست نازکی بود، که آب آن را می‌گرفتند و بطری‌بطری می‌فروختند، ولی لیموهای قاهره از لیموهای بغداد بهتر و مرغوبتر بود. دارابیهای مصر معروف بود، و در ناحیه سنجار و در جنوب کردستان لیموهای درشت می‌روید. مرکبات در تمام مناطق گرم بین‌النهرین و ناحیه سنجار کاشته می‌شد. گاه و بیگاه با سردی که از نواحی کردستان می‌آمد این درخت سودمند را از بین می‌برد. هنوز در طبرستان مرکبات و ترنج به حد وفور می‌روید.

درخت توت نیز انواع مختلف داشت. اصل آن را در عهد ساسانیان از چین به ایران آوردند و میوه آن ممکن بود سیاه، زرد، سفید، بنفش یا خاکستری باشد و طعم برخی از آنها لبترش و یا شیرین بود. تقریباً در تمام این مناطق این درخت می‌روید، ولی اگر درخت توت را در مناطق پر آب بکارند، محصول فراوانی به بار خواهد آورد. درخت توت را با قلمه نیز زیاد می‌کنند. شاخهٔ **توت** را در فوریه یا مارس قدیم (شباط و آدار) در کنار جوی آب فرو می‌بردند و برگ آن را در سال دوم برای خوراک کرم ابریشم به کار می‌بردند.

کاشتن درخت انجیر مخصوصاً در زمینهای سست زیاد معمول بود. برای این کار تخم کوچک و ظریف انجیر را که در میوه آن نهفته است در زمین می‌کاشتند و سپس نهال جوان آن را در هر جا می‌خواستند نشامی کردند. برای کشت انجیر بهترین نوع آن یعنی انجیری را انتخاب می‌کردند که کاملاً رسیده و روی درخت خشک شده باشد. سپس آن را در شیر میش یا در شیر زن می‌خیسانیدند (البته شیر زن بنظر آنها بهتر بود) تا ترش و فاسد نشود. پس از انجام این مقدمات هر سه انجیر را در یک حفرهٔ سوراخی می‌گذاشتند و روی آن خاک می‌ریختند و به این ترتیب انجیری شاداب و قوی به دست می‌آوردند. همینکه قد نهال انجیر به نیم متر

می‌رسید آن‌را به محل مناسبی منتقل می‌کردند . برای آنکه بهترین محصول انجیر را به دست آورند ، میوه انجیر نر را می‌کنند و به ریمان می‌کشیدند و آن‌را به شاخه‌های درخت انجیر ماده می‌آویختند. روش دیگری که برای باروری درخت انجیر به کار می‌بردند این بود که پای این نبات رامی‌کنند و مدت سه روز به آن آب باقلای خیس کرده می‌دادند . در قدیم آشوریان نیز باغ انجیر داشتند و این درخت مانند درخت به‌ومو در ایران بسیار قدمت دارد .

کشت و زرع زیتون در شرق بسیار ناچیز بود، ولی در مناطق اطراف مدیترانه، نظیر اسپانیا، تونس سیسیل (صقلیه) و شام (سوریه) به حد وفور از آن بهره‌برداری می‌کردند . نهال زیتون را در پاییزی کاشتند و در بهار بعد دور آن را گود می‌کردند و با کلنگ راهی برای رسانیدن آب به نهال احداث می‌کردند تا در نخستین سال هر چه بیشتر نهال را آبیاری کنند . زیتون را در دومین سال کشت، کود می‌دادند. ابن وحشیه ضمن بحث در پیرامون کشت زیتون می‌گوید : زیتون را هنگامی باید کاشت که آفتاب در نیمهٔ دوم حوت باشد (مارس قدیم) و این کار یعنی کشت زیتون تاموقعی که به برج ثور برسیم و ماه رو به بزرگی و کمال باشد امکان پذیر است .

همین نویسنده می‌گوید که اگر درخت زیتونی به اندازهٔ کافی میوه نداد ، برای بارور کردن آن کافی است که شخصی با زنبیلی زیتون و یک کلنگ در روز هفتم یوم‌السبت به باغستان زیتون برود و در کنار درختی که محصول کافی نمی‌دهد، سوراخی حفر کند و مقداری زیتون در آن بریزد و بعد آب زیادی به درخت بدهد ، پس از چندی این قبیل درختها شاخ و برگشان فزونی می‌گیرد و محصولشان لا اقل دو برابر می‌شود .

می‌پنداشتند کسانی که در باغ زیتون مشغول کارند ، باید رنگ چهرهٔ آنها سیاه یا قهوه‌ای باشد، سنشان کمتر از ۳۰ سال نباشد و مردمی خوشخلق و منظم باشند و هرگز در حال آلودگی و ناپاکی به درخت زیتون نزدیک نشوند. چه در غیر این صورت میزان محصول نقصان می‌گیرد .

کشت نیشکر در سرزمینهای، سند، خوزستان، سیستان، مصر، و زمینهای پست مجاور بحر خزر معمول بود ، ولی محصول نواحی خزر بسیار اندک و قابل قیاس با نواحی دیگر نبود. برای کشت نیشکر در ماه مارس قدیم (آذار یا حمل) در زمینی مساعد و پر کود و آفتابگیر شروع به زدن قلمهٔ نیشکر می‌کردند - برای قلمه‌زدن ساقه‌هایی را انتخاب می‌کردند که جوانه‌ها و گره‌های آنها نزدیک

هم باشد، زیرا این نوع قلمه‌ها پاجوشهای زیادی می‌دهد. تا آخر آوریل قدیم (نیسان) ۸ روز یکبار آب می‌دادند و بعد زمین را با کچ پیل کاملاً زیر و زبر می‌کردند هر وقت سبزی نیشکر به تیره گی می‌گرایید به نیشکر آب می‌دادند. نهال نیشکر سه سال عمر دارد. در ماه ژانویه (کانون ثانی) که نیشکر رسیده است، ساقه آن را قطع می‌کردند و آن را به قطعات کوچکتری در می‌آوردند و تحت فشار قرار میدادند. پس از آنکه نیشکر بدست آمد، آن را در دیگهایی می‌ریختند و تا مرحله غلیان حرارت میدادند. پس از جوشیدن اندکی صبر می‌کردند و مجدداً به آن حرارت می‌دادند تا فقط یک چهارم آن باقی بماند سپس این شربت را در قالبهایی می‌ریختند تا منجمد شود سپس کله قندها را در آورده و می‌گذاشتند کاملاً خشک شود، آنچه در پایان کار از نیشکر باقی میماند، به اسبها میدادند که بسیار مطبوع طبع آن حیوان است. در مناطق جنوبی شرق کشت و زرع وسیعی جریان داشت و باغها و بوستانهای وسیعی با میوه‌های گوناگون در این منطقه دیده می‌شد. در این نواحی انواع مختلف انار که بعضی از آنها نرم پوست و برخی دیگر کرکدار مانند به، و بعضی شیرین و بعضی ترش بود دیده می‌شد، درخت خرنوب که از میوه آن نوعی نان می‌پختند و درخت سنجد چینی یعنی عناب، به، زردآلو، هلو، گوجه، آلو، گردو و امرود ناشپاتی یعنی گلایی نیز در این نواحی فراوان بود. درخت پسته مانند میوه‌های دیگر بسیار بود و مردم از انواع میوه‌ها به حد و فور مصرف می‌کردند. دانه‌های مورد را اگر پس از آنکه کاملاً رسیده شده بود می‌کنند می‌توانستند نان کاملی با آن بپزند. علاوه بر این از مورد، روغن استخراج می‌کردند که در آرایش مو به کار می‌رفت. درخت فندق و بادام زیاد می‌کاشتند و میوه این دو درخت مخصوصاً در شیرینسازی زیاد استعمال می‌شد. در مورد فندق، مردم عوام گمان می‌کردند که عقرب و مار از چوب آن درخت وحشت دارند، و از آن می‌گریزند به گمان آنها اگر کسی سه یا چهار فندق در جیب خود می‌گذاشت. از شرحیوانات سمی در امان بود، چه این حیوانات همینکه چنین کسی به آنها نزدیک می‌شد پابفرار می‌گذاشتند. درخت موز نیز در مناطق گرم و مرطوب کاشته می‌شد درختهای گیلاس و سیب و خرزهره در تعداد درختهای زینتی باغهای مناطق معتدل به شمار می‌رفتند.

کشاورزان این دوره به اقدامات جادویی مختلفی در راه حفظ درختان میوه‌دار و زیاد کردن ثمر آنها دست می‌زدند، از جمله وقتی، می‌خواستند

میوه درختی چون انار، گوارا و شیرین باشد، قسمت پایین قلمه را کاملاً در عسل آغشته می‌کردند و سپس آن را می‌کاشتند، و برای آنکه هلو به رنگ گلی یا قرمز درآید، یک بوته گل سرخ در زیر هلو می‌کاشتند، برای آنکه میوه به درخت بماند و قبل از رسیدن به زمین نیفتد، در پای یک درخت حلقه سربی می‌گذاشتند، یا از الیاف گندم، جو، سیاه دانه حلقه‌ای می‌بافتند و آن را به درخت می‌آویختند، و یا با بخوردادن اسطوخودوس از افتادن میوه از درخت جلوگیری می‌کردند، و بیشتر اوقات برای جلوگیری از سقوط میوه‌ها این آیه را می‌نوشتند و به درخت می‌آویختند. « ان الله يمكس السموات والارض ان تزولا ولان زالنا ان امسكهما من بعده » یعنی خدا نگهبان آسمانها و زمین است و اگر هنگام سقوط فرا رسید چه کسی غیر از خدا می‌تواند آنها را نگهدارد؟ گاه برای بارور کردن درختان کمبار یا بیبار به روش ارباب و تهدید متوسل می‌شدند، به این ترتیب که دو نفر که یکی از آنها تبری در دست داشت، در زیر سایه درخت شروع به صحبت می‌کردند، یکی از آنها خطاب به درخت می‌گفت: چون از تو فایده‌ای عاید من نمی‌شود، من بسیار میل دارم که تو را قطع کنم. « پس از ادای این جمله با تبر خود ضربه ملایمی بر درخت می‌نواخت. در این موقع نفر دوم زبان به شفاعت می‌گشود و می‌گفت این درخت را بحال خود بگذار زیرا از این پس تو را بهره‌مند خواهد کرد. من از این درخت ضمانت می‌کنم و تو سال آینده ناظر میوه‌های فراوان این درخت خواهی بود. آنگاه از درخت دور می‌شدند. سال بعد درخت بارور می‌شد و میوه می‌داد.

همچنین برای بارور کردن درختان توصیه می‌کردند که در دو نقطه مختلف درخت دو سوراخ ایجاد بکنند، و دو قطعه کوچک پول طلا در آن بگذارند. هنگام کاشتن درختان قبل از هر چیز به حب و بغض درختان نسبت به هم می‌اندیشیدند، مثلاً هرگز درخت خرما را نزدیک چفته شاخه‌های مو نمی‌کاشتند. برعکس معتقد بودند که رابطه درخت زیتون با مو بسیار خوب است، و درخت گردو با اکثر درختان مخصوصاً توت دشمنی دیرینه دارد و هرگز نهال کلم را نزدیک درخت مو نمی‌کاشتند.

علاقتمندان به امور کشاورزی همیشه باغ و بوستان خود را به درختان تازه و جدید می‌آراستند و تدبیرهای مختلف بکار می‌بردند تا میوه‌های رنگارنگی در یک درخت گرد آورند. علاوه بر این، آنها می‌توانستند سیب‌هایی بی‌آوردند که روی آنها تصویر یا خطی حک شده بود. برای این منظور درختی را که سیب قرمز

می‌داد انتخاب می‌کردند ، وقتی که سیب به اندازه کافی بزرگ می‌شد ، ولی رنگ آن هنوز سبز بود، روی سطح سیب مطلبی می‌نوشتند و یا نقشی می‌انداختند، و آن را با مرکب یا مواد رنگی می‌آراستند . سپس روی این سیب را کاملاً می‌پوشانیدند تا باران خطها و نقشها را زایل نکند . پس از چندی که سیب رنگ سرخ طبیعی خود را بدست می‌آورد ، نقشها همچنان به رنگ سفید ، زرد یا سبز باقی میماند .

فصل نهم

پرورش زنبور عسل و تربیت کرم ابریشم .

دردوره قرون وسطا، قند با اشکال و صور مختلف آن خواه به طور متبلور، خواه کله قندی و خواه به صورت شربت کمابیش غلیظ، يك كالای تجملی و گرانها به شمار می رفت. حتی در کشوری چون ایران که شکر خام را ازنند وارد و تصفیه می کردند قند جنبه تشریفاتی و تجملی داشت . کشاورزان (دوشاب) یعنی شیره سفید و قرمز می ساختند، و از شیر و عسل به جای قند و شکر استفاده می کردند . این کالاها در دهات تهیه و تدارک می شد و بقیمتی عادلانه در دسترس عموم قرار می گرفت. در سرزمینهای عراق عجم و خراسان که بزرگترین تولیدکننده عسل بودند، غالباً امور مالیاتی خود را با در نظر گرفتن چندین هزار لیتر عسل تولیدی تنظیم می کردند . این روش درری یعنی در منطقه ای که تهران کنونی را نیز در برمی گرفت نیز عملی و اجرامی شد . میوه های خشك کرده کافی نبود، بلکه سوداگران خوارزم و آمل و شروان هزاران خروار عسل و موم از روسیه و لهستان وارد می کردند .

به طوری که از کتاب **ارشاد الزراعة** که کتابی فارسی و مربوط به مسایل کشاورزی است برمی آید . کشاورزان آن دوران کندوی زنبور عسل را گاهی از گاه و زمانی از چوب می ساختند، ولی غالب اوقات از کدوی قلیانی یا از کدوهای بهاری و پاییزی بزرگ که کاملاً خشك بود، برای کندوی زنبور عسل استفاده می کردند . این کندوهای متحرك را می توانستند به راحتی تغییر محل دهند . در زمستان در مشرق و در هنگام تابستان در محلی خنك قرار دهند. بین دو کندوی

عمل معمولاً يك متر فاصله می گذاشتند . در تابستان کندورا در سایه می گذاشتند تا حشرات موزی و مورچه کندورا محاصره نکنند. علاوه بر این همواره کندورا نزدیک آب قرار می دادند و در مواردی که منبع آبی نزدیک کندو نبود ، در مقابل کندو سنگهای همواری قرار می دادند و در وسط آن جویهایی به عمق دو انگشت می ساختند و آب صاف و گوارایی در آن می ریختند . در زمستان کندوی زنبور عمل را با گاه یا نم می پوشانیدند و مراقب بودند که مواد غذایی وارد نیاز زنبور کم نشود، همینکه غذای این پرنده روبه کاهش می گذاشت و بیم قحطی می رفت، زنبورهای ماده که کشاورزان آنها را خواجه سرای می خواندند زنبوران نر را می کشتند و از بین می بردند . در این موارد ساقه های نیشک را می گرفتند و آن را قسمت قسمت می کردند و در وسط آن شربت می ریختند و در آفتاب در نزدیکی کندوی زنبوران قرار می دادند و مرتب شربت آن را تجدید می کردند. علاوه بر این به زنبوران کشمش نیز می دادند. برای آنکه زنبوران از جهت لانه راحت و آسوده باشند، هر سه سال يك بار خانه این حیوان پر سود را عوض می کردند. این تغییر محل که معمولاً در آخر ژوئن صورت می گرفت، همیشه کار سهل و ساده ای نبود. برای اجرای این نقشه به کندوی قدیمی زنبوران دود مختصری می دادند و کاملاً مراقب بودند که در نتیجه این اقدام شاه زنبوران که از جهت زیبایی و قامت موزون، و نداشتن نیش مورد تحسین عمومی است، ناراحت نشود. همینکه خواجه سرایان به پاسداری کندوی جدید مشغول می شدند . کشاورزان از حرکت ملکه به کندوی جدید واقف می شدند. در این موقع، کشاورزان گرده موم سفید رنگ پراز عمل را از کندوی قبلی به کندوی جدید منتقل می کردند. از آخر برج حمل تا آخر برج ثور نخستین تخمگذاری صورت می گرفت ، و در این مرحله تقریباً ۱۲ هزار تخم در کندو دیده می شد .

اگر فصل مناسب و گل فراوان بود ، دومین تخمگذاری نیز شروع می شد ، و این بار معمولاً ملکه دوهزار تخم می گذاشت . هر گاه تخمگذاری بیش از اینها بود باید بیدرنگ کندوی جدیدی فراهم آورند ، کشاورزان همینکه سروصدای دسته های زنبوران را می شنیدند و اجتماع خواجه سرایان را در مقابل کندو مشاهده می کردند، به حرکت آنها پی می بردند . در این موقع همه روزه تا ظهر به مراقبت کندو می پرداختند ، همینکه دسته زنبوران شروع به پرواز کرد ، مشتی خاک به سوی آنها پرتاب می کردند ، تا دچار نابینایی شوند و روی درختها و دیوارهای مجاور بنشینند . در این هنگام بدون فوت

فرصت در نزدیکی آنها يك كدوی قلیانی بزرگ به طوری قرار می دادند که زنبورها وارد آن شوند. آن وقت در کندو را بسته و زنبورها را بحال خود می گذاشتند. روز بعد مدخل کندورا بازمی کردند ، و به این ترتیب زنبورها در محل جدید مستقر می شدند ، به طوری که ابن العوام اشبیلی کارشناس کشاورزی متذکر شده است ، یکی از وسایل جلب زنبوران به کندوی جدید این بود که به بدنه کندو مقداری شیر و عصاره گل بمالند . همچنین برای جلب زنبوران توصیه شده بود که در نزدیکی کندوی آنها ، مورد ، آویشن ، خیار سبز ، خشخاش ، سیاه دانه ، سپرغما و ریاحین (غیر از افسنطین) کاشته شود . همچنین معتقد بودند که بودن درخت انجیر نر و خرناق سیاه ، در نزدیکی کندو سبب می شود که طعم عسل گوارا و کیفیت مطلوب عسل از این نرود . کاشتن گل سرخ و پونه ی کوهی سفید و گل انار و بادام در نزدیکی کندو تأکید شده است . همچنین به کشاورزان تذکر می دادند که از کاشتن نهال خرزهره در نزدیکی کندو خودداری کنند .

تریت کرم ابریشم ، یادگار دوره ساسانیان و همسایگان و نزدیکان آنها یعنی سمرقندیها و ختائیهاست ، که آنها نیز هنر تربیت کرم ابریشم را از چینی ها آموخته اند . از جمله بلاد عجم سمرقند و سپس بخارا قدیمتر شهرهایی بودند که به تربیت کرم ابریشم دست زدند . در تمام دوره قرون وسطا ایرانیان در میان ملل مختلف اسلامی نخستین ملتی بودند که بخوبی به سنتها و روشهای علمی تربیت کرم ابریشم واقف بودند . در ایران در این رشته پیشرفتهائی حاصل شد . یکنفر ایرانی که متخصص کشاورزی در قرن سیزدهم بود و حاصل تجربیات و مطالعات خود را در کتاب آثار و اخبار گرد آورده است ، مخصوصاً از پیشرفت هنر تربیت کرم ابریشم در سرزمین یزد سخن می گوید. کشاورزان یزد پس از بررسیهای لازم بهترین نوع درخت توت را که از حیث زیادی برگ بردیگر انواع این درخت مزیت داشت برمی گزیدند. در نتیجه این دقتها و دلسوزیها بهترین نوع کرم ابریشم جهان را بدست می آوردند. انتخاب محل و ایجاد توتستان و تربیت این درخت با اصول صحیح مستلزم علم و اطلاع خاصی بود . کندن برگ درختان توت به طرز صورت می گرفت که درختان آسیب نبینند و از طراوت نیفتند . کشاورزان یزد در سایه کارمداوم و بکار بردن هوش و استعداد ذاتی موفق گردیدند که عالیترین تخم کرم ابریشم را بدست آورند و از يك گرم تخم آنقدر کرم بدست می آوردند که سابقاً از

پنج گرم تخم بدست می آمد . علاوه بر این آنها موفق شده بودند که باتدابیری ده برابر معمول از درختان توت برگ به دست بیاورند . یزدیان انبارهای خود را برای آنکه از خطر موش و مورچه در امان باشد با آهک محکم می ساختند و درهای انبار را طوری تعبیه می کردند که با وزش باد در میزان حرارت انبار تغییر مهمی حاصل نشود . طاق انبار را کلفت و ضخیم می ساختند و در آن سواخهایی برای تغییر هوا می گذاشتند همینکه زمستان فرامی رسید تمام منافذ و سوراخها را می گرفتند و جدار داخلی انبار را با نم می پوشانیدند . برای نگهداری تخم کرم ابریشم، زیاد دقت و مراقبت می کردند . در کشورهای گرمسیر تخم را در کوزه های گلی نگهداری می کردند، ولی در مناطق سردسیر تخم را در کیسه های کوچکی که از پوست و پارچه های پشمی احاطه شده بود حفظ می کردند. هر وی در کتاب ارشاد الزراعة که در آخر قرن پانزدهم به زبان فارسی نوشته شده است، می نویسد که کشاورزان برای حفظ و صیانت تخمها و موادی که انبار کرده اند، از چشمزخم دشمنان در نزدیکی انبار، فیروزه یا مروارید می نهادند . همینکه بهار فرامی رسید تخمها را به کیسه های کوچک منتقل می کردند و زیر بغل قرار می دادند تا زودتر تخمها باز و شکفته شود . آنها به طریقی عمل می کردند که کرمهای ابریشم درست در موقع ظاهر شدن برگ توت متولد شوند . با زدن تخم چهار پنج روز طول می کشید ، و همینکه کرمها از تخم خارج می شدند آنها را در غربالهایی که پر از برگ توت تازه بود رها می کردند و روزی سه بار دادن برگ توت به کرمها تکرار می شد . در سالهای بحرانی کشاورزان ناچار می شدند که برگ بعضی از درختان وحشی را بجای برگ توت به کرمها بخوراندند . هرگز کشاورزان برگ درختانی را که به آنها تعلق نداشت به کرمها نمی دادند زیرا جملگی این عمل را ناپسند و گناهی نابخشودنی می شمردند . پس از چندی در الك مقداری شاخه کوچک می ریختند تا کرمها بتوانند روی آنها بخزند و پيله رو به تکامل برود . همینکه موقع باز کردن پيله فرامی رسید عده بی را برای اینکار ظریف و جالب دعوت می کردند . در قرن سیزدهم در منطقه گیلان واقع در ساحل دریای خزر بیش از دیگر نقاط ایران تولید کرم ابریشم معمول بود . ابریشم این ناحیه نیز بسیار معروف و مرغوب بود و در تمام ممالک اسلامی خریدار داشت . ارمینان کلکته (سیلیسی) این کالا را خریداری و به بازار گانان جنوه (ژن یا جنوا) می فروختند . تجارت ابریشم در دولت قدیمی لاهیجان و فومن با ایتالیا (وندک) و نیز و جنوه از طریق رود، اینتل (ولگا) و رود دان و دریای ترابوزان (طربزنده) و استنبو (قسطنطیه) قرنها ادامه داشت .

فصل دهم

حرکت گله‌ها و آمد شد کوه‌نشینان میان گرمسیر و سردسیر

برخلاف مناطق پر آب نظیر اروپای غربی و چین و هندوستان، در مناطق خشک و بیابانی شرق باکم آبی علاج ناپذیر آن، چادرنشینی سابقه طولانی دارد. زندگی چادرنشینی و شهریکری در این کشورها از آغاز تمدن تا این وقت مکمل یکدیگر بوده است.

قبیله‌های چادرنشین باخسونت غرور آمیزی گاه بکار چوپانی و زمانی به امور جنگی مشغولند. در دوران صلح به فعالیت چوپانی می‌پردازند و هنگام جنگ لباس رزم می‌پوشند. صحرای عربستان و افریقا را تازیان بدوی و چادرنشین طوارق یعنی بربران بیابانی اشغال کرده‌اند. آنها نیز با هوش فراوانی که دارند گاه به فعالیت‌های چوپانی و زمانی به جنگ و خونریزی می‌پردازند. این قبایل در عربستان جنوبی به تربیت انواع و اقسام گوسفند خرد و لنگدراز و شتر جمازه از نوع مهار می‌مشغولند. قبایل چادرنشین که بین کشورهای مسلمان اطراف مدیترانه سکونت دارند در صورت لزوم می‌توانند افرادی رزمنده و جنگجو و آشنا بتمدن به بلاد حدود مدیترانه سرانبر کنند.

در ایران و آسیای مرکزی صحرا وجود ندارد. ولی استپها و اراضی خشک و بی‌آب و علفی موجود است که بعضی از آنها بیابانی شزار است، مانند بعضی از مناطق آمودریا. برخی از نواحی این منطقه کویر یا باطلاق نمک است، مانند مناطقی که خراسان را از عراق عجم جدا می‌سازد. یک دوره منظم بیلاق و قشلاق سالانه چوپانها و گله‌ها را از دیر باز تا کنون مجبور کرده است که از اواخر

بهار از اراضی پست فلات ایران که ارتفاع متوسط آن از سطح دریا از هزار تا ۱۵۰۰ متر تجاوز نمی کند، بسوی اراضی و چراگاههای مرتفعی که بلندی آن به سه تا ۳۵۰۰ متر می رسد رهسپار گردند . در تمام دوره تابستان ، آنها در این مناطق مرتفع و بیلاقی چادرزده رحل اقامت می افکنند و همینکه پاییز به میانه رسید و نزول برفها آغاز شد با آرامی و به دریاچه به فلات و اراضی پست بازمی گردند. به این ایرانیان چادر نشین که به قبایل و کلانها تقسیم شده اند ، چوپان یا گرو می گفتند : گو اینکه امروز این نام بخصوص به قبایل چراگاههای ماسبدان و ماهیدشت و کردستان اطلاق می شود و حال آنکه در دوره قرون وسطا کلمه کرد به تمام چادر نشینهای ایران اطلاق می شد . قبل از ظهور اسلام این قبایل در سیستان و فارس بسیار زیاد بودند. ساکنان این قبایل را در نواحی سرحدی روم شرقی متمرکز کرده بودند، و در دوره اسلامی کردها از چراگاههای جبال ماسبدان (زاگروس) سرازیر شدند، و چراگاههای جبال طور شرقی و طور غربی و حتی جبال جنوبی آسیای صغیر را استعمار کردند و دهها کشور کوهستانی کوچک تشکیل دادند که میان کرمان و زمیر و قم نیه روم افتاده بود .

در خراسان قدیم یعنی در افغانستان فعلی و تاجیکستان کنونی غرچهها یعنی کوه نشینان دیگری بودند که علائق و بستگیهایی با عجمان عراق داشتند. در زبان عتیق دری غز یعنی کوه و غر ژری یا غرچه یعنی کوه زی و کوه نشین و غر ژستان یا غر جستان بمعنی کوهستان شمالی هر رات است در حالی که غور که لفظ دیگری است از دری بمعنی غر و کوه در کلمه غورستان بمعنی کوهستان جنوبی هر رات باشد . مردم غر جستان در آخر عهد سامانی و مردم غورستان در آخر عهد غزنوی مسلمان شدند و اوغانان (افغانان) در اواخر عهد مغول و بلوچان تازه در دوره تیموریان به اسلام در آمدند و کافران نوردستان در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه به مسلمانان وارد گشتند .

در بیابانهای نیم خشک ماوراءالنهر و یارکند و کاشغر یعنی در سرزمین اصلی سجستانها ، ترکمنان یعنی بدویان شمنی مذهب می زیستند که در تربیت اسب استاد بودند. این گروه از قرن یازدهم به شمال هندم وستان و مناطق ساحلی مدیترانه روی آوردند. در زمینهای خوار یعنی دره های پست ، آمودریا خوارزم - خوارزمین و مخصوصاً دریایالتهای ساحلی دریای خزر بیابانهای شمالی عجم که با سلمها و آلانها (یعنی عجمان فرنگ) نزدیکی و قرابت داشتند. زندگی می کردند . یکی از همین قبایل که

گله‌های گاو در اختیار خود داشتند دیلمیان نامیده می‌شدند که بعدها نجبا و اشراف عراقین عجم و عرب از بین آنان برخاستند و در قرن دهم عراق و سوریه را از دست تازیگویان خارج ساختند و امارت‌های متعدد بنیان نهادند که مهمترین آنها پادشاهی آل بویه بود .

در این مناطق طوایف چوپان پیشه از مرتعی بمرتع دیگر میرفتند و گله‌هایی از حیوانات مختلف همراه خود می‌بردند. نوع این گله‌ها بر حسب مقتضیات محلی فرق می‌کرد . در بیابان‌های نیمه خشک مشرق نوعی شتر دو کوهانه تربیت می‌کردند که پشم فراوان داشت و آن را بختی یا بخندی (بلخی) می‌گفتند، و نوع وحشی این حیوان اکنون فقط در ناحیه لآخهای (به ترکی اوینوری دوه لوق‌ها) مغولستان وجود دارد . این نوع شتر که مخصوص مناطق سخت و ناسازگار است در مناطق سخت خرماخیز قادر بر زندگی نیست . در ایران نیز فقط مدت ۹ ماه زمستان بخوبی زندگی میکرد و از آغاز برج سرطان موهای این حیوان میریخت و ضعیف و ناتوان می‌شد، بطوریکه ناچار بودند از این چارپا مراقبت نمایند و از او کاری نکشند. ولی شتر جمازه که بعبی مهر گویند محیط‌های گرم و ناسازگار را تحمل می‌کردند و در بحبوحه تابستان در مناطق جنوبی ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت .

ایرانیان از این دو نوع شتر جنسی مولد بوجود آورده بودند که آن را بیسراک می‌گفتند و محمل کشتی می‌کرد و مقاومت بسیار داشت و در سفر سوداگران از چین به سمرقند از این بیسراک استفاده می‌شد، و هر سالی چندین هزار شتر وارد اجناس و امتعه از چین به ایران می‌آوردند .

در آسیای مرکزی و شمال ایران گروه‌هایی از اسب نوع نسایی (مأخوذ از نسای اوستا نزدیک عشق آباد فعلی) زندگی می‌کردند. این نوع اسب که اکنون آن را ترکمانی گویند، گردن و بدنی ظریف و یالی بلند و پوستی خالدار چون یوزپلنگ داشت و امتعه‌ی را که از ایران به چین می‌بردند بر پشت این نوع اسبان حمل می‌کردند و چند نوع اسب دیگر نیز داشتند .

استپهای ایران برای تربیت و پرورش بز ماده و گوسفند کاملاً آماده بود و گله‌های بزرگی مرکب از هزاران رأس از این حیوانات در این مناطق دیده می‌شدند. این نوع گوسفندها که لنگی دراز و دنبه داشتند قادر بودند که همه روزه چندین کیلو متر راه بروند و در ضمن حرکت علفچرانی کنند. این گوسفندها دارای دم بزرگ و پهن بودند که از نظر خصوصیات طبیعی شبیه

کوهانهای شتر ، مرکز ذخیره چربی بود . گوسفندهای سیاه با پشم مجعد که مخصوصاً در منطقه پامیر و طخارستان زیاد بودند ، در روزگاران قدیم و در حال حاضر پوستی تولید می کنند که به پوست بخارا معروف است. طوارق یعنی بربران بیابان افریقا نقاب داشتند و در غارهایی که خود حفر کرده بودند زندگی می کردند ، در حالی که بومیان نجد دستمالی ابریشمی به نام (کفیه) بر سر خود می بستند (عقال) و در زیر چادر زیست می کردند . تمام آنها عبایی بر دوش خود داشتند که از موی شتر یا بز ساخته می شد و از گوشت و شیر شتر تغذیه می کردند . کردها و دیلمیها لباسی بلند به تن می کردند و مندیلی بزرگ بر سر می گذاشتند . کوه نشینان خراسان (غرژگان) نیز چنین لباسی داشتند . اهالی تاشکند فینه بی به سر می گذاشتند. تمام آنها در زیر چادرهای سیاهی که از پشم بز تهیه شده بود زندگی می کردند و غذای آنها گوشت و لبنیات گوسفند بود. ترکمنها پوستین به تن می کردند ، چارقی بپا داشتند و کلاهی مخروطی (قلیاق) از پوست گوسفند بسر می گذاشتند . آنها در خرگاه یا یورت که از ترکه و چوب بید ساخته شده بود و روی آن را با پوست سیاه گوسفند یا پارچه پشمی پوشانیده بودند ، زندگی می کردند . در بالای این قفس گرد سوراخی تعبیه شده بود، تا هم از نور روشنایی بهره مند شوند و هم دود و بخارها از آن خارج شود . در موقع سیر و سفر خرگاهها را با گردونه های بلند چرخ، از محلی به محل دیگر منتقل می کردند . این قبایل چادر نشین از گوشت اسب و قمیز یا کوموس که شیر تخمیر شده ی مادیان باشد تغذیه می کردند .

باب نهم

زندگی صنعتگران و پیشه‌وران

فصل اول

معادن و صنعت استخراج و تصفیه و استعمال فلزات

استفاده از معادن زغال‌سنگ بسیار اندک و ناچیز و تقریباً غیر معمول بود و غیر از معادن زرافشان علیا یعنی رودی که سمرقند را مشروب می‌کند، از دو قشر معدن ضعیف که در یزد منطقه مرکزی ایران و در لرستان قرار داشت بهره‌برداری می‌کردند، در عوض معادن طلا، نقره، مس، سرب و غیره در همه جا کمابیش وجود داشت و به‌طور فعال و مؤثری از آنها بهره‌برداری می‌شد. در منطقه گنزک نزدیک مراغه که بین کردستان ایران و آذربایجان و معادن زاگرس قرار داشت زرسرخ خالص را به‌طریق ملقمه شستشو می‌دادند و طلای زرد بصورت شمش طبیعی ولی غیر خالص مخلوط با سولفات دو کوئینور و نقره زیاد و جیوه کاملاً خالص و زرنیخ که برای تزئینات داخلی و تذهیبکاری مورد استفاده بود، استخراج و بهره‌برداری می‌کردند. به‌طوری‌که از منابع تاریخی آن دوران برمی‌آید گنزک شهر مغان و کیمیاگران بود و به‌نام اکباتان

منها نیز خوانده می‌شد. در قرن دهم آثار معبد بزرگی که از قرن پنجم به یادگار مانده بود مشاهده می‌شد. این معبد گنبدی بسیار مرتفع داشت و روی آن هلالی نقره‌یی ساخته بودند. در این آتشکده آذرجسلف مشتعل بود (ظاهراً از نفت) زیرا که دود و خاکستری از آن متصاعد نمی‌شد. از وسط این شهر مقدس چشمه مهم و حیرت انگیزی عبور می‌کرد. آب ده و منبع این چشمه به ۷ شعبه تقسیم می‌شد و قبل از خروج از شهر هر یک از این شعب آب آسیابی را به حرکت درمی‌آورد. در پنج‌هیر افغانستان تمام اهالی از استخراج معادن نقره گذران می‌کردند. در جبال هندوکوش یا هند و کوه در تمام جهات در کوه نقب زده بودند و تا آنجا که هوا می‌رسید و مشعل روشن می‌شد در اغماق زمین پائین می‌رفتند. در زبان بلخ کوه را که عراقیان کوف تلفظ می‌کردند کوش میخواندند و کوفان (کیان) را کوشان می‌گفتند. چنانکه ذکر شد در ایالت‌های زر افشان، ارمنستان، پنجیر، کاشان و اصفهان نیز معادن مس و نقره وجود داشت و مورد استخراج و بهره برداری قرار می‌گرفت. در ورساد که در منطقه کابل قرار داشت در قرن دوازدهم از یک رگ سرب بهره برداری می‌کردند، که محصول سالانه آن به صد تن سرب می‌رسیده است. در نیشابور نیز معدن فیروزه بود و از نقاط مختلف آن کما بیش گوگرد، جیوه، سولفات دوکوبیور و نمک استخراج می‌کردند. از زر افشان علیا و سمرقند آمونیاک استخراج می‌کردند و این ماده در قرن ۱۳ برای ساختن باروت، توپ به کار می‌رفت. بوداکس یا بوره زرگری و آنتیموان (سرمه) را (علاوه بر اصفهان) از ارمنستان به دست می‌آوردند.

خلفای فاطمی مصر قسمتی از ثروت کلان خود را از معادن طلایی که بین نوبه و دریای احمر قرار داشت به دست آورده بودند. این منطقه در قرن دهم در حقیقت به منزله Klondyke* در عصر ما بود.

بر خلاف هندوستان و چین در ممالک شرق نزدیک به علت کمی چوب و زغال سنگ پیشرفت شایانی در صنایع فلزکاری حاصل نگردید. معذک در قرن دوازدهم در زرافشان علیا و در لرستان و در کوه پاریس (جبل الباریز) کرمان از کوره‌های مرتفع برای استفاده از معادن و ذوب کردن فلزات با چوب استفاده می‌کردند، و همین مسئله سبب ازین رفتن جنگلهای زرافشان غور (واقع در حدود کابل) و ارمنستان گردید. ارمنستان که از جهاتی

* منطقه‌ای در شمال کانادا در ۱۸۹۶ معادن طلای آن استخراج شد. م

مانند سوییس آسیای مرکزی بود، آنقدر جنگل داشت که هیزم بین‌النهرین را تأمین میکرد. برای ساختن فولاد از چین و هند (استه) وارد می‌کردند که به عربی آن را (دوس) یا (ودس) می‌گفتند و لندنیان آن را Woods گویند و آن گلوله‌های چدن خامست از هر کدام يك شمشیر فولاد می‌ساختند. بسیاری از شهرهای دفاعی و مستحکم نظیر بلاد سیستان و خراسان به شبکه‌های آهنی و درهای عظیم فلزی مجهز بودند. ارك و برج و باروی زرنگ سیستان که به همت یعقوب لیث (۸۶۷-۸۷۸) ساخته شده بود، پنج دروازه بزرگ آهنی داشت. شهر بخارا در دوران نصر اول (۸۷۴-۸۹۲) دارای هفت دروازه بزرگ آهنی بود. زیباترین اثر فلزی آن دوران دروازه مهدیه قیروان بود که در سال ۹۱۶ میلادی به فرمان عبیدالله المهدی فاطمی ساخته شد و در ۳۲ کیلومتری تونس قرار دارد. هم‌اکنون می‌توان خرابه‌های آن را که در میان انبوهی از شن قرار گرفته است، ملاحظه نمود. نقش بندر مهدیه نسبت به اروپای قدیم نظیر نقش لندن نسبت به آسیای قبل از جنگ یعنی مرکز استعمارگران بود. هر يك از لنگه‌های این در ۸ متر ارتفاع و پنج تن وزن داشت. هر کدام از کلمیخهای این در، ده کیلو وزن داشت. روی این درهای عظیم با نقشه‌ها و اشکالی که در آن دوره معمول بود، تزیین شده بود.

در دوره سامانیان (۸۷۴-۹۹۹) سمرقند همه ساله ۱۳۰۰ صفحه بزرگ آهنی تولید می‌کرد و به عنوان مالیات جنسی تحویل دولت می‌داد. همچنین شرحی از خصوصیات زنجیر عظیمی که هر حلقه آن در حدود يك متر طول داشت و کلفتی آن به اندازه بازوی انسان بود در دست است. این زنجیرها معمولاً برای نگهداری و تثبیت پل کشتی یا برای ایجاد سد و مانعی در مدخل رودها یا بندرهایی نظیر بندر دربند، صور یا صیدون و غیره به کار می‌رفت. سلطان محمود و بعد سلطان مسعود با چنین زنجیرهایی روی آمودریا از کشتیها پل بستند، و صدها فیل و هزاران لشکر از روی آن عبور دادند. مرکز عمده ساختن فولاد، سمرقند و بعضی بلاد خراسان و آذربایجان بود، معذک شمشیر چالك فارس و یمن بسیار ممتاز بود و نیزه خطی (در جزایر بحرین) که در حقیقت ساخت هندوستان بود و دربند (خط) تکمیل و آماده می‌شد، در عربستان شهرت داشت.

مس که بیشتر از فلزات دیگر مورد استفاده عموم بود، چندان نایاب نبود. اثاث مطبخ و اشیاء هنری گوناگونی از مس می‌ساختند و روی آنها کنده.

کاری و ترصیع می کردند. حوض کوچک برای سقاخانه‌ها، شمعدانها، چراغدانها، سبوها، جامها، ظرفها، عود سوز و مجمر که روی آن هنر نمایهای گوناگون شده بود، از زیر دست صنعتگران خارج می شد. در این دوره بعضی اثاث منزل نظیر صندوق و نیمکت و گنجه کبودار و چیزهای دیگر را نیز از مس می ساختند. علاوه بر این باید دانست که اثاث و ظرفهای مسی یکی از مواد بسیار مهم جهیزیه دوشیزگان آن دوران به شمار می رفت.

درموصل از مس ترازوهای بسیار دقیق و اصطرلابهای مسطح یا کروی می ساختند که نقشه جهان کنونی را به یاد می آورد، ولی در این اصطرلابها به جای نقشه دنیا صورت فلکی نموده شده بود. درموصل پایتخت اتابکان سلاحهای مختلف و کلاهخود نیز می ساختند. مسگران سمرقند دیگهای زیبایی می ساختند، که بیش از هزار لیتر ظرفیت داشت، و در موزه‌های اتحاد شوروی نمونه‌ی چند از این دیگها دیده می شود که از خزانه خانهای بخارا و خیوه برداشته اند، از برنج و مس برای ساختن درهای مزین و زیبا به اشکال مختلف استفاده می کردند. ناصر خسرو قبادیانی با تعجب و شگفتی بسیار از در مسی مرصعی که در مسجد الاقصی دیده است، سخن می گوید و می نویسد که هنرمندان روی آن تذهیب و نگینکاری و کنده کاریهای جالبی کرده بودند. رنگ زرد و درخشان این درچنان بود که بیننده گمان می برد سراپای این در از طلاست. در بعضی از ایالتهای ایران شرقی و ترکستان و بخارا و نیشابور مفرغکاری در حدود قرن هشتم تا دهم تحت تأثیر دو جریان هنری یعنی هنر ساسانی و هنر چینی معاصر قرار گرفته بود.

بعضی از آثار هنری این دوران، بعداً به سرزمین مصر راه یافت و هنرمندان آن کشور نیز در عصر خلفای فاطمی کما بیش تحت تأثیر هنر چینی و ایرانی قرار گرفتند. صورت اشیاء فلزی که از گنجینه خلفای فاطمی مصر به دست ما رسیده است، مارا به پیشرفتهای هنرمندان در رشته فلزکاری واقف می سازد. علاوه بر گنجینه‌های زمرد و یاقوت و مروارید و سنگهای گرانبهای دیگر گنجور یا بازرس ویژه گنجینه‌ها در صورت مجلس تنظیمی از چهار صد قفس بزرگ طلائی ۶ هزار ظرف طلا و از خمره‌های نقره‌ای به وزن ۱۵۰ کیلوگرم و از خروسها، طاوسها و غزالهایی که به اندازه طبیعی از طلا ساخته شده و روی آن از سنگهای گرانبها کنده کاری کرده بودند و از درختهای خرمایی که از طلا ساخته و در صندوق طلا نهاده بودند، و نیز از سلاحهای مختلف

و صد هزار شی گرانبهای دیگر که سی هزارتای آنها از فلزات گوناگون ساخته شده بود ، سخن می گوید .

ازدوره ساسانیان هنرمندان به فنون مسکاری و کندن نقره درروی آن آشنا بودند ولی از قرن هشتم درممالک اسلامی مفرغهایی دیده می شد که هنرمندان روی آن به طور برجسته مس سرخ کار کرده بودند ، و از قرن یازدهم برای نخستین بار در ایران شرقی صنعت مس توام با کنده کاری نقره دیده شده است . ولی در قرن ۱۲ و ۱۳ کارگاه این نوع صنایع کنده کاری مخصوصاً درموصل و دیار بکر به حد وفور وجود داشت . هنر طلا و نقره کاری در فلزات نخست در هندوستان معمول شد و در قرن هشتم در ایران و در قرن نهم در قاهره قدیم رواج یافت . این کار ظریف و دقیق عبارت از این بود که هنرمندان سیمهای نازکی از فلزات گرانبها و قیمتی در فلزات معمولی وارد می کردند و برای این کار دوروش معمول بود ، یکی روش معمول شامیان یعنی دمشقیها و آن این بود که هنرمندان يك مفتول بارشته بی از طلا و یا نقره را در شکافی که قبلاً آماده شده بود قرار می دادند ، و روش موصلی عبارت از این بود که هنرمند مفتول طلا و نقره را به ضرب چکش در نقشه بی که رسم شده بود قرار می داد .

سرب نیز بسیار فراوان بود و از آن برای کلاف بندی و اتصال سنگهای ساختمان و پوشش بام مسجدها و یا برای ساختن لوله و تنوره و مجاری آب استفاده می کردند . برخلاف سرب ، قلع سخت کمیاب و نادر بود . بعضی سوداگران شمشهای قلمی از بریتانیای کبیر که مستعمره ایتالیا آنها بود وارد می کردند (قرن ۱۳ م) بعضی آن را به کلاباریا کلا (کرا) ی مالزی وارد می کردند ، و در الیاژ برنز به کار می رفت . کلایی و کلاهی و کلانگی و کرایبی نسبت به کلااست که به شکل سرب قلنی (یا قلعی) درآمده از ربنجن که یکی از بلاد سفداست ظرفهایی از قلع صادر می کردند . نویسنده این سطور در مجموعه خود تنگی دارد که گرد برگرد آن صورتهای و عبارتهای عربی به خط کوفی نقش کرده اند ، و از قلع ساخته شده و متعلق به قرن ۱۲ میلادی است . وزن آن ۱۲۶۵ گرم و ۲۷۵ میلیمتر بلندی و ۵۵۳ میلیمتر لبه آن است . این ظرف حلقه بی از نقره دارد و در گرد آن دو حلقه از مس سرخ ساخته شده و نظیر آن را در هیچ يك از موزهها نشان نمی دهند ، و بهای آن معلوم نیست .

فصل دوم

صنعت چوب و کاغذ

شرق نزدیک از جهت فراورده‌های چوبی و جنگلی بسیار فقیر بود، و ناچار چوبهای ساختمانی و نجاری و آبنوسکاری را از کشورهای دیگر وارد می‌کردند. به این ترتیب که تنه درختان را بازنجیر به هم می‌بستند، و در کشتیهای تجاری مجهز به بادبان می‌گذاشتند و از آفریقا یا هندوستان به سیراف یا به بصره می‌آوردند، صنعت نجاری در این دوره پیشرفت کرده بود مبلسازها، نجارها، و چوبیستانکاران بهاره‌های بزرگ و کوچک و تیشه‌های گوناگون و انواع رنده و سوهان ساخت چین مجهز بودند از سریش ماهی برای اتصال چوبها استفاده می‌کردند. در تمام شهرهای اسلامی صنعتگران با مهارت و هنرمندی به ساختن بنجره‌های مشرجیبه، منبر، صندلی، میز، نیمکتهای پهن (که به عنوان تختخواب نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت) میز تحریر، دولا بچه به اندازه‌های مختلف، کرسی، میز گرد، سه‌پایه، میزهای چندضلعی خاتم‌کاری شده و غیره مشغول بودند. از هزاره‌های چوبی مشبك برای تزئین دیواره‌ها و اتاقها و تزئینات داخلی پله‌کانه‌ها و درها استفاده می‌کردند. روی هم‌رفته درودگری مبتنی بر ریزه‌کاری **Menuiserie** بود با آبنوسگری **Ebenisterie** در بریدن و رنده کردن تخته‌های بزرگ **Charpenterie** کمتر دست داشتند. هنرمندان آن دوره به کمک چاقوهای مخصوصی روی مبلمان و اشیاء زینتی منبتکاری و خاتمکاری می‌کردند و نقشهایی از چوبهای گرانبها نظیر آبنوس، ارز، چوب گل سرخ، بقم، درروی چوبهای معمولی پدید می‌آوردند و بانساندن قطعاتی از عاج، صدف، مس نقره و طلا در روی چوبها

آثار هنری جالبی بوجود می‌آوردند، در همین ایام تخت‌فردهای بسیار گرانبها، جمعبه‌ها و صندوقچه‌های بسیار جالب از زیر دست هنرمندان خارج می‌شد. و ظاهراً از Varlope که اکنون آن‌را رنده می‌نامیم خبر نداشتند و آن‌را از هلندیان اخذ کردند (شاردن).

اختراع کاغذ نخست به دست چینیه‌ها صورت گرفت. از قرن هفتم به بعد مدت‌ها سمرقند مرکز تهیه و صدور کاغذ بود. در دوره‌های باستانی آسیای شرقی از پوستک (پارشمن) و هندیه‌ها از لیف‌های نخیل شبیه پوست توس و مصریه‌ها از بردی یعنی پاپیروس استفاده می‌کردند. از آغاز قرن دهم استفاده از آهوپوستک (پارشمن) و الیاف نخیل و بردی در ممالک اسلامی رواج فراوانی یافت و همه‌جا آسیاهای کاغذگری به وجود آوردند. صنعت کاغذ سازی نخست در قرن هشتم در دوره وزیران برمکی در بغداد آغاز شد (۷۴۹ - ۸۰۳) و سپس قلمرو این صنعت به دمشق و طبریه و طرابلس شام (قرن دهم) بسط یافت. در قرن دوازدهم دامنه صنعت کاغذگری تا شاطبه اندلس کشیده شد. چینیه‌ها کاغذ را از خیزران یا ابریشم‌درست می‌کردند و برای نخستین بار در خراسان ساختن کاغذ از پنبه آغاز گردید. معذک در همان ایام نیز عالیترین کاغذها را از راه خشکی از سرزمین چین وارد می‌کردند. در دوره باستانی فقط استفاده از طومارها معمول بود. ولی در دوره ساسانیان ایرانیان و چینیه‌ها هنر صحافی و تهیه (دفتر) را به مردم آسیای غربی آموختند و بعدها ملتهای این ناحیه به روش قطع ثابت که بعدها قطع منصوری و بغدادی خوانده شد، آشنا گردیدند. ارمنیان و رومیان استقبال نیز بعدها این هنر را از چینیه‌ها و ایرانی‌ها فرا گرفتند.

اختراع چاپ مدیون کوششهای مانویان ترکستان چین است. قدیمترین قطعات چاپ شده که هم اکنون در کتابخانه کشورهای فرانسه موجود است کتابها و آثاری است از ختنی‌ها و ایغوری‌های قرن نهم و هدف آنها از انتشار این آثار تبلیغات مذهبی بود. بعدها این هنر از پادشاهی ختن به شرق دور منتقل گردید. مخالفت و مقاومت لاجوجان مردم باسواد و صاحب‌خط چین با انتشار این صنعت دوامی نیافت. پس از مدتی صنعت چاپ وسیله مناسبی برای تبلیغ آراء و افکار منانان و شمنان در دیگر کشورهای جهان گردید. در عهد آل بویه فن چاپ در آذربایجان و در همان عهد فاطمیان در قاهره معمول شد. از فسطاط فاطمیان قرآنها چاپی به دست آمده است.

همچنین در ترکستان چین، در قرن سیزدهم حروف ایغوری متحرک که

ازمفرغ ساخته شده بود اختراع شد ، وباهمین حروف کتابها و آثار مغولی را منتشر کردند. کمی بعد در سال ۱۲۹۳ در دوره سلطنت کیخاتو (۱۲۹۵-۱۲۹۱) مغولها بار دیگر در تبریز ایران صنعت چاپ و استفاده از اسکناس را که محصول مطالعات اقتصاددانان چینی بود معمول کردند و در سرزمین ایران انتشار این دو صنعت بنام «چاو» معروف گردید . بعضی از کارمندان مغول از کلیشه اسکناس سوء استفاده کردند ، و در نتیجه همین اقدامات در قرن سیزدهم خزانه دولت ورشکست گردید و نه تنها صنعت چاو مورد استفاده علمی قرار نگرفت، بلکه از اختراع چاپ در کتابت نیز استفاده شایان نکردند . ولی جنویریان زیرک سرانجام به اسرار چاپ پی بردند و رموز آن را به سرزمین ایتالیا منتقل کردند ، و با استفاده از حروف متحرک چاپ در آغاز قرق چهاردهم به چاپ اسکناس مبادرت کردند. گنجفه یعنی بازی (کنجانفو = کنجغه) که اکنون کارت و ورق گویند نیز در همان عهد مغول از چین به تبریز و آنگاه به قاهره و سپس به وندک (ونیز) ایتالیا رسید و میان فرنگیان معمول شد.

فصل سوم

شیشه‌گری سفالگری و کاشی‌سازی و چینی‌سازی

شیشه‌گری که ابداع آن رابه‌شامیان صور و صیدا نسبت می‌دهند در تمام دوره قرون وسطا درمیان صنایع مختلف شرق نقش مهمی داشت. در قرن ششم در هنر شیشه‌سازی پیشرفتهایی حاصل شد و این ترقی همچنان ادامه یافت. در قرن دهم از خوزستان و بعضی از شهرهای مصر و سوریه مصنوعات شیشه‌یی رابه دیگر ممالک جهان صادر می‌کردند. ساخت شیشه یا به صورت قالبی و یا به وسیله فوت کردن و دمیدن در لوله‌های مخصوص انجام می‌گرفت و هنرمندان با این وسایل و با نشان دادن ذوق و سلیقه بسیار به تهیه بطریها، جامها، ساغرها و کوزه‌های بیضی شکل می‌پرداختند. حلب در آب‌کینه سازی سرآمد بلاد شرق بود. به گفته ناصر خسرو «در هیچ نقطه جهان مصنوعات شیشه‌ای به زیبایی حلب نیست.» این جهانگرد ایرانی می‌گوید وقتی انسان وارد بازار شیشه‌گران حلب می‌شود چنان مجذوب زیبایی انواع و اقسام شیشه‌ها می‌گردد که عزم خروج از بازار بسیار دشوار می‌شود. مصنوعات شیشه‌ای حلب به تمام کشورها صادر می‌شد. در این شهر ابزار و آلات شیشه‌یی نظیر قرع و انبیک و تنگ و صراحی و لوله‌های شیشه‌ای برای کیمیاگران نیز ساخته می‌شد. در بندر صور و طرابلس شام نیز شیشه‌های بسیار خوبی می‌ساختند دمشق شیشه‌های رنگین صادر می‌کرد و از کارخانجات شیشه‌سازی قاهره نیز شیشه‌هایی بیرون می‌آمد که از جهت پاکی و شفاف بودن همانند زمرد بود. در آنجا انواع آب‌کینه می‌ساختند و بلور معدنی

می‌تراشیدند. همچنین در ایران و عراق آلات شیشه‌یی گرانبهای به دست آمده که یادگار دوره ساسانی است.

در قرن دهم صنعت شیشه‌سازی به مرحله‌یی از تکامل و پیشرفت رسیده بود که در مصر و شام صنف سقطفروش بسیاری از مواد مایع را در شیشه‌ها و بطریها می‌ریختند و روی آن نام محتوی شیشه و وزن آن را می‌نوشتند و به قیمت روز به مشتریان می‌فروختند. در خرابه‌های قاهره قدیم حفاران مقدار معتدایی از سنگ ترازوهای خرد خرد از شیشه به دست آورده‌اند که علائم و نوشته‌های روی آنها درهم و اجزاء درهم را معلوم می‌کند و در موزه‌ها به آنها وزن شیشه می‌گویند. بعضی از آنها نیز مهره‌ها بود که در محاسبه روی (تخته‌فرنگی) به کار می‌رفته است که در شام و مصر عمل (چرتکه) فعلی را انجام می‌داد.

در قرن دهم صفحات شیشه‌یی مخصوصی به نام شمشیه درست می‌کردند و مراد آنها از کلمه شمشیه دیواری بود که از روی آن خورشید می‌تایید^{۱۷} و از این شیشه‌ها برای تزئین پنجره‌ها و پوشانیدن تابلوهای نقاشی نیز استفاده می‌کردند. از قرن دوازدهم ساختن چراغهای شیشه‌ای برای مسجدها معمول شد. این چراغها را از خمیرهای رنگین شیشه‌ای می‌ساختند و عبارت بود از يك لگن کمابیش کوچک یا بزرگ که دهانی گشاد داشت و در سه یا چهار طرف کاسه چراغ حلقه‌های شیشه‌ی کوچکی تعبیه کرده بودند. تا بتوانند آن چراغ را با زنجیرها بیاویزند. این کاسه شیشه عمل حباب را انجام می‌داد یعنی در آن آب می‌ریختند، تانور چراغدان فلزی مسینی را که در زیر قرار می‌گرفت مانند نورافکنی منعکس کند. در روزگار قدیم تر به جای این حباب یا کاسه چراغ که در حقیقت يك نورپخش‌کن بود، از تخم شتر مرغ یا از گوی برنجی استفاده می‌کردند - زمینه این کاسه‌ها گاه کبود و گاه پشت گلی بود و روی آن گل و بوته می‌انداختند و به خط نسخ نام سفارش‌کننده را می‌نوشتند: (عز لمولانا فلان الدین ۰۰۰) روغن را در چراغدان برنجی که در زیر جام چراغ آویخته بود می‌ریختند. در موزه‌های مصر و شام و ترکیه از این نوع چراغها هنوز تعداد زیادی موجود است.

این لامپها شبیه چراغهای آتشکده‌ها و عبادتگاهها و قصرهای عهد ساسانی بود. نور این چراغها یا کاملاً سفید یا متمایل به آبی و یا سبز بود و آنها را به طاق یا سقف گنبدی شکل مسجدها و شبستانها می‌آویختند. در مزار مولانای روم در قونیه و در موزه هنری اسلامی در قاهره بهترین نمونه این چراغها دیده می‌شود. همچنین در این موزه نمونه‌هایی از پنجره‌های شیشه‌یی بسیار ظریف آن عصر

دیده می‌شود که رنگ سبز، زرد و قرمز آن گوناگون و متنوع بود و دور نقش و نگار آن قابهای سربی می‌کشیدند.

این شیشه‌های منقش قصر پادشاهان و مقبره‌ها و مسجدها رازینت می‌بخشید. جامع عمر عبدالعزیز در دمشق ۷۵ پنجره شیشه‌ای بیضی شکل رنگارنگ داشت که هنگام تابش خورشید انعکاس نور زیبای آن، با دیگر زیباییهای این مسجد درهم می‌آمیخت.^{۱۸} در قرن ۱۲ عربان به کاربردن پنجره شیشه‌یی رادر (بلر مه) صقلیه یعنی پالرم سیسیل متداول ساختند. اخیراً باستان‌شناسان در ناحیه گرگان موفق به کشف شیشه‌ها و تنگها و بطریهائی شده‌اند که متعلق به قرن ۱۲ میلادی است، و در تزئین و زیبائی آنها سعی فراوان به عمل آمده است. از آن میان بطری شیشه‌یی سفید و زیبائی به دست آمده که سدا ده یعنی چوب پنبه آن نقره‌ای است و روی آن به خط کوفی مطالبی نوشته شده است. همچنین تنگی دسته‌دار کشف گردید. که قد آن ۱۶ / متر و به یک سلسه سطوح شیشه‌یی رنگارنگ مزین است. همچنین بطری شیشه‌ای خوشقواره سبزرنگی پیدا شده است. نمونه‌های بسیار از این نوع شیشه‌ها در موزه تهران موجود است که نمودار مهارت شیشه‌سازان و تنوع اشکال شیشه‌ها و تزئینات آنها در دوره قرون وسطاست. - پس از جنگهای صلیبی صنعت شیشه سازی به سرزمین **وندک یعنی ونیز** راه یافت. مواد اولیه این صنعت را از شام و مصر می‌آوردند. نخستین کارگران این صنعت هم در شهر ونیز مسلمانان بودند. مدت زمان درازی دولت جمهوری **وندک (بندقیه)** اسرار این صنعت را به قیمت جنایات سیاسی مخفی و مکتوم نگاه داشت، ولی سرانجام اسرار این صنعت برملا شد و در قرن ۱۶ همه به رموز آن پی بردند. علاوه بر این عهد نامه‌یی مربوط به صدور شیشه آلات شکسته به دست آمده است. این عهد نامه که در اول ژوئن ۱۲۷۷ میان بوئموند ششم، مالک انطاکیه و دهکان طرابلس از یکطرف، و قنطارینی اسفهلار (بندقیه) از طرف دیگر در اول ژوئن ۱۲۷۷ منعقد شده می‌گوید که اگر یکی از اهالی ونیز شیشه شکسته‌یی در شهر وارد کند موظف است که عشریه آن را بپردازد.

کاشی سازی در ایران از روزگاران قدیم معمول بوده است و روپوش لعابی و غضاره به رنگهای مختلف نقش مهمی در معماری کشورهای مسلمان داشت. علاوه بر این عامه مردم ظرفهای سرسفره و اثاث مطبخ را از بدلچینیهای لعابی بر می‌گزیدند. لعاب (که اصل لغ آب یا یالغ آب باشد به معنی صمغ درخت ناژو) که روی سفالهای قدیم سرزمین ایران دیده می‌شود، از دوره هخامنشی به صورت

رنگ شیشه در آمد. خراسان و عراق عجم و عراق عرب و مصر بیش از دیگر کشورها آجر در ساختمانهای خود به کار می بردند. در قرن ۱۲ در ساختن آجرهای کاشی تخصص و مهارت داشتند و قطعات مربع شکل لعابدار یعنی کاشی اغلب بناها را پوشانیده بود. و کاشی معرق (موزائیک) به تقلید آن در روم و اندلس و مراکش معمول گردید. ولی در شام و عربستان و مصر که بناها از سنگ بود کاشی لعابدار و مینایی در فعالیت های ساختمانی نقش و تأثیری نداشت. در این کشورها معرق سازان از سنگ مرمر به رنگهای مختلف که معادن و منابع فراوانی در این کشورها داشت برای تزیین ابنیه و عمارات استفاده می کردند. مصریها در عهد فاطمیان در ساختن ظرفهای لعابی و مینایی ماهر بودند، و ناصر خسرو در طی مسافرت خود به قاهره از بشقابها، فنجانها و ظرفهای لعابی ظریف و براق آن سرزمین که به تقلید از ظرفهای چینی خامه ای رنگ (زبدیه) و زرد آلویی رنگ (مشمشی) ساخته می شد تمجید می کند. در دستگاههای کاشی سازی مصر کاشیهای سبز و کمرنگی می ساختند شبیه به شمعدانهای چینی که آن را افغوری یعنی (بارفتن) می خواندند.

صنعت سفالکاری مسلمانان در طول زمان تحت تأثیر شدید هنر چینی و ایرانی قرار گرفت. سفال سازان دوره اشکانی و ساسانی از لعابهای یکرنگ مانند سبز و کبود استفاده می کردند و در آن نقشها که مخصوص خودشان و سجستانها بود دیده می شد و بیشتر از ظرفهای مینایی دولت (هن) و دیگر سلسله های چینی تقلید و پیروی می کردند. قطعات و خرده ریزه هایی که در خوارزم و افغانستان و سامره پیدا شده است، مربوط به قرن نهم و قبل از آن است. در نتیجه کاوشهایی که در (لشکری بازار) یعنی شهر قدیمی قندهار و شوش و کاشان وری به عمل آمده، مقدار زیادی از این ظرفها به دست آمده است. درخشندگی مخصوصی که در این لعابها دیده می شود و اشعه طلا پیرنگ آنها ظاهراً نتیجه آمیختن اکسید دو کوئورونفره است. ولی در طول تاریخ اسلام در طرز ساختن آن تغییرات زیادی پدید آمده است.

از آخر قرن ۱۲ و در طی قرق ۱۳ ترکمانان سلجوقی که از ماورای کاشغر و خوقند آمده بودند دستور العملها و کارگیری های چینی جدیدی همراه خود آوردند و رنگهایی که آنها به کار می بردند به سفید و سیاه و قهوه ایی انحصار داشت. ولی در ایران رنگها به مراتب بیشتر و غنی تر از مصر بود. موصل مرکز تهیه و ساختن ظرفهای غیر لعابی بود. در این ظرفها با ایجاد نقشها و برجستگیهایی در سطح

آن آدم و حیوان را مجسم می‌کردند. در حالی که در «ری» کاشیهای لعابدار که روی آن اشخاص و درختان کوچک منقوش بود ساخته می‌شد و صورت ظاهری آن طلایی متمایل به قهوه‌ای و لاجوردی بود. در بعضی از آثار سفالکاری روی زمینه کاشی سفید یا کبود مینیاتورها و نقوشی رسم می‌کردند. لاجورد اصل را از دهکده «لاج ورد» بدخشان می‌آوردند، و لاجورد بدل را از معدن (سلیمان) در عراق عجم صادر می‌کردند و سلیمان همیشه به معنی خشایرش پادشاه هخامنشی است که این معدن در عهد او کشف شد. نواحی دیگر از آن نقوش و تزییاتی داشت که به رنگ بادنجان که بوم آن احياناً سفید یا لاجوردی بود، همچنین نمونه‌های قابل تحسینی از این کاشیها در موزه‌های پاریس، لندن، برلین و نیویورک موجود است.

فصل چهارم

کیمیای مواد رنگی و عطریات و قند و شمع و صابون

در دوره قرون وسطا ملتهای شرق به یک سلسله اندیشه‌های عرفانی و خرافی در زمینه اکسیر اعظم و حجر مگرم و تحول و تغییر مواد پای بند بودند و گاه مرادشان از این تجارب و اندیشه‌ها جذبۀ روحی بود. ولی بعضی دیگر از این پژوهندگان که اطلاعات فنی داشتند، دنبال منافع مادی و تجاری می‌رفتند و از راه آزمایش و تجزیه روی مواد مختلف نظیر نمکها اسیدها مواد رنگی مواد چربی احجار مختلف خون شیر عسل ادرار زهر پادزهر قسمت‌های مختلف بدن انسان و حیوان به کشف و تشخیص مواد ساده و مرکب در مرصدها و آزمایشگاهها توفیق یافتند شیمی دانان آن دوره سعی می‌کردند با تجزیه مواد به وزن مخصوص و خواص فیزیکی آنها واقف گردند به این ترتیب پژوهندگان این دوره مدیون تجارب دانشمندان عصر ساسانی بودند که آنها نیز اطلاعات علمی و شیمیائی خود را از چینیه‌ها و هندیان قدیم آموخته بودند.

در این آزمایشگاهها بعضی از ملوک و دانشمندان و ثروتمندان عصر شرکت می‌جستند و برخی ابزار و وسایل عجیب از چینی و شیشه و سنگ سیاه ، فولاد، مفرغ، طلا و فلزات دیگر در دسترس داشتند. علاوه بر این از انواع کوره و تنوره برای گرم کردن، سوزاندن و خشک کردن استفاده می‌کردند و قرع و انبیه‌های مختلف برای عنجمد کردن، متراکم کردن، تبخیر و جیوه دادن و غیره در دسترس

خود داشتند. علاوه بر این آنها صورت‌های دقیق و کاملی داشتند که در آن وزن مخصوص بسیاری از مواد بسیط و مرکب ذکر شده بود. آنها با مقایسهٔ وزن‌ها، شیربزر را از شیر گاو و قندهندوستان را از قند عراق و آب آمودریا را از آب نیل و چربی گاو را از چربی گوسفند و روغن بزرک را از روغن کنجد و بالاخره یاقوت اصیل لاجوردی سبلان را از یاقوت مصنوعی و مروارید دریای احمر را از مروارید خلیج فارس تشخیص می‌دادند.

شمیدانه‌های قرون وسطا از برکت کار مداوم رنگ‌های ثابتی به دست آوردند و با آنها ابریشم، پشم، پنبه، کاغذ چینی شیشه و چیزهای دیگر را رنگ می‌کردند.

رنگ‌های ثابتی که آنها به کار می‌بردند چنان عالی و کامل بود که امروز پس از ۱۰ قرن هنوز طراوت و درخشندگی خود را حفظ کرده‌اند. قطعاتی از پارچه‌ها، موزائیکها و ظرفها که در نتیجهٔ کاوش باستان‌شناسان به دست آمده‌است به قدری جالب و اصیل است که شمیدانه‌های عصر ما نمی‌دانند با به کار بردن و استفاده از چه موادی قادر خواهند بود که رنگ ثابتی به زیبایی و درخشندگی آن رنگ‌ها به دست آورند.

صنعت عطر سازی بسیار کامل بود، زیرا مردم آن دوره به حد وفور از مواد عطری استفاده می‌کردند. پیشینیان موفق به استخراج عطر گلها از طریق تقطیر شده بودند و انواع مشک و عنبر و رامک و زعفران و خلوق و ورس و غالیه و روغن زنبق و روغن گل سرخ و روغن خیری و روغن برشان می‌ساختند که طرز تهیه بسیاری از آنها را در کیمیا العطر یعقوب اسحق کندی توان دید که از طریق تقطیر و با قرع و انبیب به دست می‌آوردند. هم از روزگار ساسانیان، هنر عالی و هوشمندانهٔ استخراج عصارهٔ گل‌های گوناگون و نگهداری آن در شیشه‌های در بسته نخست به همت زردشتیان معمول گردید. زیرا عطریات نقش مهمی در آیین مزدیسنا داشت. این سنت همچنان در دورهٔ اسلامی باقی بود و در برابر مسجدهای مهم همواره مغازه‌های عطر فروشی دایر بود، چنانکه در عصر ساسانیان نیز مغها و موبدها در آتشگاهها مواد معطری در آتش می‌ریختند تا مؤمنین از عطر آن بهره‌مند شوند. در عهد اشکانی و ساسانی (آتش) یا آتیش به معنی اجاق و کوره بود مثل *Aedis* و *Aedes* به زبان لاتینی. حال آنکه (آذر) به معنی نار و احیاناً به معنی حریق بوده است. قدیمترین اثری که در پیرامون مواد عطری و عصارهٔ گلها در دست است، کتابی است فارسی مربوط به قرن ششم

که در آن خسرو دوم پادشاه ساسانی (۵۹۰-۶۲۸) از خادم و غلام خود (ریدک خوش آرزوک) راجع به بهترین عطر سؤال می‌کند و غلام در پاسخ عالیترین مواد عطری را که در دوره ساسانیان به آن‌آشنایی داشتند شرح می‌دهد و از عطریاسمن عطریاس ، گلاب ، نرگس ، کافور ، بنفشه ریحان ، فول‌هندی ، مرزنگوش و غیره سخن می‌گوید. سپس پادشاه از غلام خود از خصوصیات عطر آسمانی یعنی بوی بهشت سؤال می‌کند. وی در جواب می‌گوید این عطر مخلوطی است از گل سرخ صد برگ ، مشهور به شاهی گل ، شاهسفرم سمرقندی و شکوفه دستنبویه و اترج طبری و نیلوفر ارانی و عود هندی و مشک تبتی و عنبر اشهب .

علاوه بر این ریدک (خوش آرزوک) گمان می‌کرد که عطر نرگس معرف کمال و بلوغ ، و عطر گل سرخ نماینده عشق ، عطر ریحان مظهر عشق فرزندی ، عطر گل شب بو نشانه دوستی است. در صدر اسلام شهر شاپور در ایران از جهت فراورده‌های عطری مشهور بود. در این شهر متخصصین به تقطیر و استخراج ۹ قسم عطر مختلف مشغول بودند و از آن جمله بود عطر بنفشه ، نرگس ، یاس معمولی ، یاس حاوی مورد و مرزنگوش . مناز شاپور بودند که استخراج عطر قرنفل را به اهالی کوفه آموختند - در فیروزآباد که سابقاً جورخوانده می‌شد ، عده‌ای در ساختن عطریات تخصص داشتند. گل سرخ جوری و گل صد برگ اصفهان که ظاهراً اصل آنها از هند است بهترین گلابها را به دست می‌دادند و شیشه‌های این عطرها به سراسر جهان به خصوص هندوستان و چین و عربستان و اندلس صادر می‌کردند. از شهر جور نیز عطر شکوفه ، خرما ، شکوفه نارنج و عطر شکوفه بید مشک صادر می‌شد .

یکی دیگر از صنایع بالنسبه مهم که ریشه آن از هندوستان بود، صنعت استخراج و تصفیه نیشکر بود ساسانیان این صنعت را در شرق نزدیک رواج دادند و کشت آن را در سرزمین خوزستان وسعت بخشیدند. در دوره تمدن اسلامی کشت نیشکر در کشورهای اطراف مدیترانه تعمیم یافت . در طی قرنهای دهم و یازدهم در شهر سرباز واقع در بلوچستان ایران کله قند می‌ساختند .

از گندی شاپور خوزستان مقدار زیادی قند نبات صادر می‌شد . صنعت قند از قرن دوازدهم و سیزدهم در کشور مصر وسعت یافت . ولی روش کار آنها کهنه و قدیمی بود یعنی شکر را داخل نیهای مخصوص می‌کردند و پس از آنکه دوسرنی را با گچ محکم بستند به دکانها برای فروش می‌آوردند . در دوره

جنگهای صلیبی بنادقه یعنی ونیزیان که در صور شام مستقر شده بودند، قندسازی را فرا گرفتند در همین ایام در اندلس و صقلیه مسلمانان از آسیای بادی برای نرم کردن و سائیدن نیشکر استفاده می کردند .

طبق شعایر مذهبی مصرف شمع در مسجدها و جاهای مقدس بسیار بود. شبهای مبارك مذهبی به آویزها و چلچراغها و پلههای منابر تعداد کثیری شمع نصب می کردند . علاوه بر این مؤمنان غالباً دعا و نذر و نیاز می کردند که در فلان یا بهمان مکان مقدس يك یا چندین شمع روشن کنند و به این ترتیب می توان به میزان شمعهای بزرگ و کوچک رنگینی که در آن ایام مصرف می شد پی برد . علاوه بر این در جوار مسجدها و زیارتگاهها کاسبانی بودند که کار آنها فروش شمعهای کوچک و شمعهای قدی بود و از این راه سود کلانی می بردند. در اصل شمع را از موم می ساختند ، بعداً از پیه تهیه کردند (عهد اشکانی) و بالاخره در دوره اسلام شمع کافوری و گچی تهیه کردند که طرز ساختن آن از (بجایه) الجزایر به فرانسه و فرنگستان رسید .

در دوره ساسانیان و موبدها مفها معمولاً در آتش مقدس گیاهان معطر می ریختند خاکستری که از سوختن گیاهان به دست می آمد ، خاصیت تطهیری داشت و اشیاء آلوده و نجس را پاک و پاکیزه می کرد . به همین مناسبت خاکسترهایی که از این معبدها به دست می آمد بسیار کمیاب و گرانها و سود قلیایی یعنی خاکستر اشنان را از این نقاط به دست می آوردند و اشنان در حوالی خراسان که از قرن ۱۵ به بعد به کویر لوط مشهور گشت ، بسیار می روید. در نتیجه آمیختن این خاکسترها با روغن مواد چربی صابونهای عالی به دست می آید . در بغداد صنف صابون ساز ثروتمند بود . در بعضی از کشور های مسلمان صنعت صابون سازی در انحصار دولت بود ، چنانکه در مصر و تونس با استفاده از روغن زیتون صابونهای عالی و مرغوب می ساختند. گاه برای صابون سازی مواد روغنی و چربی را وارد می کردند ، چنان که مصر یکی از بزرگترین تولید کنندگان روغن کنجد و روغن پنبه است ، در حدود قرن ۱۳ همساله تمام محصول روغن زیتون جزیره میرقه را که در ساحل اسپانیا افتاده است خریداری می نمود . بلخ در افغانستان و ارجان در ایران ورقه در کنار فرات به علت صابون ممتازی که صادر می کردند نام و نشانی کسب کرده بودند. اعتبار صنف صابون پزان ازینجا بود که مسلمانان قرون وسطا همه روزه استحمام می کردند و پیراهن و عمامه آنها کاملاً سفید بود ، و از این جهات

از دیگر کشورهای معاصر خود ممتاز بودند .

در قرن ۱۶ دژخیمان دیوان یارغو و پرسش و تفتیش عقاید و افکار به این وسیله مسلمانان اندلس یعنی مستعربان را که عربی حرف می‌زدند ، لکن ترسامانده بودند تشخیص می‌دادند . یعنی بو می‌کشیدند اگر زندانی بوی صابون می‌داد او را مسلمان تشخیص داده عذاب می‌کردند و اگر بوی چرك می‌داد او را ترسا یا جهود می‌شناختند .

در قرن ۱۰ و ۱۱ در شرق مؤسسات و کارگاه‌ها محصولات سالم و اصلی به مشتریان خود تحویل می‌دادند ولی از قرن ۱۲ به بعد تقلب در کسب آغاز گردید ، زیرا از این دوره به بعد تجارت ماوراء دریاها رو به تنزل گذاشت و راه ابریشم و راه مدیترانه امنیت دیرین را از دست داد .

بندرهای چین بروی سوداگران مسلمان بسته شد و غارتگری در راههای دریای هند رو به فزونی نهاد .

در نتیجه این عوامل ، محصولات وارداتی کم و گران‌بها گردید . به موازات این احوال در شهرهای بزرگ اسلامی اندیشه بهتر زیستن و استفاده از امور تفننی در طبقات مختلف قوت گرفت ، و این عامل اخیر ، بطور محسوس به افزایش روزافزون مواد مصرفی کمک کرد ، و احتیاجات طبقات به‌طور مداوم رو به فزونی نهاد . به همین جهت صنعتگران به ساختن کالاهای تقلبی روی آوردند به طوری که در این ایام در بازار و کوی و برزن انواع کالاهای تقلبی از قبیل مروارید و یاقوت بدلی کافور مصنوعی و مواد غذایی فاسد را با مهارت و استادی می‌ساختند و در دسترس مشتریان ساده لوح قرار می‌دادند . قطعاً در همین دوره نیز اشخاص بصیر و استاد می‌توانستند در نخستین برخورد اشیاء بدلی را از کالاهای اصیل تشخیص بدهند ، علاوه بر این مأمورین دولتی و کارشناسان ، سازمانهایی برای از بین بردن تقلبات گوناگون بوجود آوردند . کتابهایی در دست است که از تقلبهای کاسبان پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد که در آن روزگار چگونه گوشت آمیخته با ژلاتین را به جای گوشت واقعی و شوربای بی‌برنج را به جای شوربای حقیقی و قند و شکرهای تقلبی را به مردم می‌فروختند . متأسفانه کتابهایی که به تفصیل از طرز تهیه این اجناس بدلی سخن گفته باشد ، موجود نیست . همینقدر می‌دانیم که بعضیها به جای روغن پنبه واقعی ، آرد باقلا را با پساب روغن‌ها مخلوط می‌کردند و به جای عنبر موم و صمغ به مردم می‌فروختند . به جای لاجورد اصل بدخشان و سمه را با مواد دیگر

می آمیختند و به جای سدر که برگ خشکیده و سائیده سنجد یا عناب است برگ سائیده بید یا توت می فروختند و به جای گلاب اصیل زاج سفید را با حنظل می آمیختند . عطارها و دوا فروشان نیز از ساختن مواد بدل ابایی نداشتند، مثلا به جای تباشیر اصیل که ماده یی است از مغز گره خیزران مخصوص استخوان تکلیس شده به مردم می دادند و صمغی را که با نمک و سرکه خمیر می کردند به نام عصاره تمبرهندی می فروختند و قس علیهذا .

فصل پنجم

صنایع بافندگی. کتان ، پنبه ، ابریشم ، قالی

در دوران قرون وسطا پارچه‌های ساخت ایران شهرت فراوان داشت . پشم ، ابریشم ، پنبه، کتان ، کنف، رشته و بافته می‌شد. مسلمین از میراث صنعت بافندگی مصریان و از تخصص هندیان در بافندگی پارچه‌های کتانی و از مهارت چینیان در صنایع ابریشم بهره‌ فراوان کسب کردند و این قبیل صنایع از آغاز قرون وسطا به ایران راه یافت. صنعت بافندگی مصر بسیار ترقی و تکامل یافته بود. در آن سرزمین پارچه‌های پنبه‌یی و کتانی عالی نیز بافته می‌شد. همچنین در ناحیه دبیق یا دبقه از مصر بهترین پارچه‌های کتانی یعنی دبقی یا دبیقی را می‌بافتند و برای آنکه این پارچه تلالؤ و جلوؤ بیشتری به دست آورد ، در آن رشته‌هایی از نقره و طلا نیز به کار می‌بردند، بعضی از این پارچه‌ها بسیار ظریف و براق بود و از آن مندیله می‌ساختند. روی بعضی از این پارچه‌ها که ضخیمتر بود نقشه جغرافیا رسم می‌کردند و روی پارچه‌های کرباسی نقاشی می‌کردند . خوشپوشها و کسانی که به سرووضع خود علاقه و دلبستگی داشتند ، در حدود ۵۰ متر دبیقی برای مندیله خود اختصاص می‌دادند. يك قواره دبیقی در حدود صد دینار قیمت داشت و دبق یا دبیق که اصلا دبك یا دبیک تلفظ می‌شد، مانند دباج یا دباج عربی که اصلا دببک یا دباک باشد همان دبباست که در خراسان دیویا دبب یا دیوچه می‌گفتند و مراد کرم قز (ابریشم) است و محصول او که رشته و تارش را (اوربسم) یا ابریشم می‌گفتند به معنی ربسمان . در زبان ساسانیان جنس حریر را که کز یا قز باشد دببه و دبیک می‌خواندند ، چنانکه

دبق یا دببق مصر اصلا به معنی ابریشم و پارچه ابریشمین و در دوره خلفای فاطمی دبتی و دبیتی به معنی پارچه نازک بود. در ناحیه دمیاط و تنیس (از بلاد مصر) هنرمندان قصب که نوعی ململ خاصه بسیار ظریف بود می یافتند. قصبهایی که در دمیاط تهیه می شد سفید و آنها که در تنیس می یافتند رنگارنگ^{۳۱} بود. از این پارچه برای تهیه عمامه و مندیله و البسه گوناگون و چادر زنان استفاده می کردند. ناصر خسرو که در طی مسافرتهای خود ناظر مهارت و استادی بافندگان مصری بود، از قصبهای مصری تحسین بسیار کرده است. حکایت می کند که یکی از پادشاهان فارس (عضدالدوله) با ارسال بیست هزار دینار به تنیس می خواست لباسی از این جنس برای خود تهیه نماید، ولی چون این پارچه برای خلیفه مصر بافته می شد فرستادگان عضدالدوله بدون حصول نتیجه مطلوب مراجعت کردند^{۳۲}.

در تنیس نیز جامه های ظریف اعلامی یافتند که پارچه هر یک از آنها يك قواره بود، و برای آنکه به لطافت و زیبایی آن بیفزایند در نخهای کتان گاه رشته های طلا نیز می افزودند. این جامه ها مخصوص دستگاه خلیفه و قیمت آنها هزار دینار مغربی بود^{۳۳}.

دیگر از صنایع دستی بسیار بدیع مصر پارچه یی بود که آن را بوقلمون می گفتند. از خواص این پارچه یکی این بود که رنگ آن در ساعت های مختلف روز تغییر^{۳۴} می کرد، و پارچه های کتانی و نقشدار مصر نیز معروف بود^{۳۵}. در فیوم مصر پرده های کتانی اعلامی یافتند که جفت آن سیصد دینار مغربی بهاداشت. تنیس همه ساله بالغ بر سی هزار دینار جامه و ارسفید صادر^{۳۷} می کرد، ولی در دوره خلفای فاطمی صدور این پارچه ممنوع گشت و تمام قماشهای جامه و ارا دربار به خود اختصاص داد. در نتیجه خودداری مصر از صدور این نوع پارچه ها در شهرهای فارس سبزی و کازرون و در شهر دربند آذربایجان هنرمندان به تقلید جولا هگان مصری شروع به کار^{۳۸} کردند. ابتدا کتان از مصر وارد می کردند، ولی بر اثر مساعی عضدالدوله (۹۴۹-۹۸۷) کشت کتان در ایران نیز رونق گرفت. شهرهای صنعتی ایران عبارت بودند از سبزی و گنداوه و تودر ساحل خلیج فارس، ولی بزرگترین مرکز فعالیت های صنعتی کازرون بود. در آنجا صدها هزار جولا ه در کارگاه های دولتی یا در مؤسسات خصوصی صاحب امتیاز کار می کردند. کتان را ابتدا در ظرف های مخصوصی خیس می کردند تا الیاف آن جدا شود، بعد بادقت در نهر رهبان کازرون می شستند، تا کاملاً سفید شود. سپس زنان به رشتن و

مردان به بافتن آن می پرداختند. در قرن نهم میلادی به هر نفر از جولاهگان مصری همه روزه نیم درهم می پرداختند که به زحمت برای خریدنان بخورو نمیری کافی بود. به همین جهت قبطیان نامبرده به طریق خود دنیسوس تل مهربی زبان به شکایت گشودند.

در قرن دهم و یازدهم مزد روزانه آنها افزایش یافت. هر جامه واری پس از خروج از کارگاه در محلی جمع می شد، سپس آنها را بسته بندی می کردند و ریسمانی به دور آنها می پیچیدند، و روی هر بسته بزرگ پارچه (رقم) یعنی علامت و برجسیبی می زدند تا خریداران از کارگاه و مقدار پارچه و نوع و درجه آن باخبر گردد، پس از انجام این مقدمات پارچه را به نقاط مختلف صادر می کردند. در راستگویی و صداقت، بازرگانان کازرون، معروف خاص و عام بودند. تاجایی که بسته های بزرگ پارچه ساخت کازرون مکرر در معرض خرید و فروش قرار می گرفت، بدون اینکه خریداران در مقام بازرسی و مشاهده پارچه بر آیند. پس از قرن اول قبل از میلاد مسیح که پنبه کاری در خراسان آغاز شد تا قرن سوم بعد از میلاد به تدریج نهال پنبه در خراسان بومی گردید، و در دوره ساسانیان با خصوصیات اقلیمی خراسان کاملاً هم آهنگ گردید. در نتیجه پارچه های پنبه ای و کتانی خراسان اهمیت فراوانی کسب کرد، به طوری که مصنوعات پنبه ای این ناحیه را به چین، بغداد و مصر صادر می کردند. کشت پنبه از دوره قدرت سلسله کرد مشهور به آل حمدان (۹۲۹ - ۹۹۱) در شام وسعت گرفت و بعدها دامنه پنبه کاری به آفریقای شمالی و اسپانیا نیز کشیده شد.

در شهرهای مرو، نیشابور، بلخ، بخارا و جهرم فارس و در تمام سیستان و کرمان بافتن پارچه های پنبه ای رواج داشت. کرباس بخارا که بیشتر از شهرک زندیه یازدانه بود، شهرت و اهمیت فراوانی کسب کرده بود و روی آن برجسب مخصوصی می زدند و آن را «زندنیجی» می خواندند. پارچه های کتانی جهرم را «برد» یا کرباس می خواندند. در همینجا فرشهای پنبه ای ممتازی به نام «زیلو» می بافتند که برای تزیین مسجدها به کار می رفت. هر جامه وار پارچه پنبه ای در قرن دهم تا ۳۰ دینار نیشابوری فروش می رفت. پارچه های سفید و پیراهنی کارسینیز (شهری است نزدیک خلیج فارس) بسیار مشهور بود، و آن را سینیزی می خواندند، مانند پارچه های **دبیقی مصر**. از پارچه های پیراهنی سفید که کتان خالص بود، فقط اغنیا و اشخاص خوشپوش استفاده می کردند. ولی در مرو پارچه های کرباس می بافتند^{۴۷} که قیمت آن مناسب و مورد استفاده عموم

بود ، واکثر مردم برای پیراهن و عمامه خود از آن استفاده می کردند . کفن اموات را از کرباس درست می کردند. در شهرهای بزرگ تا چند صد هزار مردم فقیر به رشتن و بافتن امرار معاش می کردند و قسمت عمده طبقه ضعیف را تشکیل می دادند و از کدیمین و عرق جبین آن بیچارگان بود که سوداگران و بازرگانان متمول می شدند .

صنایع ابریشمی از عهد ساسانیان در شرق نزدیک رایج گردید و مدت ها مواد اولیه ای که برای ساختن این نوع پارچه ها ضرورت داشت از چین و سمرقند وارد می شد. از قرن ششم میلادی تربیت کرم ابریشم در ایران شرقی و حدود مرو آغاز گردید، و سپس دامنه این فعالیت به گرگان و طبرستان نیز کشیده^{۴۹} شد. اینجا هم اکنون نیز یکی از مراکز مهم صدور ابریشم قزو و قماشهای دیباست. طرز تهیه و بافتن پارچه های ابریشمی به تدریج روبه تکامل رفت و کارگاههای ابریشمبافی متعددی در یزد ، بم (واقع در کرمان) شوشتر و خوزستان به کار افتاد. سرخس خراسان از جهت بافتن چادرهای زنانه و نوارهای زربفت ابریشمی ، و سمنان از لحاظ تهیه پارچه برای مندیل و عمامه شهرت داشتند . پارچه های گرگان و طبرستان که به نام دیباج معروف بود ، تقلیدی از صنایع ابریشمبافی چین بود . در بافتن پر نیان یزدی دقت و مهارت بسیار به کار می رفت. علاوه بر این کوشش فراوانی در استحکام و زیبایی پارچه های عهد ساسانی به کار می رفت و ظرافت و ریزه کاری این پارچه ها به حدی بود که نه تنها در باریان و اشراف از آن استفاده می کردند، بلکه این پارچه ها را به کشورهای شرق دور نیز صادر می کردند. دیبا بافان و هنرمندان صحنه های جالبی از شکار و جنگ حیوانات یا نقشهای مذهبی و یا گل و شاخ و برگ و حاشیه های زینتی جالب در روی پارچه های حریر پدید می آوردند . پیشینیان پارچه های گرانبها را در قبر بزرگان مینهادند و چون از دوره ساسانیان گورستانی به یادگار مانده ، در ایران اثری از مصنوعات پارچه ای آن دوره در دست نیست . ولی در مناطق دور دست مانند بلاد سمنان و ترسایان قطعاتی از پارچه های دستبافت همچنان باقی است و این قراین نشان می دهد که در دوره قرون وسطا پارچه های بافت ایران شهرت و اهمیت جهانی داشته است. برخی از قطعات پارچه های آن دوره در ژاپن در خزانه دولتی نارا به دست آمده و برخی دیگر از دستبافتهای قدیمی شرق در کلیساهای فرنگ محفوظ مانده^{۵۱} است.

در سیسل چه در دوره خلفای فاطمی و چه در دوره وایکینگها ، بافتن

پارچه ابریشمی زربفت و قلابدوزی و تهیه پارچه‌هایی که زمینه‌اش ابریشم و نقش‌های آن از طلا باشد، بسیار معمول بود. در غرب نمونه‌های زیادی از این نوع مصنوعات در گنجینه‌های کلیساها باقی است، ولی بهترین نمونه‌ای که از این مصنوعات به یادگار مانده است **دراعه** تاجگذاری امپراتوران آلمان است که در قرن ۱۲ برای امپراتوران سلسله هانستفن بافته شده و اکنون در موزه وینه محفوظ است.

مصر پس از اسلام بسیاری از هنرها و فنون و تزیینات قبطی را حفظ کرد؛ و درین هنر قبطی نفوذ ساسانیان و رومیان استنبول بارز بود. سپس مصر تحت تأثیر تمدن عرب نیز واقع شد. يك قطعه پارچه ابریشمی متعلق به دوره ساسانی که از کلیسای سن ژوس (ولایت پادوکاله) به دست آمده است، اکنون در موزه لوور موجود است. در زمینه قرمز این پارچه چند فیل با رنگ روشن نمایان شده است و در حاشیه آن قطاری شتر دیده می‌شود. علاوه بر این بر روی این پارچه با حروف کوفی عبارت زیر نوشته شده است: عزلمولانا القاءدابی منصور نکتکین دام اقباله (۹۱۶).

قبل از قرن دهم هنرمندان شام حریر بافی را به اندلس انتقال دادند و در این مملکت پارچه‌های ابریشمی بسیار ظریف و زربفت بافته می‌شد. در میان صنایع ملی شرق و سطا صنعت قالببافی همچنان پارچه‌های ابریشمی پایدار و مغلوب نشدنی باقی ماند و هنرمندان به بافتن قالبهای پشمی، ابریشمی، و قالبهایی از پشم بز و شتر ادامه دادند. بافتن قالبهای کرکی و مخملی پس از سده دهم در ایران معمول گردید.

قبل از این تاریخ بیشتر قالبهای گلدوزی شده و حاشیه دار با گلیمهایی که تار و پود آنها از موی بز بود بافته و آماده می‌شد. استفاده از نخهای پنبه‌یی و کتان‌ی در صنعت قالببافی نخست در ایران شرقی معمول شد. و بعد این روش در سراسر شرق نزدیک متداول گردید. معذک در دوره قرون وسطا بافتن قالبهای مختلف و قالبهای دیواری، پرده‌ها، چادرها، و خیمه و خرگاهها و قالبهای جانمازی فقط در کشورهای شرقی اسلامی معمول بود. کشورهای اسلامی ساحل مدیترانه هنوز به این امور آشنا و مأنوس نشده بودند. مقاطعه کاران دستگاه قالببافی خود را در قصبات و شهرهای کوچک مستقر می‌کردند و زنان و کودکان را به کار می‌گماشتند. هر يك از کارگران در حالی که نقش‌های رنگین در مقابل خود داشت در مقابل کارگاه می‌نشست و يك قسمت

از نقشه را انجام می‌داد . کار قالبیافی با خواندن آوازی مخصوص به طور موزون هم‌آهنگ پیش می‌رفت و خواننده به کارگران نقطه‌ها و رنگهائی را که باید در طی ساعات روز به تدریج به کار ببرند می‌آموخت . با این تدبیر کارگران با سرعت و بدون اشتباه به کار خود ادامه می‌دادند . پس از پایان بافت قالی استاد کار طی جشنی به کارگران غیر از مزد ، نهار یا عصرانه‌ای می‌داد . نقشه و زمینه کارقالبها یکسان نبود . گاه نقشه از عوامل طبیعی نظیر درخت ، گل ، حیوان و گاه از نوشته‌های بسیار عالی و یا از صحنه‌های شکار و یا حرکات کاروان و یا جنگ فیله‌ها و غیره الهام می‌گرفت . در دوره ساسانیان نقشه‌های بسیار زیبایی برای قالبها طرح می‌شد ، ولی در اواخر قرون وسطا در نقشه‌ها آثار انحطاط مشهود گردید و کمابیش بی‌ذوقی در تهیه نقشه‌ها مؤثر افتاد . بهترین نمونه قالبها در ترکستان چین و مغولستان به دست آمده‌است . در این قالبها آثار ذوق و هنرچینی تا حدی منعکس شده است . گرجستان ، آذربایجان ، طبرستان و بخارا از جهت قالبهای ممتازی که می‌یافتند شهرت داشتند . ولی پر بهاترین قالبها در اصفهان بافته می‌شد^{۵۲} - قالبهای ساخت جبال و آذربایجان در این دوره بنام قالبهای ارمنستان مشهور بود و زمینه تمام آنها قرمز بود ، و این رنگ را از یکی از بیلاقات مرند می‌آوردند^{۵۳} . مشهورترین آنها از شهرک قالیقلایا قالیقله بود و گویند که نام « زیلوی مشهور به (قالی) از آنجاست که ساکن قالیقله را (قالی) گویند .

علاوه بر این تقریباً همه‌جا ساختن حصیر از الیاف برنج و از علفهای مخصوص معمول بود . بهترین و زیباترین حصیرها را درعبادان می‌بافتند^{۵۴} . بافتن این نوع حصیر در مصر و در بعضی از ایالات دیگر ایران نیز معمول بود .

فصل ششم

صنایع مکانیکی : باندول (رقاصك) آلات خودکار (طلسمات)

تلمبه و آسیاب

بلیناس مطلقم که در قرن اول میلادی یکی از سازندگان مشهور آلات طلسمی یعنی مکانیکی کوچک بود ، در ایران و هند سفر و تحصیل کرده بود . در ایران از دیرباز این سنت برقرار بود که معابد و کاخهای ساسانی را با مصنوعات عجیب و غریب می آراستند ، در سال ۶۲۴ میلادی (هرقل) هر اقلیوس در طی جنگی گنزك را که در جنوب دریاچه ارومیه قرار داشت به تصرف خود درآورد ، پس از آنکه خسرو دوم شهر را تخلیه کرد ، هر اقلیوس در سالن بزرگ این معبد آذرگشنسپ (که کلیسای ایاصوفیه بطرز آن ساخته شده) قدم نهاد . به طوری که کد رینوس از قول ثوفانوس نقل می کند ، پس از ورود به قصر مجسمه وحشتناك هرمز و عکس خسرو نظر او را جلب می کند . زیر گنبد بزرگ که به صورت آسمان برآورده بودند صورت خسروا نوشیروان در حالی که بر تخت نشسته بود دیده می شد و در اطراف او مظاهر خورشید ایزد، ماه ایزد، و ستارگان ترسیم شده بود . در حالی که مزدیسنان به عبادت آنها مشغول بودند، در اطراف آنها پیغمبران و امشاسپندان قرار داشتند ، که هر يك چوگان پادشاهی را در دست گرفته بودند . در آنجا این دشمن یسوع دستگاهی را به کار انداخته بود که تولید باران و رعد می کرد ، این دستگاه میکانیکی که رومیان چیزی از آن درك نمی کردند ، در حقیقت ساعت بزرگی بود که صحنه

آسمان را مجسم می نمود . درحقیقت سریر معروف اکاسره (تخت طاق دیس) در قصر تیسفون دارای ساعت عجیبی بود . این مجموعه که از آبنوس عاج و طلا بود روی گنبدی طلائی قرار داشت و منظومه شمسی را مجسم و ستارگان ثابت و سیار و حرکات آنها را در ۲۴ ساعت نشان می داد . همچنین حرکات ماه در عرض ۳۰ روز و حرکت سالانه خورشید را نشان می داد و با هنرمندی تمام ساعات روز و شب را مجسم می کرد . منظره این سریر و اورنگ در ته جامی نقره با استادی حکاکی و ترسیم شده و در موزه ارمیتاژ لنین گراد محفوظ است .

در سال ۸۵۰ **علی بن ربان طبری** پزشک مشهور که از شاگردان دانشگاه گندیساپور بود ، يك ساعت مسی با حجمی عظیم مشاهده می کند و درباره خصوصیات آن می گوید : من در مقابل قصر صدخانه سامره دستگاهی دیدم که به وسیله برادران منجم محمد بن موسی و احمد بن موسی ساخته شده بود . این دستگاه که منظره فلک را مجسم مینمود صور نجومی و نشانه های منطقه البروج را نشان می داد و حرکت آن بقوه آب انجام می گرفت درست وقتی که ستاره ای در آسمان غروب می کرد تصویرش درین ساعت محو می شد و همینکه طلوع می نمود شبیه او ظاهر می شد . از قرائن پیدا است که مکانیسم این دستگاه بسیار دقیق بوده . مدلهایی از ساعت های دیواری بود که در ساعات معینی از طلسمات عباراتی شنیده می شد و یا از آنها ساز و آوازهایی به گوش می رسید بعضی از آنها وضع داخلی میکده ای را مجسم می کرد که ساقیها در موقع معینی ساغر ها را پر از باده می کردند . بعضی دیگر از این دستگاهها باغهایی را مجسم می کرد که پرندگان برای نشان دادن ساعت ، شروع به خواندن می کردند .

ابن جبیر از ساعت دیواری عظیمی که جامع عمر عبدالعزیز را در دمشق زینت بخشیده بود سخن می گوید . این ساعت قصر کوچکی را مجسم می کرد که دارای ۱۲ پنجره بود و ۱۲ ساعت روز را نشان می داد . دو باشه روئین که هر يك در روی دایره ای بیضی شکل قرار گرفته بودند ، هر ساعت یکبار گردن خود را کج می کردند ، و گلوله سربی را که در منقار داشتند رها می کردند و این گلوله پس از افتادن در جام فلزی مدتی صدا می کرد (در همین موقع پنجره ای که ساعت را مشخص می کرد پس از پایان صدا بسته می شد در آخر روز ۱۲ پنجره بسته می شد و به این ترتیب بازی برای تعیین ساعات شب از نو شروع می شد - اما دوازده پنجره ای که از داخل با نور سفید روشن

می‌شدند با سپری شدن ساعات یکی بعد از دیگری به نورسرخ نمایان می‌گشتند. این ساعت‌های دیواری به نام فارسی **پنکان** یا فنجان کلمه‌ای که ریشه آن از عهد کلدانیان باقی‌است خوانده می‌شد. پنکان ظرف سوراخداری بود که برای تعیین وقت به کار می‌بردند و کلمه‌ی رومی مکانیک به معنی پنگانی از آن مشتق می‌شد. امپراطور آلمانی فردریک دوم از سلسله هوهانشتوفن به عنوان هدیه ساعتی از سلطان مصر گرفت. این هدیه که قبة الساعة یا گنبدساعت خوانده می‌شد، يك شاهکار مکانیکی به شمار می‌رفت. این آلات و ادوات خودکار در نتیجه يك بازی پیچیده و حرکت ساعت دیواری عمل می‌کرد. هم‌اکنون آثاری از مهندس ابوالنز اسمعیل الجزری (متوفی ۱۲۰۵) در دست است (مربوط به قرن ۱۲ میلادی) که طرز ساختمان این دستگاه‌ها توصیف می‌کند. این وسایل تزیینی نخست در معابد و آتشکده‌های ایران و قصور خلفا موجود بود، ولی از قرن دهم این نوع بدایع مکانیکی نزد نجبا و اشخاص متمول نیز دیده می‌شد. آلات و ادوات مکانیکی که بوسیله آب کار می‌کند، نخست بوسیله چینیهای قدیم اختراع شد، پس از چینیهای دوره‌هن ایرانیان این کشفیات و ابداعات را در عراقین رواج دادند؛ و پس از چند قرن اروپائیان به تقلید شرفیاز این نوع ادوات ساختند.

آسیای آبی و بادی نیز هر دو در دوره اشکانیان (قرن اول قبل از میلاد) از چین به ایران رسید، و از ایران به سایر بلاد غرب منتشر شد. تعداد زیادی آسیای آبی در گوشه و کنار دهات و در جوار رودها دیده می‌شد. بعضی از آنها ثابت و برخی متحرك بودند و دسته اخیر در نتیجه جریان آب بالا و پائین می‌رفتند، و از شهری به شهر دیگر منتقل می‌شدند و از آنها برای ساییدن دانه‌های کشاورزان اطراف استفاده می‌کردند. در این آسیاها سنگ زبرین حرکت می‌کرد و سنگ زیرین ساکن بود. لیکن بعدها (عهد سامانیان) چینیان آسیاهایی ساخته بودند که سنگ زیرین آن متحرك بود و سیاحان ایرانی از دیدن آن در شگفت می‌ماندند.

ابن حوقل در قرن دهم شرحی از یکی از آسیاهای متحرك که روی رود دجله در موصل قرار داشت، بیان می‌کند. این آسیا در يك موضع چوبی قرار داده شده بود و بوسیله زنجیر به دو طرف رودخانه مهار می‌شد. سنگهای این آسیا که در نتیجه جریان آب حرکت می‌کردند قادر بودند ۵۰ تن دانه را در روز تبدیل به آرد کنند^{۶۳}. در بصره در محل تلاقی دجله و فرات آسیاهایی

قرار داشت که بر اثر جزر و مد حرکت می‌کرد^{۶۴} و در بغداد از آسیای سخن می‌گویند که صد سنگ برای نرم کردن دانه‌ها داشت و عواید سالانه آن بالغ به صد میلیون سکه نقره بود. این قبیل سنگهای بزرگ آسیا به شرکت‌ها تعلق داشت^{۶۵}. در آمو دریا، در حوزه خوارزم ازین گونه آسیاها فراوان دیده می‌شد. در شهر کوچک خلر فارس در حوزه شاپور مقدار زیادی سنگ آسیا می‌ساختند و این تنها صنعت این ناحیه بود. چون در آن حدود جریان آبی که قادر به حرکت سنگهای آسیا باشد وجود نداشت، کشاورزان ناگزیر بودند دانه‌های خود را به آسیاهای دوردست برسانند^{۶۶}. در مقابل درجیرفت کرمان رود کوچکی بود که از برکت آن ۵۰ سنگ آسیا کار می‌کرد. در رود کر در فارس که به همت عضدالدوله سد آن بسته شد، آسیاهای بسیار حرکت می‌کرد، در عراق و شام و مصر و دولاها و یا به قول تازیگویان ناعوره ایجاد می‌کردند که آب را به ترعه‌های آبیاری برساند. این مجاری که از ساحل رود منشعب می‌شد بطرف مزارع می‌رفت. همچنین در خراسان برای بالا کشیدن آب از رودخانه یا چاهها از تلمبه که به وسیله جریان باد در جهات معینی حرکت می‌کرد بهره بر می‌داشتند.

استفاده از آسیای بادی را نخست ایرانیان چین آغاز نهادند، یعنی عجمان سیاوش جرد (شهر افراسیاب) و طرفان و ختن. ابتدا این صنعت را از چینها فراگرفتند. قدیمترین آسیاهای بادی در سیستان ساخته شد و این آسیاها از بادهای منظم ۱۲۰ روزه‌ای که از شمال به جنوب ایالت می‌وزید استفاده می‌کردند^{۶۷}. این افزارها که چندتایی از آنها تا این اواخر موجود بود، دارای ۸ بال افقی بود، که قادر بود سنگ آسیای سنگین وزنی را به حرکت در آورد و توربینها و چرخهای مخصوصی داشت که سرعت باد را تنظیم می‌کرد - تنظیم نیروی باد نهایت ضرورت را داشت زیرا در صورت عدم وجود توربین بیم آن بود که بر اثر وزش باد شدید سنگ ترك بردارد و یا در اثر حرکت شدید و ایجاد حرارت دانه‌های گندم سوخته شود. استفاده از این آسیاها بعدها در کشورهای که تابع اسلام بودند نظیر صقلیه و شمال افریقا معمول گردید. از بعضی از این آسیاها برای فشردن زیتون و گرفتن روغن، و از برخی دیگر برای خارج کردن شکر از نی استفاده می‌کردند. پس از آنکه مغولان صدها ازین آسیاهای بادی را که بعضی از دوره عمرلیث و صفاریان تاریخ داشت ویران کردند. ملوک کیانی سیستان بار دیگر آنها را مرمت کردند یا از نوساختند (تاریخ سیستان).

باب دهم

داد و ستد و سوداگری

فصل اول

راه چین ، راه ائیل و راه هندوستان

در دوره قرون وسطا به علت موقعیت جهانی خاص ممالک اسلامی تجارت و سوداگری یکی از شاخه‌های بسیار مهم فعالیت اقتصادی بشمار می‌رفت. دو جاده عظیمی که در این دوره دو انتهای جهان قدیم را به هم متصل می‌کرد ، از ممالک اسلامی می‌گذشت. نخستین راه ابریشم که چین را به ترکستان غربی وصل می‌کرد و خانبالیغ و خمدان و کنجانفو را از طریق سوجو به یارکند و ختن و کاشغر و سمرقند و بخارا و نیشابور و ری و همدان و بغداد متصل می‌ساخت و سرانجام به اسلامبول و ونیز و سایر کشورهای غربی می‌رسید . این جاده که در قرن ۱۸ بر اثر احداث راه سرتاسری دشت سیبر ارزش اقتصادی خود را از دست داد ، در دوره قرون وسطا اهمیت فراوان داشت و شهرهایی که در مسیر این معبر تاریخی قرار داشتند ، چه در ترکستان شرقی و چه در

ترکستان غربی ، از برکت کاروانهای تجاری که به همت بازرگانان سفدی و ایفوری اداره و رهبری می‌شد سرشار از موفقیت و آبادانی بود . به وسیله همین جاده ها مبادلات اقتصادی بین شرق و غرب عملی می‌شد .

بازرگانان این خط‌بزنهای فارسی و ترکی و چینی و عربی آشنایی داشتند . محصولاتی که از سرزمین چین صادر می‌شد ، عبارت بود از مواد ابریشمی ، مشک و ظرفهای چینی ، کاغذ ، پشم ، کافور ، دارچین ، توتیا ، ریوند ، دارپرنیان ، آینه ، دگمه ، زرورق ، فندک ، چخماق ، سوهان ، سوزن ، قیچی ، فولاد و آلات چدنی ، انواع و اقسام داروهای طبی ، جنسهای فلزی که همه ساله برصد هزاران شتر دوکوهانه و بیسرال بارکرده به سمرقند می‌آوردند . در مقابل آن هزاران رأس اسبان قوی هیکل از ایران به چین برده می‌شد و تمام این تجارت در دست چهارصد یا پانصد نفر بازرگان متخصص بود .

کالاهای ناحیه تبت از جمله مواد عطری که ایرانیان غربی و عربان به آن علاقه فراوان داشتند از این راه تجاری صادر می‌شد و بازرگانان از این کالا بهره فراوان می‌بردند . این مواد عطری نخست در شهر ختن انبار می‌شد . موئینه‌های دشت جته و دشت سیبری مانند پوست سمور و قاقم و غیره در ایران و روم سخت گرانبها بود . ممولان از آن پوستین می‌کردند . این کالاها نخست در سمرقند ذخیره می‌شد ، در حالی که پوست بره پامیر ، که امروز به نام پوست بخارا معروف است ، در انبارهای بخارا متمرکز می‌شد . کالایی که از هندوستان گردآوری می‌شد ، مانند مواد پنبه‌ای و گیاههای طبی بلورینه معدنی و طلا و سنگهای گرانبها و جواهرات و آهن و فولاد خام تغییر شکل یافته ، نظیر خنجر و شمشیر و زره و کلاهخود و جوشن و غیره از طریق دره کابل و غزنه به نیشابور می‌رسید .

دیگر از راههای قابل ذکر ، راه بحر خزر و رود اتیل (ولگا) است ، که اقصی نقاط شمالی خزر و آس و پرتاس و بلغار قدیم و روس را به ممالک اسلامی متصل می‌کرد ، و از ایالت‌های مجاور خزر می‌گذشت . تجارت اسب برای فارسیانی که کشتی داشتند بسیار سودمند بود و این تجارت تقریباً در انحصار پارسیان بود و رقم عمده مداخل آل‌بویه و اتابکان فارس را تشکیل می‌داد . وقتی که بازرگانان عدن در مقام رقابت با آنان برآمدند دریاگذاران جزیره کیش با شدت و سختی هر چه تمامتر در مقابل آنان پایداری و مقاومت کردند و مدعی بودند که در این

مسابقهٔ پرسود بر حریف تازه کار غالب خواهند شد. بعد از حکومت مغول سوداگران به عمرموزپناه بردند و عدنیان که مانند مجدالدین فیروز آبادی صاحب قاموس معروف، غالباً اهل فارس بودند، تجارت مصر را به جای تجارت فارس توسعه دادند. عموم این دریاگذاران مریدان شیخ ابواسحاق کازرونی و پیرو طریقت هرشدیه بودند و از بس آلات و اشیاء نفیس از چین و هند به کازرون هدیه فرستاده بودند، کازرون از شهرهای ثروتمند فارس شده بود.

فصل دوم

جاده‌های کاروانرو

دردوره قرون وسطا مردم شرق میانه نسبت به درشکه و ارا بهایی که درچین و هند مورد استفاده بود ، بی‌اعتنا و از این وسایل نقلیه بهره‌برداری نمی‌کردند. بلکه در این دوران عربان از شترمهری و اهالی ترکستان و ایران از بیسراک و بختی و قاطر و اسب برای حمل و نقل و مسافر کشی استفاده می‌کردند .

جاده‌های عدیده ، شهرها را به یکدیگر متصل می‌کرد و کاروانها به‌طور منظم بین شهرها در حرکت بودند، ولی بدون شك کاروانهایی که بین بلاد مهم در حرکت بودند ، به مراتب بیشتر از کاروانهایی بود که میان شهرهای کوچک آمد و رفت می‌کردند. مسافرین این دوران شب و روز به حرکت خود ادامه می‌دادند و گاه ناگزیر بودند از جاده‌های نامساعد و تنگ و سراسیم و لفرزنده برای رسیدن به مقصد عبور نمایند. برای عبور از راهها غیر از صبر و شکیبایی مسافرین، کاردانی و مهارت مهاری و چارپایان نیز ضرورت داشت، تا بتوانند مسافران و مال‌التجاره‌ها را بدون برخورد به مانعی به مقصد برسانند. مقاطعه‌کارانی که از این راه زندگی می‌کردند ، هزاران چهارپا در اختیار داشتند و بهترین آنها را برای این قبیل مقاصد برمی‌گزیدند . معمولا از شتر برای عبور از دشتهای خشک و بی‌آب و علف و از قاطر برای عبور از جاده‌های کوهستانی و مرطوب نظیر مناطق اطراف بحر خزر استفاده می‌کردند.

کالاهاى متنوع و گوناگونى با بارگیرى و عدل بندى مخصوص به این

ترتیب حمل و نقل می‌شد. بار حیوانات را به دو قسمت متساوی تقسیم می‌کردند و به دو طرف حیوان می‌بستند. مواد مایع نظیر عسل، زفت، قیر، نفت، روغن و کره را در مشکهایی که از پوست تهیه شده بود، می‌ریختند. چوب و مواد پشمی و پنبه‌یی که مال التجاره‌های مهم آن دوره بود، به خوبی باریسمان و طناب بسته بندی می‌شد. علفه و گاه را در لنگه‌های جدا گانه محکم و با فشار می‌بستند. نمک و مواد دانه‌ای را در خرچین می‌ریختند و پارچه و اشیاء گرانبها را در کیسه‌ها و گونیهایی که مخصوص کاروان بود می‌نهادند، و بار و پوشی رنگارنگ دور آنها را می‌گرفتند. در مورد میوه‌هایی چون هندوانه و خربزه و انگور آنها را در لنگه‌های سبزی جادار می‌ریختند و به وسیله چهار پایان به مقصد می‌رسانیدند. در مسیر جاده‌های کاروان رو در فاصله‌های معینی کاروانسراهای بزرگ قرار داشت و در طول جاده‌های مملکت صدها و هزاران کاروانسرا ساخته شده بود. این کاروانسراها که از جهاتی شبیه به مهمانسراهای وسیع بود، محل مناسبی برای پناه دادن مسافران در موقع توقف بود، بعضی از این کاروانسراها دولتی و برخی دیگر متعلق به اشخاص بود. در بعضی از این کاروانسراها، مسافران حق توقف ثابتی به صاحب آن می‌پرداختند.

در حالی که بعضی دیگر که به قصد خیرات و مبرات ساخته شده بود، نه تنها از مسافران چیزی نمی‌گرفتند، بلکه بابت چهار پایان و خوراک نیز از مردم وجهی مطالبه نمی‌شد. در بعضی از این مهمانسراها شیرمجانمی به مسافران می‌دادند. در برخی از شهرهای ایران، کارگری بنام (گذار) یعنی گذراننده، موظف بود از مسافران تازه وارد پذیرایی و برای استقرار در اطاق کاروانسرا به آنها مدد و یاری نماید. در هر کاروانسرای دیوار و برج و باروی مخصوصی برای محافظت و دفاع از مسافران و کالاها تعبیه شده بود. کاروانسرا دارای یک یا چندین در بود، و همه آنها را هنگام شب می‌بستند، ولی مرا قبان همینکه کاروانی می‌رسید در را می‌گشودند. در داخل کاروانسرا حیاط وسیع و مشجری بود و معمولاً حوض یا چاه آبی داشت که برای آب دادن به چهار پایان از آنها استفاده می‌کردند. در گرداگرد صحن کاروانسرا ساختمانهایی بود که برای نگهداری چهار پایان و حفظ و حراست مال التجاره‌ها و سکونت مسافران مورد استفاده قرار می‌گرفت. عمارت‌هایی که برای زندگی مسافران ساخته بودند معمولاً دو یا سه طبقه و دارای اطاقهای کوچکی بود که در آنها به طرف ایوان یا مهتابی بازمی‌شد، و از ایوان و مهتابی نیز فضای حیاط دیده می‌شد. در این

اطاقها هیچ گونه اثاث و وسایلی برای زندگی مسافران وجود نداشت ، و مسافران ناگزیر بودند، کلیه مایحتاج خود را از قبیل لحاف و پتو و لوازم مطبخ همراه بیاورند ، و در صورتی که آنها از این جهات غیر مجهز بودند، می توانستند مایحتاج خود را کرایه و یا خریداری نمایند، زیرا مغازه های گوناگونی در اطراف کاروانسرا وجود داشت و لوازم زندگی نظیر خورجین ، کیسه ، چراغ و غیره در دسترس مشتریان قرار می گرفت. در ولایات ترسانشین ، مسافران در دالانهای سقفداری که در حکم مهمانسرا بود زندگی می کردند ، مثلا در دیر (ماربوحنه) واقع در تکریت در کنار دجله ساختمانهای مخصوصی جهت پذیرائی از مهمانان وجود داشت^۱. در ایران در کلیه شهرهای بزرگ و کوچک مهمانخانه هایی بود که به نام (شبستان) خوانده می شد . از جاده های مهم تجاری با دقت و مراقبت بسیار نگهداری می کردند، حکومت مصر سالانه ۱۰ هزار سکه طلا برای حفظ و حراست جاده هایی که در امتداد نیل وجود داشت خرج می کرد. مثلا در قرن نهم امیر مصر خمارویه طولونی عقبه یعنی گردنه کوه میان ایله و بیابان تپه را معمور فرود، و سلطان محمود غزنوی برای تسطیح جاده های افغانستان و خراسان مبالغ بسیار صرف کرد. کویر نمک و بیابانهای مرکزی ایران دارای معابر و ردپاهایی بود و در هر ۱۵ کیلومتر از این جاده يك آب انبار ساخته بودند . در افریقای شمالی و در منطقه ارمنستان در طول جاده ها در فاصله های معینی تیرهای آهنی و مناره هایی وجود داشت که خط سیر مسافران را در این بیابان مشخص می کرد. پادشاهان ساسانی و رومیها برای بهبود بخشیدن به وضع جاده ها پلهایی روی رودها و رودخانه ها احداث کرده بودند که بعضی از آنها هنوز محکم و پا برجاست.

در دوره بعد از اسلام نیز پلها و جاده هایی ساخته شد که آثار آنها باقی است. غالب پلها به صورت خرپشته یعنی هلالی شکل بود. عرض طاقهای پلها یکسان نبود و از ۴ تا ۱۱ متر تنبیر می کرد. نزدیک شوش در دزفول روی رود کارون پل طویلی بود که طول آن به يك هزار متر می رسید. این پل مربوط به دوره ساسانیان بود و اسپران و زندانیان رومی در احداث آن رنج برده بودند. در نزدیکی همین پل ، پل دیگری است که به دست معماران هندی ساخته شده و تمام آن آجری است و در وسط آن نمازخانه ای است که در آن مشرف به رودخانه است. بالای دجله اهواز پل ایدج قرار دارد که آن نیز یادگار عهد ساسانی است. تمام این پل از سنگ خارا ساخته شده که سنگ پاره ها را به آهن دوخته و

آجیده‌اند و دهانه آن ۷۵ متر است. پل دیگری از سنگ روی فرات ساخته‌اند که بسیار جالب و شگفت‌انگیز است. هر یک از قطعات سنگی که در ساختمان این پل به کار رفته است، پنج متر در پنج متر است، و این از عجایب فن معماری در آن روزگار است.

این راهها در دوره جنگهای صلیبی وسعت و اهمیت یافت و راههای مدیترانه اهمیت اقتصادی خود را مدتی از دست داد. از همین راه کهربای دریای ورنک (بالتیک) و عسل فراوان مناطق حاصلخیز شمالی (که به جای شکر به کار می‌بردند) مومی که برای ساختن شمع به کار می‌رفت، به اطراف جهان اسلامی حمل می‌شد: شمع در آن روزگار اشراف‌ترین وسایل روشنی بود. در ایران مردم معمولی برای روشن کردن چراغ خانه‌ها از نفت باکو و مردم بین‌النهرین و مصر از روغن کرچک و عود سوز استفاده می‌کردند.

دیگر از جاده‌هایی که اهمیت جهانی داشت جاده هندوستان بود. این جاده در قرن اول بعد از میلاد مسیح بوسیله پادشاه سجزی هندوستان (سنبار) یا (سنباد) مرد تاریخی سندباد بحری ملاح هزار و یک شب افتتاح گردید. این جاده از بندر (وروکش) یا براج در شمال بمبئی کنونی آغاز می‌شد و بازرگانان با استفاده از بادهای موسمی هند، از کوچنشین‌ها و مستعمراتی که در سواحل فارس و عربستان و زنگبار و ملیبیار وجود داشت، تجارت مهم و قابل توجهی بین اسکندریه و ماچین انجام می‌دادند. در این معبر کشتیهای خوارگیان (خوارج) و عربان بصره و اهواز و ساسانیها که از قرن پنجم میلادی فرمانروای مطلق این جاده بودند آمد و رفت می‌کردند. در جزیره پمبه در آفریقا و در ناحیه (کولم) از ساحل هند و (کوا) واقع در شبه جزیره (ملاک) مالزی و در خانفوی ماچین مراکز مهم تجاری تأسیس کرده بودند.

از برکت این تجارت پرسود، پول فراوانی از کشورهای ساحلی مدیترانه و فلزات گرانبهایی از چین به سوی شرق میانه روان می‌شد، نام شاهراه (سندباد) به درشت‌ترین ستاره صورت صلیب جنوبی داده شده است. از قرن نهم راه ارتباطی سفالنه رنج و مادگسکر و ملندی به بندرهای غربی هند که عبارت بودند از منصوره، سورت، ملیبیار (مببر) کولم، جزایر ملدیپ، لکدیپ و سیلان و سواحل شولمندل بنادر ماوراء رود گنگ مانند تناصری، مرتیان، کلابار، سماتره. یعنی شبه جزیره ملایو و سرانجام به خانفو می‌پیوست.

اماچینیان از سال ۹۸۰ به بعد تجارت خارجی چین را در انحصار خود گرفتند چندین سفرنامه چین که درین عصر به زبان عربی نوشته شده ، در دست است. از طرفی از منابع چینی روشن می شود که کوچ نشین و دارالتجاره مسلمانان در خانفوبه حدی جمعیت داشت، که امنیت چین را به خطر می انداخت. به علاوه شه‌بندار مسلمانان خانفو در خطبه نماز خود نام فغفورچین را که امام شمنان آن دیار باشد، ذکر می کرده است .

عده کثیری تجار مسلمان نیز در بندر زیتون یعنی (تسوآن چو) اقامت داشتند . فغفوران ماچین سی درصد حقوق گمرکی ، از کالاهایی که بازرگانان به ما چین وارد می کردند ، دریافت می نمودند ، عمده این کالاها عبارت بود از عاج ، کاسه سنگ پشت ، شاخ کرگدن که از هند و افریقا می آوردند ، مس و کافور که هر سه کیلوی آن به پنجاه هزار پشیز خنایی فروخته می شد .

بازرگانان خلیج فارس که نیمی زردشتی و نیمی مسلمان بودند ، در تمام مناطق تجاری مراکز مستقلی داشتند که اداره آن با نماینده اقتصادی یا شه بندر بود . در هر یک از این مراکز یک مسجد جامع دارای منبر بود که قاضی (کنسول) اسلامیان روز جمعه بالای آن می رفت و به طرز اهل سنت خطبه می خواند .

محصولاتی که تاجران خلیج فارس در این دوره از بلاد مختلف به ایران و عراق عرب وارد می کردند ، بسیار متنوع بود . جزایر هند شرقی بیشتر از جهت تهیه کالاهای گیاهی طبی و (گرم دارو) یعنی ادویه و ابازیر و مواد رنگی و عطری شهرت و اهمیت داشتند . افریقا غلام سیاه ، عاج ، و پوست زرافه را که در صنایع کفشدوزی مورد استعمال داشت و کانهای زر و عنبر که در صنعت عطر سازی و در داروسازی و ساختن شمعیهای قدی و صابون از آن استفاده می شد، صادر می کرد. عنبر را از ماهی بال یا وال که در این مناطق صید می کردند استخراج می کردند . هندوستان انواع جواهرات و مواد و جوهرهای طبیعی و مصنوعی و نیشکر و آهن و فولاد و چوبهای قیمتی و چوبهای ساختمانی که در کشورهای اسلامی بسیار کم و گران بها بود صادر می کرد .

تقریباً تمام خانههای بنادر خلیج فارس و بین‌النهرین و عربستان از چوبهای هندوستان برای چوب بست و تهیه اثاثه منزل استفاده می کردند . مملکت قمار نیز چوبهای اعلائی آبنوس، عود قماری و شبه جزیره ملایو یا کرا، مس و شمشهای قلمی صادر می کردند .

درمقابل، ممالک اسلامی برای آنها در قرن ۱۲ و ۱۳ آئینه، شیشه‌های گرانقیمت، گوگرد و بعضی مصنوعات دستی دیگر می‌فرستادند، مثلاً همه ساله بیست هزار اسب از بندر سیراف به جانب معبر و شولمندل (چولی بندر) می‌فرستادند این اسبها که در فارس متولد شده بودند برای جنگهای بزرگ آماده شده بودند. معبریان و مندلیان برای آنها ارزش فراوان قائل بودند.

به این ترتیب داد و ستد اسب به طویر مداوم جریان داشت به خصوص که هندیها به علت علوفه غریبی که به این حیوان می‌دادند، به کوتاهی عمر آنها کم می‌کردند. غذایی که هندوها به این اسبها می‌دادند عبارت بود از برنج، نیشکر، نخود پخته، کره و غیره و با چنین خوراکی ستوران نامبرده که به جوگاه معتاد بودند، در ظرف چند ماه سقط می‌شدند. ولی هر سال ۲۰ هزار اسب دیگر از فارس با کشتیها می‌رسید. به این ترتیب از برکت شبکه منظم راه‌های ارتباطی، کالاهای تجاری، بدون تأخیر به مقصد می‌رسید و مسافری می‌توانستند از شهری به شهر دیگر سفر کنند. ارائه گذرنامه (پاسپورت) یعنی جواز عبور در مسافرتها عادی ضرورت نداشت، ولی در دوره جنگ و بحران، نشان دادن گذرنامه لازم می‌نمود. در آن دوره غلامان و کنیزکان بدون ارائه مدرک مهر قاضی حق مسافرت نداشتند^{۱۳}.

فصل سوم

بندر سیراف و کشتیهای آن

بندر سیراف که در مقابل جزیره کیش و بین بصره و بندرعباس واقع است در حدود قرن ششم میلادی، از لحاظ فعالیتهای اقتصادی و آمد و رفت کشتیهای تجاری اهمیت و شهرت فراوان داشت. این بندر جانشین بندرتوژ گردید که در دوره اشکانیان شهرت بسیار داشت و ارزش و اعتبار آن تا قرن نهم همچنان باقی بود. این مهمترین بندر خلیج فارس بشمار می‌رفت. (توژ) که چینیان (طاوزه) ضبط کرده‌اند و تلفظ تاج در زبان محلی است، در اصل لفظ و کلمه تازی و تاجیک بمعنی (عرب) می‌باشد، زیرا نخستین تماس عجم با عرب از بندر تاج یا تاژ آغاز شد.

در ساحل مقابل، مندرستان که ناحیه‌یی بسیار خشک بود قرار داشت. در این منطقه کم آب که نخلها را در گودال‌های عمیقی که تنه‌ی درختها ناپدید بود می‌کاشتند، شهری بنا شده بود که دارای آب‌انبارهای فراوان و قناتهایی بود که آب را از دامنه کوههای دوردست به شهر می‌رسانید.

در این بندر جمعیتی مرکب از اقوام و ملل گوناگون با عجله و شتاب بسیار شب و روز در کوچه‌ها، دکانها، و انبارهای آن که پراز کالا بود با زحمت بسیار آمد و رفت می‌کردند. بازرگانان و تجار، مانند ناخدایان، کشتیهای متعدد در اختیار خود داشته و بمسافرت‌های طولانی که گاه ماهها و سالها ادامه داشت مبادرت می‌کردند. خانه‌ها که معمولا شش یا هفت طبقه داشت، در نزدیکی هم قرار گرفته بود. طبقات پایین این عمارتها را از سنگ

و آجر و طبقات بالا را از چوبهایی که از آفریقا و هند وارد شده بود، می‌ساختند. تجار واردکننده و صادرکننده و صاحبان کشتیها در ساختمانهای مجهز و آماده مسکن می‌گزیدند. در قرن دهم سکنه سیراف سرمایه‌ی بین پنجاه تا صد میلیون فرانک طلا داشتند، و در دفاتر تجاری این بندر مهمترین معاملات بازرگانی آن عصر صورت می‌گرفت (اصطخری)

تمام میوه‌ها و مواد غذایی از داخله ایران یا بین‌النهرین به وسیله راههای دریایی به بندر سیراف می‌رسید و نیز کالاهای متنوع خارجی نظیر عنبر، صبر، زرد، آبنوس، عاج، صندل، نخست در سیراف انبار و متمرکز می‌شد و سپس از آنجا به بغداد و دیگر نقاط عالم فرستاده می‌شد، علاوه بر این مقدار زیادی برنج و صمغ و لاک برای بستن و مهر و موم کردن نامه‌ها و پاکتها وارد بندر سیراف می‌شد، اهالی این بندر در نجابت و پاکدامنی معروف بودند و بسته‌های کالاهای چرم پلنگ بربری (شترگاو پلنگ) که پارسیان ازش موزه می‌ساختند از زنگبار به سیراف می‌رسید، چندان که پلنگ بربری، معروف شد به (سیرافی)، و لفظ زرافه معرب آن است و ژیراف *girafe* شکل فرنگی زرافه است. مال التجاره‌هایی که مهر و امضای بازرگانان سیراف را داشت به سهولت

در شهرهای دوردست داد و ستد می‌شد. در آثار زردشتی قرن ۹ م سیراف مرکز عالم دانسته شده درست مانند شهر بابل (تیسفون) که در اسناد زردشتی قدیمتر مرکز عالم دانسته آمده است. از اواخر قرن دهم ارزش اقتصادی بندر سیراف روبه نقصان نهاد، و جزیره کیش جانشین آن گردید و این وضع تا قرن یازدهم دوام یافت، از اواخر این قرن مردم این ناحیه که بر اثر زلزله‌های پی‌درپی در سالهای ۹۷۶-۹۷۸ میلادی خرابی و خسران فراوان دیده بودند، بندر سیراف را تخلیه کردند و در جزیره کیش سکنا گزیدند. این جزیره روی تخته سنگ بزرگی در مقابل سیراف قرار گرفته بود. این شهر که بندری مهم بود، بعدها به صورت يك جمهوری مستقل بازرگانی درآمد. این رؤسای جمهور یا ملکان بزرگ سلسله بنی قیصر، دارای مستعمرات مهمی در سواحل شولی مندل *Colomandel* واقع در سرزمین شولیان نیز بودند. اهمیت این خاندان به حدی بود که برادر رئیس‌جمهور را «ملك الهند» خطاب می‌کردند، و او در شهر معبر (ملیبار) اقامت داشت. این شهر به وسیله يك سرویس دریایی سالیانه به ام‌البلاد کیش متصل می‌شد. در قرن دوازدهم و سیزدهم سکنه کیش از جهت ثروت ضرب‌المثل بودند. ولی پس از چندی آنان نیز با رقابت جمهور

عدن که قدرت دریایی و اقتصادی فراوان کسب کرده بود ، مواجه گردیدند . سوداگران عدن که ایرانیان مهاجر و فراری از ستم حکمداران ایران بودند ، از رهبران خود که رؤسای اسماعیلیان یمن (۱۱۲۵-۱۱۷۳) بودند ، سپس از رسولیان (۱۲۲۸ - ۱۴۵۴) فرمانبرداری کردند و مناسبات خود را با ایوبیها و ممالیک مصر و هند و کشورهای شرق دور حفظ کردند . سوداگران کیش و عدن مانند قرامطه تمایلات دموکراتیک و پیشرفته‌یی داشتند و در تمام دنیای آن روز از برکت ثروت و قدرت دریایی فراوانی که در اختیار داشتند ، مورد احترام بودند . این دو جمهوری غالباً در اقیانوسها و دریاهایی که بین عربستان ، هند و حتی چین قرار داشت ، با یکدیگر مبارزه و زد و خورد می‌کردند .

از قرن دهم میلادی که عالم اسلام بین دو خلیفه تقسیم گردید ، و بین دو منطقه دجله و نیل جدایی افتاد ، قدرت و نیروی دریایی نیز بین دو قطب متخاصم که در خلیج فارس و بحر احمر متمرکز بودند تقسیم گردید . از جمله کتابهای مربوط به کشتیرانی که وضع آمدورفت نیروی دریایی این دوره را شرح می‌دهد رهنامه بحری است که (احمد بن ماجه) در حدود سال ۱۴۹۷ نوشته ، و دیگر رهنامه بحری که (سلیمان مهری) نگاشته و قسمتی از آن مأخوذ از رهنامه‌های دریاگذاران سیرافی است که در طی قرن ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ به رشته تحریر درآمده است .

قهرمانان دریایی عصر درخشان آل بویه (ابن کهلان) در حدود ۸۶۴ و (ابن آبان) در حدود سال ۹۰۰ و (ابن شادان) در حدود سال ۹۵۰ از ناخدایان معروف سیراف بودند ، گرگ دریا یا (اسد البحر) لقب داشتند ، و مقام آنها در علم دریاگذاری و تجارت نظیر مقام بونصر فارابی و بوعلی سینا در حکمت بود . ناخدایان قرون وسطا آثار آنها را از برمی‌دانستند .

بعضی از محققین که از جنبشهای اقتصادی و فعالیت دریانوردان این منطقه از اواخر قرن هشتم تا پایان قرن سیزدهم اطلاعی نداشتند ، بکلی منکر جنب و جوش و فعالیتی که در طی این چند قرن در خلیج فارس جریان داشته گردیده‌اند . غافل از اینکه دریانوردان سیراف که وارث اطلاعات دریانوردان اقیانوس هند بودند ، دارای قبله‌نمایی بودند که ۳۲ خانه یا مهب باد داشت ، و به کمک این صفحه و علامتهای آن از مهاب ریاح موسمی و موقعیت ستارگان و طلوع و غروب آنها ۱۶ نقطه را مطلع و ۱۶ خانه مقابل را

مسقط ، ۱۶ ستاره ثابت معروف می‌نامیدند . روی کشتیها نیز عده‌بی منجم با وسایل دقیق و آلات و اوراقی که فاصله اجرام سماوی و نقاط ساحلی را از یکدیگر نشان می‌دادند، مشغول مراقبت و هدایت ناخدای کشتی بودند . از جمله وسایل دقیقی که در اواخر قرن ۱۲ مورد استفاده قرار می‌گرفت چوبی بود موسوم به **عصای طوسی** که برای اندازه‌گیری فاصله‌های ستارگان و تعیین خط سیر آنها به کار می‌رفت .

دریانوردان جنوبی که در قرن ۱۳ به دربار مغول آمدند ، علم و اطلاع دریاگذاران خلیج فارس را کسب کرده آن را در مدیترانه منتشر ساختند . علاوه بر **قطب‌نما** نقشه‌های کشتیرانی موسوم به **ره‌نامج** را که بنادر مختلف هند را نشان می‌دادند ، مورد مطالعه قرار دادند ، و سرانجام طرز ساختن آن را آموختند . درین نقشه‌ها « ره‌نامج » به طول و عرض جغرافیایی مانند بطلمیوس توجه نداشتند ، بلکه طبق سیستم ایرانی و چینی قطب مغناطیسی (الجاه) را مرکز گرفته موضع بندرها را به حسب قطب‌نما تعیین می‌نمودند . (قبه‌ازین) یا گنبدازین نام اسلامی قدیم قطب‌نماست ، در آنجا (اجین) یا (ازین) دارالملک هند و پایتخت رستم و جدش دستان را به‌جای قطب قبله نما گرفته بودند ، و خط جنوب و شمال قطب‌نما را خط اعتدال می‌خواندند . ملاحان مدیترانه در قرون وسطا نام آن را تغییر داده قبه یا گنبد آرن (Arin) نامیدند . این تغییر نام نتیجه قرائت غلط رای مهمله بود به‌جای زای معجمه و خطا از عربان صقلیه یا اندلس ناشی شده بود، و (آرین) به‌جای (آزین) معمول فرنگیان شده بود . اجین در شمال شرقی بمبئی فعلی در داخل هند قرار داشت .

ملاحان اقیانوس هند برخلاف کلدانیها و یونانیها تقسیمات ستینی درجه و دقیقه را برای محاسبه به کار می‌بردند . از اصبع وانگشت و گره برای تعیین فاصله‌های جغرافیایی استفاده می‌کردند. از قرن دوازدهم قطب‌نما که از دیرزمانی بطور سری و مخفی مورد استفاده چینیها و هندیها و ایرانیها بود ، در بحرپیماییها مورد توجه عموم ملاحان قرار گرفت .

فصل چهارم

کشتیرانی و باد های موسمی

تقریباً تمام کشتیهای بزرگ که در این دوره در بنادر خلیج فارس مورد استفاده قرار می گرفت در بندرهای هندوستان ساخته می شد . این کشتیها دو نوع بود ، بعضی از آنها را منحصراً برای حمل مسافران می ساختند که بسیار سبک و سریع السیر بود و مسافران را پس از عبور از رود دجله به بصره می رسانید . بعضی دیگر کشتیهای بارکشی بود که برای بردن کالا به کار می رفت و شبیه به کشتیهای بادی چینی بود .

این کشتیهای بادی و سنگین کمابیش مرتفع و برای سوار شدن روی آنها از یک نردبان ۱۰ پله ای استفاده می کردند و می توانستند با آنها ۵۰۰ مسافر و کارگر دریایی حمل نمایند . داخل کشتی اتاقهای متعدد و دکانهای گوناگونی نظیر سقظ فروش و میوه فروش و غیره وجود داشت . علاوه بر این در این کشتیها محللهای مخصوصی برای رختشویی و سلمانی بود . در سکان کشتی محلی برای نگهداری گوشتهای نمک زده می ساختند . آعاده کردن کشتی و حرکت دادن آن مستلزم انجام مقدماتی بود . قبل از حمل کالا ، نخست قطبنما و عصای طوسی که اسطرلابی بود مستطیل شکل و شاغول عمق گیری و فانوس روی کشتی و رهنامه یا نقشه بندرها و دیگر ضروریات را در محل خود قرار می دادند . کارگران کشتی عبارت بودند از غواصان و ملاحانی که بدون استفاده از ماسک زیر آب می رفتند .

اگر شکافی در طی راه در بدنه کشتی پدید می‌آمد با چشمان باز به درون آب می‌رفتند و با معجون‌های از روغن کنجد و موم و قیر سوراخ را می‌گرفتند. علاوه بر این در کشتیها چرخ اندازه‌ها و نفت اندازه‌ها و رداندها مجهز به وسایل دفاعی و همواره مترصد و مراقب بودند، زیرا لازم بود از مسافران و کالاها هنگام بروز خطر و هجوم دزدان دریایی خلیج فارس و کجرات دفاع و پایداری نمود. دزدان دریایی به بهانه‌ها و عنوانهای مختلف با کشتیهای کوچک خود در سواحل گردش می‌کردند و هدف اساسی آنها تجاوز و غارتگری بود. جزیره **سقوط‌رہ** (واقع در جنوب عربستان و اقیانوس هند) در قرن دهم یکی از مراکز تجمع غارتگران دریایی بود. آنان سواحل شرقی هندوستان را به باد غارت می‌دادند و چنان در کار خود مهارت داشتند که صاحب تاریخ و صاف آنها را به اسم «جن» می‌خواندند^{۲۶}، به طوری که یک نویسنده چینی نوشته در بالای کشتیها کبوتر خان و لانه‌هایی بود که پرندگان در آن زندگی می‌کردند. این پرندگان گاه دهها کیلومتر به اطراف خود پیش می‌رفتند تا جزیره‌ها و خشکی‌های مجاور را تشخیص دهند^{۲۷}. در فاصله‌های معینی از ساحل، روزها از سوزن مغناطیسی که وسط یک قوطی، و آن قوطی در یک جعبه‌پراز آب قرار داشت (تاهواره به وضع افقی بماند) استفاده می‌کردند. برای دانستن موقعیت کشتی به حسب زمان و مکان از عصای شرف الدین طوسی که آن را «بلستی» یعنی قوس بندق و کمان گروه لقب داده بودند، استفاده می‌کردند. ناخدایان خلیج در مدت یکماه خود را از قله‌های نزدیک مسقط کنونی به **کولم** در ساحل معبر ملیبار می‌رسانیدند و از آنجا در عرض چند روز به **سرن‌ندیب** می‌رسیدند و از سرن‌ندیب خود را پس از یک ماه به (کرایاکلا) واقع در شبه جزیره ملاک می‌رسانیدند. از این ناحیه به سوی پالمبانک و سماتره و جاوه و جزیره تاهیتی واقع در مجمع الجزایر مسبار (شاغول) رهسپار می‌شدند و از آنجا پس از ۱۵ روز دریانوردی به **چمبا** (الصف و واقع در ویتنام فعلی) وارد می‌شدند. در آنجا مسلمانان کوچ‌نشینی اقامت داشتند که در حدود قرن دهم روزهای جمعه خطبه نماز را به نام سلطان محمود غزنوی (۹۹۷-۱۰۳۰) می‌خواندند. این دریانوردان سواحل چین را دو ماهه طی می‌کردند. دریانوردان این حدود از گردباهای عظیم «طای فونگ»، سخت بیمناک بودند، و خوارگیان خلیج فارس آن را (رخ) یا روح به معنی ریح و باد می‌خواندند. این کلمه را ملاحان در تمام داستانهای خود به یک پرنده‌آبی افسانه‌ای تعبیر

کرده اند (افسانه هزارویکشب) که هر کشتی که در راه خود با آن مواجه می شد به چنگال گرفته و به آسمان می برد ، و در جایگاهی دور دست می انداخت . باد موسمی در این منطقه فقط دو بار در سال می وزید . برای مراجعت و رسیدن از زیتون (تسوآن چو) بندر معروف چین به آثره که در شمال غربی سماتره واقع است ، چهل روز وقت لازم بود. در این محل ناگزیر بودند چندین ماه توقف کنند تا باد موسمی شروع به وزیدن کند و عزیمت امکان پذیر گردد . از برکت این باد های منظم شصت روز برای مراجعت به خلیج فارس و لنکر انداختن مقابل سیراف کافی بود .

فصل پنجم

نهرها و ترعه‌ها و کشتیرانی روی رودها

به کشتیرانی در دریاها باید کشتیرانی در رودها را که در این دوره بسیار معمول بود، اضافه نمود. در شرق میانه رودهای قابل کشتیرانی بسیار کم است، از بین آنها، سند، آمودریا، ارس، فرات، دجله، کرن یا (کارون) و نیل قابل ذکرند. ولی آنچه که بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت دو رود دجله و نیل بود. رود دجله دارای شبکه مفصلی از کانالها بود، چون سطح آب فرات مرتفعتر از دجله بود و ممکن بود با حفر ترعه‌ای چند ناحیه شام را به خلیج فارس متصل کرد. رود فرات که از شمشاط روم به بعد قابل کشتیرانی بود، در بعضی نقاط فقط دویست کیلومتر از مدیترانه فاصله داشت، از این رو پس از گذشتن از دمشق و منبج (واقع در ساحل غربی فرات) ورهبه و هیت و انبار و قریه فلوجه و سیر در طول نهر عیسی که طول آن ۶۵ کیلومتر بود، به بغداد می‌رسیدند. از این ناحیه به بعد جریان آب فرات نظم سابق خود را از دست می‌داد و بسیاری از شهرهای آباد و با رونق به صورت شنزار درآمد، ورود فرات نیز بر اثر عدم مراقبت بشکل باطلاقیهای معروف به بطایح بصره در می‌آمد. کالایی که غالباً به وسیله دجله و فرات حمل و نقل می‌شد، عبارت بود از چوبهای نجاری، چوب سوخت که از جبال ارمنستان صادر می‌شد، روغن زیتون که از شام می‌آوردند. این مواد را در کشتیهایی که طول آنها در حدود ۱۰ متر بود قرار می‌دادند. خطوط قابل کشتیرانی بین النهرین در این دوره نقش بسیار مهمی در زندگی اقتصادی مردم داشت. انواع کشتیهای باربری و مسافری دائماً در

ترعه‌ها آمد و رفت می‌کردند، مسافرت از طریق دریا بسیار معمول بود، علاوه بر این ناوگان کوچک و سریعی بود که افراد پلیس و نظامیها از آنها استفاده می‌کردند .

فعالیت‌های دریا نوردی به‌طور وسیع در اطراف بصره جریان داشت ، عکس‌قصور قدیمی این شهر در آب‌کانالها و ترعه‌هایی که احداث شده بود ، منعکس می‌گردید. در این منطقه ۱۲۰۰۰۰ جویبار مارپیچی وجود داشت که از میان نخلستانها می‌گذشت . این کانالها در جریان جزرومد در خلیج فارس به‌طور منظم خالی و پرمی‌شد . دانشمندان بصره راجع به جزرومد و ارتباط آن با چهارم‌منزل ماه مطالعاتی کرده بودند^{۳۳} . چون رود دجله ماوراء بغداد نیز قابل کشتیرانی بود ، بازرگانان از آن برای حمل کالاهای مختلف از ارمستان استفاده می‌کردند و به وسیله کشتی ، سبزی ، میوه‌هایی که برای مصرف شهر بزرگ بغداد ضرورت داشت وارد می‌کردند^{۳۴} ، و به این ترتیب آمد و رفت دائمی کشتیها ، در دجله فعالیت آمستردام یا ونیز را بخاطر می‌آورد . سکنه بغداد با استفاده از نوعی قایق‌های مسافربری از بازاری به بازار دیگر می‌رفتند. زائرین نیز با سوار شدن در این زورق‌ها فاصله بین بغداد و بصره را طی می‌کردند^{۳۵} .

در جشن عروسی و نامزدی و در مراسم تدفین و تشییع جنازه نیز از این ترعه‌ها استفاده می‌شد - داد و ستد و فعالیت‌های اقتصادی به‌طور وسیعی انجام می‌گرفت و انواع و اقسام کشتیهای بزرگ و کوچک ، چه آنها که محمولات تجاری مختلف داشتند و چه کشتیهای کوچک و زیبایی که با قالبها و بالشها آراسته شده بودند ، و به اسامی الاسد ، الغزال ... خوانده می‌شدند ، در ترعه‌ها به‌آمد و رفت و فعالیت ادامه می‌دادند . در قرن دهم سی‌هزار کشتی مختلف در شبکه‌ی رودهای قابل کشتیرانی در حرکت بودند که هیچ‌یک با کشتیهای امروزی قابل قیاس نبود. این کشتیها ، کشتیهای سماری خوانده می‌شد و سماری نسبت است به سمار که فرومایگان (سومر) می‌نویسند - منوچهری گوید :

حاسد چوپیش باشد بهتر شود سعادت چون باد پیش باشد خوش تر رود سماری*
عبور از ترعه‌ها و کانالها به وسیله پلهای متعددی که ساخته بودند ، امکانپذیر بود . عرض دهانه پلها در حدود ۱۰ متر بود ، و ارتفاع آنها به حدی بود که بزرگترین کشتیها به آسانی از زیر آن عبور کند ، ولی ظاهراً به علل نظامی و سوق‌الجیشی از زدن پلهای سنگی روی رودهای بزرگ خودداری

* - روزن بخاری کشتی و جهاز را گویند . برهان قاطع ص ۶۶۳

می کردند، و معمولاً برای عبور از این رودها چند کشتی را به وسیله زنجیر ضخیمی به یکدیگر می بستند، و از این پل‌های متحرک برای ایجاد محدودیت‌های گمرکی واخذ (رسد) که عربان (رسد) و فرانسویان **Revette** گویند یعنی عوارض و حمل کالا و مسافر استفاده می کردند. برای اخذ رسد زنجیر ضخیمی از میان رودخانه می گذراندند تا بی جواز هیچ سفینه‌ای نتواند عبور کند. بین واسط و بصره به تدریج منطقه باطلاقی بسیار وسیعی به وجود آمده بود که مساحت آن صدها کیلومتر مربع بود، و این حوزه باطلاقی خطر بزرگی برای کشتیرانی محسوب می شد، زیرا بحرا خضر یعنی دریای هندعه‌ای دزد و غارتگر داشت که در ترعه‌ها به قتل و غارت مردم می پرداختند و در باطلاقی‌هایی که در اطراف واسط پدید آمده بود، و در نزارها و جنگل‌های آن هزاران پناهگاه مخفی و مطمئن به شکل قریه‌ها و دهات ماهیگیر نشین برای خود فراهم ساخته بودند، و معمولاً به وسیله قایق‌های سریع‌السیر پس از غارتگری به داخل باطلاق فرار می کردند. بقایای این طوایف که ظاهراً از اولاد ساریان قدیم‌اند هنوز در باطلاقی‌های جنوب عراق قریه‌های متعدد دارند، و نیمه عربان‌اند و از بنات‌الماء و پرنده‌گان باطلاقی معاش می کنند. به آنها خوارج می گفتند **صائبة** اهواز و بصره نیز از همین طوایف‌اند و واحدهای نظامی دریایی با وجود چندین سفر جنگی که علیه این دزدان انجام دادند، نتیجه‌ی به دست نی آوردند. چه در این منطقه مرطوب ایجاد حریق دشوار بود. مهلبی وزیر نامدار در یک لشکر کشی که علیه دزدان دریایی انجام داد دچار شکست و ناکامی گردید، چه این دزدان خطر ناله از استعمال تیرهای آتشین و پرتاب کردن بطریه‌های فتیله‌دار مشتعل علیه قوای نظامی باکی نداشتند.

آنان نژادی بودند که از عهد کلد و بابل تا به حال مستقل مانده و به هیچ یک از ملوک مدائن و خلفای عرب و عثمانی و حتی به انگلیس‌های عراق باج و خراج نداده‌اند و گوششان به حرف هیچ دولتی بدهکار نیست.

فصل ششم

اداره‌ی پست

اداره‌ی پست ، از ادارات مهم مملکتی و در اختیار عموم بود. این اداره از سنتها و روشهای دیرین ساسانیان پیروی میکرد . بیکها پیوسته همه روزها سرعت به وسیلهٔ مهاری ، اسب ، قاطر و ناوچه های پستی و گاه به وسیلهٔ کبوترهای نامه‌رسان و در موارد استثنائی به وسیلهٔ علائم آتشین اخبار و اطلاعات لازم را بمقصد اعلام می کردند .

در هر يك از مراکز مهم يك مأمور پست وجود داشت که وظیفهٔ او ارسال و توزیع نامه‌ها و محمولات پستی بود. همین مدیران و متصدیان پست خانه‌ها بودند که ساعت حرکت بیکها را تعیین می کردند .

اشخاصی به اسامی فراتق در اصل فارسی (پروانه) فیج (بیک) صاغری و (چاکر و شاگرد که کلمهٔ آلمانی ژنگر از آن مشتق است برای نامه رسانی استفاده می کردند) .

از قاطر و جمازه برای ارسال بسته‌های پستی و توسط اسب نامه‌های نظامی را به مقصد می رسانیدند . پول را به وسیلهٔ صندوقهای مهر و موم شده با عده‌ی مأمور و مراقب به طرف تحویل می دادند .

در غرب فرات واحد اندازه گیری فاصله‌های نقاط مختلف را «میل» و در شرق آن این واحد را فرسنگ می گفتند که معادل سه میل بود. در امتداد جاده‌های مهم اسلامی در فاصله هر میلی ، علائم و میله‌های سنگی نصب می کردند به نام میل سار یا فرسنگ سار، در فاصلهٔ هر دو فرسنگ یا ۶ میلی اسب تازه نفسی بود که مأمور

پست یا تعویض اسب به راه خود ادامه می‌داد .

در سرحدات چین محمولات پستی مسلمین را روی مرکوب چینی می‌نهادند و به وسیله مأمورین آن سرزمین به مقصد می‌رسانیدند. همچنین در سرحدات روم شرقی حمل محمولات پستی به وسیله مأمورین استنبولی صورت می‌گرفت . به این ترتیب با سازمانی که نام بردیم بازرگانان استنبولی می‌توانستند به نمایندگی خود در اقصی نقاط چین در مدتی بالنسبه کوتاه مکاتبه کنند و جواب نامه خود را دریافت دارند ۴۴ .

بین بغداد و رقه و دمشق ، و بین بغداد و موصل ، و بغداد و بصره ، و بغداد و کوفه ، و غیره مأمورین پستی فقط طی ۲۴ ساعت مأموریت خود را انجام می‌دادند .

روی نیل و دجله کشتیهای پستی سریع السیر در حرکت بودند که ۳۰ فرسنگ یعنی ۱۸۰ کیلومتر در روز سرعت داشتند . این کشتیها مسافر نیز سوار می‌کردند .

اعلام اخبار تلگرافی به وسیله نور و روشنائی در استانهای غربی امپراطوری اسلام معمول بود . به این ترتیب يك خبر فوری از سبته واقع در مراکش در مدت يك شب به اسکندریه می‌رسید و اخبار طرابلس غرب در مدت سه چهار ساعت به اسکندریه مخابره می‌شد . در تمام استانها ، مخصوصاً در قسمتهای شرقی ، انتقال اخبار و اطلاعات به كمك کبوترهای نامه رسان با اسلوبی صحیح معمول و متداول بود ، مخصوصاً قمرطیها از این وسیله استفاده شایان می‌کردند . در تمام ساعات کبوترهای نامه رسان با نامه به کبوترخان می‌آمدند و نامه‌های فوری را که از نقاط مختلف همراه آورده بودند می‌رسانیدند . غیر از این سازمان رسمی و دولتی نامه‌رسانی ، بعضی از امارا و مأمورین نیز به طور خصوصی کبوترهای نامه‌رسان داشتند . مخارج ارسال محمولات ، نامه‌ها ، و اخبار فوری ، پس از وصول به مقصد پرداخت می‌شد ، و همین پولها ، عایدی ثابتی برای دولتها تأمین می‌کرد . چنانکه در سال ۹۱۸ بابت عواید پست بغداد و هیت که روی فرات انجام می‌گرفت سی هزار و دو بیست و پنجاه دینار همه ساله عاید دولت می‌شد و این مبلغ معادل يك میلیون و ۶۲۵ هزار فرانك طلا است . **ملطفه** یا نامه‌های فوری و خصوصی را نخست طومار و سپس کاملاً مهر و موم می‌کردند و به وسیله مأمورین سریع السیری که فقط برای تعویض مرکوب در محلتهای معینی متوقف می‌شدند به جانب مقصود می‌فرستادند .

درمراکش و اندلس ، برای حفاظت و مهرزدن به نامه‌ها و محمولات پستی از موم زنبور عسل استفاده می‌کردند . این موم معجونی از لاک هندی و صمغ صنوبر باشد .

در عهد مأمون ۱۲۰ کیلو از این ماده را همه ساله برای ارسال محمولات دولتی خریداری می‌کردند^{۵۲} . در این دوره تمام بازرگانان و بعضی از شخصیت‌های متفرقه دارای مهری بودند که به عنوان علامت و نشانه به نامه‌ها و بسته‌های مربوط به خودشان می‌زدند .

این مهر ، گاه روی فلزی از مس ، نقره یا طلا و یا روی یشم یا عقیق حکاکی و کنده کاری می‌شد و گاه مهر را نگین انگشتری می‌کردند . در آن دوره هر يك از حکاکی‌ها و نگین‌گران . دفتری مخصوص داشتند و به تدریج تمام مهرهایی را که می‌ساختند نهاد آن را با تمام مشخصات صاحب آن ثبت می‌کردند ، و نام مشتری خود را می‌نوشتند و با این دفتر و سابقه اصالت کلیه مهرها و نامه‌هایی که رد و بدل می‌شد تضمین می‌گردید .

تمام حکومت‌های اسلامی ، دفتر رمزی داشتند که در آن نامه‌های فوری و محرمانه و مهم ثبت و ضبط می‌شد و کلید آن فقط در دست تنی چند از شخصیت‌های مملکتی بود . این دفتر رمز « معما » خوانده می‌شد . در هر يك از مراکز مهم مملکتی يك نفر به عنوان نماینده و کاردار به طور منظم گزارش‌های رمز را با رعایت اختصار با سریعترین وسایل می‌فرستاد . با تغییر وزرا و زمامداران دفتر رمز تغییر می‌کرد .

فصل هفتم

معامله و خرید و فروش غلامان

در اقتصاد قرون وسطایی غلامان نقش مهمی داشتند ، چه آنان کارها و پیشه‌های مختلفی را انجام می‌دادند. برخی از غلامان در طی جنگ‌های فاتحانه بعضی دیگر در نتیجه چپاول و غارتگری به چنگ عربان افتاده بودند، وعده‌ای دیگر از غلامان را از دیگر ملل غیرمسلمان خریداری می‌کردند . در آن دوره معاملات وسیعی روی غلامان انجام می‌گرفت. مسیحیان لبنان و بیشتر یهودیان واسطه این نوع معاملات بودند . نمایندگان دو قوم یهودی و نصاری به اروپای مرکزی می‌رفتند و از شهرهای پراگ، ماگدبورگ، اکس لاشاپل (اخش) ژنو، و نیز (وندک) وژن (جنوه) که مرکز تجمع بردگان بود، عده زیادی غلام خریداری می‌کردند. این هیئت‌ها پس از پایان معامله از طریق دره‌ی «رن» و «وار» مراجعت می‌کردند. در ناحیه وارجوانترین غلامان را «اخته» می‌کردند و سپس آنها را به قرطبه، استنبول و مصر می‌فرستادند. از آفریقا نیز عده کثیری غلام سیاه به اقطار عالم گسیل می‌شد . با اینکه مسلمانان حق فروش فرزندان خود را نداشتند و قوانین اسلامی خرید و فروش مسلمانان را منع می‌کرد، قرامطه بدون رعایت این اصل يك بار کاروان مکه را پس از عبور از صحرای عربستان مورد نهب و غارت و دوهزار مرد و پانصد زن زندانی را در معرض خرید و فروش قرار دادند. زمین یعنی ملتهای تحت‌الحمایه اسلامی نیز مورد معامله و خرید و فروش قرار نمی‌گرفتند. عده‌ای غلامان را برای انجام کارهای داخلی منزل ، یا برای

حفظ جان خود و یا نگهداری و درباری و یا به عنوان خواجه حرم سرا نگهداری می کردند . برخی دیگر غلامان را کرایه می دادند و یا از حاصل کار و فعالیت آنها بهره برداری می کردند .

مثلا غلامی که به فن خیاطی آشنایی داشت ناگزیر بود که از مزد روزانه خود دو درهم به صاحب خود بپردازد ، و بقیه را بمصرف شخصی برساند . غلامان سیاهی را که از رنگبار (قنبله) می آوردند ، بیشتر برای فعالیتهای کشاورزی یا کارهای شهری مورد استفاده قرار می دادند ، از غلامان فرنگی و رومی و هندی برای کارهای فنی و صنعتی ، و از کنیزان برای اداره امور داخلی منزل و پخت و پز استفاده می کردند و یا آنان را به حفظ و حراست اطفال و ادار می کردند . خراباتها مطلقاً از کنیزکان و جواری مرکب بود ، در خدمات نظامی نیز از غلامان استفاده می شد و حکومتها ، گاه عده ای از غلامان را برای انجام خدمت سربازی خریداری می کردند . در هر شهر بازار مخصوصی برای غلامان وجود داشت و اشخاصی که مایل به خرید غلام بودند به آنجا می رفتند ، در هر يك از این بازارها يك نماینده رسمی مأمور بود که در قیمت و طرز معامله نظارت کند و از اختلاف و مشاجره احتمالی طرفین معامله جلوگیری نماید . در کوی برده فروشان شهر سامره بهترین معاملات در تیمچه بزرگی انجام می گرفت . در طبقه پایین تیمچه غلامان عادی را گروه گروه می فروختند ، و در طبقات بالاتر غلامان ممتاز و گرانها مورد داد و ستد قرار می گرفتند . در قیمت غلامان شخصیت و ارزش عمومی آنها واصل عرضه و تقاضا مدخلیت داشت . غلامان ترك آسیای مرکزی و اسلاوها (صقالیه) را بیشتر در خدمات نظامی مورد استفاده قرار می دادند .

در سال ۹۲۴ يك غلام قوی هیکل حبشی ۱۸ دینار و در همان سال در عمان يك غلام سیاه خوب بین ۳۰ تا ۳۵ دینار و يك کنیز خوشگل سیاه نوبه ای (در مصر) معمولاً سیصد دینار و يك کنیز سفید عادی و بی هنر هزار دینار و گاهی بیشتر مورد معامله و خرید و فروش قرار می گرفت . کنیزان زیبا و جوان را با دقت و مراقبت بسیار مورد تعلیم و تربیت قرار می دادند . آنها را به معرض نمایش می گذاشتند و طرز تبسم و خندیدن و راه و رسم رقصیدن و آواز خواندن و نواختن موسیقی رایج را یاد می دادند ، قیمت این قبیل کنیزان به درجه زیبایی و هنرمندی و لیاقت آنان بستگی داشت . در سال ۹۱۲ برای خرید يك کنیز خوش آواز ، سیزده هزار دینار و برای خرید کنیزی دیگر چهارده هزار دینار پرداخت کردند . این قبیل کنیزان موقعیت اجتماعی ممتاز داشتند . بسیاری از آنان به زوجیت اربابان خود درمی آمدند . برده فروشان

عشوه‌ها به کار می‌داشتند یعنی با فریبکاری و زبانی ملایم مشتریان ساده لوح خود را فریب می‌دادند. آنها کالای جاندار خود را با دقت و مراقبت بسیار به مشتریان عرضه می‌کردند. موی زنان موی زرد را با دارو سیاه جلوه می‌دادند، زیرا در این دوره سبزه‌ها بیشتر مورد توجه بودند. ریش و سبیل پسران را می‌کنند و لباس آنها را با پوشال و پنبه و پیزر، موزون و متناسب جلوه گرمی ساختند، و آنان را بر حسب سن و موقعیتی که داشتند، به کمک بزرگ و آرایش بهتر از آنچه بودند وامی نمودند. بعضی از فروشندگان چنان بی‌پروا و طماع بودند که به پسران جوان لباس زن می‌پوشانیدند و گاه زنان را بجای پسران عرضه می‌کردند، به همین علت مشتریان نیز به آنها اعتماد نداشتند و گاه پزشکی را همراه خود می‌آوردند تا غلام و کنیز را از جهات مختلف معاینه کند.

علاوه بر این کتابها و منابعی در زمینه نژاد شناسی در اختیار خریداران بود و آنها بکمک این منابع می‌توانستند، اطلاعات کلی و عمومی از خصوصیات اخلاقی غلامان و کنیزان مختلف به دست آورند. صاحب قابوسنامه برخی را در باب بیست و سوم کتاب خود «اندر برده خریدن و شرایط آن» تلخیص کرده است. مثلاً در مورد کنیزان هندی نوشته شده بود که آنها آرام و خوب و نجیب هستند و برای تربیت اطفال مناسب‌اند. و غلامان هندی نیز صنعتگران و هنرمندان قابل‌هستند - کنیزان سندی قدوقامتی ظریف و مویی طویل داشتند و در طب‌باخی زبردست بودند. بهترین زنان خوش‌آوازا باید از مدینه خریداری کرد. غلامان سیاه، لاابالی و بی‌قیدند و تنها هنر آنها رقاصی است، دندانهای آنها زیباست، ولی از زیر بغل آنها بوی نامطبوع استشمام می‌شود.

غلامان حبشی دزدند و هرگز پول را نباید به دست آنها سپرد. - ترکها از لطف و زیبایی برخوردارند، رنگ آنها سفید و چشمی زیبا و خوش‌حالت دارند. پاکیزه و در کار پخت و پز زبردست، ولی مقصد و صرفه‌جو نیستند. رومیها، زیرک و مؤدب و فراموشکارند، آنها برای مدیریت مهمانخانه خیلی مناسبند. غلامان ارمنی از تمام غلامان سفید پوست بدترند، همانطور که غلامان زنگباری نیز از غلامان سیاه ناسازگارترند. غلامان ارمنی اکثراً تنبل، خشن و دزدند. اگر به غلام ارمنی يك ساعت استراحت بدهی دیگر او تن به کار نمی‌دهد. فقط موقعی کار می‌کنند که از ارباب خود بترسند.

در هیچ يك از منابع از بد رفتاری اربابان نسبت به غلامان و کنیزان سخنی در میان نیست . اگر در محضر قاضی غلامی ثابت می کرد که از طرف خواهش مضروب شده است ، قاضی بید رنگ فرمان آزادی او را صادر می کرد^{۵۹}. بسیاری از مردم به موجب وصیت نامه پس از مرگ خود به غلامان آزادی می دادند. بعضی غلامان را می خریدند و سپس به آنان آزادی می دادند ، این کار نوعی استغفار از گناه تلقی می شد. مردم چنین عمل جوانمردانه ای را می ستودند . بینوایان کبوتر یا گنجشکی را می خریدند و آزادی می کردند .

این هم در ردیف کفاره دادن بود . از آنچه گفتیم می توان نتیجه گرفت که در اسلام موقعیت غلامان چندان بد نبود، بعضی از آنها به مقامات مهم می رسیدند و مورد رشك و حسد آزادگان قرار می گرفتند ، یعنی همیشه به کارهای پست ناسالم و پرمشقت گماشته نمی شدند .

شرایط زندگی آنها بالنسبه خوب بود، و بهیچ وجه موقعیت آنها با غلامان یونان و روم قدیم قابل قیاس نبود ، زیرا غلامان در روم قدیم حتی نمی توانستند اندیشه فرار را به خود راه بدهند . رومیان قدیم غلام و کنیز را ماشین و حیوان دانسته و برای او روح و عواطف بشری قائل نبودند و می توانستند او را بی هیچ مسئولیتی بزنند و بکشند ، ولی در اسلام این چنین نبود سهل است در اسلام آزار کردن حیوانات هم گناه شمرده می شد . اگر غلامان در ممالک اسلامی به دین اسلام می گرویدند کمابیش موقعیت اجتماعی آنان بهبود می یافت و با آنکه کاملاً آزاد نمی شدند ، می توانستند مانند مردم آزاد زندگی عالی و رضایت بخشی به دست آورند . غلامانی که در فعالیتهای نظامی شرکت می کردند، به مقام افسری و فرمانروایی می رسیدند و به طوری که آدم متز « Mez » مورخ متذکر شده است بعضی از غلامان خلفا به مقام سپهسالاری و استانداری مناطق مهم نایل آمده اند^{۶۰} . و سر نوشت بعضی از غلامان دیلمی و صفلاوی و ترک چنان عالی بود که حتی اشراف عباسی و علوی یعنی بازماندگان محمد (ص) به وضع آنان رشك می بردند. در طی قرون مورد مطالعه ما که اصول دموکراسی کمابیش حکومت داشت ، عنوان غلامی مانع پیشرفت و ترقی بردگان نبود ، بلکه برعکس تحت این عنوان بهتر می توانستند کسب قدرت و ثروت نمایند. کشورهای ثروتمند عالم اسلام نظیر مصر ، وقاره هندوستان مدتی دراز به دست همالیک اداره و رهبری می شد . در سرزمین اندلس صفلابیان یعنی غلامان «اسلاو» تا مرحله اشرافیت حقیقی پیش رفتند . فقط حلقه یی که به گوش يك غلام بود او را از افراد آزاد مشخص و ممتاز می نمود .

فصل هشتم

پول و بانک

تا قبل از قرن دهم ثروت و دارایی اشخاص را در ممالک اسلامی به زر سفید یعنی باسکه فقره یعنی «درهم» می‌سنجیدند . از آغاز قرن دهم میزان ثروت را به زر سرخ یعنی باسکه «طلا» یعنی «دینار» تخمین و برآورد می‌کردند . این روش به خصوص در استانهای غربی معمول بود^{۶۱} . در ممالک شرقی فرات فقط به حسب عادت قدیم ، درهم جریان داشت . در آسیای مرکزی یعنی در منطقه قدرت جنگاوران پارت ، ساسانیها و ترکها سکه‌های مسی را نیز در معاملات به کار می‌بردند ، ولی در مناطق غربی فرات مخصوصاً در دره نیل که مرکز سرمایه‌داران شرق میانه بود ، فقط باسکه‌های طلا داد و ستد می‌شد . دینار مغربی از پایان قرن دهم به تدریج در آنجا متمرکز گردید ، زیرا در اثر استثمار بیرحمانه‌ای که از عهد بطالسه رواج داشت ، کشاورزان به صورت کارگر سرمایه‌داری درآمدی بودند . در هندوستان (قسمت سند) وضعی مشابه آنجا داشت و اهالی بومی این ناحیه که به صورت حمال و بارکش درآمدی بودند ، سکنه واقعی محل به‌شمار می‌رفتند .

در مورد عراق عرب و به خصوص حدود فرات که میدان همیشگی جنگ بود ، چون کارگر به اندازه کافی نبود ، عده‌ای از سیاهان زنگباری را برای کشاورزی آورده بودند و چون این جماعت با اندیشه‌های سوسیالیستی قرن نهم آشنائی داشتند ، سرانجام سر به‌شورش برداشتند و قتل عام شدند . به این ترتیب باید گفت که این ناحیه کشور مناسبی برای سرمایه‌داران عصر نبود .

اینهاست دلایل ظهور تنکه (پول هندی) و دینار مصری یا دینار مغربی که در حکم دلار عصر ما بود^{۶۲}، و چون این پول بالنسبه خالص بود، در تمام ممالک اسلامی رواج داشت.

دینار به طور فرضی در حدود سال ۹۰۰ میلادی، سیزده درهم ارزش داشت. اما از سال ۱۰۳۶ بهای آن مورد توجه ملل شرقی اسلامی قرار گرفت، زیرا به تدریج که سکه نقره تنزل می کرد مظنه طلا بالا می رفت و به زودی دینار ۱۳-درهمی قیمتش به ۲۵ درهم رسید، و بعد بهای آن به ۴۰ و ۱۵۰ درهم نیز بالا رفت^{۶۳}. در سال هزار میلادی مأمورین محافظ خلیفه علیه این وضع اعتصاب و اعتراض کردند^{۶۴}. - قبل از ظهور و توسط بورژوازی یعنی طبقه متوسط معاملات در اسلام بیشتر جنسی بود، گوا اینکه شفاهاً یا کتباً قیمت جنس را به درهم یا به دینار تعیین می کردند. مثلاً دولتها به کارمندان و سر بازان غله و لباس می دادند و آن را به حسب دینار یا درهم محسوب می کردند.

- در دوره بورژوازی چون مردم به زرسفید یا سرخ معتاد شدند، در عمل مسکوکات رواج یافت. فقط در میان تجار معاملات روی سند و اعتبار یعنی امضا انجام می گرفت که به جای اسکناس یا چکهای خصوصی رواج داشت. اما به مرور که مخارج دولتهای اسلامی زیاد شد، خلفا و امرا و ارباب دول در سیم و زرغش کردند، یعنی مس را داخل در سکه ها کردند و اذعیار درهم و دینار کاستند. این امر موجب تنزل اعتبار و اقتدار رژیمهای دموکراتیک گردید. چنانکه ضعف و سقوط سامانیان و آل بویه و فاطمیان مصر از لحاظی نتیجه تورم پول درهم و دینار بود، گوا اینکه علت اصلی توسعه تمدن و شهرنشینی و گرانی ارزاق و خواربار و بهای مستغلات و تنزل قیمت زمین زراعتی و املاک بود، زیرا که هر چه و هر کجا تمدن پیشرفت کند، مردم هواخواه زندگی در شهرها می شوند و از زراعت فرار می کنند. ناچار قیمت مساکن شهری و دکانها بالا می رود و بهای املاک مزروعی تنزل می کند، پس از آنکه تمدن و شهرنشینی فزونی گرفت تورم سرسام آور مسکوکات امر عادی شد در نتیجه حکومتها و دولتهای دیکتاتوری (سلطنتی) شد و سلاطین املاک دولتی را به اسم و عنوان (نان پاره) یعنی اقطاع میان نوکران نظامی و غیر نظامی خود تقسیم کردند و عملاً پس از صد و پنجاه سال دموکراسی و حکومت بورژوازی، تمام ممالک اسلامی به حال نیمه فئودالی برگشتند (دوره سلجوقی). تا اینکه پس از آمدن و استقرار مغولان شرایط فئودالیزم کامل ایجاد گردید، یعنی علاوه بر املاک مزروعی

که از آن پس به عنوان نان پاره تقسیم می‌شد ، حتی برزگران را هم به عنوان رعیت مانند گله گوسفند میان امرای نظامی و غیر نظامی قسمت کردند . به این شکل مشکل تورم پول که آل بویه و سامانیان را دچار اضمحلال ساخت به سهولت حل گردید ، و اسلام به وضع دوره ساسانیان سهل است ، به وضع دوره اشکانیان بازگشت نمود .

به فرض اینکه اسکناس رواج یافته بود ، باز هم مشکل اقتصادی حل نمی‌شد زیرا که زر سفید و سرخ به خودی خود شکم مردم را سیر نمی‌کند . پول تنها علامت معامله است ، چنانکه میزان الحراره فقط علامت سرما و گرماست و موجود آن نیست . در جامعه‌ای که ۹۹۹ نفر کارکنند نفر هزارم در رفاه کامل به زندگی متجملانه ادامه می‌دهد ، در جامعه‌ای که ۹۹ نفر کارکنند باز هم نفر صدم در رفاه است ، ولی هر گاه کار به جایی رسد که ۵۰ نفر بخواهند در رفاه باشند و پنجاه نفر کارکنند ، امر صورت دیگر پیدا می‌کند . اگر قرار باشد فقط ۳۰ نفر کارکنند و ۷۰ نفر بیاسایند آن جامعه سرنگون می‌شود ، جامعه بورژوازی سامانیان و آل بویه و فاطمیان مصر به همین علت **فقدان تعالی** میان کارگر و کارفرما سرنگون و به جامعه نیمه فئودال سلجوقیان منجر شد ، و مالا آن جامعه نیمه فئودال هم در نتیجه سیر مکانیکی و طبیعی خود به جامعه فئودال دوره مغول منتهی گردید .

در عصر **بورژوا فئودال** سابق الذکر همه ساله در ایام زیارت مکه ، مظنه دینار ترقی می‌کرد و صرافان و بانکداران با بی‌صبری انتظار این ایام را می‌کشیدند^{۶۰} .

در دوران خیلی قدیم تجارت نقره در خاورمیانه در انحصار و در اختیار خارجیها بود . در خراسان در کشور کبان بلخ و سجستان تجار و بانکداران جملگی هندو بودند و برخی از بتکده‌های شمنان به صورت بانک و مرکز صرافی درآمدی بود . کلمه هندی سمسارا یا انتقال ارواح که آن را بفارسی و عربی سمسارمی گویند سرانجام در آنجا به معنی سوداگری و داد و ستد پولی شد . در عراق در سرزمین پارتها و اشکانیان و ساسانیان این تجارت در دست رومیان و شامیان بود که با رونقترین و آبادترین کوی آنها بیت شلوقا (یعنی محله غربی مداین) بود . فقط یهودیان نهر سودا که در انجیل (پارسیان) فارسیها نامیده شده‌اند ، با آنان رقابت می‌کردند . فارسی به زبان آرامی به معنی پارس است .

اینها که بمنزلهٔ لمبارهای* ایران بودند ، در فلسطین محترم شمرده می‌شدند .
قبطیها نیز همین لیاقت و استعداد او را داشتند ، ولی منحصرأ در درهٔ نیل
فعالیت می‌کردند .

دردورهٔ اسلامی وضع اندکی تغییر یافت ، عده‌ای از ایرانیان که تا آن
دوره میان غلام‌زراعتی «سرف» و خداوند رعیت «سینیورفتودال» تقسیم می‌شدند
بر اثر تکامل تاریخی به صورت بورژوا یعنی تاجر و شهرنشین درآمدند . و
این وضع به‌خصوص برای ایرانیان جنوب غربی و فارسها پیش‌آمد که به تدریج
در مقام رقابت با اهالی سند برآمده بودند که در حقیقت بازماندگان هند و
سجستانیا و شامیان سواحل و یهودیه‌های قدیم بودند . ولی در این دوره آنها
سرمایه‌داران بزرگی در جهان اسلامی بودند . در افریقای شمالی آنها رقیبی
نداشتند ، در کشورهای حدود مدیترانه مخصوصاً در اندلس ، آنها بانکهای
بزرگ را در انحصار خود داشتند ، و در نتیجه همین تسلط اقتصادی در حکومتها
نیز نفوذ داشتند . بعضی از این سرمایه‌داران به مقام وزارت نیز رسیده‌اند ،
مانند ابن شبروط یهودی (۹۸۰) وزیر خلفای اموی اندلس و ابوالفرج یعقوب
ابن یوسف بن کلس یهودی بغدادی ، صراف ممتازی که از ۹۷۹ تا ۹۸۴ وزارت
عزیز فاطمی یا (عزیز مصر) را داشت . در آن عهد اینها نقش دیسرایلی و زیر
ویکتوریا ملکهٔ انگلیس یا روچیلد صراف الممالک ناپلئون سوم فرانسه را
بازی می‌کردند .

در اسلام سازمانهایی نظیر صرافخانه یوسف بن بنخاس یا هارون بن عمران
که از بانکداران بغداد بودند ، به عنوان جهبذ یا متصدی بانک ملی (صراف
الحضرة) شهرت داشتند و امور مالی در انحصار ایشان بود .

صرافان اهواز یا شوش نیز شهرت داشتند و شوشتر یا شوش مراکش
(سوس الاقصی) یادگار آنهاست ، زیرا که تجارت طلای افریقا در شهر سجلماسه
جنوب مراکش در تحت کنترل اهوازیان بود و فاطمیان مصر را آنها روی
کار آوردند .

این صرافخانه‌ها به دولتها نیز قرض می‌دادند و چنانکه گفتیم دولت شیعی
اسماعیلیه مصر را صرافان اهواز با دادن اعتبارهای کلان بر سر کار آوردند ، چنانکه
ناپلئون سوم بانک روچیلد را روی کار آورد و از امپراطوری او نهایت درجه استفاده

* اقوامی از نژاد ژرمن بودند که بین رودالب و ادر مستقر شدند و
حکومتی مقتدر پدید آوردند که سرانجام بدست شارلمانی از هم فرو ریخت . مترجم

را کرد .

در همین دوره یهودیان به عنوان مأمورین وصول مالیات و برده فروش درجه اول در ایران و آسیای مرکزی از دیگران مشخص بودند. در قرن سیزدهم، از چند تن از یهودیان بخارا نام می‌برند که پس از تسخیر چین از طرف مغولها، در آن سرزمین مانند یک سرمایه‌دار بزرگ به کاربانکداری و وصول مالیات مشغول بودند. در اصفهان هیئتی از بانکداران و تجاریهودی متمرکز بودند، آنها صنایع قالی‌بافی را در تستری یعنی شوشتر (اصطخر فارس) و خوزستان تحت نظر و انحصار خود گرفته بودند. همچنین عده‌ای از یهودیان صید ماهی و مروارید را در دریای احمر در اختیار خود داشتند. همینها با کشمیر و ملل مسیحی غرب روابط تجاری تقریباً انحصاری داشتند. برای اینکه شمنان کشمیر و ترسایان فرنگ از مسلمانان متوحش بودند، و می‌ترسیدند که اسلامیان کشورشان را تسخیر کنند و ابداً چنین وحشتی را از یهودیها نداشتند. علیهذا یهودیان میان شمنان و اسلام و فرنگیان و اسلام گاهگاهی به شغل پر منفعت جاسوسی علی‌الخصوص جاسوسی اقتصادی و نظامی نیز می‌پرداختند.

در مصر قدرت یهودیان در قرن دهم فزونی گرفت. ناصر خسرو برای آنکه اشاره‌ای به ثروت و وضع زندگی آنها کرده باشد، حکایت می‌کند که در فسطاط یعنی در قاهره قدیم، یکی از آنها بالای بام صرافخانه‌اش سیصد درخت خرما را در سیصد صندوق بزرگ از نقره خام نشانده بود و او یکی از کمترین بانکدارهایی بود که در تحت تبعیت حکومت اسماعیلیان مصر به داد و ستد اشتغال داشتند.

شرعاً وام دهندگان طلا حق نداشتند از طلبکاران خود طلا عوض بگیرند، مبادا که ربا واقع شود. این قاعده در مورد تمام فلزات، مواد غذایی و کالاهای دیگر نیز صادق بود، ولی از این اصل نباید نتیجه گرفت که قوانین مذهبی، تجارت پول و ربح آن را قدغن کرده است، خیر چنین چیزی نیست، آنها منفعت و بهره خود را از همان فلزی که قرض داده بودند، دریافت نمی‌کردند، بلکه اگر مقداری زرسرخ به کسی قرض می‌دادند، منفعت آن را به شکل زرسفید می‌گرفتند و این ربح را مشروع و چنین تجارتی را شرافتمندانه می‌شمردند، ولو بالفرض نرخ ربح صد در صد باشد. باین مثال می‌توانیم به روش خدعه آمیز رباخواران آن دوران پی ببریم.

ربح پول سی درصد بود و این بهره‌ی بود که یهودیان مطالبه می‌کردند ولی بانکداران و صرافان مسیحی از همکیشان خود فقط بیست درصد مطالبه

می کردند و این عمل را نوعی جوانمردی می دانستند. قرصه گرفتن در آن دوران کار سهلی بود. صرافان و بانکداران پول کافی در اختیار داشتند و بسیاری از مردم از طریق صرفه جوئی ثروتی می اندوختند، و به دستیاری صرافان مشغول تجارت می شدند. این نوع کسب و کار را « مکسب » می نامیدند .

در هر شهر بزرگ، بازاری به نام بازار صرافها یا سوق الصیارف وجود داشت که بعضی از آنها در شهرهای مختلف شعبه داشتند، و هر صرافخانه در شعبه ای از امور اقتصادی و کدخدایی تخصص داشت ! یکی در تجارت شام و مصر و یکی در تجارت هند، یکی در تجارت ماوراء النهر و چین و ... پول این مؤسسات بانکی در رشته معینی از فعالیت های اقتصادی مورد استفاده قرار می گرفت. بانک ملی را جهیزه (گامیزی) می گفتند . در عهد ساسانی گامیز درست معنی بانکدار می داد زیرا که (گام) به معنی بانک ایتالیایی و تراپیزوس یونانی ، به معنی میز است. لیکن در بغداد **جهیزه** بانکدار رسمی خلیفه و به اصطلاح دوره صفویه به معنی **معیر الممالک** بود که بسیار مسکوکات رسیدگی می کند و حقی برمی دارد .

در سال ۱۰۵۲ بازار اصفهان دارای دوست صرافخانه معتبر بود ، ولی بزرگترین مراکز بانکی امپراتوری خلفا، **بصره** بود . در آنجا بانکداران معروف سندی که از اعیان و احفاد هند و سجستانها بشمار می رفتند متمرکز بودند و این صرافهای سندی اجداد صرافهایی هستند از دین (چین) که فرنگیان به آنها بانیان می گفتند ، و تاکنون صرافی هند در انحصار آنهاست . آنها هستند که انگلیسها را از هند طرد و اخراج کردند ، بهترین و مهمترین بانکهای این دوره ، بانکهای سیراف و عدن بود ، این بانکها دارای آن چنان شهرتی بودند که می توان آنها را با بانکهای امروز آمریکا و سوئیس مقایسه کرد ، بانکداران ایرانی نه تنها در طرابلس ، و صور و صیدا فعالیت می کردند بلکه دامنه فعالیت آنها به اندلس و مراکش نیز کشیده شده بود . بانکهای فسطاط یا قاهره قدیم نیز فراوان و متعدد بود . در این بانکها عدول یا سوگند خورده ها اختلافات بازرگانان را حل و فصل می کردند. در این دوره آرامنه کارهای نظامی و سوق الجیشی انجام می دادند ، و عده ای از آنها در نیروی جنگی استنبولیان کار می کردند ، جمعی از آنها در قوای نظامی خلفای فاطمی دیده می شدند . آرامنه در کارهای صنعتی و حرفه ای نیز دست داشتند و احیاناً به کارهای تجاری کوچک نیز می پرداختند ، چنانکه در قرن نهم بلغارستان

را زیر نفوذ خود آوردند . نیروی اقتصادی و گاهندی و کدخدائی آنان از قرن چهاردهم به بعد تکامل یافت . پس از تصرف استعماری قاره هندوستان در قرن یازدهم ، سرمایه داران مسلمان به آنجا روی آوردند . در قرن ۱۳ جمع کثیری از مهاجرین شرق میانه منجمله اسماعیلیان که از حمله مغولها فرار کرده بودند ، به شهر دهلی روی آوردند . به این ترتیب نه تنها عده ای از مردم بلکه سرمایه های آنها نیز در این خطه متمرکز گردید . و دهلی به صورت « وال استریت » سوق الصیارف نیویورک درآمد . علاوه بر این چون مردم دیگر ممالک اسلامی راجع به ارزش طلای مصر و هندوستان غلو می کردند آخرین تخصص های بازرگانی و صنعتی و کلا ثروت ملی که در اثر حمله مغول دچار بی اعتباری کامل شده بود ، به سوی دهلی و قاهره روان گردید . در این دوره سکه طلای هند ، همتر از دینار مصر بود ، که در این هنگام « اشرفی » نامیده می شد و این نام مأخوذ از الاشرف (۱۲۹۰-۱۲۹۳) سلطان مملوک است که نه تنها بر فراز آنها بلکه بر مغولها نیز فائق آمد . یک روی دینار او نوشته بود (محمد رسول الله) و روی دیگر (ضرب بالاسکندریه فی الدولة الاشرفیه) . وزن اشرفی یک مثقال بود و در ایران آن را (درست زر) می گفتند .

پول طلا و نقره در اسلام در حکم کالا و متاع بود و همواره ارزش آن با وزن معین می شد . عمل عمده صرافان خرده کار تعیین عیار آن و به اصطلاح **سعر** آن بود ، که اکنون **ارز** گویند ، یعنی سیم و زر را تسعیر می کردند . معذک حکومتها و دولتهای شرقی به دو علت سکه می زدند یکی از این جهت که روی سکه های رایج نام پادشاه وقت حک شده بود ، دیگر آنکه نام پادشاه و حکمران هر منطقه در روی سکه اعتبار قانونی مسکوکات رایج را تأمین می کرد . با این حال بعضی از کشورهای ورشکسته به عناوین و مقررات قانونی احترام نمی گذاشتند و مرتباً مقداری مس در مسکوکات سیم و زر خود اضافه می کردند . ولی بازرگانان نیز خبیر و بصیر بودند و سکه های تقلبی را به خوبی تشخیص می دادند و اصولاً علم معروف بجبر و مقابله از این فن صرافی و عیاردانی پدید آمد - صرافان نیز یکی از مهمترین اشتغالاتشان این بود که با طرق علمی و ریاضی و مطمئن عیار مسکوکات را معین و مشخص نمایند .

صورت اجمالی سلسله‌ها ، حكومتها و امپراطوريتها

دودمانهای اصلی امپراطوری های شرق نزدیک	نژاد	سال میلادی	ممالک، ملل و کشورهای مطیع و خراجگزار
ساسانیها	سجستانی	۶۴۴-۲۲۴	عراق ، سند ، خراسان ، عراق عجم ، ارمنستان روم ، شام و مصر
دولت شرقی بنی‌امیه	عرب بادیه نشین	۷۵۰-۶۶۱	عراق ، سند ، خراسان ، عراق عجم ، ارمنستان و قسمتی از روم
بنی‌عباس	مخلوطی از نژاد عرب و ایرانی	۹۴۵-۷۵۰	عراق ، سند ، خراسان ، عراق عجم . ارمنستان و قسمتی از روم
دیالمه	ایرانیان غربی	۱۰۵۵-۸۶۴	سر زمین مستقل دیلم ، عراق عجم و فارس عراق و کشورهای مجاور
غزنویان	ترك و ایرانی	۱۱۸۶-۹۶۲	خراسان، کشورهای شمال شرقی و هندوستان
سلاجقه	تركمانان	۱۱۹۷-۱۰۳۷	کشورهای شمال شرقی ، ایران، عراق ، شام و روم
غوریان (شنسبانیه)	خراسانی	۱۲۱۲-۱۱۵۰	جبال غور، افغانستان ، هندوستان

دودمانهای اصلی حکومتی در شرق نزدیک	نژاد	سال میلادی	ملك اصلی و متصرفات
خوارزمیان	ترکستان	۱۱۷۲-۱۲۲۰	کشورهای شمال شرقی - ایران و عراق
قادوسپانیان	ایرانیان غربی	۶۶۰-۱۵۵۵	رستمدر واقع در شمال تهران کنونی
باوندیان	ایرانیان غربی	۶۶۵-۱۳۳۳	مازندران
فنجوریان	ایرانیان شرقی	۲۵۰-۹۴۸	تخارستان
دودمان چغان خداه	»	۲۵۰-۹۵۱	چغانیان (ایران شرقی)
شاران غرجستان	»	۲۵۰-۱۱۵۰	غرجستان (غرج الشار)
مأمونیان	»	۲۵۰-۱۰۱۷	خوارزم
دودمان شروانشاه	ایرانیان غربی	۷۹۹-۱۰۶۳	شروان
جستانیان	ایرانیان غربی	۸۰۴-۱۰۴۲	دیلم
طاهریان	ایرانیان شرقی	۸۲۰-۸۸۹	خراسان
حمدانیان	ایرانیان غربی	۹۳۴-۹۹۰	کردستان جنوبی و غربی
سیمجوریان	ایرانیان شرقی	۸۵۰-۹۹۷	قهستان - ایران شرقی
فریغونیان	خراسانی	۸۵۰-۱۰۱۰	خراسان گورگانان
صفاریان	»	۸۶۷-۱۲۲۵	سیستان
هاشمیان	ایرانیان غربی	۸۶۸-۱۰۶۴	دربند (قفقاز)
سامانیان	ایرانیان شرقی	۸۷۴-۱۰۰۴	ماوراء النهر

سلسله‌های مهم در آسیای مقدم	نژاد	سال میلادی	کشورهای غربی فرات
طولونیان	خراسانی	۸۶۸-۹۰۰	مصر، شام، حجاز، یمن
اخشیدیان	مخلوط از عرب و ایرانی	۸۴۷-۹۸۱	مصر، شام، حجاز، یمن
فاطمیها	مخلوط از عرب و ایرانی	۹۰۹-۱۱۷۱	ممالک غربی عالم اسلام، مصر، حجاز و یمن
ایوبیها	ایرانیان غربی (کردها)	۱۱۶۸-۱۳۰۰	شام، مصر، حجاز و یمن
ممالک غربی	ترکمانان	۱۲۵۰-۱۵۰۰	د د د د

حکومتها و امپراطوریهای مسلمان در غرب	نژاد	سال میلادی	حکومتها، ملیتها و کشور های مطیع و خراجگزار
خلفای اموی اندلس	اعراب بدوی	۷۱۱-۱۰۶۰	اندلس
ادارسه	اولاد حسن بن علی (ع)	۷۸۸-۹۲۱	مراکش (حکومت) الجزایر، اندلس (امپراطوری)
اغالبه	بربر	۸۰۰-۹۰۹	امپراطوری غرب نزدیک و میانه
عبیدیان (فواطم)	مخلوط از ایرانی و عرب	۸۱۲-۱۱۷۱	آغاز از سجلماسه و قیروان و مصر و مغرب فرات
مرا بطان	بربر	۱۰۶۰-۱۱۴۷	بلاد عبدال مؤمن و مراکش (حکومت) اندلس (امپراطوری)
موحدان	بربر	۱۱۴۷-۱۲۷۱	بلاد عبدال مؤمن مراکش (حکومت) غانه و اندلس (امپراطوری)

نتیجه کتاب

در پایان امیدواریم، این کتاب که حاوی مطالب متنوع و گوناگونی است، برای خوانندگان سودمند و مفید و تاحدی سرگرم کننده باشد. ما کوشش کرده ایم تا کلیه معایب و محاسن جامعه اسلامی را در دوره قرون وسطا در برابر چشم خوانندگان قرار دهیم تا آنان با اطلاعاتی که در زمینه های مختلف کسب کرده اند، بتوانند درباره این جامعه متغیر و باشکوه، داوری و قضاوت نمایند، زیرا برای تقویم و تشخیص واقعی يك تمدن بهترین وسیله مقایسه مظاهر گوناگون زندگی مردم آن کشور در يك دوره معین بایکی از کشورهای همجوار است. باید توجه داشت که اگر اسلام قرون وسطا بسیاری از علوم و فنون و قواعد و شعایر و عادات خود را مدیون تمدنهای قبلی است، در مقابل، اروپای جدید و تازه به دوران رسیده نیز از دوره جنگهای صلیبی به بعد، مفتون مظاهر و جلوه های مختلف تمدن شرقی گردیده و بسیاری از خصوصیات فرهنگی ملل شرق را از رومیان و اسلامیان به عاریت گرفته است. همان طور که امپراطور آلمانی روم فردیک دوم هوهانشتوفن فرمانروای غرب در قرن سیزدهم متذکر شده است، در عصر او ملل اسلامی کامروا ترین ملل جهان بودند، زیرا ملل اسلامی در آن دوره به مراتب از فرنگان آن عصر که تازه در راه تمدن و زندگی جدید قدم نهاده بودند، پاکیزه تر، کوشاتر، غنیتر، دانشمندتر و به کمال تمدن نزدیکتر بودند. این حال اگر گفتن این مطلب که در گذشته اهل فلان تمدن از اهل تمدن دیگر سعیدتر و کامروا تر بوده اند، دشوار است، لا اقل می توانیم بگوییم که ملل شرق در آن دوره از سعادت نسبی برخوردار بودند. اگر پادشاهان و امیران و فرمانروایان و طبقه ممتاز آنها زندگی مرفه و آسودیهی داشتند بدون شك مردم طبقه متوسط نیز با انجام کارهای معتدل و متناسب به خوبی زندگی می کردند. از آزادی نسبی برخوردار بودند و برای خود تفریحاتی داشتند. علاوه بر این بسیاری از عادات و رسوم معمولی مردم آن دوران که ۸ قرن پیش زندگی می کردند با عادات و رسوم روزمره ما کمابیش نزدیک و هم آهنگ است.

پایان کتاب

ماخذ کلی

- Pour initier le lecteur à l'étude de l'Orient et à sa bibliographie, nous le renvoyons à V. W. BARTHOLD, *La Découverte de l'Asie*, traduit du russe et annoté par B. Nikitine, Payot, Paris, 1947, in-8°.
- C. BROCKELMANN, *Geschichte der Islamischen Völker und Staaten*, Munich et Berlin, 1939, traduit en français. Payot, 1949, in-8°.
- CHARLES AUTRAN, *Mithra, Zoroastre et la Préhistoire aryenne du Christianisme*, Payot, 1935, in-8°.
- L'Encyclopédie de l'Islam*, dictionnaire géographique, ethnographique et biographique des peuples musulmans, Leyde, 1913-1944, 5 volumes, in-8°.
- GAUDEFROY-DEMOMBYNES, *Les Institutions musulmanes*, dernière éd. revue et augmentée, Paris, 1931, in-12.
- IGNAZ GOLDZIEHER, *Le Dogme et la Loi de l'Islam*, traduit par J. Arin, Paris, 1920, in-8°.
- C. H. BECKER, *Islamstudien*, Leipzig, 1924-1932, 2 vol.
- TOR ANDRAE, *Die Person Muhammeds in Lehre und Glauben seiner Gemeinde*, Stockholm, 1918, in-8°, dans *Archiv. Et. Orient.*, t. XVI.
- GAUDEFROY-DEMOMBYNES, *Le Pèlerinage à La Mecque*, Paris 1923, in-8°, dans *Annales du Musée Guimet (Bibl. Et., t. XXXIII)*.
- GAUDEFROY-DEMOMBYNES, *Le Monde musulman et byzantin jusqu'aux Croisades*, dans *Histoire du Monde*, t. VII, Paris, 1931.
- A. MEZ, *Die Renaissance des Islams*, Heidelberg, 1922, in-8°.
- B. LEWIS, *The Origin of Isma'ilisme : a Study of historical Background of the Fatimid Caliphate*, Cambridge, 1940.
- W. BARTHOLD, traduit du russe par Th. Menzel sous le titre : *Zwölf Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens*, Berlin, 1935, in-8°, publ. en suppl. de *Die Welt des Islams*, 1932 et s.
- ABOU YOUSOUF, *Kitâb al-Kharâj, Le Livre de l'Impôt foncier*, traduction française de F. Fagnan, Paris 1921, in-8°, dans *Bibliothèque archéologique et historique*, t. I.
- E. TYAN, *Histoire de l'Organisation judiciaire en pays d'Islam*, t. I, Paris, 1938.
- B. LEWIS, *The Islamic Guilds*, dans *The Economic History Review*, 1937, t. VIII, p. 20-37.
- W. J. FISCHER, *Jews in the economic and political life of mediaeval Islam*, Londres, 1937, dans *Royal Asiatic Soc. Monogr.*, 22.
- A. S. TRITTON, *The Caliphs and their non-muslim Subjects*, Oxford, 1930.
- W. HELBIG, *Die Regentschaft al-Muwaffaq's : ein Wendepunkt in der Abbassidengeschichte*, Berlin, 1936, in *Neue Deutsche Forschungen*.
- L. BOUVAT, *Les Barmécides*, Paris, 1912, in-8°.
- S. S. NADVI, *The Origin of the Barmakids*, in *Islamic Culture*, 1932, t. VI, p. 19-28.
- H. BOWEN, *The Life and Times of Ali ibn'Isa, the good Vizier*, Cambridge et Londres, 1928.
- H. F. AMEDROZ, *Abbassid Administration in its decay*, in *The Journal of the Royal Asiatic Society*, 1913, p. 823-842.
- G. VAJDA, *Les zindiqs en pays d'Islam au début de la période abbasside*, in *Rivista degli studi orientali*, t. XVII, p. 173-229.
- L. MASSIGNON, *La Passion d'al-Hallâj, Martyr mystique de l'Islam*, Paris, 1922, 2 vol. in-8°.

فهرست اعلام

ابن المعتز : ۱۶۷ ، ۲۶۲
 ابن بابویه قمی : ۱۳۲ ، ۱۳۵
 ابن جبیر اندلسی : ۲۰ ، ۲۶-۲۷ ،
 ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۹
 ۵۱ ، ۸۹ ، ۱۶۹
 ۱۹۰ ، ۲۴۳ ، ۲۵۴
 ۲۷۵ ، ۳۹۱
 ابن حزم اندلسی : ۱۳ ، ۱۴۲
 ابن حوقل : ۱۵ ، ۲۴۳ ، ۳۹۲
 ابن خلدون : ۱۵۷ ، ۲۳۲ ، ۲۴۱ ،
 ۲۹۸
 ابن رشد : ۲۲۰
 ابن شبروط یهودی : ۴۲۳
 ابن قسی : ۲۳۹
 ابن کلیس : ۶۵
 ابن معروف : ۱۰۷
 ابن وحشیه کلدانی : ۶۶ ، ۱۱۲ ،
 ، ۳۳۶ ، ۳۳۸
 ۳۵۶
 ابنوسگری : ۳۷۰
 ابواسحاق کازرونی : ۳۹۶
 ابوالحسن اشعری : ۱۴۶
 ابوالشوارب ، خاندان : ۱۶۳
 ابوالعرب التمیمی : ۲۲۰
 ابوالعلائی معری : ۲۴ ، ۱۹۶-۱۹۸
 ابوالفز اسمعیل الجزری : ۳۹۲
 ابوالفتح بن الفرات : ۲۱۷
 ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی : ۲۳۸

آ

آثار و اخبار ، کتاب : ۳۴۹
 آدام متر ، مورخ : ۱۵۳ ، ۴۱۹
 آذربایجان : ۳۰۰ ، ۳۲۳ ، ۳۸۹
 آذرجسلف : ۳۶۶
 آذرگشتب : ۳۹۰
 آسیای صغیر ، ۶ ، ۳۰۲ ، ۳۲۵
 آسیای مرکزی : ۳۲۵
 آل بویه : ۱۲۸ ، ۱۴۶-۱۴۸ ، ۲۰۵ ،
 ۲۲۶
 آمد ، شهر : ۲۴۷
 آمستردام : ۴۱۱
 آمودریا ، رود : ۳۹۳ ، ۴۱۰
 آیین ختان : ۵۴

الف

ابراهیم ، حضرت : ۳۷ ، ۴۱ ، ۴۴ ،
 ۵۴
 ابسال ، داستان : ۲۰۴
 ابلیس : ۴۷
 ابن الاخوه : ۱۶۲-۱۶۳
 ابن الارض : ۲۸۱
 ابن الرومی : ۸۷
 ابن العوام اشیلی : ۳۴۴
 ابن الفاضل : ۳۴۴ ، ۳۵۰
 ابن المبرد ، مورخ : ۲۱۸

احمد بن ماجه : ۴۰۵
 احمد بن يحيى بلاذرى : ۱۲۵
 اخباريان : ۱۳
 اخته ، اختگان : ۷۵-۷۶ ، ۸۴
 اخلاط ، شهر : ۲۴۷
 اخوان الصفا : ۱۸۴-۱۸۵
 ادريس ، پيغمبر . ۴۰
 ارامنه : ۱۶۵
 ارانيان : ۱۶۵
 اردشير بابكان : ۲۲۷
 ارزنجان ، شهر : ۲۴۷
 ارس ، رود : ۴۱۰
 ارسلان بساسيرى : ۱۷۷
 ارسلان حاجب : ۱۹۵
 ارشاد الزراعه ، كتاب : ۳۵۷
 ارغان يا ارجان ، شهر : ۹۷
 ارمنستان : ۴۱۰
 ارمنيثا ، موزه : ۳۹۱
 ازهر ، مدرسه اله : ۱۸۹
 اسپار بن شيويه : ۱۳۲
 اسكندريه : ۱۶ ، ۱۶۹ ، ۱۷۲ ،
 ۲۸۷ ، ۳۱۶ ، ۴۰۰ ،
 ۴۱۴
 اسلامبول ، قسطنطنيه : ۳۰۹ ، ۳۹۴ ،
 اسماعيليه ، اسماعيليان : ۱۳ ، ۳۲ ،
 ۴۱-۴۲ ، ۱۹۹ ،
 ۴۰۵ ، ۴۲۶
 اسمعيل ، حضرت : ۳۵
 اسمعيل (عم زاده زيد) : ۱۳

ابوالفدا ، كتابخانه : ۲۱۳
 ابوالفرج جمال الدين بن الجوزى :
 ۲۰ ، ۲۰۲
 ابوالفرج يعقوب ابن يوسف بن كلسى
 يهودى بغدادى : ۴۲۳
 ابوالقاسم اسماعيل بن عباد : ۱۳۶
 ابوبرده ، خاندان : ۱۶۳
 ابوبكر (خليفه) : ۳۸
 ابوبكر محمد بن الحسن الكرجى :
 ۳۳۲
 ابوبكر محمد صولى : ۲۱۶
 ابوداود اصفهاني : ۱۴۲
 ابوزيد سيراقي : ۷۶
 ابوسعيد ابوالخير : ۹ ، ۳۳۹
 ابوسعيد الجنابي : ۱۳۹
 ابوطاهر : ۱۲۷
 ابو محمد حسن بن محمد مهلبى (خليفه) :
 ۱۰۷ ، ۲۱۶
 ابو محمد عبدالله المهدي (خليفه فاطمى) :
 ۱۴۰
 ابو مسلم : ۲۰۳
 ابومعشر : ۲۳۹
 ابومنصور بهرام : ۲۱۴
 ابونا آدم : مسجد : ۳۵ ، ۳۷
 ابونا ابراهيم ، مسجد : ۳۵
 انونصر فارابى : ۱۲۴ ، ۱۳۰ -
 ۱۳۲ ، ۴۰۵
 ابونواس : ۱۰۷
 احرام : ۸۹
 احمد بن طولون : ۲۴۳ ، ۲۵۷

ایران : ۱۲ ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۳۲ ، ۵۸ ،

۲۷۹ ، ۳۱۸ ، ۳۴۷ ، ۳۵۲

۴۰۴

ایلخانان : ۱۱۴-۱۱۶

ایوب ، حضرت : ۱۲۵

ب

بابالفرج : ۲۷۵

بابالکرخ ، محله : ۲۸۵

یاربد ، فهلبد : ۲۳۱

باطنیان : ۱۳۷

یاکو : ۴۰۰

بحراخضر ، دریای هند : ۴۱۲

بخارا : ۳۱۶ ، ۳۸۶ ، ۳۸۹ ، ۳۹۵

بختیارنامه و اخبار سمک ، سیامک :

۲۰۳

بدیع الزمان همدانی : ۶۷

برمکیان ، خاندان : ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۲۱۲

بروت : ۹۳

بسحق اطعمه : ۶۹

بصره ، بندر : ۱۷۶ ، ۱۸۶ ، ۲۸۷

۴۱۴ ، ۴۲۵

بطالسه : ۴۲۰

بفداد : ۷-۸ ، ۱۵ ، ۲۳-۲۵ ، ۳۲

-- ۳۳ ، ۶۱ ، ۷۰ ، ۷۶ ، ۹۱

۱۱۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۸-۱۲۹

۱۳۴ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۵۵

۱۶۰ ، ۱۹۱ ، ۲۴۳ ، ۲۵۸

۲۶۷ ، ۲۷۶ ، ۲۸۶ ، ۳۰۹

۳۵۲ ، ۳۹۳ ، ۴۰۴ ، ۴۱۰

اشاعره : ۱۴۲ ، ۱۴۶

اشبیلیه ، شهر : ۱۴۳

اشعریان ، اشاعره : ۱۴۶

اصفهان : ۲۷۶

اصول عقاید پوریتنها ، پوریتانیزم : ۷

افریقا : ۸ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۹ ، ۷۵

۳۷۰

افغانستان : ۲۸۱

افواره الدير ، چشمه : ۲۴۸

اقريطش ، جزیره : ۱۹۲

اقسی ، مسجداله : ۳۶۸

اکاسره (تخت طاق دیس) : ۳۹۱

امام ابوحنیفه : ۱۰۶ ، ۱۰۸ ، ۱۷۵

۲۹۲

امناحوا ، مسجد : ۳۷

امیرعلیشیر نوائی : ۳۰۴

انجیل ، کتاب مذهبی : ۲۲۷

اندلس : ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۳۲

۴۹ ، ۶۸ ، ۷۵ ، ۹۳ ، ۱۲۰

۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۸۷

۱۹۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۶ ، ۲۲۶

۳۴۳ ، ۳۴۹ ، ۴۱۵ ، ۴۱۹

۴۲۳ ، ۴۲۹

انقلاب صیفی ، عید : ۲۶۵ ، ۳۲۸

۳۳۰

اوجین : ۲۰۹

اورشلیم : ۷۱

اوستا ، ادعیهٔ خمسه : ۱۹

اهل تسنن ، سنی : ۷۰ ، ۷۶

پ

- پارسیان ، پارسها : ۵۰ ، ۱۰۸ ،
 ۱۲۵ ، ۱۳۱ ، ۱۶۱ ، ۱۷۲ ،
 ۱۷۶
 پانچ طنظر یا پنچ ، داستان : ۲۰۴
 پناهندگان زیدیه : ۱۳۴
 پنکان ، ساعت دیواری : ۳۹۲
 پوریتانها ، پوریتانیزم : ۷ ، ۹

ت

- تازیان ، عصر : ۶ ، ۶۹ ، ۱۳۲ ، ۲۳۸
 تاهیتی ، جزیره : ۴۰۸
 تبلیس ، شهر : ۲۴۷
 تثلیث ، مونوفیزیت : ۶
 تذکرة الاولیاء : ۲۹۷
 ترسایان : ۱۷۵ ، ۱۷۳
 ترك ، ترکان : ۶۶ ، ۹۱ ، ۱۹۵
 تركستان : ۲۸۱ ، ۳۰۰ ، ۳۰۷ ،
 ۳۱۸
 تركمانان ، غزان : ۳۲ ، ۱۵۰ ،
 ۲۱۵ ، ۱۹۰
 تستر ، شوشتر : ۴۲۴
 تعدد زوجات : ۷۴
 تعلیمیان ، سبعیان : ۱۴۲
 تقویم : ۲۳۷ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ،
 ۳۲۸ ، ۳۳۰
 تنوخی : ۱۰۷
 توژ ، بندر : ۴۰۳
 توفان نوح : ۴۰

- یلاد ترك : ۱۲
 بلاش اول : ۲۱۰ ، ۲۲۷
 بلغارستان : ۴۲۵
 بلوچستان : ۱۴۱
 بلوهر ، حکایت : ۲۰۴
 بلیناس مطلمس : ۳۹۰
 بمبئی : ۳۴
 بنی امیه : ۵۱ ، ۶ ، ۱۳۵
 بنی قیصر ، سلسله : ۴۰۴
 بوذاسف ، حکایت : ۲۰۴
 بورثوا ، بورثوازی : ۷۵ ، ۹۰ ، ۹۲ ،
 ۹۵ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ،
 ۱۳۹ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ،
 ۱۶۲ ، ۱۷۷ ، ۲۰۲ ، ۲۴۶ ،
 ۴۲۳
 بوعلی سینا : ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۷ ،
 ۱۳۹ ، ۲۱۴ ، ۴۰۵
 بونصر کندی : ۱۹۰
 بهرام گور : پادشاه پنجم ساسانی :
 ۲۱۰ ، ۲۳۱ ، ۲۶۱
 بیت اللحم : ۴۴
 بیت المقدس : ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۶ ، ۲۵ ،
 ۴۲ ، ۴۴ ، ۷۰ ، ۱۵۱ ،
 ۳۰۹
 بیدپای ، کتاب : ۲۰۴
 بین النهرین : ۵ ، ۲۳ ، ۳۲ ، ۶۶ ،
 ۷۰ ، ۹۷ ، ۲۷۹ ،
 ۲۸۷ ، ۳۰۲ ، ۳۰۶ ،
 ۳۲۴ ، ۴۰۰
 بیهقی : ۱۹۹

۲۱۵ ، ۱۸۹ ، ۱۴۹ ، ۱۰۶ ، ۶۳
 حجاب : ۹۲ ، ۸۰ ، ۷۴ ، ۷۲
 حجاز : ۲۳
 حجرالاسود : ۷ ، ۳۱ ، ۳۵ ، ۴۲
 ۱۲۹ ، ۱۲۷
 حرات : ۷۳
 حراز ، اله : ۷
 حرام ، مسجداله : ۲۹ - ۳۰ ، ۳۵
 ۳۶ -
 حران شهر : ۴۰
 حرانیان : ۱۶۵
 حرم ، ۷۵ ، ۷۸
 حسن بن سهل ، ۲۱۲
 حسن صباح ، ۱۲۴ ، ۱۵۰ ، ۱۹۹
 حسن (ع) ، ۱۳ ، ۳۳
 حسین بن محمدالنجدارالمعتزلی ، ۱۳۸
 حسین (ع) : ۳۳ ، ۷۰ ، ۱۳۵
 حسین منصور : ۸
 حسین منصور حلاج بیضاوی : ۱۲۷
 حکیم عمر بن ابراهیم الخیامی ، ۱۹۹
 حکیم عمر خیام نیشابوری ، ۶۵
 ۱۲۸ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ - ۲۰۰
 حلاج ، ۸
 حلب ، شهر ، ۲۴۸ ، ۳۰۹
 حمات ، شهر ، ۲۴۸
 حمدالله مستوفی ، ۳۵۱
 حمدان قرامط ، ۱۲۵ - ۱۲۶
 حمزه خوارجی ، خارجی ، ۲۰۲
 حمص ، سوریه ، ۳۰۹
 حنبلیها ، ۳۲ ، ۱۳۸ ، ۱۴۳ ، ۱۹۲

تونس : ۱۴۰
 تیسفون ، بابل : ۴۰۴

ج

جاحظ : ۲۱۶
 جبل الباریز ، کوه پاریس : ۳۶۶
 جرید : ۲۷۵
 جلال الدین حسن نومسلمان : ۱۵۱
 جلال الدین رومی : ۲۴ ، ۱۹۶
 جلعاد ، قصبه : ۲۰۴
 جمال الدین ابوالفرج بن تاج الدین
 هارون بن لعبری : ۲۱۴
 جن : ۴۷
 جنایی الفارسی ، اله : ۱۲۶
 جنگهای صلیبی : ۳۲ ، ۹۲ ، ۱۷۵
 جنویزیان : ۳۷۲
 جهنده ، گاهبندی : ۴۲۵
 جهودان ، یهودیان : ۵۰ ، ۱۲۴ ، ۱۷۱

چ

چشمه زمزم : ۳۵
 چلنگران : ۲۹۰
 چمبا : ۴۰۸
 چنگیز خان : ۱۵۱
 چین : ۲۰ ، ۱۵۹ ، ۱۸۱ ، ۲۱۹
 ۳۷۱ ، ۳۶۶ ، ۳۵۲ ، ۲۲۵
 ۴۲۵ ، ۳۸۰

ح

حاکم بامر الله (خلیفه فاطمی) :

۲۷۲ ، ۲۱۳ ، ۱۹۰

خوارک ، خوارگان ، ۶ ، ۷ ، ۱۷۲

خوارگیان ، خوارجیان ، خوارج ، ۶

خوالیکران ، ۱۱۰ - ۱۱۱ ، ۱۱۳

خوزستان ، ۶۷ ، ۲۷۹ ، ۳۰۰ ، ۳۴۲

- ۳۴۳

د

دارا بنامه ، داستان ، ۲۰۳

دارالحرم ، ۲۸۵

دارالحکمه ، ۱۸۹

دارالعلم چندیشاپور ، ۲۱۰

دالهره ، ۱۲۶

دارس ، دوره ، ۲۳۱

دانیال ، عتیقه فروشی ، ۲۳۹

دیبقی ، پارچه ، ۳۸۶

دجله ، رود ، ۲۷۳ ، ۳۹۹

دراعه ، ۳۸۸

درزیه ، خیاطان ، ۱۴۹

دمشق ، ۳۲ ، ۴۱-۴۲ ، ۷۰ ، ۳۰۹

۳۱۲ ، ۴۱۴

دیسرائیلی ، ۴۲۳

دیلمیان ، ۱۳۴ - ۱۳۵ ، ۱۳۸

ر

رازیان ، ۱۳۳ ، ۱۳۷ ، ۱۴۷

راضی بالله ، اله (خلیفه فاطمی) ،

۶۷ ، ۱۰۶

ربض ، ۷۳ ، ۹۰

حنفیه ، ۳۲ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۹۲

۲۶۱

خ

خادمان ، اختگان ، ۷۴

خالد برمکی ، ۲۱۵

خراسان ، ۱۹ ، ۳۲ ، ۴۹ ، ۵۷

۱۶۷ ، ۱۰۶ ، ۱۰۳ ، ۶۸

۱۷۱ ، ۲۰۹ ، ۲۸۶

۳۲۳

خریفی ، تقدیم ، ۳۲۹

خسرو اول ، ۲۱۰

خسرو پرویز ، ۳۹ ، ۱۱۳ ، ۲۰۶

۲۳۱ ، ۲۲۴ ، ۲۰۷

خسرو و شیرین ، داستان ، ۲۰۶

خطیب بغدادی ، ۲۴۳ ، ۲۸۵

خطیب تبریزی ، ۲۱۶

خلفای فاطمی ، مصر ، ۷۶ ، ۱۳۹

۱۸۶ ، ۱۴۳

۱۹۰

خلیفه عبدالملك ، ۴۲

خواجهگان ، بورژواها : ۷۵ ، ۹۰

۱۹۲ ، ۹۲

خواجه جمال الدین ابوجعفر محمدبن

علی بن ابی منصور ، ۳۵

خواجه نصیرالدین طوسی ، ۱۱۹ ، ۲۱۴

خواجه نظام الملك ، ۲۵ ، ۱۴۶

زيرك ، خادم ، ٦٧

س

ساردنى ، جزيره ، ٢٥١

ساسانيان ، ٢٧٧

سامره ، ٩٦ ، ٢٤٥ ، ٢٧٥ ، ٢٨٤ ،

٣٣٤ ، ٤١٧

سامريان ، ١٦٥

سبعيان ، تعليميان ، ١٣٠ ، ١٢٤

سبق ، ١٨٨

سجلماسه ، شهر ، ١٤٠ ، ٤٢٣

سردانيه: جزيره ، ٢٥١

سرکش (ساکيس ارمنى) ، ٢٣١

سرنديب ، ٤٠٨

سعدالدوله يهودى ، ٤٠

سمر ، ارز : ٤٢٦

سند : ٢٣١ ، ٢٧٤ ، ٣٢٣

سفرنامه ، کتاب ، ٢٩٧

سقوطره ، جزيره ، ٤٠٨

سلامان ، داستان ، ٢٠٤

سلطان بيبرس بند قدار : ٢٠٣

سلطان حسين بايقرا : ٣٠٤

سلطان سنجر : ١٤٤

سلطان عبدالحميدخان ، ٧٣

سلطان محمد خوارزمشاه ، ١٥١

سلطان محمود غزنوى ، ٦٨ ، ١٣٧ ،

١٤٧-١٤٨ ،

٣٩٩ ، ٤٠٨

سلوان ، چشمه ، ٤٢

رشيدالدين سنان ، ١٥١

رضا ، حضرت ، ٧١

رضى الدين قزوينى ، ٢٠

رعيت ، برزگر ، ٤٢٢

رقه ، شهر ، ١٥٣ ، ٤١٤

رکن الدوله ، ١٦٠

رمانتيزم قرن دهم ، ٢٠٢

رن ، دره ، ٤١٦

رنسانس ، ٨٩

روم ، ١٢ ، ١٧٣ ، ٢٧٣ ، ٢٨١ ،

٣٢٤ ، ٣٤٩ ، ٣٩٥

روافض ، ١٣٧

رويان ، طبرستان ، ٢٧٩

رهنامج ، ٤٠٦

ريدك خوش آرزوك ، ٣٨٠

ز

زاگروس ، ٢٧٩ ، ٣٣٤ ، ٣٦٢

زرتشتيان ، زردشت ، ١٢ ، ١٩ ، ٣٧

١٣٤ ، ١٦٥ ،

١٧٢-١٧٣

زرياب : خنياگر ، ٩٢ ، ٢٣٢

زعفرانيه ، ١٣٨

زمزم ، چاه ، ٣١ ، ٣٣

زندان ، مهدى ، ١٣٢

زنگبار : قنبله ، ٢٨٦ ، ٤١٧

زنهاريان : اهل ذمه ، ١٤٦ ، ١٧٠ ،

١٧٤-١٧٦

زيتون : بندر ، ٤٠١ ، ٤٠٩

زيدى : ١٢٤

شرف الدين طوسی : ۴۸
 شرف الزمان مروزی : ۲۴۱
 شعوبیان ، شعوبیه : ۱۹۴
 شکار : ۲۷۸-۲۸۰
 شگمون ، دین : ۲۱۰
 شلمفانی : ۸
 شمسیه : ۳۷۴
 شمنان : ۱۹
 شولمندل ، بندر ، ۴۰۲ ، ۴۰۴
 شهاب‌الدین سهروردی : ۱۵۰
 شیث ، پیغمبر : ۴۰
 شیخ ابواسحق اطعمه : ۱۱۴
 شیخ جنید بغدادی : ۹
 شیخ سعیدی : ۹۱ ، ۱۷۹ ، ۲۹۷
 شیخ عطار : ۹ ، ۲۴ ، ۱۹۶ ، ۲۹۷
 شیخ محی‌الدین عربی : ۱۸۶
 شیراز : ۱۰
 شیعیان ۱ : ۱۸ ، ۴۲ ، ۷۰ ، ۱۲۳-۱۲۴ ،
 ۱۸۴ ، ۱۹۰
 شیعیان اسماعیلی ، ۱۳۹
 شیعیان زیدی : ۱۳۹
ص
 صائبان ، حران : ۶۶
 صابنه کنز یا گنجینه ، کتاب مذهبی :
 ۲۲۷
 صابنه : ۴۱۲
 صایبان ، کیشداران : ۶ ، ۳۷ ، ۶۶ ، ۱۰۸
 ۱۲۵ ، ۱۶۵
 صاحب عبادوزیر : ۲۱۷
 صفاریان : ۳۹۳

سلیمان ، حضرت : ۴۳
 سمرقند ، ۲۱۱ : ۳۶۷
 سندباد بحری : ۲۰۴ ، ۴۰۰
 سندباد ، شاهراه : ۴۰۰
 سنی ، سنیان : ۸ ، ۱۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۷
 ۱۵۱
 سوریه : ۳۲ ، ۷۵ ، ۲۸۶-۲۸۷ ،
 ۳۰۶ ، ۳۱۱ ، ۳۴۳ ، ۳۴۷
 ۳۷۳
 سهل تستری : ۸
 سیاوش ، افسانه : ۲۰۵
 سیده ملکه خاتون : ۱۳۷
 سیراف ، بندر : ۲۸۷ ، ۳۷۰ ، ۴۰۲
 ۴۰۵ ، ۴۲۵
 سیستان : ۹۷ ، ۸۰ ، ۲۷۴ ، ۳۲۳
 ۳۳۳ ، ۳۸۶
 سیف‌الدوله حمدانی ، ۲۴۸
 سیماس ، قصه : ۲۰۴
 سینیزی ، پارچه : ۳۸۶
 سینیور ، فتودال : ۴۲۳

ش

شابستی : ۲۱۶
 شاپور اول : ۲۱۰
 شادان البلخی : ۲۳۹
 شافعیها : ۱۴۲-۱۴۳ ، ۱۹۲
 شام : ۱۲ ، ۳۲ ، ۴۰ ، ۶۰ ، ۷۰
 ۱۰۳ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۵۱
 ۱۶۷ ، ۳۷۳
 شامات : ۳۱۲

عبيدالله (خليفة فاطمي): ٢٠٢
 عبيدزاكاني : ٢٩٧
 عثمان : ٤٠
 عجمان سياوش جرد ، شهرافراسياب :
 ٣٩٣
 عدلگري : ١٦٢
 عراق : ٧ ، ٤٠ ، ٦٧ ، ٧٠ ، ١٠٤ ، ١٢٧
 -١٢٩ ، ١٤١ ، ١٦٦ ، ١٦٧ ، ٢٧٤
 ٣٢٣ ، ٣١٢
 عراق عجم : ٤٩ ، ١٠٣ ، ١٤٦ ، ١٧١
 ١٩٢ ، ٢٥٧
 عربستان : ٢٢ ، ٢٥ ، ٢٧ ، ٣٢ ، ١٠٣ ،
 ١٠٦ ، ٢٨٠ ، ٣٤١ ، ٣٤٩ ، ٣٦١
 ٣٦٧ ، ٣٨٠ : ٤٠٠
 عربسك ، اسليمي : ٢٢٨
 عزيز، اله (خليفة فاطمي) : ٣٠ ، ١١٢
 ١١٧ ، ٢١٥ ، ٢٢١ ، ٢٢٣
 عزيزيه، كتابخانه : ٢١٣
 عسسخانه : ٢٨٩
 عصاي طوسي : ٤٠٦ - ٤٠٧
 عضدالدوله ديلمى : ٢٥ ، ١٥٣ ، ١٦٦ ،
 ١٧٦ ، ٢٤٦ ، ٣٤٤ ، ٣٨٥ ، ٣٩٣
 عكا ، شهر : ٢٥٠
 علم كلام يا عقل مندى ، راسيوناليسم :
 ١٨٤ ، ٧
 علويان : ١٣٠
 على احمدابن مسكويه : ٢١٦
 على الهروي : ٣٠٠
 على بن ربان طبري : ١١٢ ، ٣٩١
 على بن عيسى : ١٦٩

صفى الدين عبدالمؤمن ارموى : ٢٣٢
 صقالبه : ٧٥ ، ٦٦
 صقلية، جزيره : ٢٤٣ ، ٢٤٩ ، ٢٥١
 صلاح الدين ايوبى : ١٦ ، ١١١ ، ١١٩ ،
 ١٥٠ - ١٥١ ، ١٦٩ ، ١٨٠ ، ١٨٩
 ١٩١ ، ٢٧١
 صليبيان : ١٥١ ، ٢٤٩
 صوبيه ، صوفيه ، ٧ ، ٢٤٩ ، ٢٤٠
 صور، بندر : ٢٤٩ - ٢٥٠ ، ٢٢٥
 صوفيان : ٨ ، ١٠ ، ١٢ ، ٤١ ، ١٥٠ ،
 ٢٣٣
 صوم كبير : ٢٧١
 صيدا، بندر : ٢٤٩

ط

طاقيه: ٨٩
 طاوزه، توژ: ٤٠٣
 طاهريان : ١٣٢ ، ١٤٢
 طبرستان : ٢٧٩ ، ٢٤٢ ، ٢٤٤ ، ٣٨٧ ،
 ٣٨٩
 طرابلس، غرب : ٤١٤
 طغرل بيك سلجوقى : ١٤٦ ، ١٧٧

ع

عباس ميرزاي قاجار: ١١٥
 عباسيان : ١٢١ - ١٢٢ ، ١٢٤ ، ١٣٠
 عبدالرحمن (الداخل) : ١٣
 عبدالقادر مراغى : ٢٣٣
 عبدالكريم شهرستاني : ١٤٢
 عبادان : ١٢٤

فرانسه : ۳۱۱
 فرانق ، پروانه : ۴۱۳
 فرخی : ۱۴۸
 فردوسی، طوسی : ۱۹۵، ۱۴۷ - ۱۹۶
 فسطاط ، قاهره قديم : ۱۰۰، ۸۰، ۱۱
 ۲۱۵، ۱۸۹، ۱۵۳، ۱۴۰، ۱۰۶، ۱۰۱
 ۴۲۵-۴۲۴، ۲۲۱
 فغفوران طان ، ۱۲۳
 فلسطين ، ۱۷۱، ۱۴۲
 فوطه ، لنكوته : ۸۹
 فيبح . پيك : ۴۱۳

ق

قائم بامرالله (خليفه عباسی) : ۱۷۷
 قابوسنامه : ۲۹۷
 قادر (خليفه عباسی) : ۱۷۷
 قادسيه : ۲۵
 قاضي فاضل : ۲۱۶
 قاهر (خليفه عباسی) : ۱۰۵
 قاهره : ۲۵۸، ۱۰۱، ۷۶
 قاهره قديم ، فسطاط : ۱۴۱، ۱۶
 ۲۸۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۱۷۱
 ۳۱۶، ۳۱۳، ۳۰۸، ۲۸۷
 قبة النحيش، خيس خانه : ۱۰۳
 قبطی، قبطيان : ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۵۵
 ۱۶۷
 قداح : ۱۲۵
 قرآن : ۲۱، ۱۹، ۱۶، ۱۳، ۱۰
 ۱۰۶، ۷۲، ۶۹، ۶۵، ۳۸
 ۱۵۹ - ۱۵۸، ۱۳۳، ۱۲۳

علی (ع) ، ۴۰، ۲۳، ۶ - ۴۱، ۷۰، ۴۱
 ۱۴۰
 عمادالدوله : ۱۶۰
 عمان : ۱۳
 عمر : ۳۸
 عمر بن عبدالعزيز : ۳۹۱، ۳۷۵، ۴۱
 عمروعاص ، ۲۴۳
 عمروليث : ۳۹۳، ۱۲۸
 عنصرالمالی : ۱۱۸ : ۲۹۷، ۱۵۵
 عيدمهرگان : ميترا ، ۲۶۸-۲۶۷
 عيسى مسيح : عيسويان : ۱۲۱، ۷۰، ۵۰

غ

غازان خان : ۱۱۵
 غازيگري ، ۱۸۷، ۱۷۸
 غزالی ، ۲۹۷، ۱۵۴، ۱۴۶
 غزان : تركمنها : ۱۵۰، ۱۴۶
 غسل تعميد : ۵۴
 غضاثری ، ۱۴۷ ، ۱۳۷
 غورستان، ۳۶۲

ف

فاس : ۳۱۶
 فاطمه، زهرا : ۳۸، ۳۳
 فاطمیان ، فواطم : ۱۴۶، ۱۴۰، ۱۳
 ۲۱۶-۲۱۵، ۱۸۹، ۱۷۷
 فتح بن الخاقان سفدي، اله : ۲۱۶
 فحشاء : ۷۶
 فرات ، رود : ۴۱۰

کعبه : ۲۲ ، ۳۰ - ۳۱ ، ۳۴
 کلاسیک ، دوره دارس : ۲۳۱
 کلیله و دمنه ، کتاب : ۲۲۵
 کنارنگ : ۲۰۹ ، ۲۱۱
 کندی ، اله : ۷۷
 کوشا یا کوان ، کتاب : ۳۴۳
 کوشک انجیر ، شکنجیر : ۱۸۰
 کوفه : ۲۵ ، ۴۱۴
 کولستان : ۲۱۹
 کولم : ۴۰۸
 کیخاتو : ۳۷۲
 کیش ، جزیره : ۴۰۴
 کیمیای سعادت ، کتاب : ۲۹۷

گ

گاندهار ، قندهار : ۱۲۰
 گرگان ۲۷۹

ل

لبنان : ۳۰۲ ، ۳۱۱ ، ۴۱۶
 لحسا : جمهوری : ۶ : ۲۳ ، ۱۲۵ -
 ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۹ - ۱۴۱
 لبة : ۱۸۰
 لهستان : ۳۵۷
 لیلی و مجنون ، داستان : ۲۰۵

م

ماء السبیل ، اله (آب مفت) : ۲۷
 مادون النهر : ۱۲۵ ، ۹۴

۱۸۳ ، ۱۸۶ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱

۱۹۲ ، ۱۹۶ ، ۲۲۹ ، ۲۳۶

قرطبه : ۳۱۶

قرمطیان ، قرامطه : ۷ - ۸ ، ۱۵ ، ۲۳

۲۸ ، ۹۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹

۱۳۱ ، ۱۳۷ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ -

۱۴۳ ، ۱۵۰ : ۲۲۱ ، ۲۴۴ ،

۴۰۵

قریش : ۳۰ ، ۶۵ .

قسطنطنیه ، اسلامبول : ۱۱۵

قصاب ، اله : ۷

قطبنا : ۴۰۶ ، ۴۰۷

قفج ، بلوچستان : ۱۴۱ ، ۱۷۲

قفج ، کوچ : ۱۳۴

قلعه السلطان : ۲۷۵

قنسرین ، شهر : ۲۴۸

قوتد قوبیلیق : ۱۹۵

ک

کائولسن : ۲۹۵

کابل ، شهر : ۱۲۰

کاخ دانش : ۲۱۵

کارون ، رود : ۳۹۹ ، ۴۱۰

کثوتسئوکیو ، خسرو : ۲۰۵

کدرینوس ، ۳۹۰

کرد ، چوپان : ۳۶۲

کردستان : ۵۷

کسوة ، پارچه : ۳۱

کشاوردی : ۳۲۳

کشمیر : ۱۷۳

مرشديه ، طريقه : ۲۹۶
 مروانيان : ۲۴۷
 مريم ، حضرت : ۷۶۰ ، ۳۸
 مستدر : ۱۳۸
 مستظهر و بالله ، اله (خليفه) : ۴۶۳ ،
 مستعين (خليفه عباسي) : ۹۱ ، ۹۲
 مستنصر باله (خليفه) : ۱۷۷ ، ۲۱۳
 مستنصريه ، دانشگاه : ۱۹۱ - ۱۹۲
 مسقط : ۱۳
 مسيحيان ، مسيح : ۶ ، ۱۲ ، ۴۲ ،
 ۷۰ ، ۷۵ ، ۱۰۸ ، ۱۲۵ ، ۱۳۱ ،
 ۱۴۹ ، ۱۶۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۶ ،
 مصر : ۱۸ ، ۲۸ ، ۳۸ ، ۶۶ ، ۷۵ ، ۷۷ ،
 ۱۰۳ ، ۱۲۸ - ۱۳۰ ، ۱۴۰ ،
 ۱۴۹ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۷۱ ،
 ۱۸۶ - ۱۸۷ ، ۲۸۱ ، ۳۰۰ ،
 ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۴۷ ، ۳۷۳ ،
 ۴۰۰ ، ۴۲۹
 معبد (اكليل يسوع) : ۱۷۵
 معتزله : ۱۴۶ ، ۱۸۳
 معتضد (خليفه عباسي) : ۱۵۲ ، ۱۶۸ ،
 ۲۶۶ ، ۲۸۳
 معزالدين الله ، اله (خليفه فاطمي) :
 ۱۴۰ - ۱۴۱
 معصومه ، حضرت : ۷۱
 مغولستان ، مغولان : ۱۳۴ ، ۲۷۶ ،
 ۳۶۳ ، ۳۸۹
 مقامات حريري ، كتاب : ۲۶۳
 مقتدر (خليفه بغداد) : ۴۴ ، ۷۶۰ ،
 ۹۹ ، ۱۲۸ - ۱۲۹ ، ۲۳۹
 مقدسي : ۱۰ ، ۱۵ ، ۷۵ ، ۱۶۶

مارونيان : ۱۶۵
 مانويان : ۷ ، ۱۳ ، ۷۰ ، ۱۳۳ - ۱۳۴ ،
 ماني ، مذهب : ۳۷ ، ۲۲۵
 ماوراء النهر : ۱۱ ، ۱۶ ، ۳۲ ، ۵۰ ،
 ۹۴ ، ۹۷ ، ۱۰۳ ، ۱۱۶ ، ۱۲۳ ،
 ۱۳۵ ، ۱۶۷ ، ۱۷۱ ، ۳۴۰ ،
 ۳۴۹ ، ۳۶۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۸
 متقي : ۱۷۶
 متوكل ، علي الله (خليفه عباسي) : ۱۷۵ ،
 ۲۶۳ ، ۲۶۶
 مجدالدين فيروزآبادي : ۳۹۶
 محمد بغدادي : ۱۱۱
 محمد بن كرام : ۱۰
 محمد بن موسى خوارزمي : ۲۱۶
 محمد جرير طبري : ۲۲۰
 محمد زكرياي رازي : ۱۱۲ ، ۱۳۲ ،
 ۱۳۵ ، ۲۲۰ ، ۳۳۹
 محمد (ص) : ۶ - ۷ ، ۳۰ ، ۳۶ ،
 ۲۸ ، ۷۳ ، ۱۲۴ - ۱۲۵ ، ۱۵۸ ،
 ۲۷۱ ، ۴۱۹ ، ۴۲۶
 محي الدين عربي : ۲۳۹
 مدرسه نظاميه ، بغداد : ۱۹۰
 مديترانه ، سوريه و تونس : ۳۰۸
 مدينه : ۶ ، ۲۵ ، ۳۸ - ۳۹ ، ۷۰ ،
 ۲۴۶
 مرابطان : ۱۷۸
 مراغه ، كتابخانه : ۲۱۴
 مراکش : ۴۱۵
 مرداويج بن زياد : ۱۳۲ - ۱۳۳ ،
 ۲۶۸

نجف . ۲۵ ، ۷۰ : ۲۱۳
 نجم الملك اصمعی . ۲۱۶
 نرشخی . ۲۰۶
 نسطوری : ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۲۷۳
 نصاری : ۳۷ ، ۳۸
 نظامی . ۱۹۶ ، ۱۹۹
 نظامی عروضی : ۲۰۸
 نظامیة بندا د . ۲۱۳
 نعمان ، الله ، خاندان ، ۱۶۴
 نقاشی : ۲۲۳ - ۲۲۸
 نقالان ، ، نقال : ۲۶۲ ، ۲۶۳
 نواصب ، ۱۲ ، ۱۴۳
 نوبخت ، منجم ، ۱۲۲
 نوبه ، ۱۷۳
 نوح : ۳۷
 نورالدين زنکی ، ۲۴۸
 نوسرد ، عيد ، ۳۲۸
 نیشابور . ۱۰ ، ۱۶۹ ، ۱۹۰
 نیل، رود : ۴۱۰

و

وادی نیل . ۳۱۳
 وار ، دره . ۴۱۶
 وامق وعذرا ، افسانه : ۲۰۵
 وایکینگها : ۱۷۴ ، ۲۴۹ - ۲۵۲
 ورساد : ۳۶۶
 ولگا ، رود : ۳۹۵
 وندک ، ونیز : ۳۷۲ ، ۳۷۵ ، ۴۱۶
 ویس ورامین افسانه : ۲۰۵

مقریزی : ۱۶۶
 ملك الظاهر قانصوه الله : ۱۰۱
 مکه : ۷ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۰ ، ۲۲ -
 ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۲ ،
 ۸۹
 ملطفه ، نامه فوری : ۴۱۴
 ملك المؤيد، اله ، کتابخانه : ۲۱۳
 ملیبار ، : ۴۰۴
 منوچهری دامغانی : ۶۸
 موسیقی : ۲۳۱ - ۲۳۴
 موصل : ۴۰ ، ۴۱۴
 موفق ، الله : ۱۲۸
 مولانا نظام الدين قاری یزدی : ۹۱
 مولدالنبي ، مسجد : ۳۳
 مونوفیزیت : ۶
 مهدی عباسی : ۳۰
 مهدیه ، بندر : ۱۴۰
 مهلبی . ۴۱۲
 میافارقین ، شهر : ۲۴۷

ن

نابلس ، فلسطین : ۳۰۹
 ناصبیان ، ۱۷۷
 ناصرالدين الله، الله (خلیفه) : ۱۵۱
 ناصر خسرو : ۴۳ - ۴۴ ، ۹۷ ، ۱۰۱
 ، ۱۲۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۸ ، ۲۵۰ ، ۲۹۷
 ۲۹۹ ، ۳۰۶ ، ۳۶۸ ، ۳۷۳ ، ۳۸۵ ،
 ۴۲۴
 نبطیان . ۶۶
 نجاریه : ۱۳۸

ی

- یحیی : ۴۱، ۶
 یسوع نصرانی : ۴۳، ۸
 یسوعیان : ۱۱
 یعقوب ، پیغمبر : ۴۴
 یعقوب لیث : ۱۳۴ ، ۱۲۸
 یعقوبیان ، یماقبه : ۲۷۳ ، ۱۵۶ ، ۶
 یمن : ۲۴۴ ، ۱۳
 یمن همدانی ۱۰۲
 یوسف بن بنخاس : ۴۲۳
 یوسف ، حضرت : ۴۴ ، ۳۷
 یوسف وزلیخا، داستان : ۲۰۵
 یولیانوس ، مرتد : ۱۷۱
 یهودیان ، یهود : ۳۸ ، ۳۷ ، ۱۲
 ۹۳ ، ۱۲۵ ، ۱۳۱ ، ۱۶۱ - ۱۶۲
 ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۶ - ۱۷۷

ه

- هارون الرشید : ۹۲ ، ۲۵ ، ۲۳
 ۱۰۶ ، ۱۲۹ - ۱۳۰ ، ۲۰۷ ، ۲۱۲
 هارون بن عمران : ۴۲۳
 هانری سوور : ۳۱۱
 هجویری نیشابوری : ۷
 هرات ، کوههای : ۳۳۴
 هروی : ۳۶۰ ، ۳۲۷
 هرغت ، زربفت : ۸۴
 هزار افسان : ۲۰۶
 هزارویکشب ، افسانه : ۲۰۶ - ۲۰۷
 هلاکوخان : ۲۳۳
 همدان ۱۳۷ ، ۲۷۶
 هندوان : ۲۰۹ ، ۸۹ ، ۷۵ ، ۶۷
 هندوستان : ۱۱ - ۱۲ ، ۶۶ ، ۷۵
 ۲۸۶ ، ۳۴۳ ، ۳۹۵ ، ۴۰۰ - ۴۰۱
 هوهاشتوفن ، سلسله : ۳۹۲

لغفاً نادرستی‌های چاپی زیر را در متن کتاب اصلاح فرمائید

سطر	صفحه	نادرست	درست
آخر	۴	پارس	پاریس
۲۳	۷	الحراز	الخراز
۱۵	۸	علمداران	عملداران
۲۴	۱۰	لباس	غدای
۱۷	۱۱	جوگی	جوکی
۱۵	۱۵	هنگاهی	هنگامی
۵	۲۹	از	در
۷	۴۳	نداشته	نداشتند
۴	۳۷	روان	روان را
۲۱	۶۶	صائبان	صائبان
۲۰	۶۷	صائبین	صائبین
۱۳	۷۰	ناوسهایایی	ناوسهایی
۳	۷۸	سنيان	ستیان
۱۲	۷۹	نقش	کفش
۲	۸۰	بلنوان	بانوان
۲۶	۸۳	نتبول	تنبول
۲۵	۹۱	استرداد	استردار
۹	۱۲۳	ایوان	ایران
۲۶	۱۳۴	تناسخ	تناسح
۲۲	۱۳۶	الحادی	الحاوی
۲۲	۱۵۸	دیوان	جنگی
۷	«	جلمه	جمله
۶	۱۶۳	مجبون	مجنون
۱	۱۸۳	باب چهارم	باب پنجم
۲۵	۲۱۵	بس که	که بسی
۲۸	۲۱۶	مهلتی	مهلبی
۱	۲۴۲	فصل ششم	باب ششم فصل اول
۲۴	۲۴۸	آتش	آبش
۷	۳۳۲	کرد	کرت
۲۸	۳۶۰	دولت	منطقه
۱۲	۳۷۶	دستگاههای	دستگاههای
۳	۳۸۶	به طریق	بطریق
۲۰	۳۹۱	باشه	بار
۱۴	۴۲۲	تعالی	تعادل
۲۰	۴۲۳	متصدی	متصدی

Download from: aghalibrary.com